سبائک الذهب

فی

بیان حقیقة المذهب

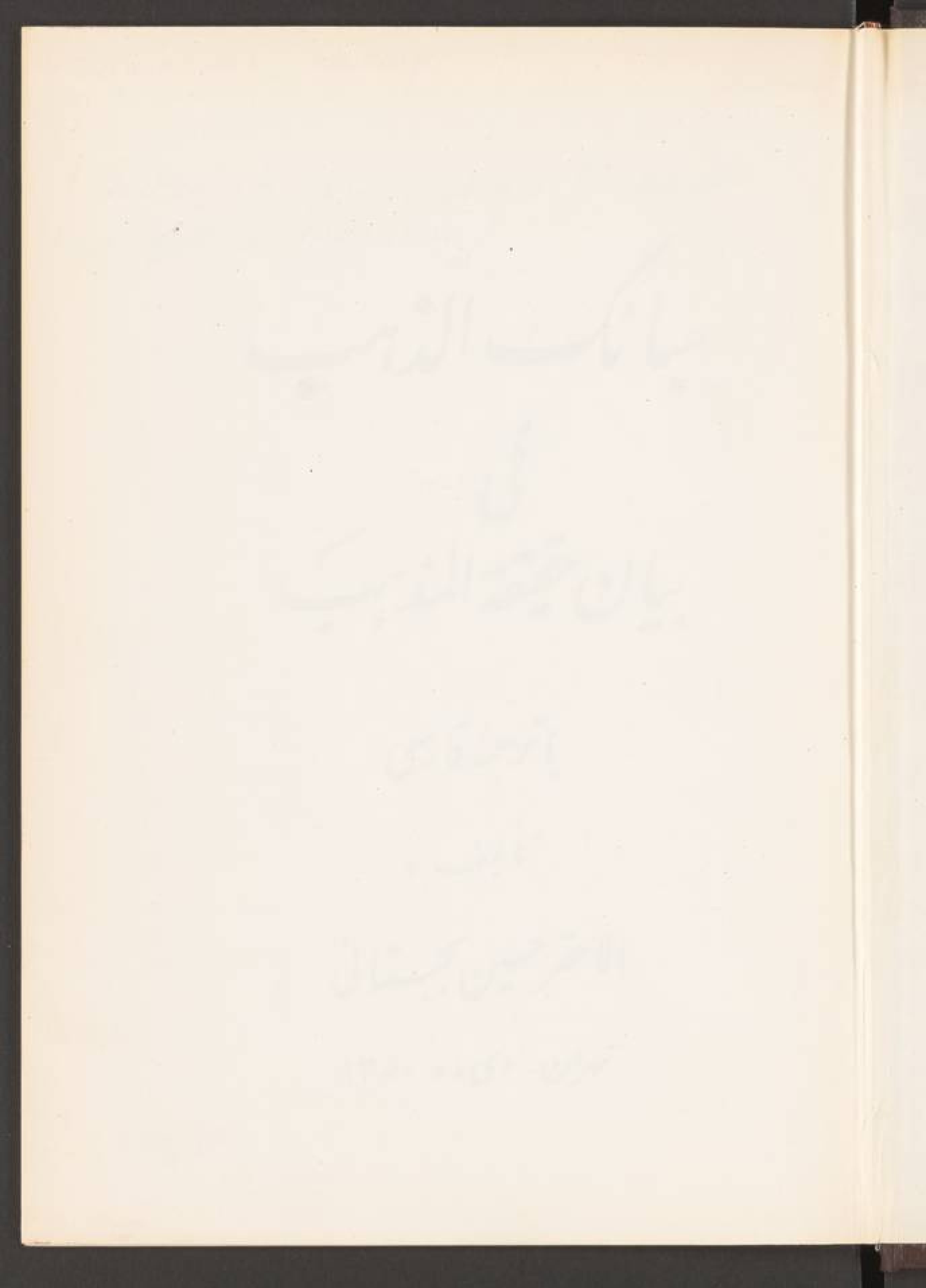
با ترجمهٔ فارسی

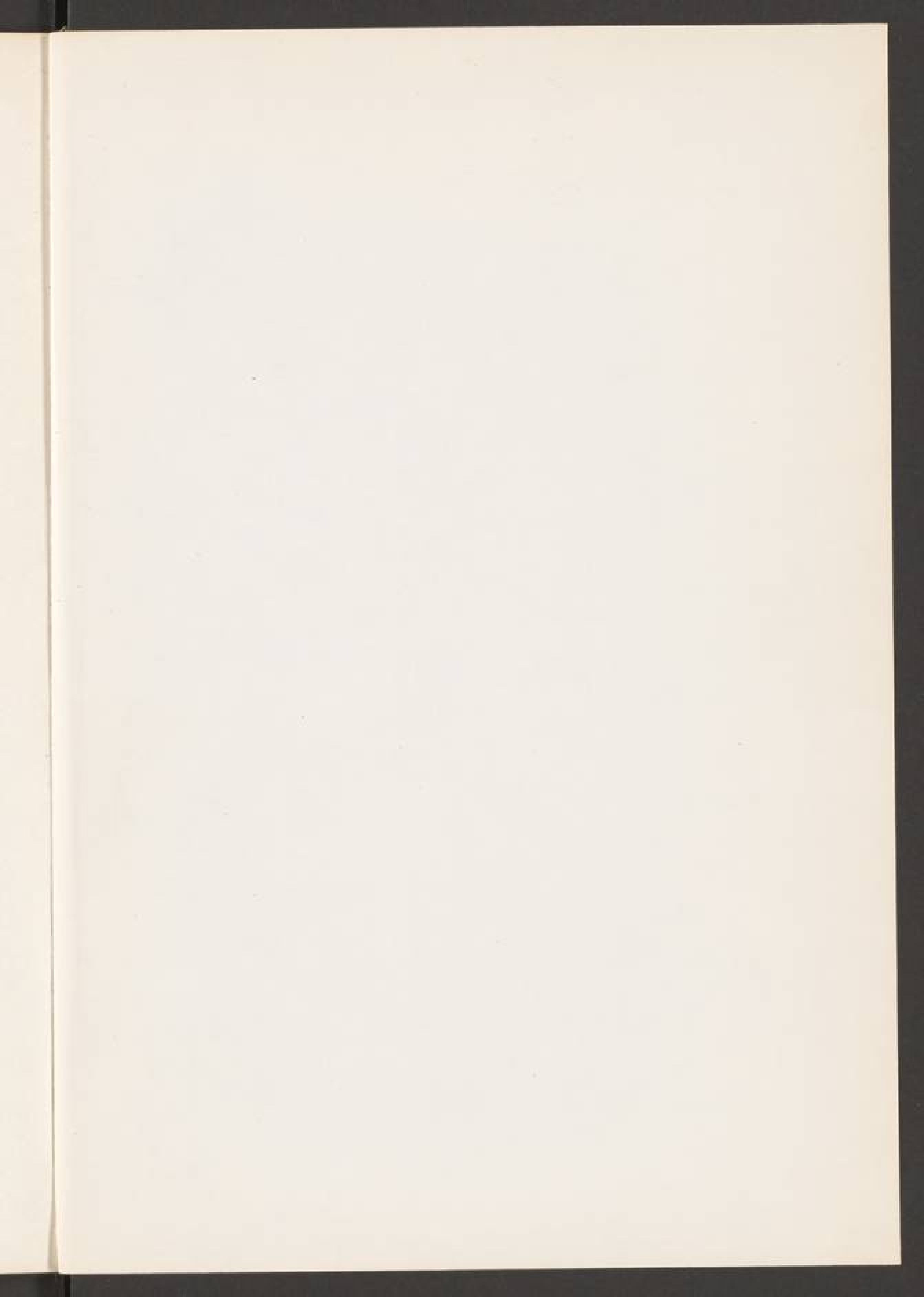
تألیف

الاحقر حسین بجستانی

تهران دی ماه ۱۳۵۰


BOBST LIBRARY
3 1142 01706 5361





Bajastānī, Ḥusayn
"
/Sabā'ik al-dhahab fī bayān ḥaqīqat al-madhhab/

سبائک الذهب

فی

بیان حقیقة المذهب

با ترجمهٔ فارسی

تألیف:

الاحقر حسین بجستانی

تهران - دی ماه ۱۳۵۰

فهرست مباركُ الذهب

عنوان — صفحه

عنوان	صفحه
دراینکه نجات‌عالم درعمل بعلم‌است واهل‌جهنم درآزارند ازبوی عالم‌تارك	۲۲
دراینکه خطبای بی‌عمل مقراض میشود لبهای آنها بمقراض آتشین بیان اینکه حدیث برای دنیا محرومیت دنیا وآخرت دارددو برای آخرت هم‌دنیا دارد وهم‌آخرت	۲۳
باب داخل‌کردن سرور درقلب مومن	۲۳
باب‌کبر وخود پسندی و ذم‌آن دو	۲۵
باب عجب و خود خواهی	۳۱
باب تواضع و فروتنی	۳۹
باب ریاء ومذمت آن	۴۶
باب غضب	۵۷
باب تفکر وتدبر	۶۱
باب بخل ومذمت آن	۸۰
باب نمامی‌کردن ومذمت آن	۷۵
باب حرمت غیبت	۷۹
باب حسد و مذمت‌آن	۱۰۱
باب حرمت‌دروغ گفتن	۱۰۷
باب منافق و نفاق و دروئی	۱۱۱
باب مراء و جدال کردن	۱۲۲
باب مدارا کردن با مردم	۱۲۷
باب رفق و اغماض از مردم	۱۳۲
باب تفحص کردن لغزشهای مردم	۱۲۴
باب‌کظم وفرونشاندن خشم و عفو مردم	۱۴۱
باب مدح سکوت و گناهان‌صادره‌اززبان	۱۵۴
باب طول امل و آرزوهای دراز	۱۶۶
باب مدح‌کم خوردن ومزمت زیادخوردن	۱۷۶
باب منع از پیروی هوای نفس	۱۸۸
باب پرهیز کردن از حرام و مدح‌کسب حلال	۱۹۵
باب حیاء	۲۰۴
باب بیان تقوی وطاعت و خداترسی	۲۱۰
باب اجتناب محرمات	۲۳۱
باب صبر ورضا	۲۴۰
باب سخا وجود وبخشش	۲۸۷
باب اطعام‌طعام و میهمانداری	۳۱۵
باب ایثار و غیر را برخود مقدم داشتن	۳۲۵
باب قضاء حاجب مؤمن	۳۳۶
باب حسن خلق	۳۴۸
کلام بعضی از حکماء که فقط برسه چیز باید تأسف برد	۳۶۶
سؤال منصور ازمحمدبن مروان درملاقات‌اوبا پادشاه نوبة	۳۶۶
نهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از غم روزیکه نیامده	۳۶۷
وصیت خدای متعال موسی۴ بچهارچیز	۳۶۸
عجب حزقیل پغمبر از دعای خود وسوء اثر آن	۳۶۸
داخل شدن ابی‌ایمن برامام ع و تعجب او از شفاعت	۳۶۹
خبردادن رسولخدا ص که مؤمن حقیقی کیست	۳۷۰
کنابت امام ششم ع باصحابش ونهی کردن‌آنها را از فحش و دشنام اعداء خدا	۳۷۰
کلام امیرالمؤمنین ع بیکنفرازاصحابش که‌او را مار گزیده‌بود.	۳۷۰
کلام‌حضرت سلیمان بیکنفر زارع‌واینکه‌یکتبحه بهتر است ازتمام ملك او	۳۷۱
نقل‌کلام امام باقر ع باسماعیل وسؤال حضرت ازمقدار گذشت طایفه‌اش	۳۷۲
سؤال ازکیفیت حال اویس قرن وجواب او	۳۷۲
کلام اویس قرن‌که یاد مرگ برای مئومن سروری نگذاشته	۳۷۲
کلام رسولخدا ص‌که بوی بهشت ازیمن میوزد	۳۷۳
حکایت اینکه وذعه فوت میکردکه آتش برابر ابراهیم ع شعلور گردد وکلام امام ششم‌دراین باره	۳۷۳
نقل‌کلام‌داود درباره عبادت‌خود وتکلم‌قورباغه	

عنوان | صفحه

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمة الكتاب

الحمدلله رب العالمين وصلی الله علی سيد الانبياء وخاتمهم محمد بن عبدالله صلی الله عليه وآله الطيبين الطاهرين المعصومين الهداة المهديين و لعنة الله علی اعاديهم الی قيام يوم الدين و بعد ان الساطر لهذه الكلمات الراجی الی عفو ربه الغفور الناجی حسين بن محمد ابراهيم البجستانی عفی عن جرائمهما يقول بلسان كليل وقلب كئيب لما الجأنی حوادث الزمان علی المهاجرة من مشهد الرضا عليه السلام الی الطهران مع كمال كراهتی علی الخروج من بلدة كانت مختلف الشيعة ومهبط الملائكه ومع ذالك مسئلتی من الله تبارك و تعالی فی كل صباح ومساء ان يرزقنی العود وان يجعل نشوری من هذه الروضة المقدسه فاذاً واجهت جماعة من المسلمين غير طالبين منی الاشتغال الی تدريس العلوم المتداوله نحو ما اشتغلت به سنين متماديه فی الروضة الرضويه علی ساكنها الف سلام وتحيه فلامحالة غيرت كيفية خدمتی بهذه الشريعة المحمديه علی

مقدمه كتاب

حمد و سپاس خداوندیرا که پرورش دهنده جهانیان است و درود و تحیت بر سرور پیمبران وفرستاده شدگان حق سبحانه وتعالی حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم ودرود برخاندان پاك و طاهر و معصومش از هرپلیدی وآلودگی و بعد نویسنده این کلمات امیدوار برحمت خداوند بخشنده ونجات دهنده از هر مهلکهٔ حسین فرزند محمد ابراهیم بجستانی عفیعنهما میگوید بازبان گرفته ودل پراز آلام پس از آنکه وادار کرد واردات زمانه مرا برهجرت ازجوار حضرت رضاعلیه السلام بسوی طهران باشدت کراهت من برخارج شدن از بلده مقدسهٔ که محل ورود شیعیان ونزول ملائکه است : وباوجود خروج درخواست این فقیر ازخدای متعال درهرصبح وشام این است که روزیکند عود وبرگشت بآن سرزمین پاك و قرار دهد حشرونشر مرا ازآن روضهٔ بهشتی : ناگاه بعد از ورود بطهران مواجه شدم با دستهٔ از

صادعها الصلوة والسلام الى يوم القيامه بان استنسخت الاخبار وآثار الائمة الاطهار من كتب قليلة كانت فى تصرفى حسبما اقتضة سليقتى من كل باب وقرأت عين كلمات الائمة الاطهار و الرسول المختار فى مجامع المؤمنين فى المجالس عموماً و بعدمدة عقيب اداء الفرائض فى المسجد خصوصاً وكثيرا ما بعد قرائتى التمس منى جمع من المستمعين ان اكتب لهم عين الاخبار فهممت لدفع محذور الكتابة ولتعميم الفائده ولأن يكون زادى فى سفر الاخرة الذى نوديت بالرحيل اليه ان اجمع هذه السبائك وارجو من الله تبارك وتعالى ان يوفقنى لجمعها وعلم الله وكفى به شهيد ان هذه بغيتى وتمام مسئولى وسميت هذه المجموعة بسبائك الذهب فى بيان حقيقة المذهب وبه نستعين واقتصرت فى بيان المدارك على مجرد ذكر الكتاب اختصارا والحمدلله رب العالمين ونهتم ان اكتب اخباراً متضمنة لجهة من جهات الاخلاقى واما اخبار المشتملة على عمل دعاء اوغير دعاء يتلوه انشاءالله تعالى فى مجلد الثانى من سبائك الذهب بعونه تعالى

مسلمين كه طالب نبودند اشتغال مرا بتدريس علوم متداوله بمثل اشتغال اين ناچيز سالهاى قبل درجوار مرقد منور وروضه پر نور حضرت رضا عليه السلام پس ناچارشدم تغيير دهم چگونگى خدمتم را بساحت شريعة محمديه صلى الله عليه وآله الى يوم القيامه باين طريق كه بنويسم اخبار را از كتب معتبرۀ كه در دسترسم بودولو كم بود و كتابى نداشتم درغربت اگرچه درمشهد غير از كتب علمى كتاب چندانى نداشتم و نوشتن اخبار بر حسب مقتضيات مستمعين وسليقۀ ناقص خودم بود از هر بابى و ميخواندم عين كلمات ائمۀ اطهار و رسول بر گزيده را در مجامع مؤمنين و دوره هاى منعقدۀ باين منظور درعموم مجالس منعقده وبعداز زمانى عقيب اداء فريضه درمسجد باالخصوص وچه بسيار ازمواقع بعدازختم وخواندن اين فقير ميخواستند بعضى ازشنوندگان كه عين روايات براى آنها بنويسم نظر باين جهت كه زحمت نوشتن براى اين وآن كم شود و هم فائده آن عموميت بيشترى پيدا كند ـ وهم زاد وتوشۀ راهى باشد براى سفرى كه منادى آن صدايش بگوشم ميرسد تصيم گرفتم كه اين اخبار نوشته شدۀ پراكنده را كه بمنزله قطعات طلائى است كه بيان ميكند حقيقت مذهب را در مجموعۀ جمع كنم واستمانت و يارى از خدا ميطلبم واقتصار كردم دربيان مدارك روايات بصرف ذكر كتابيكه ازآن نقل شده وهمت مقصور است براينكه نقل كنم دراين مختصر اخباريكه جنبۀ اخلاقى دربر دارد و در مجلد ثانى اين كتاب اگر خدا توفيق عنايت كند واجل مهلت دهد بنويسم اخباريكه مشتمل بردعا ويا عمل ديگريست وببرادران ايمانى عرضه كنم انشاالله تعالى .

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب سبائك الذهب فی بیان حقیقة المذهب

۱ فی مجلد الثانی و العشرون من البحار من جملة کلمات الصادق علیه السلام لمعویة بن وهب ان افضل الفرائض و اوجبها علی الانسان معرفة الرب و الاقرار له باالعبودیة وحد المعرفة ان یعرف انه لااله غیره ولاشبه له ولانظیر وان یعرف انه قدیم مثبت موجود غیر فقید موصوف من غیر شبیه ولامبطل لیس کمثله شیئی و هو السمیع البصیر و بعده معرفة الرسول صلی الله علیه و آله والشهادة باالنبوة و ادنی معرفة

بسمه تعالی ۱ درجلد ۲۲ بحارالانوار علامهٔ مجلسی قدس سره از جملهٔ کلمات حضرت صادق علیه السلام بمعویة بن وهب نقل میکند که حضرت فرمود بدرستی که افضل واجبات و واجب تر ازهمه بر انسان معرفت وشناسائی واقرار به بندگی خداست و اندازهٔ معرفت که انسان را لازم است این است که بداند غیر از ذات مقدس خدا خدائی نیست وشبه ومانند برای خدا نیست و بداند که ذات مقدس خدا اولی برایش نیست و همیشه پاینده وثابت و غیرقابل زوال است و توصیف میشود بدون اینکه برایش شبیهی باشد و زائل کنندهٔ نیست برای خدا و نه هم مانندی و اوست شنوا و بینا وبعد ازشناسائی خدا شناختن رسول خدا صلی الله علیه و آله وشهادت به پیغمبری و نبوت لازم است و کمترین مرتبهٔ شناسائی پیغمبر خدا اقرار بنبوت واقرار باینکه تمام آنچه آورده ازکتاب و اوامر و نواهی و بالاخره تمام دستورات ازطرف خدا آورده وبعد ازشناسائی پیغمبر شناسائی امام لازم است آنچنان امامی که پیروی کرده به پیغمبر در تمام صفات و کردار درحال ضیق و درحال رفاه و آسایش و کمترین مرتبهٔ شناسائی امام این است که او را هم ترازوی پیغمبر بداند مگر در درجهٔ نبوت وبداند که اطاعت امام اطاعت خدا واطاعت رسول خداست وسلم باشد نسبت بامام در هرامری و واگذارد امور را بامام (یعنی در مقابل امام چون وچرا نکند) وعمل کند بقول امام وبداند که امام بعد از رسول خدا علی بن ابیطالب است علیه السلام وبعد ازآن بزرگوار حسن وبعد حسین وبعد علی بن الحسین و بعد محمد بن علی وحضرت فرمود بعد من که حضرت صادقم وبعد ازمن موسی پسرم وبعد از او علی پسرش وبعد ازعلی محمد پسرش وبعدازمحمد علی پسرش وبعد ازعلی حسن پسرش وحجة خدا را که امام دوازدهم است پسر امام حسن بداند علیهم صلوات الله

الرسول(ص) الاقرار بالنبوة وان ما اتی به من کتاب اوامر او نهی فذالك من الله عزوجل وبعده معرفة الامام الذی به تأتم بنعته وصفته واسمه فی حال العسر والیسر وادنی معرفة الامام انه عدل النبی الا درجة النبوة و وارثه وان طاعته طاعة الله و طاعة رسول الله والتسلیم له فی کل امر والرد الیه والاخذ بقوله ویعلم ان الامام بعد رسول الله علی بن ابیطالب(ع) وبعده الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی(ع) ثم انا ثم بعدی موسی ابنی وبعده علی ابنه وبعد علی محمد ابنه وبعد محمد علی ابنه وبعد علی الحسن ابنه والحجة من ولد الحسن(ع)[۲] فی سفینة البحار فی عرف عن ابیعبدالله(ع) قال خرج الحسین بن علی(ع) علی اصحابه فقال ایها الناس ان الله جل ذکره ماخلق العباد الا یعرفوه فاذا عرفوه عبدوه فاذا عبدوه استغنو بعبادته عن عبادة ماسواه[۳] فی مجموعة ورام عن علی بن موسی(ع) فی جواب اهل نشابور عن ابیه موسی(ع) عن جده ابیعبدالله(ع) عن آبائه[۴] عن امیر المؤمنین(ع) عن رسول الله(ص) قال اخبرنی جبرئیل الروح الامین عن الله تقدست اسمائه وجل وجهه قال انی انا الله لا اله الا انا وحدی عبادی فاعبدونی و

۲ـ در کتاب سفینة البحار ماده عرف نقل میکند ازحضرت صادق علیه السلام که حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام خارج شد و روکرد باصحابش وفرمود ای مردم بدرستی که خدا جل ذکره خلق نکرده بندگان را مگر بجهة اینکه خدارا بشناسند وهرگاه شناختند خدا را عبادت کنند خدا را و زمانی که عبادت کنند خدا را بی نیاز شوند از پرستش غیر خدا

۳ـ در مجموعه ورام فی باب بعض الاحادیث نقل شده در جواب اهل نشابور ازحضرت رضا علیه السلام از آباء و اجداد بزرگوارش از علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا ص که فرمود خبرداد بمن جبرئیل روح الامین ازخدای متعال جل جلاله که فرمود انا الله لا اله الا انا وحدی بندگان من عبادت کنید مرا و باید بداند هرکس ملاقات کند مرا ازشما با اقرار و شهادت لا اله الا الله در حالی که با اخلاص بگوید پس بدرستی که داخل شد حصن و حصار من و هرکس داخل شود در حصار ما ایمن است از عذاب گفتند اهل نشابور ای پسر پیغمبر خدا چیست معنی اخلاص در شهادت فرمود اطاعت کردن خدا و رسول خدا و دوستی اهلبیت پیغمبر خدا

۴ـ درمجموعه ورام درباب بعض الاخبار ازسفیان پسرعینیه گفت شنیدم ازحضرت صادق علیه السلام که میفرمود علوم مردم تمامش در چهار خصلت است اول اینکه بشناسی پروردگار خود را دوم آنکه بدانی چه حکم و مصالحی بکاربرده شده درخلقت تو سوم آنکه بدانی مقصود ازخلقت توچیست چهارم آنکه بدانی چه چیز تو را ازگناه خارج میکند وازمعصیت پاك میکند.

لیعلم من لقینی منکم بشهادة ان لااله الاالله مخلصا بهافانه قد دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی قالوا یابن رسول الله مااخلاص الشهادة قال(ع) طاعةالله ورسوله و ولایة اهلبیة(ع) مجموعة ورام فی بعض الاحادیث عن سفیان بن عینیه قال سمعت اباعبدالله جعفر بن محمد(ع) یقول وجدت علوم الناس کلها فی اربع خصال اولها ان تعرف ربك و الثانية ان تعرف ماضع بك والثالثه ان تعرف مااراد منك و الرابعه ان تعرف مایخرجك من زنبك

۵ قرة العیون للفیض الکاشانی قدس سره عن تفسیر ابی محمدالعسکری(ع) عن الصادق(ع) سئل عن الله فقال(ع) للسائل هل وکبت سفینة قط قال بلی.. قال: فهل کسرت بك حیث لاسفینة تنجیك ولاسباحة تغنیك قال بلی : قال : فهل تعلق قلبك هناك ان شیئاً من الاشیاء قادر علی ان یخلّصك من ورطتك قال: بلی قال الصادق(ع) فذاك الشیئی هوالله القادر علی الانجاء حین لامنجی وعلی الاغاثه حین لامغیث ۶ حقائق الفیض فی الحدیث العلوی ان کمال الدین طلب العلم والعمل به وان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال وان المال مقسوم مضمون لکم قدقسمه عادل بینکم وقد ضمنه و

---

۵ - در کتاب قرةالعیون ملامحسن فیض کاشانی از تفسیر ابی محمدعسکری علیه السلام نقل شده که از امام صادق ص سؤال گردیده شد از خدا گفت حضرت بسائل آیا کشتی سوار شدهٔ هیچوقت گفت بلی : فرمود آیا شده که کشتی تو غرق شود هنگامی کـه نباشد کشتی که تو را نجات دهد و نه شناگری که تو را خلاصی بخشد ازهلاکت گفت بلی : فرمود آیا دراین هنگام قلب تو امیدوار هست بنجات دهندهٔ گفت بلی: فرمود حضرت صادق (ص) آن نجات دهنده که دل تو امید به او دارد ذات مقدس خدای متعال است که قادراست بر نجات هنگامی که نجات دهندهٔ نیست و قادر است به دادرسی هنگامیکه دادرسی نیست .

حجاب روی توهم روی تواست درهمه حال — نهانی از همـه عالم ز بسکه پیدائی

گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی — گفتا که نیك بنگر شاید رسیده باشی

در بزم دل از روی توصد شمع برافروخت — وین طرفه که برروی توصد گونه حجابست

۶ـ در کتاب حقائق فیض کاشانی در حدیثی علوی نقل شده که کمال دین در طلب علم است وعمل به آن واینکه طلب علم واجب تر است برشما از طلب مال و اینکه مال قسمت شده وضمانت شده برای شما بتحقیق قسمت کرده است عادلی بین شما وبتحقیق ضمانت کرده و وفا میکند برای شما وعلم دفینه است نزد اهلش و شما وادار شده اید بطلب آن پس طلب کنید.

سیفی لکم والعلم مخزون عنداهله وقدامرتم بطلبه من اهله فاطلبوه

۷- وفیه ایضاً عن السجاد علیه السلام لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه ولو بسفك المهج و خوض اللجج

۸- وفیه ایضاً عن الباقر(ع) عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد

۹- وفیه ایضاً عن الصادق علیه السلام من علم خیراً فله مثل من عمل به

۱۰- طرائف الحکم عن روضة الواعظین قال النبی صلی الله علیه و آله من تعلم بابا من العلم عمل به او لم یعمل کان افضل من ان یصلی الف رکعة تطوعا[۱۱] طرائف الحکم عن امالی الشیخ قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان العبد اذا خرج فی طلب العلم. ناداه الله عزوجل من فوق العرش مرحبا بك یا عبدی اتدری ای منزلة تطلب. وای درجة تروم. تضاهی ملائکتی المقربین لتکون لهم قریناً لأبلغنّك مرادك.. ولأوصلنك بحاجتك[۱۲] وفیه ایضاً عن کتاب روضة الواعظین قال النبی صلی الله علیه و آله ساعة من عالم یتّکی علی

۷- ونیز در کتاب حقائق است از امام چهارم علیه السلام اگر بدانند مردم چه ثوابهائی است درطلب علم هر آینه طلب میکنند اگرچه بریختن خون دل باشد و فرورفتن درمهالك.

۸- ونیز درکتاب حقائق است ازحضرت باقر امام پنجم(ص) هرکس تعلیم کند نیکی را: برای تعلیم دهنده است مثل اجر کسیکه عمل کند به آن.

۹- ونیز در کتاب حقائق است ازحضرت صادق امام ششم علیه السلام عالمی که استفاده برده شود ازعلم او بهتراست ازهفتاد هزار عابد.

۱۰- در کتاب طرائف الحکم نقل کرده از روضة الواعظین که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است هرکس یاد بگیرد بابی ازعلم عمل بکند ویا عمل نکند خواهد بود بهتر از اینکه نماز بخواند هزار رکعت مستحب.

۱۱- در کتاب طرائف الحکم از کتاب امالی شیخ نقل کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بندهٔ خدا هرگاه خارج شود درطلب علم ندا میکند خدای متعال اورا ازفوق عرش مرحبا بتو ای بندهٔ من آیا میدانی چه مقامی میطلبی وچه درجهٔ قصد کردهٔ که شبیه شوی بملائکه مقربین من تا اینکه بوده باشی قرین و همنشین باآنها هرآینه البته میرسانم تو را بمرادت ومیرسانم تو را بحاجت تو.

۱۲- و در همان کتاب طرائف نیز از کتاب روضة الواعظین نقل کرده که پیغمبر خدا فرمود یك ساعت از عالم که تکیه کند برمتکا و نظر کند درامور علمی بهتر است ازعبادة هفتاد سال عابد.

فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما[۱۳] وفیه ایضاً عن نوادر الراوندی عن موسی بن جعفر (ع) عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول‌الله (ص) اربع یلزم من کل ذی حجی وعقل من امتی قیل یا رسول‌الله ماهنّ قال استماع العلم وحفظه ونشره عند اهله والعمل به[۱۴] فی السفینه عن علی بن الحسین عن رسول‌الله (ص) یقول ان طالب العلم اذا خرج من منزله لم یضع رجلیه علی رطب ولا یابس من الارض الاسبّحت له الی الارضین السابعه[۱۵] وفیه ایضاً فی علم عن الصادق (ع) قال قال رسول‌الله (ص) من سلك طریقا یطلب فیه علما سلك‌الله به طریقا الی الجنه و ان الملائکه لتضع اجنحتها لطالب العلم رضیً به وانه لیستغفر لطالب العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظّ وافر[۱۶] و فیه

۱۳ــ ودرهمان کتاب طرائف نقل کرده از کتاب نوادر راوندی از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام از آباء بزرگوارش که فرمود رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله چهار چیز است که لازم است البته هر صاحب عقل وذکاوتی را از امت من گفته شد چیست آنها یارسول‌الله فرمود شنیدن علم وحفظ آن وپهن کردن آن نزد اهلش وعمل کردن به آن علم .

۱۴ــ در کتاب سفینة‌البحار از علی بن الحسین از رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله روایتشده که پیغمبر خدا فرمود بدرستی که طالب علم هر گاه خارج شود ازمنزلش نمیگذارد پای خودرا برهیچ خشك وتری از زمین مگر آنکه تسبیح میکند از برای او تا طبقه هفتم زمین

۱۵ــ و نیز درسفینة‌البحار است از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود فرموده است رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله هر کس به پیماید راهی را که طلب کند در آن راه علمی را پیموده است در نزد خدا راهی سوی بهشت و بدرستی که ملائکه پهن میکنند بالهای خود را برای طالب علم بسبب خوشنودی از او و هر آینه طلب آمرزش میکند برای طالب علم هر کس در آسمان است و هر کس در زمین است حتی ماهیهای دریا و برتری عالم برعابد مثل برتری قمر است بر بقیه ازستارگان درشب بدر وفرمود علماء بارث نمیدهند طلا ونقره ولی بارث میدهند علم پس هر کس بگیرد از عالم علم را گرفته است بهرهٔ وافری

۱۶ــ و نیز در همان کتاب سفینة‌البحار روایت میکند از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود روز قیامت جمع کند خدای متعال مردم را دریك صحرائی و بپا شود میزانها پس سنجیده شود خونهای شهداء با مرکب علماء پس رجحان و برتری پیدا میکند مرکب علما برخون شهداء .

ایضاً عن الصادق (ع) قال اذا کان یوم القیامه جمع الله عزوجل الناس فی صعید واحد و وضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء [۱۷] فی الکافی عن مفضل بن عمر قال سمعت اباعبدالله (ع) یقول علیکم بالتفقه فی دین الله ولاتکونوا اعرابا فانه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم القیامة و لم یزکله عملا [۱۸] فی الکافی عن جمیل بن درّاج عن ابان بن تغلب عن ابیعبدالله (ع) قال لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم باالسیاط حتی یتفقهوا [۱۹] فی الکافی عن ابیعبدالله (ع) قال له رجل جعلت فداك رجل عرف هذا الامر لزم بیته و لم یتعرف الی احد من اخوانه قال فقال (ع) کیف یتفقه هذا فی دینه [۲۰] فی السفینه عن ابیعبدالله (ع) قال معلم الخیر یستغفر له دوابّ الارض وقیان البحر و کل صغیرة و کبیرة فی ارض الله و سمائه [۲۱] فی السفینة فی النهج قال علیه السلام انّ اوضع العلوم ما وقف علی اللّسان وارفعه ما ظهر فی الجوارح والارکان [۲۲] عن نوادر الراوندی عن علی (ع) قال لمّا بعثنی رسول الله (ص) الی الیمن

۱۷ــ در کافی از مفصل بن عمر روایت شده که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) فرمود برشما باد به تفقه دردین خدا ومباشید بمثل بادیه نشین بدرستیکه هر کس تفقه نکند دردین خدا نظر نمیکند خدا بسوی او روزقیامت و برای او عمل پاکی نخواهد بود .

۱۸ــ ونیز در کتاب نقل شده ازجمیل پسردراج ازابان بن تغلب ازحضرت صادق علیه السلام که فرمود هراینه دوست دارم براینکه اصحاب من زده شود سرهای آنها باتازیانه تااینکه تفقه کنند.

۱۹ــ ونیز در کتاب کافی ازحضرت صادق علیه السلام نقل شده که گفت مردی بانحضرت فدایت شوم مردیست که امام شناس است وازخانه خارج نمیشود و رفت وآمد ندارد با احدی از برادرانش گمت که حضرت فرمود پس چگونه فرا میگیرد احکام دینش را .

۲۰ــ درکتاب سفینة البحار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود تعلیم دهندهٔ خیر طلب آمرزش میکند برای اوجنبنده‌های روی زمین وماهیهای دریا وهر بزرگ و کوچکی درزمین و آسمان خدا .

۲۱ــ درکتاب سفینه ازنهج البلاغه نقل کرده که حضرت امیر علیه السلام فرمود بدرستیکه پسترین علوم علمی است که اززبان نگذرد وبالاترین علوم آن علمی است که اثرش دراعضای بدن (زبان و گوش وچشم) ظاهر شود .

۲۲ــ درکتاب نوادر راوندی نقل شده از امیرالمومنین علیه السلام فرمود پس از آنکه وادار کرد پیغمبر خدا مرا برفتن بسوی یمن فرمود یاعلی مقاتله مکن با احدی مگر اینکه اورا دعوت کنی باسلام قسم بخدا اگرهدایت کند خدا یکنفر رابدست توبهتر است برای تواز آنچه شمس بر آن میتابد و آنکس درحکم آزاد شدهٔ بدست تو است .

قال یا علی لاتقاتل احدا حتی تدعوا الی الاسلام وایم الله لئن یهدی الله علی یدیك رجلا خیر لك مما طلعت علیه الشمس و لك ولائه [۲۳] عن امالی الشیخ عن علی (ع) عن رسول الله (ص) من خرج یطلب بابا من علم لیرد به باطلا الی حق اوضلالة الی هدی کان عمله ذالك کعبادة متعبد اربعین عاماً [۲۴] فی الکافی عن الاصبغ بن نباته عن علی (ع) قال هبط جبرئیل (ع) علی آدم (ع) فقال یا آدم انی امرت ان اخیرك واحدة من ثلاث فاخترها ودع اثنتین فقال له یا جبرئیل وما الثلاث فقال العقل والحیاء والدین فقال آدم انی قد اخترت العقل فقال جبرئیل للحیاء والدین انصرفا ودعاه فقالا یا جبرئیل انا امرنا ان نکون مع العقل حیث کان قال فشأنکما و عرج [۲۵] ایضاً فی الکافی عن محمد بن عبدالجبار عن ابیعبدالله (ع) قال قلت له ما العقل قال ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان قال قلت فالذی کان فی معاویه فقال (ع) تلك النکراء تلك الشیطنه و هی شبیهة بالعقل ولیست بالعقل [۲۶] فی الکافی عن اسحاق بن عمار قال قال ابوعبدالله (ع)

۲۳ـ در کتاب امالی شیخ نقل شده از امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسولخدا که فرمود هر کس خارج شود که تحصیل کند بابی از علم را که بسبب آن رد کند باطلی را بسوی حق یا برگرداند گمراهی را بسوی هدایت و حق خواهد بود عمل او مثل عبادة عابدی که چهل سال عبادت کند خدا را .

۲۴ـ در کتاب کافی از اصبغ بن نباته نقل کرده از علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود فرود آمد جبرئیل بر آدم علیه السلام و گفت ای آدم بدرستیکه مأمورم بر اینکه مخیر کنم تو را بین یکی از سه امر پس اختیار کن یکی را و واگذار دوتای دیگر را پس گفت آدم به جبرائیل چیست آن سه چیز گفت عقل است و حیا و دین پس آدم گفت بدرستی که اختیار کردم عقل را جبرئیل به حیا ودین گفت برگردید و واگذارید آدم را آن دو گفتند یا جبرئیل بدرستیکه ما مأموریم که بوده باشیم باعقل هرجاکه باشد جبرئیل گفت باشید و رفت به آسمان .

۲۵ـ و نیز در کتاب کافی از محمد بن عبدالجبار از حضرت صادق نقل شده که گفت گفتم عقل چیست حضرت فرمود عقل چیزیست که عبادت شود به آن خدای متعال و کسب شود به آن بهشت میگوید گفتم پس آنچه معاویه دارا بود چه بود حضرت فرمود آن که معاویه داشت نکراء وشیطنت بود و آن شبیه بعقل است و عقل نیست.

۲۶ـ و نیز در کتاب کافی اسحاق پسر عمار نقل کرده که حضرت صادق (ع) فرمود هر کس عاقل باشد از برای او دین هست و هر کس دین دارد داخل بهشت میشود .

من کان عاقلا کان له دین و من کان له دین دخل الجنة [۲۷] فی کتاب الکافی عن سلیمان الدیلمی عن ابیه قال قلت لابیعبدالله (ع) فلان من عبادته ودینه وفضله کذا فقال (ع) کیف عقله قلت لاادری فقال ان الثواب علی قدر العقول ان رجلا من بنی اسرائیل کان یعبدالله فی جزیرة من جزائر البحر خضراء نضرة کثیرة الشجر طاهرة الماء و ان ملکا من الملائکة مرّ به فقال یارب ارنی ثواب عبدك هذا فاراه الله ذالك فاستقلّه الملك فاوحی الله الیه ان اصحبه فأتاه الملك فی صورة انسی فقال له من انت فقال انا رجل عابد بلغنی مکانك وعبادتك فی هذا المکان فأتیك لاعبدالله معك فکان معه یومه ذالك فلمّا اصبح قال له الملك انّ مکانك لنزه ولایصلح الاللعبادة فقال له العابد ان لمکاننا هذا عیباً فقال و ماهو قال لیس لربنا بهیمة فلوکان له حمار رعیناه فی هذا الموضع فان هذا الحشیش یضیع فقال له ذالك الملك ومالربك حمار فقال لوکان له حمار ماکان یضیع مثل هذا الحشیش فاوحی الله الی الملك انما اثیبه علی قدر عقله [۲۸] وفی طرائف

۲۷ـ ونیز در کتاب کافی نقل شده ازسلیمان دیلمی از پدرش که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم ازعبادت کسی وازدین وکمالات اوحضرت فرمود عقل اوچگونه است گفتم نمیدانم فرمود ثواب باندازهٔ عقل مردم داده میشود و فرمود بدرستیکه در بنی اسرائیل مردی بود که عبادت میکرد خدارا دریك جزیرهٔ ازجزائر دریای خضراء که آن سبز ودارای درحت زیادی وآب صافی بود وملکی ازملائکه عبور کرد بآن مرد پس ملك گفت حدایا بنمایان بمن ثواب این بندهٔ تورا پس نمایاند بآن ملك خدا ثواب اوراپس کم شمرد ملك آن ثواب را پس ندا فرستاد خدابسوی آن ملك که با اوهمنشین شو پس آمد ملك درصورت انسانی عابد گفت کیستی تو گفتم من مردی هستم دانستم مکان تورا وعبادت تورا دراین مکان پس آمدم که عبادت کنم خدارا با توپس ماندآن روزرا باعابد پس چون صبح شد گفت ملك به آن عابدکه بدرستی که مکان تو جای خوشی است و قابل نیست مگر برای عبادت عابدگفت بدرستیکه برای مکان ما یکعیب هست ملك گفت چیست آن عیب گفت آن این است که نیست برای خدای ما حیوانی وچه خوب بود برای خدا الاغی بودکه میچرانیدیم اورا دراین مکان برای آنکه این گیاه‌ها ضایع نمیشد پس گفت ملك که داشتن الاغ سزاوارخدانیست عابدگفت اگرمیداشت این گیاه‌هاضایع نمیشد (یعنی افسوس که ندارد) پس وحی فرستاد خدابسوی آن ملك که ما ثواب دادیم بمقدار عقلش .

۲۸ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده از امام صادق علیه السلام ازآباء بزرگوارش که فرمود فرموده است پیغمبرخدا نمانیکه برسد بشما ازمردی نیکی حالش پس نظر کنید درنیکی عقل او بدرستیکه جزا داده میشود بعقلش .

الحکم عن ابیعبدالله (ع) عن آبائه قال قال رسول‌الله (ص) اذا بلغکم عن رجل حسن حاله فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله[۲۹] وفیه ایضاً عن رسول‌الله (ص) قسم العقل علی ثلاثة اجزاء فمن کانت فیه کمل عقله و من لم تکن فیه فلا عقل له حسن المعرفة بالله عزوجل وحسن الطاعة له وحسن الصبر علی امره [۳۰] فی طرائف الحکم فی ضمن وصیة موسی بن جعفر (ع) لهشام یا هشام الصبر علی الوحدة علامة قوة العقل فمن عقل عن الله تبارك وتعالی اعتزل اهل الدنیا والراغبین فیها و رغب فیما عند ربه وکان انه فی الوحشة وصاحبه فی الوحدة وغناه فی العیلة ومعزه من غیر عشیرة [۳۱] و فیه ایضاً قال الصادق (ع) النظر فی العلم یفتح العقل [۳۲] وفیه ایضاً عن النهج قال امیرالمؤمنین (ع) لسان العاقل وراء قلبه وقلب الاحمق وراء لسانه[۳۳] وفیه عن امالی الصدوق عن الرضا (ع) من جلس مجلساً یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت فیه القلوب [۳۴] فی السفینه

۲۹ـ و درکتاب طرائف است نیز ازرسولخدا صلی‌الله علیه وآله که فرمودقسمت شده است عقل برسه جزء هر کس هرسه دراوباشدکامل است عقل او وکسیکه نباشد دراو نیست عقلی برای او حسن‌المعرفة بالله عز وجل و نیك باشد در فرمانبرداری حق و نیك باشد درمقابل واردات یعنی صابر باشد درشدائد روزگار وشکیبا باشد .

۳۰ـ درکتاب طرائف‌الحکم درضمن‌وصیت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام به‌هشام: ای هشام صبر برتنهائی علامت قدرت عقل است پس هر کس شناسائی اونسبت بخداکامل‌باشدکناره گیرد ازاهل دنیا و از رغبت‌کنندگان دردنیا و روبیاور بانچه درنزد پروردگار اوست و خـواهد بود انس او درتنهائی و رفیق او : وبی‌نیازی او درتنگدستی ومایهٔ عزت او بدون عشیره .

۳۱ـ و درهمان‌کتاب نیز ازحضرت صادق علیه‌السلام نقل شده نظردرعلم وامورعلمیه باعث گشایش و انبساط عقل است .

۳۲ـ ودرهمان کتاب‌ازنهج‌البلاغه ازحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌نقل‌شده که‌فرمود زبان عاقل پشت سردل اوست و دل احمق پشت سرزبان اوست .

۳۳ـ ودرهمان کتاب است ازکتاب امالی‌شیخ صدوق‌ازحضرت رضاعلیه‌السلام که‌فرمود هر کس بنشیند مجلسیکه دراوامرمازنده شود یعنی مجلس دینی باشد نمیمیرد دل او روزیکه میمیرد دراو دلها .

۳۴ـ درکتاب سفینةالبحار ازکتاب محاسن نقل‌شده که فرمود رسولخدا قسمت نکرده خدا به‌بندگان چیزی بهترازعقل پس‌خواب عاقل بهتراست از زنده‌داری جاهل وافطارعاقل بهتر است ازروزهٔ جاهل وقعود ورفتن عالم بجنگه بهتراست ازرفتن جاهل بجهاد ومبعوث ←

عن المحاسن قال رسول الله (ص) ما قسّم الله للعباد شیأ افضل من العقل فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل وافطار العاقل افضل من صوم الجاهل و اقامة العاقل افضل من شخوص الجاهل ولا بعث الله رسولا ولا نبیا حتی یتکمّل العقل و یکون عقله افضل من عقول جمیع امته وما یضمر النبی (ص) فی نفسه افضل من اجتهاد المجتهدین و ما ادّی العاقل فرائض الله حتی عقل منه ولا بلغ جمیع العابدین فی فضل عبادتهم ما بلغ العاقل ان العقلاء هم اولوا الالباب الذین قال الله عزوجل انما یتذکّر اولوا الالباب [۳۵] و فی هذا الکتاب عن الصادق (ع) ماکلّم رسول الله (ص) بکنه عقله قط قال رسول الله (ص) انا معاش الانبیاء امرنا ان تکلّم الناس علی قدر عقولهم [۳۶] فی السفینه سئل الرضا (ع) ما العقل قال التجرع للغصه ومداهنة الاعداء ومداراة الاصدقاء [۳۷] نقل فی السفینة قدم المدنیة رجل نصرانی من اهل نجران وکان فیه بیان وله وقار وهیبة فقیل یارسول الله ما اعقل هذا النصرانی فزجر (ص) القائل وقال مه ان العاقل من وحّد الله وعمل بطاعته قیل کل شئی اذا کثر رخص الا العقل فانه کلّما کثر غلا: ومن کلام الاسکندر ان سلطان العقل

→ نکرده خدا رسول وپیغمبری را مگر بعد از کامل شدن عقل او و میباشد عقل پیغمبر بالاتر از عقلهای تمام امتش وچیزی که دردل میگذراند پیغمبر بهتر است ازجد وجهد جهد کنندگان و ادا نمیکند واجبات خدا را عاقل مگر از روی عقل ونمیرسند جمیع عبادت کنندگان درفضل عبادتشان بآنچه میرسد عاقل بدرستیکه عقلاء هستند اولوا الالبابی کـه خدا فرموده است انما یتذکر اولوا الالباب .

۳۵ــ و نیز درهمان کتاب سفینه نقل شده از حضرت صادق که تکلم نکرد پیغمبر خدا بحقیقت عقلش هرگز فرموده است رسولخدا ماطائفه پیغمبران مأمورهستیم صحبت کنیم بامردم باندازهٔ عقلهای آنها

۳۶ــ درکتاب سفینة نقل شده که پرسیده شد ازحضرت رضا علیه السلام که عقل چیست فرمود فروبردن غصه وانتظار فرصت بادشمن ومدارا کردن بادوستان .

۳۷ــ ونیز در سفینه نقل شده که وارد شد درمدینه مردی نصرانی ازاهل فجران که دارای بیان و وقار وهیبت بود گفته شد برسولخدا چقدر عاقل است این نصرانی پیغمبر خدا زجر کرد اورا وفرمود ساکت باش بدرستیکه عاقل کسی است که یکتا داندخدارا وعمل کند بفرمان خدا... گفته شده است که هرچیزی وقتی زیاد میشود ارزان میشود مگر عقل بدرستیکه هرچه زیاد میشود گران میشود واز کلمات اسکندر است بدرستیکه فرمانروائی عقل درباطن عاقل شدیدتر است ازفرمانروائی شمشیر درظاهر آدم احمق .

علی باطن العاقل اشدّ تحکما من سلطان السّیف علی ظاهر الاحمق انتهی [۳۸] عن اسحاق بن عمّار فی الکافی عن ابیعبدالله (ع) قال قلت له جعلت فداك انّ لی جارا کثیر الصلوة کثیر الصدقه کثیر الحج لا بأس به قال فقال یا اسحاق کیف عقله قال قلت جعلت فداك لیس له عقل قال لاینتفع بذالك منه [۳۹] فی الکافی عن ابی یعقوب البغدادی قال ابن السّکّیت لابی الحسن (ع) لماذا بعث الله موسی بن عمران بالعصا و یده البیضاء و آلة السحر وبعث عیسی (ع) بالطّبّ وبعث محمدا (ص) و علی جمیع الانبیاء بالکلام والخطب فقال ابولحسن (ع) ان الله لمّا بعث موسی (ع) کان الغالب علی اهل عصره السّحر فاتیهم من عندالله بمالم یکن فی وسعهم مثله وما ابطل به سحرهم واثبت به الحجة علیهم و ان الله بعث عیسی فی وقت قد ظهرت فیه الزّمانات و احتاج الناس الی الطّب فاتیهم

۳۸ـ در کتاب کافی نقل شده از اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام گفت عرض کردم فدایت شوم بدرستیکه ازبرای من همسایه ایست زیـاد صدقه میدهد زیاد نماز میخواند زیـاد حج میکند حال او چگونه است فرمود یا اسحاق عقل او چگونه است گفتم فدایت شوم عقلی ندارد فرمود نفعی نمیرسد به او از این اعمال و یا بالا نمیرود اعمال او.

۳۹ـ در کتاب کافی نقل شده از ابی یعقوب بغدادی که ابن السکیت عرضکرد بحضرت ابی الحسن علیه السلام برای چه مصلحتی مبعوث کرد خدا موسی بن عمران را و معجزهٔ او را عصا و ید بیضا واسباب سحر قرارداد : ومبعوث کرد عیسی را ومعجزه اورا اسباب طب قرارداد: ومبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را ومعجزه اورا کلام و خطبه قرارداد فرمود ابوالحسن علیه السلام بدرستیکه خدا فرستاد موسی را هنگامیکه بر اهل زمان غالب بود سحر پس خدا عنایت کرد چیزی که درخور آنها نبود مثل آن وعنایت کرد چیزی که باطل کرد به آن سحر آنها را وحجت بر آنها تمام شد وخدا برانگیخت عیسی را در زمانیکه زمین گیرها زیاد بودند و محتاج بودند مردم بسوی طب پس عنایت کرد خدا چیزی که نبود در نزد مـردم مثل آن و عنایت کرد خدا اثر نفسیکه مرده های آنها را زنده کند و شفادهد کرها و کسانیکه دارای برص بودند باذن خدا و اتمام شد حجت بر آنها و خدا مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را در زمانیکه غالب دراهل آن زمان خطبه و کلام بود و گمانم که فرمود شعر بود پس عنایت کرد و آورد ازنزد خدا انمواعظ واحکام چیزیرا که باطل کرد به آن قول آنها را (یعنی قرآن را آورد) و تمام کرد حجت را بر آنها راوی گفت که گفت ابن سکیت بخدا قسم ندیدم مثل تو هر گز کسیکه باینطور بیان قانع کنندهٔ بفرماید پس حجت خدا برخلق امروز کیست گفت که حضرت فرمود بعقل شناخته میشود راستگو وحجت خدا وتصدیق میشود وبعقل شناخته میشود کسیکه بدروغ ادعا کند وبسبب عقل تکذیب میشود ابن سکیت گفت بخدا قسم این است جواب

من‌عندالله بما لم‌یکن‌عندهم‌مثله وبما احیالهم الموتی‌وابرء‌الاکمه والابرص‌باذن‌الله واثبت به‌الحجة‌علیهم‌وان‌الله‌بعث محمدا(ص)فی‌وقت‌کان‌الغالب علی‌اهل‌عصره‌الخطب والکلام واظنّه قال‌الشعر فاتیهم من‌عندالله من‌مواعظه واحکامه ما ابطل به‌قولهم و اثبت به‌الحجة علیهم‌قال‌فقال ابن‌السّکیت‌تالله مارایت‌مثلك‌قط فما الحجة‌علی‌الخلق الیوم قال فقال(ع) العقل یعرف به‌الصّادق علی‌الله فیصدّقه والکاذب علی‌الله فیکذبه قال فقال ابن‌السکیت هذا والله هوالجواب ۴۰ فی‌الکافی عن ابیعبدالله (ع) قال قال رسول‌الله (ص) یا علی لافقر اشدّ من‌الجهل ولامال اعود من‌العقل ۴۱ فی‌الکافی عن محمدبن مسلم عن ابی‌جعفر (ع) قال‌لما خلق‌الله‌العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتی و جلالی ما خلقت خلقا احسن منك ایاك آمروایاك انهی و ایاك اثیب وایاك اعاقب۴۲ ویعجبنی‌نقل‌روایة سمعتها من‌بعض‌الثقات عن‌الصادق(ع) حیوة‌العقل بالعلم وحیوة‌العلم باالعمل وحیوة‌العمل بالخلوص ۴۳ فی‌ارشادالدیلمی قال‌النبی(ص) ما اهدی‌المسلم لاخیه هدیّة افضل‌من‌کلمة حکمة تزیده هدی‌او تردّه

۴۰ــ درکتاب نقل شده ازحضرت صادق علیه‌السلام که گفت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود یاعلی نیست‌فقری شدیدتر ازنادانی ونیست مال وثروتی پرمنفعت‌تر ازعقل.

۴۱ــ ونیز درکتاب‌کافی‌ازمحمدبن مسلم نقل‌شده ازابیجعفر حضرت باقرعلیه‌السلام که فرمود پس ازآنکه خلق‌کرد خدا عقل‌را فرمود بعقل بیا جلو آمد پس فرمود برو عقب رفت آنگاه فرمود خدای متعال بعزت وجلالم خلق نکردم خلقی نیك‌تر ازتو بسبب تو امرمیکنم وبسبب‌تو نهی میکنم وبجهت تو ثواب میدهم و عقاب میکنم (تکالیف وثواب عقاب دائر مدار تو است) .

۴۲ــ دوست دارم نقل روایتی‌راکه ازبعضی موثقین شنیدم ازحضرت صادق علیه‌السلام که فرمود زنده بودن عقل بعلم‌است وزنده بودن علم‌بعمل است وزند بودن عمل بخلوص‌است.

۴۳ــ درکتاب ارشاد دیلمی نقل است که پیغمبر خدا فرمود هدیه نداده است مسلمان ببرادر دینی هدیهٔ بهتروبالاتر ازکلمهٔ حکمتی که بیفزاید دراوهدایت ومعرفتی یابرگرداند اورا ازپستی (یعنی معصیتی) وفرمود صلی‌الله علیه وآله نیکو عطیه ونیکو هدیه‌ایست موعظه و وحی‌کرد خدا بسوی موسی تعلیم بده خیری را و تعلیم بده‌کسیرا که نمیداند بدرستیکه ما روشن میکنیم قبورتعلیم‌دهنده وتعلیم گیرندهٔ علم را بحیثیتیکه وحشت نداشته‌باشند ازمکانشان که قبرباشد .

عن ردی وقال (ص) نعم‌العطیّة و نعم‌الهدیة الموعظة واوحی‌الله تعالی الی موسی(ع) تعلّم‌الخیر وعلّمه من لایعلم فانّی‌منوّر لمعلّمی‌الخیر ومتعلّمیه قبورهم حتّی‌لایستوـ حشوا بمکانهم ۴۴ فی‌ارشادالدیلمی روی انه ذکرعندالنبی (ص) رجلان‌کان احدهما یصلی‌المکتوبة و یجلس فیعلّم‌الناس‌الخیر وکان‌الاخر یصوم‌النهار و یقوم‌الیل فقال(ص) فضل‌الاوّل علی‌الثانی کفضلی‌علی‌الانام ۴۵ و فیه ایضاً قال‌النبی (ص) ما تصدّق مؤمن بصدقة احب الی‌الله من موعظة یعظ بها قوماً یتفرقون وقد نفعهم‌الله بها و هی افضل من عبادة سنة ۴۶ فی‌ارشادالدیلمی عن امیر المؤمنین (ع) فقال قد سبق الی جنات عدن اقوام‌کانوا اکثر‌الناس صلوة و صیاما فاذا و صلوا الی‌الباب ردواهم عن‌الدخول فقیل بماذا ردّوا الم یکونوا فی‌دارالدنیا صلوا ولاصاموا ولاحجّوافاذاً باالنّداء من قبل‌الملك الاعلی‌جلّ وعلابلی قدکانوا لیس احد اکثر منهم صیاما ولاصلوة ولاحجا ولا اعتماراً ولیکنّهم غفلوا عن‌الله مواعظه ۴۷ فی‌ارشادالدیلمی عن سالم عن‌ابیه عن

۴۴ـ ونیز در کتاب ارشاد دیلمی روایت‌شده که نامبرده شد نزدپیغمبر خدا ازدومرد که یکی ازآنها میخواند نمازهای واجب را ومینشست پس تعلیم میکرد بمردم خیررا و دیگری روزها روزه بود وشبها بنمازمیگذرانید فرمود پیغمبرخدا فضل وبرتری اول بردومی‌مثل‌فضل وبرتری من است برخلق .

۴۵ـ در همان کتاب ارشاد است که پیغمبرخدا فرمود صدقه نداده است مؤمنی بصدقهٔ که محبوب‌تر باشد نزدخدا ازموعظهٔ که وعظ کند طایفه‌را که متفرق هستند و خدانفع بخشد بآن موعظه آنها را واین موعظه بهتر است ازعبادة یکسال

۴۶ـ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده‌از امیر المؤمنین علیه‌السلام پس‌فرمود سبقت گرفت بسوی بهشت عدن طائفه‌هائی که بودند از همه بیشتر نماز میگذاردند و از همه بیشتر روزه میگرفتند تارسیدند بدربهشت بر گردانده شدند ازورود دربهشت پس گفته شد چرا رانده‌شدند ازبهشت آیا نبودند دردنیا نمازگذار ونبودند روزه‌گیر وآیا حج بجانیاوردند پس ناگاه‌ندا ازقبل خدای عزوجل رسید چرا بودند که نبود احدی بمثل‌اینها وزیادتر از اینها نمازگذار وروزه گیر وبجاآورندهٔ حج وعمره ولیکن اینها غفلت کردند خدا را ازجهت موعظه کردن.

۴۷ـ در کتاب ارشاد دیلمی نیز ازسالم از پدرش ازرسولخدا (ص) که فرمود رسولخدا دوست‌ترین مؤمنین نزد خدای متعال کسی‌است که وادارد نفس‌خودش براطاعت خداوموعظه کند مرامت پیغمبرش را واندیشه کند درعیوبش واصلاح کندآنهارا ودانا شود وعمل کند وبدیگران نیز بیاموزد .

رسول‌الله (ص) قال قال رسول‌الله (ص) احب المؤمنین الی‌الله تعالی من نصب نفسه فی طاعةالله ونصح لامة نبیه وتفکر فی عیوبه واصلحها وعلم فعمل وعلم[۴۸] فی البحار فی باب العلم عن ابیجعفر (ع) قال قال امیرالمؤمنین (ع) قوام‌الدین باربعة بعالم ناطق مستعمل لعلمه وبغنیّ لایبخل بفضله علی اهل دین‌الله و بفقیر لایبیع آخرته بدنیاه و بجاهل لایتکبّر عن طلب العلم فاذا کتم العالم علمه و بخل الغنیّ بماله وباع الفقیر آخرته بدنیاه واستکبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنیا الی القهقری فلاتغرّنکم کثرة المساجد واجساد قوم مختلفه قیل یا امیرالمؤمنین کیف العیش فی ذالک الزمان فقال علیه‌السلام خالطوهم بالبرّانیه یعنی بالظاهر و خالفوهم فی الباطن للمرء ما اکتسب وهومع من احبّ وانتظروامع ذالک الفرج من‌الله عزوجل[۴۹] فی مجموعة ورام ذکر انّ واعظا قال فی اثناء کلامه اللهم اغفر لا ُقسانا قلبا واکثرنا ذنبا واقربنا بالمعصیة عهدافقام الیه رجل وقال له اعدفاً عاد فقال انا ذالک الرجل المتصف بما قلت و تاب

۴۸ـ درجلد اول بحار باب علم ازحضرت باقرعلیه‌السلام فرمودکه امیرالمؤمنین(ع) فرمود ثبات دین بچهار چیزاست بعالمیکه گویا باشد وعمل کند بعلم خود وبه‌ثروتمندی که‌بخل نورزد بزیادتی مالش براهل دین خدا وبه‌نادار وفقیریکه نفروشد آخرت خود را بدنیاش وبه‌نادانیکه تکبر نکند ازفرا گرفتن علم پس هر گاه کتمان کند عالم علم‌خودرا واظهارنکند و ثروتمند بخل بورزد وندهد ازمال خود وبفروشد فقیر آخرتش را بدنیا وتکبر بورزد نادان ازیاد گرفتن بر گردد دنیا بعقب خود وگول نزند شما را زیادتی‌مساجد ومسجدها وبدنهای دستهٔ متفرق قیل یا امیرالمؤمنین چگونه است زندگی در آن زمان فرمود علی علیه‌السلام آمیزش کنید بامردم به‌برانیه یعنی بظاهر ومخالفت کنیدآنهادا درباطن وفرمود از برای‌مرد است هرچه کسب کند ومحشور است باهرکه دوست دارد ومنتظر باشید باهمهٔ اینها فرج رااز طرف خدای متعال ودر روایتی وارد است که مردم درخیر وسعادتند مادامیکه عجله نکنند در امرفرج واستجابت دعاهایشان.

۴۹ـ درکتاب مجموعهٔ ورام ذکر شده براینکه واعظی گفت در بین کلامش بار خدایا بیامرز قسی‌ترین افرادو کسیرا که گناهش بیشترو نزدیکترین اشخاص است بمعصیت (یعنی آخرتر) پس برخاست مردی و گفت باز گوکن کلامت‌را یعنی دومرتبه بگو پس دو مرتبه گفت آنمرد گفت من‌هستم آنمردیکه متصف است بآنچه تومیگوئی وتوبه‌کرد پس در خواب دیدآن واعظ درهمان شب که به‌اوگفته شد خوشحال کردی تومادا که‌آشتی بین‌ما وبنده ما برقرار کردی.

فرأی فی منامه تلك اللیلة ان قیل له سر رتنی ان اوقعت الصلح بینی وبین عبدی [۵۰] و ایضاً روی فی مجموعة ورام عن علی بن الحسین علیه السلام اوحی الله الی موسی حبّبنی الی خلقی وحبّب الخلق الیّ الی ان قال موسی یارب کیف افعل حتی یحبّوك قال عزوجل ذکّرهم آلائی ونعمائی لیحبّونی فلئن تردّ آبقاً من بابی وضالاً عن فنائی کان افضل لك من عبادة سنة بصیام نهارها و قیام لیلها و قال موسی و من هذا الابق منك قال عزوجل العاصی المتمرد قال فمن الضّال عن فنائك قال الجاهل بامام زمانه فیعرّفه [۵۱] فی مجموعة ورام عن عطیة بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ایما عبد جائته موعظة من الله عزوجل فی دینه فانها نعمة من الله سیقت الیه فان قبلها یشکر والاکانت حجة من الله علیها لیزداد بها اثما ویزداد الله بها سخطا [۵۲] فی تفسیر الصافی حجرات فی ذیل قل لاتمنّوا

۵۰ـ ونیز در کتاب مجموعه ورام نقل شده ازامام چهارم علیه السلام که وحی فرستاد خدا بسوی موسی که دوست گردان مرا بامخلوقاتم ودوست گردان آنها را با من گفت موسی چکنم که تورا دوست بدارند ندارسید بخاطر آنها بیاور نعمتهای مارا تادوست بدارند مارا پس بدرستیکه اگر بر گردانی گریختهٔ را از درگاه من ویا حیرانی را به پناه گاه من خواهد بود بهتر برای تو ازصدسال که روزها روزه باشی و شبها نماز بخوانی گفت موسی کیست این گریخته فرمود گناهکار متمرد گفت متحیر کیست فرمود کسیکه جاهل باشد بأمام زمانش کاری کنی که بشناسد امامش را

۵۱ـ در کتاب مجموعه ورام نقل شده ازعطیه پسر بشیر که گفت رسولخدا (ص) فرمود هر بندهٔ خدائی که موعظهٔ باو برسد ازطرف خدای متعال در دینش بدرستیکه ازطرف خدا نعمتی است که بسوی اوسوق داده شده پس اگر بپذیرد سپاس خداوند نموده واگرنه خواهد بود حجتی ازطرف خدا براو وباعث زیادتی اثم وگناه او وزیادتی غضب خدای متعال خواهد بود

۵۲ـ در کتاب تفسیر صافی درسوره حجرات ذیل آیهٔ قل لاتمنوا علی اسلامکم الخ ازتفسیر قمی نقل کرده که این آیه درباره عثمان نازلشده روزحفر خندق وقضیه چنین است که گذشت عثمان برعمار یاسر که مشغول کندن خندق بود بامر پیغمبر (ص) وغبار بلند شده بود از گودی خندق عثمان آستین خودرا دم دماغ و دهان خود گرفت و گذشت عمار گفت مساوی و برابر نیستند کسانیکه آبادنگه میدارند خانه‌های خدارا بنماز گذاردن ورکوع وسجودشان باآنهائیکه بگذرند بغبار وپرهیز کنند ونگذارند گردی برآنها بنشیند ومنکر ومعاند باشند پیشرفت دین خدا را پس نگاه کرد عثمان بسوی عمار و گفت ای پسر سیاه پوست آیا مقصود تواز این کلام من بودم بعد آمدخدمت رسولخدا صلی الله علیه وآله وگفت ماایمان نیاورده‌ایم که بماتوهین شود و فحش از این وآن بشنویم فقال رسول الله (ص) ماپس میگیریم اسلام تورا وبمارد کن وبروپس خدای متعال

علی اسلامکم الخ عن القمی نزلت فی عثمان یوم الخندق وذالك انه مرّ بعمار بن یاسر وهو یحفر الخندق وقدارتفع الغبار من الحفرة فوضع عثمان کمّه علی انفه ومرّفقال عمار لایستوی من یعمر مساجدالله فیصلی فیها راکعا وساجداکمن یمرّبالغبار حائدا یعرض عنه جاحدا معاندا فالتفت الیه عثمان فقال یابن السوداء ایای تعنی ثم اتی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لم ندخل معك لتسبّ اعراضنا فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله قد اقلتك اسلامك فاذهب فانزل الله تعالی قل لاتمنّوا علی اسلامکم بل الله یمنّ علیکم ان هدایکم للایمان۵۳ وفی وصیة موسی بن جعفر علیه السلام لهشام بن الحکم واعلموا ان الکلمة من الحکمة ضالّة المؤمن فعلیکم باالعلم قبل ان یرفع ورفعه غیبة عالمکم بین اظهرکم قال رسول الله (ص) کلمة حکمة یسمعها المؤمن فیعمل بها خیر من عبادة سنة۵۴ فی المجلد الاول من البحار

این آیه را نازل کرد قل لاتمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدایکم للایمان که ترجمه ظاهر آیه چنین است ای پیغمبر گرامی بگومنت نگذارید برمن بسبب اسلام آوردن شمابلکه خدامنت برشما گذاشته وهدایت کرده شمارا براه راست که ایمان بخدا باشد

۵۳ـ ودروصیة موسی بن جعفر علیه السلام بهشام بن الحکم وارد شده که فرمود بدانید بدرستیکه کلمهٔ از حکمت گمشدهٔ مؤمن است پس برشما باد بتحصیل علم پیش از آنکه برداشته شود و برداشته شدن آن به پنهان شدن عالم شما است ازجلوروی شما وفرمود که رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده است کلمهٔ حکمتی که بشنود آن را مؤمن پس عمل کند بـه آن بهتر است از عبادهٔ یکسال

۵۴ـ ودرجلد اول بحار ابن نباته نقل میکند که فرمود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرابگیرید علم رابدرستیکه فراگرفتن آن حسنه است ومذاکره آن تسبیح است وبحث دراطراف آن جهاداست و یاددادن آن بکسیکه نمیداند صدقه است و آن علم باعث نزدیکی صاحبش میشود بخدا بجهت آنکه بعلم حلال وحرام فهمیده میشود و میراندعلم طالبش را براه بهشت وآن علم انیس صاحب آن است دروحشت ورفیق است درتنهائی وسلاح جنك است بردشمن وزینت است نزددوستان بوسیله علم بلندکرده است طوائفی را وقرار داده است آن طوائف راپیشواکه پیروی کرده اند دیگران ازآنها وبوسیله آن طوائف ثمرداده است اعمال پیروانشان وباقیمانده آثارشان ورغبت میکند ملائکه بدوستی آنها و میمالند به آنها پرها و بالهای خودشان را در حال نمازآنها بجههٔ آنکه علم حیاتست ونوراست برای چشمان ازکوری وقوت ابدان است از ضعف ونازل میکند خداحامل علم را بمحل ابرار وعطا میکند به آنها مرتبهٔ اخیار در دنیا و آخرت بوسیلهٔ علم خدا اطاعت گردیده شده و بوسیلهٔ علم خداشناخته شده و پرستیده شده و بوسیلهٔ علم صلهٔ رحم میشود وبوسیلهٔ علم شناخته شده حلال وحرام وعلم امام و جلو عقل است و عقل تابع اواست علم را خدا الهام میکند بسعداء ومحروم میکند اشقیارا از علم

عن ابن نباته قال قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام تعلّموا العلم فان تعلّمه حسنة و مدارسته تسبیح والبحث عنه جهاد و تعلیمه لمن لایعلمه صدقة وهو عندالله لاهله قربة لانه معالم الحلال والحرام وسالك بطالبه سبیل الجنه وهوانیس فی الوحشه و صاحب فی الوحدة وسلاح علی الاعداء وزین الاخلاّء یرفع الله به اقواما یجعلهم فی الخیر ائمة یقتدی بهم ترمق اعمالهم و تقتبس آثارهم و ترغب الملائکه فی خلتهم یمسحونهم باجنحتهم فی صلاتهم لان العلم حیاة ونور الابصار من العمی وقوة الابدان من الضعف و ینزّل الله حامله منازل الابرار و یمنحه مجالسة الاخیار فی الدنیا والاخرة بالعلم یطاع الله و یعبدو بالعلم یعرف الله و یوحدو بالعلم توصل الارحام و به یعرف الحلال والحرام والعلم امام العقل والعقل تابعه یلهمه الله السعداء و یحرمه الاشقیاء ۵۵ طرائف الحکم سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن العلم فقال علیه السلام اربع کلمات . ان تعبدالله بقدر حاجتك الیه .. وان تعصیه بقدر صبرك علی النار.. وان تعمل لدنیاك بقدر عمرك فیها و ان تعمل لاخرتك بقدر بقائك فیها ۵۶ طرائف الحکم عن علی علیه السلام قال سمعت رسول الله (ص) یقول التوحید ثمن الجنة والحمدلله وفاء شکر کل نعمة و خشیة الله مفتاح کل حکمة والاخلاص ملاك کل طاعة .

۵۷ فی المجلد الاول من البحار قال النبی صلی الله علیه وآله اذامات المؤمن انقطع عمله

۵۵ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده که پرسیده شدامیر المؤمنین علیه السلام ازعلم فرمود علم چهار کلمه است: ۱ اینکه عبادت کنی خدا را بمقداراحتیاجت بسوی خدا ۲ اینکه معصیت کنی خدا را بمقدار طاقتت بر آتش ۳ اینکه بکوشی برای دنیایت بمقدار عمرت در دنیا ۴ اینکه بکوشی وعمل کنی برای آخرتت بمقدار بقای تو در آخرت

۵۶ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود شنیدم از رسولخدا صلی الله علیه و آله که میفرمود یکتاپرستی بهاء و ثمن بهشت است والحمدلله وفاءشکر هر نعمتی است وترس ازخدا کلید هر حکمت است واخلاص ملاك هر طاعت است .

۵۷ـ درجلد اول بحار نقل شده ازپیغمبر خدا که فرمود هرگاه مؤمن بمیرد قطع میشود عمل او مگر ازسه کس که این آثار ازو مانده باشد: صدقهٔ جاریه‌ای داشته باشد یعنی موقوفه‌داشته باشد : یا علمیکه انتفاع برده شود ومورد استفاده قرار گیرد : یافرزندی داشته باشدنیکوکار که‌دعا کند برای پدرش

الامن ثلاث صدقةجارية: اوعلم ينتفع به او ولدصالح يدعوله[۵۸]مجموعة ورام انما يداق الله العباد يوم القيامه على قدرما آتيهم من العقول فى الدنيا[۵۹] منهاج البراعة ج۷ ص۱۸۳ قال ابوالحسن موسى بن جعفر عليه السلام لهشام بن الحكم ياهشام من سلّط ثلاثاً على ثلاث فكأنما اعان على هدم عقله: من اظلم نورتفكره بطول امله: ومحى طرائف حكمة بفضول كلامه: واطفأنور عبرته بشهوات نفسه: فكأنما اعان هواه على هدم عقله و من هدم عقله افسد عليه دينه ودنياه

[۶۰]فى لالى الاخبار قال رسول الله صلى الله عليه وآله مجالسة العلماء عبادة وفيه ايضاً قال صلى الله عليه وآله الافاغتنموا مجلس العلماء فانه روضة من رياض الجنه تنزل عليهم المغفرة و الرحمة كالمطر من السماء يجلسون بين ايديهم مذنبين و يقومون مغفورين لهم والملائكة يستغفرون لهم ماداموا اجلوساعندهم وان الله ينظر اليهم فيغفر للعالم والمتعلّم والّناظر والمحبّ لهم[۶۱] وفى لالى الاخبار ايضاً عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال يااباذر الجلوس ساعة عند

۵۸ـ در كتاب مجموعه ورام نقل شده كه اين است وغير اين نيست مداقه ميكند خداباعباد روزقامت بقدريكه عطاكرده باوعقل دردنيا

۵۹ـ در كتاب منهاج البراعة مجلدهفتم صفحه۱۸۳ ذكرشده كه فرمودابوالحسن موسى بن جعفرعليه السلام بهشام بن الحكم ياهشام هر كس مسلط كند سه چيز رابه سه چيز مثل اين است كه اعانت كرده است برزوال عقلش : كسيكه ازبين ببرد نورفكرش را بدرازى آمال : وبرطرف كندآثارحكمت را بزيادتى گفتار: وخاموش كند نور عبرت وپند گرفتن بخواسته هاى نفسش: پس گوياكمك كرده هواى نفسانى را براضمحلال عقلش وهر كس عقلش را مضمحل كند تباه ميشود براودين ودنيا

۶۰ـ در كتاب لآلى الاخبار نقل شد كه رسولخدا صلى الله عليه فرمودهمنشينى باعلماعبادتست ونيزدرآن كتاب نقل شده كه پيغمبر خدا فرمود آگاه باشيد پس غنيمت بشماريد مجلس علما را زيراكه مجلس علما باغى است ازباغهاى بهشت نازل ميشود برعلما مغفرت ورحمت مثل باران كه ازآسمان نازل ميشود مينشينند مردم جلوعلماء درحاليكه گنه كارند وبرميخيزنددرحاليكه آمرزيده شده اند و ملائكه طلب آمرزش ميكنند براى آنها مادامیكه نشسته اند نزد علما و خدا نظررحمت ميافكند بسوى آنها پس ميآمرزد مرعالم و متعلم و نظركننده بسوى آنها و دوست داران آنها را

۶۱ـ ونيزدرهمان كتاب نقل شده ازپيغمبرخدا(ص) كه آنحضرت فرمود اى اباذر نشستن يكساعت نزد مذاكرهٔ علم محبوب تراست نزد خدا ازهزارجنك و از قرائت قرآن تمام آن اباذر گفت يارسول الله علم بهتراست ازقرائت تمام قرآن فرمود رسولخدا (ص) اى اباذر نشستن

مذاکرة العلم احب الی الله من الف غزوة وقرائة القرآن کله قال یارسول الله العلم خیر من قرائة القرآن کله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله یااباذر الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم احب من قرائة القرآن کله اثنی عشر الف مرة علیکم بمذاکرة العلم فان باالعلم تعرفون الحلال من الحرام یااباذر الجلوس ساعة عندمذاکرة العلم خیر لك من عبادة سنة صیام نهارها وقیام لیلها والنظر الی وجه العالم خیر لك من عتق الف رقبة[۶۲] فی الکافی قال لقمان لابنه یابنی اختر المجالس علی عینك فان رایت قوما یذکرون الله عزوجل فاجلس معهم فان تکن عالما نفعك علمك وان تکن جاهلا علموك و لعل الله ان یظلهم برحمة فیعمّك معهم[۶۳] فی الکافی عن ابی الحسن موسی عليه السلام قال محادثة العالم علی المزابل خیر من محادثة الجاهل علی الزرابی[۶۴] فی منیة المرید عن رسول الله صلى الله عليه وآله من احب ان ینظر الی عتقاء الله من النار فاینظر الی المتعلّمین فوالّذی نفسی بیده مامن متعلّم یختلف الی باب العالم الاکتب الله له بکل قدم عبادة سنة و بنی الله له بکل قدم مدینة

یکساعت نزد مذاکره علم محبوب تر است ازقرائت قرآن تمامش دوازده هزار مرتبه برشماباد بمذاکرهٔ علم زیرا بوسیلهٔ علم دانسته میشود و شناخته میشود حلال از حرام ای اباذر نشستن یکساعت نزد مذاکرهٔ علم مهمتر است ازعبادت یکسال که روزه باشد روزهای آن ونمازبخواند شبهای آن و نگاه کردن بروی عالم بهتر است ازآزادکردن هزار بنده

۶۲ـ درکتاب کافی نقل شده که لقمان گفت بهپسرش ای پسرك من مقدم بدارمجالس دا برچشم خود پس اگر دیدی دستهٔ یاد خدا میکنند پس بنشین باآنها پس اگر عالم باشی نفع میبخشد تورا علم تو واگر جاهل باشی میآموزند بتو وعلاوه امید میرودکه رحمت خدا شامل حال آنها شود پس فرابگیرد تورا باآنها

۶۳ـ درکتاب کافی نقل شده از ابی الحسن موسی علیه السلام که فرمود مذاکرهٔ عالم بر روی کثافات بهتر است از مذاکرهٔ جاهل بر روی فرش زربفت

۶۴ـ درکتاب منیة المرید نقل شده ازرسولخدا صلی الله علیه وآله که فرمودهرکس دوست داردکه نظرکند بسوی آزادشدههای خدا ازآتش پس نظرکند بسوی طالبین علم قسم بآنکسیکه جان من درتحت قدرت اوست نیست هیچ طالب علمی که برودبسوی علم مگر آنکه مینویسدخدا بهرقدمی عبادت یکسال وبناکند خدا برای اوبهرقدمی شهری دربهشت وبآسانی حرکت کند درزمین وزمین طلب آمرزش کند برای او وصبح و شام بگذراند در حالیکه آمرزیده باشد و شهادت دهند ملائکه براینکه آنها آزاد شدگان خدا هستند ازآتش

فی الجنة و یمشی علی الارض وهی تستغفر له و یمسی و یصبح مغفورا له وشهدت الملائکة انهم عتقاء الله من النار ۶۵ فی کتاب منیة المرید عن رسول الله صلی الله علیه وآله من طلب العلم فهو کالصائم نهاره القائم لیله وان بابا من العلم یتعلمه الرجل خیر له من ان یکون ابو قبیس ذهبا فانفقه فی سبیل الله وفیه ایضا عنه صلی الله علیه وآله فقیه اشد علی الشیاطین من الف عابد ۶۶ فی لالی الاخبار قال النبی صلی الله علیه وآله من آذی طالب العلم لعنة الملائکة وانی الله یوم القیامة وهو علیه غضبان الا ومن اعان طالب العلم بدرهم بشرته الملائکة عند قبض روحه فی الجنة و فتح الله له بابا من نور فی قبره ۶۷ و فیه ایضاً قال النبی صلی الله علیه وآله من اعان طالب العلم فقد احب الانبیاء و کان معهم و من ابغض طالب العلم فقد ابغض الانبیاء فجزائه جهنم ۶۸ فی الکافی عن ابیعبدالله علیه السلام یغدو الناس علی ثلاثة اصناف عالم ومتعلم وغثاء و نحن العلماء وشیعتنا المعلمون وسائر الناس غثاء

۶۹ فی الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه وآله انه قال العلماء رجلان

۶۵- در کتاب منیة المرید نقل شده از رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس طلب علم کند پس مثل کسی است که روزها روزه بدارد وشبها را بنماز بگذراند وبدرستیکه یکباب که ازعلم فرا بگیرد بهتر است برای او از اینکه کوه ابوقبیس طلا باشد وببخشد اورا در راه خداو نیز در آن کتاب نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود یکنفر عالم وجودش سخت تر است برای شیاطین از هزار عابد

۶۶ در کتاب لألی الاخبار نقل شده که فرمود پیغمبر خدا هر کس اذیت کند طالب علم را لعن میکند بر او ملائکه و وارد میشود روز قیامت بر خدا در حالیکه خدا بر او غضبناک است و فرمود آگاه باشید هر کس اعانت کند طالب علم را بیکدرهم بشارت میدهند اورا ملائکه وقت قبض روحش ببهشت ومی گشاید خدا برای اودری از نور در قبرش

۶۷ و نیز درهمان کتاب نقل شده که رسولخدا (ص) فرمود هر کس اعانت کند طالب علم را بدرستیکه دوست داشته است پیغمبران را و با پیغمبران خواهد بود و هر کس دشمن بدارد طالب علم را بدرستیکه دشمن داشته است پیغمبران را پس جزای او جهنم است

۶۸ درهمان کتاب از امام ششم (ع) نقل شده که مردم بر سه دسته اند عالم وطالب علم و کف روی آب و فرمود ماهستیم علما وشیعیان ماهستند طالبین علم و بقیهٔ مردم کف روی آب (یعنی بی فائده)

۶۹ در کتاب کافی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام از رسولخدا (ص) که فرمود علما دو قسم اند یکی مرد عالمی است که بعلم خود عمل میکند وپیروی میکند ازعلم خود واین نجات یافته است و دیگری مرد عالمی است که ترک کرده علم خودرا واین هلاك شده است وبدرستیکه ←

رجل عالم اخذ بعلمه فهذا ناج وعالم تارك فهذا هالك وان اهل النار لتيأذون من ريح العالم التارك لعلمه وان اشداهل النار ندامة وحسرة رجل دعى عبداً الى الله سبحانه فاستجاب له وقبل منه فاطاع الله فادخله الجنة وادخل النار الداعى بترك علمه[۷۰] فى لالى الاخبار قال النبى صلى الله عليه وآله رايت ليلة اسرى بى الى السماء قوما يقرض شفاههم بالمقاريض من نار ثم يرمى فقلت يا جبرئيل من هؤلاء فقال خطباء امتك يأمرون الناس بالبر وينسون انفسهم وهم يتلون الكتاب[۷۱] فى الكافى عن ابيعبدالله عليه السلام من اراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يكن له فى الاخرة من نصيب ومن اراد به خير الاخرة اعطاه الله خير الدنيا والاخرة

باب ادخال السرور فى قلب المؤمن[۷۲]

فى الكافى عن ابى حمزة الثمالى قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول قال

← اهل آتش اذیت میشوند از بوی عالمیکه تارك علم خود باشد و بدرستیکه شدیدترین مردم در آتش و نادم ترین مردم و پرحسرت ترین همه مردیست که دعوت کرده بندهٔ خدائی را بخداپرستی و آن بندهٔ خدا اجابت کرده و پذیرفته واطاعت کرده خدارا وخدا او را داخل بهشت کرده اما آنکسیکه دعوت کرده بخدا داخل آتش میشود بسبب ترك كردن اوعلم خودرا

۷۰ در کتاب لالی الاخبار نقل شده که فرمود پیغمبر خدا شبی که مرا سیردادند در آسمانها دیدم دسته‌ٔرا که مقراض میشود لبهای آنها بمقراضهائی از آتش بعد انداخته میشود (در آتش) پس گفتم بجبرئیل اینها کیانند گفت خطبای امت توهستند که امرمیکنند مردم رابنیکی وفراموش میکنند خودشان را درحالیکه تلاوت میکنند قرآن‌را

۷۱ در کتاب کافی نقل‌شده از امام ششم (ع) که فرمود هر کس قصدکند ازبیان احادیث منفعت دنیارا نیست برای اودرآخرت بهرهٔ وهر کس قصدکند ازبیان حدیث آخرت را خداعطا میکند باوخیردنیا وآخرت را

(باب ادخال السرور فی قلب المئومن)

۷۲ در کتاب کافی نقل شده ازابی‌حمزهٔ شمالی که گفت شنیدم ازامام پنجم علیه‌السلام که فرمود رسولخدا ص فرموده هر کس‌مسرور کندمئومنی رامرا مسرور کرده و هر که مرامسرور کند مسرورکرده خدا را .

رسول‌الله صلی الله علیه و آله من سرّ مؤمنا فقد سرّنی ومن سرّنی فقد سرالله [۷۳] وفیه ایضا عن جابر عن ابیجعفر علیه السلام قال تبسّم الرجل فی وجه اخیه حسنة وصرف القذی عنه حسنة وما عبدالله بشیئی احبّ الی الله من ادخال السرور علی المؤمن [۷۴] وفیه ایضاً عن هشام بن الحکم عن ابی عبدالله علیه السلام قال من احبّ الاعمال الی الله عزوجل ادخال السرور علی المؤمن: اشباع جوعته اوتنفیس کربته اوقضاء دینه [۷۵] فی اللئالی قال ابوعبدالله علیه السلام فی حدیث اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلما رای المؤمن هولا من اهوال یوم القیامه قال له المثال لاتفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والکرامة من الله فما زال یبشره باالسرور والکرامة من الله حتی یقف بین یدی الله فیحاسبه حسابا یسیرا ویأمر به الی الجنة والمثال امامه فیقول له المؤمن رحمك الله نعم الخارج انت خرجت معی من قبری ومازلت تبشرنی باالسرور والکرامة من الله حتی رایت ذالك: فیقول فمن انت قال فیقول انا السرور الذی کنت ادخلته علی اخیك

۷۳ و نیز در همان کتاب کافی از جابر نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود تبسم کردن مرد بروی برادر دینی حسنه است ودفع غم وبلا از او حسنه است ونیست عبادتی در نزد خدا محبوب تر از داخل کردن سرور در دل مؤمن .

۷۴ ـ ونیز در کتاب کافی از هشام نقل شده که امام ششم علیه السلام فرموده محبوب ترین اعمال بسوی خدای عزوجل داخل کردن سرور است برمئومن : و صبر کردن او از گرسنگی: و برطرف کردن غم او : و برآوردن حاجت او .

۶۵ و در کتاب لالی ذکر شده که فرمود امام ششم علیه السلام در حدیثی که وقتی خدا برمی انگیزاند مئومن را از قبرش خارج میشود با او مثالی کـه جلو او حـرکت میکند و هرجاکه به بیند مؤمن هولی ازاهوال روز قیامت میگوید آن مثال به او که مترس وفزع نداشته باش و بشارت باد تو را بسرور وکرامت از طرف خدای متعال و دائما بشارت میدهد او را بسرور ولطف خدای مهربان تاآنکه واداشته میشود درمحضر پروردگار ومیرسد حساب اورا بنحو آسان ودستور میدهدکه برود ببهشت وآن مثال جلو اوحرکت میکند : پس میگوید باو مؤمن که خدا رحمت کند تورا نیکوخارج شوندهٔ هستی که خارج شدی بامن ازقبرمن وهمیشه بشارت دادی مرا بسرور وکرامت ازطرف خدا تا آنکه دیدم من بشارتهای تورا : خود را معرفی کن وبگو که هستی تو : درجواب میگوید منم سرود آنچنانهٔ که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا خلق کرده خدا مراکه بشارت دهم تورا

المؤمن فی الدنیا خلقنی الله منه لابشرك[۷۶] و فی ذالك الکتاب عن الصادق علیه السلام من سرامرأ مؤمناً سره الله یوم القیامه وقیل له تمنّ علی ربك ما احبت فقد کنت تحب ان تسرّ اولیائه فی دار الدنیا فیعطی ما تمنّی ویزیده من عنده مالم یخطر علی قلبه من نعیم الجنه[۷۷] وفیه قال ابوعبدالله علیه السلام اوحی الله الی داود علیه السلام ان العبد من عبادی لیأتینی باالحسنة فأبیحه جنتی فقال داود، یارب وما تلك الحسنة قال: یدخل علی عبدی المؤمن سروراو لو بتمرة قال داود، یارب حق لمن عرفك ان لایقطع رجائه منك

باب الکبر والتفاخر وذمها[۷۸] مجموعه ورام قال رسول الله صلی الله علیه وآله لایدخل الجنه من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر ولایدخل النار رجل فی قلبه مثقال حبة من ایمان[۷۹] فی الکافی عن عقبة بن بشیر الاسدی قال قلت لابی جعفر علیه السلام اناعقبة بن بشیر الاسدی و انا فی الحسب الضخم من قومی قال فقال علیه السلام ماتمن علینا بحسبك ان الله رفع باالایمان من کان الناس یسمّونه وضیعا اذا کان مؤمناووضع باالکفر من کان الناس

۷۶ ودرهمان کتاب نقل شده ازامام ششم علیه السلام که هر که خوشحال کند مؤمنی را خورسند کند خدا اورا روزقیامت و گفته شود باو بخواه ازخدا آنچه میخواهی بدرستیکه تو دوست داشتی که مسرور کنی دوستان خدارا در دنیا : پس عطا شود هرچه بخواهد وعطا شودزیاده چیزهائی که دردلش خطور نکرده از نعمتهای خدا در بهشت

۷۷ ودر آن کتاب است که وحی کرد خدا بسوی داود که بدرستی بندهٔ از بندگان میآورد حسنهٔ ومباح میکنم براو بهشت خودرا عرض میکند داود چیست آن حسنه میفرماید داخل کردن بر بندهٔ من سروررا ولو بیکخرما داود(ص) عرض کرد ای خدای من سزاوار است کسیکه بشناسد تورا قطع نشود امیداو ازپیشگاه مقدست باب کبروتفاخر ومذمت آن)

۷۸ در کتاب مجموعه ورام ذکر شده که فرمود رسولخدا صلی الله علیه وآله که داخل نمیشود در بهشت کسیکه درقلب او باندازهٔ دانهٔ ازخردل از کبر باشد وداخل نمیشود درآتش مردیکه درقلب او مثقال دانه از ایمان باشد .

۷۹ در کتاب کافی از عقبة بن بشیر اسدی نقل شده که گفت عرضکردم بحضرت باقر علیه السلام من هستم عقبه پسر بشر اسدی ومن درحسب ونسب برتری دارم از تمام کسانم عقه گفت که حضرت فرمود منت مگذار برما بحسب و نسب خود بدرستیکه خدا برتری داده است بسبب ایمان کسی را که مردم اورا پست میدانند اگر مؤمن باشد وخدا پست دانسته بسبب کفر کسیرا که مردم او را شریف و بلند بشمارند اگر کافر باشد پس نیست برای احدی برتری بر دیگری مگر بتقوی وپرهیز کاری

یسمّونه شریفا اذاکان کافراً فلیس لاحد فضل علی احد الا باالتقوی ۸۰ فی الحقائق عن النبی صلی الله علیه و آله مامن احد تکبرا و تجبّر الا الذلّة وجدهافی نفسه وقال صلی الله علیه و آله ان فی جهنّم لواد یاللمتکبرین یقال له سقر شکی الی الله شدة حرّه و سأله ان یأذن له ان یتنفّس فتنفّس فاحرق جهنم

۸۱ مجموعةورام قال النبی صلی الله علیه و آله لماخلق الله جنة عدن نظر الیها فقال انت حرام علی کل متکبر ۸۲ وفیه ایضا قال النبی صلی الله علیه و آله مادخل قلب امرءٍ بشیئی من الکبر قطّ الاّ نقص من عقله بقدر مادخل من ذالك قلّ او کثر ۸۳ منهاج البراعة ج۹ عن الکافی عن ابیحمزة الثمالی قال قال علی بن الحسین علیه السلام عجبا للمتکبر الفخور الذی کان باالامس نطفة ثمّ غدا هو جیفة ۸۴ وفیهذا الکتاب عن حکم قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن ادنی الالحاد قال علیه السلام ان الکبر ادناه وفیه ایضاعن عبدالسّلام بن اعین قال قال ابوعبدالله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اعظم الکبر غمس الخلق وسفه الحق: قلت: وماغمس الخلق وسفه الحق؛ قال یجهل.

۸۰ ودر کتاب حقائق نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود هیچکس نیست که تکبر بورزد وتبختر کند مگر بواسطهٔ ذلتی که میابد اورا درنفس خود و فرمود بدرستیکه در جهنم وادی هست ازبرای تکبر کنندگان که بآن وادی سقرمیگویند شکایتمیکند بسوی خدا ازشدت سوزش واجازه میخواهد از خداکه نفسی بکشدپس‌نفس‌می کشد و از حرارت‌آن میسوزدجهنم

۸۱ درکتاب مجموعه ورام نقل‌شده که رسول‌خدا(ص) فرمود پس‌ازآنکه خلق‌کرد خدا بهشت عدن‌را نظر کرد خدا بسوی‌آن وفرمود که توحرام هستی برهرمتکبری

۸۲ ونیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود داخل نشد در دل مردی چیزی از کبر هیچگاه مگر آنکه نقص پیدا کرد عقل او باندازهٔ آنچه از کبر داخل دل شده چه‌کم وچه زیاد

۸۳ درکتاب منهاج البراعه جلد۹ نقل شده ازکتاب‌کافی از ابیحمزه شمالی که فرمود علی‌بن الحسین علیهما‌السلام عجب‌است ازمتکبر خودخواهیکه فخریه میکند وحال‌آنکه‌دیروز آب گندیده بنام نطفه بود وفردا همان جیفه ومرداری خواهد بود

۸۴ ودرهمان کتاب است ازحکم که‌گفت پرسیدم‌ازامام ششم علیه‌السلام ازکوچکترین مرتبهٔ زندقه فرمود کبر کوچکترین مرتبهٔ زندقه‌است

۸۵ ونیز در آن کتاب نقل شده‌از عبدالسلام‌بن اعین که‌گفت فرمود امام ششم ازپیغمبر خدا که فرمود بدرستیکه بزرگترین مرتبهٔ کبر غمس‌الخلق و سفه‌الحق است راوی میگوید گفتم غمس‌خلق وسفه حق چیست فرمود نادانی حق‌وطعن براهل حق پس هر کس اینطورباشد منازعه‌کرده است باخدا درصفات خدائی

الحق و يطعن على اهله فمن فعل ذالك فقد نازع الله ردائه [۸۶] منهاج البراعة ج۹ قال النبی صلی الله علیه و آله بئس العبد عبد تجبّر و اعتدی و نسی الجبار الاعلی بئس العبد عبد تجبّر و اختال و نسی الکبیر المتعال: بئس العبد عبد غفل و سهی و نسی المقابر و البلی بئس العبد عبد عتا و بغی و نسی المبدء و المنتهی [۸۷] فی منهاج البراعة نقل فی مقام التحرّز عن الکبر ما هذا لفظه و قد روی السید المحدث الجزائری ان المولی الصّالح العالم عبدالله التستری کان اذا سأل مولانا المقدس الاردبیلی عطر الله مرقده عن مسئلة و تکلما فیها سکت الاردبیلی فی اثناء الکلام و قال حتی اراجع فی الکتاب ثم اخذ بید التستری و یخرجان من النجف الاشرف الی خارج البلد فاذا نفر دوا قال المولی الاردبیلی هات یا اخی تلک المسئلة فیتکلم فیها و یحققها الاردبیلی علی ما یرید المولی التستری فسئله و قال یا اخی هذا التحقیق هلا تکلمت به هناک حیث ماسألتک: فقال ان کلامنا کان بین الناس و عسی ان یکون فیه تنافس و طلب الظفر منک او منّی و الان لا احد معنا سوی الله [۸۸] منهاج –

۸۶ـ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ نقل شده که فرمود پیغمبر خدا: بد بنده‌ایست آن بنده که تبختر داشته باشد و متجاوز باشد و فراموش کند خدای جباری که ارادهٔ او فوق تمام اراده‌هاست بد بنده‌ایست آن بنده‌ای که تکبر کند و سرکشی کند و فراموش کند خدای کبیر متعال را : به بنده‌ایست آن بنده‌ای که غافل باشد و از یاد ببرد قبر و پوسیدگی را بد بنده‌ایست آن بنده‌ای که ظلم کند و فراموش کند اول خود و آخر آن را .

۸۷ـ و نیز در همان کتاب نقل شده در مقام دوری از کبر و خودخواهی قصهٔ باین نحوه که روایت کرده سید نعمت‌الله جزائری براینکه عالم صالح بزرگوار عبدالله تستری پرسید از صاحب مقامات عالیه جناب مقدس اردبیلی رحمة‌الله علیه مسئلهٔ را و دو نفری درباره آن مسئله صحبت کردند در بین کلام ساکت شد اردبیلی و گفت باشد تا مراجعه کنم بکتاب و بعد گرفت دست تستری را و خارج شدند دو نفری ازشهر نجف وقتی خارج شدند و کسی غیر خودشان نبود فرمود اردبیلی بیـان کن مسئله را ای برادر پس شروع کرد بصحبت و تحقیق مطلب فرمود اردبیلی بطوریکه خواستهٔ تستری بود بعد تستری فرمود برادرم این بیان و تحقیق چرا هنگامی که پرسیدم نکردی یعنی چرا ازشهر خارج شدی فرمود چون صحبت من و شما میان مردم بود و چه بسا در این بین مکالمات مباهات آمیز و بلند طلبی ازشما و یا من پیش می‌آمد و الان غیر خدا کسی نیست که نفس شما و یا نفس من طلب فخر کند .

۸۸ـ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ ذکر شده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود پسر آدم چه رسد تو را بتفاخر و خودخواهی و حال آنکه اول تو نطفه‌ایست کثیف و نجس : و آخر تو نیز جیفه‌ایست گندیده و نجس و در دنیا نیز حامل جیفهٔ هستی کثیف و نجس .

البراعة ج ۹ قال امیر المؤمنین علیه السلام ابن آدم انی لك والفخر فان اولك جیفة و آخرك جیفة و فی الدنیا حامل الجیف[۸۹] وفی هذا الکتاب و کان رسول الله صلی الله علیه وآله صعد المنبر یوما وذکر ماکانو ایتفاخرون و یتکبرون به فی الجاهلیه فقال صلی الله علیه وآله انه موضوع تحت قدمی الی یوم القیامه ولم نیزل من المنبر حتی زوّج بنت عمة صفیه بنت عبدالمطلب من المقدار مع کونه من افقر الناس حالا واقلهم مالا[۹۰] وفی منهاج البراعة ج۹ نقل انه جاء فی الحدیث من ان الله سبحانه اوحی الی موسی اذا جئت للمناجات فاصحب معك من تکون خیراً منه فجعل موسی لایعترض احدا و هو لایجسر ان یقول انی خیر منه فنزل عن الناس وشرع فی اصناف الحیوانات حتی مرّ بکلب اجرب فقال هذا اصحب فجعل فی عنقه حبلا ثم مرّ به فلما کان به فی بعض الطریق شمر الحبل وارسله فلما جاء الی مناجات الرب سبحانه قال تعالی: یاموسی این ما امرتك به: قال: یارب لم اجده فقال تعالی: وعزتی وجلالی لواتینی باحد لمحوتك من دیوان النبوة[۹۱] فی الکافی

۸۹ـ و در آن کتاب ذکر شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بالای منبر رفت روزی و بیان کرد چیزهائی راکه درجاهلیت بآنها افتخار میکردند و بریکدیگر برتری میکردند و فرمود آن چیزها گذاشته شده زیرپای من تا روزقیامت و فرود نیامد از منبر تاآنکه تزویج کرد دختر عمه‌اش راکه دختر عبدالمطلب بود بمقداد با اینکه فقیرترین مردم بود و از همه کس کمتر مال داشت .

۹۰ـ و درهمان کتاب نیز نقل شده که در حدیث است روزی خدای متعال وحی فرمود بسوی موسی ع که وقتی آمدی بمناجات با خود بیاور کسی راکه تو از او بهتر باشی : پس شروع کرد موسی ع بتفحص و بهرکس رسید گی کرد جرئت نکرد که بگوید من از او بهترم پس ازطایفهٔ بشر گذشت وشروع کرد بتفحص در اصناف حیوانات تاآنکه گذارش افتاد بیك سگی که دارای مرض جرب بود وگر بود پس باخود گفت ببرم این سگ را پس قرارداد در گردنش ریسمانی وبعد باآن سگ رفت و دربین راه سست کرد ریسمان را و رهایش کرد: پس ازآنکه بمناجات پروردگار رفت خدای متعال خطاب فرمود که ای موسی کجاست آنچه بتوامر کردیم باخود بیاوری گفت پروردگارا نیافتم کسی راکه من ازاو بهتر باشم : فرمود خدای متعال قسم بعزت وجلال خودم اگرمیاوردی باخودکسی را هراینه محو میکردم تورا ازدفتر پیغمبران و انبیاء .

۹۱ ـ درکتاب کافی نقل شده ازامام ششم علیه السلام که فرمود براینکه یوسف(ع) پس ازآنکه وارد شد براوپیرمرد یعقوب (ع) عزت سلطنت در دل یوسف جلوه گرشد وپیاده نشد:

علی نقل منهاج البراعة عن ابی عبدالله عليه السلام قال ان یوسف لما قدم علیه الشیخ یعقوب عليه السلام دخله عز الملك فلم ینزل الیه فهبط علیه جبرئیل فقال یا یوسف ابسط راحتك فخرج منها نور ساطع فصار فی جو السماء فقال یوسف یا جبرئیل ماهذا النور الذی خرج من راحتی فقال نزعت النبوه من عقبك عقوبة لما لم تنزل الی الشیخ یعقوب فلا یكون من عقبك نبی ۹۲ منهاج البراعة روی ان رجلا سأل عیسی بن مریم ای الناس افضل فاخذ قبضتین من التراب فقال ای هاتین افضل: الناس خلقوا من تراب فاكرمهم اتقیهم ۹۳ فی المنهاج البراعة نقلت قصة من خلیع بنی اسرائیل وكان من قصة انه لكثرة فساده یسمّی خلیع بنی اسرائیل: فمر یوما برجل یقال له عابد بنی اسرائیل وكان علی راس العابد غمامة تظلله فلما مر الخلیع به قال الخلیع فی نفسه انا خلیع بنی اسرائیل وهذا

پس جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف باز کن کف دستت را پس خارج شد از کف دست او نوری درخشنده پس رفت بین زمین و آسمان: پس گفت یوسف این چه نوری بود ای جبرئیل که از دستم خارج شد جبرئیل گفت خارج شد نبوت از ذریهٔ تو بجهت آنکه پیاده نشدی برای یعقوب پس نیست در اولاد تو پیغمبری.

۹۲ـ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ نقل شده که مردی پرسید از عیسی بن مریم که از مرد چه شخصی برتری دارد. گرفت عیسی دو قبضه از خاك و فرمود كدام برتری دارد و فرمود مردم خلق شده اند از خاك و گرامی ترین آنها باتقوی ترین آنها است.

۹۳ـ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ نقل شده قصهٔ از خلیع بنی اسرائیل و قصهٔ او چنین است که مردی از بنی اسرائیل بواسطهٔ زیادی فسادش نامیده شده خلیع بنی اسرائیل یعنی رانده شده: پس گذشت روزی بمردی که باو گفته میشد عابد بنی اسرائیل و بالای سر عابد بود ابری که اورا سایه انداخته بود پس از آنکه مرور کرد به آن عابد با خود گفت من رانده شدهٔ بنی اسرائیل هستم و این عابد بنی اسرائیل اگر بنشینم نزد او شاید خدا بمن رحم کند پس نشست پهلوی آن عابد: عابد با خود گفت من عابد بنی اسرائیل هستم و این خلیع بنی اسرائیل چگونه بنشیند پهلوی من: پس بخود نپسندید و گفت بآن مرد که برخیز از کنار من پس وحی کرد خدا به پیغمبر آن زمان که دستور بده وامر کن هر دو عمل خودرا از سر بگیرند بدرستیکه آمرزیده شد خلیع و از بین رفت عمل عابد (براثر تکبر او) و در روایت دیگر دارد که برگشت آن سایه و آمد بالای سر خلیع. نویسندهٔ فقیر گوید کافی است در مذمت کبر ورود آیهٔ شریفه ساصرف عن آیاتی الذین یتكبرون فی الارض الخ یعنی محروم میشوند از توجه به آیات خداشناسی کسانیکه خودخواه هستند و متکبر واگر تمام علائم خداشناسی به بینند ایمان نمیآورند.

عابد بنی‌اسرائیل فلو جلست الیه لعل‌الله یرحمنی فجلس الیه فقال العابد اناعابد بنی‌اسرائیل و هذاخلیع بنی‌اسرائیل فکیف یجلس الی فانف منه وقال له قم‌منی فاوحی‌الله الی نبی ذالک الزمان مرهما فلیستأنفا العمل فقدغفرت الخلیع و احبطت عمل العابد و فی روایة اخری فتحولت الغمامة الی راس الخلیع: کاتب فقیرگوید کفی فی ذمّ الکبر آیة واحدة من الایات الواردة وهی قوله تعالی سأصرف عن آیاتی- الذین یتکبرون فی الارض وان یرو کل آیة لایؤمنوا بها

۹۴ روی الطبرسی فی مجمع البیان فی وجه نزول آیةالشریفه یاایهاالناس اناخلقناکم من ذکروانثی وجعلناکم شعوباوقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم؛ ان ثابت بن قیس بن شماس کان فی اذنه وقروکان اذا دخل تفسحوا حتی یقعد عندالنبی صلی‌الله علیه وآله فیسمع مایقول فدخل المسجد یوما والناس قد فرغوا من الصلوة و اخذوا امکانهم فجعل یتخطی رقاب الناس: ویقول تفسحوا حتی انتهی الی رجل فقال له: اصبت مجلسا فاجلس فجلس خلفه مغضبا فلما انجلت الظلمة قال: من هذا: قال الرجل انافلان بن فلان فقال ثابت ابن فلانه: ذکر اماله کان یعیّر بها فی الجاهلیة فنکس الرجل راسه حیاءاًفقال صلوات‌الله وسلامه علیه وآله من الذاکر فلانة: فقام: ثابت وقال انا یارسول‌الله فقال

۹۴ شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان نقل فرموده در وجه نزول آیهٔ شریفه یاایهاالناس اناخلقناکم من ذکروانثی وجعلناکم شعوباوقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم براینکه ثابت بن قیس شماس در گوش او سنگینی بود و هروقت وارد میشد مردم راه میدادند تا بنشیند پیش رسولخدا(ص) تابتواند بشنود آنچه پیغمبر(ص) میفرماید پس داخل مسجد شد روزی وحال آنکه فارغ شده بودند ازنماز وهرکسی جای خود نشسته بود واو پا میگذاشت برمردم وجلو میرفت و میگفت راه دهید تا رسید بمردی که گفت باو مکانی که داری بنشین پس نشست پشت سر او ولی باحال غضب پس از روشنائی پرسید که توکه هستی که بمن راه ندادی آنمرد گفت فلان پسر فلان هستم ثابت گفت پسر فلان زن هستی که بردن نام مادر او برایش سرزنش بود از اینجهت آنمرد سربزیر انداخت از روی خجلت: در این هنگام پیغمبرخدا صلوات‌الله وسلامه علیه فرمود که بود نام آن زن را ذکر کرد ثابت ایستاد وگفت من بودم پیغمبر فرمود نگاه کن بروی مردم پس نگاه کرد فرمود پیغمبرخدا (ص) چه دیدی ای ثابت گفت دیدم سفید وسرخ و سیاه فرمود پیغمبرخدا تو بتحقیق نتوانستی برتری دهی کسی را برکسی مگر بتقوی ودین و نازل شد این آیهٔ شریفه .

صلی الله علیه وآله انظر فی وجوه القوم فنظر الیهم فقال صلی الله علیه وآله ما رایت یا ثابت: قال رایت ابیض واحمر واسود قال فانك لاتفضلهم الا بالتقوی والدین فنزلت هذه الایة ۹۵ فی منهاج البراعة ج ۹ ص ۹٤ قیل لما کان یوم فتح مکة امر رسول الله صلی الله علیه وآله بلالا حتی علا ظهر الکعبة وذّن: فقال عتاب بن اسید الحمد لله الذی قبض ابی حتی لم یر هذا الیوم و قال الحارث بن هشام اماوجد محمد غیر هذا الغراب الاسود مؤذنا وقال سهیل بن عمران یرد الله شیئا لغیره: وقال ابوسفیان انی لااقول شیئا اخاف ان یخبره به ربّ السماوات فاتی جبرئیل رسول الله فاخبره بما قالوا فدعاهم رسول الله صلی الله علیه وآله عما قالو فاقرّوا به: ونزلت الایة وزجرهم عن التفاخر بالانساب والازراء بالفقر اوالتکاثر بالاموال) ففد ظهر ان جهة الفضل فی افراد النوع الانسانی منحصرة فی الورع والتقوی

باب العجب ۹۶ قال الله تبارك و تعالی افمن زیّن له سوء عمله فرآه حسنا فی الحقائق قال النبی صلی الله علیه وآله ثلاث مهلکات شحّ مطاع: وهوی متبع: واعجاب المرء بنفسه ۹۷ وفیه ایضا عن الصادق علیه السلام اتی عالم عابدا فقال له: کیف صلاتك: فقال مثلی یسئل

---

۹۵ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ ص ۹۴ ذکر شده که بعد ازفتح مکه امر کرد رسول خدا (ص) بلال راکه برکعبة بالارود و اذان بگوید: دراین هنگام عتاب بن اسید گفت حمد خدا راکه پدر مرا از دنیا برد تا اینکه ندید چنین روزی را: وحارث بن هشام گفت آیا نیافت محمد (ص) غیرازاین کلاغ سیاه که برای مردم اذان بگوید: سهل بن عمر گفت چه خوب بود خدا غیر را می‌پسندید: ابوسفیان گفت من نمیگویم چیزی میترسم خدای آسمان‌ها خبر دهد باو: پس جبرئیل آمد وخبرداد بپیغمبر به آنچه آنها گفته بودند وپیغمبر (ص) ازآنها پرسید وآنها هم اقرار کردند بگفته‌های خودشان دراین هنگام نازل شد آیهٔ شریفه ونهی کرد آنهارا ازتفاخر بانساب وبدگوئی بفقر واززیاد کردن مال.

باب عجب و خود خواهی

۹۶ در کتاب حقائق فیض کاشانی قده نقل شدکه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله سه چیزاست هلاك کننده: بخلیکه پیروی شود ازآن: وهوای نفسیکه تبعیت شود: وپسندیدن مرد نفس خود را.

۹۷ ونیز درآن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود آمد عالمی عابدی را: و گفت بآن عابد: چگونه است نمازخواندن تو عالم گفت مثل منی ازنمازش سئول میشود: و

عن صلاته و انا اعبدالله منذ کذا و کذا، قال و کیف بکائك قال ابکی حتی تجری دموعی فقال العالم ان ضحکك و انت خائف افضل من بکائك و انت مدل ان المدل لا یصعد من عمله شیئی ۹۸ وفیه عن الباقر علیه السلام قال دخل رجلان المسجد احدهما عابد و الاخر فاسق: فخرجا من المسجد و الفاسق صدّیق و العابد فاسق و ذالك انه دخل العابد المسجد مدلا بعبادته یدل بها فتکون فکرته فی ذالك و تکون فکرة الفاسق فی التّدم علی فسقه و یستغفر الله مما صنع من الذنب ۹۹ و فیه قال النبی صلی الله علیه و آله قال موسی لابلیس: اخبرنی بالذنب الذی اذا اذنبه ابن آدم استحوذت علیه فقال: اذا اعجبته نفسه و استکثر عمله وصغر فی عینه ذنبه ۱۰۰ فی الحقائق قال النبی صلی الله علیه و آله قال الله تعالی لداود بشر المذنبین و انذر الصدیقین قال داود: کیف ابشّر المذنبین و انذر الصدیقین قال یاداود بشّر المذنبین انی اقبل التوبة و اعفو عن الذنب: و انذر الصدیقین ان لا یعجبو باعمالهم فانه لیس

حال آنکه عبادت میکنم خدارا از زمانهای پیش عابد گفت چگونه است گریهٔ تو گفت گریه میکنم بقدریکه جاری میشود اشك چشم من: عالم گفت خندهٔ تو در حالیکه ترسان باشی بهتر است از گریهٔ تو در حالیکه مغرور باشی بدرستیکه مغرور بالا نمیرود از عمل او چیزی.

۹۸ و در آن کتاب نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود داخل مسجد شدند دو مرد یکی فاسق و دیگری عابد: بعد ازمسجد خارج شدند در حالیکه فاسق صدیق بود و عابد فاسق: بجهت آنکه عابد داخل مسجد شد و مغرور بود بعبادت خودش که می بالید بآن و تمام فکرش بعبادتش دور میزد ولی فکر فاسق در پشیمانی ازفسقش بود وطلب آمرزش میکرد ازخدا نسبت بکردارهای زشت و گناهان خودش.

۹۹ و نیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که موسی (ع) فرمود بشیطان خبر بده مرا بگناه آنچنانیکه هرگاه بجا آورد پسر آدم تو غلبه پیدا میکنی بر او: شیطان گفت: هرگاه خودخواه شود: و هرگاه زیاد بشمارد عمل خود را: و هرگاه کوچك بیاید در نظرش گناهانش.

۱۰۰ و نیز در کتاب حقائق نقل شده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود خدای متعال فرمود بداود بشارت بده گنهکاران را و بترسان نیکوکاران را داود گفت چگونه بشارت دهم گنهکاران را و بترسانم نیکوکاران را: فرمود خدای متعال بشارت بده گنهکاران را که بدرستی قبول میکنم توبهٔ آنها را و میگذرم ازمعصیت‌های آنها: و بترسان نیکوکاران را که عجب نکنند بسبب کردارشان زیرا که بتحقیق نیست عبدیکه پای حساب بیاورم مگر آنکه هلاك شود.

عبدا نصبه للحساب الاهلك[۱۰۱] و فیه عن الکاظم علیه السلام انه سئل عن العجب الذی یفسدالعمل : قال علیه السلام العجب درجات : منها ان یزیّن للعبد سوء عمله فرآه حسنا فیعجبه فیحسب انه یحسن صنعا: ومنها ان یؤمن العبد بربّه فیمنّ علی‌الله ولله علیه فیه المنّ :

۱۰۲ فی الحقائق عن مصباح الشریعة قال الصادق علیه السلام العجب کل العجب ممن یعجب

۱۰۱ ودرهمان کتاب نقل شده ازامام هفتم علیه‌السلام که آن حضرت پرسیده شدازعجبی که فاسد میکند عمل را فرمود برای عجب درجاتی است بعضی از آن این است که عمل زشت بنده درنظرش نیکوبیاید وازآن خوشش بیاید وگمان کندکار خوبی کرده : وبعضی ازآن این است که بنده ایمان بیاورد بخدا و منت بگذارد برخدا وحال آنکه برای خدا منت است براو بجهت توفیق ایمان .

۱۰۲ درکتاب حقائق ازکتاب مصباح الشریعه نقل شده که امام ششم علیه‌السلام فرمود عجب است کل عجب ازکسیکه خوشنود است بعمل خود و حال آنکه نمیداند عاقبت امر او چه خواهد بود : وفرمود هرکس راضی وخوشنود باشد ازخود وعمل خود بدرستیکه منحرف شده ازطریق و راه سعادت وادعا کرده چیزی که نیست برای او و ادعا کننده بدون حق دروغ گو است و هرچند مخفی باشد دعوای او و بگذرد روزگاری پس بدرستیکه اول عملیکه باخودخواه میشود گرفته میشود چیزیکه باعث خوشی اوشده تافهمانده شودکه او عاجز است وگدا و خود شهادت دهدکه من عاجزم تا حجت ازطرف خدا براوتمام شودآنطوریکه باشیطان رفتارشد : وفرمود خود پسندی گیاهی است که تخم آن کفر است و زمین آن دو روئی است وآب آن ظلم است وشاخه‌های آن نادانی است وبرگهای آن گمراهی است ونتیجه وثمر آن طرداست ازرحمت ومخلد بودن درآتش پس هرکس اختیارکند خودپسندی را پس بدرستیکه کاشته است کفر راو زراعت کرده نفاق و دو روئی وناچار روزی نتیجه وثمرخواهدداد : وبعد فرموده‌است محدث کاشانی علت خودخواهی جهل‌است وعلاج آن معرفت است که ضداست باجهل وخلاصهٔ کلام آن عالم جلیل این استکه ازبرای عجب وخودخواهی اسباب وعللی است از جمال و علم وحسب و نسب وقوت وعبادت ومال : پس هروقت انسانی دانست که این امـورتمامش بسبب عنایت غیر است باو وخود اوباعث هیچ یك ازاین امور نیست وفقیر محض است پس ناچار خاضع میشود وحیامیکند ازاینکه اظهارمنیت کند نسبت بچیزیکه ازقبل غیر باوعنایت شده وسر بزیرمیافکند درمحضر کسیکه باوعنایت کرده است ذی‌الجلال والاکرام ولهذاقال‌الله تبارك وتعالی ولولافضل الله ورحمته مازکی منکم من احدابدا یعنی اگر نباشد فضل ورحمت خدا منزه نیست احدی از شما: وبعد فرمود پیغمبرخدا (ص) نیست از شما کسیکه نجات دهد اودا عمل او گفتند شما هم همین طور است یارسول‌الله فرمود من هم همینطور مگر آنکه فروبرد مرا برحمت خود

بعمله وهولایدری بم یختم له فمن اعجب بنفسه وفعله فقد ضلّ عن نهج الرشاد وادعی ما لیس له والمدعی من غیر حق کاذب وان خفی دعواه وطال دهره فانه اول مایفعل به العجب نزع مـا اعجب به لیعلم انه عاجز فقیر ویشهد علی نفسه لتکون الحجة علیه اوکدکما فعل بابلیس : والعجب نبات حبّها الکفر وارضهـا النّفاق و مائها البغی و اغصانها الجهل وورقها الضلالة وثمرها اللّعنة والخلود فی النارفمن اختار العجب فقد بذرالکفر و زرع النفاق و لابد من ان یثمره . قال المحدث الکاشانی قدس سره علة العجب الجهل وعلاجـه المعرفة المضادة لذالك و خلاصة کلامه ان للعجب اسباب و منشأ من الجمال والعلم والحسب والقوة والعبادة والمال فاذا علم ان هذه الامور کلّها بتفویض الغیر منه و نفسه لایکون منشأ لثبوت شیئی منها فلامحـاله یخضع نفسه و یستحیی ان یظهر الانانیّه لیشئی یعطی من ناحیة الغیر وینکس رأسه فی محضر معطیه ذی الجلال والاکرام ولهذا قال الله جل ذکره ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا وقال صلی الله علیه وآله ما منکم من احد ینجیه عمله قالو اولاانت یارسول الله قال ولاانا الاان یتغمدنی الله برحمته [۱۰۳] فی الحقائق روی ان ایوب علی نبینا وآله وعلیه السلام قال اللهی انك ابتلیتنی بهذا البلاء و ماورد علیّ امر الاآثرت هوایك علی هوای فنودی من غمامة بعشرة آلاف صوت یا ایوب انّی لك هذا : قال فأخذ رماداً فوضعه علی راسه فقال منك یارب فرجع واضاف ذالك الی الله تعالی [۱۰۴] فی مجموعة

۱۰۳ـ در کتاب حقائق روایت شده که ایوب پیغمبر(ع) گفت خدایا تو مبتلا گردانیدی مرا باین بلایا : و وارد نشد برمن چیزی مگر آنکه ترجیح دادم ارادهٔ مقدست را برخواست خودم دراین هنگام ندا رسید از ابری بده هزار آوازکه ای ایوب ازکجابود برای تو این صفت که ترجیح میدهی خواستهٔ مادا برخواستهٔ خودت : ناگاه بخودآمد وبرداشت خاکستر و بدهان ریخت بنابروایتی وبسر ریخت بنابااین روایت وعرض کرد ازعنایت تواست ای پروردگار پس نادم شد ونسبت داد همهٔ الطاف را بخدای متعال .

۱۰۴ـ در کتاب مجموعه ورام است بدانکه آفات خودخواهی زیاد است و ازبزرگترین آفتهای آن این است که خودخواه سست میشود درسعی عبادات : و طلب علم بگمان اینکه فائز شده بمقامات و بی نیاز شده و خود این هلاکتی است آشکارا که تردیدی درآن نیست تا آنکه فرموده صاحب کتاب بدرستیکه خبرداده است پیغمبرخدا (ص) وذکر فرموده که غرور بزودی

ورام اعلم ان آفات العجب كثيرة و من اعظم آفاته ان المعجب يفتر في السعي وطلب العلم لظنّه انه قد فاز واستغنى وهو الهلاك الصّريح الذى لاشبهة فيه الى ان قال وقد اخبر النبى صلى الله عليه وآله وذكر ان الغرور سيغلب على آخر هذه الامة وقدكان فيما وعدبه صلى الله عليه وآله فقد كان الناس فى الاعصار الاول يواظبون على العبادات ويؤتون ما آتو وقلوبهم وجلة وهم طول الليل والنهار فى طاعة الله يبالغون فى التقوى والحذر من الشهوات ويبكون على انفسهم فى الخلوات : وامّا الان فترى الخلق آمنين مسرورين مطمئنين غير خائفين على انفسهم مع اكبابهم على المعاصى وانهماكم على الدنيا و اعراضهم عن الله زاعمون انهم واثقون بكرم الله وفضله وراجون لعفوه و مغفرته كلهم يزعمون انهم عرفوا من كرم الله و فضله مالم يعرفه الانبياء و الاولياء والسّلف الصالحون كان" هذا الامر ينال باالمنى و يدرك باالهوى فعلى ماذا كان بكاء اولئك و خوفهم و حزنهم و قد قال رسول الله صلى الله عليه وآله يأتى على الناس زمان يخلق القرآن فى قلوب الرجال كما تخلق الثياب على الابدان والقرآن كله من اوله الى آخره تحذير وتخريف لايتفكره متفكر الا و

غلبه ميكند بر آخرين ازاين امت وبدرستيكه ازجمله چيزهائى كه توعيد فرمود اين است كه فرمود بودند مردم درزمانهاى پيش كه مواظبت ميكردند برعبادات ومياوردند آنچه مياوردند ازعبادات درحاليكه دلهاى آنها ترسان بود و آنها شب و روز درطاعت خدا بودند و مبالغه ميكردند درخدا ترسى و دورى ازشهوات و گريه ميكردند بر گناهان خودشان درخلوتها : و اما اين زمان فرمود ميبينى مردم را ايمن و خوشحال ومطمئن بدون خوف از گناهان شان بافرورفتن آنها درمعاصى وغرق شدنشان دردنياودورى كردنشان ازخدا درحاليكه گمان ميبرند اعتماد بكرم خدا وفضل خدادارند : و گمان ميبرند اميدوارند بعفو وآمرزش خدا وتمام آنها گمان ميبرند كه آگاه شده‌اند ازكرم خدا وفضل خدا بمرتبهٔ كه آگاه نشده‌اند انبياء واولياء وسابقين ازصالحين: بمثل اينكه رسيدن بمقامات بأميد ميسر است وبهوى وخواهش درك ميشود اگر اينطور است پس چه جهت داشت گريهٔ سابقين و خوف آنها و حزن آنها و بدرستيكه فرموده است پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله ميآيد برمردم زمانيكه كهنه ميشود قرآن دردل مردم آنطوريكه كهنه ميشود لباس بربدنها و قرآن تمامش از اول تا آخر حذر دادن است و ترساندن وطوريست كه تفكر نميكند درقرآن فكر كننده مگر آنكه طولانى ميشود غم او وبزرگ ميشود ترس او وبدرستيكه خدافرموده است ولمن خاف مقامى وخاف وعيد يعنى هر كس بترسد ازمقام الوهيت وبترسد ازوعده‌هاى عذاب براى اواست درجات عاليه وفرمود كه مردم ميخوانند قرآن بمثل خواندن اشعار اداميكنند حروف را ازمخارجش ومباحثه ميكنند درزير و زبر و

بطول حزنه و بعظم خوفه وقد قال تعالی و لمن خاف مقامی وخاف وعید والناس یهذونه هذاً یخرجون الحروف من مخارجها و یناظرون علی رفعها و خفضها و نصبها کانهم یقرئون شعرا من اشعار العرب لایهمّهم الا لتفات الی معانیها والعمل بمافیها و هل فی العالم غرور یزید علی هذا و من الناس من یظن ان طاعته اکثر من معاصیه لانه لایحاسب نفسه ولایتفقد معاصیه واذا عمل طاعة حفظها واعتد بها کالذی یستغفر الله بلسانه و یسبح فی الیوم مأة مرة ثم یغتاب المسلمین و یمزّق اعراضهم و یتکلم بمالا یرضاه الله طول نهاره من غیر حصر ولاعدد ویکون نظره الی عدد سبحة انه یستغفر مأة مرة وغفل عن هذیانه طول نهاره الذی لوکتبها لکان مثل تسبیحه مأة الف مرة وقدکتبها الکرام الکاتبون ووعده العقاب علی کل کلمة وقدقال تعالی ما یلفظ من قول الا ولدیه رقیب عتید فهو ابدا یتأمل فی فضائل التسبیحات والتحمیدات والتهلیلات ولایلتفت الی ما ورد فی عقوبة المغتابین والکذّابین والمنافقین والنمّامین ولعمری

اعراب قرآن و گویا قرائت میکنند شعری از اشعارعرب را و اهتمام والتفات ونظری ندارند بسوی معانی آن وعمل کردن بآنچه قرآن دربردارد: وآیا درعالم غروری هست زیادتر ازاین و بعضی ازمردم گمان میکنند که عبادت آنها زیادتراست ازمعصیت آنها زیراکه تحت محاسبه قرار نمیدهد نفس خودرا وبررسی نمیکند گناهان خودرا واگرعبادتی کرد حفظ میکند اورا و اعتنا میکند بآن مثل کسیکه استغفارکند بزبان وتسبیح کند درروزی صدبار بعد غیبت مسلمین کند و هتك کند اعراض مسلمین را و صحبت میکند بچیزهائیکه رضای خدا درآن نیست در تمام روز باندازهٔ که از حد بیرون است و از شمردن خارج ولی نظرش تمام بسوی عدد تسبیحی است که استغفار کرده صد مرتبه و غافل است از یاوه گفتنهای طول شبانه روزش که اگر بنویسد آنهارا هراینه مثل تسبیح اوست صد هزار : و بدرستیکه ثبت کرده آنها را کرام الکاتبین و وعدهٔ عذاب داده شده برهرکلمهٔ وخدای متعال فرموده است مایلفظ من قول الاولدیه رقیب عتید یعنی از دهان بیرون نمیآید کلمهٔ الا آنکه مورد نوشتن رقیب وعتید قرار میگیرد : واما غافل همیشه فکر میکند درفضائل تسبیحات وتحمیدات وتهلیلاتش والتفاتی نمیکند بسوی آنچه وارد شده درعقوبت وعذاب غیبت کنندگان ودروغ پردازان و دورویان ونمامها وقسم یادمیکنم اگرکرام الکاتبین و نویسندگان بخواهند اجرتی برای نوشتن تسبیحات وهذیانهای غافل که بمراتب زیادتر است برتسبیح او هراینه دراین هنگام باز خواهد داشت زبان خودرا از جملهٔ ازمهمات خود و درمقام شمار ومحاسبه وموازنه آن یاوهها باتسبیحاتش برخواهدآمد تا زیاد نشود اجرت الی آخر کلماتش .

لوكان الكرام الكاتبون يطلبون منه اجرة التسبيح وما يكتبونه من هذيانه الذى زاد على تسبيحه لكان عند ذالك يكف لسانه عن جملة من مهماته وكان يعدها ويحسبها و يوازنها بتسبيحاته لايفضل عليه اجرة الى آخر ماقال ۱۰۵ فى السفينه ذكر الحسن بن جهم انه سمع الرضا عليه السلام يقول ان رجلا كان فى بنى اسرائيل عبدالله تبارك و تعالى اربعين سنة فلم يقبل منه فقال لنفسه ما اوتيت الامنك ولا اكذبت الالك فاوحى الله تعالى اليه ذمك نفسك افضل من عبادة اربعين سنة ۱۰۶ وفى هذا الكتاب عن ابيعبدالله عليه السلام قال قال ابليس لعنه الله لجنوده اذا استمكنت من ابن آدم فى ثلاث لم ابال ماعمل فانه غير مقبول اذا ستكثر عمله: ونسى ذنبه : ودخله العجب ۱۰۷ عن الصادق عليه السلام قال من لايعرف لاحد الفضل فهو المعجب ۱۰۸ فى السفينه عن الباقر عليه السلام قال قال الله سبحانه انّ من عبادى المؤمنين لمن يسئلنى الشيى من طاعتى فاصرفه عنه مخافة الاعجاب ۱۰۹ فى السفينه فى حزقل وفى رواية عن الثمالى عن ابيجعفر عليه السلام قال لمّا خرج

۱۰۵ـ در كتاب سفينه ذكر كرده كه حسن بن جهم گفت شنيدم از امام هشتم (ع) كه ميفرمود بدرستيكه مردى بود در بنى اسرائيل عبادت ميكرد خداى تبارك وتعالى را چهل سال وقبول نشد ازاوپس خطاب كرد بخود و گفت بمن نرسيد مگر از تو وتكذيب نشدم مگر بواسطهٔ تو : پس خطاب رسيد ازخدا باوكه مذمت تو خودت را بهتر وافضل است ازعبادت چهل سال

۱۰۶ـ ودرهمان كتاب آورده شده ازامام ششم عليه السلام كه فرمود شيطان گفت بلشكر خود اگردست بيابم بپسر آدم درسه چيز باك ندارم هرطاعتيكه بجاآورد زيرا عملش غيرمقبول است زمانيكه زياد بشمارد عمل خودرا : و فراموش كند گناه خودرا: و راه بيابد در اوخود خواهى و عجب.

۱۰۷ـ فرمود امام ششم عليه السلام هركس قائل نباشد براى احدى برترى اين كس خودخواه است و معجب.

۱۰۸ـ در سفينه از امام پنجم (ع) نقل شده كه فرمود: فرموده است خداى متعال بدرستيكه بعضى از بندگان مؤمن هراينه سئول ميكنند چيزى ازطاعت و ما بازميداريم اورا ازآن عبادت بجهت خوف از اعجاب وخودپسندى .

۱۰۹ در كتاب سفينه نقل شده از ابيحمزه ثمالى ازامام پنجم عليه السلام كه پس ازآنكه خارج شد پادشاه قبطيان وقصد خراب كردن بيت المقدس نمود جمع شدند مردم بسوى حزقيل پيغمبر (ع) و شكايت كردن باواز قصد پادشاه قبطيان فرمود اميداست مناجات كنم با پروردگار در شب پس از آنكه شب درآمد خواند خداى متعال را پس وحى شد از طرف خداى متعال

القبط يريد هدم بيت المقدس اجتمع الناس الى حزقيل النبي(ع) فشكوا ذالك اليه فقال لعلّي اناجي ربي الليلة فلماجنة الليل ناجي ربه فاوحى الله تعالى اليه انّي قدكفيتكم وكانوا قد مضى فاوحى الله تعالى الى ملك الهوى ان امسك عليهم انفاسهم فماتوا كلهم فاصبح حزقيل النبي عليه السلام واخبر قومه بذالك فخرجوا فوجدوهم و قدماتوا ودخل حزقيل النبي العجب فقال في نفسه مافضل سليمان النبي عليه السلام عليّ واعطيت مثل هذا قال فخرجت قرحة على كبده فآذته فخشع الله وتذلل وقعد على الرماد فاوحى الله اليه ان خذ لبن التّين فحكّه على صدرك من خارج ففعل فسكن عنه ذالك[110] في السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام اهلك الناس اثنان خوف الفقر و طلب الفخر[111] في النهج عن امير المؤمنين عليه السلام مالابن آدم والفخر اوله نطفة و آخره جيفة لايرزق نفسه ولا يدفع حتفه[112] في السفينه عن امير المؤمنين عليه السلام من صنع شيئا للمفاخرة حشره الله يوم القيامه اسود[113] وفي هذا الكتاب عن ابيجعفر عليه السلام قال كان سلمان

بسوی او که ما کفایت میکنیم تورا وآن مردم رفته بودند: خدا وحی کرد بسوی ملك موکل برهوا که بگیر نفس قبطیان را پس مردند همهٔ قبطیان چون صبح شد حزقیل پیغمبر خبرداد اصحاب خودرا که هلاك شدند قبطیان: خارج شدند یافتند آنهارا درحالیکه همه مرده بودند: دراین هنگام حس خودخواهی درحزقیل بجوش آمد وعجب کرد وباخود گفت چه فضیلتی دارد سلیمان پیغمبر برمن وحال آنکه عطاشد بمن این اثر دعا فرمود امام پنجم براثر این عجب بیرون آمد زخمی برکبد حزقیل وآزار میداد اورا پس خاشع شد و تذلل کرد وروی خاکستر نشست ندا رسید از طرف خدا که شیر انجیر بگیر و از رو بمال برسینه ات کرد این کار را خدا شفا عنایت کرد.

۱۱۰ ودر همان کتاب است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هلاك کرد مردم رادوچیز خوف فقر: وطلب مفاخرت وبرتری جستن.

۱۱۱ ازکلمات امیرالمؤمنین علیه السلام است در نهج البلاغه چه رسد به پسر آدم فخر و مفاخرت درحالیکه اول او نطفه است وآخراو جیفه توانائی نداردکه خود را روزی دهد وبا دفع مرگ ازخودکند.

۱۱۲ درکتاب سفینه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودهرکس عملی انجام دهد بجهت برتری جستن محشورمیکند خدا اورا روزقیامت سیاه.

۱۱۳ ودرآن کتاب ازامام پنجم علیه السلام که فرمود سلمان باچند نفراز قریش نشسته بود درمسجد قریش شروع کردند به بیان حسب ونسب خودشان و بالا میبردند انساب خود را

رضی‌الله‌عنه جالسا مع نفر من قریش فی المسجد؛ فاقبلوا ینتسبون ویرفعون فی انسابهم حتی بلغوا سلمان فقال له عمر بن الخطاب اخبرنی من انت ومن ابوک وما اصلک قال انا سلمان بن عبدالله کنت ضالا فهدانی الله به محمد صلی الله علیه و آله وکنت عائلا فاغنانی الله بمحمد صلی الله علیه و آله و کنت مملوکا فاعتقنی الله بمحمد صلی الله علیه و آله هذا حسبی وهذا نسبی [۱۱۴] وفی هذا الکتاب ایضا عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال اتی النبی صلی الله علیه و آله رجل فقال یا رسول الله انا فلان بن فلان حتی عدّ تسعة فقال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اما انک عاشرهم فی النار.

فی التواضع [۱۱۵] منهاج البراعة جلد نهم عن النبی صلی الله علیه و آله ثلاثة لایزید الله بهن الاخیرا: التواضع لایزید الله الا ارتفاعا؛ وذل النفس لایزید الله به الاعزّا: والتعفف لایزید الله به الاغنی [۱۱۶] فی ارشاد الدیلمی وکان النبی صلی الله علیه و آله

تا اینکه رسیدند بسلمان پس گفت عمر بن الخطاب ای سلمان توهم بگو حسب ونسب خود را وریشه واصل خود را سلمان گفت من سلمان پسر بندهٔ خداهستم: گمراه بودم هدایت کرد خدا مرا بوسیلهٔ محمد صلی الله علیه و آله وگرفتار ونیازمند بودم بی‌نیاز کرد خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه و آله: ومملوک وبندهٔ غیر بودم آزاد کرد خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه و آله: این است حسب من واین است نسب من.

۱۱۴ ودرهمان کتاب است ایضاً ازحضرت صادق (ع) که فرمود مردی آمد خدمت رسول خدا (ص) پس گفت درمقام مفاخرت من پسر فلان‌کس پسر فلان‌کس هستم وشمرد تا نه نفر را رسولخدا فرمود آگاه باش که تودهمی آنها هستی درآتش (باب تواضع)

۱۱۵ درکتاب منهاج البراعة جلدنهم نقل‌شده از رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود سه‌چیز است که زیاد نمیکند خدا بآن سه چیز مگرخیر: تواضع زیاد نمیکند خدا بآن‌مگر ارتفاع وبلندی را: فروتنی نفس زیاد نمیکند خدا بآن مگر عزت را: خودداری از اظهار فقر زیاد نمیکند خدا بآن‌مگر بی‌نیازی را.

۱۱۶ درکتاب ارشاد دیلمی نقل شده‌که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ازاخلاق حسنه‌اش این بودکه خودآنحضرت پینه‌میزد لباسش را ومیدوخت پاره گی کفش را ومیدوشید گوسفندش را وغذا میخورد بابندگان ومینشست روی زمین: وسوار میشد بردراز گوش: وبردیف خود سوار میکرد غیررا: وخجالت نمیکشید از بردن حوائج زندگی از بازار بسوی اهلش: و مصافحه میکرد باغنی وفقیر: ونمیکشید دست خودرا از دست کسی تاآنکه آنطرف که مصافحه

یرقّع ثوبه ویخصف نعله ویحلب شاته ویاکل مع العبید ویجلس علی الارض ویرکب الحمار ویردف ولا یمنعه الحیاء ان یحمل حاجته من السوق الی اهله ویصافح الغنیّ و الفقیر ولا ینزع یده من یداحد حتّی ینزعها ویسلّم علی من استقبله من کبیر وصغیر وغنی وفقیر ولا یحقّر مادعی الیه ولو الی حشف التمر وکان علیه‌الله خفیف المئونه کریم الطبیعة جمیل المعاشرة طلق الوجه بسّاما من غیر ضحك محزونا من غیر عبوس متواضعا من غیر مذلة جوادا من غیر سرف رقیق القلب رحیما بکل مسلم ولم یتجشّی من شبع قطّ ولم یمدیده الی طمع وکفاه مدحاً قوله تعالی انك لعلی خلق عظیم

۱۱۷ طرائف الحکم قال النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله التّواضع لا یزید العبد الارفعة : فتواضعوا یرفعکم الله والعفو لا یزید العبد الاعزا : فاعفوا یعزکم الله والصدقة لا تزید المال الاکثرة فتصدقوا یرحمکم الله ۱۱۸ فی الکافی عن الحسن بن جهم عن الرضا علیه‌السلام قال قال التواضع ان تعطی الناس ما تحبّ ان تعطاه وفی حدیث آخر قال قلت ماحدّ التواضع الذی اذا فعله

میکند دست خودرا بکشد: وسلام میکرد بر هرکه باآنحضرت روبرومیشد چه بزرگ باشد چه کوچك باشد چه دارا باشد و چه فقیر و کوچك نمیشمرد بهرچـه دعوت میشد ولو بخرمای خشکیده : وبود آنحضرت کم‌خرج بلند طبیعت : نیکومعاشرت: روی باز: متبسم بدون‌خنده : غمنده بدون ترش‌روئی : متواضع بدون خاری : بذل‌کننده بدون زیادروی: نازك دل : رؤف بهرمسلمان : وهیچ وقت آروغ نزد ازروی سیری: و دراز نکرد هیچ‌وقت دست خودرا بسوی طمع وکافی است درمدح آنحضرت‌که خدا فرموده انك‌لعلی خلق عظیم

۱۱۷ درکتاب طرائف‌الحکم نقل شده که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده تواضع وفروتنی زیاد نمیکند دربنده مگر بلندی‌را : پس‌تواضع‌کنید تابلندکند خدا شمارا : وبخشش زیاد نمیکند دربنده مگرعزت را : پس عفوکنیدتا خدا عزیزکند شمارا : وصدقه زیادنمیکند درمال مگر افزودن را : پس‌صدقه بدهیدکه مورد رحم خدا واقع شوید .

۱۱۸ درکتاب‌کافی نقل شده ازحسن‌بن جهم از حضرت رضا علیه‌السلام که آنحضرت فرمود تواضع این است‌که بمردم بدهی آنچه دوست داری که بتوبدهند و در حدیث دیگر حسن‌بن‌جهم گفت‌عرض‌کردم اندازه تواضع چقدراست‌که‌هرگاه بندهٔ باّنقدرتواضع‌کندمتواضع شمرده شود فرمود تواضع درجات دارد بعضی ازآن این‌است‌که بشناسد مرد قدر خود را پس جای‌دهد خودرا درمحل مناسب خود باقلبی تسلیم‌شده : ودوست نداشته باشد انجام‌دهدنسبت بکسی‌کاری مگرآنطوریکه دوست‌دارد نسبت باو انجام دهند : اگرازکسی بدی‌به‌بیند جواب دهد بنیکی : وفرونشاند غضب خودرا ازمردم والله‌یحب‌المحسنین .

العبد كان متواضعا فقال التواضع درجات منها ان يعرف المرء قدر نفسه فينزلها منزلتها بقلب سليم لايحب ان ياتي الى احد الامثل مايئوتى اليه ان راى سيئة دراها بالحسنة كاظم الغيظ عاف عن الناس و الله يحب المحسنين[۱۱۹] في مجموعة و رام قيل ان راس التواضع ان تضع نفسك عمن هو دونك في نعيم الدنيا حتى تعلمه انه ليس بدنياك عليه فضل وان ترفع نفسك عمن هو فوقك في نعيم الدنيا حتى تعلمه انه ليس له عليك بدنياك فضل[۱۲۰] طرائف الحكم قال النبى(ص) مالى لاأرى عليكم حلاوة العبادة قالوا: وماحلاوة العبادة: قال التواضع وفيه ايضا قال النبى(ص) اذا رأيتم المتواضعين من امتى فتواضعوا لهم و اذا رأيتم المتكبرين فتكبروا عليهم ؛ فان ذالك لهم مذلة وصغار[۱۲۱] وفي ذالك الكتاب وكان سليمان بن داود(ع) اذا اصبح تصفح وجوه الاغنياء والاشراف حتى يجيئى الى المسا كين فيقعد معهم و يقول مسكين مع المساكين[۱۲۲] وفيه ايضاً قيل لسلمان رض لم لاتلبس ثوبا جيدا : فقال: انما انا عبد فاذا اعتقت يوماً لبست جيدا[۱۲۳] وفيه ايضا في ذالك الباب وقال النبى(ص) انما انا عبد آكل بالارض و

۱۱۹ فى مجموعه ورام گفته شده است که سر تواضع این است که پائین بیاوری خود را از کسیکه او کمتر از تواست در نعمت‌های دنیا بطوریکه بفهمانی باوکه نیست در دنیا برای تو از او برتری : و بلندکنی خودرا نزدکسیکه اوفوق توهست درنعیم دنیا بطوریکه بفهمانی باوکه نیست اورا برتری برتو بسبب دنیا .

۱۲۰ در کتاب طرائف الحکم نقل شده که فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چه‌میشودکه نمیبینم برشماشیرینی عبادت را : گفتند : چه چیز است شیرینی عبادت : فرمود شیرینی عبادت تواضع است و در آن کتاب نیز نقل شده که فرمود پیغمبر خدا (ص) هر گاه دیدید متکبرین را پس تکبر بورزید برآنها بدرستیکه تکبرشما بر آنها خواریست وکوچکی

۱۲۱ ودرآن کتاب نقل شده که سلیمان پسر داود (ع) هر گاه صبح میشد تجسس میکرد اغنیا و اشراف را تا میرسید بفقراء و مساکین پس مینشست با آنها و میگفت مسکینی هستم با مساکین .

۱۲۲ ودرآن کتاب نیز نقل شده که گفته شد بسلمان که چرا نمیپوشی لباس نیکو: گفت بدرستیکه من بنده هستم پس هر گاه آزاد شدم روزی میپوشم لباس نیکو .

۱۲۳ و نیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا فرمود بدرستیکه من بندهٔ هستم که میخودم بروی زمین وعقال میکنم خودم شتررا ومیلیسم انگشتان را و اجابت میکنم دعوت بندگان را پس هر کس اعراض کند از سنت من پس نیست از من .

اعقل البعير والعق اصابعي واجيب دعوة المملوك فمن يرغب عن سنّتي فليس مني ۱۲۴ في السفينة ان محمد بن مسلم كان رجلا موسرا فقال له ابو جعفر عليه السلام تواضع يا محمد فاخذ قوصرة من تمر مع الميزان وجلس على باب المسجد الكوفة و جعل ينادي عليه فسأله قومه ان يقعد في الطحّانين فقعد في الطحانين وهيّأ رحيً وجملاً وجعل يطحن ۱۲۵ وفي بعض الكتاب ليس لله عبادة يقبلها ويرضاها الا وبابها التّواضع ۱۲۶ في مصباح الشريعه قال الصادق عليه السلام قد امر الله عز وجل اعزّ خلقه وسيد بريته محمد صلى الله عليه وآله بالتّواضع فقال واخفض جناحك لمن اتبعك من المومنين والتّواضع مزرعة الخشوع والخشية والحياء وانهن لايتبين الا منها وفيها ولا يسلم الشرف الحقيقي الا للمتواضع في ذات الله جلّ وعز ۱۲۷ في السفينه في العلوی من اتی غنيّاً فتواضع لغنائه ذهب الله بثلثي دينه ۱۲۸ روی في السفينه عن موسی بن جعفر عليه السلام انه مرّ برجل من اهل السواد

---

۱۲۴ درکتاب سفینه نقل‌شده‌که محمدبن مسلم‌مردی بوده است ثروتمند فرمود باوامام پنجم علیه‌السلام تواضع کن‌ای محمدپس گرفت طبقی ازخرما باترازوئی ونشست بردر مسجد کوفه وندامیکردکه خرمادارم خواهش‌کردندکسان اوکه ازدرمسجد برخیزد وبرود به‌بازار آسیابانها پس رفت به‌بازارآسیابانها و مهیاکرد آسیا و شتری و شروع‌کرد به‌آسیابانی .

۱۲۵ واز بعضی نقل شده‌که نیست برای خدا عبادتی‌که قبول‌کند خداآنرا و به‌پسندد مگرآنکه راه‌آن‌تواضع‌وفروتنی است .

۱۲۶ وددکتاب مصباح‌الشریعه ذکرشده‌که امام ششم علیه‌السلام فرمود امرکرده‌است خدای متعال عزیزترین خلق خود وآقای تمام ما سوی محمد (ص)را بتواضع‌وفرموده است درقرآن واخفض‌جناحك‌لمن‌اتبعك من‌المؤمنين وفرمود تواضع‌محل‌روئیدن خشوع: وخشیت: وحیاء است وبدرستیکه این سه‌چیز آشکارا نمیشود مگراز تواضع و در تواضع ومسلم نیست شرافت حقیقی‌مگر برای متواضع درذات مقدس باری‌جل‌وعلا

۱۲۷ درکتاب سفینه نقل‌شده از روایتی علوی‌که هرکس برود پیش غنی و ثروتمند و تواضع‌کند بواسطهٔ ثروت اومیبرد خداوثلث ایمان اورا .

۱۲۸ ــ درکتاب سفینه نقل‌شده‌ازحضرت موسی‌بن جعفرعلیه‌السلام‌که آنحضرت‌عبور کرد بمردیکه ازاهل صحرا بود و سیاه چهره پس حضرت سلام‌کرد بر او و نشست نزد او وبااو تکلم‌کرد طولانی بعدخود را معرفی‌کرد باووبراینکه حاضراست حاجات اورا برآورد اگر حاجتی اورا پیش‌آید : گفته‌شد بآنحضرت‌کدای پسر رسولخداآیا مینشینی بسوی‌چنین کسی وبعد میپرسی از حوائج او وحال آنکه او بجناب شما محتاج‌تر است پس فرمود آن

دمیم المنظر فسلّم علیه و نزل عنده وحادثه طویلا ثم عرض علیه نفسه فی القیام بحاجته ان عرضت له فقیل له یابن رسول اتنزل الی هذا ثم تسئل عن حوائجه وهو الیك احر ووج فقال علیه‌السلام عبد من عبیدالله واخ فی کتاب الله وجار فی بلادالله یجمعنا و ایاه خیر الاباء آدم وافضل الادیان الاسلام و لعل الدهر یرد من حاجتنا الیه فیرانا بعدالزهو علیه متواضعین بین یدیه[129] وفی وصایا النبی لامیر المؤمنین علیه‌السلام یاعلی والله لوان الوضیع فی قعر بئر لبعث الله الیه ریحا یرفعه فوق الاخیار فی دولة الاشرار[130] و من کلام امیر المؤمنین علیه السلام واعتمدوا وضع التذلّل علی رؤسکم و الغاء التعزّز تحت اقدامکم وخلع التکبر من اعناقکم واتّخذ والتواضع مسلحة بینکم وبین عدوّ کم ابلیس وجنوده فان له من کل امة جنوداً واعواناً ورجلاً وفرساناً ولاتکونوا کالمتکبر علی بن امّه الی ان قال فلو رخّص الله فی الکبر لاحد من عباده لرخّص فیه لخاصّة ابنیائه

حضرت علیه‌السلام که‌من بندهٔ هستم ازبندگان خدا وبرادرم بااو درکتاب خدا وهمسایه‌هستم بااو دربلاد خدا ومن بااو دریك پدر که بهترین پدرها است شریکم واوآدم است علیه‌السلام و بااو در بهترین دین‌ها که اسلام باشد شریکم و ممکن است روزگار بیندازد حاجت ما را بسوی این پس به‌بیند مادا علاوه‌بر تکبر نکردند متواضع وفروتن درپیش این مرد .

۱۲۹ ودر وصیت‌های پیغمبراست به‌امیر المؤمنین علیه‌السلام یاعلی قسم‌بخدا اگر آدم متواضع درته چاهی باشد هر اینه خدا میفرستد بسوی اوبادی را که بلندکند اورا وبگذارد مقام مرتفعی ازاخیار دردولت اشراروستمگران .

۱۳۰ واز کلام امیر المؤمنین علیه‌السلام است تکیه‌کنید دررسیدن‌بمقامات بر گذاشتن خواری رابرسرهایتان وانداختن عزت را زیرقدمهایتان و کندن ریسمان تکبر ازگردنهایتان واختیارکنید تواضع راسلاح بین‌خودتان ودشمن‌تان شیطان ولشکرهای‌شیطان بدرستیکه برای شیطان ازهردسته وقومی‌لشکریست ویارانی پیاده وسواره ونبوده باشید مثل کسیکه تکبرورزد برپسرمادرخودتاآنجاکه‌فرمود اگراجازه‌داده بودخداکبر رابرای احدی ازبندگانش هراینه اجازه داده بود به مخصوصین پیغمبران و فرستادگانش : ولی خدای متعال بازداشته آنها را ازتکبر ونهی فرموده وپسندیده برای‌آنها تواضع وفروتنی‌را پس گذاشتند برزمین صورتهای خودرا و مالیدند برخاك روهای خود را و کوچك شمردند خودرا درمقابل مؤمنین .

ورسله ولیکنّه سبحانه کرّه الیهم التکابر ورضی لهم التواضیع فالصقوا باالارض خدود هم وعفروا فی التراب وجوههم وخفضوا اجنحتهم للمؤمنین الخ[۱۳۱] مجموعة ورام قیل ارفع مایکون العبد عندالله اوضع مایکون عندنفسه واوضع مایکون عندالله ارفع مایکون عندنفسه[۱۳۲] وفیه قال آخر کانت عندنا زلزلة وریح حمراء فذهبت الی شیخ عندنا فقلت یاعبدالله انت شیخ کبیر فادع الله عزوجل وبکی ثم قال لیتنی لم اکن سبب هلاککم[۱۳۳] وفیه قال بعضهم مادام العبد یظنّ ان فی الخلق من هو شرّ منه فهو متبکر و تواضع کل انسان علی قدر معرفته بربّه عزوجل ومعرفته بنفسه[۱۳۴] وفیه قال بعضهم الزهد بغیر تواضع کاالشجرة التی لاتثمر

۱۳۵ فی الکافی عن مسعدة بن صدقه عن ابی عبدالله علیه السلام قال ارسل النّجاشی الی جعفر بن

---

۱۳۱ درکتاب مجموعه ورام است که گفته شده بلندترین مقامات بنده نزدخدا پستترین موقعیتی است که برای خودقائل باشد : وپست ترین موقعیت بنده نزدخدا بلندترین مقام اوست نزد خودش .

۱۳۲ ونیز درآن کتاب نقل شده از دیگری که گفته بود نزدما زلزلهٔ وباد سرخی پس رفتیم برای رفع آن نزدپیری که پیش مابود وگفتیم ای بندهٔ خدا تومردی هستی پیر بخواه از خدا رفع این بلارا گریه کرد وبعد گفت من تمنادارم که نباشم اسباب هلاکت شما .

۱۳۳ ونیز درآن کتاب است که بعضی ازعباد گفته است مادامیکه بندهٔ گمان بیرد که در میان خلق از او بدتری هست آن بنده متکبر است و تواضع هرانسانی بقدر شناسائی اوست به پروردگارش جل وعلا وشناسائی اوخودرا .

۱۳۴ ونیز درآن کتابست که گفته است بعضی از عباد که زهد بدون تواضع مثل درختی است که میوه ندهد وبی ثمر باشد .

۱۳۵ درکتاب کافی نقل شده است ازمسعدة بن صدقه ازحضرت صادق امام ششم علیه السلام که فرمود فرستاد نجاشی پادشاه حبشه بسوی جعفر بن ابیطالب ویاران اوپس وارد شدند بر نجاشی واودرخانهٔ بود ونشسته بود روی خاك وجامه های کهنه پوشیده بوددراوی میگوید جعفر (ع) فرمود تأسف خوردیم برپادشاه هنگامیکه دیدیم اورا برآن حال چون دید پادشاه حال ما وتغیر روی ما گفت حمدمر خدائی را که یاری کرد محمد را و روشن کرد چشم اورا : آیا بشارت دهم شمارا جعفر فرمود چرا ای پادشاه پس گفت بدرستیکه خبرآمد همین ساعت از بلاد شما بوسیله مأموری ازمأموران مادر آنجا که خدای متعال یاری کرد پیغمبرش محمد صلی الله علیه وآله را وهلاك کرد دشمن اورا واسیرشد فلان وفلان و تلاقی کردند بوادی که نام آن زمین بدراست وزیاد اراك دارد وگویا نظرمیکنم بسوی آن زمین هنگامیکه میچرانیدم

ابیطالب واصحابه فدخلوا علیه وهو فی بیت له جالس علی التّراب وعلیه خلقان الثیاب قال فقال جعفر علیه السلام فاشفقنا منه حین رأیناه علی تلك الحال فلما رای ما بنا وتغیر وجوهنا قال الحمدلله الذی نصر محمدا واقرّعینه الا ابشّرکم فقلت بلی ایها الملك فقال انه جائتنی الساعه من نحو ارضکم عین من عیونی هناك فأخبرنی ان الله عزوجل قد نصر نبیه محمد صلی الله علیه وآله و اهلك عدوه واسر فلان وفلان وفلان والتقو بواد یقال له بدر کثیر الاراك لکأنّی انظر الیه حیث کنت ارعی لسیدی هناك وهو رجل من بنی ضمره فقال له جعفر ایها الملك فمالی اراك جالسا علی التّراب وعلیك هذه الخلقان فقال له یاجعفر انا نجد فیما انزل الله علی عیسی علیه السلام ان من حقّ الله علی عباده ان یحدثوا له تواضعا عندما یحدث لهم من نعمة فلما احدث الله عزوجل لی نعمة بمحمد صلی الله علیه وآله حدثت لله هذا التّواضع فلما بلغ النبی صلی الله علیه وآله قال لاصحابه ان الصّدقه تزید صاحبها کثرة فتصدقوا یرحمکم الله و ان التّواضع یزید صاحبه رفعة فتواضعوا یرفعکم الله وان العفو یزید صاحبه عزّاً فاعفوا یعزکم الله ۱۳۶ فی الکافی عن ابیعبدالله علیه السلام قال افطر رسول الله صلی الله علیه وآله عشیة

برای آقایم که درآنجا بود واومردی بود ازطایفهٔ بنی‌ضمره فرمود جعفر به‌او که ای‌پادشاه‌چه شده میبینم‌تورا نشستهٔ بروی خاك وپوشیدهٔ این لباسهای کهنه پس گفت بجعفر بدرستیکه ما یافتیم درآنچه نازل‌کرده سدا برعیسی (ع) که ازجملهٔ حق خدا بربندگان خدا این است‌که تازه‌کنند برای خداتواضع وفروتنی را هنگامیکه خدا نعمت‌تازه بآنها عنایت فرماید وچون نعمت تـازهٔ خدای متعال بـواسطهٔ پیغمبرش محمد (ص) مرحمت فرموده بمن تـازه کردم پیشگاه خدای متعال این تواضع و فروتنی را و چـون این خبر به‌پیغمبر خدا رسید فرمود باصحابش بدرستیکه صدقه زیاد میکند مال‌صاحب صدقه را پس‌صدقه بدهید که مورد رحم خدا واقع شوید وبدرستیکه تواضع باعث زیادتی بلندی صاحب تواضع میشود پس تواضع کنید که بلندکند خداشمارا : وبدرستیکه عفو وبخشش باعث زیادتی عزت میشود پس عفوکنید تا عزیز کند خدا شمارا .

۱۳۶ ونیز درکتاب‌کافی نقل‌شده ازحضرت صادق(ع) که فرمود افطارکرد رسولخدا غروب پنجشنبهی درمسجد قبا وفرمودآیا هست آشامیدنی کسی بیاورد پس حاضر نمود اوس پسرخولی انصاری ظرفی‌ازماست که دراوعسل ریخته بود تاآورد بلب رساند (ص) دور کرد: وبعد فرمود دوآشامیدنی است که میتوان اکتفا کرد یکی ازآن‌دونمی‌آشامم من و حرام هم

خمیس فی مسجد قبا فقال صلى الله عليه وآله هل من شراب فأتاه اوس بن خولی الانصاری بعس مخیض بعسل فلما وضعه علی فیه نحّاه ثم قال شرابان یکتفی باحدهما من صاحبه لااشربه ولا احرّمه ولکن اتواضع لله فانّه من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر خفضه الله ومن اقتصد فی معیشة رزقه الله ومن بذّر حرمه الله ومن اکثر ذکر الموت احبّه الله

باب الریاء وذمه

۱۳۷ فی مجموعة ورام عن النبی صلى الله عليه وآله ان اخوف ما اخاف علیکم الشرك الاصغر قالوا وما الشرك الاصغر یا رسول الله صلى الله عليه وآله قال الریاء یقول الله عزوجل یوم القیامه اذا جاذی العباد باعمالهم اذهبوا الی الذین کنتم ترائون فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء ۱۳۸ وفی ذالك الکتاب قال عیسی عليه السلام للحواریین اذا کان یوم صوم احدکم فلیدهن راسه ولحیة ویمسح شفیته بالزّیت لئلا یری الناس انه صائم واذا اعطی بیمینه فلیخف عن شماله واذا صلی فلیرخ ستر بابه فان الله یقسّم الثّناء کما یقسّم الارزاق ۱۳۹ وفیه ایضاً قال-

---

نمیکنم ولی تواضع وفروتنی میکنم نسبت بذات مقدس خدا بدرستیکه هرکس تواضع کند در زندگی روزی دهد خدا اورا وهرکس اسراف کند محروم میکند خدا اورا وهرکس زیاد یاد مرگ کند دوست دارد خدا اورا. (باب ریاء وذم آن)

۱۳۷ در کتاب مجموعه ورام نقلشده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود بدرستیکه بیشتر ازهمه چیز که برشما میترسم شرك کوچك است گفتند چیست شرك کوچك یارسول الله فرمود ریا: خدا میفرماید روز قیامت زمانیکه جزاداده شوندبندگان بعملهایشان بریاکاران بروید بسوی کسانیکه نمایاندید عملهاتان را بآنها در دنیا به بینید میابید نزد آنها جزای اعمالتان را.

۱۳۸ ودر همان کتاب ذکر شده که حضرت عیسی (ع) بیاران خود فرمود هرگاه روز روزه‌شما شود پس باید روغن بمالید بسر وریش خود و روغن زیت بمالید بلبان خود برای آنکه نه‌بینند مردم براینکه این شخص روزدار است؛ و هرگاه چیزی بکسی بدهد بدست راست باید مخفی کند وجوری کند که دست چپ اوباخبر نشود.

۱۳۹ ونیز در همان کتاب است که فرمود رسولخدا (ص) بدرستیکه جا دارد زیرعرش روزیکه سایهٔ نیست مگرسایهٔ عرش مردیکه صدقه بدهد بدست راست خود و نزدیك است مخفی کند از دست چپ خود و بهمین جهت است که برتری دارد عمل پنهان برعمل آشکارا هفتاد برابر.

النبی ﷺ ان فی ظل العرش یوم لاظل الاظله رجلا یتصدق بیمینه فیکادان یخفیها عن شماله و لذالك ورد ان فضل عمل السر علی عمل الجهر سبعین ضعفا[۱۴۰] فی مجموعة ورام قال النبی ﷺ ان المرائی ینادی به یوم القیامه یافاجر یا غادر یامرائی ضلّ عملك وحبط اجرك اذهب فخذاجرك ممّن کنت تعمل له[۱۴۱] فی منهاج البراعة ج ۳- الرّیاء هو ترك الاخلاص بملاحظة غیرالله فیه واصله من الرؤیة کانه لایعمل الا اذا رأالناس وراوه والسمعة باالضم کالریاء الا انها تتعلق بحاسّة السمع والریاء بحاسّة البصر[۱۴۲] و فیه عن النبی ﷺ قال یقول الله تعالی انا خیر شریك ومن اشرك معی شریکا فی عمله فهولشریکی دونی لانی لااقبل الاماخلص لی[۱۴۳] فی منهاج البراعة ج۳ ایضاً قال النبی ﷺ ان النّار واهلها یعجّون من اهل الرّیاء فقیل؛ یا رسول الله کیف تعج النار : قال: من حوّر النار التی یعذّبون بها[۱۴۴] منهاج البراعـة ج ۳ نقل من الانوار للسید الجزائری عن النبی ﷺ ینادی المرائی یوم القیامة باربعة اسماء:

۱۴۰ درکتاب مجموعهٔ ورام است که فرمود پیغمبر خدا بدرستیکه بآدم ریاکار ندامیشود روز قیامت ای فاجر : ای حیله گر : ای ریاکار : به یراهه رفته عمل تو : وپوچ شد اجر تو : برو بگیر اجر ومزد خودرا ازکسیکه برای اوعمل کردی .

۱۴۱ درکتاب منهاج البراعة ج ۳ واردشده که ریا ترك خلوص است درعمل بسبب رعایت کردن غیر خدا درعمل واصل ریا ازدیدن ونمایاندن بغیر است که گویا کاری نمیکند مگروقتی به بینند مردم واومردم را به بیند وسمعه هم نیز مثل ریا است نهایت نسبت بکاریکه شنیدنی باشد نه دیدنی یعنی ریا دردیدنی است : وسمعه درشنیدنی ها .

۱۴۲ ودرآن کتاب است ازپیغمبر خدا (ص) که فرمود خدا میفرماید من بهترین شریك هستم : وهر کس شریك قراردهد غیررا درعملش پس آن عمل ازشریك من باشد غیر از من برای آنکه قبول درگاه مانیست مگر آنکه خالص باشد برای ذات مقدس من .

۱۴۳ ونیز درآن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا (ص) فرموده است آتش صیحه میزنند از مردم ریاکار پس گفته شد چگونه صیحه میزنند ای رسولخدا فرمود : ازسوز وحرارت آن آتشی که اهل ریا بآن عذاب میشوند .

۱۴۴ درکتاب منهاج البراعة ج ۳ نقل کرده ازکتاب انوار نعمانیهٔ سید نعمت الله جزائری ازپیغمبر خدا (ص) که آدم ریاکار روز قیامت صدا زده میشود بچهار اسم : ای کافر : ای فاجر : ای حیله گر : ای زیانکار: بی اثر است کوشش تو : وباطل است عمل تو : ونیست فائدهٔ برای تو : بخواه مزد عملت را ازکسیکه برای او کردی ای مکار حیله گر .

یاکافر : یا فاجر: یا غادر: یا خاسر : سل سعیك : وبطل عملك: ولاخلاق لك: التمس الاجر ممن کنت تعمل له یامخادع ۱۴۵ ونقل ایضاً من الانوار عن النبی صلی الله علیه وآله ان اول ما یدعی یوم القیامه رجل جمع القرآن: ورجل قاتل فی سبیل الله : ورجل کثیر المال فیقول الله عزوجل للقاری الم اعلمك ما انزلت علی رسولی، فیقول: بلی یارب فیقول: ما عملت به فیما علمت : فیقول یارب قمت به فی آناء اللیل واطراف النهار فیقول الله تعالی : کذبت : وتقول الملائکة کذبت ویقول الله تعالی اردت ان یقال فلان قاری فقد قیل ذالك ویئوتی بصاحب المال فیقول الله تعالی: الم اوسّع علیك حتی لم ادعك تحتاج الی احد : فیقول بلی یارب: فیقول فما عملت فیما آتیك قال: کنت اصل الرحم واتصدق: فیقول الله تعالی کذبت وتقول الملائکة کذبت و یقول الله تعالی: بل اردت ان یقال فلان جواد وقد قیل ذالك

ویئوتی باالذی قتل فی سبیل الله فیقول الله تعالی : مافعلت : فیقول : امرت باالجهاد فی سبیل الله فقاتلت حتی قتلت : فیقول الله تعالی : کذبت وتقول الملائکه کذبت : ویقول الله تعالی: بل اردت ان یقال فلان جری ٌشجاع فقد قیل ذالك : ثم قال

---

۱۴۵ ونقل شده نیز از انوار از پیغمبر خدا(ص) که فرموداول کسیکه روزقیامت پای حساب خوانده میشود مردیست که جمع کرده قرآن را : و مردیکه جهاد کرده درراه خدا : ومردیکه زیاد ثروت داشته باشد : پس میفرماید خدای متعال بکسیکه قرائت قرآن نموده آیا بتو نفهمانیدیم آنچه نازل کردیم بر پیغمبرم : پس میگوید چرا ای پرودگار پس میفرماید خدا که چه کردی نسبت بآنچه دانستی : عرض میکند پروردگارا بنماز گذراندم ساعات روز وشب را : میفرماید دروغی گفتی وملائکه هم میگویند دروغ گفتی : پس میفرماید خدای متعال میل داشتی گفته شود که فلان قاری قرآن است و گفته شد وبمراد خود رسیدی فرمود پیغمبر خدا وآورده میشود صاحبمال و میفرماید خدای متعال چه کردی بمالیکه مابتوداديم : میگوید صله رحم کردم وصدقه دادم : پس میفرماید خدای متعال دروغ گفتی وملائکه نیزمیگویند دروغ گفتی: پس خدای متعال میفرماید تو اراده کردی که گفته شود فلانی جـود و بخشش دارد و گفته شد (یعنی بمرادخود رسیدی) .... پیغمبر خدا فرمـودآورده میشود آنمردیکه کشته شده در راه خدا : پس میفرماید خدای متعال که چه کردی : میگوید مأمور شدم بجهاد در راه خدا پس جنگ کردم تاکشته شدم : پس میفرماید خدای متعال دروغ گفتی وملائکه میگویند دروغ گفتی آنگاه میفرماید خدای متعال اراده کردی باین کارت که گفته شودفلان کس جری وشجاع است و گفته شد (یعنی بمراد خودرسیدی) که بعدفرمود رسولخدا (ص) اینهاهستند مخلوقات خداکه بآنها برافروخته میشودآتش جهنم .

رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله اولئك خلق‌الله تسعرهم نارجهنم [۱۴۶] فی منهاج البراعةعن السکونی عن ابیعبدالله علیه‌السلام عن النبی صلی‌الله علیه و آله ان الملك لیصعد بعمل العبد مبتهجا به فاذاصعد بحسناته یقول‌الله عزوجل : اجعلوها فی سجین انه لیس ایای ارادبه [۱۴۷] منهاج البراعه ج۳ عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفرعن ابیه عن آبائه علیهم‌السلام قال قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله یؤمر برجال الی النار فیقول‌الله عزوجل لمـالك قل للنار لاتحرق لهم اقداماً فقدکانوا یمشون بها الی المساجد: ولاتحرق لهم وجوهافقدکانوا یسبغون الوضوء ولاتحرق لهم ایدی فقدکانوا یرفعونها باالدعاء: ولاتحرق لهم السنة فقدکانوا یکثرون تلاوةالقرآن: قال: فیقول لهم خازن النار یا اشقیاء ماکان حالکم قالوا : کنا نعمل لغیرالله عزوجل فقیل لناخذوا ثوابکم متمّن عملتم له [۱۴۸] وفیهذ -

۱۴۶ درکتاب منهاج البراعةازسکونی نقل کرده که امام‌ششم فرمودکه پیغمبرخدافرموده بدرستیکه هراینه‌ملك بالامیبرد عمل‌بنده‌را بحال ابتهاج وسرورپس بعداز بالابردن‌بحسناتش میفرماید خـدای‌متعال : قرار دهید اعمالش‌در سجین زیرا کـه اراده نکرده صاحبش ذات مقدس مارا .

۱۴۷ درکتاب منهاج‌البراعه جلد۳ نقل‌شده ازعلی‌بن جعفراز برادربزرگوارش موسی بن‌جعفر ازپدران بزرگوارش ازرسولخدا (ص) که‌فرموده است امرمیشود بمردهائیکه‌بروند بسوی‌آتش پس‌خدای متعال بمالك دوزخ میفرماید مسوزان قدمهای‌آنها را زیرا که بوسیله آن‌قدمها رفته‌اند بسوی مساجد : ومسوزان روهای‌آنها را زیرا که وسیله‌آن روها وضوهای شاداب گرفته شده : ومسوزان دست‌های آنهارا زیرا که آن دستهابدعا بلندشده : و مسوزان زبانهای‌آنها را زیرا بآن زبانها زیادقرآن تلاوت شده : دراین هنگام بآنها میگوید خازن آتش که ای‌بدبخت‌های شقی‌چه بوده حال‌شما میگویند : ما عمل میکردیم برای غیر خدای متعال پس گفته میشودبگیرید مزدعمل خودرا ازکسیکه برای او کار کردید .

۱۴۸ ودرآن کتاب نیزنقل‌شده ازعلی‌بن عقبه‌از پدرش که گفت شنیدم‌از امام ششم(ع) که میفرمود قراردهید کارهای خودرا برای خداوقرار ندهید برای مردم زیرا آنچه برای خدا بجا آورید برای خداست وآنچه بنظر مردم انجام دهید بالا نمیرود بسوی خدا ....

نویسنده این‌حروف امیدوار بسوی خدای بخشنده میگوید دوست دارم نقل روایت مفصلی را گرچه منافی است با وضع این مختصر ولی بواسطه زیادی فائده و دقت مضمون آن روایت شریفه نمیتوانم صرف نظرکنم بسم‌الرحمن‌الرحیم .

الکتاب ایضاً عن علی بن عقبه عن ابیه قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول اجعلوا امر کم هذالله ولا تجعلوا للناس فانه ماکان لله فهولله و ماکان للناس فلا یصعد الی الله . کاتب هذه السطور الراجی الی ربه الغفور یقول و یعجبنی نقل روایة طویلة منافیة لوضع هذا المختصر ولیکن لکثرة فائدتها و دقة مضامینها لایمکننی الصرّف عنها ۱۴۹ بسم الله الرحمن الرحیم منهاج البراعه ج ۳ فی عدة الداعی لاحمد بن فهد الحلی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن احمد بن علی القمی نزیل الری فی کتابه المنبئی عن زهد النبی صلی الله علیه و آله عن عبدالواحد عمن حدثه عن معاذ بن جبل قال قلت: حدثنی بحدیث سمعته من رسول الله وحدثته من دقایق ماحدثك به قال نعم و بکی معاذ ثم قال قلت لرسول الله صلی الله علیه و آله بابی و امی حدثنی و انا ردیفه فقال: بینا نحن نسیر: اذ رفع بصره الی السماء فقال الحمدلله الذی یقضی فی خلقه ما احب ثم قال: یا معاذ قلت لبیك یا رسول الله وسیدالمؤمنین قال یا معاذ قلت لبیك یا رسول الله امام الخیر و نبی الرحمة قال صلی الله علیه و آله احدثك شیئاً ماحدث بنیّ امته ان حفظته نفعك عیشك و ان سمعته و لم تحفظه انقطعت حجتك عندالله

۱۴۹ در کتاب منهاج البراعة ج ۳ نقل کرده از کتاب عدة الداعی احمد پسر فهد حلی ازشیخ ابی جعفر محمد پسر علی قمی ساکن ری در کتاب منبیء عن زهد النبی (ص) ازعبدالواحد ازمعاذ بن جبل که گفت گفتم حدیث کن برای من حدیثی را که شنیده باشی ازرسولخدا وحدیث شده باشی ازدقیق ترین حدیثی کـه حدیث کرده باشد تورا بآن پیغمبر خدا : معاذ گفت بسیار خوب و گریه کرد .

بعد معاذ گفت گفتم برسولخدا فدای تو باد پدرومادرم حدیث کن برای من در حالیکه بردیف آنحضرت بودم معاذ میگوید در بینی که سیرمیکردیم ناگاه بازکرد چشم مبارك را بطرف آسمان وفرمود : حمد مختص آن خداوندیست که جـاری داشته درمخلوقـات بطوریکه دوست داشته و بعدفرمودای معاذ گفتم لبیك ای رسولخدا وسیدمؤمنین : بازفرمودای معاذ گفتم لبیك ای رسولخدا و پیغمبر رحمت : فرمود بیان کنم برای توچیزیکه بیان نکرده پیغمبری برای امتش : اگرحفظ کنی ورعایت کنی نفع بخشد تورا درزندگانیت واگر بشنوی و رعایت نکنی حجت خدا برتو تمام میشود .

بعد فرمود پیغمبرخدا صلی الله علیه وآله بدرستیکه خدا خلق فرمود هفت ملك پیش از

ثم قال صلی الله علیه وآله ان الله خلق سبعة املاك قبل ان يخلق السماوات فجعل فی کل سماء ملكا قدجللها بعظمته وجعل علی کل باب من ابواب السماء بوابا فيكتب الحفظه عمل العبد من حين يصبح الى حين يمسی ثم ترفع الحفظة بعمله وله نور كنور الشمس حتی اذا بلغ سماء الدنيا فتزكيه وتكثره فيقول الملك قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الغيبة فمن اغتاب لادع عمله تجاوزنی الی غيری امرنی بذالك ربّی ....

قال صلی الله علیه وآله ثم يجيئی الحفظة عن الغدو معهم عمل صالح فتمرّ به وتزكيه وتكثر حتی تبلغ السماء الثانيه فيقول الملك الذی فی السماء الثانيه قفوا و اضربوا بهذ العمل وجه صاحبه انما ارادبهذا العمل عرض الدنيا انا صاحب الدنيا لادع عمله يتجاوزنی الی غيری وهو يحب الدنيا .....

قال صلی الله علیه وآله ثم تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجاً بصدقة وصلاة فتعجب به الحفظة وتجاوزه الی السماء الثالثه فيقول الملك قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك صاحب الكبر فيقول انه عمل وتكبر علی الناس فی مجالسهم امرنی ربّی ان لادع عمله يتجاوزنی الی غيری

خلقت آسمانها وقرار داد در هر آسمانی ملکی راکه مجلل ساخته بود آن آسمان را بعظمت خود وقرار داده برهردری از درهای آسمان دربانهائی: پس مینویسند حفاظ عمل بندهٔ را از صبح تاشام کند وبعد بالا میبرند حفظه عمل بنده را وبرای آن عمل نوریست مثل نورشمس تا میرسد بآسمان دنیا پس تقدیس میکنند آن حفظه وزیاد میشمارند آن عمل را پس میگوید آن ملکی که دراین آسمان گذاشته شده بایستید وبزنید این عمل را بصورت صاحبش من ملك غیبت هستم پس هر کس غیبت کرده نمیگذارم عمل اوراکه ازمن بگذرد وبرسد بغیر امر کرده مرا باین مطلب پروردگار من ....

فرمود پیغمبرخدا بعد میآیند حفظه فردای آنروز وباآنها میباشد عمل صالح پس میبرند آن عمل راوتنزیه میکنند آن عمل را وزیاد میشمارند تا اینکه برسند بآسمان دوم پس میگوید ملکی که درآسمان دوم است نگاه دارید و بزنید باین عمل بروی صاحب آن بدرستیکه اراده کرده باین عمل متاع دنیارا من ملك دنیا هستم نمیگذارم عمل این مرد بگذرد ازمن وبغیرمن برسد وحال آنکه دوست داشت صاحب آن دنیارا .

قال صلى الله عليه وآله و تصعدالحفظة بعمل العبد يزهر كا الكوكب الدرى فى السماء له دوى با التسبيح والصوم والحج فتمر به الى السماء الرابعه فيقول لهم الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه انا ملك العجب انه كان يعجب بنفسه وانه عمل وادخل نفسه العجب امرنى ربى ان لا ادع عمله يتجاوزنى الى غيرى ....

. . . . . قال صلى الله عليه وآله و تصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة الى اهلها فتمر به الى ملك السماء الخامسة بـا الجهاد والصدقة مابين الصلاتين وكذالك العمل له رنين كرنين الأبل عليه ضوء كضوء الشمس فيقول الملك قفوا انا ملك الحمد واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واحملوه على عاتقه: انه كان يحسد من يتعلم او يعمل لله بطاعته واذا رأى لاحد فضلا فى العمل والعبادة حسده و وقع فيه فيحملوه على عاتقه ويلعنه عمله ...

فرمود پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وآله بعد بالامیبرند حفظه عمل بندهٔ را بحالت ابتهاج وسرور بسبب صدقه و نماز وازخوبی عمل تعجب میکنند حفظه ومیبرند تاآسمان سوم پس میگوید ملك بایستید وبزنید عمل را بروی صاحب آن من ملك كبر هستم پس میگوید این عملی است که صاحب آن تکبر بمردم ورزیده درمجالس آنها دستور فرموده خدای متعال که نگذارم عملش از من بگذرد وبغیرمن برسد .

فرمود پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وآله و بالا میبرند حفظه عمل عبد را در حالیکه درخشندگی دارد بمثل ستارهٔ درخشان درآسمان وبرای عمل صدائی است بتسبیح و صوم وحج پس مرور میدهد آن را تاآسمان چهارم پس ملك میگوید بایستید وبزنید این عمل را بروی صاحب آن وبشکم او من ملك عجب هستم بدرستیکه صاحب این عمل عجب کرده بخودش واین یك عملی است که صاحب آن عجب بخود راه داده دستور فرموده خدای متعال نگذارم بگذرد ازمن وبغیر من برسد ...... فرمود پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وآله و بالا میروند حفظه بعمل بندهٔ مثل عروس زفاف وزینت شدهٔ برای اهلش. بسوی اهلش پس عبور میدهند بسوی ملك آسمان پنجم جهاد و صدقه مابین دو نماز را و این عمل نیز برای او رنه‌ایست مثل رنهٔ شتر و بر او نوریست مثل نور شمس پس میگوید ملك بایستید من هستم ملك حمد و بزنید این عمل را بروی صاحب آن وآویزان کنید ازگردن او بدرستیکه این مرد حسد میورزید بکسی که علم فرامیگرفت و بکسیکه طاعت خدا میکرد وهرگاه میدید برای کسی برتری درعمل و عبادت حسد میبرد ودر دلش چیزی بود پس میآویزند بر گردن او ولعن میکند اورا عملش .

قال ﷺ وتصعد الحفظة بعمل العبد من صلاة وزكوة وحج وعمرة فيتجاوز به الى السماء السادسة فيقول الملائكة : قفوا انا صاحب الرحمة اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واطمسوا عينيه لان صاحبه لم يرحم شيئا اذا اصاب عبدا من عباد الله ذنبا للاخرة اوضراء في الدنيا شمت به امرني ربي ان لادع عمله يجاوزني الى غيري

قال ﷺ وتصعد الحفظه بعمل العبد بفقه واجتهاد و ورع وله صوت كالرعد وضوء كضوء البرق ومعه ثلاثة آلاف ملك فتمر بهم الى ملك السماء السابعة فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الحجاب احجب كل عمل ليس لله انه اراد رفعة عند القواد وذكرا في المجالس وصيتا في المدائن امرني ربي ان لادع عمله يتجاوزني الى غيري مالم يكن لله خالصاً .....

قال ﷺ وتصعد الحفظه بعمل العبد مبتهجا به من صلاة وزكوة وصيام وحج وعمرة وخلق الحسن وصمت وذكر كثير تشيعه ملائكة السماوات والملائكة السبعه

فرمود پیغمبر خدا وبالا میبرند حفظه عمل بندهٔ را از نماز وزکوة وحج وعمرة پس میگذرانند تا آسمان ششم پس‌میگوید ملائکه بایستید من‌هستم ملك رحمت بزنید این عمل را بروی صاحب آن وکور کنید دو چشم اورا زیرا صاحب آن برهیچ چیز رحم نکرده و هرگاه میرسید به بنده ازبندگان خدا گناهی نسبت بآخرت یابدی باو میرسید نسبت بامر دنیا شماتت میکرد آن بنده را دستور فرموده خدای متعال که وانگذارم عمل او بگذرد از من و بغیر من برسد .

فرمود پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وآله و بالا میبرند حفظه عمل بندهٔ را ازفقه و اجتهاد و ورع وبرای آن صوت وصدائی است مثل‌صدای رعد ونوریست مثل نور برق وباآن عمل سه هزارملك‌هستند پس‌عبور میدهند بسوی‌آسمان هفتم پس‌میگوید ملك‌آن‌آسمان بایستید وبزنید این‌عمل بروی صاحب‌آن من ملك حجابم‌که مانع میشوم ازهر عملی کـه نباشد برای خـدا بدرستیکه صاحب این عمل اراده کرده بلندی برهمسرانش وذکر درمجالس را و گفتگوی در شهرهارا دستور فرموده خدای من وانگذارم‌که بگذرد ازمن وبرسد بغیر من مادامیکه برای خدا خالص نباشد .

فرمود پیغمبرخدا صلی‌الله علیه وآله وبالامیبرند حفظه عمل بندهٔ را با بهجت و سرور ازنماز وزکوة و روزه وحج وعمرة وحسن خلق وسکوت زبان‌وذکر کثیر وبدرقه‌میکنند این

بجماعتهم فیطوٴن الحجب کلها حتی یقوموابین یدیه سبحانه فیشهدواله بعمل ودعاء فیقول سبحانه : انتم حفظة عمل عبدی وانا رقیب علی مافی نفسه انه لم یردنی بهذ العمل علیه لعنتی فیقول الملائکة علیه لعنتك ولعنتنا..

قال (یعنی الراوی) ثم بکی معاذ قال یا رسول‌الله ما اعمل و اخلص قال ﷺ اقتد بنبیّك یا معاذ فی الیقین قال قلت : انت رسول‌الله و انا معاذ قال علیه‌السلام فان کان فی عملك تقصیر یا معاذ فاقطع لسانك عن اخوانك و عن حملة القرآن ... ولتکن ذنوبك علیك لاتحملها علی اخوانك ولاتزك نفسك بتذمیم اخوانك ولاترفع نفسك بوضع اخوانك : ولاتره بعملك : ولا تداخل من‌الدنیا فی‌الآخرة ولا تفحش فی مجلسك لکی یحذروك لسوء خلقك ولا تناج مع‌رجل وانت مع آخرولا تعظم علی

عمل را ملائکه‌های آسمان ها وملائکه های هفتگانه بتمامشان پس‌میگذرند ازتمام حجاب ها تاآنکه میایستند جضور پروردگارجل وعلا و شهادت میدهند برای صاحبش باین عمل و دعا پس میگوید خدای منزه وپاك شما حفظهٔ عمل بنده من هستید و من مراقب هستم برآنچه در نفس وضمیراوست بدرستی که این بنده قصد نداشته مرا باین عملش براو باد لعنت من‌ملائکه میگویند لعنت توای خدا و لعنت ما .

راوی میگوید بعد معاذگریه کرد وگفت گفتم یا رسول‌الله چه عملی انجام دهم تاخلاص شوم فرمود اقتداکن به پیغمبرت ای معاذ در یقین بعمل میگوید گفتم : تو رسول‌الله هستی و من معاذ : فرمود : اگر درعملت کوتاهی باشد ای معاذکوتاه‌کن زبانت را ازبرادرانت و از حاملین قرآن : گناهت را بخودت نسبت بده وبدیگران نسبت مده : وتنزیه مکن‌نفس خودرا بمذمت برادرانت : وبلند مکن‌خودرا بهپست‌کردن برادرانت : وعملت را بدیگران‌منمایان: وامور دنیوی را باکارهای‌آخرتی مخلوط مکن: وبد زبانی درمجلس‌مکن تاتورا رعایت‌کنند وبپرهیزند ازتو بملاحظهٔ زشت خوئی‌تو: وددر گوشی صحبت مکن بامردی وحال آنکه با تو هست دیگری : وخودرا بزرگ جلوه مده درنظرمردم تاقطع‌کنند ازتو خیرات دنیارا : مورد هتك قرارمده مردم را وپرده‌آنهارا مدران تاندرند تورا سگهای‌آتش:خدا فرموده الناشطات نشطا: آیامیدانی ناشطات چیست بدرستیکه‌آن سگهای اهل‌آتش هستندکه میدرند گـوشت و استخوان راگفتم‌آیاکه طاقت دارد براین‌صفات که فرمودید فرمود ای معاذآگاه باش‌بدرستی که‌آسان است برکسیکه آسان‌کند خدا براو راوی میگوید ندیدم معاذ را زیاد تلاوت قرآن کندآنطوریکه زیاد تلاوت میکرد این حدیث را .

الناس فتنقطع عنك خيرات الدنيا ولاتمزق الناس فتمزّقك كلاب اهل النار : قال الله تعالى : والناشطات نشطا : افتدرى ما الناشطات : انه كلاب اهل النار تنشط اللحم و العظم قلت ومن يطيق هذه الخصال قال يامعاذ اما انه يسير على من يسّر الله تعالى عليه قال الراوى ومارأيت معاذا يكثر تلاوة القرآن كما يكثر تلاوة هذا الحديث

۱۵۰ منهاج البراعة عن السكونى عن ابيعبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله سيأتى على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم وتحسن فيه علانيتهم طمعا فى الدنيا لايريدون به ما عندربهم يكون دينهم رياء لايخالطهم خوف يعمّهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلايستجيب لهم ۱۵۱ وفيهذا الكتاب ايضاً قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان فى ظل العرش ثلاثة يظلهم الله بظله يوم لاظل الاظله ... رجلان تحابا فى الله وافترقا عليه: و رجل تصدق بيمينه صدقة فاخفاها عن شماله . ورجل دعته امرأة ذات جمال فقال انى اخاف الله رب العالمين ۱۵۲ مجموعة ورام قال اميرالمؤمنين عليه السلام للمرائى ثلاث علامات : يكسل اذاكان وحده : وينشط اذاكان فى الناس : ويزيد فى العمل اذا اثنى عليه وينقص

۱۵۰- در کتاب منهاج البراعة نقل شده که روایت کرده سکونی از امام ششم که فرمود رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده است میآید برمردم زمانیکه پلید میشود در آن زمان باطن آنها ونیکوشود ظاهر آنها بجهت طمع دنیا اراده ندارند آنچه نزد خدای آنها است ومیباشد دین آنها ریاکاری و در دل آنها خوفی راه ندارد: بعقوبتهای عمومی مبتلا میشوند : دراین هنگام است که بخوانند خدارا بمثل خواندن غرق شده واجابت نمیشود دعاهای آنها.

۱۵۱- ودرهمان کتاب نقل شده که رسولخدا فرموده بدرستیکه درسایهٔ عرش سه طایفه هستند که سایه میکند خدا آنهارا روزیکه نیست سایه مگر لطف پروردگار: دومردیکه دوست بدارند یکدگررا برای خدا وبامحبت ازیکدگرجدا شوند: و مردیکه صدقه بدهد بدست راستش صدقهٔ را وبپوشاند آنرا ازدست چپش : ومردیکه دعوت کند اورا زن صاحب جمال به منکر وآنمرد درجواب بگوید که من میترسم از خدای جهان .

۱۵۲- در مجموعهٔ ورام نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود از برای ریاکار سه علامت است: کسل وخسته است درعبادت وقت تنهائی: وبانشاط وحال است درمیان مردم : وعمل نیك زیاد میکند اگر ثنا گویندش وعمل کم میکند اگرمذمتش کنند .

اذان‌م ۱۵۳ فی السفینه عن زرارة عن ابیجعفر علیه‌السلام قال سألته عن الرجل یعمل الشئی من الخیر فیراه انسان فیسرّه ذالك قال لابأس مامن احدالا وهویحبّ ان یظهر له فی الناس الخیر اذا لم یکن یضع ذالك لذالك ۱۵۴ وفی هذا الکتاب عن الصادق علیه‌السلام قال لاتراء بعملك من لایحیی ولا یمیت ولا یغنی عنك شیئاً والریاء شجرة لاتثمر الا الشرك الخفی واصلها النفاق یقال للمرائی عندالمیزان خذ ثوابك ممن عملت له ممن اشرکته معی فانظر من تدعو ومن ترجو ومن تخاف ۱۵۵ وفیهذا الکتاب ایضا قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام فی خطبة له بذی قار امابعد فان الله تبارك وتعالی بعث محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله لیخرج عباده من عبادة عباده الی عبادته ۱۵۶ فی الحقائق روی ان رجلاً قال لرسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱۵۳ـ در کتاب سفینه نقل‌شده از زراره که گفت از امام پنجم علیه‌السلام پرسیدم از مردیکه بجا میآورد عمل‌نیکی را پس میبیندآن عمل را انسانی ازدیدن او خوشنود میشود فرمود باکی‌نیست هیچ کس‌نیست مگر آنکه دوست دارد ظاهرشود برای او میان مردم خوبی ولی این‌وقتی‌است که این‌کار‌نکرده باشد برای دیدن او.

۱۵۴ـ ودرآن‌کتاب نقل‌شده از امام ششم علیه‌السلام که فرمود نشان مده عمل خودرا بکسیکه نه زنده میکند ونه میمیراند ونمیتواند ازدوش تو باری برداد و نافع باشد تورا در امری وریا درختی‌است که ثمری ندارد مگرشرك خفی وریشهٔ‌آن نفاق‌است ؛ و گفته میشود به مرد ریاکار دم میزان بگیر مزدکاریکه کردی ازکسیکه اورا شریك قراردادی در عملت و نگاه‌کن به‌بین که را خواندی وبکه امید داشتی واز که خوش داشتی.

۱۵۵ـ ودرهمان‌کتاب نیز از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده‌که درخطبهٔ درذی قار فرموداما‌بعد بدرستیکه خدای متعال‌فرستاد به‌پیغمبری‌محمدرا(ص) که خارج کندبند گان خدا را از پرستش بندگان بسوی پرستش‌خدا.

۱۵۶ـ درکتاب حقائق روایت شده‌که مردی گفت به‌پیغمبر که یارسول‌الله مخفی داشتم عمل‌خودم را ودوست نداشتم مطلع شود برآن کسی پس‌مطلع شد ومن‌مسرورشدم فرمودصلی‌الله علیه وآله دو اجربردی اجرعمل پنهان واجرعمل آشکارا

باب غضب و ذم آن

فرموده است فیض‌کاشانی رحمةالله علیه درکتاب حقائق غضب شعله‌ایست ازآتش که برافروخته شده و ظاهر نمیشود مگر بر قلوب وهرآینه این‌آتش مخفی‌شده در لابلای دلها بمثل اختفاء و پنهان شدن قطعهای آتش در زیر خاکستر.

یارسول‌الله اسرّ العمل لااحبّ ان یطلع علیه‌احد فیطلع علیه فیسرّنی قال صلی الله علیه و آله لك اجران اجرالسرّ واجر العلانیه

(باب فی‌الغضب)

قال‌الفیض قدس سره فی‌الحقائق الغضب شعلة نارافبتست من‌نارالله الموقدة الا انّهالاتطلع الا علی‌الأفئدة وانها لمستکنة فی‌طیّ الفوأد استکنان الجمر تحت الرّماد[157] قال الباقر علیه السلام ان هذاالغضب جمرة من‌الشیطان توقد فی‌جوف‌ابن‌آدم وان احدکم اذا غضب احمرت عیناه وانتفخت اوداجه ودخل الشیطان فیه فاذاخاف احدکم ذالك من نفسه فلیلزم الارض فان رجزالشیطان یذهب عند ذالك[158] وقال علیه السلام ایما رجل غضب علی ذی‌رحم فلیدن منه والیمسّه فان‌الرحم اذامست سکنت[159] وفیه‌قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله الغضب یفسدالأیمان کما یفسدالخلّ العسل وقال صلی الله علیه و آله من کفّ غضبه کفّ‌الله عنه عذابه[160] وفی الحقائق قال‌الصادق علیه السلام الغضب مفتاح کل‌شر

---

۱۵۷ فرموده است‌امام‌پنجم‌علیه‌السلام‌بدرستیکه‌غضب قطعه‌ایست‌از شیطان که‌برافروخته میشود درجوف پسرآدم و بدرستیکه یکی از شما هرگاه غضب میکند سرخ میشود دوچشم او وبادمیکند رگهای گردن او و شیطان نفوذ میکند دراو پس‌هرگاه بترسد یکی از شما این حالت را پس‌بنشیند بروی زمین بدرستیکه پلیدی صفت شیطانی میرود در این هنگام .

۱۹۸ و در همان کتاب حقائق است‌که فرمود امام پنجم علیه‌السلام هرگاه مردی‌غضب کند بررحم خود پس‌نزدیك او برود وبچسباند بدن خود را ببدن او بدرستیکه رحم‌هرگاه تماس بارحم پیداکند ساکن شود .

۱۵۹ و در آن کتاب است که رسولخدا فرموده است غضب فاسد میکند ایمان را همانطوریکه فاسد میکند سرکه عسل را و فرموده است صلی‌الله‌علیه‌وآله هرکس جلو غضب خود را بگیرد باز بدارد خدا از او عذاب را .

۱۶۰ و در کتاب حقائق است‌که امام ششم علیه‌السلام فرمود غضب کلیدهرزشتی است .

۱۶۱ فی الحقائق ایضاً عن الباقر عليه السلام قال کان ابی یقول : ای شیئی اشد من الغضب ان الرجل یغضب فیقتل النّفس التی حرّم الله و یقذف المحصنة وقال عليه السلام من کفّ غضبه ستر الله عورته وقال عليه السلام ان فی التوراية مکتوب یابن آدم اذ کر نی حین تغضب اذکرك حین غضبی ۱۶۲ مجموعة ورام روی ان رجلا قال یارسول الله صلى الله عليه وآله مر نی بعمل و اقل قال لاتغضب ثم اعادعلیه فقال لاتغضب ۱۶۳ و فیه قال النبی صلى الله عليه وآله اذا غضب احد کم فلیتوضأ باالماء عندالغضب فانما الغضب من النار ۱۶۴ وفیهذا الکتاب قال بعض الانبیاء لمن تبعه من یکفل لی ان لایغضب و یکون معی فی درجتی و یکون بعدی خلیفتی فقال شابٌ من القوم انائم اعادعلیه فقال الشّاب انا و وفی به فلمّامات کان فی منزلته بعده وهو ذوالکفل سمّی به لانه کفل باالغضب و وفی به ۱۶۵ سفینة البحار قال الحواریون

۱۶۱ در کتاب حقائق نیز نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرموده پدرم میفرمود چه چیزی شدیدتر است از غضب بدرستیکه مرد غضب میکند و براثر آن میکشد نفسی را که خدا حرام کرده است و نسبت بزشتی میدهد کسی راکه محصنه وعفیف است وفرمود هر کس جلو گیری کند ازغضب خود خدا میپوشاند عیب او را و فرمود بدرستیکه در تورات نوشته شده ای پسر آدم بیادمن باش وقت غضبب تامن بیاد توباشم هنگام غضبم .

۱۶۲ درکتاب مجموعه ورام روایت شده که مردی گفت یا رسول الله امر کن مرا بعملی اماکم باشد پیغمبر خدا فرمود غضب مکن دومرتبه همان کلام راگفت بازفرمود غضب مکن..

۱۶۳ و نیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود هر گاه غضب کند یکی ازشماپس وضوبگیرد باآب وقت غضب زیراکه غضب از آتش است .

۱۶۴ و نیز در آن کتاب است که فرموده است بعضی از پیغمبران به تابعین خودکه ضمانت میکند برای من که غضب نکند و بوده باشد با من در درجهٔ من و باشد بعد از من جانشین من پس جوانی از آنقوم گفت من : بعد آن پیغمبر مکرر کرد کلام را و همان جوان جواب داد که من : و وفاهم کرد پس از آنکه پیغمبر مرد قرار گرفت آن جوان در مقام او و اوذوالکفل بود و نامیده شد ذوالکفل چون کفالت کرد غضب را و وفاکرد .

۱۶۵ درکتاب سفینة نقل شده که حواریون عیسی گفتند بعیسی بن مریم ع کهای معلم خیر برای ما بیان فرماکه از همه چیز شدیدتر چه چیز است فرمود از همه شدیدتر غضب خداست گفتند بچه چیز میتوان پرهیز کرد از غضب خدا فرمود باینکه غضب نکنید گفتند چیست مایهٔ غضب فرمود کبر و خودپسندی و سبك شمردن مردم .

لعیسی بن مریم علیه السلام یا معلّم الخیر علّمنا ای الاشیاء اشد فقال اشدّ الاشیاء غضب الله عزوجل قالوا فبم یتّقی غضب الله قال علیه السلام بان لاتغضبوا قالوا و مابدو الغضب قال الکبر و التجبر و محقرة النّاس ۱۷۵ و فیه عن الصادق علیه السلام عن ابیه انه ذکر عنده الغضب فقال ان الرجل لیغضب حتی مایرضی ابدا و یدخل بذالك النار فایّما رجل غضب وهو قائم فلیجلس فانه سیذهب عنه رجز الشیطان و ان کان جالسا فلیقم وایّما رجل غضب علی ذی رحمه فلیقم الیه والیدن منه والیمسّه فان الرّحم اذامست الرحم سکنت ۱۷۶ و فی ذالك الکتاب عن الصادق علیه السلام قال کان ابی محمد بن علی علیه السلام یقول ای شیئی اشر من الغضب ان الرجل اذا غضب یقتل النفس و یقذف المحصنة و قال صلی الله علیه و آله الغضب یفسد الایمان کما یفسد الصّبر العسل ۱۷۷ فی السفینه

۱۷۵ و در آن کتاب است از امام ششم علیه‌السلام از پدر بزرگوارش براینکه ذکری شد از غضب حضور حضرت فرمود بدرستیکه هراینه مردی غضب میکند بطوریکه راضی نمیشود ابدا و بسبب آن داخل آتش میشود : و فرمود هر مردیکه غضب کند و در حال ایستادن باشد پس باید بنشیند بدرستیکه بزودی میرود از او پلیدی شیطان و اگر نشسته باشد بپاخیزد : و فرمود هرمردیکه غضب کند برذی رحم خود برخیزد ونزدیك شود برحم خود و تماس پیداکند با او زیرا هروقت تماس پیداکند رحم با رحم ساکن میشود غضب .

۱۷۶ و در همان کتاب نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود پدرم میفرمود چه چیز شریرتر است از غضب بدرستیکه هرگاه مردی غضب کند میکشد نفس محترم را ونسبت برشتی میدهد عفیف را وفرمود(ص) که غضب فاسد میکند ایمان را بمثلیکه فاسد میکند صبرعسل را.

۱۷۷ درکتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه‌السلام که فرمود آمد مرد صحرائی خدمت رسولخدا و عرض کرد یا رسول‌الله بیاموز بمن یك چیز (یعنی که همان یکچیز باعث سعادت دنیا و آخرت من شود) بدرستیکه من مردی هستم مسافر و درصحرا میگردم فقال له رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله غضب مکن ... و در همان کتاب ذکر شده که علاج غضب فکر کردن در روایاتی است که در بارهٔ مذمت غضب وارد شده و آنچه در مدح جلو گیری از غیظ بیان شده و فکر در مدح حلم وعفو ..

و دیگر اینکه اگر ایستاده است فورا بنشیند و این مطلب بتجربه رسیده مثل اینکه هر کس بنشیند در وقت حملهٔ سك میبابد که سگ آرام شد و دور انسان نمیآید : و چه بسا گفته شده که سراینکه نشستن باعث آرامی غضب میشود این است که این عمل اعلان باین

عن‌الصادق عليه‌السلام قال جاء اعرابى الى رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فقال يا رسول‌الله علمنى شيئاً واحدافانى رجل‌اسافر فاكون‌فى‌البادية فقال له‌رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله.. لاتغضب وفيه‌وعلاج الغضب التفكر فيما وردفى ذم‌الغضب‌ومدح كظم الغيظ والحلم والعفو وان‌يجلس من فوره اذاكان قائما وذالك مجرّب كماان‌من‌جلس عندحملة‌الكلب‌وجده ساكنالايحوم حوله و ربما يقال‌السرّ فيه هوالاشعار بانه من‌التراب وعبد ذليل لايليق به‌الغضب اوالتوسل بسكون الارض و ثبوتها اوللانتقال من حال الى حال اخرى والاشتغال بامرآخر فانهما ممايذهل عن‌الغضب فى‌الجملة ولذا الحق بعض‌العلماً... الاضطجاع والقيام اذاكان جالسا والوضوء باالماء البارد و شربه باالجلوس فى‌ذهاب الرّجز ۱۶۹ فى‌السفينه‌ان‌رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله خرج يوما و قوم يدحرجون حجرا فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله اشدكم من‌ملك نفسه عندالغضب واحملكم‌من‌عفى بعدالمقدرة ۱۷۰ وفيه قال‌الصادق عليه‌السلام ليس لابليس جند اشدّ من النّساء والغضب ۱۷۱ فى مجموعة و رام عن النبى

است که من از خاکم و بندهٔ هستیم‌ذلیل که زیبندگی ندارد بمن غضب : و یا ازباب جنك‌زدن بسکون و ثبات زمین است : و یا از باب انتقال از حالی است بحالی و اشتغال پیدا کردن بامردیگری زیرا که این دو باعث زوال و رفع غضب است و از اینجهت است که بعضی ملحق‌کرده‌اند خوابیدن را و یا ایستادن را اگر نشسته باشد : و نیز وضوگرفتن بآب‌سرد و آشامیدن درازبین بردن پلیدی غضب بنشستن .

۱۶۹ درکتاب سفینه نقل‌شده که پیغمبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خارج‌شدروزی ودیددستهٔ زیرورو میکنند سنگی را (ظاهرا شاید بجهت آزمودن زور و قوا باشد) پیغمبر خدا فرمود قوی‌ترین شماکسی است که مالك نفس خود وقت غضب باشد و زورمندترین شما آنکسی‌است که عفوکند بعد از قدرت .

۱۷۰ و در آن کتاب است که امام ششم فرمود نیست برای شیطان لشکری قوی‌تر از زنها و غضب .

۱۷۱ و درکتاب مجموعهٔ ورام است که مردی از پیش روی پیغمبر آمد و عرض کرد دین چیست فرمود رسولخدا (ص) حسن خلق: بعد از طرف راست‌آمد وعرضکرد دین‌چیست فرمود حسن‌خلق : بعد از طرف چپ آمد و عرضکرد دین چیست فرمود حسن‌خلق : بعد

انه جاء رجل من بین یدیه فقال یارسول‌الله ماالدین فقال حسن‌الخلق ثم‌اتاه من شماله فقال ماالدین فقال حسن الخلق ثم اتاه من ورائهٔ فقال ما الدین فالتفت الیه وقال اما تفقه الدین هو ان لاتغضب .

(باب فی‌التفکر والتدبر)

قال‌الله تبارك وتعالی ویتفکرون فی‌خلق السموات والارض ربنا ماخلقت هذا باطلا وقال تعالی افلا یتدبرون القرآن ام‌علی قلوب اقفالها[۱۷۲] و قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله تفکر ساعة خیرمن‌عبادة سنة [۱۷۳] و قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام التفکر یدعوالی‌البرّ والعمل به[۱۷۴] وفی الحقائق قال علیه‌السلام نبّه باالتفکر قلبك وجاف عن اللیل جنبك واتق‌الله ربك [۱۷۵] وفیه قال الصادق افضل العبادة ادمان‌التفکر فی‌الله وفی قدرةالله

آمد از طرف پشتسر و عرضکرد دین چیست پیغمبر خدا نظری‌کرد بجانب او و فرمودآیا نمیفهمی دین این است‌که غضب نکنی .

(باب فکر و تدبروعاقبت‌اندیشی در هر کاری)

فرموده است خدای متعال تفکر و تدبر میکنند خداپرستان در خلقت آسمان‌هـا و زمین و میگویند پروردگارا‌خلق نکردی اینها را بیهوده ونیز فرموده‌است‌آیهٔ۲۴سوره۴۷آیا تدبر نمیکنند منکرین بحق در قرآن و یا بردلها قفل‌هائی است‌که درك نمیکنند حقیقت را

۱۷۲ فرموده است پیغمبر خدا فکر یکساعت بهتر است از عبادت سالی .

۱۷۳ و فرموده امیرالمؤمنین علیه‌السلام تفکر میکشاند به نیکی و عمل بآن .

۱۷۴ و درکتاب حقائق است‌که فرموده است امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیدار کن‌بفکر دل خود را ودو رکن در شب پهلوی خود را یعنی مشغول بنمازشب باش و بپرهیز ازمعصیت پروردگارت .

۱۷۵ و درآن‌کتاب است‌که فرمود امام ششم بهترین عبادات ادامهٔ فکر است(درخلق خدا و در قدرت خدا) و فرموده است فیض‌کاشانی رحمةالله‌علیه نیست مراد از فکر درخـدا فکر در ذات خدا جل وعلا زیراکه فکر در ذات خدا ممنوع است بواسطهٔ‌آنکه فکردرذات باعث حیرت ودهشت واضطراب عقل است‌بلکه مرادازفکر در خدا نظر‌کردن بکردارخدا و عجایب خلقت و تـازگیهای اسرار خلقت است . نسبت بمخلوقات خـدای متعال بدرستیکه عجایب خلقت و مخلوقات دلالت دارد برجلال و بزرگی وکبریائی و پاکی ذات مقدس از

وقال الفیض قدس سره لیس المراد بالتّفکر فی الله التفکر فی ذاته سبحانه فانه ممنوع لانه یورث الحیرة والدهش واضطراب العقل بل المراد منه النّظر الی افعاله وعجائب صنعه وبدایع امره فی خلقه فانها تدلّ علی جلاله و کبریائه وتقدسه وتعالیه وتدل علی کمال علمه وحکمته وعلی نفاذ مشیة وقدرته واحاطته بالاشیاء ومعیّته لها وهذا تفکر اولی الالباب قال الله تعالی انّ فی اختلاف الّلیل والنّهار لایات لاولی الالباب ۱۷۶ وفی الحدیث المشهور عن النّبی صلی الله علیه و آله انه قال تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی الله فانکم لم تقدروا قدره ۱۷۷ وقال الباقر علیه السلام ایاکم والتفکر فی الله ولیکن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته فانظروا الی عظم خلقه ۱۷۸ وقال الصادق علیه السلام من نظر فی الله کیف هو هلك ۱۷۹ قال الرضا علیه السلام لیس العبادة کثرة الصلاة والصوم انما العبادة التفکر فی امر الله ۱۸۰ فی السفینه کتب هارون الرشید الی موسی بن جعفر علیه السلام عظنی

زشتیها و ارتفاع مقام الوهتیش و دلالت میکند عجائب خلقت بر تمامیت علم و حکمت ذات بی‌مثالش و بر تحق ارادهٔ حضرتش و برقدرت واحاطهٔ ذات بی‌زوالش براشیاء (دلم میخواست مجالی بود واسع که این کلمات را شرحی دهم و تا اندازهٔ بذهن نزدیك کنم معانی آنرا افسوس) و بفکر روشن میشود که خدا با هرچیزی هست و این نحوه فکر فکرصاحبان عقل ولب است فرموده است خدای متعال آیهٔ۱۸۷ سوره ۳ بدرستیکه اختلاف شب و روز (از هر جهتی) علامت و نشانه‌هائی است برای صاحبان لب و عقل .

۱۷۶ ودر حدیث مشهوراست ازپیغمبر خداکه فرموده‌است تفکر کنید درنعمت‌های خداو فکر نکنید در ذات خدا زیراکه شما قادر نیستی بر احاطهٔ بذات.

۱۷۷ و فرموده است امام پنجم(ع) بپرهیزید از فکر در ذات ولی هروقت خواستید نظر کنید بعظمت خدا نظر کنید بعظمت مخلوقات خدا .

۱۷۸ وفرموده است امام ششم (ع) هر کس فکر کند درخدا که چگونه‌است هلاك میشود

۱۷۹ وفرموده است امام هشتم علیه السلام نیست عبادت بزیادتی نماز وروزه بلکه عبادت بتفکر در امر خداست .

۱۸۰ درکتاب سفینه است که نوشت هارون بموسی ابن جعفر(ع) که مرا موعظه کن و مختصری نوشت حضرت که نیست چیزیکه به‌بینداورا چشم تو مگرآنکه درآن استموعظه‌ای

واوجز فکتب علیه‌السلام الیه مامن شیئی تراه‌عینك الاوفیه موعظة ۱۸۱ فی الحقائق قال الصادق علیه‌السلام ان رجلا اتی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال له یارسول الله اوصنی فقال له رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فهل انت مستوص ان انااوصیتك حتی قال له ذالك ثلاثا وفی کلها یقول الرّجل نعم یارسول الله فقال له رسول الله فانی اوصیتك اذا انت همّت بامر فتدبّر عاقبته فان یك رشدا فامضه وان یك غیناً فانته عنه ۱۸۲ و فیهذا الکتاب سئل الصادق علیه‌السلام عمایروی الناس ان تفکر ساعة خیر من قیام لیلة کیف نتفکر قال علیه‌السلام تمرّبا الحزبة مرّة اوباالدّار فتقول این ساکنوك : این بانوك مالك لاتتکلمین ۱۸۳ وفیهذا الکتاب قال رسول الله کفی باالموت واعظاً و باالعقل دلیلا وبا التقوی زاداو باالعبادة شغلا وبا الله مونسا وباالقرآن بیانا ۱۸۴ وفیه ایضاً قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فکرة ساعة خیر من عبادة سنة ولاینال منزلة التفکر الامن خصّه‌الله بنورالتوحی والمعرفة ۱۸۵ فی مصباح

۱۸۱ــ درکتاب حقائق‌است که فرموده است امام ششم(ع) بدرستیکه مردی آمدخدمت رسولخدا وگفت ای رسولخدا (ص) نصیحت و موعظه کن مرا فرمود رسولخدا (ص) آیا تو میپذیری نصیحت اگر نصیحت‌کنم تورا : تاسه مرتبه فرمود این کلام را ودر هرسه مرتبه‌آن مرد میگفت بلی یارسول‌الله پس‌فرمود پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وآله بدرستیکه سفارش میکنم توراکه هرگاه تو اراده کردی برکاری تأمل کن‌آخر وعاقبت‌آن‌کاررا : اگر راجح وبا ثمر بود برو عقب‌آن‌کار واگر زیان داشت وبیفایده بود برگرد ازعمل‌آن ودست بردار .

۱۸۲ــ ودرآن کتاب است که پرسیده شد امام ششم (ع) ازآنچه روایت کرده‌اند مردم که فکریکساعت بهتراست از نمازگذاردن شبی‌آیا چگونه باید فکرکنیم فرمود این است‌که مرورکنی بخرابهٔ یا بمنزل وخانهٔ : پس‌بگوئی کجایند ساکنین تو : کجایند بناکنندگان تو چه شده توراکه حرف نمیزنی .

۱۸۳ــ ودرآن کتاب است که فرموده است رسولخدا صلی‌الله علیه وآله کافی‌است مرگ برای پندگرفتن وعقل‌راهنما بودن: وتقوی‌زاد وتوشه برای‌آخرت: وعبادت برای‌فراگرفتن اوقات : وکافی‌است خدا برای انس: وقرآن برای وضوح مطالب .

۱۸۴ــ ودرآن کتاب است که فرمود رسولخدا(ص) فکرساعتی بهتراست ازعبادت سالی ونمیرسد بمقام تفکرمگرکسیکه مختص کرده خدا اورا بنورتوحید ومعرفت .

۱۸۵ــ درکتاب مصباح‌الشریعه ذکرشده‌که امام ششم (ع) فرموده‌است عبرت بگیرید بآنچه‌گذشته ازدنیاکه آیا باقی‌مانده دنیا برای‌کسی وآیا باقی‌مانده در دنیاکسی : ازشریف وغیرشریف وازچیزدار وبی‌چیز وازدوست ودشمن: وهمین‌طوراست‌آنچه نیامده ازدنیا بآنچه گذشته شبیه‌تراست ازآب به آب .

الشريعه قال الصادق عليه السلام اعتبروا بما مضى من الدنيا هل يبقى على احد وهل فيها باق من الشريف و الوضيع والغنى والفقير والولى والعدو و كذالك مالم يأت منها بما مضى اشبه من الماء بالماء [۱۸۶] فى الحقايق قال الصادق عليه السلام ابن آدم لواكل قلبك طائر لم يشبعه وبصرك لووضع عليه خرق ابرة لغطاه تريد ان تعرف بها ملكوت السموات والارض ان كنت صادقا فهذه الشمس خلق من خلق الله فان قدرت ان تملأ عينك منها فهو كما تقول [۱۸۷] مجموعة ورام سئلت ام ابى ذر عن عبادة ابى ذر فقالت كان نهاره اجمع يتفكر فى ناحية عن الناس [۱۸۸] قال النبى صلى الله عليه وآله آخر الفكر مرآت تريك حسناتك وسيآتك وقال ايضاً صلى الله عليه وآله آخر الفكر مخ العقل [۱۸۹] مجموعة ورام سئل عيسى عليه السلام من افضل الناس كاقال من كان منطقه ذكرا وحلمة فكرا ونظره عبرة [۱۹۰] و فيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله اعطوا اعينكم حظها من العبادة فقالوا يارسول الله وما حظها من العبادة قال النظر فى المصحف والتفكر فيه والاعتبار عند عجائبه [۱۹۱] و فيه ايضاً كان لقمان

۱۸۶ـ در کتاب حقائق است که امام ششم(ع) فرمود پسر آدم اگر بخورد پرندهٔ دل تو را سیر نمیشود: وچشم تو اگر قرار بگیرد براو سوزنی پوشانده میشود: با این جثه اراده داری که بشناسی وپی ببری به رموز واسرار پنهان آسمانها وزمین اگر راست میگوئی این شمسی که خلقی ازمخلوقات خداست اگر توانائی داشتی که پر کنی چشم خودرا از آن هر آینه قادر خواهی بود که پی ببری برموز پنهانی..

۱۸۷ـ در کتاب مجموعه ورام است که پرسیده شد مادر ابی ذر ازعبادت ابی ذر گفت : یکروز تمام فکرمیکرد دربارهٔ یك امری وازمردم دور .

۱۸۸ـ ودرآن کتاب است که فرمود پیغمبر خدا آخر فکر آینه ایست که نشان میدهد کارهای خوب وبد تورا ونیز فرموده است آخر فکر مخ عقل است .

۱۸۹ـ مجموعه ورام پرسیده شد عیسی علیه السلام برتر وافضل مردم کیست گفت کسیکه کلام اوذکر باشد وسکوت اوفکر باشد ونظر اوپند گرفتن باشد .

۱۹۰ـ ودرهمان کتاب ذکر شده که فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله عطا کنید بچشمهای خودتان بهره اش از عبادت گفتند ای رسولخدا چیست بهرهٔ آنها ازعبادت فرمود نگاه کردن درقرآن وتفکر درآن وپند گرفتن ازقضایای عجیبهٔ آن .

۱۹۱ـ ونیز درآن کتاب است که لقمان طولانی میکرد نشستن بتنهائی را و گاهی عبور میکرد باو پسرعمویش ومیگفت ای لقمان چه بسیار مینشینی تنها : وگفت اگر مینشستی بامردم هر آینه بیشتر اسباب انس تو بود: فرمود لقمان بدرستی که تنهائی و طـول آن تأثیر بیشتری دارد دراستفادهٔ ازفکر: وطولانی بودن فکر چراغی است وراهنما دربدست آوردن بهشت وراه آن.

یطیل الجلوس وحده وکان یمر به مولاه فیقول یا لقمان انك قدیم الجلوس وحدك فلوجلست مع الناس کان آنس لك فیقول لغمان ان طول الوحدة افهم للفکرة وطول الفکرة دلیل علی طریق الجنة[۱۹۲] و فیه وکان بعضهم یمشی اذاجلس یبکی فقلنا مایبکیك قال تفکرت فی ذهاب عمری وقلة عملی واقتراب اجلی[۱۹۳] فی السفینه عن علی علیه‌السلام قال قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اغفل الناس من لم تیغظ بتغیر الدنیا من حال الی حال[۱۹۴] فی السفینه عن الصادق علیه‌السلام قال ان داود خرج ذات یوم یقرء الزبور وکان اذا قرء

۱۹۲ـ و در آن کتابست که بعضی از بزرگان در بین راه رفتن ناگاه مینشست وشروع میکرد بگریه: گفته میشد چیست سبب گریهٔ تو گفت فکرمیکردم در رفتن عمر ازکف وکمی عمل ونزدیکی اجل.

۱۹۳ـ درکتاب سفینه نقل شده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودکه پیغمبرخدا(ص) فرمود غافلترین مردم کسی‌است که پند نگیرد ازتغییردنیا ازحالی بسوی حالی.

۱۹۴ـ درکتاب سفینه نقل‌شده از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود داود خارج شد روزی درحالیکه زبور میخواند: وگاهیکه داود زبورمیخواند باقی‌نمیماندکوهی و نه سنگی ونه پرندهٔ ونه‌درندهٔ مگرآنکه همصدا میشد باداود وادامه داد عبورخودرا تارسید بکوهی‌دید بالای‌کوه پیغمبریست که عبادت میکرد ونام اوحزقیل بود پس‌ازشنیدن صدای کوه ودرندگان وپرندگان دانست که داوداست داودگفت ای حزقیل‌آیا اذن میدهی‌بمن بیایم بالابسوی تو: گفت نه داودگریه‌کرد خدا وحی‌کرد بسوی حزقیل‌که سرزنش مکن داود را وازدرگاه ما عافیت بخواه (گویا حزقیل خوف داشته که از حشمت داود میل بدنیا پیداکند) برخاست حزقیل وگرفت دست داوددرا وبالابرد بسوی خود: داودگفت بحزقیل‌آیا شده که ارادهٔمعصیت کنی‌هرگز گفت نه: گفت‌آیا شده که عجب‌کنی از عبادت‌کردنت خدارا گفت نه: گفت‌آیا شده که میل بدنیاکنی ودوست داشته باشی‌که بگیری ازشهوات ولذات دنیاگفت بلی‌چه بسا می‌شود میل‌بدنیا بقلبم عارض شودگفت دراین‌هنگام چه میکنی برای دفع‌آن گفت داخل میشوم دراین شکاف وپند میگیرم ازآنچه درآنست پس داخل‌شد داود نبی (ع) درآن غار دید تختی ازآهن‌گذاشته شده و بروی‌آن جمجمهٔ خشکیده و استخوانهای فانیهٔ گذاشته شده ونگاهش افتاد برلوحی ازآهن‌که درآن نوشته بودآن لوح را خواند نوشته‌بود: من اروی سلم هستم سلطنت‌کردم هزارسال وبناکردم هزارشهر وازدواج‌کردم باهزار باکره وعاقبت امرمن این شدکه بسترمن خاك شد ومتکای من‌سنگ: وهمجوار کرمها ومارها شدم: هرکه حال و وضع مرا به‌بیندگول دنیارا نخورد.

الزبور لایبقی جبل ولاحجر ولاطائر ولاسبع الاجاوبه فما زال یمرّ حتی انتهی الی جبل فاذا علی ذالك الجبل نبی عابد یقال له حزقیل فلما سمع دوی الجبال واصوات السباع والطیر علم انه داود علیه السلام فقال داود یا حزقیل اتأذن لی فـأصعد الیك قال لافبکی داود علیه السلام فاوحی الله الیه جل جلاله یا حزقیل لاتعیّر داود و سلنی العافیه فقام حزقیل فاخذبید داود فرفعه الیه فقال داود یا حزقیل هل هممت بخطیئة قط قال لاقال فهل دخلك العجب مما انت فیه من عبادة الله عزوجل قال لاقال فهل ر كنت الی الدنیا فاجبت ان تأخذ من شهوتها قال بلی ربما عرض بقلبی قال فماذا تصنع اذا کان ذالك قال ادخل هذا الشعب فأعتبر بمافیه قال علیه السلام فدخل داود النبی علیه السلام الشعب فاذا سریر من حدید علیه جمجمة بالیة وعظام فانیه و اذا لوح من حدید فیه کتابة فقراها داود علیه السلام فاذاهی انا اروی سلم ملکت الف سنة فبینت الف مدینة وافتضض الف بکر فکان آخر امری ان صار التراب فراشی والحجارة وسادتی والدیدان والحیات جیرانی فمن رأنی فلایغتر باالدنیا ۱۹۵ فی السفینه ینبغی ان یعلم طریـق التفکر

۱۹۵ در کتاب سفینه ذکر شده که سزاوار است که طریق تفکر پسندیده آموخته شود از تملیخا که یکنفریست از اصحاب کهف و باکی نیست کـه اشارهٔ شود بقصه اصحاب کهف : بدانکه اصحاب کهف آنطوری که از روایت علوی علیه السلام ظاهر میشود شش نفر بوده‌اندکه آنها وزراء دقیانوس بوده‌اند: طرف راست سه نفر وطرف چپ سه‌نفر و دقیانوس درهرسالی برای آنهاعیدی قرارمیداد روز عیدیکه بطریقها طرف راست بودند وهرقلیها طرف چپ ناگاه مردی ازطایفه بطریق آمد و خبردادکه لشکرفرس فراگرفته‌اند اطراف مملکت را دقیوس‌را غم فراگرفت بطوری که تاج از سرش افتاد پس نگاه کرد بسوی او یکی ازسه نفری که طرف راست اوبودندکه باوگفته میشد تملیخا وباخود گفت اگر دقیانوس خدا بودآنطوریکـه گمان میکند مغموم نمیشد: ویا بول وغایط نمیکرد وبخواب نمیرفت‌ونیست‌این کارهاکاری که بتوان بخدا نسبت داد فرمود امام واین شش‌نفر هرروزی مهمان یکنفرشان بودند : وامروزکه این فکر برای تملیخاآمد بقیه نزد اوبودند و برای آنها بهترین طعام ترتیب داد بعد بآنهاگفت برادران مطلبی بقلب من‌افتاده که مرا ازغذا وآشامیدنی‌وخواب وخوراك بازداشته: تمام گفتند چیست‌آن مطلب ای تملیخا گفت من بسیارفکر کردم دراین‌آسمان وگفتم کیست بناکننده‌آن و آیاکیست‌که بپاداشته‌آنرا بدون ستون وبدون ارتباط ببالا وکیست‌که بحرکت درآورده در آسمان خورشیدوماه راکه دوعلامتند دیدنی وکیست‌که زینت داده‌آسمان‌را بستارگان : وبعد طول دادم فکرخودرا درزمین وکیست‌که پهن کرده‌آنرا بروی آب طغیان‌کننده وکیست کـه

الممدوح من تمليخا احد اصحاب الكهف ولابـأس باالاشارة الى قصتهم : اعلم ان اصحاب الكهف كما يظهر من العلوى كانوا ستة نفر اتخذهم دقيانوس وزرائه فأقام ثلاثة عن يمينه وثلاثة عن يساره واتخذ لهم عيدا فى كل سنة مرة فبيناهم ذات يوم فى عيد والبطارقه عن يمينه والهراقله عن يساره اذا تاه بطريق فاخبره انّ عساكر الفرس قد غشية فاغتمّ لذالك حتى سقط التاج عن رأسه فنظر اليه احد الثلاثة الذين كانوا عن يمينه يقال له تمليخا فقال فى نفسه لو كان دقيانوس الهاكم يزعم اذا ما كان يغتمّ و ماكان يبول ولايتغوط وما كان نيام وليس هذا من فعال الالاه قال وكان الفتيه كل يوم عند احدهم وكانوا ذالك اليوم عند تمليخا فاتخذ لهم من طيب الطعام ثم قال

نگاه داشته زمین را بوسیلهٔ کوهها که برخورد کند بهرشیئی وادامه دادم فکرم را درخلقت خودم که آیا که مرا خارج کرده درحالیکه قطعه گوشتی بودم ازشکم مادرم و که غذاداد وتربیت کرده مرا: فکرم رسید که بدرستی برای این امور خالقی است وتدبیر کنندهٔ غیر از دقیوس پادشاه و نیت او مگر سلطان سلاطین وقادر بر آسمانها تااین کلمات شنیدند انداختند تمام پنج نفر دیگر خودرا بپای تملیخا وشروع کردند ببوسیدن و گفتند بوسیلهٔ توخدای متعال نجات داد ماراز گمراهی بسوی سعادت وفلاح : وحال هرچه فرمائی عمل کنیم برخواست تملیخا وخرمائی که ازنمین خودش بود فروخت بسه هزار درهم وبست آنها را درجامه اش وسوارشدند براسبهایشان وخارج شدند ازشهر پس ازآنکه سه میل راه رفتند : تملیخا گفت بآنها برادران وقت آن رسید که اسباب راحتی آخرت فراهم کنید وسلطنت وفرمانروائی دنیا بسر آمد پیاده شوید ازاسبهایتان و راه روید بپاهای خودتان امیداست خدای متعال قراردهد وفراهم سازد فرجی و راه چارهٔ پس پیاده شدند ازاسبهاشان وهفت فرسخ پیاده درآن روز راه رفتند پاهای آنها آزرده شد بطوریکه خون ازپاهایشان میچکید . حضرت فرمود جلو آنها رسید گوسفندچرانی گفتند ای چوپان آیا باتو هست آشامیدنی ازآب ویاشیر چوپان گفت بامن هست هرچه بخواهید: ومن می بینم درشما آثار پادشاهی وبگمانم گریخته باشید ازپادشاه دقیانوس: گفتند ای چوپان دروغ گفتن برای ما روا نیست آیا نجات میدهد راستی ماراازتو وخبردادند باوقصهٔ خودرا : پس افتاد چوپان بپای آنهاومیبوسید ومیگفت در دل من افتاده است آنچه در دل شمااست ولی بمن مهلت دهید گوسفندهارا بصاحبان آنها رد کنم وبشما ملحق شوم پس ایستادند برای او پس رد کرد گوسفندان را و روآورد درحالیکه سگ او پشت سر او میآمد: دراین هنگام یهودی که این مطالب را ازامیر المؤمنین علیه السلام می شنید برخاست وگفت یا علی اسم سگ آن چوپان چه بود و چه گونـه بود رنگ او فرمود امیر المؤمنین لاحول ولاقوة الا بالله اشاره بآنکه دانا وقوی خداست وهرکه هرچه بداند وبتواند بحول وقوهٔ ذات مقدس اوست : اما رنگ اوابلق سیاهی بود: واما اسم سگ قطمیر بود: چون نظرفیة یعنی جوانها بسگ افتاد که باچوپان میآید بعضی از آنها گفت ماترس داریم ازاین سگ

لهم یا اخوتاه قدوقع فی‌قلبی شیئی منعنی‌الطعام والشراب والمنام قالوا وما ذاك یا تملیخا قال اطلت فکری فی هذه السماء فقلت من رفع سقفها محفوظة بلاعمد ولاعلاقة من فوقها ومن اجری فیها شمسا وقمرا آیتان مبصرتان ومن زیّنها باالنجوم ثم اطلت الفکر فی الارض فقلت من سطحها علی‌حمیم الماء الزخار ومن حبسها با الجبال ان تمید علی کل شیئی واطلت فکری فی نفسی من اخرجنی جنینا من بطن امی ومن غذانی و من ربانی ان لها صانعا ومدبرا غیر دقیوس الملك وماهو الاملك الملوك وجبار السموات فانکبت الفتیه علی رجلیه یقبّلونها و قالوا بك هدانا الله تعالی من الضلالة الی الهدی فأشر علینا قال فوثب تملیخا فباع تمرا من حائط له بثلاثة آلاف درهم وصرها فی ردائه

که ما را رسوا کند بصدای خود: پس باسنگ حمله کردند بسوی او خدای متعال بزبان آورد آن سگ را و گفت واگذارید مرا تا نگهداری کنم شمارا از دشمن شما : پس چوپان با آنها براه افتادند تارسیدند بکوهی وبالای آن کوه رفتند پس فرورفتند بشکاف کوه که وصید نامیده میشدو در کنار غار وشکاف چشمه‌های آب و درختهای میوه‌داری بود: پس خوردند ازمیوه‌ها وآشامیدند ازآن آب وشب فرارسید وپناه بردند بآن غار وسگ دم در آن غار خوابید وکشید پاهای خودرا بردرآن غار پس وحی فرستاد خدا بسوی ملك الموت بقبض ارواح آنها ... چنین گوید نویسنده عاصی که خوش دارم نقل کنم تنبه معاویه پسریزید را بطوریکه دست ازخلافت وسلطنت کشید بواسطهٔ یکدقیقه فکرصحیح وآن قصه چنین است بنابرآنچه نقل شده ازابن فهدحلی که روزی معاویه پسریزید شنید دوتن ازکنیزانش با هم منازعــه میکنند ویکی ازآن دوکنیز درنهایت حسن وجمال بودآن دیگری بااو گفت که جمال تو تکبرسلاطین را برای توحاصل کرده کنیزك خوشرو گفت چه سلطنتی است بهتر ازسلطنت حسن وجمال بلکه واقع سلطنت دراوست چه او برتمام ملوك وسلاطین حکمران است وتمامی ایشان مقهور جمال میباشند : کنیز دیگر گفت مگر درسلطنت چه‌خوبی وخیر است وحال آنکه سلطان یا ایستادگی میکند بحقوق سلطنت و وسپاس آنرا بجا میاورد وتوجه از رعیت میکند پس دراینحال لذت و راحتی، ازبرای اونیست وپیوسته عیش اومنغص است و یا متابعت شهوات و اختیار لذات خویش میکند و تضییع حقوق سلطنت ورعیت مینماید پس چنین سلطانی مکانش درآتش است پس برسلطان راحت دنیا وآخرت جمع نخواهد شد .

حرف کنیز در دل معاویه اثر کرد وبابن‌سبب خودرا ازخلافت خلع کرد .

وتفصیل آن چنین استکه چون ایام عمریزید بن‌معاویه لعنة‌الله‌علیه بپایان رسید وددروز چهارشنبه چهاردهم ربیع‌الاول سنه ۶۴ رهین اعمال زشت خود گردید معاویه فرزندش بجای وی نشست ومدت چهل‌روز درشام سلطنت کرد پس ازآن برفراز منبر رفت وخطبهٔ خوند و

ورکبوا خیولهم وخرجوا من المدینة فلما ساروا ثلاثة امیال قال لهم تملیخا یا اخوتاه جائت مسکنة الاخرة وذهب ملك الدنیا انزلوا عن خیولکم وامشوا علی ارجلکم لعل الله ان یجعل لکم من امرکم فرجا ومخرجا فنزلوا عن خیولهم ومشوا علی ارجلهم سبعة فراسخ فی ذالك الیوم فجعلت ارجلهم تقطر دما قال ﷺ فاستقبلهم راع فقالوا یا ایها الراعی هل من شربة لبن او ماء فقال الراعی عندی ما تحبون ولکن اری وجوهکم وجوه الملوك وما اظنکم الاهرابا من دقیانوس والصمیح الملك قالوا یا ایها الراعی لایحل لنا الکذب افنیجنیا منك الصدق فاخبروه بقصتهم فانکب الراعی علی ارجلهم یقبلها و یقول یا قوم لقد وقع فی قلبی ما وقع فی قلوبکم ولکن امهلونی حتی اردالاغنام علی اربابها والحق بکم فتوقفوا فرد الاغنام واقبل یسعی یتبعه الکلب له قال فوثب الیهودی

اعمال پدران خودرا یادکرد وموافق روایت کامل بهائی برجد وپدرخود لعنت کرد واز افعال ایشان تبری جست وگریه شدیدی کرد آنگاه خودرا ازخلافت خلع کرد مروان بن حکم ازپای منبر برخاست وگفت الحال که طالب خلافت نیستی پس امرخلافت را بشورا بیفکن چنانچه عمر بن الخطاب کرد یاابالیلی و ابولیلی کنیه ایست که مستضعفین و مردمان ترسو در عرب بآن خوانده میشوند .

معاویه درجواب مروان گفت من حلاوت خلافت را نچشیدم چگونه راضی شوم که تلخی اوزار آنرا بچشم و بقولی این کلام را هنگام مرگ گفت در وقتی که بنی امیه از او خواستار تعیین خلیفه شدند .

پس معاویه ازمنبر بزیر آمد و درخانه نشست ومشغول گریه شد : مادرش نزد اوآمد و گفت ای فرزند کاش خرقهٔ حیضی بودم واین کلمات منبریه تو را نمی شنیدم و بقولی گفت کاش خون حیض میشدی وبوجود نمیآمدی تاچنین روز ازتو نمی دیدم درجواب گفت ای مادر دوست میداشتم والله که چنین می بودم وقلاده این امر بر گردن نمی افکندم آیا من وزرو وبال این کاررا برخود حمل دهم وبنی امیه بحلاوت آن فائز شوند این نخواهد شد .

وبالجمله چون معاویه خودرا خلع نمود طائفه بنی امیه عمر بن مقصوص مؤدب او را گفتند که تو اورا بحب وبغض امویه تأدیب کردهٔ او گفت چنین نیست بلکه جبلی اواست این سخن ازاو نشنیدند واورا گرفتند وزنده در گور کردند واز پس بیست و پنج روز یا چهل روز دیگر نیزمعاویه دنیا را وداع کرد وبعضی گفتند که اورا بشرب زهری مسموم کردند و درآن وقت بیست و دوسال ازعمر او گذشته بود پس ولیدبن عقبة بن ابی سفیان بطمع خلافت برخاست تا برجنازه او نماز گذارد گاهی که تکبیردوم نماز گفت او را زخمی زدند و بمعاویه ملحقش ساختند پس دیگری براو نماز خواند و دردمشق او را دفن کردند وبموت او دولت وسلطنت

فقال یا علی ماکان اسم الکلب ومالونه فقال علی علیه السلام لاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم امالون الکلب فکان ابلقابسواد واما اسم الکلب فقطمیر فلمانظر الفتیة الی الکلب قال بعضهم انا نخاف ان یفضحنا بنباحه فألحّوا علیه باالحجارة فانطق الله تعالی جل ذکره الکلب ذرونی حتی احرسکم من عدوکم فلم یزل الراعی یسیر بهم حتی علابهم جبلا فانحط بهم علی کهف یقال له الوصید فاذا بفناء الکهف عیون واشجار مثمرة فاکلوا من الثمر وشربوا من الماء وجنّهم اللیل فآووا الی الکهف وربض الکلب علی باب الکهف ومدّیدیه علیه فاوحی الله تعالی الی ملك الموت بقبض ارواحهم کذا نقل فی سفینة البحار للمحدوث القمی قده

(باب البخل وذمه)

فی السفینه کان رسول الله صلی الله علیه وآله یتعوّذ من البخل صباحاً ومساء او کذا اهلبیته علیهم السلام وکفی فی عاقبة البخل ان قوم لوط کانوا اهل قریة اشحّاء علی الطعام فاعقبهم البخل داءً لادواء له فی فروجهم ۱۹۶ عن الباقر علیه السلام مامن عبد یبخل بنفقة ینفقها فیما یرضی الله الا ابتلی بان

از آل ابی سفیان منقرض شد و بمروان آل مروان انتقال یافت تتمة المنتهی روزی متوکل ازیعقوب بن الحق معروف با بن السکیت که مؤدب اولاد متوکل بود پرسید که دو پسر من معتز ومؤید نزد تو بهتر است یاحسن و حسین علیه السلام ابن سکیت شروع کرد بنقل فضائل حسین علیه السلام متوکل فرمان داد تا او را اتراك در زیر پای خود افکندش وشکمش را بمالیدند و بهمان سبب وفات کرد .

بقولی درجواب متوکل گفت قنبر خادم علی علیه السلام بهتر است از تو و دو پسران تو متوکل امر کرد زبانش را ازقفایش بیرون کشیدند واورا ابن السکیت گفتند بجهت کثرت سکوت وصحت اونقل ازتتمة المنتهی .

(در باب بخل و مذمت آن)

نقل شده در کتاب سفینة البحار که رسولخدا صلی الله علیه و آله پناه میبرد از بخل صبح وشام وهمین طوراهلبیت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم وکافی است در بدی عاقبت بخل که قوم لوط اهل قریهٔ بودند که بخل میورزیدند برطعامشان عاقبت براثر بخل بدردی مبتلا شدند درفرجهایشان که دوائی نداشت.

۱۹۶ـ روایت شده ازامام پنجم علیه السلام نیست بندهٔ که بخل بورزد بنفقهٔ که انفاق کند در راهی که باعث رضایت خدا باشد مگر آنکه مبتلا شود باینکه انفاق کند چند برابر آن در راهی که غضب خدا درآن باشد.

ينفق اضعافها فيما سخط الله[۱۹۷] وفى ذالك الكتاب ايضاً قال رسول الله صلى الله عليه وآله مامحق الايمان محق الشح شيئى[۱۹۸] وفيه قال الصادق عليه السلام عجبت لمن يبخل بالدنيا وهى مقبلة عليه اويبخل وهى مدبرة عنه فلاالانفاق مع الاقبال يضرّه ولاالامساك مع الادبار ينفعه[۱۹۹] وفيه ايضاً عن النبى صلى الله عليه وآله خصلتان لاتجتمع فى مسلم البخل وسوء الخلق[۲۰۰] وفيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لاتجتمع الشح والايمان فى قلب عبد ابدا[۲۰۱] وفيه عن الصادق عليه السلام ماكان فى شيعتنا فلايكون فيهم ثلاثة اشياء لايكون فيهم من يسئل بكفه ولا يكون فيهم بخيل ولايكون فيهم من يؤتى فى دبره[۲۰۲] وفيه عن الصادق عليه السلام حسب البخيل من بخله سوء الظن بربه[۲۰۳] قال رسول الله صلى الله عليه وآله اقل الناس راحة البخيل و ابخل الناس

۱۹۷ـ و درآن کتاب است و نیز برسولخدا فرموده برطرف نمیکند ایمان را چیزی بمثل بخل

۱۹۸ـ ونیز درکتاب سفینة نقل شده ازامام ششم علیه السلام تعجب دارم ازکسیکه بخل بورزد بدنیا وحال آنکه دنیا روآورده باو: ویا بخل بورزد درحالیکه دنیا پشت کرده از او پس نه بخشش باروآوردن دنیا زیان دارد ونه بخل باپشت کردن دنیا نفع دارد.

۱۹۹ـ ونیز درآن کتاب است ازرسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود دوخصلت جمع نمیشود در مسلمانی: بخل وبدخلقی :

۲۰۰ـ و درآن کتاب نقل شده از رسولخدا صلی الله علیه وآله که فرمود جمع نمیشود بخل و ایمان در دل بندهٔ هیچوقت .

۲۰۱ـ ونقل شده درآن کتاب از امام ششم علیه السلام که هرچه درمیان شیعیان ما باشد پس سه چیز درمیان آنها نیست نمیباشد درآنها کسیکه سائل بکف باشد : و نمیباشد درآنها بخیل : ونمیباشد درآنها کسیکه لواط بدهد.

۲۰۲ـ و درآن کتاب نقل شده که امام ششم علیه السلام فرمود کافی است بخیل را از بخلش بدگمانی اونسبت به پرورد گارش .

۲۰۳ـ ونقل شده ازپیغمبرخدا که فرمود کمترین مردم از جهت راحتی بخیل است و بخیل ترین مردم کسی است که بخل بورزد بچیزیکه واجب کرده است خدا براو وازشقیق بلخی نقل شده که گفت پنج چیز ازهفتصدعالم پرسیدم وهمگی بیك نحوجواب مرا دادند : پرسیدم عاقل کیست گفته کسی که دنیا را دوست نداشته باشد: پرسیدم زیرك چه کسی است گفتند کسیکه فریفته ومغرور دنیا نشود: پرسیدم غنی کیست گفتند کسیکه راضی باشد بآنچه خداوندقسمت او کرده :گفتم فقیر کیست گفتند آن کسیکه دلش در طلب زیاده باشد: پرسیدم بخیل کیست گفتند کسیکه منع کند حق الله را که در مالش تعلق گرفته باشد .

من بخل بما افترض الله علیه ۲۰۴ وفی السفینة ایضاً فی حدیث المناهی قال النبی صلی الله علیه و آله قال الله تبارک و تعالی حرمت الجنة علی المنان والبخیل والقتات ۲۰۵ و نهی النبی صلی الله علیه و آله علیاً ان یشاور جباناً اوبخیلا او حریصا و قال صلی الله علیه و آله و اعلم یا علی ان الجبن والبخل والحرص غریزة یجمعها سوءالظن ۲۰۶ عن الصادق علیه السلام قال الشحیح من منع حق الله وانفق فی غیر حق الله وقال علیه السلام البخیل من بخل باالسلام وقال رسول الله صلی الله علیه و آله البخیل من ذکرت عنده فلم یصلّ علیّ ۲۰۷ مجموعة ورام قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا ادلکم علی اکسل الناس واسرق الناس وابخل الناس واجفی الناس واعجز الناس قالوا بلی یا رسول الله قال اما ابخل الناس فرجل یمر بمسلم فلا یسلم علیه و اما اکسل الناس عبد صحیح فارغ لایذکر الله بشفه ولا بلسان واما اسرق الناس فالذی یسرق من صلوته تلف کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجهه و اما اجفی الناس فرجل ذکرت بین یدیه فلم

۲۰۴ـ ونیز درکتاب سفینه نقل شده ازجمله کلمات رسولخدا صلی الله علیه وآله درمقام نهی این است که فرموده است خدای متعال حرام کرده بهشت را برمنت گذار وبر بخیل و سخن چین.

۲۰۵ـ ودرآن کتاب است که منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را ازاینکه مشورت کند باآدم ترسو وباآدم بخیل وباآدم حریص وفرمود بدان یاعلی که ترس وبخل وحرص غریزهٔ میباشد که جامع همه آنها بدگمانی بخدا است.

۲۰۶ـ وازامام ششم علیه السلام رسیده که شحیح کسی است که منع کند حق خدارا وبه بخشد در غیرراه خدا و بخیل کسی است که بخل بورزد بسلام و رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده است بخیل کسی است که نام من نزد اوبرده شود وصلوات برمن نفرستد.

۲۰۷ـ ودرکتاب مجموعهٔ ورام است که رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود آیا دلالت نکنم شمارا به کسل ترین مردم ودزدترین مردم و بخیل ترین مردم وعاجزترین مردم وجفا کننده ترین مردم گفتند چرا یارسول الله فرمود اما بخیل ترین مردم کسی است بگذرد بمسلمانی وسلام نکند براو واما کسل ترین مردم کسی است وبنده ایست که صحیح وسالم باشد و فارغ و ذکرخدا نگوید بلب وزبانش واما دزدترین مردم کسی است که ازنمازش بدزدد وبهم به پیچد آن نحوهٔ که بهم میپیچد لباس کهنه را پس زده میشودآن نماز بصورت او واما جفاکننده ترین مردم کسی است که نام من پیش اوبرده شود وصلوات برمن نفرستد واما عاجزترین مردم کسی است که ازدعا عاجز باشد.

یصلّ علّی واما اعجز الناس من عجز عن الدعاء ۲۰۸ مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ ایاکم والشح فانه اهلك من کان قبلکم حملهم علی ان یسفکوا دمائهم و یستحلوا محارمهم وقال ﷺ لایدخل الجنه بخیل ولاخب ولاخائن ولاسیئی الملکة ولاخبال ولامنان ۲۰۹ وقال ﷺ اللهم انی اعوذبك من البخل واعوذ بك من الجبن واعوذبك ان اردالی ارذل العمر ۲۱۰ مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ اقسم الله تعالی بعزته وعظمته وجلاله لایدخل الجنه بخیلا ولاشحیحاً

۲۱۱ فی السفینه قیل للصادق علیه السلام ان اباجعفر المنصور لایلبس منذ صارت الخلافة الیه الاالخشن ولایأکل الاالجشب فقال علیه السلام یاویحه مع ماقدمکن الله له من السلطان وجبئی الیه من الاموال فقیل انمایفعل ذالك بخلاوجمعاً للاموال فقال علیه السلام الحمدلله الذی حرمه من دنیاه ماله کما ترك دینه ۲۱۲ فی السفینه نقل فی بخل المنصور عن

۲۰۸ـ در کتاب مجموعهٔ ورام نقل شده که فرمود رسولخدا صلی الله علیه وآله بپرهیزید ازصنف شح بدرستیکه هلاك کرده است کسانی را که بودند پیش ازشما و وادار کرده است بر خون ریزی وحلال شمرده‌اند خواهر ومادران خودرا وفرمود رسولخدا (ص) داخل بهشت نمیشود بخیل ونه آدم مکار وحیله گر ونه هم آدم خیانت گر ونه بدخلق ونه متکبر ونه منت گذار .

۲۰۹ـ وفرمود رسولخدا (ص) خدایا پناه میبرم بتو ازبخل وپناه میبرم بتوازجبن و پناه میبرم بتو که برسم به ارذل العمریعنی پیری .

۲۱۰ـ درکتاب مجموعه ورام است که فرمود رسولخدا (ص) قسم یاد کرده خدای متعال بعزت وعظمت وجلال ذات مقدسش که داخل بهشت نشود بخیل وشحیح.

۲۱۱ـ درکتاب سفینه نقل شده که گفته شد بامام ششم (ع) اباجعفرمنصور نمیپوشد از وقتیکه خلیفه شده مگرلباس درشت ونمیخورد مگرغذای غیرمطبوع حضرت فرمود وای براو باقدرتی که خداداده باو بواسطهٔ سلطنت وآمدن اموال بسوی او گفته شد نمیکند این کار مگر بواسطهٔ بخل او وبواسطهٔ زیادتی اموال حضرت فرمود حمد خدای متعال راکه محروم کرده اورا ازاستفاده ازمالش کما اینکه واگذارکرده دینش را .

۲۱۲ـ و در آن کتاب ذکر شده دربارهٔ بخل منصورملعون ازکتاب محاسن ومساوی از خالد که گفت من نجارداناٸی بودم مرا بردند پیش منصور .. بمن گفت بگشا برای من دری که نظر کنم از اینجا بسوی مسجد و عجله کن زود فارغ شوم ازآن .. پس من گشودم درگاه را و دری هم نصب کردم بر آن وگچ کاری کردم و فارغ شدم از آن پیش از وقت نماز پس از آنکه اذان نماز بلند شد آمد منصور ونگاه کرد وخوش آمد اورا ازعمل من وگفت بمن احسن برکت خدا برتوباد و دستور داد دو درهم بمن دادند وگفت روزی منصور بمسیب بن زهیر

کتاب المحاسن والمساوی عن خالد قال کنت نجارا حاذقا فذهب بی الی المنصور فقال افتح لی بابا انظر منه الی المسجد وعجل الفراغ منه قال ففتحت الباب وعلقت علیه بابا وجصصة و فرغت منه قبل وقت الصلوة فلمانودی باالصلوة جاء فنظر الیه فاعجبه عملی وقال لی احسنت بارك الله علیك وامر لی بدرهمین قال وقال المنصور للمسیب بن زهیر احضرنی بناء حاذقاً الساعة فاحضره فادخله الی بعض مجالسه فقال لی ابن لی بازائه طاقا یکون شبیها باالبیت فلم یزل یؤتی باالجص والاجرحتی بناه و جوده و نظر الیه فاستحسنه و قال للمسیب اعطه اجره فاعطاه خمسة دراهم فاستکثرها و قال لاارضی بذالك فلم یزل حتی نقصه درهما ففرح بذالك و ابتهج كانه اصاب مالا ۲۱۳ وفیه حکی عن المنصور انه لدغ فدعی مولی له یقال له اسلم رقاء فامره ان یرقیه فرقاه فبرء فأمر له برغیف فاخذالرغیف فنقبه وصیره فی عنقهٔ وجعل یقول رقیت مولای فبرء فامر لی برغیف فبلغ المنصور ذالك فقال لم آمرك التشنع علی قال لم اشنع انما اخبرت بماامرت فامر ان یصفع ثلاثة ایام فی کل یوم ثلاث صفعات ۲۱۴

حاضر کن برای من بناء دانائی همین ساعت پس حاضر کرد بنا را برد بمحل نشستن منصور وبنا میگوید بمن گفت منصور که بساز بمقابل روی من طاقی که شبیه باشد بدرخانهٔ پس شروع کردند به آوردن گچ وآجر تاساخت وپسندید منصور ونگاه کرد و خوشش آمد و بمسیب گفت اجرتش را بده پس پنج درهم داد ومنصور گفت این زیاد است ومن راضی نیستم باین مقدارو کم کرد کم کرد تا یك درهم وباین جهت مسرورشد که گویا مالی یافته وبمالی رسیده.

۲۱۳ـ و در آن کتاب حکایت شده ازمنصور که حیوانی گزیده بود منصور را پس حاضر کردند مردی که نام او اسلم دعانویس بود منصور دستور داد که برمن دعا بخوان پس دعا خواند وحالش بهبودی یافت پس دستور داد یك قرص نان دادند بازاء این خدمت آن مرد گرفت قرص نان را وسوراخ کرد وبگردن خودآویخت ومی گفت دعا خواندم برخلیفه وخوب شد و دستورداد قرص نانی بمن دادند خبربمنصور دادند و ازقضیه مطلعش کردند احضار کرد دعانویس را و گفت من دستور ندادم که بدگوئی کنی از من گفت بدگوئی نکردم من بلکه بمردم خبر دادم بآنچه دستور فرمودی پس امر کرد که سه روز او را پشت گردنی بزنند روزی سه بار.

۲۱۴ درکتاب ارشاد دیلمی وارد شده که رسولخدا(ص) فرمودآدم سخی بخدا نزدیك است و بخلق خدا نزدیك است وبه بهشت نزدیك است و از آتش دور است و آدم بخیل دور است از خدا دور است از مردم و دور است از بهشت و نزدیك است بآتش و جاهل بخشنده دوست تر است نزد خدا از عابد بخیل.

فی ارشادالدیلمی قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله السخی قریب من‌الله قریب من‌الناس قریب من الجنه بعید من‌النار والبخیل بعید من‌الله بعید من‌الناس بعید من‌الجنة قریب من النار والجاهل السخی احب الی‌الله من‌العابدالبخیل ۲۱۵ وفیه ایضاً وللبخیل ثلاث علامات یخاف من‌الجوع ویخاف من‌سائل یأتیه ویرحب باللسان مع اخوان‌الخیر ۲۱۶ فی‌السفینه عن‌الصادق علیه‌السلام شاب سخی مرهق فی‌الذنوب احب الی‌الله عزوجل من شیخ عابد بخیل .

(فی‌النمیمه و آثاره)

۲۱۷ فی‌السفینه قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام شرارکم المشائون بالنمیمه المفرقون بین‌الاحبه المبتغون للبراء المعائب اعلم‌ان‌النمیمه نقل قول‌الغیر الی‌المقول فیه کما تقول فلان تکلم فیك بكذا وكذاسواء نقل ذالك با القول‌ام بالکتابة‌ام بالاشارة والرمز فان تضمن‌ذالك نقصا اوعیباً فی‌المحکی عنه کان ذالك راجعا الی‌الغیبة‌ایضا فجمع بین‌معصیة‌الغیبة‌والنمیمه‌والنمیمة‌احدی‌المعاصی‌الکبیرة ۲۱۸ وفی‌هذا‌الکتاب عن‌البنی صلی‌الله‌علیه‌وآله قال لماسری بی‌رایت امرأة رأسها راس خنزیرو بدنها بدن‌الحمار

---

۲۱۵ و نیز در آن کتاب است که از برای بخیل سه علامت است میترسد از گرسنگی و میترسد از سائلیکه بیاید او را وخوش آمد بزبان میگوید برادران دینی را .

۲۱۶ در کتاب‌سفینه نقل شده‌از امام ششم علیه‌السلام که جوان سخی فرورفتهٔ درمعصیت محبوب‌تر است پیش خدا از پیرمرد عابد بخیل .

(دربارهٔ سخن چینی ونمامی وآثار بدآن)

۲۱۷ـ در کتاب سفینه نقل‌شده که امیرالمؤمنین(ع) فرموده بدترین و شریرترین‌شما کسانی‌هستند که حرکت کنند برای نمامی وجدائی‌میاندازند بین دوستان وثابت میکنندبرای مردم پاك‌دامن‌عیوب را: صاحب کتاب فرموده بدانکه سخن‌چینی نقل کلام‌غیراست‌بآنکسیکه دربارهٔ او گفته شده مثل اینکه بگوید فلانی دربارهٔ تو چنین و چنان گفت و فرق ندارد نقل بزبان باشد یا بنوشتن یا باشارة باشد و رمز پس اگر در برداشته باشد عیب‌آن‌کس را البته راجع خواهد بغیبت پس جمع شده بین معصیت غیبت ونمامی : و سخن چینی یکی ازگناهان کبیره است .

۲۱۸ ودرآن‌کتاب است ازرسولخدا که فرمود پس ازآنکه مرا بآسمانها بردند دیدم زنی راکه سراوسرخنزیر بود و بدن او بدن درازگوش و بر او بود هزار هزارگونه‌عذاب پس پرسیده شدکه چه بوده عمل این زن گفته شد این زن سخن‌چین بوده و دروغ گو .

وعلیها الف‌لون‌من‌العذاب فسئل ماکان عملهافقیل انهاکانت نمامةکذابة[۲۱۹] و فیه قال‌الصادق علیه‌السلام للمنصور لاتقبل فی ذی رحمك واهل‌الرعایة من‌اهل بیتك قول‌من حرم‌الله علیه‌الجنه وجعل‌مأواه النارفان‌النمام شاهد زور وشریك ابلیس‌فی‌الاغراء بین‌الناس فقد قال‌الله تعالی‌ان‌جائکم فاسق‌بنباء فتبینوا[۲۲۰] فی‌السفینه قال‌الصادق علیه‌السلام ان من‌اکبر‌السحر النمیمه یفرق بهابین‌المتحابین ویجلب‌العداوة علی‌المتصافین ویسفك بهاالدماء ویهدم بهاالدور ویکشف‌الستور والنمام شرّمن وطئی‌الارض‌بقدم [۲۲۱]وفیه ایضا من مشی فی‌نمیمة بین‌اثنین سلط‌الله علیه فی‌قبره نارا‌تحرقه‌الی یوم القیامه فاذا خرج من قبره سلط‌الله تعالی اسودا ینهشه‌لحمه حتی یدخل‌النار[۲۲۲] قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله واما العقرب فمسخ لانه‌کان رجلا‌نما مایسعی بین‌الناس باالنمیمه و یغری بینهم باالعداوة[۲۲۳] وفی ذالك‌الکتاب عن‌الصادق علیه‌السلام قال‌اربعة لایدخلون الجنه : الکاهن : والمنافق : و مدمن‌الخمر : والقتات : وهو‌النمام[۲۲۴] فی کتاب

---

۲۱۹ و نیز در آن کتاب است که امام ششم فرمود بمنصور قبول مکن در بارهٔ رحمت و اهل بیت خودت کلام کسی را که حرام کرده است خدا براو بهشت را و قرار داده مقر اورا آتش زیرا که نمام شاهد زور است و شریك شیطان است در وادار کردن مردم بمعصیت‌وخدای متعال فرموده اگر فاسقی خبری‌آورد قبول نکنید وتجسس کنید .

۲۲۰ درکتاب سفینه ذکر شده‌که امام ششم علیه‌السلام فرمود بدرستیکه بـزرگترین سحرها نمامی است که جدائی میافتد بوسیلهٔ آن بین دوستان و ایجاد دشمنی میکند بین‌پاکان و ریخته میشود بواسطه‌آن خونها و خراب میشود خانه‌ها ودریده میشود پرده‌ها و سخن‌چین بدترین کسانی است که روی زمین قدم میگذارد .

۲۲۱ و نیز در آن کتاب است که هرکس قدم بردارد بجهة‌نمامـی بین دو نفر مسلط میکند خدا در قبر او آتشی راکه بسوزاند او را تا روز قیامت و وقتی‌که از قبرش خـارج شود مسلط میکند خدای متعال براوافعی‌سیاهی را‌که پاره کند گوشت اورا تا داخل‌آتش‌شود.

۲۲۲ رسولخدا فرموده است اما عقرب پس‌مسخ شده و او مردی بوده است نمام کـه سعایت میکرده بین مردم به‌نمامی و وادار میکرده بدشمنی .

۲۲۳ و نیز در همان‌کتاب است از امام ششم (ع) که فرمود چهار طایفه داخل بهشت نمیشوند : ساحر : منافق یعنی دورو : و شارب خمر : وقتات یعنی نمام سخن چین.

۲۲۴ درکتاب طرائف‌الحکم نقل شده از امام ششم ازپدران بزرگوارش از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که نهی‌فرموده ازغیبت وازگوش دادن‌غیبت : ومنع‌فرموده ازسخن چینی واز گوش کردن آن وفرموده است داخـل بهشت نمیشود قتات یعنی سخن چین ومنع فرموده از

طرائف الحکم عن الصادق علیه السلام عن آبائه ان رسول الله صلی الله علیه و آله علیه و آله نهی عن الغیبة والاستماع الیها : و نهی عن النمیمه والاستماع الیها : و قال لایدخل الجنة فتات یعنی نماما و نهی عن المحادثة التی تدعوا الی غیرالله و نهی عن الغیبة و قال من اغتاب امرأ مسلما بطل صومه و نقض وضوئه و جاء یوم القیامة یفوح من فیه رائحة انتن من الجیفه تیأذی به اهل الموقف و ان یتوب مات مستحلا لما حرم الله عز وجل الاومن تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فیه فی مجلس فردّها عنه رد الله عنه الف باب من الشر فی الدنیا والاخرة فان هولم یردها و هو قادر علی ردها کان علیه کوزر من اغتابه سبعین مرة ۲۲۵ عن کتاب التبصرة والامامة عن النبی صلی الله علیه و آله قال شرالناس المثلث قیل یا رسول الله و ما المثلث قال الذی یسعی باخیه الی السلطان فیهلك و یهلك اخاه و یهلك السلطان ۲۲۶ فی کتاب ارشاد الدیلمی قال رجل لعلی بن الحسین علیه السلام ان فلانا یقول فیك و یقول فقال له والله ما حفظت حق اخیك اذخنة و قداستأمنك ولاحفظت حرمتنا

تکلم کردنی که بکشاند بسوی غیر خدا ومنع فرموده از غیبت و فرموده هر که غیبت کند مرد مسلمانی‌را باطل‌میشود روزهٔ او وشکسته میشود وضوی او ومیاید روزقیامت درحالیکه میوزد ازدهان او بوئی بدتراز بوی مردار که بأذیت میافتنداهل محشروا گر بمیرد پیش ازتوبه مرده است درحالیکه حلال شمرده آنچیزیرا که حرام‌کرده است خدای باعزت وجلال : آگاه باشید کسیکه منت‌بگذارد بر برادر دینی‌در غیبتی که شنیده‌آن را دربارهٔ او ودرمجلسی پس رد کندآنرا ازاو ودفاع کند برمیگرداند خدا ازاوهزار درشررا ومی‌بنددبراو دردنیا وآخرت پس‌اگر ردنکند وقادرباشد برردخواهد بود براو گناه کسیکه غیبت کرده هفتاد برابر

۲۲۵ درکتاب سفینه‌نقل‌شده ازکتاب‌تبصره والامامة ازرسول‌خدا (ص) که فرمود بدترین مردم مثلث است گفته شدیا رسول‌الله مثلث‌کیست فرمود کسیکه سعایت‌کند از برادردینی نزد سلطان پس‌هلاك کرده خود را وهلاك کرده برادرخودرا وهلاك کرده سلطان را

۲۲۶ درکتاب‌ارشاد دیلمی‌وارد‌شده که مردی گفت بامام‌زین‌العابدین‌علیه‌السلام‌که‌شخصی بفلان نام بدگوئی میکند دربارهٔ شماوچه و چه‌میگوید حضرت فرمود بخداقسم حفظ نکردی حق‌برادر دینی‌خودرازیرا باوخیانت‌کردی وحال‌آنکه‌تورا امین‌دانست وحفظ نکردی‌احترام ما را زیرا شنواندی بما چیزی را که نبود برای ما حاجتی بشنیدن‌آن‌آیا ندانستی براینکه ناقلین نمیمه‌آنها سگهای جهنم هستندبگو ببرادرت که بدرستیکه مرگ در میباید توومارا و قبر در برمیگیرد توومارا وقیامت وعده گاه‌تو وما است وخداحکم میکند بین‌ما وتو

از اسمعتنا مالم یکن لناحاجة بسماعه اما علمت ان نقلةالنمیمه هم کلاب النارقل لاخیك ان الموت یعمّنا والقبر یضمنا والقیامة موعدنا والله یحکم بیننا[۲۲۷] مجموعة ورام و ذکر ان حکیما من الحکماء زاوه بعض اخوانه و اخبره بخبرعن غیره فقال له الحکیم قدابطات فی الزیارة واتیتنی بثلاث جنایات بغضب الی اخی وشغلت الفارغ و اتهمت نفسك الامینه ۲۲۸ و فیه قال رجل لبعض الامراء ان فلانا لایزال یذکرك فی قصه بشرّ فقال له ما رعیت حق مجالسةالرجل حیث نقات الینا حدیثه ولا ادیت حقی حین ابلغتنی عن اخی ولکن اعلمه ان الموت یعمنا والقیامة تضمنا و الله یحکم بیننا و هوخیرالحا کمین ۲۲۹ فی السفینة قیل باع بعضهم عبداو قال للمشتری ما فیه عیب الا النمیمه قال رضیت به فاشتراه فمکث الغلام ایا مائم قال لزوجة مولاه ان زوجك لایحبك و هویریدان تیسرّی علیك فخذالموسی واحلقی

۲۲۷ در کتاب مجموعه ورام ذکر شده که حکیمی ازحکمارا ملاقات کرد بعضی ازبرادران او وخبرداد باوخبری بدازغیراو حکیم باو گفت دیر کردی درزیارت ودید ما وحال هم آمدی باسه جنایت : مبغوض کردی پیش من برادرم را : وفکرمرا مشغول کردی ومتهم کردی خودت را که تا بحال اطمینان بتو داشتم

۲۲۸ ونیز درآن کتاب است که گفت مردی ببعضی ازامرا براینکه فلان همیشه نام تورا می برددر کلامش به بدی امیر باو گفت رعایت نکردی حق همنشینی آنمردرا زیرا که نقل کردی بسوی ماکلام اورا وادانکردی حق مرا زیرا رساندی بمن از برادرم بدی را ولکن آگاه کن اورا براینکه مرگ درمییابد مارا وقیامت مستولی میشود برماواو وخدا حکم میکند بین ما و او وخدا بهترین حاکم است .

۲۲۹ درکتاب سفینه ذکرشده که گفته شده فروخت کسی بنده‌ را و گفت بمشتری که نیست دراین بنده عیبی مگر آنکه نمام است وسخن چین گفت راضی شدم باین بنده پس خرید او را پس از گذشت چند روزی گفت بزن صاحبش که بدرستی شوهرتو دوست ندارد تورا و در نظر دارد که زن دیگری اختیارکند وتوتیغ سرتراشی بردار وچند موئی ازپشت سر اوبتراش وبمن بده تاسحر کنم اورا که تورا دوست بدارد : وبعد بشوهر او گفت بدرستیکه زن تو دوستی دارد وقصد دارد بکشدتورا وتوخود را بخواب بزن ومخواب تااز قصه آگاه شوی پس مرد درجای خواب قرار گرفت وشبیه شد بخوابیده پس زن آمد بالای سراوباتیغ بدست مرد بگمان اینکه میخواهد بکشداورا برخاست وزن را کشت وکسان زن خبردار شدند وآمدند کشتند مرد را وواقع شدمنازعه وقتال بین دوقبیله مدت طویلی

من قفاه شعرات حتی السحر علیها فیحبك ثم قال للزوج ان امرأتك اتخذت خلیلا و تریدان تقتلك فتناوم لها حتی تعرف فتناوم لها فجائته المرئة باالموسی فظن انها تقتله فقام فقتلها فجاء اهل المرئـة و قتلوا الزّوج فوقع القتـال بین القبیلین و طال الامر.

(فی حرمة الغیبة)

۲۳۰ ارشاد الدیلمی قال النبی صلی الله علیه و آله من آذی مؤمنا ولو بشطر کلمة جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه آیساً من رحمة الله و کان کمن هدم الکعبة والبیت المقدس وقتل عشرة آلاف من الملائکة ۲۳۱ مجموعة ورام عن جابر و ابی سعید قالا قال رسول صلی الله علیه و آله ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل یزنی ویتوب فیتوب الله علیه وان صاحب الغیبة لایغفر له حتی یغفر له صاحبه ۲۳۲ مجموعة ورام قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کل المسلم حرام دمه وماله وعرضه والغیبة تنال العرض ۲۳۳ فی السفینه عن الکافی عن الصادق علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الغیبة اسرع فی دین الـرجل من الاکلة فی جوفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الجلوس فی المسجد انتظار

باب حرمت غیب

۲۳۰ درکتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رسولخدا (ص) فرمود هرکس اذیت کند مؤمنی را ولو بجزء کلمهٔ میاید روز قیامت درحالیکه برپیشانی او نوشته شده این مأیوس از رحمت خدا واین آدم بمثل کسی است که کعبه را خراب کرده وبیت المقدس را وبمثل کسی است که کشته ده هزار ازملائکه.

۲۳۱ درکتاب مجموعهٔ ورام است که ابی سعید وجابر گفتند رسولخدا (ص) فرموده بپرهیزید ازغیبت زیراکه غیبت سخت تر است از زنا بدرستیکه مرد زنامیکند وتوبه میکند وخدا قبول میکند توبه او را وبدرستیکه غیبت کننده آمرزیده نمیشود تابگذرد ازاوکسیکه اورا غیبت کرده

۲۳۲ در کتاب مجموعهٔ ورام است که فرمود رسولخدا همهٔ مسلمان بر مسلمان حرام است خون او ومال او وعرض او وغیبت صدمه است بعرض مسلمان.

۲۳۳ درکتاب سفینه ازکافی نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود رسولخدا (ص) فرموده غیبت سریعتر است از خوره در جوف او و فرمود که رسولخدا (ص) فرمود نشستن در مسجد بانتظار نماز عبادت است مادامیکه از او حدثی سر نزند گفته شد ای رسول خدا حدث چیست فرمود غیبت کردن

للصلوة عبادة مالم یحدث قیل یارسول الله وما الحدث الاغتیاب ۲۳۴ فی السفینه عن الباقر علیه‌السلام قال وجدنا فی کتاب علی علیه‌السلام ان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال علی المنبر والله الذی لااله‌الا هو ما اعطی مؤمن قط خیرالدنیا والاخرة الابحسن ظنه با الله عز وجل والکف عن اغتیاب المؤمنین والله الذی لااله الاهو لایعذب الله عزوجل مؤمنا بعذاب بعدالتوبة و الاستغفار الابسوء ظنه باالله عزوجل و اغتیابه للمؤمنین ۲۳۵ مجموعة ورام قال انس قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مررت لیلة اسری بی علی قوم یخمشون وجوههم باظفارهم فقلت یاجبرئیل من هؤلاء فقال هؤلاء الذین یغتابون الناس ویقعون فی اعراضهم ۲۳۶ مجموعة ورام یسلط الله الجرب علی النار فیحکون حتی تبدو عظامهم فیقال لهم هل یؤذیکم هذا فیقولون ای والله فیقال هذا بما کنتم تؤذون المؤمنین ۲۳۷ فی السفینه عن الصادق علیه‌السلام قال اعلم انه لاورع انفع من تجنّب محارم الله والکف عن اذی المؤمنین واغتیابهم ۲۳۸ وفیه عن الصادق علیه‌السلام قال اذکروا اخاکم اذاغاب

---

۲۳۴ و درکتاب سفینه وارد شد ، از امام پنجم (ع) که فرمود یافتیم درکتاب علی علیه‌السلام براینکه رسولخدا (ص) فرمود درمنبر قسم بخدائیکه نیست غیراو خدائی‌که عطا نکرده خدا مؤمنی‌را هیچوقت خیردنیا وآخرت را مگربحسن‌گمان اوبخدا و خود داری از غیبت مؤمنین و قسم بخدائیکه لااله‌الاهو که عذاب نمیکند خدای عـزوجل مؤمنی را بعذابی بعداز توبه‌واستغفارمگر بیدگمانی اوبخدای عزوجل وبغیبت‌کردن اومؤمنین را

۲۳۵ و درکتاب مجموعه ورام است که انس گفت رسولخدا (ص) فرمود برخوردم در شبیکه سیرداده شدم بطائفهٔ که میخراشیدند روهای خود را بناخن‌هاشان پس گفتم ای‌جبرئیل کیانند این دسته فرمود اینها هستند آنچنان کسانیکه غیبت‌کردند مردم را ودخالت‌کردند در عرض وآبروی مردم

۲۳۶ درکتاب مجموعه و رام نقل شده‌که مسلط میکند خدا براهل آتش جرب را پس میخارانند خودرا بقدریکه ظاهرمیشود استخوانهای آنها و گفته میشود آیا آزار میدهدشمارا این میگویند بلی‌بخداقسم گفته میشود این‌بسبب این است‌که آزاردادید شمامؤمنین را

۲۳۷ درکتاب سفینه‌نقل شده ازامام ششم (ع) که فرمود بدان که نیست ورعی نافع‌تر ازدوری حرام خدا وخودداری ازآزار مؤمنین وغیبت‌کردن آنها

۲۳۸ ونیزدرآن‌کتاب است‌که امام ششم (ع) فرمود یادکنید برادرانتان را هنگامیکه غائب شدند ازشما به‌نیکوتر ازآنچه‌که خوش‌دارید یادشوید زمانیکه شماغائب شوید

عنکم با حسن ماتحبون ان تذکروابه اذاغبتم عنه ۲۳۹ مجموعة ورام قال البراء خطبنا رسول الله صلی الله علیه وآله حتی اسمع العواتق فی بیوتها فقال یا معاشر من آمن بلسانه ولم یؤمن بقلبه لاتغتابوا المسلمین و لاتتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عورة اخیه تتبع الله عورته و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیته ۲۴۰ فی السفینه عن ابیعبدالله علیه السلام قال سئل النبی صلی الله علیه وآله ما کفارة الاغتیاب قال استغفر الله لمن اغتبته کلماکان ذکرته ۲۴۱ فی ارشاد الدیلمی روی ان الرجل یعطی کتابا فیری فیه حسنات لم یکن یعرفها فیقال هذه بما اغتابك الناس ۲۴۲ وفیه ایضاروی ان من اغتیب غفرت نصف ذنوبه ۲۴۳

---

۲۳۹ درکتاب مجموعه ورام است که براء گفت خطبه خواند رسولخدا بطوریکه شنوانید زمین گیرها رادرخانه‌هایشان پس فرمود ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بزبان وایمان نیاورده‌اید بدل غیبت نکنید ازمسلمین وتفحص نکنید عورات وزشتیهای آنها را بدرستیکه هر کس آشکار کند زشتی از زشتیهای برادرخود راآشکارخواهد ساخت خدا زشتی اورا وآشکارکند خدازشتی اورا ورسوا خواهدکرد اورا میان خانه‌اش

۲۴۰ ودرسفینه ذکرشده ازامام ششم (ع) که فرمود سؤال‌شد پیغمبرخدا چیست کفارهٔ غیبت فرمود این است که استغفارکنی برای کسیکه غیبت اوکردهٔ هرزمان که یادکنی اورا

۲۴۱ درکتاب ارشاد دیلمی روایت‌کرده بدرستی که بآدمی داده میشود نامهٔ عملش پس میبیند درآن حسناتی را که عامل آنها نبوده پس گفته میشود این حسنات بسبب غیبت کردن مردم است تو را

۲۴۲ ودرآن کتاب است که روایت شده هر کس غیبت‌گردیده شود آمرزیده شود نصف گناهانش

۲۴۳ ودرکتاب منهاج البراعة جلد۷ واردشده ازابی الدردا ازرسولخدا (ص) که فرمود هرمردیکه منتشرکند برمردی مطلبی‌را بدروغ برای اینکه بدجلوه‌دهد اورا میان مردم ثابت است که خدای متعال آب‌کنداورا به‌آتش روزقیامت : وگفته شده‌که پیروی‌کرد مردی حکیمی را هفتصد فرسخ بجهة فراگرفتن هفت‌کلمه پس‌از ورودبرحکیم گفت من‌آمدم خدمت‌شما بجهت آن‌چیزیکه خدا عطاکرده بتوازعلم خبربده بمن‌ازآسمان وچیزیکه سنگین‌تر است از آن : و از زمین و چیزیکه وسیع‌تر است: ازآن واز سنگ و چیزیکه سخت‌تر است از سنگ: واز آتش و چیزیکه داغ‌تر است ازآن: واز زمهریر و چیزیکه سردتر است ازآن و از دریا و چیزیکه بی‌نیازتر است ازآن: از یتیم وچیزیکه ذلیل‌تر است ازآن پس‌حکیم‌درجواب گفت: بهتان زدن بدروغ سنگین‌تراست ازآسمانها : وحق وسیع‌تراست اززمین : وقلب قانع غنی‌تر است از دریا: وحرص وحسد داغ‌تراست ازآتش واحتیاج بسوی نزدیك هنگامیکه برآورده نشود سردتر است از زمهریر : ودل کافر قسی‌تر است از سنگ و سخت‌تر : و سخن چین هنگامیکه رسوا شود خوارتر است از یتیم

منهاج البراعة ج۷ عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه وآله قال ایما رجل اشاع علی رجل کلمة و هومنها بریء لیشینه بها فی الدنیا کان حقا علی الله ان یذیبه یوم القیامه فی النار و یقال اتّبع رجل حکیما سبعمأة فرسخ فی سبع کلمات فلما قدم علیه قال انّی جئتك للذی آتاك الله من العلم اخبرنی عن السماء وما اثقل منها وعن الارض وما اوسع منها:وعن الصخروما اقسی منه:وعن النار وما احر منها:وعن الزّمهریر وما ابرد منه:وعن البحروما اغنی منه:وعن الیتیم وما اذلّ منه:فقال له الحکیم:البهتان علی البریء اثقل من السموات: والحق اوسع من الارض: والقلب القانع اغنی من البحر: والحرص والحسد احرّ من النار: والحاجة الی القریب اذا لم ینجح ابرد من الزمهریر وقلب الکافر اقسی من الحجر:والنمام اذا بان امره اذل من الیتیم ۲۴۴ فی السفینه عن الامالی عن النبی صلی الله علیه وآله اربعة یئوذون اهل النار علی ما بهم من الاذی یسقون من الحمیم والجحیم ینادون بالویل والثبور یقول اهل النار بعضهم لبعض ما بال هئولاء الاربعه قد آذونا علی ما بنا من الاذی فرجل معلق فی تابوت من جمر ورجل یجرّا معائه ورجل یسیل فوه قیحا ودما ورجل یأ کل لحمه

۲۴۴ درکتاب سفینه نقل شده از امالی از رسولخدا ص چهار صنف آزار میدهند اهل آتش راعلاوه بر آزاریکه دارند از آشامیدن حمیم جهنم وصدا میکنند بویل و ناله میگویند اهل آتش بعضی به بعضی که چه شده این چهار صنف را که آزار میدهند مارا علاوه بر آزارهای خودمان. مردیست آویز درتابوتی از آتش برافروخته. و مردیست که بزمین کشیده میشود روده‌های او. ومردیست که میریزد ازدهان اوچرك وخون. ومردیست که میخورد گوشت خود را. پس گفته میشود وپرسیده میشود از صاحب تابوت که بچه‌سبب آزار میدهد مارا علاوه بر آزارخودمان پس جواب داده‌میشود که این مرد مطروداز رحمت خدا مرده ودر گردن او بوده است ازاموال مردم که راهی ازخود برای اداء ووفای آن نداشته. بعدپرسیده میشوداز کسیکه روده‌های او کشیده میشود وآزارمیدهد مارا علاوه بر آزار خودمان پس گفته میشود که مردی بوده که باك نداشته ازرسیدن بول ببدنش. بعدپرسیده میشود ازکسیکه ازدهانش خون وچرك جریان دارد که بچه‌سبب آزار میدهد مارا علاوه‌بر آزارخودمان پس گفته میشود که مردی‌بوده قصه‌گو نظرمیکرده بکلمات زشت‌ونسبت‌میداده بمردم وحکایت‌میکرده با آنها. بعدپرسیده میشود ازکسیکه گوشت خود میخورد جواب داده‌میشود مردی بوده که میخورده گوشت مردم‌را بغیبت وسخن‌چین بوده

فقیل لصاحب التابوت مابال الابعد قد آذانا علی مابنا من الاذی فیقول ان الابعد قدمات و فی عنقه اموال الناس لم یجدلها فی نفسه اداء اولا وفاء ثم یقال للذی یجرا معائه مابال الابعد قد آذانا علی مابنا من الاذی فیقول ان الابعد کان لایبالی این اصاب البول من جسده ثم یقال للذی یسیل فوه قیحا ورما مابال الابعد قد آذانا علی مابنا من الاذی فیقول ان الابعد کان یحاکی فینظر الی کلمة خبیثة فیسندها و یحاکی بها ثم یقال للذی یأکل لحمه مابال الابعد قد آذانا علی مابنا من الاذی فیقول ان الابعد کان یأکل لحوم الناس بالغیبة و یمشی بالنمیمه[۲۴۵] فی مکاسب الشیخ عن النبی من اغتاب مسلما اومسلمة لم یقبل الله صلاته ولاصیامه اربعین صباحا الاان یغفر له صاحبه[۲۴۶] وفیه ایضاً عن النبی صلی الله علیه و آله من اغتاب مؤمنا بمافیه لم یجمع الله بینهما فی الجنه ابدا ومن اغتاب مؤمنا بمالیس فیه انقطعت العصمة بینهما و کان المغتاب خالدا فی النار و بئس المصیر[۲۴۷] وفیه ایضا عن النبی صلی الله علیه و آله کذب من زعم انه ولد من حلال وهو یأکل لحوم الناس بالغیبة فاجتنب الغیبة فانها ادام کلاب النار[۲۴۸] وفیه عن النبی صلی الله علیه و آله من مشی فی غیبة اخیه و کشف عورته کانت اول خطوة خطاها فی جهنم[۲۴۹] و فیه ایضا

۲۴۵ در کتاب مکاسب نقل شده از رسولخدا (ص) که هر که غیبت کند زن مسلمان و یا مرد مسلمانی را قبول نمیکند خدا نماز و روزهٔ اورا تاچهل روز مگر آنکه بگذرد از او کسی که اورا غیبت کرده .

۲۴۶ و نیز در آن کتاب نقل شده از رسولخدا (ص) که هر کس غیبت کند مؤمنی را بچیزیکه باشد آنچیز در او جمع نمیکند خدا بین آن دو در بهشت هیچگاه و هر گاه غیبت کند مؤمنی را بچیزیکه نبوده باشد آنچیز در او منقطع میشود اخوت بین آن دو و غیبت کننده مخلد است در آتش و چه بدجایگاهی است.

۲۴۷ و نیز در آن کتاب نقل شده از رسولخدا (ص) که فرمود دروغ گفته کسیکه گمان کرده از حلال زائیده شده و حال آنکه میخورد گوشتهای مردم را بغیبت کردن پس دوری کن از غیبت زیرا که غیبت خورش سگهای جهنم است .

۲۴۸ و نیز نقل شده در آن کتاب از رسولخدا (ص) هر که راه برود در پشت سر برادرش بجهت پرده برداشتن از عورات او خواهد بود اول قدمی که برمیدارد در جهنم .

۲۴۹ و نیز در آن کتاب است از رسولخدا (ص) که بدرستی غیبت کردن حرام است بر هر مسلمانی و بدرستیکه غیبت میخورد حسنات را هما نطوریکه میخورد آتش هیزم را

عن النبی صلى الله عليه وآله ان الغیبة حرام علی کل مسلم وان الغیبة لیأکل الحسنات کما یأکل النار الحطب ۲۵۰ منهاج البراعة ج ۷ عن محمدبن مسلم قال سمعت اباجعفر عليه السلام قال یحشر العبد یوم القیامه وماندی دما فیدفع الیه شبه المحجمة اوفوق ذالك فیقال هذا سهمك من دم فلان فیقول یارب انك تعلم انك قبضتنی و ما سفکت دما فیقول بلی سمعت من فلان روایة کذا و کذا فرویتها علیه فنقلت حتی صارت الی فلان الجبار فقتله علیها فهذا سهمك من دمه هذا ۲۵۱ فی السفینه عن امیر المؤمنین عليه السلام الاشرار یتبعون مساوی الناس و یترکون محاسنهم کما یتبع الذباب المواضع الفاسدة من الجسد و یترك الصحیح ۲۵۲ فی ارشاد الدیلمی قال رسول الله صلى الله عليه وآله یاتی الرجل یوم القیامه و قدعمل الحسنات فلایری فی صحیفته من حسناته شیئا فیقول این حسناتی التی عملتها فی دار الدنیا فیقال له ذهبت باغتیابك للناس وهی لهم عوض اغتیابهم ۲۵۳ فی ارشاد

۲۵۰ در کتاب منهاج البراعة جلد ۷ نقل‌شده از محمدبن مسلم که گفت شنیدم از امام پنجم علیه السلام که فرمود محشور میشود روزقیامت بندهٔ که خونی نریخته پس دفع میشود بسوی اوخونی باندازهٔ خون حجامت یازیادترو گفته میشود این‌است سهم‌تو ازخون فلان شخص عرض میکند خدایا توآگاهی که جان مرا گرفتی درحالیکه نریخته بودم خونی را خدا میفرماید بلی ولی شنیدی کلمه‌ای ازفلان را ونقل کردی بضرراو بازنقل کردی تارسید بفلان‌شخص ستمگر پس کشت اورا بواسطهٔ آن کلمه پس‌این است سهم‌توازخون او

۲۵۱ در کتاب سفینه نقل شده ازامیر المؤمنین علیه السلام که‌فرمود مردمان شرورتعقیب میکنند ازبدیهای مردم و وامیگذارند نیکی‌های آنهارا بمثل اینکه مگس همیشه میگردد پی مواضع فاسدهٔ ازجسد ووامیگذارد مواضع سالم ازبدن را

۲۵۲ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که فرمود رسولخدا(ص) میآید مردی روزقیامت و حال آنکه کارهای نیکی بجاآورده ونمیبیند در کتاب عمل خود ازحسناتش چیزی پس‌میگوید کجا است کارهای نیك من که آنها را بجا آورده‌ام دردنیا گفته میشود به‌او که رفت حسنات توبسبب غیبت کردن مردم را و کردار نیك توعوض است برای آنها بسبب غیبت کردن توآنهارا

۲۵۳ در کتاب ارشاد دیلمی نقل‌شده که‌رفاعة پسراعین گفت که فرمود امام‌ششم علیه السلام بمن آیابتو خبردهم ازسخت‌ترین مردم ازجهت عذاب گفتم چرا ای آقای من فرمود سخت‌ترین مردم ازجهت عذاب روزقیامت کسی است که‌کلامی بگوید بضرر مؤمنی ولو بجزء کلمهٔ بعدفرمودآیا خبردهم تورا بسخت‌تر از این گفتم چرا ای آقای من فرمودکسیکه عیبی بگیرد

الدیلمی قال رفاعة بن اعین قال لی الصادق علیه السلام الا اخبرك بأشد الناس عذابا یوم القیامه قلت بلی یا مولای قال اشد الناس عذاباً یوم القیامة من اعان علی مؤمن ولو بشطر کلمة ثم قال الا اخبرك باشد من ذالك فقلت بلی یا سیدی فقال من اعاب علی شیئی من قوله اوفعله ثم قال علیه السلام ادن منی ازدك آخر فآخر ما آمن باالله ولا برسوله ولا بولایتنا اهل البیت من اتاه المؤمن فی حاجة لم یضحك فی وجهه فان کانت عنده قضاها وان لم یکن عنده تکفلها له حتی یقضیها له وان لم یکن کذالك فلا ولایة بیننا و بینه (وا اسفا) ۲۵۴ وفی اللالی عن النبی صلی الله علیه و آله یا معاشر الناس من اغتاب آمن بلسانه ولـم یؤمن بقلبه فلا تغتابوا المسلمین بل قال النبی صلی الله علیه و آله ادنی الکفران یسمع الرجل من اخیه کلمة فیحفظها علیه یریدان یفضحه بها اولئك لاخلاق لهم ۲۵۵ فی الانوار عن النبی صلی الله علیه و آله انه امر بصوم یوم وقال لا یفطرن احدحتی

بر کسی از کلام او یا کردار او بعد فرمود نزدیك من بیا زیاد کنم دیگری ودیگری ایمان بخدا و رسولخدا نیاورده ونه بولایت ما اهل بیت رسالت کسیکه بیاید اورا مؤمنی بجهت حاجتی وتبسم نکند درروی او پس اگر ممکن باشد اورا برآورد واگر ممکن نباشد وساطت کند تا آنکه برآورده شود برای او واگر هیچکدام نباشد پس نیست ربطی بینما واو (واأسفا)

۲۵۴ ودر کتاب لالی نقل شده که پیغمبر خدا فرمود ای گروه مردم هر کس غیبت کند ایمان آورده بزبان و بـدل ایمان نیاورده پس غیبت نکنید از مسلمین بلکه رسولخدا (ص) فرموده کمتر مرتبهٔ کفر این است که بشنود مردی از برادرش گفتاری را پس نگهدارد آن کلمه را بضرر برادرش وقصد کندکه رسوا کند او را بآن کلمه اینگونه مردم نیست رستگاری برای آنها

۲۵۵ درکتاب انوارنعمانی وارد شده از رسولخدا (ص) که امر فرمود بروزه گرفتن روزی و دستور داد کسی نباید افطار کند تا آنکه اذن بدهد بافطار روزه گرفتند مردم تا شب شد وشروع کردند مردم بآمدن خدمت حضرت واجازهٔ افطار گرفتن تامردی آمد وعرض کرد یا رسول الله من روز را بشب رساندم درحال روزه وبمن اذن بده افطار کنم اذن فرمود ومردی پشت سرمردی آمد تا مردی آمد و گفت یارسول الله دو دخترجوان ازکسان من روزه گرفته‌اند وآنها خجالت کشیدند خدمت برسند بآنها اذن مرحمت فرما افطار کنند رسول خدا رو گردانید دومرتبه عرض کرد پیغمبر اعراض کرد مرتبه سوم عرض کرد رسولخدا فرمود بدرستیکه آنها روزه‌دار نبودند و چگونه روزه‌دار است کسیکه روز را شام کرده بخوردن گوشتهای مردم برو

آذن له فصام الناس حتی اذا امسوا جعل الرجل یجیئ فیقول یا رسول الله ظللت صائما فأذن لی لافطر فاذن له والرجل والرجل حتی جاء رجل وقال یا رسول الله فتاتان من اهلی ظللتا صائمتین وانهما تستحییان فاذن لهما ان تفطرا فاعرض عنه ثم عاوده فاعرض عنه ثم عاوده فقال صلی الله علیه و آله انهما لم تصوما وکیف صام من ظل هذا الیوم یأکل لحوم الناس اذهب فمرهما ان کانتا صائمتین ان تتقیئا فرجع الیهما فاخبرهما فاستقاء افقاءت کل واحدة منهما علقة من دم فرجع الی النبی صلی الله علیه و آله فقال والذی نفس محمد بیده لو بقیتا فی بطونهما لأكلتهما النار ۲۵۶ منهاج البراعة ج۸ عن الکافی عن مفضل بن عمر قال قال لی ابوعبدالله علیه السلام من روی علی مؤمن روایة یرید بها شینه وهدم مروته لیسقط من اعین الناس اخرجه الله من ولایته الی ولایة الشیطان فلایقبله الشیطان ۲۵۷ منهاج البراعه ج ۸ عن الوسائل عن ابی بصیر عن النبی صلی الله علیه و آله فی وصیة له قال

با آنها بگو قی کنند اگر روزه‌دار بودند آنمرد آمد بسوی آن دو دختر و با آنها گفت کلام رسول خدا را و گفت قی کنید هریك قطعهٔ خونی قی کردند پس بر گشت بسوی پیغمبر(ص) رسولخدا فرمود قسم بآنکسی که جان بدید باکفایت اواست اگر میماند آنچه را قی کردند درشکم آنها هر آینه اهل آتش بودند.

۲۵۶ در کتاب منهاج البرعة جلد۸ از کافی ازمفضل بن عمر نقل شده که گفت فرمود بمن امام ششم (ع) هر کس نقل کند از کسی کلامی را و قصد داشته باشد بدی او را و اینکه او را بی آبرو کند خارج می کند خدا او را از کفالت خود بسوی شیطان و شیطان هم او را قبول نمیکند .

۲۵۷ در کتاب منهاج البراعة جلد۸ نقل شده ازوسائل از ابی بصیر از رسولخدا دروصیتی از وصایایش فرمود ای اباذر بگذر وبپرهیز ازغیبت بدرستیکه غیبت سخت تراست از زنا گفتم چگونه است این مطلب یا رسول الله فرمود بجهت آنکه مرد زنامیکند پس توبه میکند بسوی خدا پس خداهم برمیگرداند رحمتش را بسوی او وقبول میکند توبهٔ اورا وغیبت آمرزیده نمیشود تااینکه بگذرد از اوکسیکه اوراغیبت کرده ای اباذر دشنام بمسلم گناه است و کشتن مسلمان کفر است و خوردن گوشت او ازمعاصی خداست وحرمت مال ملسمان مثل حرمت خون مسلمان است گفتم یا رسول الله غیبت چیست فرمود(ص) ذکر کردن توبرادرت را بچیزی که خوش ندارد اوراگفتم اگر در او باشد آنچیز فرمود بدان که تو هرگاه ذکر کنی او را بچیزی که در او باشد بدرستیکه غیبت کردی او را و اگر ذکر کنی او را بچیزی که نباشد در او بدرستی که بهتان زدی باو .

یا اباذر ایاك والغیبة فانّ الغیبة اشد من الزنا قلت ولم ذاك یا رسول الله قال لان الرجل یزنی فیتوب الی الله علیه والغیبة لاتغفر حتی یغفرها صاحبها یا اباذر سباب المسلم فسوق وقتاله کفر واکل لحمه من معاصی الله وحرمة ماله کحرمة دمه قلت یا رسول الله و ما الغیبة قال صلى الله عليه وآله ذکرك اخاك بما یکرهه قلت یا رسول الله فان کان فیه الذی یذکر به قال اعلم انك اذا ذکرته بما هو فیه فقد اغتبة و اذا ذکرته بما لیس فیه فقد بهتّه [258] وفیه عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله عليه السلام قال من قال فی مؤمن ما راته عیناه وسمعته اذناه فهو من الذین قال الله عزوجل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة [259] منهاج البراعة ج۸ عن مکاسب الشیخ عن النبی صلى الله عليه وآله یؤتی باحد یوم القیامه فیوقف بین یدی الرب عزوجل و یدفع الیه کتابه فلایری حسناته فیه فیقول اللهی لیس هذا کتابی لااری فیه حسناتی فیقال له ان ربك لایضلّ ولاینسی ذهب عملك باغتیاب الناس ثم یؤتی بآخر ویدفع الیه کتابه فیری فیه طاعات کثیره فیقول اللهی ما هذا کتابی فانی ما عملت هذه الطّاعات فیقال له ان فلانا اغتابك فدفع حسناته الیك [260] لآلی وفی خبر لما رجم رسول الله صلى الله عليه وآله الرجل فی الزّنا قال رجل

---

۲۵۸ و نیز در آن کتاب از ابن ابی عمیر نقل شده از بعضی از امام ششم علیه السلام که فرمود هر که بگوید دربارهٔ مؤمنی چیزی را که دیده چشمان او و شنیده گوشهای او پس او از آنکسانی است که خدا در قرآن فرموده ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه ولهم عذاب الیم یعنی بدرستیکه کسانیکه دوست دارند اشاعه بیابد کار بد برای آنها است عذاب دردناك.

۲۵۹- منهاج البراعة جلد ۸ از مکاسب شیخ نقل کرده از رسولخدا (ص) که آورده میشود فردی روز قیامت پس نگه‌داشته میشود بمحضر خدای متعال وداده میشود کتابش باو پس نمی‌بیند حسنات خودرا در آن کتاب میگوید خدایا نیست این نامهٔ عمل من و نمی‌بینم در این دفتر کارهای نیك خودرا پس گفته میشود بدرستیکه خدای تو فراموش کار نیست رفته است عملهای نیك تو بسبب غیبت کردن تو از مردم بعد آورده میشود دیگری و داده میشود باو نامهٔ عملش می‌بیند در آن طاعات زیادی پس میگوید خدایا نیست این نامهٔ عمل من زیرا که من بجا نیاورده‌ام این طاعات را گفته میشود باو که فلان غیبت کرده تورا و داده شده حسنات آنکس بتو.

۲۶۰ کتاب لالی نوشته که درخبر است رسولخدا سنگ باران کرد مردی را بجهت زنا مردی بدیگری گفت به‌بین چطور میمیرد بمثل مردن سگ پس درخدمت رسولخدا برخوردند بجیفه‌ومرداری فرمود رسولخدا انهشامنها یعنی بخورید ازاین مردار گفتند آن دو آیا بخوریم مردار فرمود رسولخدا (ص) آنچه بشما رسید ازغیبت برادرشما بدبوتر بود ازاین.

لصاحبه تقعص کما تقعص الکلب فمرّ النبی ﷺ معهما بجیفة قال انهشا منها فقالا یارسول الله تنهش جیفة فقال ﷺ ما اصبتما من اخیکما انتن من هذه[۲۶۱] وفیه وروی عن بعض ان رجلا قیل له قداغتابك فلان فبعث الیه طبقا من الرطب وقال: بلغنی انك قد اهدیت الی حسناتك فأردت ان اکافیك علیها فأعذرنی فانی لااقدران اکافیك علی التمام وعن بعض آخر بلغه ان رجلا اغتابه فانفذ الیه بهدیة فقال له والله مالی عندك ید فقال: بلی بلغنی انك تهدی الیّ حسناتك فاجبت ان اکافیك وقال بعضهم: لواغتبت احدالم اکن لاغتاب الا ولدی لانهم احق بحسناتی من الغریب[۲۶۲] وفی ذالك الکتاب

۲۶۱ ودر آن کتاب روایت کرده ازبعضی که گفته شد بمردی که فلان غیبت کرده تورا پس فرستاد بسوی او طبقی ازخرما وگفت بمن رسیده که تو فرستادی بسوی من حسنات را ومن قصد کردم جزا بدهم تو را بر آن عمل ومعذور بدار مرا زیرا که قادر نیستم بر برابری تمام کار تو ونقل کرده ازبعضی دیگر که خبررسید مردی غیبت کرده اورا فرستاد بسوی اوهدیهٔ را آن مرد گفت مرا خوبی نزدتو نیست که برای من هدیه فرستادی. گفت چرا بمن رسیده که تو فرستادی بسوی من کارهای نیك خودرا: دوست داشتم ،منهم جزا بدهم بتو ودیگری گفته اگر غیبت کنم کسی را دوست ندارم غیبت کنم مگراولا دم را زیرا آنها سزاوارترند بحسنات من تا دیگری .

۲۶۲ و در همان کتاب است که امام فرمود هرکس بگوید دربارهٔ مؤمن چیزی را که دیده دو چشم و شنیده دو گوش او خواهد بود از جمله کسانی که دوست دارند پهن کنند بدیها را و روایت وارد شده که گناه او مثل گناه عمل کنندهٔ بدیها است وفرموده هرکس بشنود عمل زشتی را پس افشا کندآن عمل را او بمثل کسی است که بجا آورده آن عمل را و هرکس بشنود باز مرتبه دوم پهن کند بمثل کسی است کـه کرده آن عمل را وفرمود علیه السلام هرکس پهن کند عمل زشتی را خواهد بود مثل نفراول که کرده آن کار را و فرمود امام پنجم علیه السلام واجب است ازبرای مؤمن برمؤمن که بپوشاند ازاو هفتاد گناه کبیره بلکه گاهی برای کسیکه پهن میکند دو گناه است گناه غیبت و گناه اشاعهٔ فحشاء وپهن کردن زشتیها و بعد از بیان دلیل برحرمت غیبت بیان میشود معنای غیبت وامور راجعهٔ بآن وموارد استثنای آن در ضمن چند امر. امراول دربیان معنای آن اما بحسب لغت نقل شده ازکتاب صحاح که غیبت این است که تکلم کند انسانی پشت سر انسان غایبی بچیزی که غمنده کند اورا اگر بشنود وآنچه گفته اگرراست باشد نامیده میشود غیبت واگردروغ باشد نامیده میشود بهتان .

وامـا بحسب شرع از رسولخدا (ص) درحالیکه ابوذر پرسید ازغیبت روایت شده کـه

وقال عليه السلام من قال فی مؤمن مارات عيناه وسمعت اذناه كان من الذين قال الله فيهم ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه و فی رواية وزره كوزر فاعل الفاحشه قال و من سمع فاحشة فافشاها فهو كمن اتاها ومن سمع فافشاه فهو كمن عمله وقال عليه السلام من اذاع فاحشة كان كمبتديها وقال ابوجعفر عليه السلام يحب للمؤمن على المؤمن ان يستر عليه سبعين كبيرة بل له وزران غالباوزر الاشاعه ووزر الغيبة ثم تحقيق معنى الغيبة وما يتعلق بها ومستثنياتها يقتضی رسم امور الامر الاول فی معناها اما اللغه عن الصحاح الغيبة ان يتكلم انسان خلف انسان مستور بما يغمّه لوسمعه فان كان صدقا سمی غيبة وان كان كذبا سمی بهتانا

واما شرعا عن النبی صلی الله عليه وآله و قد سأله ابوذر عن الغيبة انها ذكرك اخاك بما يكرهه و فی رواية اخری عنه صلی الله عليه وآله اتدرون ما الغيبة فقالوا الله و رسوله اعلم قال ذكرك اخاك بما يكره قيل ارأيت ان كان فی اخی ما اقول قال عليه السلام ان كان فيه ما

فرمود غیبت یادآوری کردن برادر تواست بچیزی‌که بددارد آن چیز را ودر روایت دیگر است از رسولخدا (ص) که فرمود آیا میدانید چیست غیبت گفتند خدا و رسول آگاه‌تر است فرمود ذکر کردن تو برادرت را بچیزی‌که خوش ندارد آنرا گفته شد اگر باشد دربرادرم آنچیز چه میفرمائی فرمود اگر باشد در اوچیزی‌که گفتی غیبت‌کردی اورا واگر نباشد دراو بهتان زدی امر دوم دربیان این‌است‌که آیا ذکر اختصاص دارد بزبان یا اختصاص بزبان ندارد در کتاب منهاج‌البراعة جلد هشتم صاحب آن گفته ظاهر این‌است‌که مراد بذکر در دلیلهای برحرمت‌غیب آنطوری‌که اصحاب فهمیده‌اند اعم‌است از ذکرقولی هرچند ازعبارت صحاح اختصاص بزبان فهمیده می‌شود پس هر چیزی‌که باعث یادآوری شخص شوذ چه قول و چه فعل و اشارة و غیراینها. پس آن‌ذکراوست وغیبت‌است وازجمله کسانی‌که‌تصریح‌کرده‌اند اختصاص بزبان‌ندارد شهیدثانی وصاحب جواهروشیخ انصاری میباشد درمکاسب رحمة‌الله‌علیهم.

غزالی گفته ذکر بزبان حرام شده بجهت آنکه در آن فهماندن غیراست ونقصان برادرت بجهت نشان دادن اوبچیزیکه خوش ندارد آنرا پس کنایه مثل تصریح است و عمل یادآورنده مثل‌کلام است واشارة : وفشاردادن : ونوشتن : وحرکت وهرچیزی‌که بفهماند مقصود را پس آن داخل درغیبت است وازهمین بابت است قول عایشه‌که گفت داخل‌شد برما زنی پس‌ازآنکه

تقول فقد اغتبة وان لم يكن فيه فقد بهته والامر الثانى فى ان الذكر هل يختص با اللسان اولا يختص به قال منهاج البراعة ج۸ والظاهر ان يكون المراد با الذكر فى ادلة الحرمة كما فهمه الاصحاب الاعم من الذكر القولى وان كان عبارة الصحاح تفيد الاختصاص فكلما يوجب التذكر للشخص من القول و الفعل والاشارة وغيرها فهوذكر له قال وممن صرح باالعموم ثانى الشهيدين وصاحب الجواهر وشيخنا العلامة الانصارى فى المكاسب وفيه قال

قال الغزالى ان الذكر با اللسان انما حرم لان فيه تفهيم الغير نقصان اخيك و تعريفه بما يكرهه فاالتعريض به كاالتصريح والفعل فيه كاالقول والاشارة : والايماء والغمز والهمز والكتابة والحركة وكل مايفهم المقصود فهوداخل فى الغيبة فمن ذالك قول عايشه دخلت علينا امرأة فلما ولّت اومأت بيدى انها قصيرة فقال عليه السلام اغتبتها قال ومن ذالك المحاكات كان يمشى متعارجا اوكما يمشى لانه اعظم فى التصوير

پشت كرد اشاره كردم بدستم كه اوكوتاه قداست فرمود رسولخدا (ص) غيبت كردى اورا منهاج فرموده واز افراد غيبت است مثل كسى راه رفتن مثلاكج راه برود ويا مثل كسى راه برودكه اورا نشان دهد زيرا بزرگترين فردغيبت نشان‌دادن وفهماندن غيراست.

وچون‌ديد رسولخدا(ص) عايشه راكه تقليدزنى را درآورد فرمود دوست‌ندارم‌كه‌واگو كنم كار انسانى‌را وبراى من چنين‌وچنان عيوبى باشد.

وهمين‌طور است غيبت بنوشتن زيراكه قلم يكى‌از دوزبان است.

امرسوم دربيان مراد‌باخ است‌كه درتعريف غيبت ذكرشده درمنهاج‌است‌كه مقصوداز اخ كه در دوروايت رسولخدا (ص)ذكرشده هماطورى‌كه بيشتر ازعلماء بزرگ فرموده‌اندمسلمان است زيراكه غيبت‌كافرهرچند غيبت ناميده‌شده‌بحسب لغت‌الاآنكه حكم‌حرمت بر آن بارنيست بجهة‌آنكه خوت بين اوومسلمان نيست بلكه‌خلافى نيست كه‌جائزاست غيبت‌كفار وهجووفحش ولعن‌ودشنام‌آنها مادامى‌كه نسبت بزنا نباشد بدرستيكه رسولخدا (ص) دستور داد بحسان مادح پيغمبر كه هجوكند درشعرش‌كفارراوفرمود بدگوئى‌كردن‌آنها را سخت‌تراست برايشان ازگرفتن مال .

ومطلبى‌كه معلوم‌شد اين‌است كه مخالفين ازعامه شريكند باكفار درجوازغيبت‌كمااينكه جائزاست لعن‌آنها بجهة نبود اخوت وبرادرى بين‌آنها وبين مؤمنين‌كه شيعيان‌باشند و ازاين جهت‌است كه شهيدثانى فرموده غيب گفتار وياچيزى‌كه درحكم‌گفتاراست دربارۀ مؤمن‌بچيزى

والتفهيم ولما رأى صلى الله عليه وآله عايشه حاكت امرأة قال صلى الله عليه وآله مايسرني اني حاكيت انسانا ولي كذا وكذا : و كذالك الغيبة باالكتابة فان القلم احداللسانين

والامر الثالث في بيان المراد باالاخ المذكور في التعريف في المنهاج والمراد من الاخ في النبويين كما صرح به غير واحد من الاعلام هو المسلم فان غيبة الكافر وان تسمى غيبة في اللغة الا انها لايترتب عليها حكم الحرمة اذلااخوة بينه و بين المسلم بل لاخلاف في جواز غيبتهم وهجرهم وسبهم ولعنهم وشتمهم مالم يكن قذفا وقد امر رسول الله صلى الله عليه وآله حسّانا بهجوهم وقال انه اشد عليهم من رشق المال

فانقدح بذالك اشتراك المخالفين المشركين في جواز غيبتهم كما يجوز لعنهم لانتفاء الاخوة بينهم وبين المؤمنين ولذالك قال ثاني الشهيدين في حدها: هو القول و ما في حكمه في المؤمن بما يسوئه لوسمعه مع اتصافه به وفي جامع المقاصد وحدها على ما في الاخبار ان يقول المرء في اخيه ما يكرهه لوسمعه ممافيه و من المعلوم ان الله تعالى عقد الاخوة بين المؤمنين بقوله انما المؤمنون اخوة دون غيرهم وكيف

که بدش بیاید اگر بشنود با بودن آن چیز در او و پسر علامه در جامع‌المقاصد فرموده بنا بر آنچه در اخبار است غیبت این است که بگوید مردی دربارهٔ برادرش بچیزی که بدآید او را اگر بشنود از چیزهائیکه در اوباشد ومعلوم است‌که خدای متعال عقد برادری‌بسته بین مؤمنین بقوله تعالی انما المومنون اخوة نه باغیرمؤمنین وچگونه ممکن‌است برادری‌بین مؤمن و مخالف که عامه باشد بعد از کثرت روایات بسرحد تواتر وآیات زیادی بر وجوب دشمنی باآنها وتبری ازآنها ـ شیخ انصاری قده فرموده‌که اگرکسی توهم‌کندآیهٔ لایحب‌احدکم ان یأکل‌لحم‌اخیه‌میتاً مثل بعضی از روایات مطلق‌است این‌توهم دفع میشود بچیزیکه دانسته‌شده ازضرورت مذهب وآن نداشتن احترام‌آنهااست وجاری نبودن احکام‌اسلام برآنها مگرقلیلی که نظام زندگی منوط است بآن مثل نجس‌نشدن‌آنچه ملاقات‌کند باآنها با رطوبت : و حلال بودن‌کشتار وزبائح‌آنها وزن دادن وگرفتن وحرام بودن ریختن خون‌آنها بواسطهٔ‌حکمت‌دفع فتنه وفساد برای‌آنکه هردستهٔ نکاحی‌دارد واحکام مختصهٔ بخودآنها.

وظاهر این‌است‌که مؤمنی راکه غیبت اوحرام است اعم است ازاینکه زنده باشد یامرده وفرقی‌بین زنده ومرده نیست مثل‌اینکه مرد باشد یا زن بالغ ومميز باشد یا بالغ ومميز نباشد فرق ندارد و تصریح کرده‌اندکه فرقی نیست بچه باشد یا نباشد جمعی ازعلماکه ازجملهٔ‌آنها است شیخ انصاری قدس سره آنجا که فرموده ظاهر این است کـه داخل است درغیبت بچهٔ

يتصور الاخوة بين المؤمن والمخالف بعد تواتر الروايات وتظافر الايات فى وجوب معاداتهم والبرائة منهم - قال شيخنا العلامة وتوهم عموم الاية (ايحب احدكم ان يأكل لحم اخيه ميتا) كبعض الروايات لمطق المسلم مدفوع بما علم بضرورة المذهب من عدم احترامهم وعدم جريان احكام الاسلام عليهم الاقليلا مما يتوقف استقامة نظام معاش المؤمنين عليه مثل عدم انفعال ما يلاقيهم باالرطوبة : وحل ذبايحهم ومناكحهم وحرمة دمائهم : لحكمة دفع الفتنه وفسادهم لان لكل قوم نكاح اونحو ذالك

ثم الظاهر من المؤمن المغتاب باالفتح اعم من ان يكون حيا اوميتا ذكرا او انثى بالغا اوغير بالغ مميزا اوغير مميز وقد صرح باالعموم غير واحد من العلماء منهم شيخنا الانصارى قدس سره بقوله الظاهر دخول الصبى المميز المتأثر باالغيبه لو سمعها لعموم بعض الروايات المتقدمة وغيرها الدالة على حرمة اغتياب الناس واكل لحومهم مع صدق الاخ عليه والظاهر ان المراد من السماع فى تعريفهم لها بانها ذكر المؤمن بما يسوئه لوسمعه الاعم من السماع الفعلى يعنى يكون ذكره بما لوسمعه

مميزى كه از گفتار بد درباره او بدحال شود اگر بشنود بجهة عموم بعضى از روايات گذشته و غير آنها كه دلالت دارد برحرمت غيبت مردم وخوردن گوشت آنها .

با اينكه اخ وبرادر صادق است براطفال .

وظاهر اين است كه مقصود و مراد ازشنيدن فعلى نيست بلكه اعم است يعنى گفتار طورى باشد كه اگر بشنود بدش بيايد ولو آنكه نشنود وبآن مؤمن كه غيب شده نرسد كلام.

ونيز ظاهر اين است كه آنچه مستفاد از اخبار است بنابر آنچه عدۀ ازعلما فهميده اند فرقى نيست نسبت بآنچه بدش ميآيد اگر بشنود نقصى باشد دينى : يادنيوى: يانسبى: ياخلقى: ياكردار: ياگفتار: يا راجع باشد بلباس او: يا منزل اوياچهارپاى اووغير ذالك .

اما نقص دينى مثل اينكه بگوئى فلان دزد است يا دروغ گو است ياشراب خوار است يا خائن است ياظالم است يا نمازسبك ميشمارد يازكوة نميدهد يا ركوع وسجودنيكو بجانمياورد يا ازنجاسات پرهيز ندارد يا بهپدر ومادرنيكى نميكند .

واما راجع بدنياى او مثل اينكه بگوئى ادب ندارد ويا بمردم بى اعتنا است ياايفكه بگوئى براى هيچكس برنفس خود حقى قائل نيست يابراى خود برهمه كس حق قائل است يازياد حرف ميزند يازيادميخورد يا زياد ميخوابد يا درغيروقت ميخوابد.

یکرهه ولولم یسمع ثم المستفاد من بعض الروایات کغیرواحد من الاصحاب عدم الفرق فیما یکره بین ان یکون نقصا فی الدین او الدنیا او البدن او النسب او الخلق او الفعل او القول او ما یتعلق به من ثوبه او داره او دابته او غیر ذالك

اما فی الدین فکقولك هو سارق او کذاب او شارب الخمر او خائن او ظالم او متهاون بالصلوة او الزکوة او لا یحسن الرکوع او السجود او لا یحترز من النجاسات اولیس بار ابوالیدبه

و اما فی الدنیا فکقولك انه قلیل الادب متهاون بالناس اولا یری لاحد علی نفسه حقا او یری لنفسه الحق علی الناس او انه کثیر الکلام او کثیر الاکل او کثیر النوم نیام فی غیر وقته واما البدن فکما تقول انه طویل او قصیر او اعمش او احول او اقرع او لونه اصفر او اسود و نحو ذالك مما یسوئه

و اما النسب فکقولك ابوه فاسق او خسیس او حجام او زبال او لیس بنجیب واما الخلق فبان تقول انه سیئی الخلق بخیل متکبر مختال مراء شدید الغضب

واما راجع ببدن او مثل اینکه بگوئی قددراز است یاکوتاه قد است یا دو بین است یا چشمش معیوب است یا سراومو ندارد یا رنگ او زرد است یا سیاه است و مثل اینهاکه بد بدارد آنرا .

واما راجع بنسب مثل اینکه بگوئی پدرفلاق فاسق است یاپست است : یا حجامت گر است: یازباله پاك کن است: یانجابت ندارد.

واما راجع بخلق اومثل اینکه بگوئی فلانی بدخواست بخیل است متکبراست خودپسند است شدیدالغضب است و یا اینکه بگوئی ترسو است : ضعیف است : مترس است و مثل اینگونه کلمات .

واماراجع بلباس اومثل اینکه بگوئی فلان آستینش گشاده است : ویا لباس بلند است و یاکثیف جامه است .

واماراجع بگفتاراو مثل اینکه بگوئی فلان دروغ گواست یا فحش دهنده است : و یا زبانش لکنت دارد : یاحرفی رابحرفی مبدل میکند یااینکه تاتا است یافافا است

واماراجع بمنزلش مثل اینکه بگوئی خانهٔ فلان باندازهٔ خانه کبوتر است درکوچکی یا بمثل دیر نصاری است

واماراجع بمرکب اومثل اینکه بگوئی اسب فلان یابواست یاقاطر او عیب زیاددارد

جبان عاجز ضعیف القلب متهور وما یجری مجری ذالك

واما فی ثوبه فكقولك انه واسع الكم طویل الذیل وسخ الثیاب ونحوها

واما القول فكقولك انه كذاب اوسباب او انه تمتام اواعجم اوالكن اوالثع او الیغ ونحو ذالك

واما فی داره فكما تقول انه مفحص قطاة ای فی الصغر اوكدیر النصاری او نحوهما

واما فی دابته فكقولك لفرسه انه برذون اولبغلته انها كثیرة العیوب

والامر الرابع فی بیان عدم جواز استماع الغیبة قال الشیخ قدس سره فی المكاسب یحرم استماع الغیبه بلاخلاف فقد وردان السامع للغیبه احد المغتابین والاخبار فی حرمته كثیرة ومن جملة الاخبار الداله علی حرمته بناء علی نقل منهاج البراعة ج ۸ مارواه الصدوق فی عقاب الاعمال باسناده عن ابی جعفر علیه السلام قال من اغتیب عنده اخوه المؤمن فنصره و اعانه نصره الله و اعانه فی الدنیا والاخرة ومن لم ینصره ولم یدفع عنه وهو یقدر علی نصرته حقره الله عزوجل فی الدنیا والاخرة وفیه فی حدیث طویل

امرچهارم دربیان اینكه شنیدن غیبت بمثل غیبت كردن جائز نیست : شیخ انصاری قدس سره درمكاسب فرموده حرام است شنیدن غیبت بدون خلاف وروایت وارد شده كه شنونده غیبت یكی ازغیبت كننده است واخبار درحرمت آن زیاد است واز جملهٔ اخباری كه دلالت دارد بر حرمت آن بنابر نقل منهاج جلد ۸ روایتی است كه روایت كرده شیخ صدوق قده در كتاب عقاب الاعمال ازابی الورد از امام پنجم علیه السلام كه فرمود هركس غیبت شود نزداو برادر ایمانی اوپس یاری كنداو را واعانت كند بردآن خدایاری كند اورا واعانت كند اورا در دنیا وآخرت وهركس یاری نكنداورا ودفع نكند ازاو وحال آنكه قادرباشد بریاری او : خدا كوچك كند اورا دردنیا وآخرت : ونیزدرآن كتاب نقل شده حدیث مفصلی ازرسولخدا كه فرمودهركس ردكنداز برادرش غیبتی راكه شنیده ردكند خدای متعال ازاو هزار درازش دردنیا وآخرتو واگر ردنكند خواهد بود گناهاومثل كسیكه غیبت كرده اورا.

و دركتاب وسائل صدوق نقل كرده از شعیب بن واقد از حین بن زید از امام ششم علیه السلام ازپدران بزرگوارش علیهم السلام درحدیث مناهی ازرسولخدا(ص) كه نهی فرموده از غیبت واز گوش فرادادن بغیبت و نهی فرموده از نمامی و گوش فرادادن بآن و فرمود داخل بهشت نمیشود قتات یعنی تمام ومنع فرموده ازگفتگوهائی كه بكشاند بسوی غیر خدا و منع

عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال و من رد عن اخیه غیبة سمعها فی مجلس رد الله عزوجل عنه الف باب من الشر فی الدنیا والاخرة وان لم یرد عنه کان علیه کوزر من اغتابه

وفی الرسائل عن الصدوق عن شعیب بن واقد عن الحسین بن زید عن الصادق عن آبائه علیهم السلام فی حدیث المناهی ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن الغیبة والاستماع الیها ونهی عن النمیمه والاستماع الیها وقال لایدخل الجنة قتات یعنی نماما ونهی عن المحادثة التی یدعوا الی غیر الله ونهی عن الغیبة وقال من اغتاب امرء امسلما بطل صومه ونقض وضوئه وجاء یوم القیامه یفوح من فیه رائحة انتن من الجیفه یتأذی به اهل الموقف وان مات قبل ان یتوب مات مستحلا لماحرم الله عزوجل الا ومن تطول اخیه فی غیبة سمعها فیه فی مجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشر فی الدنیا والاخرة فان لم یردّها وهو قادر علی ردها کان علیه کوزر من اغتابه سبعین مرة

والظاهر ان الرد غیر النهی عن الغیبة بل المراد به الانتصار للغائب بمایناسب تلك الغیبة فان کان عیبا دنیویا انتصر له بان العیب لیس الاماعاب الله به من المعاصی

فرموده از غیبت و فرموده هر کس غیبت کند مرد مسلمانی را باطل میشود روزهٔ او وشکسته میشود وضوی او ومیآید روز قیامت در حالیکه بالا میرود از دهانش بوئی کثیف تر از مردار که آزار میشوند از آن اهل محشر واگر بمیرد پیش از اینکه توبه کند مرده است در حالیکه حلال شمرده حرام خدا را آگاه باشید هر کس نیکی کند بر برادرش در غیبتی که شنیده آنرا در مجلسی پس رد کند آنرا رد کند از او خدا هزار در شر را در دنیا وآخرت و اگر رد نکند وقادر باشد بر رد آن خواهد بود بر او مثل گناهان غیبت کننده هفتاد برابر

وظاهر این است که رد کردن غیر از نهی از غیبت است بلکه مراد از یاری کردن از غایب است بطوریکه مناسب باآن غیبت باشد : پس اگر غیبت دنیوی باشد یاری کند اورا که بگوید عیب نیست مگر آنکه خدا عیب شمرده باشد از معاصی آنچنانی که از بزرگترین آنها یاد کردن تو است برادر دینی ات را بچیزیکه خدا آنرا عیب ندانسته : واگر عیب دینی باشد بیان کند توجیهاتی که خارج کند آنرا از معصیت : واگر جوری باشد که قابل توجیه ورد نباشد یاری کند اورا باینکه بگوید مؤمن گاهی مبتلا میشود بمعصیت و سزاوار است که طلب رحمت کنند برای او نه آنکه سرزنش کنند اورا بر آن برای آنکه سرزنش تو اورا شاید گناهش بزرگتر باشد نزد خداوند از گناه او و این گونه توجیهات.

التی من اکبرها ذکرك اخاك بمالم یعبه‌الله به . وان کان عیبا دینیا وجهه بمحامل تخرجه عن المعصیة فان لم یقبل التوجیه انتصرله بان المؤمن قد یبتلی باالمعصیة فینبغی ان یستغفرله لاان یعیّر علیه لان تعییرك ایاه لعله اعظم عندالله من معصیة ونحوذالك

الامر الخامس فی مستثنیات الغیبة ای الموارد التی یجوز فیها الغیبة فان المستفاد من الاخبار ان حرمتها انما هولاجل مافیها من هتك عرض المؤمن وانتقاصه وتأذیه فلو لم توجب هتکا لکونه مهتوکا بدونها ککونه متجاهر ابا الفسق او لم یقصد بها الانتقاص باالذات فلا عن جامع المقاصد وضابط الغیبة کل فعل یقصد عرض المؤمن والتفکه به او اضحاك الناس منه واما ماکان لغرض صحیح فلایحرم کنصیحة المستشیر والتظلم الخ

عن مکاسب الشیخ قد حرمة الغیبة لاجل انتقاص المؤمن وتأذیه منه فاذا فرض هناك مصلحة اعظم من مصلحة احترام المؤمن بترك ذالك القول فیه وجب کون الحکم

امر پنجم درمستثنیات غیبت است یعنی بیان مواردیکه شارع اجازه داده که انسان غیبت کند برای آنکه آنچه از روایات استفاده شده این است که حرمت غیبت بجهت هتك عرض و آبروی مؤمن است ونقص او واذیت اوپس اگر موردی بود که غیبت باعث هتك نباشد مثل اینکه متجاهر بفسق باشد وهتك شده باشد یاآنکه غرض ازغیبت هتك ونقص او نباشد بلکه غرض صحیحی داشته باشد پس حرام نخواهد بود ازجامع المقاصد نقل شده که قاعده درحرمت غیبت هر عملی است که قصد شود بآن هتك عرض مؤمن وتفریح وخندانیدن مردم واماغیبتی که غرض صحیحی در برداشته باشد حرام نیست مثل نصیحت مشورت کننده ودادخواهی : وازمکاسب شیخ انصاری قدس‌سره نقل شده که حرمت غیبت بواسطهٔ نقص زدن بمؤمن وآزارشدن مئومن است ازآن پس اگر فرض شود که باشد در غیبت مصلتی بزرگتر از احترام مئومن بترك کلام دربارهٔ او واجب است ملاحظهٔ حکم

برطبق مصلحت قوی کما اینکهٔ قاعده این است درهر معصیتی ازحقوق خدا وحقوق الناس وبعد ازدانستن این مطلب بدانکه مواردجواز غیبت وباعث آن چندچیز است .

اول آنکه تظلم ودادخواهی کند آدمیکه باوظلم شده که جائز است بیان کند ظلم ظالم را نزدکسیکه امیدبرودکه رفع ظلم کند ازاو وخدای متعال فرموده که دوست ندارد اشاعهٔ بدرا مگرازکسیکه مظلوم واقع شده وتأییدمیکندآنرا کهاگرنباشد مظلوم از اظهار ظلم که قسمتی

علی طبق اقوی المصلحتین کماهو الحال فی کل معصیة من حقوق الله و حقوق الناس اذا عرفت ذالك فاعلم ان مسوغاتها امور الاول التظلم ای تظلم المظلوم بذکر ظلم الظالم عند من یرجو رفعه الظلم منه قال سبحانه لایحب الله الجهر بالسوء من القول الامن ظلم قیل ویئوید الحکم فیه ان فی منع المظلوم من هذا الذی هو نوع من التشفی حرج عظیم ولان فی تشریع الجواز مظنة ردع للظالم وهی مصلحة خالیة عن مفسدة

الثانی نصح المستیتسر فان النصیحة واجبة للمستیشر فان خیانته قد تکون اقوی مفسدة من مفسدة الغیبة نقل عن الشیخ و کذالك النصح من غیر استشارة فان من اراد تزویج امراة وانت تعلم بقبائحها التی یوجب وقوع الرجل فی الغیبة والفساد لاجلها فلاریب ان التنبیه علی بعضها وان اوجب الوقیعه فیها اولی من ترك نصح المؤمن مع ظهور عدة من الاخبار فی وجوبه علی نقل منهاج البراعة

الثالث الاستفتاء بان یقول للمفتی ظلمنی فلان حقی فکیف طریقی فی الخلاص قیل والأسلم التعریض بان یقول ماقولك فی رجل ظلمه ابوه اواخوه او زوجته و

ازشفای غیظ است ممنوع شود حرج وسخت گیری بزرگی است براو وعلاوه درجائز کردن شرع این معنی را مظنهٔ ردع ومنع ظالم است ازظلم وخود این مصلحتی است خالی از مفسده

دوم درمقام نصیحت مشورت کننده زیرا که نصیحت اوواجب است برای کسیکه بااو مشورت شده بجهت آنکه اگر واقع نگوید خیانت کرده ومفسدهٔ خیانت بیشتر است تاغیبت وشیخ انصاری فرموده همین طوراست نصیحت بدون مشورت کردن غیر برای آنکه کسیکه قصد تزویج دارد بازنی وتو آگاه باشی بزشتیهائی ازاو که اگر نگوئی واقع میشود آنمرد درغیبت وفساد بجهت آن قبائح شکی نیست که بیان کردن بعضی ازآنها هرچند باعث میشود که مرد کراهت پیداکند نسبت بآن زن اولی است ازترك نصیحت مؤمن باظهور روایاتی بروجوب نصیحت نقل از منهاج البراعة جلد ۸

سوم ازموارد جوازغیبت این است که انسان درمقام طلب فتوا باشد باینکه بمفتی بگوید فلانی نسبت بحق من ظلم کرده راه خلاصی من ازظلم چگونه است وبعضی گفته اند سالم تر این است که بکنایه بگوید باینکه بگوید چه میفرمائید دربارهٔ مردیکه ظلم کرده باو پدرش یا برادرش یازوجه اش وشیخ انصاری فرموده وقتی جائز است نامبردن که طلب فتوا منوط باشد که نامش ببرند بخصوص واگرنه جائز نیست واستدلال شده برجواز بروایت صحیحهٔ ازعبدالله پسرسنان ازامام ششم علیه السلام ازرسولخدا (ص) کهمردی آمد خدمت رسولخدا وگفت بدرستیکه مادر

قیدالشیخ الجواز بما اذاکان الاستفتاء موقوفا علی ذکر العالم باالخصوص والافلایجوز و استدلوا علیه بصحیحة عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال ان امی لایدفع ید لامس فقال صلی الله علیه و آله احبسها : قال قد فعلت فقال فامنع من یدخل علیها قال قد فعلت قال فقیدها فانك لاتبرّها بشیء افضل من ان تمنعها عن محارم الله و احتمال کونها متجاهرة مدفوع باالاصل

الرابع تحذیر المسلم من الشروع عن الوقوع فی الضرر لدنیا اولدین لان مصلحة دفع فتنة الشر والضرر اولی من هتك شر المغتاب مثل من یرید شیئا وانت تعلم بکونه موصوفا بعیب فسکوتك عن ذکر عیبه اضرار باالمشتری وکذالك المبدع الذی یخاف من اضلاله الناس فاذا رأیت من یتردد الی مبتدع اوفاسق وخفت ان یتعدی الیه بدعته اوفسقه فلك ان تکشف مساویه ویدل علیه ما عن الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأیتم اهل الریب والبدع من بعدی فأظهروا البرائة منهم واکثروا من سبهم والقول فیهم والوقیعه وباهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام وتحذرهم

من هر کس را بخودراه میدهد خصرت فرمود حبس کن او را عرض کرد حبس کردم نافع نشد فرمود جلوبگیر که کسی براو واردنشود عرض کرد این کارنیز کردم ونافع نشدحضرت فرمود مقید کن اورا : بدرستیکه نیکی از این بالاتر نیست در بارهٔ مادرت که اورا منع کنی ازحرام خدا : بعضی گفتند شایداین مورد که رسولخدا منع نکرد ازغیبت بواسطهٔ آن بوده که آن زن متجاهز بوده جواب داده شده که اینجهت معلوم نیست پس جائز است ولومتجاهز نباشد .

چهارم موردیست که مسلمانی را بر کنار داردازشرواز واقع شدن درضرر دنیوی ویادینی بجهت آنکه دفع فتنهٔ شروضرر سزاوارتر است ازشرهتك غیبت شده مثل اینکه کسی قصدداردخرید چیزیرا وتوآگاهی که آن چیزمعیوب است پس سکوت توازذکرعیب آن ضرررزدن بمشتریست وهمین طورست نسبت بیدعت گذاردردین که خوف گمراه کردن مردم میرودوقتی دیدی مردم رفت وآمد میکنند پیش آن فاسق بدعت گذاروخوف این است که سرایت کند بدعت اویافسق اوبدیگران پس جائز است که برملاکنی بدیهای اورا ودلالت دارد براین روایت کافی ازامام ششم (ع) از رسولخدا که فرمود رسولخدا فرموده هر گاه دیدید اهل شك بدعت را بعد ازمن پس اظهار کنید بیزاری ازآنها را وزیاد کنید نسبتهای زشت را بآنها برای آنکه طمع نکنند که فساددر دین کنند وبترسانیدمردم را ازآنها ونگذارید که فرابگیرند از بدعتهای آن : مینویسد خدا بجهت این عمل برای شماحسنات وبلندمیکند بآن سبب درجات شما

الناس ولاتتعلموا من بدعهم یکتب الله لکم بذالك الحسنات ورفع لکم به الدرجات

الخامس قصد ردع المغتاب عن المنكر الذی یفعله اذا لم یمکن الردع الامه فانه اولی من ستر المنكر علیه فهو فی الحقیقه احسان فی حقه مضافا الی عموم ادلة النهی عن المنكر

السادس باب الترجیح والتعدیل فی الروایة لاجل معرفة قبول الخبر وعدمه ومعرفه صلاحیته للمعارضه وعدمها والالانسد باب التعادل والتراجیح الذی هو اعظم ابواب الاجتهاد وجرت السیرة علیه من قدیم الزمان کجریانها علی الجرح فی باب الشهادة وعلی ترجیح مادل علی وجوب اقامتها علی حرمة الغیبه والالضاعت الحقوق فی الدماء والاموال و غیرها و لغلب الباطل و یلحق بذالك لشهادة باالزنا و غیره لاقامة الحدود

السابع دفع الضرر عن المغتاب فی دم اوعرض اومال وعلیه یحمل ما ورد فی ذم زرارة من عدة احادیث و قدورد التعلیل بذالك فی بعض الاحادیث ویلحق بذالك

پنجم از مواردجواز صورتی است که قصدمنع داشته باشی که باین وسیله باز بداری کسی را از کارزشت وعمل بدی که انجام داده درصورتیکه نتوانی منع کنی اورا مگر باین وسیله زیرا اظهار کار اورا باین قصد سزاوارتر است ازپوشیدن عیب او بلکه این درحقیقت نیکی است درباره‌ٔ اوعلاوه ادله نهی ازمنکرمیگیردمورد را

ششم از موارد جواز موردیست که بخواهی مقدم بداری روایت کسی را بر دیگری وقبول روایت ورد آن محتاج بجرح وتعدیل باشد یعنی در مقام ردمحتاج باشدبیان عیوب را وی وا گر جائز نباشد منسدو بسته میشوددر تعادل وتراجیح که ازبزرگترین ابواب اجتهاداست وهمین طور ترجیح درباب شهادات ومسلم است باین مصالح تقدم جوازغیبت برحرمت آن واگرنه ازبین میرود حقوق درخون واموال وغلبه میکند باطل وهمین طور درشهادت بزناوغیره برای اجرای حدود

دهم از موارد جوازقصددفع ضرراست از جان یامال یا عرض غیر بواسطهٔ بیان عیوب و بهمین جهت حمل میشوداخباریکه وارد شده درذم وبدگوئی از زارة درعدهٔ ازاحادیث ودرخود روایات نیزاین علت ذکرشده ـ وبهمین جهت جائزاست غیبت بجهت ترس برجان خود گوینده یامال اویاعرض اوزیرا کهضرورت مباح میکند ممنوع را .

هشتم از موارد جائزه جائی است که معرفی کردن کسی منوط باشد ببیان وصفی که بآن شناخته میشود وبغیر آن نمیتوانی بشناسانی مثل اعمش واعرج و احول واقرع وامثال اینهاپس

الغيبة للتقية على نفس المتكلم اوماله اوعرضه فان الضرورات تبيح المحظورات الثامن ذكر الشخص بالصفة المميزة التى لايعرف الابه كالاعمش والاشتر والاحول و نحوها فلا بأس به اذا صارت الصفة فى اشتهار يوصف بها الشخص الى حيث لايكره ذالك صاحبها وعليه يحمل ماصدر عن العلماء الاعلام التاسع اظهار العيوب الخفيه للمريض عندالطبيب للمعالجة العاشر رد من ادعى نسبا ليس له فان مصلحة حفظ الانساب اولى من مراعات حرمة الغيبة الحاديعشر اذا علم اثنان عن رجل معصية وشاهداها فاجرى احدهما ذكره فى غيبة ذالك العاصى جاز لانه لايؤثر عند السامع شيئا وان كان الاولى تنزيه اللسان عن ذالك لغير غرض من الاغراض الصحيحه خصوصاً مع احتمال نسيان المخاطب لذالك اوخوف اشتهاره الثانيعشر غيبة المتجاهر بالفسق فى ما تجاهر به فان من لايبالى بظهور فسقه بين لناس لايكره بالفسق وقدقال الامام عليه السلام على مافى المنهاج اذا جاهر الفاسق بفسقه فلاحرمة له و لاغيبة : وفى رواية اخرى من القى جلباب الحياء فلاغيبة له واما جواز غيبة فى غير ما تجاهر به فقدمنع منه بعض وقال

باکی نیست اگر اشتهار شخصی بیکی ازاین اوصاف طوری باشد که بدش نمیآید صاحب آن از ذکر آن وهرچه ازعلما ذکرشده در کتب محمول است برهمین

نهم ذکر عیوب پوشیدهٔ مریض نزد طبیب بجهت معالجه

دهم رد کسیکه ادعای نسبی کرده که نیست آن نسب برای او برای آنکه حفظ انساب سزاوارتر است ازمراعات حرمت غیبت .

یازدهم ازموارد جواز درصورتی است که دونفر آگاهند از معصیت کسی و هردو ناظر بوده‌اند پس بزبان بیاورد یکی ازاین دونفر پشتسر گنه‌کار جائزاست برای آنکه ذکر او اثری ندارد نزد این شنونده هرچند بهتراین است که آلوده نکند زبان بغیر از غرضی از اغراض صحیحی خصوصاً با احتمال اینکه فراموش کرده باشد دیگری آنرا یا خوف اشتهار آن باشد دوازدهم ازموارد جائزه غیبت کردن کسی است متجاهر بفسق باشد وازدانستن مردم که مردی است گنه‌کار بدش نیاید نسبت بهمان گناهی که مرتکب شده زیرا کسیکه باك ندارد ازظاهر شدن گناهش بین مردم کراهت نداردکه نامش ببرند بگناه امام فرموده بنابرنقل منهاج هرگاه اظهار کرد فاسق فسق خود را پس نیست احترامی برای او ونیست برای اوغیبتی ـ ودر روایت دیگر است هرکس دورافکند پردهٔ حیادا پس نیست برای اوغیبتی واماجواز غیبت او درغیرچیزیکه خودش اظهارمیدارد بعضی منع کرده اند از آن وشیخ فرموده سزاواراست حکم شود بالحاق بآنچه اظهار

الشيخ قده وينبغي الحاق مايستتر به بمايتجاهر فيه اذاكان دونه في القبح .

(باب في الحسد و ذمه)

۲۶۳ـ في ارشاد الديلمي قال رسول الله صلى الله عليه وآله اياكم وثلاث خصال فانهن رأس كل خطيئة اياكم والكبر فان ابليس حمله الكبر على ترك سجود آدم فلعنه الله و ابعده واياكم والحرص فان حمله الحرص على ان اكل من الشجرة واياكم والحسد فان قابيل حمله الحسد على قتل اخيه هابيل والحاسد جاحد لانه لم يرض بقضاء الله ۲۶۴ـ ارشاد الديلمي وقال تعالى في بعض كتبه الحاسد عدو نعمتي والحسد يبين في الحاسد قبل المحسود ۲۶۵ـ وفيه قال امير المؤمنين عليه السلام لله در الحسد ما اعدله بدء بصاحبه فقتله ۲۶۶ـ

میدارد عیبی که غیر آنست اگر کوچکتر باشد از آنکه اظهار میدارد مثل بوسیدن ونظر کردن نسبت بکسیکه خودش اظهار میدارد زنا کردن را .

(باب حسد بردن ومذمت آن)

۲۶۳ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رسولخدا (ص) فرموده بپرهیزید از سه خصلت زیرا که آنها سر هر گناهست : بپرهیزید ازخودخواهی بدرستیکه شیطان را خودخواهی وادار کرد بر ترك سجدۀ آدم پس دورشد ازرحمت خدا : وبپرهیزید ازحرص بدرستیکه آدم را حرص وادار کرد برخوردن ازدرخت منهیه : وبپرهیزید ازحسد بدرستیکه قابیل را حسد وادار کرد برکشتن برادرش هابیل وآدم حسود منکر است خواست خدا برای آنکه راضی نیست بقضای اللهی .

۲۶۴ در کتاب ارشاد دیلمی نقل کرده که خدای متعال فرده در بعضی از کتابهایش حساسد یعنی آدمیکه حسد بورزد دشمن نعمت من است وحسد آشکار میشود در خودش پیش از آنکه در محسود ظاهر شود .

۲۶۵ ودر آن کتاب است که امیر المئومنین علیه السلام فومود خدا خیر بدهد بحسد چقدر عدالت میورزد زیرا ابتدا میکند بصاحبش تا میکشد اورا .

۲۶۶ ودر آن کتاب است که روایت شده در آسمان پنجم ملکی است که میگذرد از او اعمال وگاهی عملی میگذرد مثل شمس نورافشانی میکند پس آنرا برمیگرداند ومیگوید این عمل در آن حسد است پس بزنید بروی صاحبش ونديدم ظالمی را که شباهت بمظلوم داشته باشد مگر آدم حسود وهر کسی راهی برای رضایت اوهست مگر حسود که نیست راهی بسوی رضایت او مگر زوال نعمت محسود وآدمیکه براو حسد برده .

فیه و روی ان فی السماء الخامسة ملکا تمر به الاعمال فر بما مر به عمل کالشمس یضیئی
نورا فیرده و یقول هذا فیه حسد فاضربوا بها وجه صاحبه و ما رأیت ظالما اشبه بالمظلوم
الا الحاسد و کل واحد فی رضاه سبیل الا الحاسد لا طریق الی رضاه لانه لا یرضیه الا زوال
نعمة المحسود ۲۶۷ـ و فیه روی ان موسی علیه‌السلام رای رجلا عند العرش فغبطه و قال
یا رب بم نال هذا ما هو فیه من سکناه تحت ظلال عرشك فقال انه لم یکن یحسد الناس
۲۶۸ و فیه قال امیر المؤمنین علیه‌السلام ولا تحاسدوا فان الحسد یأکل الایمان کما تأکل
النار الحطب ۲۶۹ فی السفینه فی وصیة الصادق علیه‌السلام لابی جعفر بن نعمان الاحول ان ابغضکم
الی المترءسون المشائون بالنمائم الحسدة لاخوانکم لیسوا منی و لا انا منهم انما اولیائی
الذین سلموا الامر نا واتبعوا آثارنا واقتدوا بنا فی کل امورنا ثم قال صلی الله علیه و آله والله لو قدم
احدکم ملا الارض ذهبا علی الله ثم حسد مؤمنا لکان ذالك للذهب مما یکوی به فی النار
۲۷۰ وفی ذالك الکتاب آفة الدین الحسد والعجب والفخر ۲۷۱ عن ابی عبدالله علیه‌السلام
قال المؤمن یغبط و لا یحسد و المنافق یحسد و لا یغبط قال رسول الله صلی الله علیه و آله اقل الناس لذة

---

۲۶۷ و در آن کتاب است که روایت شده حضرت موسی (ع) دید مردی را نزد عرش غبطه برد باو و گفت خدایا چه صفتی باین مقام رسیده که سکنی کرده زیر سریهٔ عرش جلالو ندارسید حسد بمردم نورزیده

۲۶۸ و در آن کتاب است که امیر المئومنین علیه السلام فرمود حسد نورزید زیرا که حسد میخورد ایمان را بمثلیکه آتش هیزم را

۲۶۹ در کتاب سفینه نقل شده وصیت امام ششم بجعفر بن نعمان احول بدرستیکه مبغوضترین شما نزد من ریاست طلبان هستند و سخن چین ها و کسانیکه حسد بورزند به برادران شما نیستند آنها از من و نه من از آنها دوستان من کسانی هستند که تسلیم امر ما باشند و پیروی کنند آثار ما را و اقتدا کنند بما در تمام امور و بعد فرمود که قسم بخدا اگر یکی از شما باندازه روی زمین طلا بدهد در راه خدا بعد بمئومنی حسد بورزد آن طلاها اسباب عذاب او خواهد شد .

۲۷۰ـ و در همان کتاب است که آفت دین حسد است و عجب است و فخر

۲۷۱ـ از امام ششم علیه السلام است که مؤمن غبطه میبرد و حسد نمیورزد و منافق حسد میبرد و غبطه نمیخورد رسولخدا (ص) فرمود کمترین مردم از جهت لذت حسود است .

الحسود۲۷۲ عن الصادق علیه‌السلام لایؤمن رجل فیه الشح والحسد والجبن وقال علیه‌السلام الحاسد مضر بنفسه قبل ان یضر باالمحسود۲۷۳ وفیه ایضا عن الصادق علیه‌السلام قال الحسد من عمی القلب وجحود فضل الله تعالی وهما جناحان للکفر و باالحسد وقع ابن آدم فی حسرة الابد وهلك مهلکالاینجو منه ابدا ۲۷۴ و فیه عن الصادق علیه‌السلام کان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یتعوذ فی کل یوم من ست من الشك : والشرك : والحمیة : والغضب والعجب والحسد ۲۷۵ وفی هذا الکتاب قال الصادق علیه‌السلام الحاسد مضر بنفسه قبل ان یضر باالمحسود کابلیس اورث بحسده لنفسه اللعنه ولادم الاجتباء والهدی والرفع الی محل حقائق العهد والاصطفاء فکن محسودا ولاتکن حاسدا فان میزان الحاسد ابدا خفیف ثبقل میزان المحسود و الرزق مقسوم فماذا ینفع حسد الحاسد فماذا یضر المحسود الحسد نقل فی السفینه ان الحسد ان یری الرجل لاخیه نعمة فیتمنی زوالها عنه وتکون له دونه والغبطة

۲۷۲ـ ودرهمان کتاب است ازامام ششم علیه‌السلام که ایمان نیاورده مردیکه دراو بخل و حسد وجبن باشد وفرمود آدم حسود ضرر بخود میزند پیش از آنکه ضرر زند بمحسود

۲۷۳ـ ودر آن کتاب است ازامام ششم علیه‌السلام که فرمود حسد از کوری دل است واز انکار فضل خدای تعالی واین دوبال است برای کفر وبواسطه حسد بردن واقع میشود پسر آدم درحسرت همیشگی وهلاك میشود بهلاکتی که نجات نیابد ازآن هرگز .

۲۷۴ـ ودر آن کتاب است ازامام ششم علیه‌السلام که رسول خدا(ص) پناه میبرد بخداهر روز ازشش چیز : ازشك : وازشرك : واز تعصب : واز غضب : واز عجب : وازحسد .

۲۷۵ـ ودرهمان کتاب است ازامام ششم علیه‌السلام که فرمود آدم حسود ضرر میرساند بخود قبل از آنکه ضرر برساند به آنکسیکه باو حسد برده مثل شیطان که باعث شد حسدش بردوری او ازرحمت خدا و برای آدم اختیار خدا اورا بنبوت وهدایت وبلندی او بمقام عهد خدائی و برگزیدگی پس بوده باش کسیکه برتوحسد برند نه آنکه توحسد ببری زیرا که میزان آدم حسود همیشه سبك است بسنگینی میزان کسیکه براوحسد برده ورزق قسمت شده پس چه نفعی میبخشد حسد بحسدبرنده وچه ضرری میرساند حسد بکسیکه براوحسد بردی : در کتاب سفینه نقل شده که حسداین است که ببیند برای برادرش نعمتی راپس تمنا کند زوال آنرا از او و باشد آن نعمت برای او : وغبطه این است که تمنا کند از برای خود مثل آن نعمت و درخواست نکند زوال آنرا ازبرادرش پس حسدحرام است بطورکلی یا اظهار آن .

ان یتمنی ان یکون له مثلها ولا یتمنی زوالها عنه فهو حرام مطلقاً او اظهاره ۲۷۶ عن الکافی عن الصادق علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عزوجل لموسی بن عمران لاتحسد الناس علی ما آتیهم من فضلی ولاتمدن عینیك الی ذالك ولاتتبعه نفسك فان الحاسد ساخط لنعمی صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی ومن یك کذالك فلست منه ولیس منّی ۲۷۷ عنه علیه السلام قال لقمان لابنه للحاسد ثلاث علامات یغتاب اذاغاب و یتملق اذاشهد ویشمت للمصیبة ۲۷۸ عن النهج قال علیه السلام العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد وقال علیه السلام صحة الجسد من قلة الحسد ۲۷۹ فی السفینه ذکر صاحب

۲۷۶ ـ در کتاب کافی از امام ششم علیه السلام روایت شده که رسولخدا (ص) فرموده خدای متعال فرموده بموسی بن عمران که ای پسر عمران حسدمبر برمردم بجهت آنچه عطا کرده‌ام بآنها ازفضل رحمت خود وبازمکن چشمان خود بسوی نعمتها وچشم برپی آنهامدار ودلت هم عقب آنها نباشد بدرستیکه آدم حسود دشمن دارد نعمتمارا وجلوگیراست قسمتی را که تقسیم کرده‌ام بین بندگان خود و هر که این باشد خصلت او، نیستم من از او و نه او از من

۲۷۷ـ وازآنحضرت است که لقمان گفت بپسرش ازبرای حسود سه علامت است : غیبت میکند وقتی صاحب نعمت غائب شود وچاپلوسی میکند وقتی حاضر میشود و شماتت میکند وقت مصیبت

۲۷۸ـ ازنهج نقل شده که امیرالمؤمنین (ع) فرمود عجب است ازحسودان که غفلت دارند ازسلامتی بدن وفرمود سلامت بدن از کمی حسد است

۲۷۹ـ درسفیه ذکر کرده حکایت عجیبی درحسد که فرموده خلاصهٔ آن این است کهمردی دارای نعمت بود در بغداد زمان خلافت موسی عباسی حسدبرد ببعضی ازهمسایگانش وبدگوئی کرد پیش این وآن ازاو ونتوانست بهاو صدمه بزند : خرید غلامی کوچك وتربیت کرد او را وچون جوانی شدقوی ؛ دستورداد که بکشداورا دربام همسایهٔ که باو حسد میبردتا او گرفتار شود وکشته شود حکایت شده که کاردی برداشت وتیز کرد وبغلام داد واظهار داشت که تو بعد ازمن آزاد باشی وازاصل مالش سه‌هزاردرهم پول باو داد وگفت وقتی مراکشتی برو بهر بلدی وشهریکه خواستی . پس غلام تصمیم گرفت که اطاعت کند از آقای خود بعد از امتناع زیاد و پیچیدگی باو : وگفت بـرای خـدا برای خدا درباره جانت کـه تلف کنی بجهت چیزیکه نمیدانی خواهد شدیانه واگرهم بشود نمیرسی بآرزویت زیراتومرده خواهی بود : چونشب آخرعمرش رسید در وقت طلوع فجر برخاست غلام‌را بیدار کرد و سراسیمه دادکارد را بغلام

الضوء حكاية عجيبة في الحسد ملخصها ان رجلا من اهل النعمة ببغداد في ايام موسى الهادي حسد بعض جيرانه وسعى عليه بكل مايمكنه فما قدرعليه فاشترى غلاما صغيرا فرباه فلماتشب واشتد: امره بان يقتله على سطح جاره المحسود يؤخذ جاره به ويقتل حكى انه عمدالى سكين فشحذها و دفع اليه و اشهد على نفسه انه دبره و دفع اليه من صلب ماله ثلاثة آلاف درهم وقال اذافعلت ذالك فخذفي اى بلادالله شئت فعزم الغلام على طاعة المولى بعدالتمنع والالتواء وقال له الله الله في نفسك يا مولاى وان تتلفها للامر الذى لايدرى ايكون ام لايكون فان كان لم ترمنه ما املت وانت ميت فلماكان في آخر ليلة من عمره قام في وجه السحر وايقظ الغلام فقام مذعورا واعطاه المدية فجاء حتى تسور حائط جاره برفق فاضطجع على سطحه فاستقبل القبله ببدنه وقال للغلام ها وعجل فترك لسكين على حلقه وفرى آوداجه ورجع الى مضجعه وخلاه يتشحط في دمه فلمااصبح اهله خفي عليهم خبره فلماكان في آخر النهار اصابوه على سطح جاره مقتولا فاخذجاره فحبس فلما ظهرالحال امر الهادي باطلاقه ۲۸۰ في الانوار اعلم ان الحسد من اعضل الادواء واكبر المعاصي وافسدها للقلب وكفى به شراانه اول خطيئة عصى الله تعالى بها وذالك هوحسد ابليس لابنيا آدم عليه السلام فاستمرت تلك

وآمد آهسته بالای ديوارخانه همسايه وبالای بام خوابيد روی بقبله وبغلام گفت زودعجله کن پس گذاشت کارد رابر حلقش وبريد سرش وبر گشت بخوابگاه خودو گذاشت آقايش راکه بخون خود ميغلطيد : چون صبح شد خانواده اش از او خبری نيافتند چون آخر روزشد يافتند او را بر بام همسايه کشته شده همسايه را گرفتند وحبس کردند : وبعد که مطلب آشکار شد خليفه امر کرد همسايه را رها کردند .

۲۸۰ـ در کتاب انوار وارد است بدانکه حسداز معضل وسخت ترين دردها است وبزرگترين گناهان وفاسد کنندهٔ قلب : وکافی است در شرارت وبدی آن که اول گناهی است که خدای عزوجل بآن عصيان شده وآن گناه حسد بردن شيطان است بپدرما آدم عليه السلام پس ادامه پيدا کرد اين ابتلاتاروز قيامت وبدرستيکه خدا دستور داده پيغمبرش را باجتناب ازآن وفرموده ومن شرحاسداذا حسد بعدازدستور باجتناب ازساحر وشيطان پس برابر قرار داده خداآدم حسودرا باشيطان وساحر

البلية الى يوم القيامه و قد امر الله نبيه بالاستعاذة منه فقال ومن شر حاسد اذا حسد بعد ان استعاذ من الشيطان والساحر فانزله منزلتهما[۲۸۱] وفيه ذا الكتاب وقال النبى صلى الله عليه وآله ستة يدخلون النار قبل الحساب بستة الامراء بالجور والعرب بالعصبية والدهاقين بالكبر والتجار بالخيانة و اهل الرستاق بالجهالة والعلماء بالحسد و فى حديث آخر ان الحسد عشرة اجزاء تسعة منها بين العلماء و واحد فى الناس ولهم من ذالك الجزء الحظ الاوفر[۲۸۲] وفيه عن داود الرقى قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول اتقوالله لايحسد بعضكم بعضا ان عيسى بن مريم عليه السلام كان من شرايعه السيح فى البلاد فخرج فى بعض سيحه ومعه رجل قصير من اصحابه و كان كثير اللزوم لعيسى فلما انتهى عيسى الى البحر فقال بسم الله بصحة يقين منه فمشى على ظهر الماء فقال الرجل القصير حين

۲۸۱ـ ودر آن کتاب است که رسولخدا (ص) فرمود شش طائفه پیش‌از حساب داخل آتش میشوند : فرماندهان و امراء بسبب‌جور : عـرب بسبب عصبیت : زارعین بسبب کبر و خودخواهی : تجارت کنندگان بسبب‌خیانت: واهل‌دهات بسبب جهالت ونادانی : وعلماء بسبب حسد ودر حدیث دیگراست که حسدده‌جزء است نه‌جزء آن دربین‌علماء است ویکجزء دربقیه مردم وبرای علماء ازهمین‌یك‌جزء قسمتی است وافر

۲۸۲ـ ودرآن کتاب است ازداود رقی که گفت شنیدم‌ازامام ششم (ع) که فرمودبترسید ازخداوحسد نبرد ازشما بعضی‌بربعضی بدرستیکه عیسی‌بن مریم ازجمله‌آداب شریعتش گردش دربلاد بود : پس دربعضی ازگردش‌هایش بااو بود مردی کوتاه ازیارانش ودائم با آنحضرت بودگاهی که رسیدند بدریا عیسی گفت بسم‌الله بصحة‌یقین منه واز‌آب گذشت : مرد قصیر چون بعیسی (ع) نظر کرد گفت بسم‌اله بصحة یقین منه و ازآب گذشت و ملحق شد به عیسی (ع): پس عجب فرا گرفت اورا و خودخواهی : وگفت این روح‌الله است بروی آب حرکت‌کرد ومن هم برویآب حرکت‌کردم: پس‌چه برتری‌دارد عیسی برمن : تااین‌خیال‌آمد فرورفت برآب استغاثه کرد بعیسی گرفت او را عیسی ازآب و خارج کرد : بعد فرمود چه گفتی‌ای مردگفت چنین گفتم روح‌الله برآب راه میرود ومن هم راه‌میروم و عجب برمن داخل شد : فرمود عیسی هراینه‌گذاشتی نفس‌خودرا در غیرمحلیکه خداگذاشته . پس‌محروم‌شدی براثر آنچه گفتی و بازگشت کن بسوی خدا و توبه‌کن از آنچه گفتی : پس توبه کرد وبرگشت بسوی رتبهٔ آنجنانیکه قرار داده بود او را خدا در آن رتبه : پس بترسید از خدا و حسد نورزد بعض‌ازشما بعضی‌را

نظر الی عیسی جاز بسم الله بصحة یقین منه فمشی علی الماء و لحق بعیسی علیه السلام فدخله العجب بنفسه فقال هذا روح الله یمشی علی الماء و انا امشی علی الماء فما فضله علیّ قال فرمس فی الماء فاستغاث بعیسی علیه السلام فتناوله من الماء فأخرجه ثم قال له ماقلت یا قصیر قال قلت هذا الی هذا روح الله یمشی علی الماء فدخلنی من ذالك عجب فقال له عیسی لقد وضعت نفسك فی غیر الموضع الذی وضعك الله فیه فمقتك الله علی ماقلت فتب الی الله تعالی ممّا قلت فتاب الرّجل وعاد الی مرتبة التی وضعه الله فیها فاتقوا الله ولا یحسدنّ بعضکم بعضا ۲۸۳ فی الحقائق وقال النبی صلی الله علیه وآله استعینوا علی قضاء الحوائج بالکتمان : فان کل ذی نعمة محسود وقال صلی الله علیه وآله ثلاثة لاینجو منهن احد و فی روایة قلّما ینجو منهن احدا الظّنّ والحسد والطیرة وسأحدثکم باالمخرج من ذالك اذا ظننت فلا تحقق واذا تطیرت فامض واذا حسدت فلا تبّغ .

(باب الکذب)

۲۸۴ ـ ورّام قال رسول الله صلی الله علیه وآله ایاکم والکذب فانه مع الفجور و هما فی النار ۲۸۵ وفیه عنه صلی الله علیه وآله ویل للذی یحدث و یکذب لیضحك به القوم ویل له ویل له ۲۸۶ وفیه

۲۸۳ ـ در کتاب حقائق است که رسولخدا (ص) فرمود اقدام کنید بر قضاء حوائج مردم درپنهانی زیرا که هرصاحب نعمتی حسد برده میشود وفرموده است رسولخدا(ص) سه چیز است که نجات نمییابد از آنها احدی ودر روایتی است کم است کسیکه نجات یابد از آن سه چیز گمان بد . وحسد : وفال بد وبشما خبرمیدهم راه فرار : هر گاه گمان بردی اثربارمکن : و هر گاه فال بدزدی مکث مکن وانجام بده: وهر گاه حسد بردی ظاهر مکن .

(باب حرمت دروغ گفتن)

۲۸۴ ـ در کتاب مجموعه ورام است که رسولخدا(ص) فرمود بپرهیزید از دروغ زیرا که دروغ بافجور است وهردو در آتش اند

۲۸۵ ـ ودر آن کتاب است که ویل است برای کسیکه سخنی بگوید دروغ که بخندانند بآن مردم راویل براو ویل براو

۲۸۶ ـ ودر آن کتاب است ازعبدالله پسر جراد که گفت ازرسولخدا(س) پرسیده شد که آیا مؤمن زنا میکند فرمود گاهی ممکن است پرسیده شد که ای رسولخدا آیا مؤمن دروغ میگوید فرمود نه بعد رسولخدا فرمود این است وجزاین نیست که دروغ گو کسانی هستند که ایمان نیاورده اند .

عن عبدالله بن جراد انه قال سئل النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال یا نبی الله صلی الله علیك هل یزنی المؤمن قال قد یکون ذالك قال یا نبی الله هل یکذب قال لا ثم اتبعها رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون[۲۸۷] فی السفینه عن ابیجعفر علیه‌السلام قال کان علی بن الحسین علیه‌السلام یقول لولده اتقوا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر اما علمتم ان رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله قال ما یزال العبد یصدق حتی یکتبه الله صدیقا و ما یزال العبد یکذب حتی یکتبه الله کـذابا[۲۸۸] فی السفینه ایضا عن ابیجعفر علیه‌السلام ان الکذب خراب الایمان[۲۸۹] عن الکافی عن ابیجعفر علیه‌السلام ان الله عزوجل جعل للشرّ اقفالا و جعل مفاتیح تلك الاقفال الشّراب و الکذب شر من الشراب[۲۹۰] و فیه عن الصادق علیه‌السلام کل کذب مسئول عنه صاحبه یوما الا کذبا فی ثلاثه: رجل کائد فی حربه فهو موضوع عنه: او رجل اصلح بین اثنین یلقی هذا بغیر ما یلقی به هذا یرید بذالك الاصلاح ما بینهما: او رجل وعد اهله شیئا و هو لا یرید ان یتم لهم[۲۹۱] عن

۲۸۷ـ در کتاب سفینه از امام پنجم علیه السلام روایت شده که فرمود علی بن الحسین (ع) میفرمود باولادش بپرهیزید از دروغ از کوچك و بزرگ آن در جد و شوخی آن زیرا که مرد هرگاه دروغ بگوید در چیز کوچك جری میشود در دروغ گفتن امور بزرگ و فرمود آیا نمیدانید که رسولخدا (ص) فرمود همیشه بنده راست میگوید تا بنویسد خدا او را از راست‌گویان و همیشه بندهٔ دروغ میگوید تا بنویسد خدا اورا دروغ گو

۲۸۸ـ در سفینه ازامام پنجم نقل شده که فرمود دروغ زائل کنندهٔ ایمان است

۲۸۹ـ از کتاب کافی نقل شده ازامام پنجم علیه السلام که خدای عزوجل قرار داده از برای بدیها قفلها و قرار داده کلیدهای آن قفلها شراب و دروغ بدتر است از شراب

۲۹۰ـ و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که هر دروغی مسؤل است گویندهٔ آن روزی مگر دروغ در سه مورد: مردیکه خدعه کند درجنك این دروغ گوینده‌اش مؤخذ نیست: و مردیکه اصلاح کند بین دو نفر بگوید باین غیر آنچه بگوید بدیگری و نظری جز اصلاح بین دو نفر نداشته باشد: و مردیکه وعده بدهد اهل و عیال خودرا بچیزی و قصد نداشته باشد که وفا کند.

۲۹۱ـ و نیز از کتاب کافی نقل شده ازامام ششم علیه السلام که فرمود عیسی بن مریم (ع) فرموده هر که دروغ زیاد بگوید آبرویش ازبین میرود

الکافی عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال عیسی بن مریم علیه السلام من کثر کذبه ذهب بهائه ۲۹۲ فی السفینه عن الصادق علیه السلام ان الرجل لیکذب الکذبة فیحرم بها صلوة اللیل فاذا حرم صلوة اللیل حرم بها الرزق ۲۹۳ وفیه عن النبی صلی الله علیه وآله قال اربع من کن فیه فهو منافق وان کانت فیه واحدة منهن کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها : من اذا حدث کذب : واذا وعد اخلف : و اذا عاهد غدر واذا خاصم فجر ۲۹۴ فی السفینه و ممایعتاد الکذب فیه ویتساهل به ان یقال له کل الطعام فیقول لااشتهی وذالك منهی عنه وهو حرام ان لم یکن فیه غرض صحیح عن مجاهد قال قالت اسماء بنت عمیس کنت صاحبة عائشه التی هیأتها وادخلتها علی رسول الله صلی الله علیه وآله ومعی نسوة قالت فوالله ماوجدنا عنده صلی الله علیه وآله قوتا

۲۹۲ـ درکتاب سفینه نقل شده ازامام ششم علیه السلام که فرمود مردی دروغ میگوید و وبسبب آن محروم میشود از نمازشب و وقتی از نماز شب محروم شد محروم میشود بسبب آن از روزی

۲۹۳ـ ودر آن کتاب است ازرسولخدا (ص) که فرمود چهار چیز است که هر که دارا باشد آنها را اودوروومنافق است واگر یکی را دارا باشد دراوست خلقی ازنفاق تا ترك کند آنرا: کسیکه درحکایت دروغ بگوید : وهر گاه وعدهٔ بدهد تخلف کند : وهر گاه پیمانی ببندد مکر کند : وهر گاه دشمنی کند گناه مرتکب شود

۲۹۴ـ درکتاب سفینه ذکر شده از جمله اموریکه متعارف شده دروغ گوئی درآن و سهل انگاری میشود درآن این است که گفته میشود یکی غذا بخورددرجواب میگوید میل ندارم بدروغ وحال آنکه منع شده ازآن و دروغ درآن حرام است اگر نظرصحیحی نباشد از این دروغ : روایت شده از مجاهد که گفت اسماء بنت عمیس گفت من همراه عائشه بودم که او را مهیا کردم و واردبررسولخدا (ص) کردم اورا ونیززنان دیگری بودند بامن : گفت بخداقسم نیافتم نزد رسولخدا (ص) خوردنی مگرقدحی ازشیر: پس آشامیدس و داد بعائشه واو ازروی حیا نگرفت : من گفتم رد مکن دست رسولخدا را وبگیر : گرفت با خجلت وآشامید از آن شیر : بعد فرمود رسولخدا بده ظرف را بهمراهانت گفتند آن زنها ماميل نداریم : فرمود رسولخدا در حالیکه اشتها دارید دروغ نگوئید : اسماء میگوید من گفتم ای رسولخدا اگر کسی برخلاف واقع بگوید میل ندارم آیا این دروغ شمرده میشود: فرمود صلی الله علیه وآله بدرستیکه هردروغی نوشته میشود حتی نوشته میشود دروغ کوچك کوچك و درآن کتاب است که مردمان خدا ترس دوری میکنند ازسهل انگاری دراین دروغ

الاقدحاً من لبن فشرب ثم ناولها عائشة فاستحيت الجارية فقلت لاتردّی يد رسول الله صلی الله عليه و آله خذی منه قالت فأخذته علی حياء فشربت منه: ثم قال صلی الله عليه و آله ناولی صواحبك فقلن لانشتهيه فقال لاتجمعن جوعا و كذبا قالت فقلت يارسول الله ان قالت احدنا الشيئی لانشتهية ايعد ذلك كذبا قال صلی الله عليه و آله ان الكذب ليكتب حتی يكتب الكذيبة كذيبة: وقد كان اهل الورع يحترزون عن التسامح بمثل هذا الكذب ۳۹۵ عن امير المؤمنين عليه السلام قال لايجد عبد حقيقة الايمان حتی يدع الكذب جده وهزله وعنه عليه السلام قال اعتياد الكذب يورث الفقر ۳۹۶ و فيه روی ان رجلا اتی رسول الله صلی الله عليه و آله فقال يارسول الله علمنی خلقا يجمع لی خير الدينا والاخرة فقال لاتكذب فقال الرجل فكنت علی حالة يكرهها الله فتركتها خوفا من ان يسئلنی سائل عملت كذا وكذا فأفتضح او اكذب فاكون قد خالفت رسول الله صلی الله عليه و آله فيما حملنی عليه ۳۹۷ وفی هذا الكتاب عن انس قال قال رسول الله صلی الله عليه و آله المؤمن اذا كذب من غير عذر لعنه سبعون الف ملك وخرج من قلبه نتن حتی يبلغ العرش ويلعنه حملة العرش وكتب الله عليه لتلك الكذبة سبعين زنيه هوانها كمن يزنی مع امه ۳۹۸ لالی وروی ان الرجل اذا قال الله يعلم وهو كاذب يقول الله لملائكته:

۳۹۵ــ و در آن كتاب است از امير المؤمنين عليه السلام كه هيچ بندهٔ نمييابد حقيقت ايمان را مگر وقتی واگذار كند دروغ راچه جدش وچه شوخی‌اش فرمود عادت بدروغ گوئی باعث فقر است.

۳۹۶ــ و در آن كتاب روايت شده كه مردی آمد خـدمت رسولخدا (ص) و عرض كرد ای پيغمبر خدا بياموز بمن خصلتی كه جامع باشد خير دنيا و آخرت را برای من رسولخدا فرمود دروغ مگو: آن مرد گفت من كننده كاری بودم كه مورد غضب خدا بود: ترك كردم آنرا بجهت خوف وترس از اينكه مبادا بپرسد كسی كه اين كاررا كردی پس رسوا شوم و يا دروغ بگويم ومخالفت كنم رسولخدا را درچيزيكه وادار كرده مرا بر آن كه ترك دروغ باشد.

۳۹۷ــ ودرهمان كتاب است از انس كه گفت رسولخدا (ص) فرمود هر گاه مؤمن دروغ بگويد بدون عذر لعنت ميكند اورا هفتاد هزار ملك وخارج ميشود ازدل اوبوی بدی تابعرش برسد ولعن كنند اوراحاملين عرش وبنويسد خدابرای اوبسبب اين دروغ هفتاد زناكه سهل‌تر آنها مثل كسی باشدكه زناكرده باشد بامادرخود.

۳۹۸ــ دركتاب لألی نقل شده كه روايت است مردی هرگاه بگويد خدا ميداند وحال

انظروا الی عبدی لم یجد احدا اعجز منی: یحیل هذه الکذبة علیه حتی احالها علی علمی وانا افعل به کذا و کذا من الهوان و العذاب و فی روایة اخری اذا قال العبد: علم الله فکان کاذبا : قال الله تعالی اما وجدت احدا تکذب علیه غیری[۲۹۹] وفیه عن ابیجعفر علیه السلام من قال الله یعلم فیما لا یعلم اهتز العرش اعظاماً له.

(باب فی المنافق والنفاق)

منهاج البراعة ج ۱۲ یقال نافق ینافق منافقة و نفاقا و هو مأخوذ من النافقاء احد حجرتی یربوع : اذا طلب من واحد هرب الی الاخر وخرج منه : وقیل من النفق وهو السرب الذی یستتر فیه لستره کفره[۳۰۰] منهاج البراعة ج۱۲ عن علی علیه السلام قال قال رسول الله انی لا اخاف علی امتی مؤمنا ولا مشرکاً اما المؤمن فیمنعه الله بایمانه : واما المشرك فیقمعه الله بشرکه: ولکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان:

آنکه دروغ باشد خدای متعال میفرماید بملائکه: نگاه کنید بسوی بندهٔ من که نیافته عاجز تری ازمن :که حواله دهد این دروغ را باو تااینکه محول کرده برعلم من : ومنم با اوبجامیاورم فلان وفلان از ذلت وعذاب و درروایت دیگر است که هرگاه بگوید بندهٔ خدا میداند خواهد بود دروغ گو و خدا میفرماید آیا نیافتی کسی راکه دروغ ببندی براو غیر ازمن .

۲۹۹ـ ودر آن کتاب است ازامام پنجم علیه السلام که فرمود هرکس بگوید خدامیداند نسبت بچیزی که نادان است عرش میلرزد بواسطهٔ عظمت آن .

باب نفاق و منافق

درکتاب منهاج البراعة جلد ۱۲ ذکرشده که نفاق گرفته شدهٔ ازنافقاء و ریشهٔ آن این لفظ است که اسم یکی از دوخانهٔ موش صحرائی است که هرگاه اورا تعقیب کنند میگریزد از یکی بدیگری وخارج میشود . و گفته شده که گرفته شدهٔ ازنفق است که اسم است برای سرداب وزیرزمینی که درآن پنهان میشوند : و منافق بواسطهٔ پنهان کردن کفرش باین اسم نامیده شد.

۳۰۰ـ و درآن کتاب است ازحضرت امیرعلیه السلام که فرمود بمن فرمود رسولخدا(ص) بدرستیکه من نمیترسم برامتم از مؤمنی و نه از مشرکی : اما مؤمن باز میدارد اورا از فساد ایمانش واما مشرك پس مخذول میشود بواسطهٔ شرکش . ولی میترسم برشما ازمنافقی دوروکه دردل منکرحق است و بزبان مقر : میگوید آنچه شما میگوئید : و عمل میکند اموری راکه شما بد میشمارید .

يقول ماتعرفون : ويفعل ما تنكرون ۳۰۱ عن الكافى باسناده عن محمد بن الفضيل قال كتبت الى ابى الحسن عليه‌السلام اسأله عن مسئلة فكتب عليه السلام الى ان المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يرائون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا مذبذبين بين ذالك لا الى هوالاء ولا الى هؤلاء ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلا ليسوا من الكافرين وليسو من المؤمنين وليسوا من المسلمين يظهرون الايمان و يصيرون الى الكفر والتكذيب لعنهم الله ۳۰۲ قال الله تعالى و من الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمان به وان اصابة فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا الاخرة ذالك هو الخسران المبين فى الكافى عن الباقر عليه‌السلام انه سئل عن هذه الايه قال عليه‌السلام هم قوم وحّدوا الله وخلعوا عبادة من يعبد من دون الله فخرجوا من الشرك ولم

۳۰۱ـ نقل شده از كتاب كافى ازمحمد پسر فضيل كه گفت نوشتم بحضرت رضا عليه السلام و پرسيدم از مسئلهٔ نوشت حضرت بمن كه بدرستيكه منافقين خدعه ميكنند با خدا وخداى متعال اخذ ميكند آنها را بمثل عمل آنها: وهر گاه برميخيزند بنماز برميخيزند باكسالت : خود نمائى ميكنند وبياد خدا نيستند مگراندكى عمل آنها دوپهلو است و قول آنها مخالف است با درون آنها . نه بحق واهل آن ميگروند حقيقة : و نه به باطل مى‌پيوندند رسما و هر كه خدا خذلان كند اورا نميبايى راه نجاتى براى اواين اشخاص نيستند كافر ونيستند از مؤمنين و نيستند از مسلمين اظهارميدارند ايمان را وميروند بسوى كفر وتكذيب خدا و رسول : دور كرده خدا آنها را از رحمت خود.

۳۰۲ـ فرموده است خداى متعال ومن الناس من يعبد الله على حرف الخ دركتاب كافى نقل شده كه از امام پنجم عليه السلام سئوال شد ازاين آيه فرمـود اينها طائفهٔ هستند كه خدا پرست هستند وعبادت نميكنند غيرخدا را : پس خارج شدند از شرك ولى ايمان ندارند كه محمد(ص) رسولخداست پس آنهاعبادت ميكنند خداراونسبت برسالت پيغمبرواحكام آنحضرت درشك هستند : و اينها با اينحال آمدند خدمت رسولخدا (ص) و گفتند ماتظر ميكنيم اگر ديديم ايمان ما باعث زيادى اموال ماشد و خود اولادمان بسلامت بوديم آنوقت تصديق ميكنيم كه پيغمبر راستگو است و او فرستادهٔ ازطرف خداست و اگرغيراين بود تا به‌بينم رأى ماچه بشود : خداى متعال ازحال اينگونه مردم خبر داده : اگر برسد باو خير يعنى عافيت دنيا اطمينان پيدا ميكند بحقانيت دين : واگر برسد باوبلائى ومكروهى نسبت بخودش برميگردد ازحالت شك و ترديد بسوى شرك وكفر .

بعرفوا ان محمدا رسول‌الله فهم یعبدون‌الله علی‌شك من محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وماجاء‌به‌فاتو رسول‌الله وقالوا ننظر فان کثرت‌اموالنا وعوفینا فی انفسا واولادنا علمنا انه‌صادق و انه رسول‌الله وان‌کان‌غیر‌ذالك نظر نا قال‌الله تعالی ان‌اصابه خیر اطمأن به‌یعنی‌عافیة فی‌الدنیا وان اصابته فتنة یعنی‌بلاء فی‌نفسه انقلب علی‌وجهه انقلب علی‌شکه الی الشرك[۳۰۳] وفی‌خطبة‌له‌علیه‌السلام علی‌نقل‌المنهاج : اوصیکم عباد‌الله بتقوی‌الله و احذّرکم اهل‌النفاق : فانهم‌الضّالون المضلّون : والزّالون‌المزلون : یتلوّنون‌الوانا: ویفتنّون افتنانا : ویعمدونکم بکل عماد : ویرصدونکم بکل‌مرصاد قلوبهم‌دویّة و صفاحهم نقیـة : یمشون‌الخفاء : ویدبون‌الضرّاء : وصفهم دواء : و قولهم شفاء : و فعلهم‌الداء العیاء : حسدة‌الرخاء : و مئوکدوا البلاء : و مقطعوالرجاء : لهم بکل

۳۰۳ـ امیر‌المؤمنین علیه‌السلام درخطبهٔ فرموده‌است بنابر نقل منهاج وصیت میکنم‌شما را ای بندگان خدا به پرهیزکاری و میترسانم شما را ازاهل نفاق : پس بدرستیکه منافقان و گمراهان وگمراه کننده هستند: ولغزندگان ولغزانندگانند : رنگ برنگ ومختلف‌الحال هستند و تفتین بین خلق خدا میکنند : وقصد میکنند شمارا درهرامرسنگین : و انتظارشمارا میکشند در هر گذرگاهی : قلبهای ایشان فاسد است وصفحهٔ روهای ایشان پاك ونظیف : راه میروند درپنهانی: وحرکت میکنند درطریق اذیت وآزار: ظاهر ایشان دوا است وگفتارشان شفا : وکردار ایشان دردبی‌درمان: حسد برندهٔ رفاهستند : و محکم‌کنندگان بلا و مصیبت: ومأیوس‌کنندگان امیدند : ایشان راست درهرراهی افتادهٔ : وبسوی هرقلبی واسطهٔ :و برای هراندوهی اشك چشمی : بقرض میدهند بیکدیگر ثنا وستایش را : ومنتظرمیباشند ازیکدیگر جز او احسان را : اگر سئوال کنند اصرار مینمایند : واگر ملامت کنند پرده دری میکنند: و اگرحاکم شوند درامری زیادروی میکنند: بدرستیکه مهیاکرده‌اند دربرابر هرحقی باطلی: و برای هر راستی کجی : و برای هرزندهٔ قاتلی : و برای هردری کلیدی : و برای هرشبی چراغی: وتوسل میجویند بسوی طمع با اظهاریأس ازمردم تا اینکه برپاکنند بازارکارخودرا و رواج دهند متاع خودرا حرف میزنند ومشتبه میسازند خلق را : و تعریف میکنند شیئی را وزینت میدهند : وآسان میکنند راه باطل را بجهت ورود : وکج میکنند راه خارج شده را: پس ایشان جماعت شیطانند : وچشمهٔ آتشند : ایشانند دستهٔ شیطان ، آگاه باش حزب ودستهٔ شیطان زیانکارانند .

طریق صریع: والی کل قلب شفیع: ولکل شجود موع: یتقارضون الثناء: ویتراقبون الجزاء: ان سئلوا الحفوا: وان عذلوا کشفوا: و ان حکموا اشرفوا: قد اعدّوا لکل حق باطلا: ولکل قائم مائلا: ولکل حیّ قاتلا: ولکل باب مفتاحاً: ولکل لیل مصباحاً: یتوصّلون الی الطمع بالیأس لیقیموا به اسواقهم: وینفقوا به اعلاقهم: یقولون فیشبهّون: ویصفون فیموّهون: قدهیؤا الطّریق: واضلعوا المضیق: فهم لمّة الشیطان: وحمّة النیران اولیك حزب الشیطان: الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون ۳۰۴ فی المنهاج قد یطلق المنافق علی ما فی بعض الاخبار علی ناقص الایمان مثل ما رواه فی الکافی فی باب اصول الکفر وارکانه عن سهل بن زیاد عن بعض اصحابه عن عبدالله بن سنان عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاث من کن فیه کان منافقا و ان صام وصلی وزعم انه مسلم: من اذا ائتمن خان: و اذا حدّث کذب و اذا وعد اخلف ان الله عزوجل قال فی کتابه ان الله لایحب الخائنین: وقال عزوجل: ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین: وقال عزوجل: واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیاً ۳۰۵ فی السفینه عن النبی صلی الله علیه و آله من خالف سریرته علانیة فهو منافق

۳۰۴ـ در کتاب منهاج ذکر شده که گاهی بحسب اخبار منافق گفته میشود بر آدم ناقص الأیمان مثل آنچه روایت شده در کتاب کافی از سهل بن زیاد ازعبدالله بن سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود رسولخدا (ص) فرموده سه طایفه هستند که هر کس از آن سه باشد خواهد بود منافق هرچند روزه گیر باشد و نماز خوان و گمان کند که او مسلمان است: کسیکه اگر امین شمرده شود خیانت کند: و اگر نقل چیزی کند دروغ بگوید: و اگر وعده دهد تخلف کند: بدرستیکه خدا درقرآن مجید فرموده: بتحقیق که خدا دوست ندارد خیانت کاران را: و نیزفرموده بدرستیکه لعنت خدا بر کسی باد که از دروغ گویان باشد: و نیز خدای متعال فرموده: بیاد بیاور اسماعیل را بدرستیکه او راستگو است دروعده‌هایش و بوده است رسول وفرستاده شده ازطرف خدا.

۳۰۵ـ در کتاب سفینه ذکر شده از رسولخدا (ص) که فرمود هر کس تخلف داشته باشد باطنش باظاهرش پس اومنافق است و دورو

۳۰۶ منهاج البراعة ج ۱۲ عن الکافی عن ابی حمزة عن علی بن الحسین علیه السلام قال ان المنافق ینهی ولاینتهی ویأمر بمالایأتی : واذا قام الی الصلوة اعترض قلت یابن رسول الله صلی الله علیه وآله وماالاعتراض قال علیه السلام الاالتفات واذا رکع ربض: یمسی وهمسه العشاء و هومفطر: ویصبح وهمسه النوم ولم یسهر: ان حدثك کذبك وان ائتمنة خانك و ان غبت اغتابك وان وعدك اخلفك ۳۰۷ فی السفینه قال الصادق علیه السلام اربع علامات للنفاق قساوة القلب : وجمود العین والاصرار علی الذنب والحرص علی الدنیا ۳۰۸ وفیه واذا نزلت آیة المودة قل لااسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی قالوامنافقی اصحاب رسول الله امایکفی محمد صلی الله علیه وآله ان یکون قهرنا عشرین سنة حتی یرید ان یحمل اهلبیة علی رقابناما انزل الله هذا وماهوالاشیئی یتقوّله ۳۰۹ وفیه عن موسی بن جعفر

۳۰۶ـ در کتاب منهاج جلد۱۲ نقل شده از کتاب کافی ازابی حمزة ازامام چهارم علیه السلام که فرمود بدرستیکه منافق منع میکند ازچیزی وخودش ازآن خودداری نمیکند وامر میکند بچیزی و خود بجا نمیآورد : و هر گاه بنماز میایستد اعتراض میگوید گفتم اعتراض چیست یابن رسول الله (ص) فرمود یعنی توجه باین طرف و آنطرف میکند و هر گاه رکوع میرود میخوابد : روزرا شام میکند وهم او غذا خوردن شام است وحال آنکه روزه ندارد : و صبح میکند وهم اوخواب است درحالیکه شب بیدار نبوده : اگر کلامی بگوید بتودروغ میگوید : واگر امینش شماری خیانت کند بتو واگر پنهان شوی غیبت کند ازتو : واگر وعدهٔ بتوبدهد خلف کند :

۳۰۷ـ در کتاب سفینه ذکرشده که امام ششم علیه السلام فرمود چهار علامتاست برای نفاق : قساوت قلب وخشکی چشم : واصرار بر گناه : وحرص ورزیدن بردنیا

۳۰۸ـ ودرآن کتاب است که وقتی آیهٔ شریفه قل لااسئلکم علیه اجراً نازل شد دربارهٔ مودت ذوی القربی گفتند منافقین ازاصحاب رسولخدا (ص) که آیاکافی نیست محمد (ص) را که بیست سال برماحکومت کرد که حال قصد دارد تحمیل کند اهلبیتش را بر دوش های ما: و گفتند خدا همچه دستوری نداده و این نیست (نعوذبالله) مگر چیزیکه گفتهٔ خودپیغمبر است .

۳۰۹ـ ودرآن کتاب است ازموسی بن جعفر علیه السلام که فرمودبودم نزدپدربزرگوارم روزی درمسجد ناگاه آمد مردی و ایستاد پیش روی آنحضرت و گفت یابن رسول الله مشکل شده برمن آیهٔ درکتاب خدا وپرسیدم ازآن آیه ازجابر بن یزید وراهنمائی کرد مرا خدمت

علیه السلام قال کنت عندابی یومافی المسجد اذاتاه رجل فوقف امامه و قال یابن رسول الله اعیت علیّ آیة فی کتاب الله عزوجل سألت عنهاجابر بن یزیدفارشدنی الیك فقال علیه السلام و ماهی قال قوله عزوجل الذین ان مکناهم فی الارض الایة فقال علیه السلام نعم فینانزلت و ذالك ان فلانا وفلانا وطائفة معهم وسمّاهم اجتمعوا الی النبی صلی الله علیه وآله فقالوا یارسول الله الی من یصیر هذاالامر بعدك فوالله لئن صار الی رجل من اهلبیتك انالنخافهم علی انفسنا ولوصارالی غیرهم لعلّ غیرهم اقرب وارحم بنامنهم فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله من ذالك غضباشدیدا ثم قال اماوالله لو آمنتم با الله ورسوله ما ابغضتموهم لان بغضهم بغضی و بغضی هو الکفر ۳۱۰ فی طرائف الحکم عن تحف العقول عن النبی صلی الله علیه وآله قال ایاکم وتخشّع النفاق : وهو ان یری الجسدخاشعا والقلب لیس بخاشع ۳۱۱ طرائف الحکم عن ابیعبدالله البرقی باسناده الی امیر المؤمنین علیه السلام انه قال قطع ظهری رجلان

شما فرمود چه بودآن آیه عرض کرد قول خدای عزوجل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة حضرت فرمود بلی این آیه دربارهٔ ما نازل شده : واین بجهت آنکه فلان وفلان وطائفهٔ باآنها که نام آنهارا ذکر کرد مجتمع شدندخدمت رسولخدا (ص) وعرض کردند یارسول الله آیااین امر که خلافت باشد که را خواهدبود بعدازشما : وگفتند بخدا قسم اگر واگذار شودبمردی ازاهلبیت شما هرآینه ما ترسانیم برجان خود وچه خوب است واگذارشود بغیر اهلبیت امید میرودکه غیر زدیکتر ومهربان تر باشد بما از اهلبیت : پس بغضب آمد رسولخدا (ص) ازاین کلام غضبی شدید و بعد فرمود آگاه باشیدکه اگر ایمان بخدا ورسول آوردید دشمن نداشتید آل مرا برای آنکه دشمنی آنها دشمنی من است ودشمنی من کفر است

۳۱۰ــ در کتاب طرائف الحکم نقل شده از کتاب تحف العقول از رسولخدا (ص) که فرمود بپرهیزید از خشوع اهل نفاق : و آن این است که تن خاشع باشد و قلب خاشع نباشد .

۳۱۱ــ در کتاب طرائف الحکم نقل شده ازابیعبدالله برقی باسنادخودش ازامیر المؤمنین (ع) که آن بزرگوارفرموده قطع کرده پشت مرا در دنیا دوکس : مردیکه بزبان ایمان بیاورد و فاسق باشد ومردیکه جاهل باشد وعابد . اوبزبانش جلومیگیرد بروز فسقش و این بعبادتش ازجهلش پس بپرهیزید از علماء فاسق و از جهال متعبد : اینها فریبنده هستند هر ضعیفی را بدرستیکه من شنیدم از رسولخدا (ص) که میفرمود یا علی هلاك امت من بدست هرمنافق زبان آور است .

من الدنيا : رجل عليم اللسان فاسق ورجل جاهل ناسك هذا يصد بلسانه عن فسقه وهذا بنكه عن جهله فاتقوا الفاسق من العلماء والجاهل من المتعبّدين اولئك فتنة كل مفتون فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يا علي هلاك امتي على يدي كل منافق عليم اللسان ۳۱۲ في السفينه عن عبدالله بن سفان قال كنا جلوسا عند ابيعبدالله عليه السلام اذ قال رجل من الجلساء جعلت فداك يا بن رسول الله اوما تخاف عليّ ان كون منافقا قال فقال له اذا خلوت في بيتك نهارا اوليلا اليس تصلي فقال بلى قال عليه السلام فلمن تصلي فقال لله عز وجل قال عليه السلام فكيف تكون منافقا وانت تصلّي لله عز وجل لا لغيره ۳۱۳ طرائف الحكم عن ابيعبدالله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله المؤمن يأكل بشهوة اهلـه و المنافق يأكل اهله بشهوته ۳۱۴ مجموعة ورام عن حمران قال قلت لابي جعفر عليه السلام

۳۱۲ـ در كتاب سفينه نقل است از عبدالله بن سنان كه گفت بودم خدمت امام ششم عليه السلام دراين هنگام گفت مردی ازحاضرين فدای توشوم ای پسر رسولخدا آيا نميترسی كه بوده باشم از منافقين فرمود هر گاه حكومت ميكنی در خانهات شبوروز آيا نماز ميگذاری عرض كرد بلی فرمود آيا برای چه وبدستور كه نمازميخوانی عرض كرد برای خدا فرمود چگونه تـو منافقی وحال آنكه برای خدا نماز ميگذاری نه برای غير خدا

۳۱۳ـ در كتاب طرائف الحكم نقل شده ازامام ششم عليه السلام ازپدران بزرگوارش كه رسولخدا صلی الله عليه وآله فرموده مؤمن در خوراك تابع ميل اهلش ميباشد و منافق اهلش در خوراك تابع ميل وشهوات اوهستند .

۳۱۴ـ در كتاب مجموعهٔ ورام نقل شده از حمران كه گفت گفتم بحضرت باقر عليه السلام خبر بده بمن خدا طولانی كند بقای شما را و بهرمند گرداند مادا بوجود شما : كه سبب چيست كه ماخدمت شما ميرسيم و خارج نميشويم از خدمت شما مگر آنكه دقيق ميشود دلهای ما و سكونت پيدا ميكند نفس‌های ماازدنيا وپست ميشود نزدما آنچه دست مردم است از اموال و ثروت : بعد كه خارج ميشويم ازحضور شما چيزی نميگذرد كه ميگردد حال ما حال مردم وحال معامله گران را وعلاقه پيدا ميكنيم بدنيا فرمود امام پنجم عليه السلام بدرستيكه اين حالات قلب است كه گاهی سخت ميشود و گاهی نرم : بعد فرمود بدانيد كه اصحاب رسولخدا (ص) گفتند يا رسول الله ميترسيم برخودمان از نفاق رسولخدا فرمود چرا ميترسيد از نفاق : گفتند زيرا كه وقتی خدمت شما هستيم مادا بيادخدا مياندازی و ترغيب ميفرمائی بعالم آخرت ميترسيم وفراموش ميكنم دنيادا ودست از آن ميشوئيم: حتی كه گوئيا ميبينيم آخرت داو بهشت

اخبر نی اطال الله بقاك لنا وامتعنابك نأتيك فمانخرج من عندك حتى ترق قلوبنا و تسلوانفسنا عن الدنيا ويهون علينامافي ايدى الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندك: فاذاصرنا من الناس و التجار اجبنا الدنيا قال فقال ابوجعفر عليه‌السلام انماهي القلوب مرة تصعب ومرة تسهل ثم قال ابوجعفر عليه‌السلام اما اصحاب النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله قالوا يارسول الله نخاف علينا النفاق قال صلى‌الله‌عليه‌وآله و لم تخافون ذالك قالوا اذاكنا عندك فذكرتنا ورغبتنا: وجلناو نسيناالدنيا و زهدنا حتى كانانعاين الاخرة والجنة والنار ونحسن عندك: فاذاخرجنا من عندك ودخلنا فى هذه البيوت وشممنا الاولادورأينا العياز والاهل نكادان نحول عن الحال التى كناعليها وحتى كانالم نكن على شئى افتخاف علينا ان يكون ذالت نفاقا فقال لهم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله كلا ان هذه خطرات من الشيطان فيرغبكم فى الدنياوالله لو تدومون على الحال التى وصفته بهاانفسكم لصافحتكم الملائكه ولمشيتم على الماء ولولا انكم تذنبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقاحتى يذنبوافيتغفروا والله فيستغفر لهم: ان المؤمن مفتن تواب اما سمعت قول الله عزوجل ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين وقال استغفروا ربكم ثم توبوا اليه[۳۱۵] اقول وبعجبنى نقل روايـة طويلة وردت فى موردشأن نزول سورة

وآتش را مادامیکه حضورمبارك هستیم: وهمینکه خارج میشویم ازحضور شما وداخل بخانه‌ها واولادوزن وفرزند میبینم برمیگردیم بحال اولی که بودیم مابرآنحال وبقدری حال ما تغییر میکندکه گویا بهمین حال بودیم: آیـا نمیترسی برما که این نفاق بـاشد: فـرمود به‌آنها رسولخدا (ص) خیراین نفاق نیست بلکه عوارضی‌است ازشیطان کهوادار میکند شمادا بدنیا: بخداقسم اگر مداومت‌کنید برحالیکه قبلا بودید و بیان‌کردید هرآینه مصافحه میکند باشما ملائکه وهراینه بروی آب راه میروید: واگرشما گناه نکنیدپس طلب آمرزش‌کنید از خدا هراینه خلق‌خواهدکرد خلقی‌را که گناه‌کنند وطلب‌کنند ازخدا آمرزش وبیامرزد خدا آنها را: بدرستیکه مؤمن گول‌میخورد وتوبه‌میکندآیا نشنیدی‌قول خدای متعال‌را که فرموده‌است بدرستیکه خدا دوست‌دارد توبه‌کنندگان را ودوست‌دارد پاکان را وفرموده است استغفار کنید وبازگردید بسوی‌خدا

۳۱۵ـ نویسندهٔاین‌سطور گویدخوش‌دارم نقل کنم‌روایة مفصلة‌که دربارهٔشأن‌نزول سورهٔ منافقین درکتاب تفسیرصافی نقل‌کرده از تفسیر قمتی که‌گفته نازل شده این سورة در جنگ

المنافقین فی الصافی عن القمی قال نزلت فی غزوة بنی المصطلق فی سنة خمس من الهجرة وکان رسول الله صلی الله علیه وآله خرج الیها فلما رجع منها نزل علی بئر وکان الماء قلیلا فیها وکان انس بن سیار حلیف الانصار وکان جمجاه بن سعید الغفاری اجیر العمر بن الخطاب : فاجتمعوا علی البئر فتعلّق دلو سیار بدلو جمجاه : فقال سیار دلوی : وقال جمجاه دلوی فضرب جمجاه یده علی وجه سیار فسال منه الدم : فنادی سیار بالخزرج : ونادی جمجاه بقریش فاخذ الناس السلاح وکاد ان تقع الفتنه : فسمع عبدالله بن ابیّ النداء : فقال ماهذا : فاخبروه باالخبر فغضب غضبا شدیداً : ثم قال قد کنت کارها لهذا المسیر: انی لاذلّ العرب ماظننت انی ابقی الی ان اسمع مثال هذا فلا یکن عندی تغییرا : ثم اقبل علی اصحابه فقال هذا عملکم : انزلتموهم منازلکم: وواسیتموهم باموالکم : ووقیتموهم بانفسکم : وابرزتم نحورکم للقتل : فارمل نسائکم وایتم صبیانکم : ولو اخرجتموهم

رسولخدا(ص) بابنی المصطلق درسال پنجم هجرت وخود رسولخدا(ص) رفته بود باین جنگ: در مراجعت حضرت فرود آمد بسر چاهی ودر آن سرزمین آب کم بود و بود انس بن سیار هم پیمان باانصار و بود جمجاه بن سعید غفاری اجیر عمر بن خطاب اجتماع شد درسر چاه برای تحصیل آب دراین بین تصادف کرد دلو سیار بادلو جمجاه اجیر عمر. سیار گفت سطل من: جمجاه گفت سطل من: ناگاه جمجاه زد بصورت سیار که خون جاری شد: فریاد کرد سیار طایفهٔ خزرج را: وفریاد کرد جمجاه قریش را طرفین آلت جنگ برداشتند ونزدیك بود که فتنه بپاشود. قضیه را شنید عبدالله بن ابی وسر وصدا را فهمید، وعبدالله رئیس خزرج بود. گفت چیست سر وصدا. قصه را خبر دادند باو. بغضب درآمد غضب شدیدی: وگفت اصلا من درآمدن باین جنگ واین سفر ناراضی بودم وازروی اکراه آمدم: وگفت هر آینه من ذلیل ترین عرب باشم اگر گمان میکردم من باقی باشم و بشنوم چنین مطلبی ومن بحال خود باشم، وبعدرو کرد بقوم خود وگفت این خواری اثر عمل شما است. زیرا شما وارد کردید آنها را درمنازل خودتان ومقصودش رسولخدا(ص) واصحاب کبارش بود که انصار آنها راپذیرائی کردند وگفت آنها را شریك قرار دادید دراموالتان. وجان خودرا فدای آنها کردید. وخونهای خودرا دردسترس آنها گذاشتید. ونتیجه این شد که بیوه کردند زنهای شما را ویتیم کردند اطفال شما را. واگر شما آنها را راه نمیدادید هر آینه سربار دیگران بودند وذلیل. آنوقت گفت اگر ما بر گشتیم بمدینه باید خارج شود البته عزیزترین بیدترین حال وتظرش به پیغمبر ویارانش بود وزید بن ارقم که جوانی بود بسر حد بلوغ نرسیده تمام کلمات راشنید. واین هنگام رسولخدا زیر درختی بود ودروقت گرمای شدید وخدمت حضرتش بودند عده

لکانواعیاالاعلی غیرکم ثم قال لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعزمنها الاذل : وکان فی القوم زیدبن ارقم وکان غلاما قدراهق وکان رسول الله فی ظل شجرة فی وقت الهاجرة وعنده قوم من اصحابه من المهاجرین والانصار: فجاء زید واخبره بماقال عبدالله بن ابی فقال رسول الله لعلك وهمت یاغلام قال لا والله ماوهمت فقال : لعلك غضبت علیه : قال: لا والله ماغضبت علیه: قال فلعله سفه علیك: قال لا والله: فقال رسول الله ﷺ لشقران مولاه فأحدج راحلته ورکب: وتسامع الناس بذالك فقالوا ماکان رسول الله ﷺ لیرحل فی مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام علیك یارسول الله ورحمة الله وبرکاته : فقال و علیك السلام : فقال : مالهذا الرحیل فی هـذا الوقت فقال ﷺ اوماسمعت قولا قال صاحبکم : قالوا وای صاحب لنا غیرك یارسول الله قال ﷺ : عبدالله بن ابی زعم انه ان رجع الی المدینه لیخرجن الاعزمنها الاذل: فقال یارسول الله فانك واصحابك الاعزّ وهو واصحابه الاذلّ فسار رسول الله ﷺ یومه کلّه لایکلّمه احد: فاقبلت الخزرج علی عبدالله بن ابی یعذلونه فحلف عبدالله انه لم یقل شیئا من ذالك: فقالوا فقم

ازمهاجر وانصار که ناگاه زید آمد و بر رسولخدا(ص) خبرداد که عبدالله بن ابی چه کلماتی گفته رسولخدا فرمود شاید تو اشتباه کردی ای پسر عرض کرد خیر بخدا قسم اشتباه نکردم: فرمود: شاید باو بدبین هستی وغضبناك. گفت نه بخدا قسم غضبناك براو نیستم فرمود شاید عقلت پریده. گفت نه بخدا قسم فرمود رسولخدا بشقران که غلام حضرت بود مهیاکن مرکب سواری را پس غلام مهیا کرد مرکب حضرت را و آنبزرگوار سوار شد . و خبر حرکت رسولخدا گوش بگوش رسید ومردم خبرشدند و گفتند . هیچوقت درچنین هوای گرم حرکت نمیکردند پس مردم هم کوچ کردند ورسانید سعدبن عبادة خود را برسولخدا وعرض سلام کرد و جواب سلام شنید. عرض کرد . چه معنی دارد کوچ کردن دراین وقت . فرمود رسولخدا(ص). مگر نشنیدی کلام صاحبتان را . عرض کردند کدام صاحب ونیست برای ما صاحبی غیر ازوجود مقدس شما . فرمود رسولخدا(ص) عبدالله بن ابی تصمیم گرفته که اگر بمدینه بر گردد خارج کند عزیزترین افراد باحال ذلت. سعد گفت ای رسولخدا تو واصحاب عزیزترین افرادی واو واصحابش ذلیل ترین افراد. پس بااین حال حرکت کرد ورسولخدا (ص) راه رفت تمام روز وکسی باحضرتش کلامی نگفت. ورو کردند طائفه خزرج بعبدالله بن ابی وملامت کردند او را برعملش. قسم خورد عبدالله که من همچه کلماتی نگفته ام. گفتند اگر نگفتی بیا باما برویم پیش رسولخدا وعذربخواهیم .

بنا الی رسول الله حتی نعتذر الیه : فلوّی عنقه فلما جن اللیل سار رسول الله صلی الله علیه و آله لیله کله و النهار فلم ینزلوا الا للصلوة : فلما کان من الغد نزل رسول الله و نزل اصحابه و قد امهدهم الارض من السّهر الذی اصابهم فجاء عبدالله الی رسول الله صلی الله علیه و آله فحلف عبدالله انه لم یقل ذالك و انه لیشهد ان لا اله الا الله و انك لرسول الله و ان زیدا قد کذب علیّ فقبل رسول الله صلی الله علیه و آله منه و اقبلت الخزرج علی زید بن ارقم یشمونه و یقولون له کذبت علی عبدالله سیدنا : فلما رحل رسول الله کان زید معه یقول اللهم انك لتعلم انی لم اکذب علی عبدالله بن ابی فما سار الاقلیلا حتی اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله ما کان یأخذه من البرحاء عند نزول الوحی علیه فثقل حتی کادت ناقته ان تبرك من ثقل الوحی فسری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یسکب العرق عن جبهة ثم اخذ بأذن زید بن ارقم فرفعه من الرحل ثم قال یا غلام صدق فوك و وعی قلبك و انزل الله فیما قلت قرآنا فلما نزل جمع اصحابه و قرء علیهم سورة المنافقین ففضح الله عبدالله بن ابی : و فی روایة ان ولد عبدالله بن ابی اتی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله ان کنت عزمت علی قتله فمرنی ان اکون انا الذی احمل الیك رأسه

گردنی تکان داد بعلامت رد. چون شب شد راه رفت رسولخدا (ص) تمام شب را و روز بهمین منوال و پیاده نشدند مگر برای نماز. فردای آنروز منزل کرد حضرتش با اصحاب و بزمین پهن شدند بواسطه بیداری که کشیده بود دراین هنگام آمد عبدالله خدمت رسولخدا (ص) و قسم یاد کرد که من نگفته‌ام چنین کلماتی و کلمهٔ شهادتین بزبان آورد . و گفت زید دروغ بمن بسته . و رسولخدا هم قبول کرد از او. و رو آوردند طائفه خزرج بزید بن ارقم و ناسزا گفتند باو و گفتند که تو بدروغ نسبت‌هائی به بزرگ ما عبدالله دادهٔ و چون کوچ کرد رسولخدا (ص) زید با حضرت بود. و بدرگاه خدا نالید و گفت خدایا تو آگاهی که من دروغ بعبدالله بن ابی نبسته‌ام و حرکت نکردند مگر کمی تا آنکه شروع شد حالت وحی بر رسولخدا و عارض شد شدت حالیکه وقت نازل شدن وحی بر پیغمبر روی میداد و سنگینی وحی بقدری بودکه نزدیك بود مرکب پیغمبر بخوابد. پس برطرف شد آنحال از رسولخدا (ص) درحالیکه عرق از پیشانی نازنینش میریخت بعد گرفت رسولخدا گوش زید بن ارقم را و بلند کرد اورا و فرمود ای پسر راست گفت دهان تو و قلب تو فرا گرفت (یعنی ایمان) و نازل کرد خدا در بارهٔ تو و آنچه گفته بودی آیات قرآنی و چون فرود آمد جمع کرد اصحابش و خواند برآنها سورة المنافقین را و رسوا شد عبدالله بن ابی و در روایتی است پسر عبدالله آمد خدمت رسولخدا و گفت یا رسول الله. اگر اراده داری قتل اورا بمن دستور بده که من خودم سرش بیاورم : بخدا قسم اوس و خزرج میدانند که من نیکو پسری هستم نسبت

فوالله لقد علمت الاوس والخزرج انی ابرّهم ولدا بوالد : فانّی اخاف ان تأمر غیری فیقتله فلاتطیب نفسی ان انظر الی قاتل عبدالله فأقتل مؤمنا بکافر فادخل النار فقال رسول الله بل نحسن صحابته مادام فینا .

(فی المراء والجدال)

۳۱۶ فی السفینه قال النبی صلی الله علیه وآله لایستکمل عبد حقیقة الایمان حتی یدع المراء وان کان محقا ۳۱۷ وفیه عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لایؤمن رجل حتی یحب اهلبیتی وحتی یدع المراء وهو محق فقال عمر بن الخطاب ماعلامة حب اهلبیتک قال هذا فضرب بیده علی علی بن ابیطالب علیه السلام ۳۱۸ قال النبی صلی الله علیه وآله ثلاث من لقی الله عزوجل بهن دخل الجنه من ای باب شاء: من حسن خلقه: وخشی الله فی المغیب والمحضر : و ترک المراء و ان کان محقاً ۳۱۹ مجموعة ورام قال رسول الله صلی الله علیه وآله

پیدرم: ولی من میترسم که بغیر من دستور قتل پدرم بدهی واو را بکشد ومن نمیتوانم او را به بینم و بکشم مؤمنی را بخاطر کافری. وداخل آتش شوم . فرمود رسولخدا نمیکشیم بلکه نیکو رفتار خواهیم کرد مادام که میان ما باشد.

«باب مراء و مجادله کردن»

۳۱۶ـ در کتاب سفینه نقل شده که رسولخدا(ص) فرموده بکمال نمیرسد ایمان بندهٔ مگر آنکه واگذارد مراء را وهرچند برحق بوده باشد

۳۱۷ـ ودر آن کتاب است ازسلمان که گفت رسولخدا(ص) فرموده ایمان نیاورده مردی مگر آنکه دوست بدارد اهلبیت مرا ومگر آنکه واگذارد مراء را در حالیکه برحق باشد . پس گفت عمر بن الخطاب که چیست علامت دوستی اهلبیت تو رسولخدا(ص) فرمود این وزد دست خود را بعلی بن ابیطالب علیه السلام.

۳۱۸ـ ودر آن کتاب است که فرمود رسولخدا(ص) سه چیز است که هر که ملاقات کند خدای عزوجل را بآن سه چیز داخل بهشت خواهد شد از هر دریکه بخواهد: کسیکه نیکو گرداند خلق خود را و کسیکه بترسد از خدا در ظاهر و خفا: و کسیکه ترک کند مراء وجدال را اگر چه برحق باشد.

۳۱۹ـ در کتاب ورام است که رسولخدا(ص) فرموده مجادله مکن با برادرت. و مزاح مکن. و وعده مده بوعدهٔ که وفا نکنی .

لاتمارا خاك و لاتمازحه ولاتعده موعد افتخلفه ۳۲۰ و فیه قال النبی صلی الله علیه و آله من ترك المراء وهومحق بنی الله له بیتا فی اعلی الجنه ومن ترك المراء وهومبطل بنی الله له بیتافی ربض الجنه ۳۲۱ و فیـه عن النبی صلی الله علیه و آله قال من جادل فی خصومة بغیرعلم لم یزل فی سخط الله حتی ینزع ۳۲۲ فی السفینه عن النبی صلی الله علیه و آله انازعیم بیت فی ربض الجنه وبیت فی وسط الجنه و بیت فی اعلی الجنه لمن ترك المراء وان کان محقا ولمن ترك الکذب وان کان هاذلا و لمن حسن خلقه ۳۲۳ فی الوسائل عن عمر بن یزید عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ماکان جبرئیل یأتینی الاقال یا محمد اتق شحناء الرجال وعداوتهم ۳۲۴ وایضافی الرسائل عن ولید بن صبیح قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله ماعهدالی جبرئیل علیه السلام فی شیئی ماعهدالی فی معادات الرجال .

۳۲۰ـ ودر آن کتاب است که رسولخدا(ص) فرموده هر که ترك کند مراء را وحال آنکه برحق باشد بناکندخدا برای اوخانهٔ دربالای بهشت وهر که ترك کند مراء را وحال آنکه بر باطل باشدبناکند خدابرای اوخانه درپایین بهشت.

۳۲۱ـ ودر آن کتاب است ازرسولخدا(ص) که فرمودهر که مجادله کند درخصومتی بدون علم باقی است درغضب خدا تاوقتیکه دست بردارد

۳۲۲ـ درکتاب سفینه نقل شده ازرسولخدا(ص) که فرمود من ضامن خانه‌هستم درپایین بهشت: وخانهٔ دروسط بهشت: وخانهٔ دربالای بهشت: برای کسیکه ترك کند مراء را وهرچند برحق باشد. وبرای کسیکه ترك کند دروغ را وهرچند مزاح باشد: وبرای کسیکه نیکو گرداند خلق خود را.

۳۲۳ـ درکتاب وسائل نقل شده ازعمر بن یزید ازامام ششم علیه السلام که فرموده است رسولخدا(ص) فرموده نیامد جبرئیل مگر آنکه گفت ای رسولخدا بپرهیز ازمخاصمه مردها و ازدشمنی باآنها.

۳۲۴ـ ونیزدرکتاب وسائل است ازولیدبن صبیح که گفت شنیدم ازامام ششم(ع) که فرمود رسولخدا فرموده جبرئیل سفارش نکرده بمن درهیچ چیزی بمثل سفارشیکه دربارهٔ خصومت بامردان نموده .

(باب فی مداراة الناس)

۳۲۵ فی الوسائل عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال قال رسول الله امرنی ربی بمداراة الناس ۳۲۶ فی الوسائل عن الحسین بن الحسن قال سمعت جعفرا علیه‌السلام یقول جاء جبرائیل الی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال یا محمد ربك یقرئك السلام و یقول لك دار خلقی ۳۲۷ وفیه ایضا عن السکونی عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ثلاث من لم یکن فیه لم یتم له عمل : ورع یحجزه عن معاصی الله : وخلق یداری به الناس : و حلم یرد به الجاهل ۳۲۸ وفیه عن حبیب السجستانی عن ابی جعفر علیه‌السلام قال فی التوراة مکتوب فیما ناجی الله به موسی بن عمران یا موسی اکتم مکتوم سری فی سریرتك واظهر فی علانیتك المداراة عنّی لعدوی وعدوك عن خلقی ولا تستسب لی عندهم باظهار مکتوم سری فتشرك عدوك وعدوی فی سبی ۳۲۹ وفیه عن مسعدة بن صدقه عن ابی عبدالله علیه‌السلام

«باب مدارا کردن با مردم»

۳۲۵ـ در کتاب وسائل نقل شده از امام ششم(ع) که فرمود رسولخدا فرموده دستورداده بمن پروردگار من بمدارا کردن بامردم

۳۲۶ـ ودر آن کتاب است ازحسین پسرحسن که گفت شنیدم ازامام ششم(ع) که فرمود آمدجبرئیل بسوی رسولخدا(ص) و گفت یامحمد سلام میرساند پروردگار تو ومیگوید بتو که مدارا کن بامخلوق من .

۳۲۷ـ ودر آن کتاب است ازسکونی ازامام ششم(ع) که فرمود رسولخدا(ص) فرموده سه چیز است که هر که دراو نباشد تمام نمیشود برای اوعملی: ورعی که بازدارد او را ازمعصیت خدا: وخلقی که مدارا کند باآن بامردم: وحلمی که ردکند بوسیلهٔ آن نادان را

۳۲۸ـ ونیز در آن کتاب نقل شده ازحبیب سجستانی ازامام پنجم علیه‌السلام که فرمود در تورات نوشته شده ازجملهٔ کلمات خدای متعال بموسی بن عمران این است که ای موسی پنهان بدار سر مرا درباطن خود واظهار کن درظاهر خودمدارا کردن بادشمن من ودشمن خودت ازمخلوقات من. وبواسطهٔ اظهار اسرار کاری مکن که اهانت کند پس کافر شوند دشمنان تو ومن بجهت سب وناسزا گفتن.

۳۲۹ـ ودر آن کتاب نقل شده ازمسعدة بن صدقه ازامام ششم(ع) که فرمودرسولخدا(ص) فرموده مدارا کردن بامردم نصف ایمان است ومسامحه باآنها نصف تعیش وزندگانی است. و

قال قال رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله مداراة‌الناس نصف‌الایمان و الرفق بهم نصف‌العیش ثم قال ابوعبدالله عليه‌السلام خالطوا الابرارسرا وخالطوا الفجار جهرا ولاتمیلوا علیهم فیظلموکم فانه سیأتی زمان لاینجوا فیه من ذوی الدین الامن ظنوا انه ابله وصبر نفسه علی ان یقال انه ابله لاعقل له ۳۳۰ وفیه عن حذیفة بن منصور قال سمعت اباعبدالله عليه‌السلام یقول ان قوما من قریش قلّت مداراتهم للناس فالقوا من قریش وایم‌الله ماکان باحسابهم بأس وان قوما من غیر قریش حسنت مداراتهم فالحقوا بالبیت الرّفیع ثم قال علیه‌السلام من کفّ یده عن الناس فانما یکف عنهم ید واحدة ویکفون عنه ایدی کثیرة ۳۳۱ وفیه عن اسحق بن عمارة ل قال الصادق یااسحق صانع للمنافق بلسانك واخلص ودّك للمؤمن فان جالسك یهودی فاحسن مجالسته ۳۳۲ عن امیر المؤمنین عليه‌السلام فی وصیة المحمد بن الحنفیه قال

بعد فرمود امام ششم علیه‌السلام آمیزش کنید با نیکان پنهانی و آمیزش کنید با فجار در ظاهر و اعتماد نکنید با آنها تااینکه ستم کنند بشما زیرا بیاید زمانی که نجات نیابد در آن زمان ازدین داران مگر کسیکه گمان ببرند که اوسفیه است وصبر کند و بپسندد که بگویند اوسفیه و بی‌عقل است.

۳۳۰ـ ودر آن کتاب نقل‌شده ازحذیفة پسر منصور که گفت شنیدم ازامام ششم علیه‌السلام که میفرمود بدرستیکه طایفهٔ از قریش کم‌بود مدارا کردن آنها بامردم پس افتادند از عظمت قریش وبخدا قسم که درحسب و نسب آنها باکی نبود. وبدرستیکه طایفه‌ازغیرقریش نیکومدارا کردند بامردم ملحق شدند ودرك کردند شرافت بیوت بلندپایه‌را: وبعدفرمود هر کس بازبدارد اذیت دست خود را ازمردم بازداشته آزار یکدست را و درازاء بازداشته میشود از او آزار دستهای زیادی .

۳۳۱ـ ودر کتاب وسائل نقل‌شده ازاسحق پسرعمار که گفت امام صادق علیه‌السلام فرمود یااسحق بامنافق رفتار کن بزبانت وخالص گردان دوستی خودرا بامؤمن پس اگر همشنین شد باتو یهودی نیکو گردان کردار خودرا بااو .

۳۳۲ـ ودر آن کتاب نقل‌شده‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربارهٔ وصیت بمحمدبن‌حنفیه فرموده نیك‌رفتار کن باجمیع مردم کمااینکه دوست داری که نیك‌رفتار شود باتو: وبپسند برای آنها آنچه رامیپسندی برای، خودت وزشت بدار برای آنها آنچه را زشت میدانی ازغیر نسبت بخودت: ونیکو گردان خلق خودرا بامردم باندازهٔ که اگرغایب‌شوی‌میل کنند بسوی تو واگر بمیری گریه کنند برای‌تو وبگویند درمقام‌تأسف اناالله‌وانا الیه‌راجعون ومباش‌از کسانی که‌هر گاه بمیری گفته شود درمقام خورسندی الحمدلله رب‌العالمین: وبدان که تمام عقل‌وس عقل‌بعد از

واحسن الی جمیع الناس کما تحب ان یحسن الیك وارض لهم ما ترضاه لنفسك واستقبح لهم ما تستقبحه من غیرك و حسّن خلقك مع الناس حتی اذا غبت عنهم حنّوا الیك و اذامت بکوا علیك وقالوا انا لله وانا الیه راجعون ولا تکن من الذین یقال عند موته الحمدلله رب العالمین واعلم ان راس العقل بعد الایمان بالله عزوجل مداراة الناس و لاخیر فیمن لایعاشر بالمعروف من لابد من معاشرته حتی یجعل الله الی الخلاص منه سبیلا فانی وجدت جمیع ما یتعایش به الناس و به یتعاشرون ملأ مکیال ثلثاه استحسان و ثلثه تغافل ۳۳۳ و فیه عن علی بن ابیطالب علیه‌السلام قال لبنیه یابنی ایاکم و معادات الرجال فانهم لایخلون من ضربین من عاقل یمکر بکم اوجاهل یعجل علیکم والکلام ذکر والجواب انثی فاذا اجتمعا الزوجان فلابد من النتاج ۳۳۴ فی الکافی عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله امرنی ربی بمداراة النـاس کما امرنی باداء الفرائض ۳۳۵ لالی الاخبار نقل ان عابدا دخل علی معاویه لیعظه فقال له

ایمان بخدای عزوجل مدارا کردن با مردم است و نیست خیری در کسیکه زندگی نکند بخوبی با کسیکه ناچاراست اززندگی کردن باو تا اینکه بگشاید خدا راه خلاصی از او: زیرا یافتم که تمام سبب زندگانی مردم وچیزیکه بآن زندگانی میکنند یك مطلبی است که دو سوم آن نیکی کردن است ویك سوم آن غفلت ازحقائق

۳۳۳ـ ودرآن کتاب است ازعلی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود باولادش ای پسرهای من بپرهیزید ازدشمنی کردن با مردم زیرا آنها ازدوقسم خارج نیستند یا زرنگ است که بمکر و حیله باشما رفتارمیکند : و یا نادان است که سرعت میکند در بدی با شما وکلام و جواب آن بمثل نرو ماده ایست که جفت شوند و ناچار نتاجی ببار خواهند آورد سلام الله بر گوینده آن

۳۳۴ـ درکتاب نقل شده ازعبدالله پسرسنان که گفت امام ششم فرمود رسولخدا فرموده که خدا دستور داده مرا بمدارا کردن بامردم همانطوریکه دستور داده و امر فرموده باداء واجبات .

۳۳۵ـ درکتاب لألی نقل شده که عابدی واردشد برمعاویه برای اینکه موعظه کند اورا پس گفت بمعاویه که ای فاسق ای سگ توهستی این‌چنین ظلم میکنی ومفصلا با اوتکلم کرد : عابد گفت

پس گفت معاویه باو که‌ای عابد تو افضلی ازموسی پیغمبر خدا یا او افضل است از تو: عابد گفت بلکه موسی بهتر است از من: معاویه گفت آیا من شقی‌ترم ویا فرعون: عابد گفت فرعون معاویه گفت پس از آنکه فرستاد خدا بسوی فرعون دو نفر موسی وهارون را که پند دهند و نصیحت

یا فاسق یا کلب هکذا تظلم الناس و اطال الکلام معه فقال: له معاویه یا عابد انت افضل من موسی نبی الله ام هو افضل منك: فقال: بل موسی خیر منی فقال له وانا اشقی ام فرعون فقال بل فرعون فقال ان فرعون لما ارسل الله الیه واعظین وهما موسی وهارون قال الله لهما فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی فامرهما الله سبحانه و تعالی بالکلام اللّیّن و انت تعظنی بهذه الخشونه.

(باب الرفق مع الناس)

۳۳۶ فی السفینه عن النبی صلی الله علیه وآله الرفق لم یوضع علی شیء الازانه ولا ینزع من شیئی الاشانه ۳۳۷ عن کتاب نوادر الراوندی قال رسول الله صلی الله علیه وآله مامن عمل احبّ الی الله تعالی و الی رسوله من الایمان بالله والرفق بعباده و مامن عمل ابغض الی الله من الأشراك بالله تعالی والعنف علی عباده ۳۳۸ عن الکافی عن ابیجعفر علیه السلام قال ان لکل شیئی قفلاو قفل الایمان الرفق ۳۳۹ عن الکافی عن هشام بن احمر عن ابن الحسن علیه السلام قال قال لی وجری بینی وبین رجل من القوم کلام فقال لی

کنند اورا خدافرمود بآن دو بگوئید قول و کلام نرم وملایم شاید پند بگیرد و برگردد واما تو موعظه میکنی مرا باین درشتی وخشونت.

«باب رفق و سازش بامردم»

۳۳۶- درکتاب سفینه نقل شده ازرسول خدا(ص) که فرمود رفق باکسی نبود مگرآنکه زینت داد اورا وگرفته نشدازکسی مگرآنکه زشت وقبیح کرد اورا

۳۳۷- ازکتاب نوادر راوندی نقل است که فرمودرسولخدا(ص) نیست چیزی محبوب تر نزدخدای عزوجل ونزدرسولخدا ازایمان بخداورفق با بندگان خدا: ونیست عملی مبغوض تر نزدخدای متعال از شرك بخدا وسخت گیری به بندگان خدا

۳۳۸- ازکتاب کافی نقل شده ازامام پنجم(ع) که فرموده است برای هرچیزی قفلی است وقفل ایمان رفق است.

۳۳۹- ازکتاب کافی نقل شده از هشام بن احمر ازامام موسی کاظم (ع) که بمن فرموددر حالیکه بین من وبین مردی ازطایفهٔ گفتگوئی بودمداراکن با آنها زیرا ممکن است کفرفردی ظاهرشود درغضب او ونیست خیری درکسیکه کفر اودرغضبش باشد.

ارفق بهم فان کفر احدهم فی غضبه ولاخیر فیمن کفره کان فی غضبه[۳۴۰] فی الکافی عن النبی صلی الله علیه وآله قال ان فی الرفق الزیادة والبرکة ومن یحرم الرفق یحرم الخیر[۳۴۱] و فیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال مازوی الرفق عن اهل بیت الازوی عنهم الخیر[۳۴۲] وفیه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لوکان الرفق خلقاً یری ماکان مما خلق الله شیئی احسن منه[۳۴۳] وفیه ایضاعن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله مااصطحب اثنان الاکان اعظمهما اجرا واحبهما الی الله تعالی ارفقها بصاحبه[۳۴۴] فی السفینه قال محمدالباقر علیه السلام من اعطی الخُلق والرفق فقد اعطی الخیر والراحة وحسن حاله فی دنیاه وآخرته ومن حرم الخُلق والرفق کان ذالك سبیلا الی کل شرّ وبلیة الامن عصمه الله[۳۴۵] وفیه ایضاً کان آخر وصیة

۳۴۰ـ درکتاب کافی وارد شده از رسولخدا(ص) که فرمود بدرستیکه دررفق زیادتی است وبرکت وهر که محروم شود ازرفق ومدارا محروم شده ازخیر

۳۴۱ـ ونیز درهمان کتاب است ازامام ششم علیه السلام که فرمود دور نمیشود رفق از خانوادهٔ مگرآنکه دورمیشود ازآنها خیر

۳۴۲ـ ونیز درآن کتاب است ازامام پنجم علیه السلام که فرموده است رسولخدا فرموده اگررفق مخلوقی بودمجسم ودیدنی نبوددرآنچه خداخلق کرده شیئی نیکوتر ازاو

۳۴۳ـ ونیز درآن کتاب است ازامام ششم علیه السلام که فرمود رسولخدا فرموده رفاقت نمیکنند هردونفری مگرآنکه پرثواب تر ومحبوب ترآن دو نزد خدای متعال با رفق ومداراتر آنهاست بدیگری

۳۴۴ـ درکتاب سفینه نقل شده که امام باقر علیه السلام فرموده هرکه عطاشده باوخلق حسن ورفق ومدارا بدرستیکه عطاشده خیر و راحت وخوش است حالش در دنیا و آخرت و هرکه محروم شود ازخلق نیك ورفق باز خواهدشد برای او در هرشرو بدی مگرآنکه خدا نگهدارد ازبدی اورا

۳۴۵ـ ودرآن کتاب است که آخروصیت خضر بموسی(ع) این بود که سرزنش مکن کسی را بگناهی وبدرستیکه محبوب ترین امورنزدخدای متعال سه چیزاست : میانه روی درامور: ورفق ببندگان خدا : وعفو وگذشت درچیزیکه قدرت داری . و مدارا نکرد احدی بأحدی دردنیا مگرآنکه مدارا کندخدا روزقیامت با او

الخضر لموسى عليه السلام لاتعيرن احدا بذنب وان احب الامور الى الله عزوجل ثلاثة القصد فى الجده والعفو فى المقدرة و الرفق بعباد الله و ما رفق احد باحد فى الدنيا الا رفق الله عزوجل به يوم القيامه ۳۵۴ فى الوسائل عن ابى البخترى قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول المؤمنون هينون لينون كالجمل الالف ان قيد انقاد وان انيخ على صخرة استناخ ۳۵۵ فى الوسائل عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام فى وصية النّبى لعلى عليه السلام قال ياعلى من لم يقبل من متّصل عذرا صادقا كان او كاذبا لم نيل شفاعتى ۳۵۶ وفيه فى حديث ان على بن الحسين عليه السلام قال لولده ان شتمك رجل عن يمينك ثم تحوّل اليك عن يسارك فاعتذر اليك فاقبل عذره ۳۵۷ فى السفينه عن الكافى عن عبدالعزيز القراطيسى قال قال لى ابوعبدالله عليه السلام ياعبدالعزيز ان الايمان عشر درجات بمنزلة السلّم يصعد منه مرقاة بعد مرقاة فلايقولنّ صاحب الاثنين لصاحب الواحد لست على شيئى حتى ينتهى الى العاشرة فلاتسقط من هو دونك فيسقطك من هو فوقك واذا رأيت من هو اسفل منك بدرجة فارفعه اليك برفق ولا تحملنّ عليه مالا يطيق فتكسره فان من كسر

۳۵۴ـ در كتاب وسائل نقل شده از ابى البخترى كه گفت شنيدم از امام ششم عليه السلام كه ميفرمود مؤمنون مسامح وخوشخوى هستند بمثل شتريكه مأنوس باشد اگر بكشند مهار او را ميرود واگر بخوابانند اورا روى سنگى ميخوابد

۳۵۵ـ ونيز در آن كتاب است از امام ششم از آباء بزرگوارش عليهم السلام از وصيت رسول خدا بعلى (ع) كه فرمود ياعلى هركس قبول نكند عذر كسى راكه قصد پيوند دارد چه راست باشد وچه دروغ نميرسد باوشفاعت من

۳۵۶ـ ونيز در آن كتاب است كه على بن الحسين امام چهارم عليه السلام فرمود بفرزندان خود اگر ناسزا بگويد كسى ومردى از طرف راست تو وبر گردد بسوى تو از طرف چپ ومعذرت بخواهد از تو قبول كن عذر اورا .

۳۵۷ در كتاب سفينه نقل كرده ازكتاب كافى از عبدالعزيز قراطيسى كه گفت بمن فرمود امام ششم عليه السلام كه اى عبدالعزيز بدرستيكه ايمان ده درجه است بمثل نردبان كه بايد بالا رفت پله پله ونبايد كسيكه دو پله بالا رفته بكسيكه يك پله بالا رفته بگويد نيستى تو داراى رتبهٔ ولو برسد به پلهٔ دهم . پس هيچ مينداز كسى راكه پست تر از تو است مبادا هيچ پندارد كسى كه بالاى تو است تورا : وهرگاه ديدى كسى را كه او پائين تر از تو است بيك پله بلند كن او را بسوى خودت برفق ومدارا وتحميل مكن براو چيزيكه توانائى آن ندارد در اعتقاد پس متزلزل كنى اورا زيرا كه هركه مؤمنى را سست كند براو است كه محكم كند اورا يعنى در اعتقاد

مؤمنا فعليه‌جبره [۳۵۸] وفيه ايضاً قال الصادق عليه‌السلام لعمار بن ابى‌الاحرص فى حديث مراتب الاسلام وانه وضع على سبعة اسهم اماعلمت ان امارة بنى امية كانت بالسيف والعنف والجور وان امامتنا بالرفق والتألف والوقار والتقيه وحسن الخلطه والورع والاجتهاد فرغبوا الناس فى دينكم و فيما انتم فيه [۳۵۹] فى السفينه فى خلق فى اخلاق النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله روى ان اعرابيا جائه يطلب منه فاعطاه ثم قال صلى‌الله‌عليه‌وآله احسنت اليك قال الاعرابى لاولا اجملت فغضب المسلمون وقاموا اليه فأشار اليهم ان كفّوا ثم قام ودخل منزله وارسل اليه وزاده شيئا ثم قال صلى‌الله‌عليه‌وآله احسنت اليك قال نعم فجزاك الله من اهل وعشيرة وخيراً فقال له النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله انك قلت ماقلت وفى نفس اصحابى من ذالك شيئى

۳۵۸– ونيزدرآن كتاب است كه فرمود امام ششم عليه‌السلام بعماربن ابى‌الاحوص در حديثيكه مراتب اسلام ذكرشده و فرموده پايه گذارى شده برهفت سهم آيا نميدانى كه خلافت بنى‌اميه ثبات‌يافته بشمشيروسخت گيرى وستم : واماپيشوائى مابرخلق برفق‌است وانس‌ووقار و تقيه وخوش‌رفتارى وپرهيزگارى وجديت درامورعبادى وشمانيز بعمل‌ترغيب كنيد مردم‌را در دين‌خودتان وبآنچه شمادرآن هستيد .

۳۵۹–در كتاب‌سفينه‌درماده‌خلق ذكرشده‌دراخلاق‌رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌روايتى كه‌آمد خدمت‌آنحضرت‌عربى بيابانى وچيزطلب كرد حضرت‌عطافرمودند باو بعدبيك نظرى‌فرمودند نيكى كردم بتوآنمرد گفت نه‌خوبى بمن‌نكردى مسلمين حاضردر غضب شدند وبپا خاستند كه ادب كنند اورا اشاره فرمود رسولخدا (ص) كه مزاحم نشويداورا : بعد برخاست رسولخداو داخل‌منزل شد واحضار فرمود آنمرد راوزيادكرد عطارا بعدفرمودآيا احسان‌كردم بتو گفت بلى‌جزادهد خداتورا بهترين خيروجزا حضرت فرمود توگفتى آنچه گفتى و در دل اصحاب من‌ازتوكدورتى است اگرميل دارى بگوپيش روى‌آنها آنچه بمن گفتى تابيرون شود از دل آنها كدورتى كه ازتودارند گفت نيكواست وخوب كاريست . چون صبح‌وشام وهنگام اجتماع شدآنمردآمد ورسولخدا بمردم فرمود اين‌است‌آن باديه‌نشين‌كه گفت‌آنچه‌گفت ازاهانت بمن‌و زياده كرديم ماعطارا باووگمان برده‌ميشودكه راضى‌شده آياچنين است‌گفت بلى‌جزادهد خدا بتو خير از اهل و عشيرة : پس فرمود (ص) مثل من و مثل اين منل مرديست كه براى او شترى‌باشد گريختهٔ ازصاحبش ومردم تعقيب‌كنند اورا وفائده نبخشد مگردورشدن پس‌نداكند صاحب‌آن شتركه واگذاريد بين‌من وشترمن زيرامن مهربان‌ترم بآنحيوان ازشما و داناترم باخلاق اوپس‌روكند بآنحيوان وپاك‌كند ازاوخاك و كثافات را پس‌برگرداند او را تابيايد و بخواباند اورا وببندديراوجل اورا ومرتب‌كند اورا وبدرستيكه اگر واگذار ميكردم شمارا آنجا كه گفت مردآنچه‌گفت پس‌ميكشند شمااورا واوداخل آتش ميشد .

فان اجبت فقل بين ايديهم ماقلت بين يدي حتى يذهب مافي صدورهم عليك قال نعم فلماكان الغداء والعشي جاء فقال ان هذا الاعرابي قال ماقال فزدناه فزعم انه رضي كذالك قال نعم فجزاك الله خيراً من اهل وعشيرة: فقال صلى الله عليه وآله مثلي ومثل هذامثل رجل له ناقة شردت عليه فاتبعها الناس فلم يزيدوها الانفورا فناداهم صاحبها خلوا بيني وبين ناقتي فاني ارفق بهامنكم واعلم فتوجه لها بين يديها فاخذ لها من قمام الارض فردها حتى جائت واستناخت وشد عليها رحلها واستوى عليها واني لو تركتكم حيث قال الرجل ما قال فقتلتموه ودخل النار ۳۶۰ في لالي الاخبار وقدروي ان بعض اولاد الصحابة على عهد موسى بن جعفر عليه السلام كان يعادي موسى بن جعفر عليه السلام وكان يبغضه ويسبّه و اذا مر به كان يلعنه وآبائه عليهم السلام فقال له غلمانه ومواليه دعنا نقتل هذا الملعون فقال عليه السلام: انا اقتله فخرج ذات يوم وطلبه فقيل له: انه في ضيعة له على سواد المدينة

۳۶۰ ـ در كتاب لآلي الاخبار نقل است كه روايت شده بعضي از اولاد صحابهٔ رسولخدا درزمان موسى بن جعفر عليه السلام بود ودشمني ميورزيد باآنحضرت وناسزا ميگفت بآن سرور وگاهيكه برخورد ميكرد العياذ بالله لعن بآنحضرت وپدران بزرگوارش عليه السلام مينمود. دراين هنگام گفتند بحضرت غلامان ودوستان آن امام همام اجازه فرمائيد بكشيم اين ملعون را: حضرتش فرمود من ميكشم اورا بعد خارج شد حضرت روزي وپرسيد از مكان او گفتند او ملكي دارد درخارج مدينه حضرت سوارشد برقاطرخود ورفت بسراغ او تا بملك او حضرت يافت اورا كه بقاطرخود زمين شيار ميكند آنمرد گفت بحضرت فاسد كردي زمين مرا حضرت نزديك او رسيد وسلام كرد برآنمرد اورد كرد جواب سلام بطورسنگيني وكراهت حضرت نشست نزداو وباانبساط فرمود چه مقدار اميد حاصل داري ازاين زراعت گفت هرچه روزي دهد بمن خداي متعال حضرت گرفت ازغلامش كيسه كه درآن بود سيصد مثقال طلاي سرخ ودادند بآنمرد: وفرمود بگيراين را وببخش مرا وپدروجدمرا اگر بدي كرده اند بتو ويا ببخش از بدي كه بتو كرده اند: چون ديداين رفتار ازحضرت افتادپيش روي حضرت وشروع كرد ببوسيدن دست و پاي آن بزرگوار وعذرخواست از آنچه كرده بود: پس برگشت حضرت موسى عليه السلام و ديگرباره كه ديدحضرت رادربازار بپا خاست وسلام عرض كرد وگفت اي پسر رسولخدا شهادت ميدهم كه تو ازخانوادهٔ رسالت هستي واز مهبط وحي و مختلف ملائكهٔ خدا لعنت كند كسي را كه دشمن بدارد شمارا ونشناسد حقي را كه خدا براي شما قرار داده: مردم گفتند نديديم تورا كه اينطور اظهار ادب كني درديروز: گفت ديدم من ازحلم وكرم آن بزرگوار اموري كه يقينم شد براينكه او ازشجرهٔ نبوت وازدودمان رسالت است.

فرکب علیه السلام بغلته وتبعه الی ضیعته فوجده یحرث ارضه ببغلته وکان الرجل یقول
افسدت ارضنا فلمادنی منه سلّم علیه فردّ السلام ببغض و کراهة فجلس عنده وباسطه و
قال کم ترجو فی حرثك هذا قال مارزقنی الله تعالی فاخذ موسی علیه السلام من غلامه صرة
فیها ثلاثماة دینار احمر فدفعها الیه وقال خذ هذه وهب لی ابی وجدّی مما اسائوا الیك
فلمارای ذالك وقع بین یدیه فی الارض وجعل یقبل یده و رجله و یعتذر مماکان فیه وانصرف
موسی علیه السلام فلمارآه بعد ذالك فی السوق وثب علیه وقال السلام علیك یابن رسول الله واشهد
انك من اهلبیت النبوة ومعدن الرساله ومهبط الوحی ومختلف الملائکة لعن الله من
ابغضکم ولم یعرف حقا جعل الله لکم فقال الناس مار أیناك تقول هذا بالامس فقال رایت من
حلمه وکرمه مادلّنی علی انه من شجرة النبوة ودوحة الرسالة ۳۶۱ لالی الاخبار عن
الباقر علیه السلام انه قال یاجابر اوصیك بخمس : ان ظلمت فلا تظلم و ان خانوك
فلا تخن وان کذبت فلا تغضب وان مدحت فلا تفرح وان ذممت فلا تجزع وفکر فیما قیل
فیك فان عرفت من نفسك ماقیل فسقوطك من عین الله عند غضبك من الحق اعظم علیك
مصیبة مماخفت من سقوطك عن اعین الناس وان کنت علی خلاف ماقیل فیك فثواب
اکتسبته من غیر ان تتعب بدنك ۳۶۲ فی الالی قد حکی عن ابی عثمان ان رجلا جاء الیه

۳۶۱ـ درکتاب لآلی الأخبار نقل شده ازامام باقر(ع) که به جابر فرمود وصیت میکنم
تورا به پنج چیز: اگرظلم بتو شد ظلم مکن : و اگر بتو خیانت شد خیانت مکن : واگر تورا
تکذیب کردند غضب مکن: واگر مدح شدی مسرور مشو واگر مذمت شدی جزع مکن وفکر کن
در بارهٔ چیزیکه گفته شده برای تو اگر فهمیدی که آنچیز درتوهست پس محو تو از نظر خدا درغضب
تو بسبب چیزیکه راست است مصیبت مهم تریست از آنچه میترسی که ازچشم مردم بیفتی و اگر
تو برخلاف آن باشی که گفته شده پس اجر و ثوابی رسیده بتو بدون اینکه تن تو تعب و
زحمتی به بیند

۳۶۲ـ درکتاب لالی حکایت شده ازابی عثمان که مردی آمد بسوی او و خواند اورا بجهت
میهمانی درمنزلش پس از آنکه رفت دربخانه آنمرد گفت به او مصلحت نیست که تو داخل خانهٔ
من شوی پس برگشت ابوعثمان بمنزل خود پس از آنکه قرار گرفت درمنزل آمد آنمرد درحالیکه
اظهار پشیمانی کرد از کردهٔ خود ودعوت کرد اورا باردوم ابوعثمان اجابت کرد ورفت تا درمنزل
آنمرد گفت به او آنچه مرتبه قبل گفته بود پس برگشت ابوعثمان وهمین نحوه رفتار کرد آن

فدعاء فی داره للضیافه فلماجاء الی باب دار الرجل قال له : ماکان من المصلحة ان تدخل داری فرجع ابوعثمان الی منزله فلمّا استقر فی منزله جاء الرجل الیه مظهرا للندامة عما فعل به فدعاه ثانیاً فأجابه فلماجاء الی باب داره قال له ماقاله فی المرتبة الاولی فرجع ابوعثمان فعامل الرّجل معه هذه المعاملة اربع مرات متوالیة فلم یکن یرده ولم یکن یتغیر ولم یقل له شیئا ثم جائه الرجل فقال له انما کان غرضی من ذالك امتحانك فقال له ابوعثمان امتحنتنی بخلق هو خلق الکلاب فانّها کذالك تجیئی اذا دعیت وتذهب اذا ردّت .

(باب من طلب عثرات المؤمنین)

۳۶۳ فی الکافی عن زراره عن ابیجعفر علیه السلام وابیعبدالله قال اقرب مایکون العبد الی الکفران یواخی الرّجل علی الدّین فیحصی علیه عثراته وزلاته لیعنّفه به یوما ۳۶۴ فی الکافی عن اسحق بن عمار قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول قال رسول الله یامعشر من اسلم بلسانه ولم یخلص الایمان الی قلبه لاتذموّ المسلین ولاتتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته ومن تتّبع الله عورته یفضحه ولو فی بیته ۳۶۵ فی الکافی حسین

مردتا چهارمرتبه پشت سرهم نه رد کرد دعوت اورا ونه هم حالش تغییر کرد ونگفت به او چیزی : وبعد آنمرد آمد وگفت غرض من این بود از این عمل که تورا امتحان کنم : ابوعثمان گفت امتحان کردی مرا بخلقی که آن خلق سگان است زیرا که سگ اینطور است بخوانی اورا وصدا کنی میآید و برگردانی برمیگردد . (باب مذمت تجسس ازلغزشهای مؤمنین)

۳۶۳ـ درکتاب کافی وارد شده از زراره از امام پنجم وامام ششم علیهما السلام که فرمود نزدیکترین وقت بنده بکفر این است که برادری کند مردی باکسی دردین ونشان گذاری کند براو لغزشها و گناهان اورا تا سرزنش کند اورا بآنها روزی .

۳۶۴ـ ونیز در آن کتاب است از اسحق بن عمار که گفت شنیدم ازامام ششم علیه السلام که فرمود رسولخدا فرموده ای دسته وجماعتی که اسلام آورده اید بزبان وخالص نیست ایمان در دل شما بدگوئی نکنید ازمسلمین و تفحص نکنید پوشیده های آنهارا بدرستیکه هرکه تفحص کند امور زشت مسلمین را خـدا تعقیب خواهد فرمود از کارهای زشت او وکسیکه خدا کارهای زشت اورا بررسی کند رسوا خواهد ساخت اورا ولو میان خانه اش.

۳۶۵ـ درکتاب کافی ازحسین پسر مختار نقل شده از زید ازامام ششم علیه السلام دربارهٔ حدیثی که عورت مؤمن برمؤمن حرام است فرمود نه معنای آن این باشد که کشف عورت او

بن‌مختار عن زید عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام فیماجاء فی‌الحدیث عورة‌المؤمن علی المؤمن حرام قال علیه‌السلام ماهوان ینکشف فتری منه شیئا انما هوان تروی علیه وتعیبه

۳۶۶ فی‌الوسائل کتاب‌الجهاد عن نهج‌البلاغة عن‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام انه قال فی‌النهی عن عیب‌الناس وانما ینبغی لاهل‌العصمة والمصنوع الیهم فی‌السلامة ان‌یرحموا اهل الذنوب والمعصیة ویکون‌الشکر هوالغالب علیهم والحاجزلهم عنهم فکیف باالعائب الذی عاب‌اخاه و عیّره ببلواه اما ذکر موضع سترالله علیه من‌ذنوبه ماهواعظم من الذنب‌الذی عاب به فکیف یذمه بذنب‌قدرکب مثله فان لم‌یکن رکب ذالك‌الذنب بعینه فقد عصی‌الله فیماسواه مماهواعظم منه وایم‌الله لولم‌یکن عصاه فی‌الکبیر لقد عصاه فی‌الصغیر ولجرأته علی‌عیب‌الناس اکبر یا عبدالله لاتعجل فی‌عیب‌عبد بذنب فلعله مغفورله ولاتأمن علی‌نفسك صغیر معصیة فلعلك تعذب علیه فلیکفف من‌علم

بشود و تو از او چیزی به بینی بلکه معنای آن این است نقل کنی از او چیزی و عیب‌جوئی کنی از مؤمن .

۳۶۶ـ درکتاب وسائل باب جهاد از نهج‌البلاغه ازامیرالمؤمنین(ع) نقل‌شده که فرمود دربارهٔ نهی‌ازتعییب وعیب‌جوئی‌مردم بدرستیکه سزاواراهل دین ورفتارباآنهازیرسایهٔ سلامت دین‌این‌است ترحم‌کنند براهل گناه ومعصیت وشکر گذاری‌غالب باشد برآنها ومانع‌شودشکر ازاشتغال‌آنها بعیب‌جوئی ازاهل معصیت : چگونه ممکن است عیب‌جوئی کند ازبرادر خود و سرزنش‌کند او را بابتلائات اوآیا بخاطر ندارد محلی‌راکه پوشانیده خدا براوگناهانش را که‌آنچه پوشانیده بزرگتر بوده ازآنچه عیب‌گرفته وچگونه مذمت میکند اورا بگناهیکه‌خود مرتکب شده مثل‌آنرا : واگر بجا نیاورده عین‌آن گناه را بدرستیکه عصیان‌کرده خدارا در غیرآن ازچیزهائیکه بزرگتراست ازگناه او: وبخدا قسم اگر نافرمانی نکرده در بزرگتر نافرمانی‌کرده درکوچکتر وهرآینه جرئت او برعیب‌جوئی مردم بزرگتر است ازگناه او : ای‌بندهٔ خدا عجله مکن درعیب گیری بندهٔ بگناه شایدکه خداآمرزیده باشدآنرا ولی‌توایمن مباش برخودت ازگناه‌کوچکی شایدکه توعذاب شوی برآن : پس باید خودداری‌کندکسیکه عالم بعیب غیرباشد مادامیکه عالم است بعیبی درخود : وباید شکر برعاقبت ازآنچه غیر مبتلا است مانع‌باشد اورا ازعیب‌جوئی: وفرموده استهرکه بعیب‌خود بنگرد بردگران‌عیب نگیرد وهرکه راضی‌شود برزق‌خدا غم‌نخورد برآنچه از اوفوت‌شود تاآنجاکه فرماید هرکه بنگرد بعیوب‌مردم وبعد به پسندد آنرا برای‌خود پس‌اواحمق‌است وفرمود بزرگترین عیبها این‌است که‌بردیگران عیب بگیری باآنچه مثل‌آن درخودت باشد.

منكم عيب غيره لما يعلم من عيب نفسه وليكن الشكر شاغلا له على معافاته عما ابتلى به غيره وقال عليه السلام من نظر في عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره ومن رضى رزق الله لم يحزن على مافاته الى ان قال ومن نظر في عيوب الناس ثم رضيها لنفسه فذالك الاحمق بعينه وقال اكبر العيب ان تعيب مافيك مثله [۳۶۷] في الوسائل عن محمد بن اسماعيل عن بعض رجاله قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول اذا رايتم العبد متفقداً لذنوب الناس ناسيا الذنوبه فاعلموا انه قدمكر به [۳۶۸] في السفينة تعيير معاوية لعلى عليه السلام وعهدك امس تحمل قعيدة بيتك ليلا على حمار ويداك في يدى ابنيك الحسن و الحسين يوم بويع ابوبكر فلم تدع احدا من اهل بدر والسوابق الادعوتهم الى نفسك و مشيت اليهم بامرائتك وادليت اليهم بابنيك واستنفرتهم على صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يجبك منهم الا اربعة او خمسة ولعمرى لو كنت محقا لاجابوك ولكنك ادّعيت باطلا وقلت مالا يدرك وفي كتابه لعنه الله لعلى عليه السلام انك كنت تقاد كما يقاد الجمل المخشوش فكتب عليه السلام في جوابه وقلت انى كنت اقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى ابايع و

۳۶۷ـ در وسائل از محمد پسر اسماعيل نقل‌شده ازامام ششم(ع) كه فرمود هر گاه ديديد بندهٔ تجسس ميكند گناه مردم را و فراموش كرده گناهان خود را بدانيد كه مورد مكر خدا قرار گرفته .

۳۶۸ـ در كتاب سفينه ذكرشده سرزنش معاويه لعنة الله عليه امير المؤمنين على عليه السلام راكه يادت هست ديروز سوارميكردى خانه‌نشين خانه‌ات را بردراز گوش ودودستت بدست دو پسرت حسن وحسين بود روزيكه با ابى‌بكر بيعت شد وتووا گذار نكردى احدى ازاهل بدر وسابقين را مگر آنكه خواندى آنهارا بيارى خود وبسوى آنها رفتى با عيال خودت و فرستادى بسوى آنها پسرانت را وتحريص كردى بجهاد با مصاحب رسولخدا صلى الله عليه وآله و جواب ندادند آنها تورا مگرچهاريا پنج نفروبجان خودم قسم كه اگر بودى برحق اجابت ميكردند تورا وليكن تو ادعاى باطل كردى و گفتنى مطلبى ناشدنى : و نيز كاغذى نوشت معاويه بعلى عليه السلام كه توتن دردادى آنجوريكه منقاد است ومطيع شترمهارشدهٔ : وآن بزرگوار درجواب نوشت اى‌معاويه گفتى كه من منقاد بودم بمثل شترمهارشده تا اينكه بيعت كردم بخدا قسم تو اراده كردى مذمت كنى مدح كردى واراده كردى رسوا كنى رسوا شدى وبرمسلمان ننگ نيست مظلوم واقع شود كه دردين خود شك نداشته باشد ودريقين خود بحقانيت دين شبهه نداشته باشد وهمين است حجت من برتو وبرغير تو.

لعمر الله لقداردت ان تذم فمدحت وان تفضح فافتضحت وما على المسلم عن المسلم من غضاضة فى ان يكون مظلوما مالم يكن شاكا فى دينه اومرتابا فى يقينه وهذه حجتى عليك وعلى غيرك ۳۶۹ فى الالى قال ابو جعفر عليه السلام يجب للمؤمن ان يستر عليه سبعين كبيرة ۳۷۰ فى الوسائل عن يزيد بن حبيب عن ابن عمر قال قال رسول الله كان بالمدينه اقوام لهم عيوب فسكتوا عن عيوب الناس فاسكت الله عن عيوبهم الناس فماتوا ولا عيوب لهم عند الناس وكان بالمدينة اقوام لاعيوب لهم فتكلموا فى عيوب الناس فاظهر الله لهم عيوبا لهم لم يزالوا يعرفون بها الى ان ماتوا ۳۷۱ وفيه ايضا عن ابى عبيدة الحذاء قال سمعت ابا جعفر محمد بن على الباقر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان اسرع الخير ثوابا البرّ وان اسرع الشر عقابا البغى وكفى بالمرء عيباً ان يبصر من الناس مايعمى عنه من نفسه وان يعيّر الناس بمالايستطيع تركه وان يؤذى بمالايعينه ۳۷۲ فى السفينة قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اذاع فاحشة كان كمبتديها ومن عيّر مؤمنا بشيئى لايموت حتى يرتكبه

۳۶۹ــ در کتاب لالى نقل‌شده که امام پنجم علیه‌السلام فرمود واجب است از برای مؤمن برمؤمن که بپوشد براو هفتاد گناه کبیره .

۳۷۰ــ در کتاب وسائل نقل‌است ازیزیدبن حبیب از پسرعمر که گفت رسولخدا فرموده بودند درمدینه دستهٔ که برای آنها عیبهائی بود ولی ساکت شدند ازذکرعیبهای مردم: پس ساکت کرد خدا مردم را ازذکرعیبهای آنها پس مردند وحال آنکه نزد مردم بی‌عیب بودند و بودند درمدینه دستهٔ که عیبی نبود برای آنها پس شروع کردند بذکرعیبهای مردم ظاهر کرد خدا برای آنها عیبهائی که همیشه بآن‌عیبها شناخته میشدند تا وقتیکه مردند .

۳۷۱ــ ونیز درآن کتاب نقل‌شده ازابی‌عبیدهٔ حذاء که گفت شنیدم ازامام پنجم محمدبن علی الباقر علیهماسلام کـه فرمود رسولخدا فرموده بدرستیکه سریعترین امور خیریه درجزا نیکی کردن است وسریعترین شرها درعقوبت بغی‌است و تعدی بغیروکافی است برای مرد از عیب که به بیند ازمردم آنچه‌را که نسبت‌بخود نبیند آنرا : واینکه‌سرزنش کند مردم‌را بچیزیکه خود نمیتواند ترك کندآنرا واینکه‌آزاردهد مردم‌را بچیزیکه یاوه باشد وبی‌ثمر.

۳۷۲ــ درکتاب سفینه نقل شده ازرسولخدا که فرمود هرکه فاش‌کندکار بدی‌راخواهد بود مثل کسیکه ابتداکرده بآن‌کار بد و هرکـه سرزنش‌کند مؤمنی را بعملی نمیرد تا اینکه بجاآوردآنرا .

۳۷۳ و فیه عن الصادق من اطّلع من مؤمن علی ذنب اوسیّئة فأفشی ذالك علیه ولم یکتمها ولم یستغفر الله له کان عندالله کعاملها و علیه وزر ذالك الذی افشاه علیه وکان مغفور العاملها و کان عقابه ماافشی علیه فی الدنیا مستور علیه فی الاخرة ثم یجد الله اکرم من ان یثنّی علیه عقابا فی الاخرة ۳۷۴ وفیه فی وصیة الصادق علیه السلام لعبدالله بن جندب یابن جندب ان عیسی بن مریم علیه السلام قال لاصحابه ارأیتم لوان احدکم مرّ باخیه فرأی ثوبه قدانکشف عن بعض عورته اکان کاشفا کلها ام یردعلیها ماانکشف منها قالوا بل نردعلیها قال کلاّ بل تکشفون عنها کلها فعرفوا انه مثل ضربه لهم فقیل له یا روح الله و کیف ذالك قال الرّجل منکم یطلع علی العورة من اخیه فلایسترها الی ان قال لاتنظروا فی عیوب الناس کالارباب وانظروا فی عیوبکم کهیئة العبید انما الناس رجلان مبتلی و معافا فارحموا المبتلی و احمد والله علی العافیه ۳۷۵ و فیه قال

۳۷۳- ودرآن کتاب است ازامام ششم علیه السلام که هرکه مطلع شود ازمؤمنی برعیبی یاگناهی پس افشاوظاهر کند ونپوشدآنرا وطلب آمرزش از خدا نکند برای اوخواهد بود نزد خدا براو گناه عمل آنچنانه که افشاکرده وکنندهٔ آن کارآمرزیده خواهدشد وخواهد بود عقاب اوهمان افشا شدن آن عمل وپوشیده خواهد ماند درآخرت : و خداکریم‌تر است ازاینکه دو مرتبه عقاب کند اورا درآخرت .

۳۷۴- ودرآن کتاب ذکرشده ازجملـه سفارشات امام ششم بعبدالله جندب که ای پسر جندب بدرستیکه عیسی بن مریم فرمود بیاداش آیـا شما اگر به بینید وبگذرد یکی از شما بیرادرش وبه‌بیند لباس او پس رفته ازعورتش آیا بقیه را بازمیکند یا برمیگرداند لباس‌را و میپوشاند عورت او را گفتند نه بلکه برمیگردانیم لباس‌را برروی عورتش : فرمـود حضرت عیسی(ع) که‌چنین‌نیست بلکه بازمیکنید بقیهٔ عورت را دانستندکه مثلی است زده پیغمبر خدا برای آنها : گفته شد چگونه است مطلب یا روح‌الله فرمود مردی از شما مطلع میشود برکار بدی از برادرش نمیپوشانـد آنـرا وبعد فرمود نگاه نکنید بعیبهای مردم بمثل ارباب بزیر دستان خود بلکه نگاه‌کنید بعیبهای خودتان بمثل نگاه بسوی‌عبد و بندگان بدرستیکه مردم دو دسته‌اند مبتلی بگناه ومعاف برکنارازگناه شماکه ازگناه برکناریدطلب رحمت کنید جهة مبتلایان وحمد خداکنیدکه برکنارید ازمعصیت .

۳۷۵-ودرآن کتاب است که‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموداشرار جستجومیکنند بدی‌های مردم را وواگذار میکنند نیکی‌های آنهارا بمثلیکه پشه‌ها جستجو میکنند مواضع مجروح از بدن‌را و وامیگذارند مواضع سالم‌را

امیرالمؤمنین علیه‌السلام الاشرار یتبعون مساوی الناس ویترکون محاسنهم کما یتبع الذباب المواضع الفاسدة من الجسد ویترك الصحیح ۳۷۶ و فیه عن علی علیه‌السلام جهل المرء بعیوبه من اکبر ذنوبه وقال علیه السلام اکبر العیب ان تعیب مافیك مثله وقال علیه‌السلام من نظر فی عیوب غیره فانکرها ثم رضیها لنفسه فذالك الاحمق ۳۷۷ فی السفینه عن اصبغ بن نباته قال قال امیرالمؤمنین علیه السلام قال الله تعالی لموسی یاموسی احفظ وصیتی لك باربعة اشیاء اولیهن مادمت لاتری ذنوبك تستغفر فلاتشتغل بعیوب غیرك والثانیه مادمت لاتری کنوزی قدنفدت فلاتغتم برزقك والثالثه مادمت لاتری زوال ملکی فلاترج احداغیری والرابعة مادمت لاتری الشیطان میتافلاتأمن مکره ۳۷۸

۳۷۶ـ ودرآن کتاب روایت شده ازعلی علیه السلام که توجه نداشتن مرد بعیبهای خود از بزرگترین گناهان او است و نیز فرموده بزرگترین عیب این است که عیب بگیری بچیزیکه درتوهست مثل آن ونیز فرموده هرکه نظرکند در عیبها وزشت بشمارد آنرا وبعد راضی شود بداشتن مثل آن برای خودش همچه کسی احمق است. مناسب است این شعر ذکرشود.

همه عیب خلق‌دیدن نه مروتست ومردی	نگهی بخویشتن کن که همه گناه داری
ره طالبان عقبی کرم‌است وفضل‌واحسان	توچه در نشان مردی بجز ازکلاه‌داری
توحساب‌خویشتن‌کن نه‌حساب‌خلق‌سعدی	که بضاعت قیامت عمل تباه داری

۳۷۷درکتاب سفینه نقل‌شده ازاصبغ بن نباته که فرمود امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده خدای‌متعال بحضرت‌موسی(ع) یاموسی‌حفظ کن وصیت وسفارش مرا بچهارچیز اولی آنهااین است مادامیکه ندیدی گناهانت آمرزیده شده بجستجوی عیب غیر مپرداز : ودومی این است مادامیکه ندیدی خزائن رزق من تمام شده غم روزی نداشته باش سوم مادامیکه ندیدی‌زوال سلطنت من امید بهیچ کس غیرمن مبر : چهارم مادامیکه ندیدی شیطان‌را مرده ایمن‌از خدعه ومکراومباش .

۳۷۸ـ درکتاب وسائل نقل‌شده از عثمان پسرجبله ازامام باقر(ع) که فرمود فرموده رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌هرکه دراو باشد این‌سه‌خصلت یایکی‌ازآنها خواهدبود درسایهٔ‌عرش خدا روزیکه نباشد سایهٔ مگرسایه‌عرش خدا: مردیکه بدهدبمردم ازقبل‌خودآنچه اوخواهان است ازمردم : و مردیکه جلو نگذارد و عقب نگذارد قدمی مگر بداندکه دراین‌کار رضایت خداست: ومردیکه عیب نگیرد بربرادرمسلمان خودش بعیبی مگرآنکه نیست کندآن عیب از خود : بدرستیکه نیست نکرده ازخود عیبی مگرآنکه ظاهرشود دراوعیبی وکافی است برای مرد دردوری ازعیوب مردم اشتغال اوبعیوب خود .

فی الوسائل کتاب الجهاد عن عثمان بن جبله عن ابی جعفر علیه‌السلام قال قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ثلاث خصال من کن فیه او واحدة منهن کان فی ظلّ عرش‌الله یوم لاظل الاظله: رجل اعطی الناس من نفسه ماهوسائلهم و رجل لم یقدم رجلا ولم یؤخر رجلا حتی یعلم ان ذالك‌لله رضا ورجل لم یعیب اخاه المسلم بعیب حتی ینفی ذالك العیب عن نفسه فانه لاینفی منها عیباً الا بداله عیب وکفی باالمرء شغلا بنفسه عن الناس ۳۷۹ فی الوسائل کتاب الجهاد عن ابی مریم عن ابیجعفر علیه‌السلام قال سمعت جابر بن عبدالله الانصاری یقول ان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مر بنا فوقف وسلم ثم قال مالی اری حبّ الدنیا قدغلب علی کثیر من الناس الی ان قال طوبی لمن شغله خوف‌الله عزوجل عن خوف الناس طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب المؤمنین من اخوانه ۳۸۰ وفیه ایضاً عن ابی ذر الغفاری عن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فی حدیث قال قلت له یارسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اوصنی قال اوصیك بتقوی‌الله فانه رأس الامر کله

۳۷۹ ـ ونیز در آن کتاب است از ابی‌مریم از امام پنجم علیه‌السلام که فرمود شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری که میگفت رسولخدا مرور کرد بما پس ایستاد وسلام کرد بعد بمن فرمود چه میشود که میبینم علاقهٔ بدنیا غالب‌شده برزیادی ازمردم تا اینکه فرمود خوشا بحال کسیکه خوف خدا بازداشته اورا ازخوف مردم : خوشا بحال کسیکه بازداشته اورا عیب خود ازعیبهای مؤمنین ازبرادرانش.

۳۸۰ـ ودرآن کتاب نقل‌شده از ابی‌ذرغفاری از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درحدیثی که گفت گفتم باآنبزرگوار ای‌فرستاده شدهٔ خدای‌متعال وصیت وپند وموعظه کن‌مرا فرمود وصیت وسفارش‌میکنم تورا بپرهیزگاری وتقوی زیراکه تقوی رأس ومایه حیات همه‌چیزاست: گفتم میکنم‌زیاد بفرما فرمودبرتوباد بخواندن قرآن وبیادخدا باش وذکرخدا بگو کثیرا: گفتم‌زیاد بفرما فرمود برتوبادبزیادتی‌سکوت: گفتم زیاد بفرما فرموداجتناب کن اززیادتی‌خنده: گفتم زیاد بفرما فرمود برتوباد بدوستی فقراء وهمنشینی باآنها : گفتم زیاد بفرما فرمود حق‌بگو وهرچند گفتن‌حق‌تلخ است : گفتم زیاد بفرما فرمود مترس در بارهٔ خداپرستی ازملامت هیچ ملامت کنندهٔ گفتم زیاد بفرما فرمود هرآینه علم توبعیوب خودت بازبدارد تورا ازعیب‌جوئی ازمردم‌ودقت نظرمدار برآنها درچیزهائی‌که بجا میاوری‌مثل آنرا : وبعد فرمودکافی‌است برای مرد ازجهة عیب‌که بوده باشد دراوسه صفت : بشناسد وببیند درمردم چیزیکه درخود جاهل است بآن‌چیز: وباعث شرم‌وحیا به بیند درمردم چیزیکه خود او داراست‌آن چیز را : وآزار دهد همنشین‌خودرا بأموریکه ثمری برآن بارنیست : و بعد فرمود ای اباذر نیست عقلی مثل تدبیر ونیست ورعی مثل خودداری ازعرض‌مردم ونیست حسب ونسبی‌مثل حسن‌خلق.

قلت زدنی قال علیك بتلاوة القرآن و ذكر الله كثیرا قلت زدنی قال علیك بطول الصمت قلت زدنی قال ایاك وكثرة الضحك قلت زدنی قال علیك بحب المساكین و مجالستهم قلت زدنی قال قل الحق وان كان مرا قلت زدنی قال لاتخف فی الله لومة لائم قلت زدنی قال لیحجزك عن الناس ماتعلم من نفسك و لاتجد علیهم فیما تأتی مثله ثم قال كفی باالمرء عیبا ان یكون فیه ثلاث خصال یعرف الناس مایجهل من نفسه ویستحیی لهم مماهوفیه ویؤذی جلیسه فیمالایعنیه ثم قال یااباذر لاعقل كالتدبیر ولاورع كالكف ولاحسب كحسن الخلق ۳۸۱ فی الوسائل فی كتاب الجهاد عن ابان بن عبدالملك عن الصادق علیه السلام قال ان موسی لما اراد ان یفارق الخضر قال اوصنی فكان فیما اوصاه ان قال له ایاك واللجاجة و ان تمشی فی غیر حاجة وان تضحك من غیر عجب واذ كر خطیئتك وایاك و خطایا الناس اقول ویعجبنی نقل روایة كان مناسباً او غیرمناسب ذكرها فی المقام ۳۸۲ فی السفینه فی حدیث عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال لعلی علیه السلام ومن زار قبوركم عدل ذالك ثواب سبعین حجة بعد حجّة الاسلام وخرج من ذنوبه حتی یرجع من زیارتكم كیوم ولدته امه فابشّر وبشر اولیائك ومحبّیك من النعیم وقرة العین بمالاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر و لكن حثالة من الناس یعیرون

۳۸۱ـ در كتاب وسائل باب جهاد ذكرشده ازابان بن عبدالملك ازامام ششم علیه السلام كه فرمود پس از آنكه موسی(ع) قصد جدائی خضر را كرد فرمود پند بده مرا از جمله اموریكه خضر فرمود بموسی(ع) این بود كه فرمود بگریز ازلجاجت وازحركت بدون حاجت و ازخندهٔ بدون سبب وازنظر دور بدار گناهان خودرا وبپرهیز ازذكر گناهان مردم. نویسنده سطور گوید خوش دارم نقل كنم روایتی را دراین جا چه مناسبت داشته باشد یا نه .

۳۸۲ـ در كتاب سفینه ذكرشده حدیثی ازرسولخدا صلی الله علیه وآله كه فرمود بعلی علیه السلام هر كه زیارت كند قبرهای شمارا برابراست این زیارت با ثواب هفتاد حج بعد ازحج واجب وخارج میشود ازگناهانش بطوریكه وقتی بر گردد خواهد بود بمانند روزیكه زائیده اورا مادرش پس بشارت باد تورا وبشارت بده شیعیان ودوستان خودرا بنعمتها وچشم روشنی هائیكه چشمی ندیده و گوشی نشنیده وبقلب بشری خطورنكرده : ولكن اراذل ازمردم سرزنش خواهند كرد زوار قبورشمارا آنطوریكه سرزنش میكند زنا دهنده را بزنای او و این اراذل از مردم شرورامت من هستند كه نمیرساند خدا بآنها شفاعت مرا ووارد نمیشوند برحوض من .

زوار قبور کم کماتعیرّ الزانیة بزنائها اولیئك شرار امتی لاانالهم الله شفاعتی و لایردون حوضی .

(باب کظم الغیظ والعفو عن الناس)

۳۸۳ فی الکافی عن حماد عن ربعی عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لی ابی یا بنی مامن شیئی اقر لعین ابیك من جرعة غیظ عاقبتها صبر ۳۸۴ فی الکافی عن مالك بن حصین السکونی قال قال ابوعبدالله علیه السلام مامن عبدکظم غیظا الازاده الله عزوجل عزافی الدنیا والاخرة وقد قال الله عزوجل والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین واثابه الله مکان غیظه ذالك ۳۸۵ فی الکافی عن ابن ابیعمیر عن هشام بن الحکم عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان علی بن الحسین علیه السلام یقول ما احب انّ لی بذلّ نفسی حمر النعم ۳۸۶ و فیه عن عمار بن مروان عن زید الشحام عن ابی عبدالله علیه السلام قال نعم الجرعة الغیظ لمن صبر علیها فانّ عظیم الاجر لمن عظیم البلاء وما احب الله

(باب کظم غیظ وفرو نشاندن خشم وعفو ازمردم)

۳۸۳ـ درکتاب کافی ازحماد ازربعی ازموثقی نقل‌شده ازامام پنجم علیه‌السلام که‌فرمود پدرم بمن‌فرمود چیزی‌روشن‌نمیکند چشم مرا وروشن کننده‌تر نیست ازجرعهٔ خشمی که‌عاقبت آن صبر باشد .

۳۸۴ـ ونیزدرکتاب کافی ازمالك پسرحصین سکونی نقل‌شده‌که امام ششم علیه‌السلام فرمود هیچ بندهٔ نیست‌که بنشاند خشم خودرا مگرآنکه زیادکند خدای‌عزوجل‌عزت اورادر دنیا وآخرت وبعد فرمود خدا فرموده کسانیکه فرونشانند خشم وعفوکنند مردم و یا ببخشند مردم را درلغزش‌ها خدا دوست دارد نیکوکاران را و خـدا مزد و پاداش مرحمت‌کند بازاء این‌عمل .

۳۸۵ـ ونیزدرکتاب کافی نقل‌شده ازابن‌ابی‌عمیر ازهشام بن‌الحکم ازامام‌ششم‌علیه‌السلام که فرمود علی‌بن‌الحسین‌علیه‌السلام فرموده دوست ندارم‌که بعوض ذلت نفس‌من بمن‌داده شود بارهائی ازنعمت .

۳۸۶ـ ونیزدرآن‌کتاب است ازعماربن‌مروان‌اززید پیه فروش‌ازامام صادق علیه‌السلام که فرمود نیکوجرعه‌ایست خشم برای‌کسیکه صبرکند برآن زیراکه پاداش بزرگ‌عوض بلای بزرگ است ودوست ندارد خدا دسته وطایفهٔ را مگرآنکه مبتلامیکندآنهارا .

قوما الا ابتلاهم ۳۸۷ فی الکافی عن سیف بن عمیره قال حدثنی من سمع اباعبدالله علیه السلام یقول من کظم غیظا ولوشاء ان یمضیه امضاه ملاءالله قلبه یوم القیامة رضاه ۳۸۸ فی الکافی عن عبدالله بن منذر عن الوصافی عن ابی جعفر علیه السلام قال من کظم غیظا وهو یقدر علی امضائه حشی الله قلبه امنا وایمانا یوم القیامة ۳۸۹ وفیه عن ابی حمزه عن علی بن الحسین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من احب السبیل الی الله عزوجل جرعتان جرعة غیظ یردّها بحلم وجرعة مصیبة یردّها بصبر ۳۸۸ فی الکافی عن یونس بن عبدالرحمن عن حمران بن اعین قال قال ابوعبدالله علیه السلام ۳۹۰ ثلاث من مکارم الدنیا والاخرة تعفوعمّن ظلمك وتصل من قطعك وتحلم اذاجهل علیك ۳۹۱ فی الکافی عن ابی حمزة الثمالی عن علی بن الحسین علیهما السلام قال سمعته یقول اذاکان یوم القیامه

۳۷۷ــ و نیزدر کتاب کافی نقل است از سیف بن عمیره که گفت حدیث کرد مراکسیکه شنیده بود ازامام ششم علیه السلام که میفرمود هر که فرونشاند خشمی راکه اگربخواهد انتقام بگیرد میتواند پر کند خدا دل اورا روزقیامت ازرضای خود .

۳۸۸ــ در کتاب کافی نقل است ازعبدالله پسرمنذرازوصافی از امام پنجم علیه السلام که فرمود هر که فرونشاند خشمی را وقادرباشد برانتقام پر کند خدا دل اورا از امنیت وامان و ایمان روزقیامت .

۳۸۹ــ ودرآن کتاب است از ابی حمزه ازامام چهارم علیه السلام که فرمود فرموده است رسولخدا(ص)ازمحبوب ترین راه بسوی خدای عزوجل دوجرعه است: جرعهٔ خشمی که ردکند آنرا ببردباری وجرعهٔ مصیبتی که ردکندآنرا بصبر.

۳۹۰ ــ درکتاب کافی ازیونس پسر عبدالرحمن از حمران پسراعین نقل شده که گفت فرمود امام ششم علیه السلام سه چیز ازخصلتهای نیك دنیا وآخرت است : گذشت ازکسیکه ظلم کرده بتو : وپیوند بکسیکه قطع از توکرده : و بردباری در جائیکه حق تو شناخته و ادا نشود .

۳۹۱ــ ونیزدرکتاب کافی ازابی حمزه ثمالی نقل شده ازامام چهارم علیه السلام که گفت شنیدم که آن بزرگوارمیفرمود روزقیامت که بشود خدا جمع میکند اولین وآخرین رادرقطعهٔ ازمحشر وبعد ندا میکند نداکنندهٔ که کجایند اهل فضل وکرامت پس برمیخیزد دستهٔ ازمردم ملائکه باآنها ملاقات میکنندومیگویند چیست باعث برتری شما میگویند پیوندکردیم باکسیکه ازما قطع کرد : وبخشیدیم بکسیکه مارا محروم داشت : وگذشتیم ازکسیکه بما ظلم و ستم کرده بود فرمود گفته میشود بآنها راست گفتید داخل بهشت شوید .

جمع‌الله تبارك و تعالى الاولين والاخرين في صعيد واحد ثم ينادى مناد اين اهل الفضل قال فيقوم عنق من الناس فتلقيهم الملائكة فيقولون وماكان فضلكم فيقولون كنا نصل من قطعنا ونعطى من حرمنا ونعفوعمن ظلمنا قال فيقال لهم صدقتم ادخلوا الجنه ۳۹۲ في الكافى عن اسماعيل بن زياد السكونى عن ابى عبدالله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله عليكم بالعفوفان العفو لايزيد العبدالا عزا فتعافوا يعزكم الله ۳۹۳ في الكافى عن عمر بن شمر عن جابر عن ابى جعفر عليه السلام قال ثلاث لايزيدالله بهن المرء المسلم الاعزا الصفح عمن ظلمه واعطاء من حرمه والصلة لمن قطعه ۳۹۴ ارشاد الديلمى قال الصادق عليه السلام لخراج المدائنى الااحدثكم بمكارم الاخلاق قال بلى فقال الصفح عن الناس ومواساة الرجل اخاه في الله و ذكرالله كثيرا ۳۹۵ وفي ذالك الكتاب وقال رسول الله صلى الله عليه وآله احلم الناس الذين اذا غضبوا عفوا واصبرهم اكظمهم للغيظ واغناهم ارضاهم بما قسم‌الله واحبهم الى الله اكثرهم ذكرا واعدلهم من اعطى الحق من نفسه

۳۹۲ـ ونيز در كتاب كافى از اسماعيل پسر زياد سكونى نقل است ازامام ششم عليه‌السلام كه‌فرمود رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده برشما بادبگذشت‌وعفوزيراكه گذشت‌زياد نميكند براى بنده مگرعزت پس گذشت وعفوكنيد ازيكديگر تا عزت دهدخدا شمارا .

۳۹۳ـ و درآن كتاب از عمر پسر شمر ازجابر نقل شده از امام پنجم عليه‌السلام كـه فرمود سه چيزاست كه زياد نميكند خدا بسبب آنها براى مرد مسلمان مگرعزت : گذشت از كسيكه ستم‌كرده : وبخشش‌بكسيكه محروم‌داشته : وپيوند باكسيكه قطع كرده

۳۹۴ـ دركتاب ارشاد ديلمى نقل شده‌كه امام ششم عليه‌السلام بخراج مدائنى فرمود آيا حديث وبيان نكنم اخلاق پسنديده راگفت چرا : فرمود گذشت از مردم ومواساة مرد با برادر دينى خود: وبياد خدا بودن وذكرخدا گفتن زياد

۳۹۵ ـ و درآن‌كتاب است كه رسولخدا فرمود بردبارترين مردم كسانى هستند كه هرگاه خشمناك شوند فرو نشانند : و صابرترين آنهائى هستند كه بهتر برنفس غالب‌اند و بهترفرونشانند خشم‌را : وغنى‌ترين آنهاكسى‌است كه بهترراضى باشد باآنچه خدا عنايت كرده: و محبوب‌ترين آنها نزد خداكسى است‌كه بهتر راضى باشد: و عادل‌ترين آنهاكسى است كه ازپيش‌خود حق بصاحب حق‌بدهد ودوست بدارد براى مسلمين‌آنچه‌براى خود دوست‌دارد وبد بداردآنچه براى‌خود بد ميشمارد

واحب للمسلمین مایحب لنفسه و اکره لهم مایکره لنفسه ۳۹۶ فی الوسائل عن ابن فضال قال سمعت اباالحسن علیه‌السلام یقول ماالتقت فئتان قطالانصر اعظمهما عفوا ۳۹۷ فی الوسائل علی بن فضال عن ابیه قال قال الرضا علیه‌السلام فی قول الله عزوجل فاصفح الجمیل قال العفو من غیر عتاب ۳۹۸ فی الکافی عن ابیعمیر عن معاویة بن وهب عن معاذ بن مسلم عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال اصبروا علی اعداء النعم فانك لن تکافی من عصی الله فیك بافضل من ان تطیع الله فیه ۳۹۹ لالی الاخبار نقل عن بعض الاکابر انه کان یذهب فی طریق فصبّوا علی رأسه الرّماد فنزل من مرکبه واشتغل بطرح الرماد و تنظیف ثیابه و لم یقل شیئا فقیل له لم تزجرهم قال من کان مستحقا للنار لوصالحوامعه بصبّ الرماد لایکون له ان یغضب ۴۰۰ ونقل عن زهر الربیع انه قال حکی لی ان ملکا خرج لیلة متنکرا افاتی

۳۹۶ـ در کتاب وسائل از ابن فضال نقل است که شنیدم از ابی‌الحسن علیه‌السلام که میفرمود برخورد نکردند هیچ دودستهٔ مگر آنکه یاری شد آنکه گذشت او بیشتر بود

۳۹۷ـ ونیز در کتاب وسائل نقل شده از علی بن‌فضال از پدرش که گفت فرمود حضرت رضا علیه‌السلام دربارهٔ قول خدای متعال فاصفح الصفح الجمیل یعنی گذشت وعفو بدون عتاب و سرزنش .

۳۹۷ در کتاب کافی نقل شده از ابن‌ابیعمیر از معاویة بن‌وهب از معاذبن مسلم از امام ششم علیه‌السلام که فرمود تحمیل کند از اعداءمشاق را زیرا که تومکافات نمیدهی کسی را که دربارهٔ تو معصیت خدا کرده بهتر و برتر ازاینکه توعبادت کنی‌خدارا دربارهٔ او.

۳۹۹ـ در کتاب لالی نقل شده از بعضی از بزرگان که عبورمیکرد در راهی ریختند بر سراو خاکستر ازمرکب پیاده شد ومشغول شد بپاك کردن خاکستر و نظیف کردن جامه‌اش و چیزی نگفت گفته شد چرا زجر ومنع نکردی گفت کسیکه استحقاق آتش دارد اگر بریختن خاکستر صلح شود سزاوارنیست غضب کند .

۴۰۰ـ ونقل شده ازکتاب زهرالربیع که گفت حکایت شده برای من که سلطانی خارج شد شبی بناشناسی پس آمد بسوی بقالی و گفت نصف فلسی‌دارم میدهم بمن‌شمعی بده‌که بسوزد تابصبح ومرا خواب نبرد بقال گفت بنصف فلس‌نمیشود بدست‌آورد شمعی که تومیخواهی که تا بصبح بسوزد؛ ولکن من‌میدهم بتوپیگ دانهٔ سیری بزرگ‌که بگذاری بمقعدت که بسوزاندیگ سوختن شدیدی‌که براثرآن تابصبح نخوابی‌چون صبح شد ونشست پادشاه برکرسی پادشاهی خواست بقال‌را وبقال شناخت‌اورا که مرد دیشبی‌پادشاه‌بوده پس‌سلطان امان به‌اوداد وعطایای زیادی هم به‌او داد .

الی بقال وقال عندی نصف فلس اریدمنك شمعة تشتعل الی‌الصباح حتی‌لاانام فقال نصف‌لایحصل فیه شمعة کماتقول ولکنی اعطیك رأساکبیرامن‌الثوم تضعه فی‌دبرك ویحرقك حرقا شدید الاتنام منه‌الی‌الصبح فلما صارالنهاروجلس علی سریرملکه طلبه فعرفه البقال فأمن علیه واجزل عطیة[۴۰۱] وفیه‌ایضا نقل عن‌ابراهیم بن‌ادهم انه‌کان فی‌الشام‌یحرس بستانافیه‌عنب لیأخذالاجرة من‌مالکه فاتاه‌جندی وطلب‌منه شیئا من‌الفواکه فقال ان هذا مال غیری ولم یرخّص‌لی مالکه فغضب من کلامه وجرد سوطه و اکثرالضرب علی رأسه فنکّس رأسه و قال اضرب راساً طال ماعصی‌الله ثم ان الجندی عرفه فاعتذرالیه فقال لاتعتذران ذالك الرأس الذی کان یستحق‌الاکرام‌ترکناه ببلدة بلخ[۴۰۲] لالی‌الاخبار قال‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من کظم‌غیظة وهو یقدرعلی‌ان‌ینفذه دعاه‌الله‌یوم‌القیامة‌علی‌رؤس‌الخلائق‌حتی‌یخیر من‌ای‌الحورشاء [۴۰۳] فی‌الکافی عن‌ابن ابی عمیرعن عبدالله بن‌سنان عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فی خطبة‌الااخبرکم بخیرخلائق‌الدنیا والاخرة‌العفوعمن ظلمك و تصل من‌قطعك والاحسان الی‌من‌اساء الیك واعطاء من‌حرمك [۴۰۴] فی‌الوسائل عن

۴۰۱ـ ودرآن کتاب نقل‌شده ازابراهیم ادهم که درشام‌باغبانی‌میکرد درباغی که دارای انگوربود و از مالك‌آن اجرت میگرفت روزی مرد لشکرئی آمد وازاو میوه طلب کرد گفت این‌باغ مال من‌نیست وبمن اجازه نداده که چیزی بغیر دهم‌آن مرد درغضب شد ازکلام او و تازیانهٔ زیادی برسر اوزد پس ابراهیم سربزیر انداخت و گفت بزن سری راکه زمان زیادی معصیت‌کرده خدا را : بعدآنمرد شناخت ابراهیم را و شروع کرد بعذرخواهی ابراهیم گفت عذرخواهی‌مکن زیرا آنسری‌که سزاوار اکرام بود گذاشتیم درشهر بلخ.

۴۰۲ـ و نیز درآن کتاب است که رسولخدا صلی‌الله علیه وآله فرمودکه هرکه فرو نشاند خشمی‌را وقادر باشد بر گرفتن انتقام بخواند خدا اورا درقیامت دربرابر تمام خلائق و مخیر گرداند اورا دراختیار کردن حورالعین .

۴۰۳ـ درکتاب‌کافی ازابن ابیعمیرنقل شده از عبدالله‌بن سنان ازامام ششم علیه‌السلام که فرمود رسولخدا فرموده درخطبهٔ‌که آیا خبردهم بشماازبهترین‌خلق‌خدادردنیا وآخرت: عفو وگذشت ازکسیکه ظلم‌کرده بتو: وپیوند بکسیکه قطع کرده‌ازتو: ونیکی کردن بکسیکه بدی‌کرده بتو: وبخشش بکسیکه منع عطاکرده ازتو.

۴۰۴ـ درکتاب وسائل نقل‌است ازحماد ازحریز از زرارة که گفت شنیدم که امام ششم

حماد عن حويز عن زرارة قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول انّا اهل بيت مروتنا العفو عمن ظلمنا[۴۰۵] في الوسائل نقل عن علي بن جعفر ان محمد بن اسماعيل شاء ان يستأذن عمه ابالحسن موسى عليه السلام في الخروج الى العراق قال فاذن له فقام محمد بن اسماعيل فقال يا عم احب ان توصيني فقال اوصيك ان تتقي الله في دمي فقال لعن الله من يسعى في دمك ثم قال يا عم اوصني فقال اوصيك ان تتقي الله في دمي قال ثم ناوله ابولحسن عليه السلام صرة فيها مأة و خمسون دينارا فقبضها محمد ثم ناوله اخرى فيها مأة وخمسون دينارا فقبضها ثم اعطاه اخرى فيها مأة وخمسون فقبضها ثم امر له بالف و خمس مأة درهم كانت عنده فقلت له في ذالك فاستكثرته فقال هذا ليكون اوكد لحجتي عليه اذا قطعني ووصلته ثم ذكرانه سعى بعمه الى الرشيد وانه يدعى الخلافه ويجبى له الخراج فامر له بماة الف درهم ومات في تلك الليلة[۴۰۶]

عليه السلام ميفرمود ما خانوادهٔ هستيم كه دأب وديدن وعادت ما گذشت ازكسى است كه بما ظلم وستم كرده .

۴۰۵ـ ودرآن كتاب ازعلى بن جعفر نقل شده كه محمدبن اسماعيل خواست اذن بگيرد ازعمويش ابا الحسن موسى عليه السلام براى رفتن بعراق حضرت اذن داد برخاست محمد بن اسماعيل كه برود عرضكرد عمودوست دارم مرا نصيحتى فرمائيد وپندى بدهيد فرمود سفارش ميكنم تورا كه بپرهيز ازاينكه درخون من شريك شوى عرضكرد لعنت خدا بركسيكه دخالت كند درخون تو بعد بازگفت اى عمو نصيحت كن وپند بده فرمود وصيت ميكنم تورا كه بترس ازخدا دربارهٔ خون من راوى ميگويد بعد باومرحمت كرد حضرت يك كيسهٔ كه درآن يكصد وپنجاه دينار بود پس گرفت آنرا محمد بازمرحمت فرمود باو كيسهٔ ديگر كه درآن صد وپنجاه دينار بودآنراهم گرفت بعد باز مرحمت فرمود كيسهٔ ديگرى كه درآن بود صد وپنجاه دينار آنرا نيز گرفت وبعدامر فرمود هزاروپانصد درهم باوبدهند راوى ميگويد اين عطاها بنظرم زيادآمد وبحضرت هم گفتم فرمود اين عطايا باشد تاحجت ما براو شديد باشدكه اوقطع رحم ميكند وماوصل ميكنيم راوى ميگويدكه رفت نزدهارون الرشيد وازعمويش سعايت كرد و گفت عموى من داعى خلافت دارد وبراى اوماليات جمع ميشود هارون دستورداد سدهزار درهم باو دادند ودرهمان شب مرد وازدنيا رفت.

۴۰۶ـ دركتاب سفينه نقل شده كه امام ششم عليه السلام فرمود عفو و گذشت وقت قدرت ازرويهٔ پيغمبران است وپرهيزكاران وفرمود معناى عفواين است كه ناچارنكنى آنكسى راكه بتوظلم كرده وستم ظاهراو ازاصل فراموش كنى آنچه بتورسيده ازاو باطناً وقصدكنى كه نسبت

فی السفینه قال الصادق علیه السلام العفو عندالقدرة من سنن المرسلین والمتقین و تفسیر العفوان لاتلزم صاحبك فیمااجرم ظاهراً وتنسی من الاصل مااصت منه باطناً وتزید علی الاختیارات احسانا ولن تجدالی ذالك سبیلا الامن قدعفی الله عنه و غفر له ماتقدم من ذنبه وما تأخرو زیّنه بکرامته والبسه من نور بهائه لان العفو والغفران صفتان من صفات الله عزوجل اودعهما فی اسرار اصفیائه لیتخلقوا باخلاق خالقهم و جعلهم کذالك قال الله عزوجل ولیعفوا والیصفحوا الاتحبّون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم من لایعفوعن بشر مثله کیف یرجوعفوملك جبار[۴۰۷] عن نهج البلاغه قال امیر المؤمنین علیه السلام عاتب اخاك بالاحسان الیه واردد شره بالانعام علیه [۴۰۸] فی السفینه عن الصادق علیه السلام قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله علّمنی شیئا واحدافانی رجل اسافر فاکون فی البادیه فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله لاتغضب[۴۰۹] فی السفینه کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ابعجزاحد کم ان یکون کأبی ضمضم قالوا یارسول الله وما ابو

باو نیکی کنی: وهر کسی قدرت وتوفیق این کارندارد مگر کسیکه خدا اورا آمرزیده باشد و مورد لطف خدا قرار گرفته باشد و گناهان اوازگذشته وآینده آمرزیده شده باشد ومزین شده باشد بکرامت خدا وپوشانیده باشد خدا براو ازنور بهاء ذات مقدسش: زیراکه عفووبخشش دوصفت است از صفات ذات مقدس خدای عزوجل که بامانت و ودیعه گذاشته آن دورا در کمون وضمیر برگزیدگان خود تامتخلق شوند ودارا شوند اخلاق خالقشان وخدا اینطور قرارداده آنهارا درقرآن مجید فرموده عفو کنید گذشت کنید آیا دوست ندارید که بیامرزد خدا شمارا خدا بخشاینده وعفو ورحمت دارد نسبت به بندگان خاص خود : وکسیکه نگذرد از انسانی بمثل خود چگونه امید عفوو گذشت دارد ازپادشاهی قادرقاهر.

۴۰۷ـ نقل شده ازنهج البلاغه که امیرالمؤمنین(ع)فرموده زجر کن برادرت را وسیلهٔ احسان به او وبرگردان به اوشر اورا باکرام وانعام به او .

۴۰۸ـ ودر کتاب سفینه ازامام ششم علیه السلام نقل است که فرمودآمد اعرابی نزدرسول خدا (ص) و عرضکرد بمن بیاموز ای رسولخدا یک چیززیرا من مردی هستم که سفر میکنم وهمیشه دربادیه وبیابانم رسولخدا فرمود غضب وخشم مکن.

۴۰۹ـ درکتاب سفینه نقل شده که رسولخدا (ص) میفرمود آیا عاجز است یکی ازشما که باشد مثل ابی ضمضم گفتند ای رسولخدا ابوضمضم چیست فرمود مردی بود ازکسانیکه قبل ازشما بود ودأب او این بود که هرگاه صبح میشد میگفت خدایا من صدقه میدهم آبرویم را بمردم هرکه باشد.

ضمضم قال رجل منكم كان ممن قبلكم كان اذا اصبح يقول اللهم اني اتصدق بعرضي على الناس عامة [۴۱۰] عن ابي الدرداء اقرض الناس من عرضك ليوم فقرك [۴۱۱] في السفينه

۴۱۰ـ و از ابی دردا نقل است که میگفت بقرض بده از آبروی خـود برای روز احتیاجت.

درمنتخب وتتمةالمنتهی نقل‌شده‌که معن‌بن زائده والی یمن بود حکایت نموده که وقتی منصور از طلب من جدیت نمود و من در بغداد مختفی بودم و میترسیدم که مبادا کسی پی مرا بازیابد ازاینجهت هیئت خودرا تغییرداده بودم و برشتری نشستم وعبائی پوشیده بجانب بادیه رفتم چون از دروازهٔ بغداد گذشتم شخصی‌سیاه چرده که شمشیری حمایل‌داشت دست زد وزمام شترم را گرفت وشتررا خوابانید ودستهای مرا گرفت ومن‌متوهم شدم گفتم چیست تورا گفت توئی آنکس که امیرالمؤمنین ترا میطلبد گفتم من کیستم گفت تومعن‌بن زائدهٔ گفتم بترس ازخدا من معن‌نیستم: گفت دست ازاین سخن‌بردار من‌تورا خوب میشناسم: پس‌من عقدی از جواهر که همراه داشتم بیرون‌آوردم وبوی دادم گفتم این جواهرچند برابر وجهی است که منصور بتوبدهد این‌را بگیر وچنان پندارکه مرا ندیدی که خون من‌ریخته نشود: آن سیاه به آن جواهر نگاه کرد پس‌ازآنکه نهایت قیمت‌آن بر اوآشکارشد : گفت ازتو ازچیزی سئوال میکنم اگرموافق جواب گفتی دست ازتو برمیدارم گفتم بپرس گفت امروز تو بصفت سخاوت معروفی‌خبرده مراکه هرگزشده تمامی مال خودرا بکسی‌بخشیده باشی گفتم نه : گفت نصف مال‌خودرا بخشیدهٔ گفتم نه‌همچنین پرسید تابده یك‌رسید من‌شرم داشتم بگویم‌نه: گفتم‌بگمانم بخشش‌من باین درجه رسیده باشد گفت این‌سهل‌است: من سیاه پیادهٔ هستم وماهی‌بیست درهم ازمنصور بمن‌میرسد وقیمت این‌جواهرچندین هزاردیناراست اکنون این‌را من‌بتومیبخشم تا بدانی که درعالم هست کسیکه سخاوتش ازتو بیشتراست وبجود خود متعجب نباشی آنگاه عقد جواهررا بکنارمن انداخت ورفت.

۴۱۱ـ درکتاب سفینه وارد شده ازامام هشتم‌علیه‌السلام که فرمود مردی گفت برسول خدا (ص) تعلیم بفرما بمن عملی که چیزی بین‌آن و بهشت فاصله نباشد فرمود غضب مکن و مپسند برای مردم‌آنچه میپسندی برای خود .

در منتخب‌التواریخ نقل شده از شرح صحیفه که روزی در مکهٔ معظمه منصور دوانیقی دانهٔ جواهر فاخری نشان داد بجناب محمدبن زید و آنجناب فرمود که این جواهر مال هشام بن عبدالملك است و بمن خبر داده‌اند که این جواهر نزد پسر هشام محمد بوده واز اولاد هشام غیراو کسی‌نیست وفعلا محمدبن هشام درمکه معظمه است :منصور ازآن عداوتی که باهشام داشت به ربیع حاجب گفت فرداکه مردم نمازصبح را درمسجدالحرام بجای آوردند تمام درهای مسجد را ببندید غیریك در و هر که میخواهد از مسجد خارج شود او را بشناس پس محمدبن ربیع چنین کرد محمد بن هشام فهمید که مطلوب جلب او است : پس متحیر

عن الرضا عليه السلام قال قال رجل للنبی صلی الله علیه و آله علّمني عملا لا يحال بينه و بين الجنة قال صلی الله علیه و آله لا تغضب وارض للناس ما ترضى لنفسك ۴۱۲ فی السفينه فی غضب عن فاطمة بنت الرضا عليه السلام عن ابيها عن جعفر بن محمد عن ابيه وعمه زيد عن ابيهما علی بن الحسين عليه السلام عن ابيه وعمه عن علی بن ابيطالب صلوات الله عليهم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من كف غضبه كف الله عنه عذابه ومن حسن خلقه بلغه الله درجة الصائم ۴۱۳ فی مجموعة ورام فی بعض

شد كه چكند محمدبن زيد اورا ديد متحير است و اورا نميشناخت كه محمدبن هشام است: فرمود تو كيستی وچرا متحيری محمدبن‌هشام گفت اگر بگويم كيستم در امان هستم فرمود در امانی وخلاصی تو بر ذمهٔ من گفت من محمدبن‌هشام بن عبدالملك هستم شما كيستيد فرمود من محمدبن زيدهستم: محمدبن‌هشام كه شناخت وفهميد كه پدرش قاتل پدراوبوده تسليم مرگ شد جناب محمدبن‌زيد فرمود بتو بأسی نيست تو كه قاتل پدرمن نبودهٔ آسوده باش ولكن مرا معذور بدار اگر برای خلاصی توسخن زشتی بگويم يا مكروهی ازمن بتورسد محمدبن هشام گفت مختاريد: پس جناب محمدبن زيد رداء پسرهشام را بسر وروی او انداخت واورا كشيد آورد نزد ربيع حاجب وچند سيلی بصورت پسرهشام زد وفرمود بربيع كه اين خبيث ازكوفه بمن شتر كرايه داده ذهاباً واياباً وحال شترهارا كرايه داده بجمعی ازخراسانيها دونفر حارس (نگهبان) بامن همراه كن كه اين جمال (شتردار) ازدست من نگريزد پس دونفر حارس بامحمدبن هشام ومحمدبن زيد رفتند چون ازمسجد دورشدند فرمود ياخبيث آيا شتری راكه بمن كرايه‌دادی بمن خواهی‌داد عرض كرد بلی: جناب محمدبن زيد به‌آن دوحارس فرمود شما مراجعت كنيد بعد كه‌آن دوحارس رفتند ومراجعت نمودند محمدبن‌هشام گفت پدر ومادرم فدای شما بادخدا بهترميداند رسالت را درچه خانوادهٔ قراردهد ويكدانه جواهرنفيسی‌تقديم جناب محمدنمود عرض كرد مرا مفتخر گردان بقبول آن: فرمود ماخانوادهٔ هستيم كه قبول نميكنيم برای عمل خود اجر ومزد وبها؛ ومن بزرگتر ازاين را بتووا گذار كردم وعفو كردم كه خون پدرم زيد باشد: لكن پنهان باش تامنصور ازمكه برود.

۴۱۲ـ دركتاب سفينه دركلمهٔ غضب نقل‌شده ازفاطمه دخترعلی بن موسی الرضا عليه ـ السلام ازپدر بزرگوارش ازپدرش ازجعفر بن‌محمد ازپدر بزرگوار وعمويش زيد از پدرشان علی بن‌الحسين ازپدر و عموی بزرگوارش ازعلی بن ابيطالب سلام‌الله عليهم اجمعين كه فرمود فرموده رسولخدا(ص) هركه فرونشاند خشم خودرا بازدارد خدا ازاو عذاب خودرا وهركه نيكو گرداند خلق خودرا برساند خدا اورا بدرجهٔ آدمی كه روزه‌دار باشد.

۴۱۳ـ و دركتاب مجموعهٔ ورام است كه حضرت صادق (ع) فرمود آمد مردی نزد عيسی بن‌مريم (ع) و گفت ياروح‌الله بدرستيكه من زناكرده‌ام پس مرا پاك گردان وحدجاری كن دستورداد حضرت عيسی(ع) كه منادی نداكندكه نبايد احدی باقی‌بماند مگر آنكه خارج

الاحادیث عن الصادق علیه السلام ان رجلاجاء الی عیسی بن مریم علیه السلام فقال یاروح الله انی زینت فطهرنی فامر عیسی علیه السلام ان ینادی فی الناس الا یبقی احدالاخرج لتطهیر فلان فلما اجتمع واجتمعوا وصار الرجل فی الحفره نادی الرجل لایحدنی من لله فی جنبه حدّفانصرف الناس کلهم الایحیی وعیسی فدنامنه یحیی فقال له عظنی یامذنب قال لاتخلین بین نفسك وبین هوایك فتردیك فقال له زدنی قال لاتعیرّن خاطئابخطیئة قال زدنی قال لاتغضب قال حسبی ۴۱۴ فی مجموعة ورام وروی ان امیر المؤمنین علیاً علیه السلام دعی غلامه فلم یجبه فدعا ثانیا وثالثا فلم یجبه فقام الیه فرآه متفجعا فقال اماتسمع یاغلام فقال نعم قال فماحملك علی ترك جوابی قال امّت عقوبتك فتکاسلت فقال امض فانت حر لوجه الله ۴۱۵ فی اللالی وقال الصادق علیه السلام ثلاثة اقرب الخلق الی الله یوم القیامة حتی یفرغ من الحساب : رجل لم تدع قدرته فی حال غضبه الی ان یحیف علی من تحت یدیه : ورجل مشی بین اثنین فلم یمل مع احدهما علی الاخر بشعیرة : ورجل

شود بجهة پاك کردن وجاری کردن حد برفلان پس ازآنکه حضرت عیسی ومردم جمع شدندوآن مرد در گودال قرارداده شده بودآنمرد صدا زدکسیکه براوحدیست از برای خدا حق ندارد شرکت کند درجاری کردن حد برمن ازینجهت همه برگشتند مگر حضرت یحیی و حضرت عیسی در اینهنگام نزدیك شد باو یحیی و فرمود باوکه ای گنه کار موعظه کن مرا گفت هیچ-وقت تبعیت از هوای نفس مکن وگرنه پست و خوار میکند تورا : فرمود که زیادکن گفت هیچوقت سرزنش مکن گنه کاری را بگناهش : فرمود زیادکن گفت غضب مکن فرمود کافی است .

۴۱۴ــ درکتاب مجموعهٔ ورام است که روایت شده براینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام صدا زد غلامش را جواب نداد دو مرتبه وسه مرتبه باز جواب نداد . برخاست حضرت بطرف اودید متحیر ایستاده فرمود مگر نشنیدی که تورا صدا زدم گفت چرا فرمود پس چرا جواب مرا ندادی گفت چون نترسیدم وایمن ازعقوبت تو بودم سستی کردم حضرت در جواب فرمود بروبکارخود باش توراآزادکردم برای خدا ودر راه او.

۴۱۵ــ درکتاب لالی ازامام ششم علیه السلام وارد شده که فرمود سه طایفه اندکه نزدیك ترین خلق هستند بسوی خدای متعال روزقیامت تاوقتیکه خلایق ازحساب فارغ شوند مردیکه نگذارد قدرت خود را درحال غضب تاآنجائیکه تعدی کندبرکسیکه زیردست اوست ومردی که میانجی واقع شود بین دونفر وداخل نکند خواستهٔ خودش را و ترجیح یکی را بردیگری باندازهٔ جوی : ومردیکه حق بگوید چه بنفع اوباشد وچه بضرراو .

قال الحق فیماله و علیه ۴۱۶ وفی هذا الکتاب نقل ان ابراهیم بن ادهم کان یوما فی الصحاری فلاقاه رجل جندی فسئله انت مملوك: قال نعم: فقال له این المعمورة فأشار ابراهیم الی مقبرة فغضب الجندی فضربه و کسر رأسه واخذه یذهب به الی المصر: وکان ابراهیم یطلب له من الله الجنه فقیل له هو ظلمك وانت تطلب له الجنة فقال: لانی اعلم انی مأجور بایذائه فلم احب ان یکون نصیبی منه الخیر و نصیبه منّی الشر ۴۱۷ فی الوسائل عن ابن فضال عن ابن بکیر عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله اتی با الیهودیة التی سمت الشاة للنبی صلی الله علیه وآله فقال لها ما حملك علی ماضعت فقالت قلت ان کان نبیالم یضرّه وان کان ملکا ارحت الناس منه فعفی رسول الله صلی الله علیه وآله عنها ۴۱۸ فی الوسائل عن حمران عن ابی جعفر علیه السلام قال الندامة علی العفو افضل وایسر من الندامة علی العقوبة وفیه من الفاظ رسول الله صلی الله علیه وآله الموجزة عفو الملك ابقی للملك ۴۱۹ فی

۴۱۶ـ ونیز در آن کتاب است که ابراهیم ادهم روزی در بیابان بود مردی لشکری او را ملاقات کرد ازاو پرسید که توعبدی گفت بلی گفت آبادی کجا است اشاره کرد ابراهیم بسوی مقبرهٔ مرد لشکری درغضب شد و کتك زد اورا وشکست سر ابراهیم را و گرفت و شروع کرد که ببرد بسوی شهر و بین راه ابراهیم برای او از خدا درخواست بهشت میکرد گفتند به او که آنمرد بتوستم کرده وتو بهشت برای اودرخواست میکنی ابراهیم گفت هرآینه من میدانم که بسبب آزار او مرا اجر وثواب دارم دوست نداشتم که بهرهٔ من ازاو خیر باشد و بهرهٔ او ازمن شر باشد .

۴۱۷ـ درکتاب وسائل ازپسر فضال ازابن بکیر از زرارة ازامام پنجم علیه السلام نقل شده که نزد رسولخدا (ص) آوردند زن یهودیهٔ راکه بوسیلهٔ گوسفند برسولخدا سم خورانیده بود فرمود رسولخدا بآن زن که چه وادار کرد تورا براین عمل آن زن گفت باخود گفتم اگر ازطرف خدا باشد وپیغمبر ضرر نخواهد زد به او واگر پادشاه باشد مردم را راحت کرده ام از او: رسولخدا گذشت ازاو وعفوش کرد .

۴۱۸ـ ونیز در کتاب وسائل است ازحمران از امام پنجم علیه السلام که فرمود تأسف خوردن وپشیمانی بعد ازعفو وبخشش افضل وبهتر است ازپشیمانی بعد از عقوبت وانتقام گرفتن ودرآن کتاب است ازکلمات مختصر رسولخدا عفو پادشاه بهتر باقی میگذارد مملکت را

۴۱۹ ـ و درآن کتاب است از محمدبن حسین رضی در نهج البلاغة از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود هرگاه قدرت پیدا کردی بر دشمن قرار بده گذشت از او را شکرانهٔ دست یافتن براو وفرمود سزاوارتر ازهمه برعفو و گذشت قادرترین آنها است برعقوبت .

الوسائل عن محمدبن الحسین الرضی فی نهج البلاغة عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال اذاقدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه وقال علیه السلام اولی الناس باالعفو اقدرهم علی العقوبة ۴۲۰ فی الوسائل عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر محمدبن علی الباقر علیهما السلام عن آبائه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی حدیث اذاکان یوم القیامة ینادی مناد یسمع آخرهم کما یسمع اولهم فیقول این اهل الفضل فیقوم عنق من الناس فیتسقبلهم الملائکة فیقولون مافضلکم هذاالذی نودیتم به فیقولون کنا یجهل علینا فی الدنیا فنحمل و یساء الینا فنعفو فینادی منادمن الله تعالی صدق عبادی خلّوا سبیلهم لیدخلوا الجنة بغیر حساب ۴۲۱ فی الوسائل عن جعفر بن محمدالعلوی عن محمد بن علی بن الحسین بن زیدبن علی بن الحسین علیهم السلام عن علی بن موسی الرضا عن آبائه علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله علیکم بمکارم الاخلاق فان ربی بعثنی بها وان من مکارم الاخلاق ان یعفو الرجل عن من ظلمه و یعطی من حرمه و یصل من قطعه وان یعود من لایعوده ۴۲۲ فی

۴۲۰ــ ونیز در کتاب وسائل نقل است از ابی حمزه ثمالی ازامام محمد باقر علیه السلام ازپدران بزرگوارش که فرمود فرموده است رسولخدا (ص) درحدیثی که روز قیامت که بشود منادی ندا میکند که میشنود آخر از اهل حشر آنطوریکه میشنود اول ازآنها پس میگوید کجایند اهل فضل پس برمیخیزد دستهٔ ازمردم وسربلند میکند پس رومیاورند بآنها ملائکه و میگویند چیست فضل و برتری شما که بآن خوانده شدید پس میگویند بودیم که قدر ما شناخته نشد دردنیا وما خودداری کردیم وبدی شد بما و ما گذشتیم وعفو کردیم دراین وقت منادی از طرف خدا ندامیکند راست گفتند بندگان من وابگذارید راه آنهارا تاداخل بهشت شوندبدون حساب ۴۲۱ــ ونیز در کتاب وسائل نقل شده ازجعفر پسر محمد علوی ازمحمد پسر علی بن الحسین پسر زیدبن علی بن الحسین علیهم السلام از علی بن موسی الرضا علیه السلام ازپدران بزرگوارش که فرمود فرموده است رسولخدا ص برشما باد باخلاق پسندیده بدرستیکه خدای من فرستاده مرا بجهت تکمیل آن وبدرستیکه ازاخلاق پسندیده این است که بگذرد ازکسیکه ستم کرده باو و ببخشد وعطا کند بکسیکه محروم کرده اورا ووصل کند باکسیکه قطع کرده ازاو وعیادت کند ازکسیکه عیادت نکرده او را ۴۲۲ــ ونیز در کتاب وسائل است ازمحمدبن علی بن الحسین از امیر المؤمنین علیه السلام دروصیت بمحمدبن حنفیه فرمود مبادا جوری باشد که برادرتو برقطع ازتو قوی تر باشد ازوصل وپیوند توبا او: وبربدی بتوقوی تر باشد از احسان ونیکی کردن تو به او نویسنده میگوید کلام از این شیرین تر وبا مزه تر صادر نشود مگر ازعلی پسر ابی طالب علیه وابنائه وآبائه وزوجته و علی ابن عمه سلام الله وسلام ملائکة اجمعین.

الوسائل عن محمد بن علی بن الحسین عن امیر المؤمنین علیه السلام فی وصیة لمحمد بن الحنفیه قال لا یکونن اخوك علی قطیعتك اقوی منك علی صلته ولا علی الاسائة الیك اقدر منك علی الاحسان الیه .

علی ای همای رحمت : توچه آیتی خدا را
که بما سوی فکندی : همه سایهٔ خدا را
برو ای گدای مسکین : در خانهٔ علی زن
که نگین پادشاهی : دهد از کرم گدا را
دل اگر خدا شناسی : همه در رخ علی بین
بعلی شناختم من : بخدا قسم خدا را
بجز از علی که گوید : به‌پسر که قاتل من
چه اسیر تو است اکنون : بأسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد : پسری ابوالعجائب
که علم کند بگیتی : شهدای کربلا را

۴۲۳ فی اللالی قال بعض لوغفر الله لی یوم القیامه واذن لی بالشفاعة تشفعت اولا لمن آذانی وجفانی ثم لمن برّبی واکرمنی وقال النبی صلی الله علیه و آله العفو زکوة الظفر ۴۲۴ قال الشهید قدس سره ورد فی خبر اذا جثت الامم یوم لقیامة بین یدی الله نودوا الیقم من کان له اجر علی الله فلا یقوم الا العافون الم تسمعوا قوله تعالی فمن عفی واصلح فاجره علی الله

۴۲۳ ـ در کتاب لالی نقل‌شده که بعضی گفته‌اند اگر خدا بیامرزد مرا روز قیامت واذن دهد مرا بشفاعت کردن‌شفاعت میکنم پیش از همه‌کس ازکسیکه بمن آزار رسانده وستم‌کرده وبعد شفاعت میکنم ازکسانیکه بمن‌خوبی و احسان کرده‌اند و فرموده پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که‌گذشت زکوة و شکرانهٔ پیروزیست .

۴۲۴ ـ شهیدرحمةالله علیه فرموده زمانیکه برانگیخته شوند امتها روز قیامت حضور مقدس خدای متعال‌صدائی بلند شود که برخیزد هر که برای او مزدیست نزدخدا پس‌برنخیزد مگر مردمیکه گذشت کرده‌اند وفرمود آیا نشنیده‌ایدقول خدای متعال هر که عفو کند واصلاح کند مزد واجراو برخداست .

۴۲۵ فی السفینه فیما ناجی الله به موسی بن عمران علیه‌السلام قال الهی ماجزاء من صبر علی اذی الناس وشتمهم فیك قال اعینه علی اهوال یوم القیامه ۴۲۶ وفیه عن جابر قال سمع امیر المؤمنین علیه‌السلام رجلا یشتم قنبر او قدرام قنبر ان یرد علیه فناداه امیر المؤمنین علیه‌السلام مهلا یاقنبر: دع شاتمك مهانا ترضی الرحمن وتسخط الشیطان وتعاقب عدوك فوالذی فلق الحبة وبرء النسمه ماارضی المؤمن ربه بمثل الحلم ولااسخط الشیطان بمثل الصمت ولاعوقب الاحمق بمثل السکوت ۴۲۷ فی کتاب احقاق الحق وردت عدة روایات کلها یرجع مضمونها الی هذه الروایه من العلامة ابن قتیبة الدینوری: وادخل ابن ملجم علی علی بعد ضربه ایاه فقال: اطیبوا طعامه والینوا فراشه فان اعش فانا ولی دمی اما عفوت واما اقتصصت وان مت فالحقوه بی ولاتعتدوا ان الله لایحب المعتدین.

(باب السکوت والصمت)

۴۲۸ فی ارشاد الدیلمی قال الرضا علیه‌السلام من علامات الفقه الحلم والحیاء والصمت ان

---

۴۲۵ ـ و در کتاب سفینه نقل شده که ازجمله مناجات حضرت موسی بدرگاه خدا این است خدایا چیست جزای کسیکه صبر کند بر آزار مردم و دشنام آنها بواسطهٔ دین تو خطاب رسید یاری میکنم او را براهوال قیامت.

۴۲۶ ـ و در آن کتاب از جابر نقل شده که گفت شنید امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کسیکه ناسزا گفته بقنبر وقنبر اراده کرد که جواب گوید پس صدازد علی علیه‌السلام قنبر را و فرمود ساکت باش ای قنبر واگذار دشنام دهنده را خوار وبسکوت خود راضی کردی خدارا وبخشم درآوردی شیطان را وعقوبت کردی دشمن خود را قسم بکسیکه دانه را زیر زمین میشکافد و خالق بندگانست راضی نمیکند مؤمن پروردگارخود را بچیزی بمثل حلم وبخشم نمیآورد شیطان را بمثل سکوت و آزار نمیدهد احمق را نیز بمثل جواب نگفتن.

۴۲۷ درکتاب احقاق‌الحق است که وارد شده عدهٔ از روایات که مضمون تمام آنها برگشت میکند بسوی این روایت از علامه پسر قتیبه دینوری نقل شده که وارد کردند ابن‌ملجم ملعون را برعلی علیه‌السلام بعد ازآنکه ضربت زد برآن بزرگوار در این‌وقت حضرت فرمود طعام او را نیکو کنید وخوابگاه او را ملایم کنید: اگر زنده ماندم من سزاوارترم بخون خود: یا عفو میکنم و یاقصاص میکنم: و اگر از دنیا رفتم او را بقتل رسانید و در قصاص عدوان نکنید بدرستیکه خدا دوست ندارد تجاوز کنندگان را.

(باب سکوت و بیان گناهان صادره از زبان)

۴۲۸ ـ درکتاب ارشاد دیلمی استکه فرمود حضرت رضا علیه‌السلام از جمله نشانه

الصمت باب من ابواب الحکمة وانما یکسب المحبة ویوجب السلامة وراحة لکرام الکاتبین وانه لدلیل علی کل خیر ۴۲۹ فی الکافی محمد بن ابی نصر قال قال ابو الحسن الرضا علیه السلام من علامات الفقه الحلم والعلم والصمت ان الصمت باب من ابواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبه وانه دلیل علی کل خیر ۴۳۰ وفیه عن ابی حمزة قال سمعت اباجعفر علیه السلام یقول ان شیعتنا الخرس ۴۳۱ فی الکافی عن ابن القداح عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال لقمان لابنه ان کنت زعمت ان الکلام من فضة فان السکوت من ذهب ۴۳۲ فی الکافی ایضاً عن یونس عن علی الحلبی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله امسك لسانك فانها صدقة تصدق بها علی نفسك ثم قال ولا یعرف عبد حقیقة الایمان حتی یخزن من لسانه ۴۳۳ فی الکافی عن الحلبی عمن رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله نجاة المؤمن فی حفظ لسانه ۴۳۴ وفیه عن ابی

های فقه ودانائی حلم است وحیا وسکوت بدرستیکه سکوت دریست از درهای حکمت و بدرستیکه سکوت جلب دوستی میکند و باعث سلامت و راحتی دوملك نویسنده است : و سکوت راهنمای هرامر خیر است .

۴۲۹ در کتاب کافی نقل شده از محمد پسر ابی نصر که گفت فرمود ابولحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از نشانه‌های دانش حلم است و علم و سکوت و خاموشی بدرستیکه خاموشی دریست از درهای حکمت و بدرستیکه خاموشی باعث میشود محبت را و بدرستیکه خاموشی راهنمای هر کار خیر است .

۴۳۰ ـ و در آن کتاب است از ابی حمزه که گفت شنیدم که امام پنجم علیه السلام فرمود بدرستیکه شیعیان ما گنگ هستند (یعنی سخن نمیگویند)

۴۳۱ ـ و در کتاب کافی نقل شده از پسر قداح از امام ششم علیه السلام که لقمان گفت به پسرش اگر تو گمان میکنی در موردی که کلام ارزش نقره دارد بدرستیکه سکوت وخاموشی ارزش طلا دارد .

۴۳۲ ـ و نیز در کتاب کافی نقل شده از یونس از علی حلبی که فرمود رسولخدا (ص) نگه‌بدار زبان خودت را بدرستیکه حفظ زبان صدقه است که صدقه‌دادی بآن برجان خودت وبعد فرمود که نمیشناسد حقیقت ایمان راوپی نمیبرد تا هنگامیکه پنهان کند زبان خود را و سخن نگوید .

۴۳۳ ـ و نیز درآن کتاب نقل شده از حلبی از شخصی موثق که رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود نجات مؤمن در حفظ زبان او است .

۴۳۴ـ ودرآن کتاب است از ابی جمیله از امام ششم علیه السلام که هیچ روزی نیست مگر

جمیله عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال مامن یوم الاو کل عضو من اعضاء الجسد یکفر اللسان یقول نشدتك الله ان نعذب فیك ۴۳۳ فی الکافی عن السکونی عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله یعذب الله اللّسان بعذاب لایعذب به شیئا من الجوارح فیقول یا رب عذبتنی بعذاب لم تعذب به شیئا من الجوارح فیقال له خرجت منك کلمة فبلغت مشارق الارض ومغاربها فسفك بها الدم الحرام وانتهب بها المال الحرام وانتهك بها الفرج الحرام وعزتی وجلالی لاعذبنك بعذاب لااعذب به شیئا من جوارحك ۴۳۶ فی الکافی عن ابی علی الجوانی قال شهدت اباعبدالله علیه السلام وهو یقول لمولی له یقال له سالم ووضع یده علی شفیه وقال یاسالم احفظ لسانك تسلم ولاتحمل النّاس علی رقابنا ۴۳۷ ارشاد الدیلمی قال رسول الله صلی الله علیه وآله وهل یکب علی مناخرهم فی النار الاحصائد السنتهم ومن اراد السلامة فی الدنیا والاخرة قیدلسانه بلجام الشّرع فلایطلقه الافیماینفعه فی الدنیا

آنکه هرعضوی از اعضاءبدن ملامت وتوبیخ میکنند زبان را و میگوید قسم میدهم تورا بخدا که کاری نکنی بواسطهٔ توعذاب شویم .

۴۳۵- در کتاب کافی نقل شده از سکونی ازامام ششم علیه السلام که فرمود رسولخدا ص فرمود عذاب میکند خدا زبان را بعذابیکه عذاب نکند بمثل آن چیزی از اعضاء بدن را پس میگوید زبان پروردگارا عذاب کردی مرا بعذابیکه نکردی عذاب بمثل آن هیچ عضوی از اعضاء را گفته میشود بزبان که خارج شد ازتو کلمهٔ که رسید آن کلمه بشرق وغرب و ریخته شد براثر آن خونیکه حرام بود ریختن آن وبغارت رفت مالیکه حرام بود براشخاص وتجاوز شد بواسطهٔ آن بناموس مردم که حرام بود آن : بعزت وجلال ذات مقدسم قسم که عذاب کنم تورا بیکعذابیکه عذاب نکنم بمثل آن هیچیك ازاعضاء بدن را .

۴۳۶- ونیز در کتاب کافی ازابی علی جوانی نقل شده که گفت خدمت امام ششم علیه السلام حاضر بودم که آن بزرگوار فرمود بغلامی که به اوسالم گفته میشد و گذاشت دست مبارك بردو لب شریف و فرمود ای سالم حفظ کن زبانترا که سالم بمانی وکاری مکن که مردم برتو حق پیدا کنند وما مجبور شویم ازآنها شفاعت کنیم وبار گردن ما بشوند .

۴۳۷- درکتاب ارشاد دیلمی است که رسولخدا ص فرمود و آیا انداخته میشوند مردم برو درآتش مگر بواسطهٔ معاصی زبان یعنی ابتلاآت وعذابها درآخرت براثر معاصی است که اززبان صادرشده و هرکه دوست دارد سلامت دنیا و آخرت را مهار وافسار کند زبان خود را بمهار وافسار دین ورها نکند مگر درامور یکه نفع بخشد اورا دردنیا وآخرت

والاخرة ۴۳۸ منهاج البراعة ج ۵ عن ابی محمد الوابشی قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول احذروا اهوائكم كما تحذرون اعدائكم فليس بشئی اعدی للرجال من اتباع اهوائيهم وحصائد السنتهم ۴۳۹ منهاج البراعة ج ۵ عن رسول الله صلی الله علیه وآله ان مقعد ملكيك على ثنييك لسانك قلمهما وريقك مدادهما وانت تجری فيما لا يعنيك ولا تستحيی من الله ولا منهما ۴۴۰ وفيه ايضاً من غريب ماوقع لابی يوسف ابن السكيت وهو من اكابر علماء الادبية وعظماء الشيعة وهو من اصحاب الجواد والهادی عليهما السلام انه قال فی التحذير من عثرات اللسان : يصاب الفتی من عثرة بلسانه ـ وليس يصاب المرء من عثرت الرجل: فعثرته فی القول تذهب رأسه ـ وعثرته فی الرجل تذهب عن مهل ـ فاتفق ان المتوكل العباسی الزمه تأديب ولديه المعتز والمؤيد فقال له يوماً ايهما احب اليك ابنای هذان ام الحسن والحسين فقال والله ان قنبر الخادم خادم علی خير منك ومن ابنيك فقال المتوكل

۴۳۸ـ در کتاب منهاج جلد ۵ وارد شده از ابی محمد وابشی که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود بگریزید از هواهایتان آنطوریکه میگریزید از دشمنانتان زیراکه نیست چیزی دشمن‌تر برای مردها یا انسانها از تبعیت هواهایشان واز حاصل زبانهایشان.

۴۳۹ـ منهاج البراعة جلد ۵ نیز وارد است از رسولخدا صلی الله علیه وآله که فرمود نشستن گاه دوملك نویسندهٔ تو بر روی دندانهای تواست : زبان تو قلم آنها است وآب دهان تو مرکب آنها است وتو تکلم میکنی بچیزیکه فائده ندارد بتو ونه شرم از خداداری ونه از دوملك .

۴۴۰ـ ودر آن کتاب است که از جمله امور عجیب وغریب مطلبی است که رخ داد برای ابی یوسف ابن سکیت واو از بزرگان علماء اهل ادب است وعربیت واز عظماء شیعه واز اصحاب امام نهم ودهم علیهما السلام است وآن امر عجیب این است که دربارهٔ دوری کردن از لغزشهای زبان واثر آن شعری گفته که مضمون آن بفارسی این است که مصیبتهائی از لغزش زبان بجوانها میرسد که از لغزش پا آنطور مصیبت وگرفتاری نمیرسد و بیان میکند که از لغزش زبان و گفتار سر از بدن جدا میشود وحال آنکه از لغزش پا صدمه نمیرسد جز بروی زمین افتادن ـ بعد برای خود شاعر اتفاق افتاد که متوکل عباسی لعنه‌الله ملزم کرد اورا بتأدیب وتربیت دوپسرش معتز ومؤید دراین بین روزی متوکل گفت به او کدامیك محبوب‌تر است نزد تو دو پسر من و یا حسن و حسین ع : گفت بخدا قسم قنبر غلام وخادم علی ع بهتر است از تو و پسران تو : متوکل ملعون بمأمورین ترك خود دستور داد زبان اورا از پشت سر بیرون بیاورند همانا ندم کردند آن کار را و بشهادت نائل شد رحمت خدا براو باد .

لعنه‌الله لاتراكه: سلوا لسانه‌من قفاه ففعلوا ومات رحمة‌الله علیه ۴۴۱ ارشادالدیلمی من النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله اذارایتم المؤمن صموتاوقورافادنومنه فانه یلقی الحکمة ۴۴۲ وفیه وفی حکمة آل داودعلی العاقل ان یکون عارفابزمانه حافظا للسانه‌مقبلا علی شأنه مستوحشامن اوثق اخوانه ومن اکثرذکرالموت رضی بالیسیر وهان علیه من الامور الکثیره ومن عدکلامه من عمله قل کلامه الامن خیر ۴۴۳ وفیه وروی ان لقمان رأی داود یعمل الزرود فأرادان یسئله ثم سکت فلما لبسها داودعرف لقمان حالها بغیر سئول وقال من کثر کلامه کثر سقطه ومن کثر سقطه کثر لغوه ومن کثر لغوه کثر کذبه ومن کثر کذبه کثرت ذنوبه ومن کثرت ذنوبه فالنار اولی به ۴۴۴ ارشادالدیلمی قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام لایزال الرجل المسلم سالما مادام ساکتا فاذا تکلم کتب محسنا اومسیئا ۴۴۵ وفیه قال

۴۴۱- در کتاب ارشاد دیلمی نقل‌شده ازرسولخدا(ص) که هرگاه دیدید مؤمنی خاموش وبا وقارنزدیك شوید به او بدرستیکه ازاوحکمت ریزش‌میکند.

۴۴۲- ونیز در آن کتاب ست ازحکمت آل‌داود: که برعاقل است عارف بزمان و حافظ زبان‌خود باشد روآور برمکانت ومقام خود باشد: گریزان وبرحذر ازمطمئن‌ترین برادران خود باشد وهر که زیاد یاد مرگ‌کند راضی بشود بکمی ازروزی وسهل شود براو امورکثیرهٔ خطیره: وهرکه بشمارآورد کلام خودرا ازعملش کم کند کلام خودرا مگراز گفتارخیر

۴۴۳- و نیز در آن کتاب است که روایت شده لقمان دید داود را که زره میسازد اراده کرد بپرسد که چه میسازی‌نپرسید وسکوت کرد پس‌ازآنکه پوشید آنرا داود دانست لقمان که چه میساخته بدون پرسش وفرمود هرکه سخن‌زیاد گوید زیاد شود لغزشهای کلامی اووهر که لغزش کلام اوزیاد شدزیاد شودکلمات‌یاوه وبی‌معنی‌اووهر که یاوه‌اوزیاد شود. زیادشوددروغ‌او وهرکه‌زیادشود دروغ اوزیاد شود گناه‌او وهر که زیادشود گناه اوآتش برای‌اوسزاوارتراست.

۴۴۴- درکتاب ارشاد دیلمی‌است که فرمود امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام مرد مسلمان‌همیشه سالم از بلیات است مادام‌که ساکت باشد و خاموش و هرگاه حرف زد نوشته شود نیکوکار و یا بدکار.

۴۴۵- و درآن‌کتاب است که فرمود رسولخدا (ص) بمردی: آیا راه نمائی نکنم تورا برچیزیکه وارد کند خدا بسبب آن تورا به بهشت عرضکرد چرا قربانت شوم ای رسولخدا فرمود بده بمردم ازآنچه داده خدا بتو: گفت اگرنباشد برای من چیزی: فرمود یاری کن مظلوم‌را: گفت اگرقادرنباشم: فرمود خیربگوتا بهره‌مند شوی‌یا خاموش‌باش‌تا سالم بمانی.

رسول الله صلى الله عليه و آله لرجل الا ادلك على امر يدخلك الله به الجنه قال بلى يارسول الله قال انل مما انالك الله قال فان لم يكن لى قال فانصر المظلوم قال فان لم اقدر قال قل خيرا تغنم اوتسكت تسلم ۴۴۶ و فى الارشاد ايضاً قال رسول الله صلى الله عليه و آله لابى ذر الا اعلمك عملاً ثقيلا فى الميزان خفيفاً على اللّسان قال بلى يارسول اله قال الصمت وحسن الخلق و ترك مايعنيك ۴۴۷ مجموعة ورام قال بعضهم يارسول الله صلى الله عليك اخبرنى عن الاسلام بامر لا اسئل عنه احدا ابدا بعدك قال قل آمنت بالله ثم استقم قلت فما اتقى فاومى بيده الى لسانه ۴۴۸ مجموعة ورام وقال عقبة بن عامر قلت يارسول الله صلى الله عليك ما النجاة قال املك عليك لسانك وليسعك بيتك وابك على خطيئتك ۴۴۹ مجموعة ورام قال معاذ بن جبل قلت يارسول الله صلى الله عليك انؤاخذ بمانقول قال ثكلتك امك يابن جبل وهل يكب الناس على مناخرهم فى نار جهنم الا حصائد السنتهم ۴۵۰ ارشاد الديلمى وقال

۴۴۶ـ ونیز در آن کتاب است که فرمود رسولخدا به ابی‌ذر آیا نیاموزم بتو عملی که در میزان سنگین وبرزبان سبك باشد وآسان عرضکرد چرا : فرمود خاموشی وحسن‌خلق وترك چیزیکه نفع ندهد تورا.

۴۴۷ـ در کتاب مجموعه ورام است که عرضکرد بعضی از اصحاب ای رسولخدا بفرما بمن وخبر بده ازاسلام بچیزیکه نپرسم ازآن ومحتاج نشوم بعدازتوهیچگاه فرمود بگوایمان بخداآوردم وبعد دراین اعتقاد استواروپابرجاباش: گفتم ازچه پرهیز کنم اشاره فرمود بدست خود بزبانش.

۴۴۸ـ درمجموعه ورام است که عقبة پسرعامرمیگوید گفتم ای رسولخدا صلی‌الله علیك نجات درچه چیزاست فرمود : مالك زبان‌خود باش : وخانهٔ خودرا وسیع گردان : وگریه کن برگناهان‌خود .

۴۴۹ـ در کتاب مجموعه ورام است که معاذبن جبل گفت ای رسولخدا آیا مؤاخذه میشویم بسبب گفتار فرمود ای پسر جبل آیا میافتند مردم برو در آتش مگر بواسطهٔ گناهان زبانهای آنها .

۴۵۰ـ درکتاب ارشاد دیلمی وارد شده که گفت مردی اعرابی ای رسولخدا راهنمائی کن‌مرا برعملیکه نجات من به آن باشد فرمود : سیر کن گرسنه را : و آب بده تشنه را : وامر بمعروف ونهی ازمنکر کن : واگرطاقت وقدرت نداری بازدارزبانت‌را زیرا بواسطهٔ‌آن غالب میشوی برشیطان .

اعرابی یارسول الله دلّنی علی عملی انجو به فقال صلی الله علیه وآله اطعم الجائع وارو العطشان وأمر بالمعروف وانه عن المنکر فان لم تطق فکُفّ لسانك فانّه بذالك تغلب الشیطان[۴۵۱] وفیه قال امیر المؤمنین علیه السلام فی وصیته لابنه محمد بن الحنفیه واعلم یا بنی ان اللسان کلب عقور ان ارسلته عقرك ورب کلمة سلبت نعمة وجلبت نقمة فاخزن لسانك کما تخزن ذهبك وورقك[۴۵۲] مجموعة ورام وقال عیسی علیه السلام العبادة عشرة اجزاء تسعة منها فی الصمت وجزء فی الفرار من الناس[۴۵۳] وفیه قال النبی صلی الله علیه وآله لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه ولایستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه ولایدخل الجنه رجل لایأمن جاره بوائقه[۴۵۴] فی الحقائق عن الصادق علیه السلام ان النوم راحة للبدن والنطق راحة للروح والسکوت راحة للعقل[۴۵۵] و فی الحقائق ایضاً عن السجاد علیه السلام قال ان لسان بنی آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح فیقول کیف اصبحتم فیقولون بخیر ان ترکتنا ویقولون الله الله فینا ویناشدونه ویقولون انّما نثاب و نعاقب بك[۴۵۶] حقائق وسئل

۴۵۱ـ ودر آن کتاب است که فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام دروصیت خود بفرزندش محمدحنفیه بدان پسرك من که زبان سگی است گزنده اگر وابگذاری اورا میگزد تو را : و چه بسیار کلمه ایست که زائل کند نعمتی را وبکشاندو باعث شود بلائی را : پس پنهان بدار زبانت را بمثلیکه پنهان میداری طلاو پول خودرا .

۴۵۲ـ ودر کتاب مجموعهٔ ورام است که عیسی فرمود عبادت ده جزء است که نه تا از آنها درخاموشی است ویکجزء درفرار ازمردم .

۴۵۳ـ و در آن کتاب است که رسولخدا فرمود پایدار نیست ایمان بندهٔ مگر بدرستی و راستی دل اوومستقیم وپابرجا نیست دل او مگر بدرستی و راستی زبانش وداخل بهشت نمیشود مردیکه ایمن نباشد همسایهٔ او از آزارهلاك کنندهٔ او.

۴۵۴ـ درکتاب حقائق نقل است ازامام ششم علیه السلام که بدرستی خواب اسباب راحت بدن است وصحبت اسباب راحتی روح است وخاموشی اسباب راحتی عقل است.

۴۵۵ـ و درکتاب حقائق است نیز ازامام چهارم علیه السلام که فرموده زبان پسر آدم همسخن میشود باتمام اعضاء بدن هرصبحی و میگوید چگونه صبح کردید : میگویند بخوبی اگر شر توبما نرسد ومیگویند برای خدا ما را آزار مده وقسم میدهند زبان را : ومیگویند خوشی و اجرما وبدی حال وعقاب ما بواسطه تواست

۴۵۶ـ ونیزدر آن کتاب است که پرسیده شد ازامام ششم علیه السلام ازصحبت وخاموشی

السجاد عليه السلام عن الكلام و السكوت ايهما افضل فقال لكل واحد منهما آفات فاذا سلما من الافات فالكلام افضل من السكوت قيل و كيف ذالك يا بن رسول الله قال لان الله عزوجل مابعث لانبياء والاوصياء بالسكوت انما بعثهم بالكلام ولااستحقت الجنه بالسكوت ولايجنّب سخط الله بالسكوت انما ذالك كله بالكلام ماكنت لاعدل القمر بالشمس انك تصف فضل السكوت بالكلام ولست تصف الكلام بالسكوت[457] فی الوسائل قال الصادق عليه السلام الصمت كنز وافر وزين الحليم و ستر الجاهل [458] و فی الوسائل ايضاً عن ابی عبدالله عليه السلام ما عبدالله بشئی مثل الصمت والمشی الی بيت الله [459] فی الوسائل ايضا عن ابی حمزة الثمالی عن علی بن الحسين عليه السلام قال القول الحسن يثری المال وينمی الرزق وينسی فی الاجل ويحب الی الاهل ويدخل الجنه[460] وفيه

کدام یك برتر است فرمود برای هریك آفاتی است پس هر گاه از آفات سالم باشند صحبت افضل و برتر است از سکوت گفته شد چگونه است این مطلب ای پسر رسولخدا: فرمود برای آنکه خدای عز و جل نفرستاده رسولان را و اختیار نکرده اوصیاء را بسکوت و خاموشی بدرستیکه فرستاده آنها را برای تکلم وصحبت و همین‌طور کسی استحقاق بهشت پیدا نمیکند بسکوت وخاموشی: واجتناب ودوری حاصل نمیشود ازغضب خدا بسکوت وخاموشی بدرستیکه تمام اینها براثر کلام وصحبت است: نمیتوان برابر کرد وبرابر نمیکنم خورشید را باماه: و آخر بیان باین است که میتوان بیان برتری سکوت را نمود بوسیلهٔ کلام: و اما بیان برتری کلام بسکوت نمیشود.

۴۵۷ـ در کتاب وسائل است که امام ششم علیه‌السلام فرموده است خاموشی گنجی است و افروزیت آدم باحلم است وپرده برای نادان است.

۴۵۸ـ ونیز درآن کتاب روایت شده از امام ششم علیه‌السلام که عبادت نشده است خدا بمثل خاموشی ورفتن بسوی خانهٔ خدا.

۴۵۹ـ و نیز درکتاب وسائل نقل است از ابی‌حمزهٔ ثمالی از امام چهارم علیه‌السلام که فرمود کلام نیك باعث زیادی ثروت است و باعث نمو رزق است و باعث زیادی عمر است وباعث زیادتی دوستی نزد اهل وعیال وباعث دخول بهشت است.

۴۶۰ ـ ونیز درآن کتاب است که مسعدة پسرصدقه از امام ششم از پدران بزرگوارش روایت کرده که داود بسلیمان فرمود ای پسرك من برتوباد بطول صمت وخاموشی زیرا که پشیمانی ازخاموشی یکمرتبه بهتراست ازپشیمانی برزیادی کلام مراتب بی‌شمار: ای پسرمن اگر تکلم و سخن درمورد نقره باشد از جهت ارزش: سزاوار است که سکوت و خاموشی طلا باشد وخاموشی طلا است.

عن مسعدة بن صدقه عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام قال قال داود لسليمان يا بني عليك بطول الصمت فان الندامه على طول الصمت مرة واحدة خير من الندامة على كثرة الكلام مراة يا بنيّ لو ان الكلام كان من فضه كان ينبغي الصمت ان يكون من ذهب[۴۶۱] في الوسائل عن امير المؤمنين عليه السلام من كثر كلامه كثر خطائه ومن كثر خطائه قلّ حيائه ومن قلّ حيائه قلّ ورعه ومن قلّ ورعه مات قلبه ومن مات قلبه دخل النار[۴۶۲] ارشاد الديلمي حجب الله اللسان باربع مصارع لكثرة ضرره الشفتان مصرعان والاسنان مصرعان[۴۶۳] وفيه قال بعض العلماء انما خلق للانسان لسان واحد واذنان و عينان ليسمع ويبصرا كثر مما يقول و روى ان الصمت مثراة للحكمة[۴۶۴] مجموعة ورام وروى ان معاذ بن جبل قال يا رسول الله صلى الله عليه وآله اوصني قال اعبد الله كانك تراه واعدد نفسك في الموتى وان شئت انبأتك بما هو املك لك من هذا كله واشار بيده الى لسانه[۴۶۵] سفينة البحار عن الحسن بن علي عليه السلام قال نعم العون الصمت في مواطن كثيرة وان كنت فصيحا[۴۶۶] وفيه قال

۴۶۱ـ ونيز در كتاب وسائل است از امير المؤمنين علي عليه السلام كه هر كه زياد باشد سخن گفتن او زياد است خطاى او وهر كه زياد باشد خطاى او كم است حياى او و هر كه كم باشد حياى او كم است پرهيز گارى او و هر كه كم باشد پرهيز گارى او مرده است دل او و هر كه مرده باشد دل او داخل آتش ميشود.

۴۶۲ـ در كتاب ارشاد ديلمي نقل شده كه خداى حكيم دانا پوشانيده زبان را بچهار لنگهٔ در بملاحظهٔ زيادى ضرر زبان لبها دولنگه ودندانها دولنگه.

۴۶۳ـ و در آن كتاب است كه بعضى از علما گفته‌اند خلق شده براى انسان يكزبان و دو گوش و دوچشم تا بشنود وببيند بيشتر از آنچه ميگويد و روايت است كه خاموشى موجب زيادى حكمت و دانائى است.

۴۶۴ـ در كتاب مجموعه ورام روايت شده كه معاذ بن جبل عرضكرد برسولخدا كه مرا وصيت فرمائيد فرمود عبادت كن خدارا بمثل اينكه ميبينى خدارا و بشمار خودت را در رديف مردگان و اگر بخواهى خبر دهم تو را بچيزيكه از تمام اينها نافع‌تر باشد و اشاره فرمود بدست خود بزبانش.

۴۶۵ـ در كتاب سفينه نقل است از حسن بن على عليه السلام كه فرمود نيكو مددكاريست خاموشى درموارد زيادى وهرچند زبان‌آور باشى.

۴۶۶ـ و در آن كتاب است كه امام ششم عليه السلام فرمود خاموشى طريقهٔ محققين

الصادق عليه السلام الصمت شعار المحققين بحقائق ماسبق وجف القلم به وهو مفتاح كل راحة من الدنيا والاخرة وفيه رضا الرب و تخفيف الحساب والصون من الخطايا والزلل قد جعله الله ستراعلى الجاهل و زينا للعالم ومعه عزل الهواء و رياضة النفس وحلاوة العبادة و زوال قوة القلب والعفاف والمروة فاغلق باب لسانك عمالك بدمنه لاسيما اذا لم تجد اهلا للكلام والمساعدة في المذاكرة لله وفي الله ۴۶۷ وفيه وكان ربيع بن خثيم يضع قرطاسا بين يديه ويكتب ما يتكلم ثم يحاسب نفسه في عشيته ماله وعليه و يقول اوه نجي الصامتون وبقينا ۴۶۸ وكان بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يضع حصاة في فمه فاذا اراد ان يتكلم بماعلم انه لله وفي الله ولوجه الله اخرجها وان كثيرا من الصحابة كانوا يتنفسون تنفس الغرقى ويتكلمون شبه المرضى ۴۶۹ وفيه عن الرضا عليه السلام

امور سابقه است و تمامی بیان در خاموشی است و خاموشی سبب است برای راحتی دنیا و آخرت و در آن رضای خدا و سبکی حساب است و درآن ایمنی از گناه است و لغزشها : و قرارداده خدا آنرا پرده برای عیوب جاهل و نادانان و زینت برای دانایان و بوسیلهٔ آن از کار میافتند شهوات وهواها : ودرآن ریاضت نفس است و شیرینی عبادت وبوسیله آن برطرف میشود قساوت دل و درخاموشی است عفت و مروت : پس به بند درزبانت را از آنچه مجبور به‌آن‌نیستی مخصوصاً زمانیکه نیابی اهلی برای سخن ونیابی مساعد و همراهی جهت گفتگو برای خدا و رضای خدا .

۴۶۷ـ و در آن کتاب است که ربیع بن خیثم میگذاشت کاغذی جلو خود و مینوشت آنچه میگفت بعد غروب رسیدگی میکرد که به بیند چه بنفع خود گفته وچه بضرر گفته وبعد آهی میکشید و میگفت نجات یافتند کسانیکه ساکت و خاموش بودند و باقی ماندیم ما در محذور زبان .

۴۶۸ـ و در آن کتاب است که بودند بعضی از اصحاب رسولخدا (ص) که میگذاشت ریگی دردهان خود و هر گاه میخواست سخنی بگوید که میدانست آن سخن برای خداست و رضای خدا در آن است بیرون میاورد آن ریگ را : و کثیری از اصحاب رسولخدا نفس میکشیدند بمثل آدم غرق شده باغم وحسرت وسخن گفتن مریض .

۴۶۹ـ و درآن کتاب روایت شده ازحضرت رضا علیه‌السلام که فرمود در بنی اسرائیل بودند مردمان‌عابدی که عابدپیشه بودند اما ازعبادشمرده نمیشدند مگر آنکه ده‌سال خاموشی اختیار میکرد .

ان الرجل کان اذا تعبد فی بنی اسرائیل لم یعد عابدا حتی یصمت قبل ذالك عشر سنین ۴۷۰ النبوی صلی الله علیه وآله قال جبرئیل فی صفات الزاهد ویتحرج من الکلام کما یتحرج من المیة التی قد اشتد نتنها ویتحرج من حطام الدنیا وزینتها کما یتجنب النار ان یغشاها ۴۷۱ وفیه قال الکاظم علیه السلام دلیل العقل التفکر ودلیل التفکر الصمت ۴۷۲ فی السفینه عن السجاد علیه السلام قال ان المعرفة بکمال دین المسلم وترکه الکلام فیما یعنیه و قلة المراء وحلمه وصبره وحسن خلقه ۴۷۳ وفیه قال امیر المؤمنین علیه السلام ان آدم لما کثر ولده وولد ولده کانوا یحدثون عنده وهو ساکت فقالوا یا ابانا مالك لاتکلم فقال یا بنی ان الله جل جلاله لما اخرجنی من جواره عهد الی وقال اقلل کلامك ترجع الی جواری ۴۷۴ وفیه فیما اوصی به امیر المؤمنین علیه السلام عند وفاته الزم الصمت تسلم ۴۷۵

۴۷۰ــ و در آن کتاب نقل است از رسولخدا (ص) که فرمود جبرئیل نقل کرده از صفات زاهدین است دوری کردن از کلام بمثل دوری کردن از میته و مردار که زیاد باشد بوی بد آن و پرهیز دارد از خورا کیها و زینت دنیا همانطوریکه گریز و پرهیز دارد از آتش که او را فرا گیرد .

۴۷۱ــ ودر آن کتاب است که حضرت موسی کاظم علیه السلام فرموده راهنمای عقل تفکر است و راهنمای تفکر خاموشی است .

۴۷۲ در کتاب سفینه نقل شده از امام چهارم علیه السلام که فرمود معرفت. بکمال دین مسلمان است وبترك سخن درچیزیکه مهم نیست او راوکمی مراء وجدال : وبحلم او : وصبر او وحسن خلق او

۴۷۳ ودر آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستیکه آدم(ع) پس از آنکه اولاد و اولاد اولادش زیاد شد باهم سخن میگفتند نزد او و آدم(ع) ساکت بود و کلامی نمیگفت پس گفتند اولادش که ای پدر چرا ساکتی فرمود ای اولاد من : پس از آنکه خدای متعال مرا ازجوار خود خارج کرد عهد گرفت و دستور داد که کم کن سخن گفتن خود را تا بازگردی بجوار ما

۴۷۴ ودر آن کتاب است که امیر المومنین (ع) از جمله چیزهائیکه وصیت فرمود این بود که سکوت پیشه خودکن تاسالم بمانی

۴۷۵ ونیز در آن کتاب است از رسولخدا (ص) که فرمود خاموشی وسیلهٔ دور کردن شیطان است ومعین تو است برامر دین تو

وفیه عن النبی صلی الله علیه و آله الصمت مطردة للشیطان وعون لك علی امر دینك ۴۷۶ فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرف الله وعظمّه منع فاه من الکلام وبطنه من الطعام وعنا نفسه بالصیام والقیام ۴۷۷ فی السفینه عن امیر المؤمنین علیه السلام ما من شیئی احق بطول السجن من اللسان وقال علیه السلام اللسان سبع ان خلی عنه عقر ۴۷۸ قال الشیخ سلیمان القطیفی فی وصیة للشیخ شمس الدین محمد بن ترك فی اجازته له واختم علی فمك لایخرج منه کلمة الاوتحب ان تراها مکتوبة فی عملك یوم القیامة فمالا تحبه فاترکه فقد روی عن رجل من المجاهدین قتل مع النبی صلی الله علیه و آله فی بعض الغزوات فأتته امه وهو شهید بین القتلی فرأت فی بطنه حجر المجاعة مربوطا لشدة صبره وقوة عزمه فمسحت علیه وقالت هنیئاً لك یابنی فسمع رسول الله قال لهامه او نحوها العله کان یتکلم فیما لایعینه ۴۷۹ اقول وبا الجملة المعاصی الّتی تصدر من اللّسان کثیرة جداً : منها

۴۷۶ در کتاب کافی روایت شده ازامام ششم علیه السلام که فرمود رسولخدا(ص) فرمود هر که بشناسد خدارا وتعظیم کند خدارا نگاه دارد دهان را از کلام وشکم را ازطعام وهموار کند برخود تعب روزه ونماز را

۴۷۷ و در کتاب سفینه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که هیچ چیز سزاوارتر بزیادی زجر وشکنجه اززبان نیست وفرموده است زبان درنده‌ایست که اگر رهاکنی او را میگزد وپاره میکند تورا

۴۷۸ ودرآن کتاب است که شیخ سلیمان قطیفی درضمن اجازهٔ که بشیخ شمس الدین پسر ترك داده سفارش کرده که مهر کن دهان خودرا که خارج نشود کلمهٔ مگر آنچه دوست بداری که در دیوان عملت روزقیامت ثبت باشد وهرچه خوش نداری ترك کن آنرازیرا روایت شده ازمردیکه بجهادرفته بود وخدمت رسولخداکشته شده بود درجنگی پس مادر اوآمد سرجنازهٔ اومیان کشتگان ودید بشکم خودسنگ بسته بجهة شدت گرسنگی و پایداری در مقصدش: پس مادرش دستی براو کشید وگفت گوارا بادتورا ای پسر من شنید رسولخداسخن آنزن را فرمود به آن زن ساکت باش ویامثل چنین کلمهٔ وفرمود شاید سخنی گفته باشد بدون فائده

۴۷۹ نویسنده این سطور گوید که معاصی که اززبان صادر میشود زیاداست که از جمله آنها دروغ است: وغیبت است، ونمامی وسخن‌چینی است. وبهتان وبدروغ نسبت دادن فسق بکسی . وهجومئومن است: ومدح وستایش کسیکه لایق مدح نیست: و نوحه گری بباطل است : وغناخواندن است : ودشنام دادن مئومن‌است. وکلامی است که باعث گول زدن کسی بشود در

الکذب : ومنها الغیبة : ومنها النمیمه : ومنها البهتان : ومنهاهجاءالمؤمن : ومنها مدح من لایستحق المدح : ومنهاالنوح باالباطل : ومنهاالغناء : ومنهاسب‌المؤمن : ومنها النجش : و منها اشاعة الفاحشه : ومنها الیمین کذبا : و منها ذم المشتری لما یشتریه : ومنها مدح البایع سلعته : ومنها النبز ولاتنابزوا باالالقاب : ومنها شهادة الزور: ومنهاالنهی‌عن‌المعروف : ومنهاالامر باالمنکر: ومنهاخذلان جیش الاسلام: ومنها ذکر قوة‌المشرکین لارعاب‌الناس : ومنهاالمجادلة : ومنها بیان‌الفتوی بغیرما انزل‌الله : ومنهاکل‌کلام ینهتی الی‌تضییع حق‌عالما : ومنهاکل‌کلام‌لازمه اثبات‌باطل عمدامع‌العلم باالملازمه والاختیار: ومنها افشاءالسرّ: ومنها الاستهزاء والسخریه. وببالی‌رایت من‌کلام‌المعصوم فی‌شأن‌اللسان ما اقل جرمه واکثرجرمه : وقال‌بعضهم لسانی‌سبع اخاف‌ان‌اخلّیه‌فیأکلنی ۴۸۰ مجموعهٔ ورام‌قیل‌لاعرابی‌یطیل‌الصمت‌مالك لاتخوض مع‌القوم فی‌حدیثهم فقال الحظّ للمرء فی‌اذنه وفی‌لسانه لغیره.

(فی‌ذکر طول‌الامل)

۴۸۱ مجموعة ورام قال رسول‌الله ﷺ لعبدالله بن‌عمر اذااصجت فلاتحدّث

خریدجنسی وپهن‌کردن عمل‌زشت است. وقسم دروغ‌است ومذمت‌کردن خریدار است چیزیرا که خریده : و مدح‌کردن فروشنده است متاعی را که میفروشد و لقب و نام‌زشت‌گذاشتن روی مردم است . وشهادت برخلاف واقع دادن است. ونهی‌کردن از کارخوب است: و امر کردن بکارزشت است. وترساندن لشکراسلام‌است وبیان‌قوت‌کفار است برای‌ترساندن مسلمین ومجادله‌کردن است بغیرحق: وبیان کردن مسئلهٔ شرعی‌است برخلاف واقع و هرکلامی است که منتهی شود بتضییع حقی وهرکلامی که لازمهٔ آن اثبات باطلی باشد ازروی عمدواختیار. وافشا واظهارکردن امرپنهانی مردم‌است: واستهزا ومسخره‌کردن است وچنین بخواطردارم ازمعصوم دربارهٔ زبان که چه‌کم استجرم وحجم‌آن وچه زیاداست جرم وتقصیرات آن‌بعضی‌از خداشناسان گفته‌اند زبان من درنده‌ایست‌که میترسم اگر وابگذارم او را ببلعد و بخورد مرا

۴۸۰ درمجموعه ورام است‌که گفته شدبمردی‌که دائما ساکت بود چراهم‌سخن‌نمیشوی با سخن‌گویان گفت بهره‌مرد ازگوش اواست‌وبهرهٔ زبان اوبرای دیگران‌است(در ذکرطول آمال وآرزوهای دراز)

۴۸۱ در کتاب مجموعهٔ ورام نقل شده که رسولخدا(ص) فرمود بعبدالله پسر عمرکه

نفسك بالمساء واذا امسيت فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من حيوتك لموتك ومن صحتك لسقمك فانك يا عبدالله ماتدري ماسمك غدا ۴۸۲ وفيه ايضاً وقال ان اشد ما اخاف عليكم اثنتين اتباع الهوى وطول الامل فاما اتباع الهوى فانه الحب للدنيا الا ان الله تعالى يعطى الدنيا لمن يحب و يبغض واذا احب عبدا اعطاه الايمان: الا ان للدنيا ابناء وللآخرة ابناء فكونوا من ابناء الآخرة ولا تكونوا من ابناء الدنيا الا ان الدنيا قد ارتحلت مولية الا ان الاخرة قد تحملت مقبلة الا وانكم في يوم عمل ليس فيه حساب الا وانكم يوشك ان تكونوا في يوم الحساب ليس فيه عمل ۴۸۳ في ارشاد الديلمي قال انس كنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله فوضع ثوبه تحت رأسه ونام فهبت ريح عاصفة فقام فزعا وترك ردائه فقلنا يا رسول الله مالك قال ظننت ان الساعة قد قامت ۴۸۴ وفيه قال الحسين علیه السلام يابني آدم انما انت ايام كلما مضى يوم ذهب

هرگاه صبح کردی امیدرسیدن بشام نداشته باش وهرگاه شام کردی امیدنداشته باش که وارد صبح شوی و توشه بردار از حیواة و زندگانیت برای عالم مرگت وازصحت و سلامت برای مرض وکسالتت

بدرستیکه‌ای بندهٔ خدا نمیدانی فردا اسم توچه خواهد بودزنده و یامرده

۴۸۲ ونیزدرآن کتاب است که فرمود بدرستی سخت‌ترین چیزیکه میترسم برشما دوچیز است پیروی ازهوا وخواهش‌های نفسانی ودرازی آمال وآرزوها. اماپیروی ازهواپس بدرستیکه آن حب وعلاقهٔ بدنیااست آگاه باش که خدای متعال عطامیکند دنیا را بکسیکه دوست‌دارد او داوهم بکسیکه دشمن دارد او را، واماآنکه مختص بکسی‌است که اورادوست دارد ایمان‌است که به اوعطا میکند. بدانکه ازبرای دنیاابنائی است وازبرای آخرت‌ابنائی : پس بوده‌باشید ازابناءآخرت ونباشید ازابناء دنیا: آگاه‌باش که دنیاکوچ کرده ومیگذرد پشت‌بشما وآخرت زینت‌شده ومیآید روی‌بشما. آگاه‌باشید که‌واقع‌هستید در روزیکه عمل‌هست‌ونیست‌درآن‌حسابی وآگاه باشید که بزودی واقع میشوید در روزی که حساب هست ونیست درآن‌عملی

۴۸۳ در کتاب ادشاد دیلمی نقل شده‌که انس گفت بودیم نزد رسولخدا (ص) گذاشت لباس خودرا زیرسرشریف وخوابید : بادتندی وزیدبرخواست آنحضرت ازخواب ترسناك و وگذاشت بجاردای شریف را گفتم چه شدتورا ای‌رسولخدا فرمود گمانم قیامت برپاشده

۴۸۴ ونیزآن کتاب استاز حسین‌بن علی‌علیه‌السلام‌که ای‌پسرآدم توددمعناروز هائی هستی‌که هرچه بگذرد بعضی ازتوگذشته وتمام شده

بعضك ۴۸۵ وقال بعضهم لورايت الاجل ومسيره لابغضت الامل وغروره ۴۸۶ ارشاد الديلمي وقال امير المؤمنين عليه السلام في خطبة اتقوا الله فكم من مؤمل مالا يبلغه وجامع مالا يأكله ولعله من باطل جمعه ومن حق منعه اصابه حراما وورثه عدوا فاحتمل اصره وباء بوزره وورد على ربه خاسرا اسفالاهفا خسر الدنيا والاخرة ذالك هو الخسران المبين ۴۸۷ مجموعة ورام قال ابو سعيد الخدري اشترى اسامة بن زيد وليدة بماة دينار الى شهر فسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الا تعجبون من اسامة المشترى الى شهران اسامة بن زيد لطويل الامل والذى نفسي بيده ماطرفت عيناى الاظننت ان شفراى لايلتقيان حتى يقبض الله روحي ولا رفعت طرفي فظننت انى واضعه حتى اقبض ولا لقمت لقمة الاظننت انى لااسيغها حتى اغص بها ثم قال يا بنى آدم ان كنتم تعقلون فعدوا انفسكم من الموتى فو الذى نفسي بيده ان ما

۴۸۵ ودر آن کتاب است که گفته بعضی ازعلما اگر به بینی اجل وحرکت آنرا هراینه مبغوض داری آرزوها وفریب آنرا

۴۸۶ در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده که امیرالمومنین علیه‌السلام در خطبهٔ فرمود بپرهیزید ازخداچه بسیار آرزومندان هستند اموری‌راکه نمیرسند بآن وچه بسیار جمع کننده هستند مالی‌راکه نمیخورندآنرا . وگاهی میشود ازراه حرام کسب کند و از حقی که بآن‌تعلق گرفته منع کند. از راه حرام باوسد وبدشمن بارث بدهد . دراین وقت است که تعب آنرا کشیده و وزروگناه آنرا برده و وارد میشود برپروردگار خود زیان‌کار وباتاسف وحسرت خسر الدنيا والاخرة ذالك هو الخسران المبين(خلاصه نه‌حظ ولذت‌دنیوی ازمالش برده نه‌بهره وثواب اخروی

۴۸۷ در کتاب‌مجموعه ورام‌است که‌ابوسعید خدری گفت خریده‌بود اسامة کنیزی‌را بصد دینار نسیه تا یکماه شنیدم‌که رسولخدا میفرمود آیا تعجب نمیکنید از اسامه‌که خریده تا یکماه : بدرستیکه اسامة پسرزید‌آرزوی دراز دارد قسم بآن‌کسیکه جان من بدست قدرت او است . بازنمیکنم چشمانم مگرآنکه گمان بهم‌آمدن پلکان آنراندارم قبل ازآنکه خدا جان مرابگیرد : وبیالا نگاه نمیکنم وگمان پائین‌آوردن آن‌داشته باشم پیش ازمرگم : و بدهان نمیگذارم‌لقمهٔ مگر آنکه‌گمان ندارم فروبیرم پیش‌ازرسیدن مرگ وگلوگیرشدن بآن لقمه: بعدفرمود ای‌اولاد من اگر عاقلید بشمارید خودرا از مردگان قسم‌بآنکه جان من بقدرت او است: بدرستیکه آنچه وعده داده شده‌اید (که مرگ باشد) وارد میشود و میآید و شما قادر برجلوگیری ازآن نیستید .

توعدون لات وما انتم بمعجزين ۴۸۸ مجموعة قال النبی صلی الله علیه وآله يهرم ابن آدم و تشبّ منه اثنتان الحرص والامل ۴۸۹ وفيه ايضاً قال النبی صلی الله علیه وآله اكلكم يحب ان يدخل الجنه قالوا نعم يا رسول الله قال قصرّوا من الامل و ثبّتوا آجالكم بين ابصاركم واستحيوا من الله حق الحياء ۴۹۰ وفيه قال بعضهم لو علمت متى اجلى لخشيت على ذهاب عقلى ولكن الله منّ على عباده بالغفلة عن الموت ولولا الغفلة ماتهنؤا بعيش ولاقامت بينهم الاسواق ۴۹۱ وفيه قال سلمان الفارسی رض ثلاث اعجبتنى حتى اضحكتنى مسؤمّل الدنيا والموت يطلبه و غافل وليس بمغفول عنه وضاحك ملأ فيه لايدرى اساخط رب العالمين عليه ام راضى عنه و ثلاث احزنتنى حتى ابكتنى فراق محمد صلی الله علیه وآله وحزنه : وهول المطلع والوقوف بين يدى ربى ۴۹۲ وفيه قال بعضهم الزهد فى الدنيا قصر الامل ليس باكل الغليظ ولالبس العباء ۴۹۳ مجموعة ورام وقال الحسن علیه السلام الموت معقود بنواصيكم والدنيا تطوى من ورائكم

۴۸۸ــ در كتاب مجموعه ورام وارد است كه رسولخدا فرمود پير ميشود پسر آدم وجوان ميشود از او دوچيز : حرص ولع : وآرزوها

۴۸۹ــ ونيز در آن كتاب است كه رسولخدا (ص) فرمود آيا تمام شما ميل داريد وارد بهشت شويد گفتند بلى يا رسول الله فرمود كوتاه كنيد آرزوى خودرا وقرار دهيد اجلها ومرگ تان را جلو ديدگانتان : وحيا كنيد از خدا جورى كه سزاوار است.

۴۹۰ــ ودر آن كتاب نقل است ازبعضى كه اگر بدانم اجل و رسيدن مرگ را هرآينه ميترسم كه عقلم زائل شود و لكن خدا منت گذاشته بر بندگانش بفراموشى ازمرگ واگر فراموشى نباشد : عيش خوش نمى‌شود وهرآينه بازار ازگردش ميافتد.

۴۹۱ــ ونيز درآن كتاب ازسلمان فارسى نقل است كه فرمود سه چيز بعجب درآورده مرا تا اندازۀ كه خندانيده مرا آرزومند دنيا درحاليكه مرگ اورا ميطلبد : وغافليكه هميشه تحت‌مراقبت است: وخندان شديد درحاليكه نميداندآيا غصبناك است خدا براويا راضى‌است از او : وسه چيز است كه غمنده كرده مرا بلكه گريانيده مرا : فراق و جدائى از رسول گرامى وغم آن : و هول مطلع: و وادار كردن مرا وايستادن در پيشگاه حضرت پروردگار.

۴۹۲ــ ونيز درآن كتاب ذكرشده ازبعضى كه زهد در دنيا كوتاهى آرزو است و نيست زهد بخوردن چيزدرشت ويا پوشيدن عبا ولباس ساده.

۴۹۳ در كتاب مجموعه ورام ذكر شدكه فرموده امام‌حسن عليه‌السلام مرگ بسته شده به پيشانى شما و دنيا بسته شده پشت سر شما .

۴۹۴ وفيه قال عمر بن عبدالعزيز في خطبة له ان لكل سفر زاد لامحالة فتزودوا لسفركم من الدنيا الى الاخرة التقوى وكونوا كمن عاين مااعدالله له من ثوابه وعقابه ترغبوا و ترهبوا ولا يطولن عليكم الامل فتقسوا قلوبكم وتنقادوا العدوكم فانه والله مابسط امل من لايدرى لعله لايصبح بعد مسائه ولايمسى بعد صباحه وربما كانت بين ذالك خطفات المنايا وكم رايت ورايتم من كان بالدنيا مغترا فاهلكته وانما تقر عين من وثق باالنجاة من عذاب الله وانما يفرح من امن من اهوال يوم القيامة وكتب بعضهم الى اخ ان الحزن على الدنيا طويل والموت من الانسان قريب وللنقص في كل يوم منه نصيب وللبلى في جسمه دبيب فتبادر قبل ان تنادى باالرحيل ۴۹۵ طرائف الحكم عن على بن عيسى رفعه قال فيما ناجى الله عزوجل به موسى عليه السلام ياموسى لاتطول في الدنيا املك فيقسو قلبك والقاسى القلب منى بعيد ۴۹۶ في السفينه عن امير المؤمنين عليه السلام قال ان اخوف مااخاف عليكم اثنان

۴۹۴ ونیز در آن کتاب است که عمر بن عبدالعزیز گفته است ضمن خطبهٔ و کلامی بدرستیکه برای هر سفری زاد و توشه ایست لامحالة پس توشه بردارید برای سفر آخرت از دنیا پرهیزکاری و باشید بمثل کسیکه دیده باشد آنچه را خدا مهیا کرده برای او از ثواب وعقاب بروید بسوی ثوابها و بگریزید از عقاب و عذابها و طولانی و دراز نکنید آرزو تا دل شما سیاه وقسی شود : و فرمان برید دشمنان خود را : زیرا که بخدا قسم به آرزو نمیرسد کسیکه نمیداند آیا بصبح میرسد بعد درك کردن او شام را و آیا شام و شب میرسد بعد از درك کردن او صبح را ، و چه بسا بین این و آن یعنی صبح و شام هدف سهام و نشانهٔ مرگ واقع شوی : و چه بسیار من و شما دیده‌ایم کسانیکه بدنیا مغرور بوده و هدف مرگ قرار گرفته و هلاك شده و از بین برده او را و بدرستیکه روشن آن چشمی است که اعتماد بخدا دارد در رهائی از عذاب خدا : و بدرستیکه مسرور کسی است که ایمن باشد از اهوال روز قیامت و نوشت بعضی بسوی برادری که غم بر دنیا زیاد است و طولانی: و مرگ بانسان نزدیك است : ونقصان در هر روزی از انسان دارای نصیب و بهره‌ایست : و کهنگی را در بدن حظی پیش گیر کار نیك پیش از آنکه ندای الرحیل مرگ بلند شود .

۴۹۵ در طرائف الحکم از کتاب کافی نقل‌شده ازعلی‌بن‌عیسی که معصوم فرموده ازجمله کلماتیکه خدای متعال درمقام مناجات موسی بموسی‌ص فرموده این‌است که دراز مگردان در دنیا آرزوی خود را زیرا که قسی میکند دل تو را و کسیکه دل او قسی باشد از درگاه ما دور است .

۴۹۶ ودر کتاب سفینه نقل شده ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام که‌فرمود شدیدترین‌چیزیکه

اتباع الهوی وطول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق واما طول الامل فینسی الاخرة وقال علیه السلام من اطال امله ساء عمله ۴۹۷ وفیه قال امیر المؤمنین علیه السلام من ایقن انه یفارق الاحباب ویسکن التراب ویواجه الحساب ویستغنی عما خلف ویفتقر الی ما قدم تقدم کان حریاً بقصر الامل وطول العمل مجموعة ۴۹۸ ورام وقال بعضهم اطلع رسول الله صلی الله علیه وآله ذات عشیة الی الناس فقال ایها الناس اما تستحیون من الله قالوا وما ذاك یا رسول الله قال تجمعون ما لا تأکلون تأملون ما لا تدرکون وتبنون ما لا تسکنون ۴۹۹ منهاج البراعة ج۴ و فی النبوی المعروف المروی فی البحار بعدة طرق قال صلی الله علیه وآله یا اباذر ایاك والتسویف

میترسم بر شما دوچیز است ؛ پیروی از هوای نفس : و درازی آرزو : اما پیروی هوای نفس باز میدارد از حق ، و اما درازی آرزو از یاد میبرد آخرت را ! و فرمود علیه السلام هر که دراز کند آرزو را زشت میشود عمل او .

۴۹۷ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده هر که یقین کند که جدا از دوستان ، و جایگاه او زیر خاك است : و بپای حساب کشانده میشود ، و از هرچه بگذارد دستش کوتاه است : و احتیاج دارد بآنچه قبلا بفرستد ؛ همچوکس سزاوار است کوتاه کند آرزو را زیاد کند عمل را .

۴۹۸ در کتاب مجموعه ورام نقل است از بعضی از صحابه که رو کرد رسول الله صلی الله علیه وآله شامگاهی بسوی مردم و فرمود ای مردم آیا حیا نمیکنید از خدا گفتند بچه سبب ای رسولخدا فرمود ، جمع میکنید چیزی را که نمیخورید و امید میبرید بچیزیکه نمی‌رسید بآن و بنا میکنید بناهائی که در آن ساکن نمیشوید .

۴۹۹ـ در کتاب منهاج البراعة جلد چهارم نقل شده روایتی مشهور از کتاب بحار از طرق زیادی که رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده ای اباذر بپرهیز از زیادی آرزو زیرا که تو ممکن است امروز باشی و نباشی بعد آن : اگر برای تو فردائی بود فردا بفکر آن باش مثلیکه امروز هستی : و اگر نبود برای تو فردائی پشیمان نباشی بر آنچه فوت شده از تو امروز ای اباذر چه بسیار کسانیکه داخل میشوند روزی را که به آخر نمیرسانند آنرا : و چه بسیار انتظار کشندهای فردائی که نمیرسند بآن : ای اباذر اگر بنگری بسوی اجل و گردش آن هر آینه دشمن خواهی داشت آرزو و فریب آن را ای اباذر هر گاه وارد صبح شدی فکر مکن باخود ورود بشام : وهر گاه بشب رسیدی باخود فکر رسیدن بصبح مکن : و توشه بردار از سلامت پیش از مرضت و از زنده بودنت پیش از مرگت : بدرستیکه تو نمیدانی چه خواهد بود اسم تو فردا یعنی در ردیف مرده گانی یا زنده‌ها .

باملك فانك بيومك ولست بما بعده فان يكن غدالك فكن في الغد كما كنت في اليوم وان لم يكن غدلك لم تندم على ما فرطت في اليوم : يا اباذر كم مستقبل يوماً لايستكمله و منتظر غداً لايبلغه يا اباذر لو نظرت الى الاجل ومصيره لابغضت الامل وغروره يا اباذر اذا اصبحت لاتحدّث نفسك بالمساء : واذا امسيت فلاتحدّث نفسك بالصباح: وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حياتك قبل موتك فانك لاتدري ما سمك غدا [۵۰۰] وعن انس ان النبي خط خطا وقال هذا الانسان : وخط الى جنبه وقال: هذا اجله وخط اخرى بعيدا منه فقال : هذا الامل فبينما هو كذالك اذجائه الاقرب [۵۰۱] وفيه وفي رواية انه اجتمع عبدان من عبادالله فقال احدهما للاخر ما بلغ من قصر املك : فقال املي اذا اصبحت ان لاامسى واذا امسيت ان لااصبح : فقال انك لطويل الامل اما انا فلااؤمل ان يدخل لي نفس اذا خرج ولايخرج لي نفس اذا دخل [۵۰۲] وفيه عن الصحيفة السجاديه على منشئها آلاف السلام والتحية : اللهم صلي على محمد وآل محمد واكفنا طول الامل وقصره عنا بصدق العمل حتى لا نؤمل استتمام ساعة بعد ساعة ولااستيفاء يوم بعد يوم و

۵۰۰ــ و از انس نقل شده که رسولخدا (ص) خطی کشید وفرمود این انسان و پهلوی آن خطی کشید وفرمود این اجل او و خط دیگری کشید دور از او و فرمود این آرزو ودر این بین که انسان آرزو دارد ناگاه آنکه نزدیك به او است میرسد و از میان برمیدارد اورا.

۵۰۱ ــ و درآن کتاب نقل است که جمع شدند دو بنده از بندگان خدا یکی بدیگری گفت بچه مقدار رسیده کوتاهی آرزوی تـو : گفت هر گاه صبح میکنم امید اینکه بشام برسم ندارم : وهر گاه شب را درك میکنم امید رسیدن بصبح را ندارم : آن یکی درجواب گفت تو آرزوی دراز داری : و اما من امید ندارم که هر گاه نفسم داخل جوفم میشود خـارج شود و امید ندارم هر گاه خارج شد بازبر گردد و داخل شود .

۵۰۲ــ و درآن کتاب نقل شده ازصحیفهٔ سجادیه هزاران درود و تحیت برصاحب آن باد که بدر گاه خدا عرض میکند خدایا درود برمحمد و آل اوبفرست : وبی نیاز گردان مادا از درازی ارزو و کوتاه گردان آنرا بصدق عمل باندازهٔ که امید نزنیم ساعتی که در او هستیم تکمیل کنیم و وارد ساعت بعد آن شویم : و امید وآرزوی تکمیل روزی که در او هستیم ودرك روز بعد نکنیم: وآرزوی اتصال این نفس بآن نفس وامید ملحق کردن بآن قدم بعدی نداشته باشیم وحفظ کن خدایا مرا از فتنه و غرور آرزو و ایمن گردان ما را ازبدیها وشرور آن.

لااتصال نفس بنفس ولالحوق قدم بقدم و سلمنا من غروره و آمنا من شروره ۵۰۳ فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال ابو جعفر علیه السلام مثل الحریص علی الدنیا مثل دودة القز کلما ازدادت من القز علی نفسها لفاکان ابعدلها من الخروج حتی تموت غما و قال ابوعبدالله علیه السلام اغنی الناس من لم یکن للحرص اسیرا و قال لاتشعر واقلوبکم الاشتغال بما قدفات فتشغلوا الاذهانکم عن الاستعداد لمالم یأت ۵۰۴ مجموعة ورام و قال بعضهم سمعت ابی یقول ایّها المغتر بطول صحته امارایت میتاقط من غیر سقم ایها المغتر بطول المهلة امارایت مأخوذ اقط من غیر عدة انك لوفکرت فی طول عمرك لنسیت ماقد تقدم من لذاتك ابا الصحه تغترّون ام بطول العافیه تفرحون ام الموت تأمنون ان ملك الموت اذاجائك لایمنعه منك ثروة مالك ولا کثرة احتشادك اما علمت ان ساعة الموت ذات کرب و غصص و ندامة علی التفریط ثم یقول رحم الله عبدا عمل لما بعد الموت رحم الله عبدا نظر لنفسه قبل نزول الموت ۵۰۵ وفیه

۵۰۳ـ و درکتاب کافی نقل است از امام ششم علیه السلام که فرمود امام باقر علیه السلام فرموده مثل آدم حریص بردنیا مثل کرم ابریشم است که هرچه می‌تند وزیاد میکند از تنیدن برخودش یك پردهٔ دورتر میکند ودشوارتر میکند برای خود خارج شدن را تابالاخره بمیرد براثر عمل خود ازغم و غصه و فرمود امام ششم علیه السلام غنی‌ترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد و نیز فرمود توجه ندهید دلهای خودرا باموریکه گذشته تا باالنتیجه باز بدارد اهتمام شمارا از مهیاشدن برای گرفتاریهای آینده که نیامده .

۵۰۴ـ درکتاب مجیوعه ورام از بعضی نقل شده که گفت شنیدم میگفت پدرم ایکسیکه فریب خوردهٔ بدرازی سلامت جسمت: آیا ندیده که کسی بمیرد بدون مرض هرگز: ایکسیکه گول مهلت خورده آیاندیده هرگز که کسی گرفتار شود بدون سابقه بدرستیکه اگرفکر کنی درطول عمرت هراینه فراموش کنی خوشیهای گذشته را : آیا بصحت و سلامت خود مغروری یا بزیادی عافیت مسروری : ویا ازمرگ ایمنی بدرستیکه وقتی اجل بسررسید وملك الموت تورا بیابد نمیتواند اورا جلوگیری کند زیادی اموال‌تو ونه زیادی خدم وحشم‌تو: آیانمیدانی که ساعت مرگ باغم و اندوه وغصه است وندامت وپشیمانی برآنچه کوتاهی کردی درعمل : و بعد گفت خدا رحمت کند بندهٔ را که برای بعد مرگش کاری انجام دهد خدا رحمت کند بندهٔ راکه بخود بیاید وبفکر خود باشد پیش از رسیدن مرگ .

۵۰۵ـ و درآن کتاب است که سلیمان بن عبدالملك درمسجدالحرام بود که آوردند نزد اوسنگی که کنده شده بود ودارای خطهائی بود پس طلب کرد کسی راکه بخواند آن نوشته‌ها

وروی ان سلیمان بن عبدالملك كان باالمسجدالحرام اذاتی بحجر منقور فطلب من یقرأفأتی اوهب منبه فقر أفاذ افیه ابن آدم انك لورایت قـرب مابقی من اجلك لزهدت فی طول املك ولرغبت فی الزیادة من عملك ولقصرت من حرصك وحیلك وانما یلقاك غدا ندمك لوزلت بك قدمك واسلمك اهلك وحشمك: ویفارقك الولدالقریب ویرفضك الوالدوالنسیب فلاانت الی دنیاك تعودولافی حسناتك زائد: فاعمل لیوم القیامة قبل الحسرةوالندامةفبکی سلیمان بکاءشدیدا ۵۰۶ فی الکافی عن ابن ابی یعفورقال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول من تعلق قلبه باالدنیا تعلق قلبه بثلاث خصال هم لایفنی وامل لایدرك ورجاءلاینال ۵۰۷ فی الکافی عن مهاجرالاسدی عن ابیعبدالله علیه السلام قال مر

را آوردند وهب نامی را پس خواند دیدند درآن سنگ نوشته شده ای پسر آدم اگر توبدانی و به بینی نزدیکی خود و اجل خودرا هراینه‌کم میکنی از آرزوهای طولانی و درازت وهر اینه رومیاوری بزیادی عمل برای خودت وهراینه می‌کاهی ازحرص وولع خودت: وبدرستیکه رومیاورد بتو فردا ندامت وپشیمانی اگرازرفتار بمانی ودربستر بیفتی ومیسپارند تورا بگور کسان و اهل تو وحشم وخدمت گذادان تو : وجدا میشوند ازتو اولاد نزدیك تو و واگذارند تورا پدروخویشان و اقوام تو : آنوقت است که نه تو راه برگشت بدنیا داری و نه براعمال نیك میتوانی بیفزائی : پس کاری‌کن و قدمی بردار برای روز قیامت پیش از رسیدن حسرت وپشیمانی وبعد از این‌کلمات گریست سلیمان گریهٔ شدیدی .

۵۰۶ـ درآن‌کتاب روایت شده از ابن ابی یعفور که گفت شنیدم امام ششم علیه السلام فرمود هر که دلش بستگی پیدا کند بدنیا گرفتار شود دل او بسه خصلت : غمی‌که آخر نداشته باشد : آرزوئی‌که بآن نرسد : و امیدی‌که ثمر نبخشد .

۵۰۷ـ و نیز درکتاب کافی روایت‌کرده از مهاجر اسدی از امام ششم علیه‌السلام که فرمود مرور کرد عیسی بن مریم (ص) بدهی‌که مرده بودند اهل آن و پرندگان و دواب و حیوانات آن حضرت عیسی گفت اینها نمرده‌اند مگربغضب پروردگار و اگر این طورنبود و به اجل عادی مرده بودند هراینه دفن شده بودند : حواریون گفتند یا روح‌الله بخواه از خدا زنده کند آنها را تا خبردهند بماکه چه بوده عمل آنهاکه موجب وسبب غضب شده تامادوری کنیم ازآن عمل وبپرهیزیم حضرت عیسی (ع) دعاکرد وخواند پروردگار خودرا پس ندائی از فضا به او رسیدکه ای عیسی بخوان آنها راکه جواب دهند تورا پس برخواست عیسی در شب بمکان بلندی وصدا زد ای اهل قریه پس ندائی شنید ازآنها بصدای لبیك یا روح‌الله وای پیغمبرخدا : فرمود عیسی وای برشما چه بود عمل شما که گرفتار شدید جواب داد : عبادت طاغوت و حب دنیا ونداشتن وکمی خوف : و آرزوهای دور و دراز : وغفلت درلهو و لعب :

عیسی بن مریم (ع) علی قریة قدمات اهلها وطیرها ودوابتها فقال انهم لم یموتوا الا بسخطة ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبروا بماکانت اعمالهم فنجتنبها فدعی عیسی علیه السلام ربه فنودی من الجوان نادهم فقام عیسی باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریه فاجابه منهم مجیب لبیك یا روح الله وکلمته فقال و یحکم ماکانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت وحب الدنیا مع خوف قلیل وامل بعید وغفلة فی لهو ولعب فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت علینا بکینا وحزنا قال کیف کانت عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبة امرکم قال تبنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویه فقال وما الهاویه فقال سجین قال وماسجین قال جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیامة قال فما قلتم وماقیل لکم قال قلنا ردّنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل لنا کذبتم قال ویحك کیف لم یکلمنی غیرك من بینهم قال یا روح الله وکلمته انهم ملجومون بلجام من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد وانی کنت فیهم ولم اکن منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لاادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت عیسی علیه السلام

فرمود چگونه بود حب شما بدنیا گفت بمانند حب بچه مادرش را : هنگامیکه بما رومیکرد دنیا خورسند میشدیم وهر گاه پشت میکرد بما گریان وغمگین بودیم: فرمود چگونه بود عبادت شما طاغوت را گفت اطاعت وفرمان میبردیم اهل معصیت و گناه را : فرمود چگونه بود عاقبت وپایان کار شما : گفت شبی خوابیدیم درخوشی وعافیت و صبح کردیم درعذاب وآتش و هاویه فرمود هاویه چیست: گفت سجین: فرمود سجین چیست : گفت کوههائی ازآتش که برافروخته و گداخته میشود برای ما تا روزقیامت : فرمود چه گفتید وچه گفته شد بشما : گفت گفتیم بر گردان خدایا ما را بدنیا زهد پیشهٔ خودکنیم در دنیا گفته شد بما دروغ میگوئید یعنی اگر بر گردید همانید که هستید : فرمود وای برتوچگونه صحبت نکرد بامن غیرتو ازمیان آنها: گفت ای پیغمبر خدا آنها لجام‌زده هستند بلجامهائی ازآتش بدست ملائکه‌های غلاظ و شداد وجهت این است که من بودم میان آنها ولی درعمل با آنها نبودم و پس ازآنکه عذاب نازل شد مرا نیز با آنها فراگرفت وبا این همه من آویزان شده‌ام بموئی برلب جهنم که نمیدانم آیا فرو می‌افتم درآن و یانجات میبابم از آن : بر گشت عیسی علیه‌السلام بسوی حوارین و فرمود ای اولیاء خدا خوردن نان خشك با نمك نسائیده و خوابیدن روی خاکروبه‌ها بهتر است بمراتب در صورتیکه با عافیت دنیا و دین و آخرت باشد .

الی الحواریین فقال یا اولیاءالله اکل الخبز الیابس باالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والاخرة

(باب قلة الاکل وذم کثرته)

۵۰۸ قال النبی صلی الله علیه وآله ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم فی العروق فضیقوا مجاریه باالجوع ۵۰۹ قیل لیوسف (ع) لم تجوع وفی یدك خزائن الارض فقال اخاف ان اشبع فانسی الجائع ۵۱۰ منهاج البراعه مجلد وجاء جبرئیل وعرض علی النبی (ص) خزائن الدنیا وابی (ص) من قبولها قال لجبرئیل دعنی اجوع یوما واشبع یوما فاالیوم الذی اجوع فیه اتضرع الی ربی واسأله والیوم الذی اشبع فیه اشکر ربی واحمده فقال له جبرئیل وفقت لکل خیر ۵۱۱ منهاج البراعة عن عدة الداعی قال النبی (ص) اکثر الناس شبعا اکثرهم جوعا یوم القیامة لان تذکرها یهیج الخوف والخشیة من الله وهو زمام النفس الامارة العاطف لها عن الفحشاء والمنکر

(باب مدح کم خوردن و مذمت خوردن زیاد)

۵۰۸ ـ فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه شیطان جریان داد در رگهای بنی آدم بمثل جریان خون در رگها: پس تنگ کنید محل جریان او بگرسنگی.

۵۰۹ ـ گفته شد بیوسف (ع) که چرا گرسنگی میخوری وحال آنکه مالك هستی خزینه های زمین را و گنجهای آنرا: گفت میترسم که سیر شوم وفراموش کنم گرسنگان را.

۵۱۰ ـ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ ذکر شده که آمد جبرئیل وعرضه داشت بررسول خدا گنجهای دنیادا و رسولخدا (ص) خودداری کرد از قبول آن و بجبرئیل فرمود واگذار مرا یکروز گرسنه باشم و یکروز سیر : پس روزی که گرسنه باشم تضرع و زاری کنم بسوی پروردگارم : وروزیکه سیر باشم شکر گذاری کنم پروردگار خودرا وحمد اورا بجاآورم : جبرئیل درجواب برسولخدا (ص) گفت برهرچیزی دست خواهی یافت .

۵۱۱ ـ ونیز در کتاب منهاج البراعة نقل کرده ازعدة الداعی که رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود بیشتر سیرهای مردم روزقیامت کسانی هستند که گرسنه بوده اند بجهة آنکه گرسنگی تحریك میکند خوف وترس از خدادا وآن گرسنگی است که افسار است برای نفس اماره که جلو نفس میگیرد اززشتیها ونحشاء وبدیها .

۵۱۲ طرائف الحکم ۵۷۵ عن عمر بن علی عن ابیه علی بن ابیطالب علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله قال مر اخی عیسی بمدینة و فیها رجل و امرأة یتصایحان فقال علیه السلام ماشأنکما قال یانبی الله هذه امرأتی ولیس بها بأس صالحة ولکنی احب فراقها قال علیه السلام فاخبرنی علی کل حال ماشأنها قال هی خلقة الوجه من غیر کسر قال علیه السلام لها یاامرأة اتحبین ان یعود وجهك طریا قالت نعم قال علیه السلام لها اذا اکلت فایاك ان تشبعی لان الطعام اذا تکاثر علی الصدر فزاد فی القدر ذهب ماء الوجه ففعلت ذالك فعاد وجهها طریاً ۵۱۳ فی المنهاج روی ان سقراط الحکیم کان قلیل الاکل فقیل له فی ذالك فاجاب ان الأکل للحیاة ولیس الحیاة للأکل ۵۱۴ منهاج البراعة عن زهر الربیع وردفی الحدیث ان حکیما نصرانیا دخل علی الصادق علیه السلام فقال افی کتاب ربکم ام فی سنة نبیکم شیئی

۵۱۲ ـ درکتاب طرائف الحکم ۵۷۵ نقل شده ازعمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام که رسولخدا (ص) فرمود عبورکرد برادرم عیسی بشهری ودرآن بود مرد وزنی که ناله و فریاد میکردند فرمود حضرت عیسی چه میشود شمارا آن مرد گفت ای پیغمبر خدا این زن من است ونیست دراوعیبی وزنی است صالحه ولکن من جدائی ازاورا دوست دارم فرمود بمن بگو چه شده که دوست نداری اورا: گفت این زن طراوت وصفا ازروی اورفته بدون عیبی فرمود عیسی بآن زن که آیا دوست داری که برگردد بتو زیبائی رویت وبا طراوت شوی عرض کرد بلی فرمود هرگاه چیز میخوری بپرهیز که سیر شوی برای آنکه وقتی زیاد خوردی بمثل این است که در دیك زیاده ازظرفیت آن آب بریزند وآن باعث میشود که صفا ازرو برود: بعدازآن زن بدستور عمل کرد طراوت وصفای رویش عود کرد .

۵۱۳ ـ ونیز درکتاب منهاج روایت شده که سقراط حکیم مردی بود کم خوراك علت پرسیده شد جواب داد که خوردن برای زندگی است نه زندگی برای خوردن .

۵۱۴ ـ ونیز درکتاب منهاج نقل کرده ازکتاب زهرالربیع حدیثی وروایتی که حکیمی نصرانی وارد شد برامام ششم علیه السلام وگفت آیا درکتاب پروردگار شما یادراخبار پیغمبر شما چیزی ازطب هست: حضرت فرمود اما درکتاب خدا وپروردگارما وارد شده : بخورید وبیاشامید و زیاد روی نکنید: واما درسنت واخبار پیغمبرما وارد شده: زیاده روی در خوراك سرهر مرضی است وخودداری ازخوردن و زیاد روی سرهر داروئی است : بعد ازآن برخاست نصرانی وگفت بخدا قسم فروگذار نکرده کتاب خدای شما و سنت پیغمبر چیزی ازطب برای جالینوس .

من الطب: فقال عليه السلام امّافي كتاب ربنافقوله تعالى كلوا واشربوا ولاتسرفوا وامّافي سنة نبينا صلى الله عليه وآله الاسراف في الاكل راس كل داء والحمية منه رأس كل دواءِ فقام النصراني وقال والله ماترك كتاب ربكم ولاسنة نبيكم شيئامن الطب لجالينوس[۵۱۵] وروى عنه عليه السلام انه لوسئل اهل القبور عن السبب والعلة في موتهم لقال اكثرهم: التخمه[۵۱۶] ارشاد القلوب للديلمي عن امير المؤمنين عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله سئل ربه ليلة المعراج فقال يارب اىّ الاعمال افضل فقال الله عزوجل ليس شيئى افضل من التو كل عليّ والرضا بما قسمت الي قوله عزوجل يا احمد لوذقت حلاوة الجوع والصمت والخلوة وماورثوامنها قال يارب ماميراث الجوع قال: الحكمة: وحفظ القلب؛ والتقرب اليّ: و الحزن الدائم: و خفة المؤنة بين الناس: وقول الحق: ولايبالي عاش بيسر او بعسر يااحمد هل تدرى بأى وقت يتقرب العبد الى الله قال لايارب قال اذكان جائعا اوساجدا[۵۱۷]

۵۱۵ ـ و روايت شده از آنحضرت كه اگر ازعلت وسبب مرگ اهل قبرستان پرسيده شود هر آينه اكثر وبيشتر آنها جواب دهند تخمه يعني پرخوري .

۵۱۶ ـ در كتاب ارشادالقلوب ديلمي نقل شده از امير المؤمنين عليه‌السلام كه فرمود پيغمبر خدا پرسيد ازخداى متعال درشب معراج وعرض كرده پروردگارا بهترين وافضل اعمال چيست فرمود خداى عزوجل نيست چيزى افضل وبهتر از توكل بذات مقدس ما و رضايت به آنچه ماقسمت اوقرارداديم يا احمد اگر بچشي توشيريني گرسنگي وسكوت و خلوت وآنچه آثارآنها است وآنها باعث ميشوند عرض كرد پروردگارا چيست اثر گرسنگي فرمودحكمت وحفظ دل: وقرب بما: وحزن هميشگي: وسبكي‌مئونة بين‌الناس: وكلام حق: وباك ندارد از زندگي برفاه وآسايش باشد يادرتنگي‌معيشت يا احمدآيا ميداني‌چه وقتي نزديك ميشود بنده بسوى خدا عرض كرد نه پروردگارا: فرمود هنگاميكه گرسنه باشد وبا درسجده باشد.

۵۱۷ ـ در كتاب سفينه نقل‌شده از حفص‌بن غياث ازامام ششم عليه‌السلام كه فرمود ظاهرشد شيطان براى يحيى‌بن زكريا: ديدآويخته شده ازاو اسباب فريب هر چيزى فرمود حضرت يحيى(ع)كه چيست اين‌امور اى شيطان گفت اينها شهواتي‌است‌كه بوسيلهٔ اينها دست رسي پيدا ميكنم وازراه بدرميكنم پسرآدم واولادآدم را فرمود آيا براى من از اينها هست چيزى: گفت اسباب فريب توآن است‌كه‌گاهي سيرميخوري وآن باز ميدارد تورا از نماز و ذكر: فرمود يحيي نذركردم‌كه پر نكنم شكم خود را ازغذا هيچوقت: شيطان هم گفت نذر كردم‌كه نصيحت نكنم ديندارى را هيچگاه: بعد فرمود امام ششم عليه‌السلام اى حفص من‌هم كه جعفرهستم نذركردم‌كه نه خود ونه‌آلم پر نكنم شكم را از غذا هر گز ونذر كردم‌كه بجا نياورم عملي براى دنيا هيچگاه .

فی السفینه عن جعفر بن غیاث عن الصادق علیه السلام قال ظهر ابلیس یحی بن ذکریا واذا علیه معالیق کل شیئی فقال له یحیی علیه السلام ماهذه المعالیق یا ابلیس فقال هذه الشهوات التی اصبتها من ابن آدم قال فهل لی منها شیئی قال ربما شبعت فثقلتك عن الصلوة و الذکر قال یحیی علیه السلام لله علیّ ان لا املأ بطنی من طعام ابدا فقال ابلیس لله علیّ ان لا انصح مسلما ابدا ثم قال ابوعبدالله علیه السلام یا حفص لله علی جعفر و آل جعفر ان لا یملئوا بطونهم من طعام ابدا ولله علیّ جعفر و آل جعفر ان لا یعملوا المدنیا ابداً ۵۱۸ و فیه مامن شیئی ابغض الی الله من بطن مملو ۵۱۹ وقال النبی صلی الله علیه وآله الأکل علی الشبع یورث البرص ۵۲۰ فی السفینه عن مصباح الشریعه قال داود ترك اللّقمه مع الضرورة الیها احبّ الیّ من قیام عشرین لیلة.

۵۲۱ فی السفینه عن الصادق علیه السلام نقل ان جبرئیل نزل علی رسول الله فی ساعة لم یکن یأتیه فیها فرعب رسول الله صلی الله علیه وآله فقال جبرئیل ینهیك ربك عن عبادة الأوثان و شرب الخمور و ملاحات الرّجال و اخری هی للآخرة و الاولی یقول لك ربك یا محمد صلی الله علیه وآله ما ابغضت و عاء اقط کبغضی بطنا ملاءا ۵۲۲ وعن دعوات الراوندی روی من قل طعمه صحّ بدنه و صفا قلبه : و من کثر طعمه سقم

۵۱۸ـ و درآن کتاب است که نیست چیزی مبغوض‌تر نزد خدا ازشکم پر .

۵۱۹ـ و در آن کتاب است که رسولخدا (ص) فرمود خوردن روی سیری باعث مرض برص میشود .

۵۲۰ـ ونیز درآن کتاب نقلشده از کتاب مصباح‌الشریعه که حضرت داود (ع) فرموده ترك لقمهٔ با احتیاج به‌آن دوست‌تر دارم ومحبوب‌تر است نزدمن ازقیام ونماز بیست‌شب .

۵۲۱ـ در کتاب سفینه از امام ششم علیه‌السلام نقلشده که جبرئیل نازلشد بررسولخدا درساعتی که معهود نبود درآن ساعت نازل شود لذا رسولخدا ترسید جبرئیل گفت نهی میکند خدا تورا ازپرستش بتها وآشامیدن خمر ومزاح بامردان ؛ وچیز دیگری که‌آن برای دنیا و آخرت نافع‌است میفرماید خدای توای محمد دشمن ندارم ظرفی‌هیچگاه بمانند دشمن‌داشتن شکم پر.

۵۲۲ـ ونقلشده از کتاب دعوات راوندی روایتی که هرکه کم بخورد بدنش‌سالم وقلبش باصفا میشود : وهرکه زیاد بخورد بدنش مریض وقلبش قساوت میگیرد .

بدنه و قسی قلبه ۵۲۳ و روی ان الشبع یورث التباعد من الله و یطفی نور المعرفة من القلوب و ان الطعام اذا تکاثر علی الصدر فـزاد فی القدر ذهب بماء الوجه ۵۲۴ فـی السفیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال لما اسری باالنبی صلی الله علیه و آله قیل له ان الله مخبرک فی ثلاث لینظر کیف صبرک. قال اسلّم لأمرک یارب ولاقوة لی علی الصبر الا بک فماهن قیل اولهن الجوع : والأثرة علی اهلک لاهل الحاجة : قال قبلت یارب و رضیت و سلمت : ومنک التوفیق والصبر

۵۲۵ عن الباقر علیه السلام ماشبع النبی صلی الله علیه و آله من خبز بر ثلاثة ایام متوالیة منذ بعثه الله تعالی الی ان قبضه الله ۵۲۶ فی السفینه عن الصادق علیه السلام قال عیسی فی خطبة اصبحت فیکم وادامی الجوع و طعامی ماتنبت الارض للوحوش والأنعام وسراجی القمر و فراشی التراب و وسادتی الحجر ۵۲۷ و فیه یروی ان موسی علیه السلام قال یوما یارب انی جائع

۵۲۳- وروایت شده که سیری باعث دوری ازخدا میشود ونور معرفت را از دل میبرد: واینکه هرگاه طعام زیاد شد دراندرون بمثل دیگ ازسرفرو ریزد و درنتیجه صفا از صورت زائل میکند .

۵۲۴- ودر کتاب سفینه ازامام ششم علیه السلام نقل شده که چون رسول خد (ص) بمعراج رفت گفته شد بآنحضرت که خدا امتحان میکند تورا در سه چیز تا اندازهٔ صبر تو ظاهر شود عرضکرد پروردگارا تسلیم امر مقدست هستم وتوانائی برصبر ندارم مگر بعنایت ویاری ذات مقدس تو: چه چیزاست آن‌ها گفته شد اول آنها گرسنگی ومقدم داشتن برخود وبر کسانت اهل حاجت ومحتاجین را: عرض کرد قبول کردم پروردگارا و راضی شدم و تسلیم هستم وتوفیق و شکیبائی ازتو هست وخواهانم آنرا .

۵۲۵ ـ روایت شده ازامام پنجم علیه السلام که فرمود سیر نخورد رسول خـدا از نان گندم سه روز پیاپی از روزی که مبعوث برسالت گردید تا وقتی کـه برد خدا او را بجوار رحمتش .

۵۲۶- و درسفینه از امام ششم علیه السلام وارد شده که حضرت عیسی در خطبهٔ بیارانش فرمود زندگی کردم میان شما درحالیکه خورش من گرسنگی وغذای من گیاهانی بود که برای حیوانات و گوسفندان در زمین روئیده شده: وچراغ من ماه : وفرش من خاک : ومتکای من سنگ بود.

۵۲۷- ودر آن کتاب است که عیسی(ع) گفت روزی پروردگارا من گرسنه‌ام فرمودخدای متعال ماآگاه هستیم ازگرسنگی تو: عرض کرد خدایاطعامی بمن برسان ندا رسید سیر کردن

فقال تعالی انی اعلم بجوعك قال رب اطعمنی قال الی ان اريدوفيما اوحی اليه ياموسی الفقير من ليس له مثلی كفيل والمريض من ليس له مثلی طبيب و الغريب من ليس له مثلی مونس وقال عليه السلام ياموسی ارض بكسرة من شعير تسدّبها جوعتك وبخرقة تواری بهاعورتك واصبر علی المصائب واذا رأيت الدنيا مقبلة عليك فقل انا لله وانا اليه راجعون عقوبة عجلت فی الدنيا و اذا رأيت الدنيا مدبرة عنك فقل مرحبا بشعار الصالحين.

۵۲۸ عن الكافی فی اللآلی عن ابيعبدالله عليه السلام قال كل داء من التخمه ماخلا الحمی

۵۲۹ وفيه عن امير المؤمنين للحسن عليه السلام الا اعلّمك اربع خصال تستغنی بها عن الطبّ قال بلی قال لاتجلس علی الطعام الاوانت جائع ولاتقم عن الطعام الاوانت تشتهيه و جوّد المضغ فاذانمت فاعرض نفسك علی الخلاء: فاذا استعملت هذا استغنيت عن الطبّ

۵۳۰ فی اللآلی ايضاً وفی خبر آخر قال عليه السلام من اكل الطعام علی النقاء واجاد الطعام

تو منوط است باراده وخواست ما : وازجمله اموريكه وحی شد بموسی اين بودكه ای موسی فقير و درمانده كسی است كه بمثل ذات‌مقدس‌ما برای اوكفيل ودادرسی نباشد : و مريض كسی است كه بمثل ما طبيبی برای اونباشد: وغريب كسی است كه بمثل ما برای او مونسی‌وهم‌انسی نباشد: وفرمود ای موسی راضی باش ازنان جوكه رفع كنی بآن گرسنگی خودرا وبقطعه‌ائی ازپارچه‌كه بپوشی بآن عورت خودرا : وشكيبائی كن در واردات ومصيبتها : و هر گاه ديدی دنيا بتوروكرده بگوانالله‌وانااليه راجعون اين عقوبتی‌است كه تعجيل شده ودر دنيا بمن‌رسيده و هر گاه ديدی دنيـا از تو پشت‌كرده بگو مبارك باد خصلت و شعار مردمان نيك كـه بمن روآورده .

۵۲۸- ازكتاب كافی نقل شد درلالی ازامام ششم عليه‌السلام كه‌فرموده هردردی اززيادی غذاست مگرتب .

۵۲۹- ودرآن كتاب استكه امير‌المؤمنين(ع) بحضرت امام حسن فرمودآيا تعليم‌ندهم بتوچهارخصلت‌كه بی‌نيازشوی بواسطهٔ‌آنها ازطب عرضكرد چرا فرمود منشين سرسفرهٔ غـذا مگر گرسنه‌باشی: وپا مشو ازسرسفره مگر آنكه هنوز اشتها داشته باشی : ونيكوبجوی غذا را وهر گاه خواستی بخوابی اول سرمبال برو : هر گاه رعايت‌كردی اين امور را بی‌نيـاز ميشوی ازطبابت و ازطب .

۵۳۰- ودركتاب لالی نيزنقل شده خبر ديگری كه فرموده امير‌المؤمنين عليه‌السلام هر كه غذا بخورد درحاليكه شكم اوخالی باشد يعنی روی سيری نباشد : وخوب بجود غذارا: و ترك كند غذا را درحاليكه هنوز اشتها داشته باشد : وجلونگيرد ازغايط كردن هروقت محصور شد : مريض نخواهد شد مگرمرض مرگ‌كه هر كسی لابداست ازآن .

تمضّغوا ترك الطعام وهو يشتهيه ولم يحبس الغائط اذا اتی لم يمرض الامرض الموت ۵۳۱
وفيه ومن اخبار مدح الجوع انه عليه السلام قال اقرب مايكون العبد من الله اذا خفّ بطنه
ثلث البطن للطعام : و ثلث للشراب : و ثلث للنّفس ۵۳۲ فی السفينه عن الصادق عليه السلام
ما اعجب رسول الله صلی الله علیه وآله شيئی من الدنيا الاان يكون فيها جائعا خائفاً
۵۳۳ فی السفينه عن الرضا عن آبائه عن علی عليهم السلام قال كنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله
فی حفر الخندق اذ جائته فاطمه عليها السلام و معها كسيرة من خبز فدفعتها الی النبی صلی الله علیه وآله
فقال النبی صلی الله علیه وآله ماهذه الكسيرة قالت قرص خبزته للحسن والحسين جئتك منه بهذه
الكسرة فقال النبی صلی الله علیه وآله اما انه اول طعام دخل فم ابيك منذ ثلاث ۵۳۴ وفيه ايضا عن
زيد بن ربيع قال كان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يشد علی بطنه الحجر من الغرث يعنی الجوع فظل
يوماً صائما ليس عنده شيئی فأتی بيت فاطمة عليها السلام والحسن و الحسين عليهما السلام فلما اتی
رسول الله صلی الله علیه وآله تسلقا الی منكبه وهما يقولان يا بأباقل لماماه تطعمنا ناناه فقال رسول الله

۵۳۱- و در آن کتاب ازجمله اخبار مدح گرسنگی که آن بزرگوار فرموده این استکه نزدیکترین وقتی که بنده بخدا نزدیك است زمانی استکه سبك باشد شکم او وفرمود یك سوم شکم برای غذاست ویك سوم برای آب ویك سوم برای نفس کشیدن .

۵۳۲- ودر کتاب سفینه ذکر شده از امام ششم علیه السلام که فرمود رسولخدا دوست نداشت چیزی از دنیا مگر اینکه بوده باشد گرسنه وترسان .

۵۳۳- در کتاب سفینه ازحضرت رضا علیه السلام نقل شده از پدران بزرگوارش ازعلی علیه السلام که فرمود بودیم ما بارسولخدا (ص) در کندن خندق ناگاه فاطمه برپدربزرگوارش وارد شد وبا او بود قطعاتی ازنان ودادآنها را خدمت رسولخدا(ص) فرمود رسولخدا چیست این پاره‌ها عرضکرد گردهٔ نانی پختم برای حسن و حسین وبرای شما از آن آوردم این قطعات را فرمود رسولخدا (ص) بدان‌که این اول غذائی است ازسه روزپیش که بجوف پدرت وارد میشود .

۵۳۴- ودر آن کتاب است از زیدبن ربیع که گفت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وآله بشکم خود می‌بست سنگ از گرسنگی و روزی درحال روزه روز را شام کرد و نبود از خوردنی خدمت آنحضرت چیزی پس آمد بخانهٔ فاطمه(ع) وحسن وحسین پس ازآمدن رسولخدا (ص) رفتند بالای شانهٔ آن بزرگوار و گفتند ای پدربزرگوار بمادرما بگو بما نان بدهد رسولخدا(ص) بفاطمه فرمود نان بده بدوپسرم عرضکرد نیست درخانه چیزی مگر برکت قدوم رسولخدا(ص) راوی گفت رسولخدا آنها را مشغول کرد به‌آب دهان شریف تا سیرشدند و خوابیدند.

صلى الله عليه وآله للفاطمة عليها السلام اطعمي ابني قالت مافي بيتي شيئي الا بركة رسول الله صلى الله عليه وآله فشغلهما رسول الله صلى الله عليه وآله بريقه حتى شبعوا ونام ا۵۳۵ لا لي في حديث امتي على ثلاثة اصناف صنف يشبهون بالانبياء وصنف يشبهون بالبهائم: اما الذين يشبهون بالانبياء فهمتهم الصلوة والزكوة: و اما الذين يشبهون بالملائكه فهمتهم التسبيح و التهليل و التكبير: و اما الذين يشبهون بالبهائم فهمتهم الاكل و الشرب والنوم ۵۳۶ وفيه ايضاً و قال ابو اسامة كنت عند ابي عبدالله عليه السلام فقال رجل له عليه السلام ما السنة في دخول الخلاء قال عليه السلام تذكر الله و تعوّذ بالله من الشيطان الرجيم فاذا فرغت قلت الحمد لله على ما اخرج مني في يسر وعافية قال رجل والانسان على تلك الحال ويصبر حتى ينظر الى ما يخرج منه قال عليه السلام انه ليس في الارض آدمي الا ومعه ملكان موكلان به فاذا كان على تلك الحال ثنيا برقبة ثم قال يا بن ادم آنظر الى ما كنت تكدح له في الدنيا الى ما هو صائر ۵۳۷ و

۵۳۵ـ ودر آنکتاب نقل‌است از رسولخدا درحدیثی که فرمود امتان من برسه دسته‌اند دستهٔ شباهت دارند به‌پیغمبران : ودستهٔ شباهت دارند بملائکه : ودستهٔ شباهت دارندبه‌بهائم: اماآن دستهٔ که شباهت به‌پیغمبران دارند پس همت‌آنها بخواندن نماز است و اداء ذکوة : و اما آنهائیکه شباهت دارند بملائکه همت‌آنها تسبیح است : وگفتن لااله الاالله والله اکبر : واماآنهائیکه شباهت دارند به‌بهائم پس همت‌آنها خوردن است وآشامیدن وخوابیدن.

۵۳۶ـ ودر آنکتاب‌است نیز که ابواسامة گفت بودم من نزد امام‌ششم علیه‌السلام مردی پرسید از مستحبات بیت‌الخلاء فرمود ذکر خدا گفتن و گفتن اعوذبالله من‌الشیطان‌الرجیم : و هر گاه فارغ شدی بگو الحمدلله علی ما اخرج منی فی‌یسر و عافیة که مضمون و معنای آن این است که حمد میکنم خدائی راکه خارج کرد ازمن کثافات را بسلامتی وعافیت مردی بود گفت آیا کسی درآن حال صبر میکند ونظر میکندکه به‌بیند از او چه خارج میشودحضرت فرمود نیست روی زمین بشری مگر آنکه با او است دو ملك که موکل به او هستند و وقتی درآن حال است برمیگردانندگردن اورا بآنچه از او خارج شده ومیگویند ای پسر آدم‌نگاه کن به‌بین آنچه راکه تو خود را برای آن بزحمت انداختی در دنیا به چه صورتی وحالی درآمده.

۵۳۷ ـ و نیز درآن‌کتاب نقل است از بعضی از کتب‌که اگر بدانند مردم زشتی‌های خوردن وآشامیدن را ومفاسد آن دورا آنچنان مفاسدی‌که ازآن جمله است حصول امراض وقساوت قلب: ومفاسد بدست‌آوردن وآزار دفع‌آنهاکه بایدانسان برود وبنشیند دربدبوترین

فیه نقل عن بعض الکتب لوعلم الناس قبایح الاکل و الشرب ومفاسد هما التی منها حصول الأمراض والقساوة ومفاسد تحصیلهما ومکروهات دفعهما التی منها الذهاب و الجلوس فی انتن الأماکن واکثفها وتضییعاتهما لاوقاته الشریفه المصروفة فیهما و فی دفع فضولاتهما والأمراض الحاصلة منهما لرضوا باالموت ولم یرضوا بهما۵۳۸ وفیه نقل حدیث فیه قوله تعالی انی وضعت العلم والحکمة فی الجوع والناس یطلبونه فی الشبع فمتی یجدونه ۵۳۹ وفیه ایضاً وفی الحدیث النبوی صلی الله علیه من کان همّته ما یدخل فی بطنه کان قیمته مایخرج من بطنه ۵۴۰ وفیه فی ضمن روایة عن الله تبارک و تعالی یااحمدان فی الجنة قصرامن لؤلؤفوق لؤلؤ ومن درة فوق درة لیس فیهاخصم ولاوصم فیهاالخواص انظر الیهم کل یوم سبعین مرة فاکلّمهم کلمانظرت الیهم و از یدفی ملکهم سبعین ضعفا واذاتلذّذوا اهل الجنّه باالطعام والشراب تلذّذوا اولئک بذکری وحدیثی فقال یارّب ماعلامة اولئیك قال مسجونون قدسجنوا السنتهم عن فضول الکلام و من فضول الطعام بطونهم ۵۴۱ و فی اللاألی وقال النبی صلی الله علیه اقرب

وکثیف ترین مکان واز بردن آن دو وقت گرانبهای شریفهٔ عمر را که صرف میشود درراه تحصیل ودفع آن دو ودردفع فضولات اکل وشرب و امراضی که بسبب این دو حاصل میشود هرآینه راضی میشدند بمرگ وراضی باین دو نمیشدند.

۵۳۸- ودرآن کتاب حدیثی نقل شده که خدای متعال فرموده من قرار دادم علم و حکمت را درگرسنگی ومردم طلب میکنند آنرا درسیری پس چه وقت میشود بیابند اورا.

۵۳۹- و درآن کتاب است از حدیث نبوی که فرمود هرکه همت او چیزی باشد که داخل شود درشکم او خواهد بود قیمت اوآنچه خارج شود از شکم او.

۵۴۰- ونیز درآن کتاب ذکرشد درضمن روایتی عن الله تبارك وتعالی که فرموده است ای احمد بدرستیکه دربهشت قصریست از لؤلؤ بالای لؤلؤ و از دری بالای دری و نیست درآن خصمی ومنازعی ودرآن جای دارند خواص وما نظر میافکنیم هر روزی هفتاد مرتبه وسخن میگوئیم باآنها در هرمرتبه که نظر میافکنیم و میافزائیم درسعهٔ جای آنها هفتاد برابر آنچه هست و هرگاه لذت میبرند اهل بهشت بخوردن و آشامیدن آنها لذت میبرند بذکر ویادما رسولخدا عرض کرد پروردگارا چیست نشانهٔ آنها : ندا رسید آنها در چهار دیوار دین هستند و نگاه داشته‌اند زبانشان از زیادتی کلام وشکمهاشان را از زیادتی طعام.

۵۴۱- ودرکتاب لآلی نقل است ازرسولخدا که فرمود بدرستیکه نزدیکترین مردم بخدا روز قیامت کسی است که طول بکشد گرسنگی وعطش وغم او دردنیا وآنها هستند پرهیزگاران

الناس الی الله یوم القیامة من طال جوعه وعطشه وحزنه فی الدنیا فهم الأتقیاء الأخفیاء الذین اذا شهدوا لم یعرفوا واذا غابوا لم یفتقدوا تعرفهم بقاع الارض وتحف بهم ملائکة السّماء تنعم الناس باالدنیا وتنعّموا بذکر الله افترش الناس الفرش وافترشوهم الجبا والرکب وسعوا الناس باخلاقهم تبکی الارض علیهم لفقدهم ویسخط الله علی بلد لیس فیها منهم احد لم یتکالبوا علی الدنیا تکالب الکلاب علی الجیف شعثاغبرا یراهم الناس فیظنون ان بهم داء اوقد خولطوا او ذهبت عقولهم وما ذهبت بل نظروا الی اهوال الأخرة فزال حبّ الدنیا عن قلوبهم عقلوا حیث ذهبت عقول الناس فکونوا امثالهم

۵۴۲ وفی حقائق الفیض ففی حدیث النبوی صلّی الله علیه وآله من وقی شر قبقبه : وزبذبه: ولقلقه

پنهان انمردم : که اگر حاضر شوند نشناسند آنهارا واگر غائب باشند تفقد نشوند و جویا نشود کسی از آنها ولی نقاط زمین میشناسد آنها را و اطراف آنها هستند ملائکه آسمان نعمت میدانند ولذت میبرند مردم بدنیا: ومتنعم‌اند ولذت میبرند: آنهـا بذکر ویاد خدا : فرش قرار میدهند مردم برای‌خوداقسام فرشها ولی‌فرش‌آنها است صورتها وزانوها بامردم با خوشروئی رفتار میکنند: زمین در فقدان آنها گریه میکند: ومورد غضب خدا قرارمیگیرد بلدیکه نباشد درآن یکی ازآنها: باهم گلاویز نمیشوند برای بدست آوردن دنیا بمثل سگها دراطراف مردار: شکم خالی ورنگ پریده هستند: وقتی مردم می‌بینند آنهارا گمان میبرند مبتلا بدردی هستند : ویا جنون دارند: ویا عقل آنها کم است : وحال آنکه عقل آنها بجا است ونظر و فکر میکنند دراهوا ل و عقبات آخرت : پس زائل شده علاقهٔ دنیا از دل آنها تعقل میکنند دراموری‌که عقل مردم بآنها نمیرسد : باید بکوشد انسان بمثل آنها شود.

۵۴۲- ودرکتاب حقائق نقل شده از رسولخدا که فرمود هرکه محفوظ بماند از شر قبقب : وذبذب: ولقلق بدرستیکه محفوظ مانده از شرور: فیض فـرموده قبقب شکم است و ذبذب فرج است : و لقلق زبان است : اما شکم بواسطهٔ آن آدم و حوا خارج شدند از عالم باقی که بهشت باشد بسوی عالم پست و فانی‌که دنیا بـاشد : زیرا منع شدند از خوردن و نزدیك شدن بآن درخت پس غلبه‌کرد برآنها شهوت آنها تاآنکه خوردند از آن وظاهر شد برآنها بدی عملشان و بعد خود مصنف‌کتاب حقائق فرموده است شکم بطور یقین سرمنشأ شهوات است ومایهٔ بروز دردها وآفات: زیراکه تابع شکم‌است شهوت فرج وغریزهٔ جنسی: وشدت میل بسوی مناکحه: وبعد درپی شهوت بخوراکی وتناکحی میآید زیادی رغبت ومیل در مال و ریاست‌که باز آن دو وسیله توسعه در خوراکی ومناکحه است: وبعد در اثر طلب زیادی وریاست میآید انواع و اقسام ظلمها واقسام نزاع‌ها و حسادت‌ها : و بعد تولید میشود

فقدوقی و قال القبقب البطن : والذبذب الفرج : و اللقلق اللسان : امّاشهوة البطن فبها اخرج آدم وحوامن دارالقرار الی دارالذّل والأفتقار اذنهیا عن اکل الشجرة فغلبتهما شهوتهما حتی اکلامنها فبدت لهما سوآتهما ثم قال قدس سره والبطن علی التحقیق ینبوع الشهوات و منبت الأدواء والافات : اذیتبعها شهوة الفرج : و شدة الشبق الی المنکوحات: ثم یتبع شهوة المطعم والمنکح شدة الرغبة فی المال والجاه انواع الرعونات وضروب المنافسات والمحاسدت ثم یتولد من ذالک آفة الرّیاء وغائلة التفاخر والتکاثر والکبریاء ثم یتداعی ذالک الی الحقد والعداوة والبغضاء: ثم یقضی بصاحبه الی اقتحام البغی والمنکر والفحشاء و کل ذالک ثمرة اهمال المعدة ومایتولد من بطر الشبع و الأمتلاء ولو ذلّل العبد نفسه بالجوع و ضیق مجاری الشیطان : لأذعنت لطاعته الله ولم تسلک سبیل البطر والطغیان ولم ینجر به ذالک الی الأنهماک فی الدنیا وایثار العاجلة علی العقبی : ولم یتکالب کلّ هذا علی الدنیا ۵۴۳ و فیه قال النبی صلی الله علیه وآله ماملا ابن آدم وعاءاشرمن بطنه حسب ابن آدم لقیمات یقمن صلبه وان کان هو فاعلالامحالة فثلث لطعامه وثلث لشرابه وثلث لنفسه ۵۴۴ وقال علیه السلام لاتمیتوا القلوب بکثرة الطّعام والشراب فان القلب کالزرع یموت ۵۴۵ وعن مصباح الشریعة

آفت ومرض ریاء ورذیلهٔ تفاخر وبرتری جستن وخود پسندی تا بالاخره منجرمیشود بحقد و عداوت وبغضاء ودشمنی وهمچنین میکشاند به بغی و زنا ومنکر وفحشاء : وتمام اینها ثمره و نتیجهٔ خدمت بمعده وشکم است وزائیده شدهٔ زیادی سیری و امتلاء : و اگر بندهٔ خدا ضعیف کند قوای خودرا بگرسنگی وتنگ کند مورداستیلای شیطان را: هرآینه تن درمیدهد بأطاعت خداو براههای سرکشی وطغیان قدم نمیزند: و گشاینده نمیشود بفرورفتن دردنیاواختیار نمیکند دنیای زودگذر را برآخرت باقی وفنا ناپذیر: واین نحوه بمثل کلاب وسگها حرص نمیورزد بر دنیا

۵۴۳ ـ ودرآن کتاب است که رسولخدا ص فرمود پرنکرده پسر آدم ظرفی شریرتر از شکم خود کفایت میکند پسر آدم را چند لقمهٔ کوچك که برجا بماند اصل او : و اگرهم بنای زیاد روی دارد قرار دهد ثلثی برای طعام و ثلثی برای نفس کشیدن .

۵۴۴ ـ و فرموده رسولخدا ص نمیرانید دلها را بزیادی غذا و آب زیرا که قلب مثل زراعت است بزیادی آب و غیره میمیرد .

۵۴۵ ـ و درآن کتاب نقل است ازکتاب مصباح الشریعه که امام ششم علیه السلام فرموده

قال الصادق علیه‌السلام مامن شیئی اضر لقلب المؤمن من کثرة الا کل وهی مورثه شیئین قسوة القلب وهیجان الشهوة والجوع ادام المئومن و غذاء للرّوح و طعام للقلب و صحة للبدن ۵۴۶ وقال لقمان لابنه: یا ابنی اذا امتلات المعدة نامت الفکرة وخرست الحکمة وقعدت الأعضاء عن العبادة

وقال الفیض قدس‌سره و باالجملة ففوائد الجوع کثیرة منها صفاء القلب و رقته: والأستلذاذ باالطاعة: والانکسار المانع عن المعصیة والغفلة: وذکر جوع یوم القیامة وکسر شهوة الفرج المستولیة باالشبع: ودفع النوم الذی یکلّ الطبع ویضیع العمرو

نیست چیزی ضررش زیادتر برای دل مؤمن از زیادتی خوردن وزیاد خوردن باعث دوچیز میشود: قساوت قلب: و هیجان قوای شهویه و گرسنگی خورش مؤمن است و غذای روح است وطعام دل و سلامت بدن.

۵۴۶ ـ و در آن کتاب است که لقمان فرمود بپسرش ای پسر من هر گاه معده پر شد فکر بخواب میرود و قوای ادراکیه کار نمیکند و جوارح و اعضاء بدن از عبادت باز میماند.

و فیض قدس‌سره فرموده و باالجمله فوائد وثمرات گرسنگی زیاد است از آنجمله است روشنی دل ورقت آن: ولذت بردن از عبادت: وکسرقوا که مانع است از معصیت و غفلت: و از آنجمله است بیاد گرسنگی روزقیامت افتادن.

وکم شدن شهوت فرج که غلبه میکند بر انسان بواسطهٔ سیری: ورفع خواب که برندهٔ نشاط است از انسان و تضییع‌کنندهٔ عمر وفوت‌کنندهٔ قیام بنماز شب: وآسان شدن مواظبت برطاعت بواسطهٔ سبکی بدن: و فراغت از اشتغال بتحصیل غذا و مهیاکردن و خوردن آن: و جلوگیری از امراضیکه سیری ببار میآورد زیرا روایت وارد شده: معده محل و باعث‌درد است و خودداری از غذا سرهردوا و داروی هر دردست ومرحوم فیض بعد چند سطر فرموده است بدانکه بهتر نسبت بطبع معتدل این است که خوراك باندازهٔ باشد که معدهٔ سنگین نشود و از طرفی الم گرسنگی حس نکند و طوری باشد که بکلی از شکم فراموش کند و گرسنگی و سیری او را مشغول نکند زیرا که غرض از خوردن زنده‌ماندن است وقوت بدن: و لذا سنگینی غذا مانع عبادتست و همچنین الم گرسنگی قلب را مشغول میکند و مانع میشود از عبادت: پس مقصود از خوردن این است که بخورد باندازهٔ اعتدال که اثر خوردن و سنگینی آن نماند تا از این جهت شباهت بملائکه پیدا کند زیرا آنها منزه هستند از سنگینی غذا و از الم گرسنگی و بسوی همین معنای میانه روی اشاره شده بقول خدای تعالی که بخورید و بیاشامید و زیادروی نکنید: که محصل مطلب این است مخور غذائی را مگر هنگامیکه میل و اشتها دارید: و دست بدار از غذا در حالیکه هنوز میل و اشتها داری بخوری.

يفوت القيام والتهجد: وتيسرّ المواظبة على الطاعة لخفة البدن والفراغ عن الاهتمام بالتحصيل و الأعداد والأ كل و رفع الأمراض الشاغلة عنها فورد فى الحديث المعدة بيت الداء والحمية راس كل دواء وقال قدس سره بعد سطور فاعلم ان الأفضل بالأضافة الى الطبع المعتدل ان يأكل بحيث لايحس بثقل المعدة ولا يحس بالم الجوع بل ينسى بطنه فلايئوثر فيه اصلا فان مقصود الأكل بقاء الحيوة وقوة العبادة وثقل الطعام يمنع العبادة والم الجوع ايضاً يشغل القلب و يمنع منها : فالمقصود ان تأكل اكلا معتدلا بحيث لايبقى للأكل فيه اثر ليكون متشبّهاً بالملائكة فانهم مقدسون عن ثقل الطعام والم الجوع واليه الأشارة بقوله تعالى كلوا واشربوا ولاتسرفوا والقوام فيه ان لايأكل طعاما حتى يشتهيه ويرفع يده عنه وهو يشتهيه.

(باب النهى عن اتباع الهوى)

قال الله تبارك وتعالى و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هى المأوى ۵۴۷ فى الكافى عن ابن محبوب عن ابى محمد الواشى قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول احذروا اهوائكم كما تحذرون اعدائكم فليس شيئا اعدى للرجال من اهوائهم وحصائد السنتهم ۵۴۸ فى الكافى عن ابى جعفر عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الله عزوجل

(باب منع از پیروی هوا و خواهشهای نفسانی)

خدای متعال فرموده است هر که ازخدای عزوجل ترسان باشد و باز دارد خود را از پیروی هوا بدرستیکه بهشت جایگاه او است .

۵۴۷- درکتاب کافی نقل‌شده از پسرمحبوب از ابی‌محمدواشی که گفت شنیدم ازامام‌ششم علیه‌السلام که میفرمود دوری کنید از هـواهای نفسانی بمثلیکه دوری میکنید از دشمنانتان : زیراکه نیست چیزی دشمن‌تر برای انسان و مردم از پیروی‌کردن از هوا های نفسانی و از معاصی و گناهان زبان های آنها .

۵۴۸ـ و نیز درکتاب‌کافی است از امام پنجم علیه‌السلام که فرمود فرموده است رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله‌از خدای متعال که فرموده است قسم‌بعزت وجلال وعظمت‌وبزرگی و نور و بلندی مقام الوهیتم‌که مقدم نمیدارد بندهٔ خواستهٔ خود را برخواست من مگرآنکه پراکنده میکنم روزگار و امر او را و گرفتار میکنم او را بـدنیا و دل او را مشغول میکنم

وعزتی وجلالی وعظمتی وکبریائی ونوری وعلوی وارتفاع مکانی لایئوثر عبدهواه علی هوای الااشتت علیه امره و التبست علیه دنیاه و شغلت قلبه بها ولم ازقه منها الا ماقدرت له وعزتی وجلالی وعظمتی ونوری وعلوی وارتفاع مکانی لایؤثر عبدهوای علی هواه الااستحفظة ملائکتی وکفلت السموات والأرضین رزقه وکنت له من وراء تجارة کل تاجر واتته الدنیا وهی راغمة

۵۴۹ فی السفینة قال النبی صلی الله علیه و آله لرجل اقلل شهواتك یسهل علیك الفقر و اقلل من الذنوب یسهل علیك الموت وقدم مالك امامك یسرك اللحاق به واقنع بما اوتیته یخف علیك الحساب ولاتشاغل عمافرض علیك بماقدضمن لك فانه لیس بفاتیك ماقدقسم لك ولیست بلاحق ماقدزوی عنك ۵۵۰ وفیه عنه علیه السلام قال لوصمت الدهر کله و قمت اللیل کله وقتلت بین الرکن والمقام بعثك الله مع هواك بالغامابلغ ان فی جنة ففی جنة وان فی نار ففی نار ۵۵۱ وفیه قال المنصور للصادق علیه السلام حدثنی بحدیث اتعظ

بآن و نمیرسانم از دنیا به او مگر باندازهٔ که مقدر کرده‌ام برای او : و قسم بعزت وجلال و بزرگی و نور مقدس و بلندی مقام الوهیتم که مقدم نمیدارد بندهٔ خواست مرا برخواسته و میل خودش مگر آنکه حفظ میکند ملائکه من او را وکفالت میکند آسمانها وزمینها روزی او را و ما خود نیز حافظ و نگهبان تجارت و سرمایه او هستیم و دنیا به‌او رو میآورد.

۵۴۹ـ درکتاب سفینه است که پیغمبر خدا فرمود بمردی که خواسته های خود را کم کن تا آسان شود برتونداری و کم کن گناهان خود را تا آسان شود برتومـردن : وجلو بفرست مال خود را تا مسرورشوی برسیدن بثواب و آثار آن : و قناعت کن و راضی بـاش بآنچه عطاشدی تاسهل و آسان شود برتوحساب : وررومتاب از آنچه واجب شده برتو بسبب آنچه ضمانت کرده‌شده برای‌تو که روزی باشد زیرا آنچه ضمانت شده‌بتو میرسد و از توفوت نخواهد شد آنچه قسمت تو شده و نخواهی رسید بآنچه بنانیست بتو برسد و قسمت‌تو نیست.

۵۵۰ـ ونیز درهمان کتاب نقل شده از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود اگر روزه‌دارباشی تمام دهر و روزگار ونماز بخوانی شبها را بتمام وکشته شوی بین رکن ومقام (یعنی در راه خدا حشر ونشر تو باخواسته‌های تو خواهد بود هرچه باشد : اگر اثر خواسته‌های تو بهشت باشد دربهشت خواهی بود واگر آتش باشد درآتش.

۵۵۱ـ ونیز درآن کتاب است که گفت منصور به امام صادق علیه‌السلام حدیث کن برای من بحدیثی که پند بگیرم ازآن ومانع من شود از اموریکه بـاعث هلاکت من بشود فرمود حلم پیشه‌کن زیرا حلم پایهٔ علم است ومسلط باش برنفس خود هنگام قدرت وتوانایی.

به ویکون زاجر صدق عن الموبقات فقال الصادق علیه السلام علیك بالحلم فانه رکن العلم و املك نفسك عنداسباب القدرة ۵۵۲ و فیه فی الرضوی سألنی رجل عما یجتمع خیر الدنیا و الاخرة فقلت خالف نفسك.

۵۵۳ عن الصادق علیه السلام طوبی لعبد جاهد نفسه و هواه و من هزم جندهواه ظفر برضاءالله ومن جاوز عقله الامارة بالسوء بالجهد والاستكانة والخضوع علی بساط خدمةالله فقدفاز فوزا عظیماولاحجاب اعظم و اوحش بین العبد والرب من النفس والهوی ۵۵۴ قال الحسن ان لم تطعك نفسك فیماتحملهاعلیه مماتكره فلاتطعهافیما تحملك علیه فیماتهوی ۵۵۵ مجموعة ورام عن بعضهم جاهدوا اهوائكم كماتجاهدون اعدائكم ۵۵۶ وفیه وفی الحدیث القدسی فی وصف اهل الخیر یموت الناس مرة و یموت احدهم فی كل یوم سبعین مرة من مجاهدة انفسهم ومخالفةاهوائهم و الشیطان

۵۵۲- و درآن كتاب نقل است از حضرت رضا علیه‌السلام كه فرمود پرسید مردی از چیزی كه جامع خیر دنیا وآخرت باشد فرمود گفتم مخالفت كن هوای نفسانی خودرا .

۵۵۳- ودرآن كتاب نقل شده از امام ششم علیه‌السلام كه فرمود خوشا بحال بنده كه مبارزه‌كند بانفس وهوای خود وهر كه غالب شود برهوای نفسانی ظفریافته برضای خدا وهر كه بعقل خود تجاوزكند بر نفس وادار كنندهٔ بكارهای زشت بوسیله جد و جهد و خضوع و فروتنی بربساط نعمت خدا : بدرستیكه رسیده است به‌نعمت‌های بزرگ و فائز شده به فیض‌های عظیم و نیست حجاب و پردهٔ مهم‌تر و وحشتناكتر بین بنده و خدا از نفس و هوای نفس .

۵۵۴ - درمجموعهٔ ورام نقل شده از حسن كه اگر اطاعت نكند ترا نفس تو درآنچه وادار میكنی اورا برآن از اموریكه خوش ندارد: پس تو نیز اطاعت مكن آنرا دراموری كه وادار میكند تورا برآن دراموری كه خوش دارد.

۵۵۵- ونیز درهمان مجموعه نقل شده ازبعضی كه مجاهده و مبارزه كنید با هواهای خود آنطوری كه مبارزه میكنید بادشمنان خود

۵۵۶- ودركتاب سفینه نقل شده كه درحدیث قدسی‌وارد شده در وصف اهل‌خیر: عموم مردم یكمرتبه میمیرند واما اهل خیر میمیرد هرروزی هفتاد مرتبه بجهة مجاهده و مبارزه كردن بانفس ومخالفت كردن باهواهای نفسانی و مخالفت كردن باشیطان كه جریان دارد در رگها وعروقشان.

الذی یجری فی عروقهم [۵۵۷] وفیه قال علی علیه السلام اشجع الناس من غلب هواه [۵۵۸] فی الصافی الاعراف فی تفسیر اولیئك كالانعام بل هم اضل عن امیر المؤمنین علیه السلام ان الله ركب فی الملائكه عقلا بلاشهوة و ركب فی البهائم شهوة بلاعقل و ركب فی بنی آدم كلیتهما فمن غلب عقله شهوته فهوخیر من الملائكة ومن غلب شهوته عقله فهوشر من البهائم فی السفینه عن ابی الحسن علیه السلام ان رجلا فی بنی اسرائیل عبدالله اربعین سنة ثم قرب قربانا فلم یقبل منه فقال لنفسه و ما اوتیت الامنك وما الذنب الامنك فاوحی الله الیه ذمك لنفسك افضل من عبادتك اربعین سنة [۵۵۹] فی اللآلی سئل بعض اهل العرفان عن الطریق الی الله تعالی فقال خطوتان و قدوصلت: خطوة عن النفس وخطوة عن الدنیا فسمع بعض اهل العرفان هذا الكلام فقال طوّل ماقصره انه بل

۵۵۷ـ ودر آن کتاب است که فرمود امیر المؤمنین علی علیه السلام شجاع ترین مردم کسی است که غلبه کند برهوای خود .

۵۵۸ـ در کتاب تفسیر صافی وارده شده درسورهٔ اعراف ضمن بیان معنای اولئك كالأنعام از امیر المؤمنین علی علیه السلام بدرستیکه خدای متعال ترکیب کرده ملائکه را ازعقل بدون شهوت وترکیب کرده دربهائم شهوت را بدون عقل وترکیب کرده دربنی آدم هردوهم عقل و هم شهوت هر که غلبه دهد عقلش را برشهوت ومیلهای نفسانی پس بهتر است ازملائکه و هر که غلبه دهد شهوتش را برعقلش پس اوبدتر است ازحیوانات بی‌شعور وادراك.

۵۵۹ـ ودر آن کتاب نقل شده ازحضرت ابی الحسن علیه السلام که مردی دربنی اسرائیل پرستید خدارا چهل سال وبعد قربانی در راه خدا کرد وبعد چه‌شد که فهمید قبول نشده: بانفس خود خطاب کرد و گفت ازتو میرسد بمن آنچه میرسد ونیست گناه و تقصیری مگرازتو: خدا وحی فرستاد بسوی او که توبیخ تو خودرا بهتراست ازعبادت چهل سالهٔ تو.

ودر لآلی وارد است که پرسیده شد ازبعضی ازاهل عرفان ازراه رسیدن بخدا و رضای خدا : گفت دوقدم است واگر آن دو قدم برداشتی میرسی یك قدم بگذشت از هوای نفس: و قدم دیگر بگذشت از دنیا : دیگری از اهل دانش شنید این کلام را گفت چه طولانی کرده راهی راکه خدا کوتاه کرده : و بعد گفت راه رسیدن بخدا و رضای خـدا یکقدم است وآن گذشت ازهوای نفس است تا برداری رسیدهٔ زیراکه دنیا نیز حجاب ومانع است از رسیدن بواسطهٔ نفس ازهوای نفس گذشتی ازهمه چیز گذشتی و راه خیلی پیمودی.

کوی جانان راکه صدکوه وبیابان در ره است

رفتم از راه دل و دیدم که ره یك گام بود

خطوةعن النفس وقد وصلت: لان الدنيا تصير حجابا باللعبد بواسطةالنفس ۵۶۰ وفيه قدحكى عن مالك بن زياد قال ناز عتني نفسي في ماء باردفي كوز جديد فقلت هذا حلال لابأس به فاشتريت كوزا و ملائة ماء و وضعته في مهبت الشمال حتى بردوحان وقت الافطاروصليت المغرب و نوافله وجعلت نفسي تنازعني وانازعها فغلبتني عيناي فرأيت في النوم حوراء لم ترعيني مثلها حسنا وجمالا فتحيرت فيها فقلت لمن انت قالت لمن لايبيعني بشربة ماءباردفي كوز جديد ثم ركضت الكوزة برجلهاوكسرته وصبت الماء فانتبهت فاذا الكوز مكسور والماء مصبوب ۵۶۱ قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان اخوف ما اخاف على امتي الهوى و طول الامل اما الهوى فانه يصدعن الحق و اماطول الامل فينسى الاخرة ۵۶۲ قال الجواد عليه السلام من اطاع هواه اعطى عدوه مناه ۵۶۳ و في رواية عن امير المؤمنين قال رسول الله صلى الله عليه وآله بعث سرية فلمارجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقي عليهم الجهاد الاكبر قيل يارسول الله وما الجهاد الاكبر فقال صلى الله عليه وآله

۵۶۰ـ ودر آن کتاب حکایت شده ازمالك پسر زیاد که گفت منازعه کرد بامن نفس من و خواست آب سردی در کوزهٔ تازهٔ : با خودگفتم این حلال است و چه باکی که مهیا کنم خریدم کوزه و پراز آب کردم و گذاشتم بمحل وزش بادکه سرد شود : رسید وقت افطار و خواندم نماز مغرب و نوافل آن را وچون فارغ شدم نفس بمنازعه بامن بر آمد وخواست ازمن آب سرد ومن هم بنزاع پرداختم: دراین بین خوابم ربود درخواب دیدم حوریهٔ بی‌مانندکه ندیده بودم درحسن وجمال بمثل او : گفتم تو مال که هستی گفت مال کسیکه مرا نفروشد به آب سردی در کوزهٔ وبعد دیدم پا زد بکوزه وشکست کوزه و آبها را بزمین ریخت بیدار شدم دیدم کوزه شکسته شده و آب هم ریخته شده.

۵۶۱ـ فرموده است رسولخدا(ص) بدرستیکه بیشترچیزی که خوف دارم برامتم تبعیت ازهوی و درازی آمال وآرزوها: اما تبعیت ازهوی بدرستیکه مانع است ازرسیدن بحق واما درازی آمال باعث فراموشی آخرت است .

۵۶۲ـ فرموده است حضرت جواد علیه السلام هر کس پیروی کند از هوا عطا کند به دشمن آرزویش .

۵۶۳ـ و در روایت است ازامیر المؤمنین علیه السلام که فرمود رسولخدا(ص) فرستاد دستهٔ را بجنگی : پس ازآنکه بر گشتند فرمود مرحبا بقومی که گذراندند جنگ کوچك را وباقی ماند بر آنها جهاد وجنگ بزرگ وگفته شد جنگ وجهاد بزرگ کدام است ای رسول خدا فرمود جهاد بزرگ جهاد وجنگ بانفس است .

جهادالنفس ۵۶۴ و فی روایة قال تعالی انی وضعت رضای فی مخالفة الهوی و الناس یطلبونه فی الهوی فمتی یجدونه ۵۶۵ و قال ابوعبدالله علیه السلام ان الله یقول انی لست کل کلام الحکمة اتقبل انما اتقبل هواه وهمه فان کان هواه وهمه فی رضای جعلت همه تقدیساً وتسبیحاً ۵۶۶ مجموعة ورام قال جعفر بن محمد الصادق علیه السلام قوله اهدنا الصراط المستقیم یقول ارشدنا الصراط للزوم الطریق المؤدی الی محبتك والمبلّغ جنتك والمانع من ان نتبع اهوائنا فنعطب او ناخذ بآرائنا فیها فنهلك ثم قال علیه السلام فان من اتبع هواه واعجب برأیه کان لرجل سمعت اغناء العامه تعظمه وتصفه فاجبت لقائه من حیث لایعرفنی فاعرف مقداره ومحله فرأیته فی موضع قد احدق به خلق من اغناء العامه* فوقت منتبذاً عنهم مغشیاً بلثام انظر الیه والیهم فمازال یراوغهم حتی خالف طریقهم

۵۶۴- ودر روایت است که خدای تعالی فرموده بدرستیکه قرار دادم رضای خودرا در مخالفت هوی ومردم طلب میکنند رضای مرا در تبعیت هوا چگونه میشود بیابند رضای مارا.

۵۶۵- فرموده است امام ششم علیه السلام که خدای متعال فرموده بدرستیکه من هر کلام حکمت آمیز را قبول نمیکنم بلکه قبول میکنم هوا و اهتمام صاحب کلام را: پس اگر هوا و همت او در رضای من بود قرار میدهم همت اورا منزه و پاك.

۵۶۶- ودرکتاب مجموعهٔ ورام است که فرمود امام ششم علیه السلام قوله خدای متعال اهدنا الصراط المستقیم یعنی راهنمایی کن مارا براه راست وملازمت راهی که برساند و منجر شود بمحبت تو: وهمچنین رساننده باشد ببهشت تو: ومانع شود ازاینکه پیروی کنم هواهای نفسانی را پس بدشواری بیفتم: ویا پیروی کنیم ازفهم خودمان و رأی خودمان در راه هدایت بتو و بالنتیجه بهلاکت برسیم ـ وبعد فرمود بدرستیکه هر که پیروی کند از هوی وخورسند باشد برأی خود خواهد بود بمثل مردیکه شنیدم میروند عموم مردم اطراف او وتعظیم میکنند اورا وبزرگش میشمارند، ومن میل کردم ببینم اورا بطوریکه نشناسد مرا ومیزان وقدر اورا دست بیاورم واندازهٔ فهم اورا ببینم پس دیدم اورا درمکانی درحالیکه دور اورا گرفته اند جمعیتی از اصناف مختلفه: فرمود ایستادم پنهان ازمردم وخودرا پوشیده بودم که بنگرم بآنشخص و بمردم دور او: پس ناظر حال او بودم تا راه او بامردم دوتا شد واز مردم جدا شد و مردم پراکنده شدند ورفتند پی حوائج خودشان وفرمود من تبعیت کردم و رفتم بعقب او: مکثی نکرد ورفت تا رسید بدکان نانوائی غافلگیر کرد نانوا را وربود از دکان او دوقرص نان بنحو سرقت.

* ـ من قبائل شتی واحده غنو باالکر

وفارقهم ولم یقرّ فتفرقت العوام عنه لحوائجهم و تبعته اقتفی اثره فلم یلبث ان مرّ بخبّاز فتغفله فأخذ من دکانه رغیفین مسارقة فعجبت منه ثم قلت فی نفسی لعله معامله ثم مرّ بعده بصاحب الرمّان فمازال به حتی تغفله واخذ من عنده رمّانتین مسارقة فعجبت منه ثم قلت فی نفسی لعله معامله ثم اقول ماحاجته اذا الی المسارقه ثم لم ازل اتّبعه حتّی مرّ بمریض فوضع الرغفین و الرمانتین بین یدیه و مشی فتبعة حتی استقر فی بقعة من صحرا فقلت له یا عبدالله لقد سمعت بك فاجبت لقائك فلقیتك لکنّی رایت منك ما اشغل قلبی و انی سائلك عنه لیزول به شغل قلبی قال و ما هو قلت رایتك بخباز و سرقت منه رغیفین ثم بصاحب الرمّان وسرقت منه رمّانتین قال فقال لی قبل کل شیئی حدثنی من انت قلت رجلا من ولد آدم من امة محمد صلى الله عليه وآله قال لعلك جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام قلت بلی فقال لی فما ینفعك شرف اصلك مع جهلك بما شرفت به و ترك علم جدك و ابیك لئلا تنکر ما یحمد به غیرك و یمدح به فاعله قلت وماهو قال القرآن کتاب الله؛ قلت وما الذی جهلت منه قال قول الله عزوجل من

تعجب کردم ازاین عمل او: باخود گفتم شاید با نانوا داد وستد دارند: بعد گذشت از او تا رسید بشخص انار فروشی آنجا توقف کرد و نرفت تا اورا نیز غافل کرد و برداشت از او دو دانه انار بنحو دزدی وسرقت باز تعجب کردم ازاین عمل وبا خود گفتم شاید باهم داد وستد دارند و بعد گفتم درصورت معامله داشتن چه احتیاج باغفال او و این نحوه عمل همین طور ناظر اوبودم تارسید بمریضی: گذاشت دو قرص نان ودو دانه انار را جلو آن مریض و رفت حضرت فرمود من‌هم رفتم تارسید بمکانی ازخلوت و صحرا: گفتم ای بندهٔ خدا هر آینه من شنیده بودم دربارهٔ تو صفاتی دوست داشتم تو را ببینم و دیدم ولی دیدم ازچیزهائی که دل من مشغول فکر آنها شد واز تو میپرسم از آنها تا دل من راحت شود: گفت چیست آن امور گفتم دیدم به نانوا رسیدی و سرقت کردی از او دو قرص نان و بعد بصاحب انار برخوردی وسرقت کردی ازاو دوانار حضرت فرمود بمن گفت پیش ازهرچیز بگو توکه‌هستی وخودرا معرفی کن: فرمود من مردی هستم ازاولاد آدم ازامت و پیروان محمد (ص): گفت شاید جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب باشی گفتم بلی: دراین هنگام گفت چه نفعی دهد تورا شرافت خانوادگی تو بااینکه جاهل باشی بآنچه مایهٔ شرف تواست: وفرا نگرفتن و واگذار کردن تو علم جدت وپدرت تا انکار نکنی چیزهائی که باعث ستایش غیر تو است ومدح میشود بآن فاعل‌آن.

جاءبالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئه فلایجزی الامثلها و انی لماسرقت الرغیفین کانت سیئتین ولماسرقت الرمانتین کانت سیئتین فلما تصدقت بکل واحدة منهما کانت اربعین حسنة فانقص من اربعین حسنة اربع سیئات یبقی ست و ثلاثون : قلت ثکلتك امك انت الجاهل بکتاب الله ام سمعت الله عزوجل یقول انما یتقبل الله من المتقین انك لماسرقت رغیفین کانت سیئین ولماسرقت الرمانتین کانت سیئتین فلما دفعتهما الی غیر صاحبهما بغیر امر صاحبهما کنت انما اضفت اربع سیئات الی اربع سیئات ولم تضف اربعین حسنة الی اربع سیئات فجعل یلاحظنی فانصرفت و ترکته ۵۶۷ فی السفینه ماهذه عبارتها فی عدة روایات ان الطریق الی موافقة الحق و رضاه ووصله وطاعته وذکره وقربه وانسه مخالفة النفس وسخطها وهجرها وعصیانها ونسیانها والتباعدعنها والوحشة منها والطریق الی ذالك الاستعانة بالحق علی النفس

(باب اجتناب الحرام ومدح کسب الحلال)

۵۶۸ فی السفینه قال امیرالمؤمنین علیه السلام یاکمیل ان اللسان یبوح من القلب

گفتم چیست آنچه من بآن جاهلم وغیر عالم است بآن گفت کتاب خدا قرآن: گفتم چه چیز جاهلم من ازقرآن گفت قول خدای تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیة فلایجزی الامثلها (یعنی هرکه کار نیك کند خدا ده برابر به او عنایت کند و هر که کاربد کند جزا داده نشود مگرمثل آن: وهرآینه من چون دزدیدم دوقرص نان برای من نوشته شد دو گناه وچون دزدیدم دوانار نوشته شد نیز دو گناه : وچون صدقه دادم بهریك از آنها نوشته شد برای من چهل حسنه: وچون کم کنی ازچهل حسنه چهار گناه باقی میماند سی وشش حسنه : گفتم مادرت بعزایت بگرید توهستی که جاهل بکتاب خدائی آیا نشنیدی قول وکلام خدای متعال انما یتقبل الله من المتقین عمل قبول نمیشود مگر از شخص پرهیزگار بدانکه وقتیکه دزدیدی دوقرص نان نوشته شد برای تو دو گناه وچون دزدیدی دوانار نوشته شد برای تو دو گناه و چون دادی بغیر بدون اذن صاحب آنها افزوده شد چهار گناه برچهار گناه و افزوده نشد چهل حسنه به چهار گناه دراین هنگام فرمود مرا نگاهی کرد ورفت.

۵۶۷ـ در کتاب سفینه نقل شده که راه بسوی حق وبدست آوردن رضای او وانس با خدا وقرب وذکر خدا مخالفت بانفس است و دوری ازآن وعصیان آن و دوری ازآن : وراه بسوی آن یاری وکمك خواستن ازخدا برغلبهٔ برنفس است.

(باب پرهیز کردن ازحرام ومدح کسب حلال)

۵۶۸ـ در کتاب سفینه وارد شده که فرموده است امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل که

و القلب یقوم من الغذاء فانظر فیما تغذی قلبك وجسمك فان لم یکن ذالك حلالاً لم یقبل الله تعالی تسبیحك ولاشکرك[۵۶۹] وفیه و یروی عن سیدنا امیر المؤمنین علیه‌السلام انه لما کان یفرغ من الجهاد یتفرغ لتعلیم الناس والقضاء بینهم فاذا فرغ من ذالك اشتغل فی حائط له یعمل فیه بیده وهو مع ذالك ذاکر لله جل جلاله[۵۷۰] و عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله من اکل الحلال اربعین یوما نوّر الله قلبه [۵۷۱] وعنه صلی‌الله‌علیه‌وآله العبادة مع اکل الحرام کالبناء علی الرمل و قیل علی الماء [۵۷۲] و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله ان لله ملکا ینادی علی بیت المقدس کل لیلة من اکل حراما لم یقبل الله عنه صرفا و لاعدلا و الصرف النافلة و العدل الفریضه.

[۵۷۳] وفیه عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله من اکل الحلال قام علی راسه ملك یستغفر له حتی یفرغ من اکله [۵۷۴] وقال صلی‌الله‌علیه‌وآله لردّ دانق من حرام تعدل عندالله تعالی سبعین الف

ای کمیل بدرستیکه زبان اظهار کننده است آنچه را در دل است و دل قوام میگیرد از غذا و خوردنیها : پس دقت کن در آنچه استفاده میکند دل وجسمت از آن پس اگر حلال نباشد قبول نمیکند خدای تعالی نه تسبیح تورا و نه شکر گذاری تورا .

۵۶۹- ودر آن کتاب است که روایت شده از آقای ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام که هر گاه فارغ میشد ازجنگ میپرداخت بتعلیم مردم وحکومت بین مردم : وهر گاه فراغت مییافت از آن اشتغال میورزید بکار درزمینی که داشت وبدست خود کشت وکارمیکرد وبا وجود آن مشغول بود بذکر خدای متعال .

۵۷۰- وازرسولخدا(ص) نقل‌شده که فرمود هر که حلال بخورد چهل روزمنور گرداند خدا دل اورا .

۵۷۱- ونیز از آنحضرت وارد شده که فرمود عبادت با خوردن مال حرام مثل عمارت ساختن روی ریگ است ویا روی آب .

۵۷۲- وفرمود رسولخدا (ص) بدرستیکه برای خدا ملکی‌است که فریاد میزند بالای بیت‌المقدس در هر شبی : هر کـه بخورد مال حرامی قبول نمیکند خدا از او نه مستحبی و نه واجبی .

۵۷۳- ودرهمان کتاب است که هر که بخورد مال‌حلال میایستد بالای‌سراوملکی‌وطلب آمرزش میکند برای او تاآنکه فارغ شود از خوردن‌آن

۵۷۴- ورسولخدا صلی‌الله علیه وآله فرموده است ردکردن یك دانق ازحرام برابری میکند نزدخدای متعال با هفتادهزارحج قبول‌شده

حجة مبرورة ۵۷۵ عن النبی صلی الله علیه وآله ترك لقمة افضل من مأتین رکعة تطوعا فی السفینه نقل عن خط الشیخ محمد بن علی الجبعی عن خط الشیخ الشهید قال احمد بن ابی الجواری تمنّیت ان اری ابی سلیمان الدارنی فی المنام فرایته بعد سنة : فقلت له یا معلم ما فعل الله بك فقال یا احمد جئت من باب الصغیر فلقیت و سق شیخ فأخذت منه عودا ما ادری تخلل به اورمیت به فأنا فی حسابه منذ سنة الی هذه الغایة ۵۷۶ فی السفینه عن الباقر علیه السلام اذا اصاب مالا حراما لم یقبل الله منه حج ولا عمرة ولا صلة رحم حتی انه یفسد الفرج ۵۷۷ وعن النبی صلی الله علیه وآله اذا وقعت اللقمة من حرام من جوف العبد لعنه کلّ ملك فی السموات والارض.

۵۷۸ طرائف الحکم عن ابی عبیدة الخداء قال قال ابو جعفر علیه السلام قال رسول الله من اقتطع مال مؤمن غصبا بغیر حقه لم یزل الله معرضا عنه ماقتا لاعماله التی یعملها من البر والخیر لا یثبتها فی حسناته حتّی یردّ المال الذی اخذه الی صاحبه ۵۷۹ عن ربیع

۵۷۵- ونیز از رسولخدا نقل شده که ترك یك لقمه از حرام بهتر است از دویست رکعت نماز مستحب ودر سفینه نقل کرده از خط شیخ محمد پسر علی جبعی از خط شیخ شهید : که گفت احمد پسر ابی الجواری مایل بودم درخواب به بینم ابی سلیمان دارانی را تا آنکه درخواب دیدم بعد از یکسال: پرسیدم خدا چه کرد با تو ای استاد: درجواب گفت ای احمد بدان از در کوچك که باب الصغیر باشد خارج شدم برخوردم ببادی از هیزم چوبی گندم از آن جهت خلال دندان و نمیدانم خلال کردم یا نه انداختم بزمین بدون خلال : و هنوز که یکسال است تا این وقت گرفتار حساب آن هستم

۵۷۶- ونیز در کتاب سفینه ازامام پنجم علیه السلام نقل شده که فرمود هر که مال حرامی بخورد قبول نمیکند خدا حج وعمرة وصله رحم اورا حتی آنکه باعث فساد رحم زن میشود

۵۷۷- واز رسولخدا وارد است که هر گاه قرار گیرد لقمهٔ از حرام درجوف بنده لعن میکند اورا آنچه ملکی در آسمانها وزمین است.

۵۷۸- درکتاب طرائف الحکم نقل است از ابی عبیده خداء که گفت امام پنجم علیه السلام فرمود که رسولخدا ص فرموده است هر که برباید مال مؤمنی وغصب کند بدون حق همیشه خدای متعال اعراض میکند از او وبی اثر میگذارد کارهائی را که انجام میدهد از خوبی ها : و ثبت نمیشود حسنات وکارهای خوب او تا وقتیکه ردکند مالی را که گرفته بصاحب آن.

۵۷۹- نقل شده ازکتاب ربیع الابرار که علماء بنی اسرائیل عادت براین داشتند که مستور میداشتند از علوم دو علم را یکی علم نجوم و ستاره شناسی ویکی علم طب را و نمیآموختند

الابرار انه کان علماء بنی اسرائیل یسترون من العلوم علمین علم النجوم و علم الطب فلا یعلّمونهما اولادهم لحاجة الملوك الیهما لئلا یکون سببا فی صحبة الملوك والدنو منهم فیضمحل دینهم ۵۸۰ فی الرسائل عن عبدالله بن حماد عن علی بن ابی حمزة قال کان لی صدیق من کتّاب بنی امیه فقال لی استأذن لی علی ابی عبدالله علیه السلام فاستأذنت له علیه فأذن له فلما ان دخل سلّم وجلس ثم قال جعلت فداك انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من دنیاهم مالاکثیرا واغمضت فی مطالبه فقال ابوعبدالله علیه السلام لولا انّ بنی امیه وجدوا لهم من یثبت ویجبی لهم الفیئی ویقاتل عنهم ویشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا ولو ترکهم الناس ومافی ایدیهم ماوجدوا الاماوقع فی ایدیهم قال فقال الفتی جعلت فداك فهل لی مخرج منه قال علیه السلام ان قلت لك تفعل قال افعل قال علیه السلام

باولادشان : بواسطه احتیاج داشتن سلاطین باین دو علم که مبادا این دو علم باعث شود که همنشین وبخدمت آنها درآیند : و منجر شود بخوردن حرام و باعث اضمحلال دین آنها شود.

۵۸۰- در کتاب وسائل نقل است از عبدالله پسر حماد از علی بن ابی حمزه که گفت من دوستی داشتم از نویسندگان بنی امیه بمن گفت اجازه بگیر برویم خدمت امام ششم علیه السلام اذن خواستم برای او حضرت اجازه فرمود : پس از ورود خدمت امام ع سلام کرد و نشست عرض کرد فدایت شوم من مردی هستم کـه مستخدم دستگاه این قوم یعنی بنی امیه بودم و مال زیادی بدست آورده ام : و در بدست آوردن آنها بی احتیاط بوده ام و ازهرراهی جمع کرده ام حضرت فرمود اگر نمییافتند بنی امیه کسانی راکه نویسندگی کند وذکوات برای آنها جمع آوری کند و برای آنها جنگ کند ودفاع کند از آنها و نمیافتند کسانی راکه دراجتماعات وجماعت های آنها حاضر شوند نمی توانستند حق مارا از ما بگیرند : واگر مردم واگذار میکردند آنهارا بخودشان وآنچه دستشان بود نمیتوانستند تجاوز کنند بحق دیگران : جوان دوست من گفت فدایت شوم آیا من راه خلاصی دارم از تبعات کارم : حضرت فرمود اگر آنچه بگویم برای خلاصی تو عمل میکنی گفت بلی عمل میکنم : فرمود پس خارج شو ازتمام آنچه بدست آوردی در دستگاه بنی امیه : هرکه را میشناسی ازصاحبان اموال رد کن باو مالش : وهرکه نمیشناسی صدقه بده ازطرف صاحبش ومن ضمانت میکنم برای تو نزد خدای متعال بهشت را :دراین هنگام جوان متفکر نشست زمان درازی : وبعـد عرضکرد حاضرم انجام دهم فدایت شوم : ابن ابی حمزه گفت جوان برگشت با ما بکوفه . وباقی نگذاشت چیزی از ثروت واموال برروی زمین مگر آنچه که داد و ردکرد حتی لباسهای تن خود را : ابن ابی حمزه گفت ما شرکت کردیم وچند نفری خریدیم برای او لباسی وفرستادیم برای او خرجی روزانه و نگذشت مگر چند

ازاخرج من جميع ماكسبت في ديوانهم فمن عرفت منهم رددت عليه ماله ومن لم تعرف تصدقت به وانا اضمن لك على الله عزوجل الجنه فاطرق الفتى طويلا ثم قال له لقدفعلت جعلت فداك قال ابن ابى حمزة فرجع الفتى معنا الى الكوفته فماترك شيئاً على وجه الارض الاخرج منه حتى ثيابه التى كان على بدنه قال فقسمت له قسمة واشترينا له ثيابا وبعثنا اليه بنفقة قال فما اتى عليه الاشهر قلائل حتى مرض فكنا نعوده قال فدخلت عليه يوما وهو فى السوق قال ففتح عينيه ثم قال لى ياعلى وفى لى والله صاحبك قال ثم مات فتولينا امره فخرجت حتى دخلت على ابى عبدالله عليه السلام فلما نظر الىّ قال لى ياعلى وفينا والله لصاحبك قال فقلت صدقت جعلت فداك والله هكذا قال لى عند موته ۵۸۱ و حكى عن بعض العارفين انه قال ان آكل الحرام والشبهة مطرود عن الباب بغير شبهة الاترى ان الجنب ممنوع من دخول بيته والمحدث محرّم عليه مسّ كتابة القرآن مع ان الجنابة والحدث اثران مباحان فكيف بمن هو منغمس فى قذر الحرام ۵۸۲ عن النبى صلى الله عليه وآله من بات كالا عن طلب الحلال بات مغفورا و قال صلى الله عليه وآله العبادة سبعون جزء او افضلها جزء اطلب الحلال ۵۸۳ عن ع.ر و بن سيف عن

ماه کمی تا آنکه مریض شد : رفتم عیادت کنم از او روزی دیدم بحال رفتن است : در این حال گشود چشمان خودرا : و بعد گفت ای پسر ابی حمزه وفا کرد بخدا قسم آقای تو بآنچه وعده داده بود : و بعد چشم از دنیا بست و مرد : پس کفن ودفن کردیم رفتم خدمت امام ششم ع تا نظر حضرت بمن افتاد فرمود بخدا قسم ما وفا کردیم بدوست تو آنچه وعده دادیم ابن ابی حمزه میگوید گفتم فدایت شوم خود او هم گفت بما دم مرگ که شما وفا کردید بخدا قسم .

۵۸۱- وحکایت شده از بعضی از دانایان کـه فرموده آدم خورنده حرام وشبه‌ناك دور است از در رحمت خدا بی‌شك آیا نمیبینی که آدم جنب ممنوع است از دخول خانه خدا و بی وضو حرام است دست بزند بخط قرآن باآنکه جنابت وحدث اثر دو عمل مباح است پس چگونه خواهد بود کسیکه فرورفته باشد در پلیدی حرام وحرام در بدن او اثر گذاشته باشد

۵۸۲- ونقل است از رسولخدا که هر که بخوابد از خستگی درطلب حلال : خوابیده این آدم درحالیکه آمرزیـده شده و فرمود عبادت هفتاد جزء است که افضل و برتر از همه طلب حلال است ،

۵۸۳- ونقل است از عمر بن سیف از امام ششم علیه‌السلام که فرمود وامگذار طلب رزق حلال را زیرا که آن مدد است برای تو نسبت به دین تو : و به بند پای شترت را با توکل بخدا یعنی عقب کار برو و توکل کن بخدا .

ابیعبدالله علیه السلام قال قال لی لاتدع طلب الرزق من الحلال فانه عون لك علی دینك واعقل راحلتك و توکل ۵۸۴ عن المحاسن عن ابیعبدالله علیه السلام قال من کسب مالا من غیر حله سلط علیه البناء والطین والماء ۵۸۵ فی السفینه عن النبی صلی الله علیه و آله من اکل لقمة من حرام لم تقبل له صلوة اربعین لیلة ولم تستجب له دعوة اربعین صباحا وکل لحم نبیته الحرام فالنار اولی به وان اللقمة الواحدة تبنت اللّحم ۵۸۶ فی السفینه قال المسعودی فی مروج الذهب ذکر الفضل بن ربیع قال دخل شریك علی المهدی یوما فقال له لابد ان تجیبنی الی خصلة من ثلاث قال وماهن یا امیر المؤمنین قال امّا ان تلی القضاء او تحدّث ولدی و تعلّمهم او تأکل اکلة ففکّر ثم قال الاکلة اخفّهن علی نفسی فاحتبسه وقدم الی الطباخ ان یصلح له الوانا من المخ المعقود بالسّکر الطبرزد والعسل فلمّا فرغ من غذائه قال له القیم علی المطبخ یا امیر المؤمنین لیس یفلح الشیخ بعد هذه الاکلة ابدا قال الفضل بن ربیع فحدّثهم والله شریك بعد ذلك وعلّم اولادهم وولّی القضاء لهم ولقد کتب

۵۸۴ـ از کتاب محاسن نقل است از امام ششم ع که فرمود هر که از راه غیر حلال بدست آورد مالی مسلط کند براو بنا وآب وگل را که از او بگیرد .

۵۸۵ـ ودر کتاب سفینه نقل است از رسولخدا ص که فرمود هر که بخورد لقمهٔ از حرام قبول نمیشود نمازی از او تا چهل شب ومستجاب نمیشود ازاودعائی تا چهل روز وهر گوشتی ازحرام بروید به‌آتش سزاوارتر است : و فرمود یك لقمه گوشت میرویاند ، یعنی باید ازیك لقمه‌هم دوری کرد .

۵۷۶ـ ودر کتاب سفینه‌است که مسعودی در کتاب مروج‌الذهب گفته که فضل بن ربیع گفته است وارد شد شریك بر مهدی عباسی روزی : مهدی باو گفت ناچاری از قبول کردن یکی از سه‌کار : پرسید چیست آنها یا امیرالمؤمنین :گفت یا تصدی کنی و بعهده بگیری قضاوت را : یا بیاموزی باولادم و قبول کنی تعلیم آنهارا : و یا بخوری یک غذا از غذاهای من : پس با خود فکری کرد و گفت یک غذا خوردن از همه سهل‌تر است برمن : پس نگاه داشت اورا مهدی و فرستاد پیش طباخ و آشپز که بسازد غذائی ازمغز با شکرطبرزد وعسل: پس‌از فراغت‌ازخوردن رئیس آشپزخانه بخلیفه گفت این‌مرد بعد از خوردن این‌غذا رستگار نخواهد شد ابداً : فضل‌بن ربیع گفت بخدا قسم شریك بعد از خوردن غذاهم بچهای مهدی‌را تعلیم‌داد و هم قضاوت را بعهده گرفت و انجام داد : و فضل میگوید خلیفه نوشت بصندوقدار حقوقی به او بدهد و بعد در گرفتن حقوق با صندوقدار مشاجرهٔ افتاد : صندوقدار گفت بمثل اینکه چیز گرانبهائی فروختهٔ : شریك گفت بلی بخدا قسم دین خود را فروخته‌ام .

بارزاقه الی الجهبذفضايقه فی النقص فقال له الجهبذ انّك لم تبع برّاًقال له شريك بلی والله لقدبعت دينی ۵۸۷ مجموعة ورام قال امیرالمؤمنین حسن الخلق فی ثلاث اجتناب المحارم وطلب الحلال والتوسّع علی العيال ۵۸۸ فی السفینه روی عباس قال كان رسول الله صلی الله علیه و آله اذانظر الی الرجل فاعجبه قال له حرفة فان قالوا الاقال صلی الله علیه و آله سقط من عینی قيل و كيف ذالك يا رسول الله قال لان المؤمن اذالم يكن له حرفة يعيش بدينه ۵۸۹ فی الوسائل عن ابن ابيعمير عن عبدالله بن الحجاج عن ابيعبدالله علیه السلام قال ان محمدبن المنكدركان يقول ماكنت اظنّ علی بن الحسين علیهما السلام يدع خلفا افضل حتی رايت ابنه محمدبن علی فأردت ان اعظه فوعظنی فقال له اصحابه بای شيئی وعظك فقال خرجت الی بعض نواحی المدينة فی ساعة حارة فلقانی ابوجعفر محمدبن علی علیهما السلام و كان رجلا بادنا ثقيلا وهومتكی علی غلامين اسودين اوموليين فقلت فی نفسی سبحان الله شيخ كبيرمن اشياخ قريش فی هذه الساعة علی مثل هذه الحالة فی طلب الدنيا اما انی اعظه فدنوت منه فسلمت عليه فردعلی بنهر وهو يتصاب عرقافقلت اصلحك الله شيخ من اشياخ

۵۸۷- در كتاب مجموعهٔ ورام نقل است كه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود حسن خلق سه چیز است دوری از حرام : و طلب حلال : و توسعه در زندگی براهل وعیال

۵۸۸ - درآن كتاب وارد شده ازعباس كه گفت هروقتی رسولخدا صلی الله علیه و آله نظر میكرد بمردی و دوست میداشت اورا میفرمود آیا هست برای او حرفه وصنعتی اگر میگفتند ندارد میفرمود از نظر من ساقط شد و از نظر من افتاد گفته شد علت آن چیست یا رسول الله فرمود بجهت آنكه مؤمن هر گاه نداشته باشد حرفه و راه ارتزاق و زندگی هرآینه ممکن است ارتزاق كند بدین خود .

۵۸۹- در كتاب وسائل نقل است از ابن ابی عمیر ازعبدالله پسر حجاج از امام ششم علیه السلام كه فرمود محمد پسر منكدر گفت گمان نمیبردم از(محمد منكد گفته شده یكنفر از عرفاء عامه بوده) علی بن الحسین خلفی مانده باشد برتر از او تا آنكه دیدم پسر او محمد بن علی را و قصد كردم موعظه كنم او را اومرا موعظه كرد : پرسیدند یاران او كه بچه چیز موعظه كرد تو را : گفت خارج شدم ببعضی از اطراف مدینه در یكساعت و زمان بسیار گرمی پس ملاقات كردم ابوجعفر محمدبن علی را و آنحضرت دارای بدنی بود سنگین و گوشتی و تكیه داده بدونفر غلام سیاه: باخود گفتم سبحان الله پیرمردی از طایفهٔ قریش درچنین ساعت گرم و سوزانی با این حالت در طلب و تلاش دنیا باشد : چه خوب است كه من او را نصیحت كنم و

قریش فی هذه الساعة علی هذه الحالة فی طلب الدنیا ارایت لو جاءاجلك وانت علی هذه الحال فقال لو جائنی الموت وانا علی هذه الحال جائنی وانا فی طاعة من طاعة الله عزوجل اکف بها نفسی وعیالی عنك وعن الناس وانما کنت اخاف لوان جائنی الموت وانا علی معصیة من معاصی الله فقلت صدقت یرحمك الله اردت ان اعظك فوعظتنی ۵۹۰ فی الوسائل عن عبدالاعلی مولی آل سام قال استقبلت اباعبدالله فی بعض طرق المدینه فی یوم صائف شدیدالحر فقلت جعلت فداك حالك عندالله وقرابتك من رسول الله صلی الله علیه وآله وانت تجهد نفسك لنفسك فی مثل هذا الیوم فقال یاعبدالاعلی خرجت فی طلب الرزق لاستغنی به عن مثلك ۵۹۱ فی الرسائل ایضاً عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال من طلب الدنیا استعفا فاعن الناس وسعیا علی اهله وتعطفا علی جاره لقی الله عزوجل یوم القیامة ووجهه مثل القمر لیلة البدر ۵۹۲ ذکر فی السفینه فی بیان شدة احتیاطات زین الدین بن محمد صاحب

پندی دهم : پس نزدیك شدم بآن آقا و سلام کردم جواب سلام مرا داد بازحمت و عرق ریزش داشت از آن آقا : پس گفتم خدا اصلاح کند تورا .

سزاور است پیرمردی از بزرگان قریش دراین ساعت گرما با این حالت شما درطلب و بدست آوردن دنیا باشد : آیا چگونه خواهی بود اگر اجل و مرگ در رسدتو را در این حال : در جواب فرمود اگر در رسد مرا مرگ در این حال و این ساعت دریافته مرا در حال اشتغال بطاعتی از اطاعات خدای عزوجل که حفظ میکنم بآن خود و عیالم را ازاحتیاج بتو و از مردم مثل تو : و وقتی خائف وترسانم که برسد مرا مرگ و حال آنکه در حال معصیتی از معاصی خدا باشم :گفتم راست فرمودی : خدا رحمت کند تورا خواستم موعظه کنم تو را تومرا موعظه کردی .

۵۹۰ ـ درکتاب وسائل نیز نقل شده از عبدالله علی آل سام که برخوردم به امام ششم ع راهی از راههای مدینه در روزی بسیار گرم عرض کردم فدایت شوم باقرب و مقام تو نزدخدا و خویشاوندی تو برسولخدا ص این نحوکوشش میکنی و بزحمت میاندازی خود را درمثل چنین روزگرمی : فرمود ای عبدالاعلی خارج شدم و اقدام کردم در طلب رزق تابی نیاز شوم بآن از مثل توئی .

۵۹۱ـ و نیز درکتاب وسائل نقل شده از ابی حمزة از امام پنجم علیه السلام که هرکه برود بطلب دنیا بجهت بی نیازی از مردم وتوسعه براهل وعیالش وجهت انعام واکرام بهمسایه خود ملاقات کند خدا راعزوجل روز قیامت در حالیکه بدرخشد روی او مثل ماه شب چهارده

۵۹۲ ـ درکتاب سفینه ذکر شده در بیان شدت احتیاط زین الدین پسر محمد صاحب معالم قدس سرهما چیزیکه این است عبارات آن : ذکرکرده پسر ایشان عالم جلیل شیخ علی

المعالم قدس سرهما ماهذه عبارته بعینه: ذکر ولده العالم الجلیل الشیخ السبط فی الدر المنثور من جملة احتیاطه و تقواه انه بلغه ان بعض اهل العراق لایخرج الزکوة فکان کلما اشتری من القوت شیئًا ذکوبا ذکاه قبل ان یتصرف فیه: وارسل الیه الامیر یونس بن حرقوش رحمه الله الی مکة المشرفة خمسأة قرش و کان هذا الرجل له املاك من زرع و بساتین و غیر ذالك و یتوقی ان یدخل الحرام فیها وارسل الیه معها کتابة مشتملة علی آداب و تواضع و کان له فیه اعتقاد زائد والتمس منه ان یقبل ذالك و انه من خالص ماله الحلال وقد ذکاه و خمّسه فأبی ان یقبل: فقال له الرسول انّ اهلك و اولادك فی بلاد هذا الرجل و له بك تمام الاعتقاد و له علی اولادك و علی عیالك شفقة زائدة فلاینبغی ان تجیبه باالرد فقال ان کان ولابد من ذالك فابقها عندك واشترفی هذه السنة بمأة قرش منها شیئًا من العود والقماش وغیره: ونرسله الیه علی وجه الهدیة وهکذا نفعل کل سنة حتی لایبقی منه شیئی فارسل له ذالك تلك السنة وانتقل الی رحمة الله و رضوانه.

سبط در کتاب درر منثور که ازجملهٔ تقوا و احتیاط ایشان این بود: که خبر رسیده بود که بعضی از اهل عراق زکوة نمیدهند باین جهت از هرچه از خوردنی میخرید از اموریکه زکوة بآن تعلق میگرفت اول زکوة آنرا میداد و بعد تصرف میکرد در آن: و اتفاق افتاد که فرستاد برای ایشان امیر یونس بن حرقوش بمکه پانصد قرش پول و این مرد دارا بود املاك و باغات و ملاحظه میکرد که حرام داخل مال او نشود و با این پول کاغذی هم فرستاده بود با تواضع و ادب و در آن کاغذ التماس و خواهش کرده بود که قبول فرمایند و نوشته بود که این ازمال خالص و حلال من است وحقوق آن از خمس وزکوة پرداخته ام: با همهٔ این تفاصیل امتناع کرد از اینکه قبول کند آن پول را: آورندهٔ پول اصرار کرد شما خانواده و اولادتان از جمله رعایا و محتاجین به او هستند زیرا در بلاد او هستند و اوهم ارادت کامل دارد بشما: و به اهل و اولاد شما محبت زیاد میکند و با این اوضاع و احوال سزاوار نیست جواب رد به او بدهید و قبول نکنید.

فرمود حال که چنین است و ناچارم جواب ردندهم: پس بماند پول پیش شما که واسطه هستید و از همین پول بخر هرسال بمقدار صدقرش از آن تحفهٔ از عود و قماش و غیره تا بفرستیم ما برای او از راه هدیة: و بهمین منوال رفتار کنم تا این پول تمام شود: ازقضای روزگار فرستاده هدیه همان سال و برحمت خدا واصل شد.

(باب الحياء)

۵۹۳ فی الکافی عن ابی عبیدة الحذاء عن ابیعبدالله علیه السلام قال الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة ۵۹۴ فی الکافی عن حسن الصیقل قال قال ابوعبدالله علیه السلام الحیاء والعفاف والعیّ اعنی عیّ اللسان لاعیّ القلب من الایمان ۵۹۵ وفیه ایضا عن عوام بن الزبیر عن ابیعبدالله علیه السلام قال من رقّ وجهه رقّ علمه ۵۹۶ و فیه عن معاذ بن کثیر عن احدهما علیهما السلام قال الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه ۵۹۷ وفیه عن الفضل بن کثیر عمن ذکره عن ابیعبدالله علیه السلام قال لا ایمان لمن لاحیاء له ۵۹۸ وفی الکافی ایضاً عن ابی علی اللهبی عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال رسول الله علیه وآله اربع من کن فیه وکان من قرنه الی قدمه ذنوبا بدّلها الله حسنات الصدق و الحیاء و حسن الخلق والشکر ۵۹۹ فی ارشاد الدیلمی قال رسول الله علیه السلام الحیاء من الایمان و

(باب حیاء)

۵۹۳ ـ در کتاب کافی نقل شده از ابی‌عبیدهٔ حذا از امام‌ششم علیه‌السلام که فرمود حیا از ایمان است و ایمان در بهشت است .

۵۹۴ ـ در کتاب کافی نقل شده از حسن صیقل که گفت فرمود امام ششم علیه‌السلام حیاء وعفت وعی یعنی‌عی زبان نه‌عی‌قلب از ایمان است وعی بمعنای عجز و تحیر است .

۵۹۵ ـ و نیز در آن کتاب است از عوام پسر زبیر از امام ششم علیه‌السلام که فرمود کسیکه رقیق است یعنی زود متأثر میشود روی او زود اثر میکند علم در او .

۵۹۶ ـ و در همان کتاب است از معاذ پسر کثیر از امام‌باقر یا امام صادق علیهما السلام که فرمود حیاء و ایمان قرین هم هستند هر کدام از بین برود دیگری نیز تبعیت میکند از رفیقش .

۵۹۷ ـ و نیز در آن کتاب نقل است از فضل‌پسر کثیر از مردی مورد اعتماد از امام ششم علیه‌السلام که فرمود ایمان ندارد کسیکه حیاندارد .

۵۹۸ ـ و نیز در کتاب کافی است از ابی‌علی‌لهبی از امام ششم علیه‌السلام که فرمود فرموده‌است رسولخدا ص چهارصفت است که هر که‌دارا باشد آنها را و از سر تا بقدم در گناه باشد خدا مبدل میکند گناهان اورا بحسنات: راستگوئی : وحیا : وحسن‌الخلق واداء شکر- نعمت‌ها و داده‌های خدائی .

۵۹۹ ـ در کتاب ارشاد دیلمی وارد است که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است

قال یوماً لاصحابه استحیوا من الله حق الحیاء قالوا ما نضع یا رسول الله قال ان کنتم فاعلین فلیحفظ احدکم الرأس وما وعی: والبطن وما حوی والیذکر الموت وطول البلاء ومن اراد الاخرة ترک زینة الحیوة الدنیا فمن فعل ذالک فقد استحیی من الله حق الحیاء[۶۰۰] وفی الارشاد ایضاً و روی ان جبرئیل نزل الی آدم علیه‌السلام باالحیاء و العقل والایمان: فقال ربک یقول لک تخیرّ من هذه الاخلاق واحدا فاختار العقل فقال جبرئیل للایمان والحیاء ارحلا فقالا امرنا ان لا نفارق العقل[۶۰۱] وفیه وروی ان الله تعالی یقول عبدی انک اذا استحییت منی انسیت الناس عیوبک و بقاع الارض ذنوبک و محوت من الکتاب زلاتک ولا اناقشک الحساب یوم القیامة[۶۰۲] وفیه وروی ان الله تعالی یقول عبدی انک اذا استحییت منی وخفتنی غفرت لک[۶۰۳] وفیه وروی ان رجلا رأی رجلا یصلی علی باب المسجد فقال لم لا تصلی فیه فقال استحیی منه ان ادخل بیته وقد

حیا از ایمان است وفرموده است روزی باصحابش حیا کنید ازخدا حق حیا یعنی بنحو سزاوار گفتند چکنیم یارسول‌الله فرمود اگرعمل میکنید: باید حفظ کند هریك از شما سرداو آنچه درس است: وشکم را وآنچه در بردارد وبیادآورد مرگ را ودرازی گرفتاری را: وهر که مایل به آخرت است ترك کند زینت زندگی دنیا را پس هر که چنین کند حیا کرده از خدا حق حیا.

۶۰۰ - و نیز در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده که جبرئیل بر آدم ع نازل شد باحیاو عقل و ایمان: و به آدم گفت خدا میفرماید اختیار کن از این اخلاق یکی را پس آدم اختیار کرد و بر گزید عقل را جبرئیل به ایمان وحیا گفت شما بروید آن دو گفتند ما دستورداریم از عقل جدا نشویم.

۶۰۱ - و نیز در آن کتاب است که خدای متعال فرموده: بندهٔ من تو هر گاه حیا کنی از من: میبرم از خاطر مردم عیبهای تو را: و از نقاط زمین گناهان تو را و محو میکنم از دفتر عملت لغزشهای تو را: و تحت دقت قرار نمیدهم روز قیامت حساب تو را.

۶۰۲ - ودرآن کتاب روایت شده که خدای متعال میفرماید بندهٔ من توهر گاه حیا کنی از من وبترسی ازمن میآمرزم تورا

۶۰۳ - ونیز درآن کتاب روایت شده‌که مردی دید مردی را نمازمیگذارد بردر مسجد پرسید چرا میان مسجد نمازنمیکنی: گفت حیا میکنم داخل شوم بخانهٔ خدا وحال آنکه معصیت ونافرمانی کردم اورا.

عصية ۶۰۴ وفيه وروى ان الله تعالى اوحى الى عيسى عليه السلام فان اتعظت والافاستحي مني ان تفط الناس ۶۰۵ و فيه وعلامات السفهاء خمس قلة الحياء و جمود العين والرغبة في الدنيا وطول الامل وقسوة القلب وقال الله تعالى في بعض كتبه ما انصفني عبدي يدعوني فأستحيي ان ارده ويعصيني ولايستحي مني ونهاية الحياء ذوبان القلب للعلم بان الله مطلع عليه وطول المراقبة لمن لايغيب عن نظره سرّا وعلانية – و اذا كان العبد حال عصيانه يعتقد ان الله يراه فانه قليل الحياء جاهل بقدرة الله تعالى و ان كان يعتقد انه لايراه فانه كافر ۶۰۶ في السفينه عن ابيعبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الاسلام عريان فلباسه الحياء و زينة الوفاء و مروّته العمل الصالح وعماده الورع ولكل شيئى اساس واساس الاسلام حبّنا اهل البيت ۶۰۷ في السفينه في اخلاق الصادق عليه السلام رأى

۶۰۴- ونیز درآن کتاب است که خدای متعال وحی کرد بسوی عیسی ع که اگر خود عاملی بحرفهای خود موعظه کن و گرنه حیاکن ازمن که موعظه کنی مردم‌را.

۶۰۵- ودرآن کتاب است که نشانهٔ سفها واحمق پنج است: کمی حیا : خشکی چشم : روآوردن بدنیا : ودرازی آرزوها : وقساوت قلب : ودرآن کتاب چنین است فرموده است خدای‌متعال دربعضی از کتابهای خود انصاف بمن نمی‌دهد بندهٔ من میخواند مرا و من حیا میکنم ردکنم اورا ودرعین‌حال معصیت میکند مرا وحیا نمیکند ازمن وصاحب کتاب فرموده نهایت حیا آب شدن دل است زیرا میداندکه خدا آگاه است ازکردار او : ومیداندقت‌نظر ومراقبت خدائی‌را که مخفی وپنهان نیست از او خود وعمل او در پنهان وآشکارا : واگردر حال عصیان وگناه اعتقاد دارد که خدا می‌بیند اورا ومعصیت میکند کم است حیاء او وجاهل است‌نسبت بقدرت‌خدا : واگر اعتقاد داردکه خدا نمی‌بیند او را در حال عصیان همچه‌شخصی کافر است .

۶۰۶- درکتاب سفینه‌است ازامام ششم علیه‌السلام که فرمود رسولخدا ص فرموده اسلام برهنه است ولباس او حیاء است وزینت او وفا ومروت اوعمل نیك وتکیه گاه‌آن ورع وبرای هرچیز اساس وپایه‌ایست واساس وپایهٔ اسلام حب ودوستی ما اهلبیت رسالت است .

۶۰۷- ونیز درآن کتاب است دراخلاق امام ششم علیه‌السلام که دیده شد بتن‌آنحضرت پیراهنی که‌وصله زده شده‌بود گویا عیب گیری شد ازینجهت بآنحضرت لذا فرمود بعیب کننده ورق بزن این کتاب را وبخوان به‌بین چه‌می‌بینی‌آنمرد نظر کرد دید درآن کتاب است: نیست ایمان برای کسیکه حیا ندارد ونیست مال برای کسیکه اندازه در زندگی ندارد ونیست لباس نو برای کسیکه‌کهنه ندارد .

علیه قمیص قدرقعه فقیل له فی ذالك فقال علیه السلام اضرب یدك الی هذا الکتاب فاقرء ما فیه فنظر الرجل فیه فاذا فیه لا ایمان لمن لاحیاء له ولامال لمن لاتقدیر له ولاجدید لمن لاخلق له وقال ابوسعید الخدری کان رسول الله صلی الله علیه وآله حییاً لایسئل شیئاً الا اعطاه وقال کان اشد حیاء من العذراء فی خدرها وکان صلی الله علیه وآله اذا کره شیئاً عرفناه فی وجهه صلی الله علیه وآله ۶۰۸ طرائف الحکم فی روایة قال الله تعالی لداود یاداود اسمع منی ما اقول والحق اقول من اتانی وهومستحی من المعاصی التی عصانی بها غفرتها له وانسیتها له و انسیتها حافظیه ۶۰۹ فی السفینه فی حدیث عن سلمان الفارسی اذا اراد الله عزوجل هلاك عبد نزع عنه الحیاء فاذا نزع منه الحیاء لم تلقه الاخائنا ۶۱۰ وفیه قال موسی علیه السلام الیهی فما جزاء من ترك الخیانة حیاء منك قال یا موسی له الامان یوم القیامة ۶۱۱ فی السفینه قال النبی صلی الله علیه وآله اکرموا البقر فانه سید البهائم ما رفعت طرفها الی السماء حیاء من الله عزوجل منذ عبد العجل ۶۱۲ فی تفسیر الصافی فی ذیل وهمت به وهم بها

و در آن کتاب نقل است از ابی سعید خدری که رسول خدا ص بسیار با حیا بود چیزی ازاو خواسته نمی‌شد مگر آنکه عطا میکرد : و گفته حیاء حضرت ازدختران زیرپرده بیشتر بود : واگرگاهی ازچیزی کراهت داشت فهمیده میشد ازصورت حضرتش بدون اظهار

۶۰۸- و در کتاب طرائف الحکم نقل شده روایتی که درضمن آن خدای متعال بداود ع فرموده یا داود بشنو ازمن به‌ین چه می گویم وبراستی می گویم هر که وارد شود برمن و او ازگناهانش که معصیت کرده مراخجل وشرمنده باشد میآمرزم آن گناهان را و ازیاداومیبرم: واز یاد نویسندگان نیز میبرم .

۶۰۹- در کتاب سفینه‌وارد‌شده حدیثی‌ازسلمان فارسی که هر گاه‌اراده کند خدای‌عزوجل هلاکت بندهٔ را می گیرد از او حیا را وهر گاه حیا از او گرفته شد نخواهی یافت اورا مگر خیانت کار .

۶۱۰ و درآن‌کتاب است حضرت موسی عرضکرد بارخدایا چیست جزای کسیکه ترك کند خیانت را بسبب حیا از تو فرمود ای موسی برای او امن‌وامان است روز قیامت .

۶۱۱- ونیز‌درآن‌کتاب است که رسولخدا ص فرمود اکرام کنید گاو را زیرا اوبزرگ بهائم است وبلند نکرده سروچشم خود را بسوی آسمان از روی حیا وخجلت از خدای‌متعال از روزیکه گوساله پرستیده شد .

۶۱۲- در کتاب تفسیرصافی وارد است ازامام چهارم علیه‌السلام که فرمودهنگام‌مصادف

لولاان رأی برهان ربه کذالك لنصرف عنه السوء والفحشاء عن السجاد علیه السلام قامت امرأة العزیز الی الصنم فألقت علیه ثوبا فقال لها یوسف استحیین ممن لایسمع ولایبصر ولایفقه ولایأکل ولایشرب: ولااستحیی انا ممن خلق الانسان وعلّمه ۶۱۳ فی السفینه عن النبی صلی الله علیه وآله قال الحیاء عشرة اجزاء تسعة فی النساء و واحد فی الرجال فاذا حاضت الجاریة ذهب جزء من حیائها فاذا تزوجت ذهب جزء فاذا فرغت ذهب جزء فاذا ولدت ذهب جزء وبقی لها خمسة اجزاء فان فجرت ذهب حیائها کلّها وان ولدت وعفت بقی خمسة اجزاء۶۱۴ ونقل فی السفینه فی حیاء بحر العلوم (قده) کان لایسئل فی بیته عن احد شیئا من اولاده واهله وخدمه حتی مایحتاج الیه من الغداء و العشاء والقهوه والغلیان وغیرها ولا یأمرهم بشئی منها ولولاالتفاتهم و مواظبتهم لمرّ علیه الیوم واللیلة من غیر ان یتناول شیئاً مع ماکان علیها من التمکن والثروة و السلطنة الظاهرة ۶۱۵ فی السفینه عن الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال

شدن زلیخا زن عزیز مصر باحضرت یوسف برخواست زن عزیز مصر ولباسی بروی بت انداخت حضرت یوسف به اوفرمود آیا توحیا میکنی از کسیکه نمیشنود و نه می بیند و نه می فهمد و نهمیخورد ونه می آشامد وحیا نکنم من ازکسیکه خلق کرده انسان را و به او تعلیم داده آنچه تعلیم داده .

۶۱۳- و در کتاب سفینه نقل است از رسولخدا ص که فرمود حیا ده جزء است نه جزء آن در زن است ویکی در مردها وهر گاه حائض شد زن یکجزء حیاء او میرود : و هر گاه شوهر کند باز یکجزء ازبین میرود وهر گاه کار زناشوئی تمام شد یکجزء از بین میرود : و هر گاه بچه بزاید جزئی ازبین میرود وباقی میماند برای او پنج جزء اگرفجور کند وبی عفتی همهٔ حیاء ازبین میرود واگربچه بزاید وعفت وعصمت پیشه کند باقی میماند برای اوپنج جزء.

۶۱۴- ودرآن کتاب نقل شده دربارهٔ حیاء بحرالعلوم که با اینکه در خانه بود چیزی طلب نمیکرداز احدی ازاولاد واهل بیت وخدمتگذاران خود حتی امور متعارف ازقبیل صبحانه وشام و قهوه وقلیان وغیراینها ودستور هم نمی داد واگر توجه ومواظبت خـودآنها نمی بود ممکن بود بگذرد برایشان شبوروز بدون اینکه چیزی تناول کند باآنکه دارای تمدن وثروت وسلطنت ظاهری بود .

۶۱۵- ونیز درآن کتاب نقل شده ازحضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش کـه رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده باقی نمانده ازمثل های پیغمبران مگرقول مردم که میگویند اگر حیا نمی کنی ونداری هرکار می خواهی بکن .

لم یبق من امثال الانبیاء الاقول الناس اذا لم تستحی فاضع ماشئت ۶۱۶ وفیه قال رسول الله ﷺ ماکان الفحش فی شیئی قط الاشانه ولاکان الحیاء فی شیئی قط الازانه ۶۱۷ فی السفینه قال علیه ؑ من کثر کلامه کثر خطاه ومن کثر خطائه قلّ حیائه ومن قلّ حیائه قلّ ورعه ومن قل ورعه مات قلبه ومن مات قلبه دخل النار ۶۱۸ وعن توحید المفضل قال الصادق ؑ انظر الان یامفضل الی ماخص به الانسان دون جمیع خلقه من هذا الخلق الجلیل قدره العظیم غنائه اعنی الحیاء فلولاه لم یقر ضیف ولم یوف بالعداة ولم تقضی الحوائج ولم یتحرّ الجمیل ولم تینکب القبیح فی شیئی من الاشیاء حتی ان کثیرا من الامور المفترضه ایضاً انما یفعل للحیاء فان من الناس من لولا الحیاء لم یرع حق والدیه ولم یصل زارحم ولم یئودّ امانة ولم یعف عن فاحشة افلاتری کیف وفی للانسان جمیع الخلال التی فیها صلاحه و تمام امره ۶۱۹ قال رسول الله ﷺ لاتقوم الساعة حتی یذهب الحیاء من الصبیان والنساء.

۶۱۶- و درهمان کتاب است که رسولخدا ص فرمود پرده دری درهیچ چیزی نیست مگر آنکه رسوائی ببار آورد: و حیا در هیچ چیز و موردی نباشد مگر آنکه باعث زینت گردید و زینت داد.

۶۱۷- درکتاب سفینه نقل شده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده هر که سخن او زیاد شد خطای او زیاد می‌شود وهر که خطای او زیاد شد حیای او کم می‌شود وهر که حیای او کم شد ورع او کم می‌شود و هر که ورع او کم شد دل او میمیرد و هر که دل او مرد داخل آتش می‌شود.

۶۱۸- واز روایت توحید مفضل نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود نظر کن ای مفضل بآنچه به بشر اختصاص داده شده وبغیر او از این مخلوقات که داده نشده و آنکه داده شده جلیل است قدر او وبزرگ است وبی نیاز: وآن حیاء است: که اگر نبود آن در وجود بشر: بمیهمانی غذا داده نمی‌شد: وفای بوعده‌ها نمی‌شد: حاجتی برآورده نمی‌شد: کسب کمال وکارخوب نمی‌شد: دوری از زشتی‌ها در هیچ‌مورد نمی‌شد: حتی آنکه بسیاری ازکارهای واجب بجاآورده می‌شود بجهت داشتن حیا: زیرا هستند مردمی که اگرحیا مانع نشود رعایت حق پدر ومادر نمی‌کند: وصله رحم نمی کند: واداء امانت نمیکند: وعفت وعصمت ندارد در بجا آوردن هیچ زشتی وبدی: آیا نمی‌بینی چگونه وفا میکند انسان در مقابل امور حلال و چیزهائیکه صلاح وتمامیت خیر او درآنها است.

۶۱۹- رسولخداص فرمود قیامت بپا نمیشود مگروقتی حیا از بچه‌ها و زنها برود.

(باب التقوى والطاعة والورع)

۶۲۰ في الكافي عن محمد بن مسلم عن ابيجعفر عليه السلام قال لا تذهب بكم المذاهب فوالله ماشيعتنا الا من اطاع الله عزوجل ۶۲۱ في الكافي عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابيجعفر عليه السلام قال قال لي ياجابر ايكتفي من انتحل التشيع ان يقول بحبنا اهل البيت فوالله ماشيعتنا الا من اتقى الله واطاعه وماكانوا يعرفون يا جابر الا بالتواضع والتخشع والامانة و كثرة ذكر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدين والتعاهد للجيران ومن الفقراء واهل المسكنة والغارمين والايتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكف الالسن عن الناس الا من خير و كانوا امناء عشايرهم في الاشياء قال جابر فقلت يابن رسول الله مانعرف اليوم احدا بهذه الصفه فقال ياجابر لا تذهبن بك المذاهب حسب الرجل ان يقول احب عليا واتولاه ثم لا يكون مع ذالك فعالا فلو قال انا احب رسول الله صلى الله عليه وآله فرسول الله صلى الله عليه وآله خير من علي عليه السلام ثم

(باب بیان تقوی وطاعت وخداترسی)

۶۲۰- در کتاب کافی از محمدبن‌مسلم نقل شده از امام پنجم علیه‌السلام که فرمود فکر شما این‌طرف وآن‌طرف نرود بخدا قسم‌نیست شیعهٔ ما مگر کسیکه پیروی کند ازفرمودهٔ‌خدای عزوجل .

۶۲۱ ونیزدر کتاب‌کافی روایت شده ازعمرپسر شمرازجابر که گفت امام‌پنجم ع فرمود بمن که ای‌جابر آیا اکتفا میکند کسیکه بسته بخود شیعهٔ بودن‌را باینکه قائل باشد بدوستی‌ما اهلبیت رسالت بخداقسم نیست شیعهٔ ما مگر آنکه از خدا بترسد واطاعت کند خدا را وشناخته نمیشوند ای جابر مگربفروتنی وخشوع واداء امانت وزیادی یاد خدا وبه روزه ونمازونیکی بپدرومادر وخبر گیری ازهمسایگان : واز فقرا : ودرماندگان وقرض‌داران ویتیمان‌وشناخته نمیشوند مگربصدق حدیث : وتلاوة قرآن وبازداشتن زبانهاشان ازمردم مگر بخیرآنها : و می‌باشندآنها اهل‌امانت درقبائلشان نسبت به‌اشیاء: جابرمیگوید گفتم یابن‌رسول‌الله نمیشناسیم امروزکسی‌را باین‌صفات که فرمودید .

در جواب فرمود ای‌جابر نرود فکرتو این‌طرف وآن‌طرف آیا کافی است مرد‌را که بگوید دوست دارم علی‌را : وبعد نباشد با این دوستی عمل کننده : پس اگر بگوید من دوست دارم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌را نظر باینکه رسولخدا بهتر وافضل است ازعلی و بعدپیروی نکند از رفتار رسولخدا وعمل نکند بسنت اوبطور یقین فائده ندهد اورا دوستی او رسولخدا

لايتبع سيرته ولايعمل بسنة ما نفعه حبه اياه شيئا فاتقوالله واعملوا لما عندالله ليس بين الله و بين احد قرابة احب العباد الى الله عزوجل واكرمهم عليه اتقاهم واعملهم بطاعته يا جابر فوالله مايتقرب الى الله تبارك و تعالى الا بالطاعة وما معنا براءة من النار و لا لاحد من حجة من كان مطيعا فهو لنا ولي ومن كان لله عاصيا فهو لنا عدو وما تنال ولايتنا الا بالعمل والورع ۶۲۲ وفيه عن ابى عبيدة عن ابى جعفر عليه السلام قال كان امير المؤمنين عليه السلام يقول لايقلّ عمل مع تقوى و كيف يقلّ ما يتقبل ۶۲۳ وفيه عن عمر بن خالد عن ابيجعفر عليه السلام قال يا معاشر الشيعة شيعة آل محمد كونوا النمرقة الوسطى يرجع اليكم الغالى و يلحق بكم التالى فقال له رجل من الانصار يقال له سعد جعلت فداك ما الغالى قال قوم يقولون فينا مالانقول فى انفسنا فليس اولئك منا ولسنا منهم قال فما التالى قال المرتاد يريد

را ذرهٔ : پس بترسید ازخدا وعمل کنید بآنچه خدا فرموده واز طرف خدا آورده شده : نیست بین خدا وبین احدی نسبت وقربتی : محبوب‌ترین بندگان نزد خدای عزوجل وگرامی‌ترین آنها نزدخدا با تقواترین آنهاست وآنکه او عمل کنندهٔ بفرمان خداست : ای جابر بخدا قسم نزدیك نمی‌توان شد بخدای متعال مگر بطاعت وعبادت ونیست با ما برای کسی بدون عمل نامهٔ آزادی ازآتش : ونیست کسی‌را حجتی : هر که فرمان‌بر خدا بود او ما‌دا دوست است : و هر که عاصی بود نزد خدا او ما را دشمن است و نمی‌توان بدوستی ما رسید مگر بعمل و خدا ترسی .

۶۲۲- ودر آن کتاب روایت شده از ابی‌عبیدة ازامام پنجم علیه‌السلام که امیرالمؤمنین ع فرموده است کم شمرده نمیشود عملی که با تقوا باشد و چگونه کم شمرده شود عملی که قبول واقع شود.

۶۲۳- و در آن کتاب است که عمر بن خالد نقلکرده از امام پنجم که فرمود ای گروه شیعه شیعهٔ آل‌محمد باشید نمرقهٔ وسطی که بازگشت کند بسوی شما غالی وملحق شود بشما تالی مردی از انصار که به‌اوسعد گفته میشد گفت فدایت شوم غالی کیست فرمود دستهٔ که میگویند دربارهٔ ما چیزیکه خود قائل بآن نیستیم : این گونه جمعیتی نیستند ازما ونیستیم ما از آنها عرضکرد تالی کیست فرمود آنها کسانی‌هستند که به‌ارادهٔ کار خیر خیال میکند خیر به‌اومیرسد واجر داده میشود برآن: راوی میگوید بعد بما رو کرد وفرمود بخداقسم نیست با ما ازطرف خدا نامهٔ آزادی ونیست بین‌ما وخدا قرابتی : ونیست برای‌ما برخدا حجتی : ونزدیك نمیشویم بخدا مگر به‌اطاعت : پس هر که ازشما مطیع خدا باشد نفع دهد اورا دوستی‌ما وهر که‌عصیان کند خدارا نفع ندهداورا دوستی ما : وای برشما مغرور نباشید : وای برشما مغرورنباشید.

يريد الخير يبلغه الخير يوجر عليه ثم اقبل علينا فقال والله مامعنا من الله برائة ولا بيننا و بين الله قرابة ولا على الله حجة ولا نتقرب الى الله الا بالطاعة فمن كان منكم مطيعا لله تنفعه ولايتنا ومن كان منكم عاصيا لله لم تنفعه ولايتنا ويحكم لا تغتروا ويحكم لا تغتروا ۶۲۴ فی الكافی عن عمرو بن سعيد بن هلال الثقفی عن ابيعبدالله عليه السلام قال قلت له انی لا القاك الا فی السنين فأخبرنی بشیء آخذ به فقال اوصيك بتقوى الله والاجتهاد واعلم انه لاينفع اجتهاد لاورع فيه ۶۲۵ فی الكافی عن مفضل بن عمر قال كنت عند ابی عبدالله عليه السلام فذكرنا الاعمال فقلت انا ما اضعف عملی فقال مه استغفر الله ثم قال لی ان قليل العمل مع التقوی خير من كثير بلا تقوی قلت كيف يكون كثير بلا تقوی قال نعم مثل الرجل يطعم طعامه ويرفق جيرانه و يوطئی رحله فاذا ارتفع له الباب من الحرام لم يدخل فيه ۶۲۶ وفيه عن يعقوب بن شعيب قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ما نقل الله عز وجل عبدا من ذل المعاصی الی عز التقوی الا اغناه من غير مال واعزه من غير عشيرة و

۶۲۴- در كتاب كافی نقل شده از عمرو پسر سعيد هلال ثقفی كه گفت گفتم به امام ششم ع كه من نتوانم ببينم شما را مگر بعد چند سالی بفرما چيزی كه آنرا پيروی كنم : فرمود وصيت ميكنم تورا بتقوا و خداترسی وجدوجهد وبدانكه نفع ندارد جدوجهدی كه در آن ورع وخدا ترسی نباشد .

۶۲۵- در كتاب كافی نقل است ازمفضل پسرعمر كه گفت بودم خدمت امام ششم(ع) پس گفتگو كرديم ازاعمال پس گفتم من كوتاهی ندارم درعمل حضرت فرمود بس كن واستغفار كن وبعد فرمود بدرستيكه عمل كم باتقوا بهتر است ازعمل زياد بدون تقوا : گفتم چگونه ميشود عمل زياد بدون تقوا: فرمود بلی مثل آن بمانند مرديكه بخوراند طعامش را وخوبی كند به همسايگان ورفت وآمد شود بخانه‌اش وباتمامی اينها اگر پيش آمدكند وراهی وردی ازحرام براو گشوده شود داخل‌ميشود اين‌عمل بدون تقوا: ولی ديگری‌ممكن است نباشد نزد اومالی كه بتواند قدم خيری بردارد : ومع‌ذلك اگر در حرامی برويش باز شود وارد آن حرام نميشود.

۶۲۶- ودرآن كتاب است از يعقوب پسرشعيب كه شنيدم امام ششم(ع) ميفرمود خارج نكرده خدا بندهٔ را از خاری معصيت بسوی عزت وتقوا مگر آنكه بی‌نياز كرده اورا بدون مال: وعزيز كرده اورا بدون قبيله ومأنوس كرده اورا بدون بشر.

آنسه من غیر بشر ۶۲۷ فی الکافی عن علی بن النعمان عن ابی اسامة قال سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول علیکم بتقوی الله والورع والاجتهاد وصدق الحدیث واداء الامانة وحسن الخلق وحسن الجوار وکونوا دعاة الی انفسکم بغیر السنتکم وکونوا زیناولاتکونوا شینا وعلیکم بطول الرکوع والسجود فانّ احدکم اذا اطال الرکوع والسجود هتف ابلیس من خلفه فقال اطاع وعصیت وسجدوأبیت ۶۲۸ وفیه عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال انا لانعدّ الرجل مؤمنا حتی یکون لجمیع امرنا متبعا ومریدا الاوان من اتباع امرنا وارادته الورع فتزینوا به یرحمکم الله وکیدوا اعدائنا به ینعشکم الله ۶۲۹ فی ارشاد الدیلمی قال الصادق علیه‌السلام علیکم باالورع والاجتهاد وصدق الحدیث واداء الامانة لمن ائتمنکم فلوان قاتل الحسین علیه‌السلام ائتمنی علی السیف الذی قتله به لاتمنة الیه ۶۳۰ وفیه وقال علیه‌السلام ان احق الناس با الورع آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و

۶۲۷ـ ودرهمان کتاب کافی است از علی پسر نعمان از ابی اسامة که گفت شنیدم امام ششم علیه‌السلام می‌فرمود برشما باد به تقوا و ورع وجد وجهد و راستگفتاری و رد امانت وحسن خلق: وحسن همسایه‌داری: ومردم را بخود خوش بین کنید بعمل نه بزبانتان وبوده باشید زینت ونباشید ننگ وعار: وبرشما باد بطول رکوع وسجود: زیرا یکی از شما هرگاه طولانی کرد رکوع وسجودرا میرود شیطان ازعقب‌او ومیگوید این اطاعت کرد ومن‌نافرمانی کردم واین سجده کرد ومن اباکردم.

۶۲۸ـ ودرآن‌کتاب نقل است ازابن محبوب ازابن رئاب ازامام(ع) که فرمود: ما نمیشماردیم مردی را مؤمن مگر آنکه پیروی کند درتمام مارا و بجا بیاورد دستورات مارا: آگاه باشیدکه از پیروی وتبعیت ما میباشد ورع وخدا ترسی پس زینت دهید خود را بآن خدا رحمت کند شما را: و دشمنی کنید با دشمنان ما به خدا ترسی مدح میکند شما را خدا در این هنگام.

۶۲۹ـ در کتاب ارشاد دیلمی‌است‌که امام‌ششم فرمود برشماباد بورع وجدیت وکوشش وراست گفتاری واداء امانت نسبت بکسی که شمارا امین پندارد: پس اگر کشندهٔ حسین(ع) بسپارد بمن بامانت آن شمشیریکه کشته است بآن حسین (ع) را برمیگردانم بهاو.

۶۳۰ـ ودرآن کتاب است‌که فرمود امام ششم(ع) سزاوارترین مردم بورع آل محمد است وشیعیان آنها تاآنکه اقتدا کنند مردم بآنها زیرا آنها پیشوای مردمی هستندکه باتقوا باشند پس بترسید از خدا و اطاعت کنید خدا را بدرستیکه درک نمیشود ثواب خدا مگر به تقوا و خدا ترسی و جد و جهد زیرا خدا میفرماید گرامیترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

شیعتهم لکی یقتدی الناس بهم فانهم القدوة لمن اتقی فاتقوا الله واطیعوه فانه لاینال ما عندالله الابالتقوی والورع و الاجتهاد فان الله تعالی یقول ان اکرمکم عندالله اتقاکم ۶۳۱ منهاج البراعة عن محمد بن عیسی عن یونس قال سألت اباالحسن الرضا علیه السلام عن الایمان والاسلام فقال قال ابوجعفر علیه السلام انما هو الاسلام والایمان فوقه بدرجة و التقوی فوق الایمان بدرجة : والیقین فوق التقوی بدرجة ولم یقسم بین الناس شیئی اقل من الیقین قال قلت فای شیئی الیقین : قال التوکل علی الله و التسلیم لله والرضا بقضاءالله و التفویض الی الله قلت فما تفسیر ذالك قال هکذا قال ابوجعفر ۶۳۲ عن الخصال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خصلة من لزمها اطاعته الدنیا والاخرة وربح الفوز بالجنه قیل وماهی یارسول الله قال التقوی من اراد ان یکون اعز الناس فلیتق الله عزوجل ثم تلا ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسب و فی خبر لاینال ماعندالله الابالتقوی ۶۳۳ فی الصافی عن مصباح الشریعه عن الصادق علیه السلام التقوی علی ثلاثة اوجه تقوی فی

۶۳۱- منهاج البراعة نقل شده ازمحمدبن عیسی ازیونس گفت پرسیدم ازحضرت رضاع از ایمان واسلام فرمود ابوجعفر فرموده علیه السلام آنکه تو بر آنی اسلام است وایمان بالای آنست بیکدرجه وتقوا بالای ایمان است بیکدرجه ویقین بالای تقواست بیکدرجه و داده نشده چیزی بمردم کمتراز یقین می گوید گفتم پس چیست یقین: فرمود توکل بخدا وتسلیم بخدا: ورضا بتقدیرخدا: و واگذاری امور بخدا: تفسیر اینها گفتم چیست فرمود اینطور فرمود ابوجعفر.

۶۳۲- ازکتاب خصال نقل شده از رسولخدا صلی الله علیه و آله که یکصفت وخصلتی است هر که ازخود دور ندارد آنرا وفرمان برد اورا اسباب دنیا وآخرت وثمرهٔ که نیل به بهشت باشد عاید او گردد: گفته شد آن چیست ای رسولخدا فرمود تقوا: هر که بخواهد عزیزترین مردم باشد: ازخدای عزوجل بترسد: بعد تلاوت فرمود ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لایحتسب ودر خبریست که نمی توان رسید بثوابهای نزدخدا مگر بتقوا.

۶۳۳- درکتاب صافی ازمصباح الشریعه نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرموده تقوا برسه وجه است: تقوای فی الله وآن ترك حلال است تاچه رسد بمشتبه: و این تقوای خاص الخاص است: وتقوا من الله وآن ترك شبهات است تاچه رسد بحرام واین تقوای خاص است: و تقوای ترس ازآتش وعقاب واین ترك حرام است وتقوای عام. تقوا مثل آبی است که درجوئی و نهری جاری باشد ومثل این طبقات سه گانه درمعنای تقوا مثل درختانی است که کاشته شده در اطراف آن نهر ازهر یك رنگی وجنسی وهر درختی استفاده میکند از آب نهر بمقدار قابلیت ولطافت و کثافت ذاتی خود تا آنجا که فرمود علیه السلام تقوا نسبت بعبادات مثل آب است نسبت بدرختان ومثل

الله وهی ترك الحلال فضلاعن المشبة وهی تقوی خاص الخاص و تقوی من الله وهی ترك الشبهات فضلاعن الحرام وهی تقوی الخاص : وتقوی من خوف النار والعقاب وهی ترك الحرام وهی تقوی العام : و مثل التقوی کماء یجری فی نهر ومثل هذه الطبقات الثلاث فی معنی التقوی کاشجار مغروسة علی حافة ذالك النهر کل لون و جنس و کلّ شجرة یستمصّ الماء من ذالك النهر علی قدرجوهره وطبعه ولطافته وکثافة الی ان قال علیه السلام التقوی للطاعات کالماء للأشجار ومثل طبایع الاشجار فی لونها وطعمها مثل مقادیر الایمان فمن کان اعلی درجة فی الایمان واصفی جوهرا باالروح کان اتقی ومن کان اتقی عبادة کانت عبادته اخلص واطهر ومن کان کذالك کان من الله اقرب وکل عبادة غیر مؤسسة علی التقوی فهی هباء منثورا ۶۳۴ مجموعة ورام قال امیر المؤمنین علیه السلام سادة الناس فی الدنیا الاسخیاء وفی الأخرة الاتقیاء ۶۳۵ فی السفینه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم الاوان خیرکم عندالله واکرمکم علیه الیوم اتقاکم واطوعکم له ۶۳۶ و فیه ایضالاتقولوا ان محمدا صلی الله علیه وآله منافوالله ما اولیائی منکم ولامن غیرکم الاالمتقون ۶۳۷ وفیه حکی عن بعض العارفین انه قال لشیخه اوصنی بوصیة جامعة فقال اوصیك

طبایع درختان در رنگ ومزه مثل مقادیر ایمان است: پس هر که درجهٔ ایمانش اعلی باشد و صاف‌تر باشد جوهرهٔ روح او باتقواتر خواهدبود: وهر که باتقواتر باشد در عبادات خواهدبود عبادت اوخالص‌تر وپاکیزه‌تر: وهر که اینطور شد اونزدیکترین خلق است بخدا: وهرعبادتی پایه‌اش بر تقوا نباشدآن‌عبادت بی‌نتیجه است.

۶۳۴ـ درکتاب مجموعه ورام است که فرمود امیرالمؤمنین علیه‌السلام سید وآقای مردم در دنیا مردمان بابخشش هستند ودرآخرت مردمان با تقوا.

۶۳۵ـ درکتاب سفینه نقل است از رسولخدا ص که فرمودآگاه باشید بهترین شما نزد خدا وگرامی‌ترین شما نزد خدا در امروز باتقواترین و فرمانبرترین شما نسبت به او امر خدا هستند.

۶۳۶ـ ودرآن کتاب‌است که فرمود رسولخدا نگوئید در مقام افتخار که محمد ازماست بخدا قسم‌نیست دوست من ازشما ونه‌ازغیرشما مگرپرهیز کاران ومتقین.

۶۳۷ـ ودرآن کتاب حکایت شده ازبعضی ازعارفین که به‌استاد خود گفت پندونصیحت کن مرا بیك نصیحت همه‌جانبهٔ: گفت وصیت میکنم تورا بوصیتی که خدا وپرورش دهندهٔ عالمیان وصیت کرده به‌آن‌اولین وآخرین‌را وآن این‌است که ترس‌وتقوا را پیشهٔ خود کنند.

بوصیةالله رب العالمین الاولین والاخرین قوله ولقدوصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقواالله ۶۳۸ وحکی عن بعض الناسکین انه قال له رجل صف لی التقوی فقال اذادخلت ارضافیها شوك کیف کنت تعمل فقال اتوقی واتحرز فقال فافعل فی الدنیا فهی التقوی ۶۳۹ مجموعة ورام قال بعضهم لیس الخائف الذی یبکی ویمسح عینه انما الخائف الذی یترك مایخاف ان یعذّبه الله علیه ۶۳۹ فی مجموعة ورام عن بعضهم عن المعصوم مامن شاب یدع لذة الدنیا وشهوتها ویستقبل بشبابه طاعة الله الا اعطاه الله اجر سبعین صدیقا یقول الله عزوجل ایها الشّاب المبتذل شبابه لی التارك شهواته انت عندی کبعض ملائکتی ۶۴۰ فی الصافی عن انس بن مالك قال قالوا یارسول الله من اولیاء الله الذین لاخوف علیهم ولاهم یحزنون فقال ﷺ الذین نظروا الی باطن الدنیا حین نظر الناس الی ظاهرها فاهتمّوا بآجلها حین اهتمّ الناس بعاجلها فأماتوا منها ماخشوا ان یمیتهم و ترکوا منها ماعلموا ان سیترکهم فما عرض لهم منها عارض

۶۳۸ـ وحکایت شده از بعضی از عباد که به‌او گفته مردی وصف کن برای من تقوا را گفت هر گاه داخل شوی زمینی که در آن خاروخاشاك باشد چه‌میکنی گفت پرهیز میکنم ومی گریزم گفت در دنیا همین‌طور رفتار کن این است تقوا .

۶۳۹ـ درمجموعه ورام است که گفتند بعضی نیست خائف کسیکه بگرید وچشم خودپاك کند: بلکه خائف کسی است که ترك کند عملی‌را که می‌ترسد بر آن عذاب شود .

در کتاب مجموعه ورام است که بعضی نقل کرده از معصوم که هیچ جوانی نیست که واگذارد لذت دنیا وشهوت آنرا وروکند درجوانی باطاعت خود مگر آنکه عطاکند خدا به‌او اجر هفتاد صدیق ومی‌فرماید خدا به‌او ای‌جوانیکه بذل کردی جوانیت‌را برای رضای‌من‌وترك کردی شهوات‌ترا تودرنزد ما مقام بعضی ازملائکه‌را داری .

۶۴۰ـ در کتاب صافی از انس‌بن مالك نقل شده که رسولخدا درجواب کسانیکه‌پرسیدند کیانند اولیاء خداکه نه‌خوف دارند ونه حزن وغم فرمود کسانی هستند که نظرمی کنند بباطن دنیاهنگامیکه نظرمیکنند مردم بظاهر آن: همت میکنند براموریکه می آید وآینده است(یعنی آخرت) هنگامیکه اهتمام می‌ورزند بعاجل ونقد (یعنی دنیا) پس میمیرانند وغالب می‌شوند برچیزهاییکه خوف دارند ازآنها نه غالب شوند وبمیرانند آنها را (یعنی قـوای شهوانی) و وامی گذارند از اموردنیوی چیزی‌را که می‌دانند او آنها را وامی گذارد (یعنی زخارف دنیوی وزن‌وفرزند) پس هیچ‌امری ازآن امور وارد نمی‌شود بر آنها مگر آنکه طرد میکنند از خود: وهیچ‌چیز بلندی نمیکند باآنهامگر آنکه پس میکنندآنرا ورد میکنند .

الا رفضوه و لاخادعهم من رفعتها خادع الا وضعوه ۶۴۱ ارشاد الديلمي روي ان موسى عليه السلام مرّ برجل ساجد يبكي و يدعو و يتضرع فقال موسى يارب لو كانت حاجة هذا العبد بيدي لقضيتها فاوحى الله اليه ياموسى انه يدعوني و قلبه مشغول بغنم له فلو سجد حتى ينقطع صلبه و تنفقأ عيناه لم استجب له و في رواية اخرى حتى يتحول عما أبغض الي ما أحب ۶۴۲ في السفينه قال بعض العلماء ان خير الدنيا و الاخرة جمعت تحت كلمة واحدة و هي التقوى انظر الى مافي القرآن الكريم من ذكرها فكم علق عليها من خير و وعدلها من ثواب و اضاف اليها من سعادة دنيوية و كرامة اخروية و لنذكر لك من خصالها و آثارها الواردة فيه : الاولى المدحة و الثناء قال تعالى و ان تصبروا و تتقوا فان ذالك من عزم الامور : الثانيه الحفظ و الحراسة قال تعالى و ان تصبروا و تتقوا لايضركم كيدهم شيئاً : الثالثه التأييد و النصر قال الله تعالى و ان الله مع الذين اتقوا : الرابعة النجاة من الشدائد و الرزق الحلال و من يتق الله يجعل له مخرجا و يرزقه من لا يحتسب :

۶۴۱ـ و در كتاب ارشاد ديلمي روايت شده كه موسي‌ع عبور كرد بمرديكه درسجده بود و گريه ميكرد: و تضرع مي‌نمود موسي‌ع عرضكرد پروردگارا اگر حاجت اين بنده بدستمن بود هر اينه برآورده ميكردم حاجت اورا وحي كرد خدا بسوي او كه اي‌موسي بدرستيكه او ميخواند مرا بزبان و دل او پيش گوسفندهاي او است ازينجهت اگرسجده كند تا كمر او قطع شود و چشم‌هاي او سفيد و نابينا دعاي او باجابت نخواهدرسيد: و در روايت ديگر تابر گردد از آنچه مبغوض ما است بسوي آنچه محبوب ما است.

۶۴۲ـ در كتاب سفينه وارد است كه بعضي از علماء گفته است بدرستيكه خير دنيا و آخرت جمع‌شده زير يك كلمهٔ واحده و آن تقواست به‌بين درقرآن كريم چقدر نام تقوا برده شده و چه بسيار از خيرات منوط بتقوا شده و چه بسيار وعدهٔ ثواب داده شده بر آن و چه‌بسيار نسبت‌داده شده بتقوا ازسعادات دنيوي و مقامات آخرتي و فرموده ما ذكرميكنيم بعضي ازخصال و آثار آن كه درقرآن وارد شد: اول مدح و ثنارا خدا باركرده بر آن آنجاكه فرموده وان تصبروا و تتقو فان ذالك من عزم الأمور: دوم حفظ و نگهداري آنجاكه فرموده اگرصبر كند و تقوا را پيشه كند ضرر نمي‌رساند خدعه و كيدكفار بشما ابدا : سوم مؤيد بودن و نصر و غلبه را آنجا كه‌فرموده خدا باكساني است كه پرهيزكار و با تقوا باشند: چهارم نجات از شدائد و رزق حلال‌را آنجا كه فرموده هركه با تقوا باشد و پرهيزكار خدا قرار مي‌دهد براي او ممر روزي و ميرساند به‌او روزي ازجائيكه گمان ندارد. پنجم اصلاح عمل‌را آنجا كه فرموده‌اي كسانيكه ايمان

الخامسه اصلاح العمل قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم : السادسه غفران الذنوب قال الله تعالی بعد قوله یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم: السابقعه محبة الله تعالی قال تعالی ان الله یحب المتقین: الثامنه قبول الاعمال قال الله تعالی انما یتقبل الله من المتقین : التاسعة الاکرام و الاعزاز قال الله تعالی ان اکرمکم عندالله اتقاکم : العاشرة البشارة عندالموت قال تعالی ان الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة : الحادیة عشرة النجاة من النار قال تعالی ثم ننجّی الذین اتقوا : الثانیه عشرة الخلود فی الجنة قال تعالی اعدّت للمتقین : فقد ظهر ان سعادة الدارین منطویة فیها و مندرجة تحتها و هی کنز عظیم و غنم جسیم و خیر کثیر و فوز کبیر اقول و یبقی موارد آخر مما علق فی کتاب الکریم علی التقوی : منها تکفیر السیأت قال تعالی و لو ان اهل الکتاب آمنوا و اتقوا لکفّرنا عنهم سیئاتهم و منها نزول البرکات قال تعالی و لو ان اهل القری آمنوا

آورده‌اید بترسید از خدا و پرهیزکار شوید و گفتار شما گفتاری باشد با پایه و دلیل اصلاح میکند خدا برای شما کردار شما را و می‌آمرزد گناهان شمارا . ششم غفران و آمرزش گناهان را آنجاکه می‌فرماید بعداز قول خدا که اصلاح میکند اعمال شمارا می‌فرماید و می‌آمرزد برای شما گناهان شمارا هفتم محبت خدای متعال آنجا که میفرماید خدا دوست دارد متقین و پرهیزکاران را هشتم قبولی اعمال را آنجا که می‌فرماید این است و بس که قبول میکند خدا از متقین و پرهیزکاران . نهم اکرام و اعزاز را آنجا که می‌فرماید بدرستیکه گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقوا و پرهیزکارترین شما است. دهم بشارت دم مرگ آنجا که می‌فرماید بدرستیکه کسانیکه ایمان آورده‌اند و پرهیزکار و باتقوا باشند بشارتست برای آنها در دنیا و آخرت. یازدهم نجات وخلاصی از آتش آنجا که می‌فرماید بعداز ورود درجهنم نجات می‌دهیم کسانی را که پرهیزکار باشند و باتقوی. دوازدهم خلود و دوام در بهشت آنجاکه می‌فرماید مهیا شده بهشت برای متقین و پرهیزکاران پس ظاهر شد که سعادت دنیا و آخرت در زیر کلمهٔ تقواست و مشتمل بر آنها است و این تقوا گنجی است بزرگ و غنیمتی است بس گرانمایه و در آن است خیر زیاد. نویسنده می‌گوید و نیز باقی است موارد دیگری از اموریکه معلق شده بر تقوا در کتاب کریم از آنجمله تکفیر و محو گناهان آنجا که فرموده بدرستیکه اهل کتاب اگر ایمان آورند و تقوا را پیشه کنند هرآینه محو میکنیم از آنها گناهانشان را و از آنجمله است نزول برکات آنجا که فرموده اگر چنانچه اهل قری ایمان آورند و تقوا را پیشه کنند هرآینه بازمیکنیم ما بر آنها درهای برکات

واتقوا لفخنا عليهم بركات من السماء : ومنها الجزاء و عدم تضييع اجر المحسنين قال تعالى ومن يتق و يصبر فان الله لايضيع اجر المحسنين : و منها اليسر فى الامور قال تعالى ومن يتق الله يجعل له من امره يسرا : و منها اعظام اجر العامل قال تعالى ومن يتق الله يكفر عنه سيآته و يعظم له اجرا : و منها النصر و الهداية قال الله تعالى ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا الى غير ذالك من الموارد لتى يقف عليها المستقصى المتأمل ۶۴۳ فى السفينه وفيما اوحى الله عزوجل الى داود كم ركعة طويلة فيها بكاء بخشية قد صليها صاحبتها لاتساوى عندى فيتلا حين نظرت فى قلبه فوجدته ان سلم من الصلوة و برزت له امرأة و عرضت عليه نفسها اجابها وان عامله مؤمن خانه ۶۴۴ وفيه عن الصادق عليه السلام بينا موسى بن عمران عليه السلام يعظ اصحابه اذ قام رجل فشق قميصه فاوحى الله عزوجل اليه ياموسى قل له لاتشق قميصك ولكن اشرح لى عن قلبك ۶۴۵

را از آسمان . واز آنجمله جزا وضايع نشدن اجر نيكوكاران آنجاكه فرموده وهر كس تقوارا پيشه كند وصبر كند بدرستيكه خدا ضايع نميكند اجر محسنين و نيكوكاران را . واز آنجمله تسهيل درامور آنجاكه فرموده وهركس از خدا مى‌ترسد قرار مى‌دهد خدا امور اورا سهل و آسان . واز آنجمله بزرگ‌كردن اجر عمل كننده آنجاكه فرموده وهر كه بپرهيزد از خدا محو كند خدا گناهان اورا وعظيم وبزرگ گرداند اجر اورا . واز آنجمله يارى وهدايت آنجاكه فرموده است اگر ازخدا بترسيد قرار مى‌دهد خدا براى شما فرقانا يعنى نصر و هدايت را . وغير اين موارد از جاهاى ديگر كه آگاه مى‌شود بر آن موارد كسيكه بخواهد استقصا كند و تأمل كند .

۶۴۳- دركتاب سفينه وارد است كه ازجمله اموريكه خدا وحى فرموده بهداودنبى ع كه چه‌بسيار ركعت طولانى كه در آن گريه وخشيت داشته باشد صاحب آن ارزشى ندارد و مساويست با فتيلهٔ بى‌ارزشى زيراكه در قلب او خداترسى نيست ويافتيم اورا كه اگر سلام نماز بدهد وظاهر شود براى او زنى وعرضه بدارد خود را براو اجابت ميكند آن زن را يعنى عمل زشت انجام ميدهد و اگر معامله كند با او مؤمن خيانت ميكند بهاو .

۶۴۴- ودرآن‌كتاب است از امام ششم عليه‌السلام كه در بينى كه موسى بن عمران موعظه ميكرد اصحاب خود را مردى برخاست و پيراهن خود را دريد خدا وحى كرد بسوى موسى كه بگو پاره مكن پيراهن خود را ولى بيان‌كن‌كه در دل توچيست (يعنى تقوا ندارد) .

۶۴۵- ازكتاب ابرار نقل شده كه گفته شده عبور كرد موسى بقريهٔ وبدهى از دهات بنى‌اسرائيل‌ديد ثروتمندان آنها پلاس پوشيده‌اند وخاك بسرميريزند وبسرپا ايستاده‌اند واشك

من كتاب الابرار قيل مرّموسى عليه‌السلام على قرية من قرى بنى‌اسرائيل فنظر النبى اغنيائهم قدلبسوا المسوح وجعلوا التراب على رؤسهم وهم قيام على ارجلهم حنّوا اليك حنين الحمام وعووعوا الذئب وبنحو بناح الكلب فاوحى الله تعالى اليه ولم ذالك لانّ خزانتى قدنفدت ام لان ذات يدى قدقلت ام لست ارحم الراحمين ولكن اعلمهم انّى عليم بذات الصدور يدعوننى وقلوبهم غائبة عنى مائلة الى الدنيا ۶۴۶ وفيه عن ابيعبدالله عليه‌السلام قال كان فى بنى‌اسرائيل رجل يكثران يقول الحمدلله رب العالمين والعاقبة للمتقين فغاظ ابليس ذالك فبعث اليه شيطانا فقال قل العاقبة للاغنياء فجائه فقال ذالك فتحاكما الى اول من يطلع عليهما على قطع يدالذى يحكم عليه فلقيا

چشم آنها بصورتشان جاریست . پس حضرت موسی بحال آنها ترحم کرد و گریه کرد و گفت خدایا اینها بنی‌اسرائیل هستند ناله میکنند بدرگاه تو بمثل نالهٔ کبوتران وصیحه میزنند بمثل صیحه گرگها . ونعره میکشند بمثل نعرهٔ سگها وحی فرمود خدای متعال بسوی موسی که چرا اینطور شده‌اند آیا خزانهٔ رحمت من تمام شده یا برای این است که دست من که رازق آنها هستم تهی شده ویا آنکه نیستم من ارحم‌الراحمین . ولکن آگاه کن آنها را که من دانایم از دلهای آنها که میخوانند مرا و دل آنها پیش من نیست و دل آنها بسوی دنیا مایـل است (یعنی تقوا ندارند) .

۶۴۶ ـ ودر آن کتاب است که امام صادق علیه‌السلام فرمود در بنی‌اسرائل مردی بود زیاد میگفت الحمدلله‌رب‌العالمین عاقبت با پرهیزکاران است . از گفتار این مرد شیطان بغضب درآمد و فرستاد بسوی او شیطانی و گفت به‌او بگو بگوید عاقبت مال ثروتمندان است آمد و گفت اینطور بگو آن مرد گفت من‌این‌را نمی گویم وبا تو محاکمه میکنم وحکم قرارمیدهیم اول کسی‌را که بمابرخورد کند وهرکه محکوم شود دست اوقطع شود . پس برخوردند بشخصی وقصه را گفتند او گفت عاقبت ازان ثروتمندان است ودست اورا جدا کردند . برگشت بجای خود وحمد خدا کرد وگفت عاقبت مال پرهیزکاران است آن شیطان آمد وگفت باز میگوئی عاقبت مال پرهیزکاران است گفت بلی‌محاکمه میکنم بردست دیگرم باز برخورد کردند بهمان شخص اول ومثل سابق‌دست دیگر او قطع شد وبرگشت وکلام اول‌را تکرار کرد شیطان‌آمد بمثل سابق این‌مردبه‌او گفت محاکمه میکنی بقطع‌سر و گردن گفت بلی‌خارج شدند برخوردند بمثالی جلواو ایستادند وتمام قصه را حکایت کردند براوواودست کشید به دو دست جداشده‌و برگشت آن دو دست وبعدزد بر گردن آن خبیث و گفت این است که عاقبت مال پرهیزکاران و متقین است .

شخصاً فاخبراه بحالهما فقال العاقبة لاغنياء فقطع يده فرجع وهو يحمد الله ويقول والعاقبة للمتقين فقال له تعود ايضا فقال نعم على ايدى الاخرى فخرجا فطلع الاخر فحكم عليه ايضا فقطعت يده الاخرى و عاد ايضاً يحمد الله و يقول العاقبة للمتقين فقال له تحاكمنى على ضرب العنق فقال نعم فخرجا فرأيا مثالا فوقفا عليه فقال انى كنت حاكمت هذا وقصا عليه قصهتما قال فمسح يديه فعادتا ثم ضرب عنق ذالك الخبيث وقال هكذا العاقبة للمتقين ۶۴۷ قال المجلسى التقوى من الوقاية وهى فى اللغه فرط الصّيانة وفى العرف صيانة النفس عما يضرّها فى الاخرة وقصرها على ماينفعها فيها ولها ثلاث مراتب الاوّلى و قاية النفس عن العذاب المخلد بتصحيح العقايد الايمانيه و الثانيه التجنب عن كل مايوثم من فعل اوترك و هو المعروف عنداهل الشرع والثالثه التوقى عن كل مايشغل القلب عن الحق وهذه درجة الخواص بل خاص الخاص ۶۴۸ سئل الصادق عليه السلام عن تفسير التقوى فقال ان لايفقدك حيث امرك و لايراك حيث نهاك ۶۴۹ قال الحسين بن على عليه السلام فى موعظة له اوصيكم بتقوى الله

۶۴۷- مجلسی فرموده تقوا ازوقایه گرفته شده که درلغت بمعنای شدت حفظ است ودر عرف نگهداری نفس است ازچیزیکه صدمه میزند به او در آخرت وبکار بردن در چیزهائی که نفع بخشد اورادرآخرت واز برای تقوا سه درجه است اولی حفظ نفس ازچیزهائیکه باعث عذاب ابدی میشود بمثل تصحیح کردن عقائد ایمانی . دومی دوری کردن ازهرچه گناه باشد چه عملی باشد وچه ترکی وهمین معنا معروف است نزد اهل شرع . سومی دوری کردن از هرچیزیکه بازدارد دل‌را از حق واین تقوای خواص است بلکه خاص‌الخاص .

۶۴۸-سؤال شد ازامام ششم ع ازتفسیر تقوا فرمود. این است که‌ترک نکنی آنچه‌را بآن امرشدهٔ . و واگذار کنی آنچه‌را که ازآن نهی شدهٔ .

۶۴۹- فرموده‌است حسین بن‌علی علیه‌السلام درضمن موعظهٔ که نصیحت میکنم شمارا بترس از خدا بدرستیکه ضمانت کرده خدا برای کسیکه پرهیزکار باشد برگرداند اورا ازچیزیکه بد دارد بسوی چیزیکه خوش دارد . وضمانت کرده روزی اورا از راهیکه گمان نبرد . پس مبادا ازکسانی باشی که‌بترسی از مخالفت ونافرمانی مردم وایمن باشی ازعقوبت خدا بواسطهٔ نافرمانی زیرا که خدای متعال العیاذبالله گول وفریب نمیخورد . ونمیتوان رسید بآنچه‌نزد خداست مگر بفرمانبرداری از او تعالی وتقدس .

فان‌الله قدضمن‌لمن‌اتّقاه ان یحوّل‌له‌عما یکره الی‌ما یحب و یرزقه من‌حیث‌لایحتسب فایاك ان تکون ممن یخاف علی‌العباد من ذنوبهم و یأمن العقوبة من‌ذنبه فان الله تبارك و تعالی لایخدع عن جنبه و لاینال ما عنده‌الابطاعة۶۵۰ فی النبوی یا اباذر کن با العمل باالتقوی اشد اهتماما منك باالعمل فانه لایقبل عمل‌الابالتقوی ۶۵۱ عن عمر بن‌یزید قال‌سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول اذااحسن‌المؤمن عمله‌ضاعف الله عمله لکل حسنة سبعمأة وذالك قول‌الله تعالی‌والله‌یضاعف لمن‌یشاء : فأحسنوا اعمالکم التی‌تعملونها‌لثواب‌الله صلی‌الله علیه و آله فقلت‌له وما‌الاحسان قال‌فقال‌اذاصلیت‌فاحسن رکوعك وسجودك واذا صمت فتوقّ کلمافیه‌فساد صومك واذاحججت‌فتوقّ مایحرم علیك فی‌حجّك وعمرتك قال وکل عمل تعمله‌فلیکن‌نقیا من‌الانس اقول ویعجبنی نقل بعض‌القصص والحکایات التی‌منشأها التقوی فی‌بعض وعدمها فی‌بعض ۶۵۲ فی

۶۵۰- در روایتی ازرسولخدا صلی‌الله علیه وآله وارد است که ای اباذر اهتمام توبعمل با تقوا بیشتر وشدیدتر باشد از خود عمل زیراکه قبول نمیشود عمل بدون تقوا .

۶۵۱- از عمر پسریزید است که گفت شنیدم ازامام ششم علیه‌السلام که میفرمودهر گاه نیکو کند مؤمنی عمل‌خود را چند برابر کند خدا عمل اورا وقرار دهد عمل اورا بهرکارنیك وکارخوبی هفتصد برابر وفرمود این است کلام خدای متعال والله یضاعف لمن یشاء : وفرمود پس نیکو گردانید اعمال خود راکه به امید ثواب از خدای متعال بجا میآورید : بحضرت عرضکردم‌چگونه است نیك کردن فرمود هر گاه نماز گذاردی‌نیك بجاآور رکوع وسجودت‌را وهرگاه روزه گرفتی پرهیز ازهرچه که درآن‌فساد روزه‌ات درآن است : وهر گاه حج کردی پرهیز ازآنچه برتوحرام است درحج و عمره : وفرمود هر کاری میکنی باید پاك باشد از پلیدیها نویسنده میگوید خوش دارم نقل کنم بعضی از قصه‌ها وحکایاتی راکه منشاءآن‌تقواست و خدا ترسی ودربعضی ازآنها نداشتن تقوا وخدا ترسی.

۶۵۲- درکتاب مجمع است کـه واقفیه کسانی هستندکه برامامت موسی‌کاظم ع توقف کردند وعلت وامریکـه باعث شد قائل بتوقف شوند این بودکه آنحضرت علیه‌السلام رحلت فرمود درحالیکه نزد وکلاء آنحضرت مال زیادی بود و علت و سبب توقف وانکارآنهارحلت وموت امام را همین مالها بود : و نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار بود : و نیز دیگری از وکلاء عثمان عیسی رواسی بود که در مصر سکونت داشت و نزد او مال وکنیزان زیادی بود فرستاد حضرت رضا علیه‌السلام نزد او ومطالبه‌کرد آنهارا : عثمان بن عیسی نوشت‌درجواب

مجمع البحرين والواقفيه من وقف على موسى الكاظم عليه السلام والسبب الذى من اجله قيل بالوقف هوانه عليه السلام مات وليس له من قوامه احدالا وعنده المال الكثير: وكان سبب وقفهم وجحودهم لموته ذالك وكان عند زيادالقندى سبعون الف دينار و كان احد القوام عثمان بن عيسى الرّواسى وكان بمصر وكان عنده مال كثير وكذالك الجوارى فبعث اليه ابوالحسن الرضا عليه السلام فيهن و فى المال فكتب اليه ان اباك لم يمت فكتب اليه ان ابى قدمات وقداقتسمنا ميرائه وقدصحت الاخبار بموته فكتب اليه ان لم يكن فليس لك من ذالك شيئى وان كان قدمات على ماتحكى فلم يأمرنى بدفع شيئى اليك و قداعتقت الجوارى و تزوجن ۶۵۳ و فى حديث عن الرضا عليه السلام ان الزيديه والواقفيه والنصاب بمنزلة واحدة وكان يقول عليه السلام والواقفيه حمر الشيعه ثم تلى هذه الاية ان هم الاكالانعام بل هم اضل سبيلا ۶۵۴ فى السفينه فى ترجمة عبدالله بن حذاقه كذانقل ويمكن استفادة حسن حاله وقوة ايمانه ممارورى مسندا من ان الروم اسرته وعرضت عليه التنصر فابى فاغلى الزيت فى اناء كبيروانى برجل من اسرى المسلمين فعرض عليه التنصر فابى فألقى فى الزيت المغلى فاذاعظامه تلوح ثم عرض على عبدالله

بدرستیکه پدر شما نمرده و نمیشود اموال را بشما ردکنم : حضرت نوشت پدر بزرگوارم مرده و ارتحال فرموده وما اموال اورا تقسیم کرده‌ایم واخبار مورد وثوق رسیده بمرگ پدرم باز عثمان در جواب نوشت باالاخره مال را نمیشود بتو رد کنم و هرچند فوت شده باشد بنا بآنچه تومیگوئی زیرا دستورنداده بمن که مال‌را بشما ردکنم : تا چه رسد که بعضی از کنیزان آزاد و بعضی شوهر کرده‌اند (به بین نداشتن تقوی چقدر بی‌حیائی بیار میاورد تا در مقابل امام علیه‌السلام این‌طور گستاخی کند).

۶۵۳ـ و در حدیثی است از حضرت رضا علیه‌السلام که فرمود زیدیة وواقفیه وناصبین بمثل هم هستند و میفرمود علیه‌السلام واقفیه درازگوشهـای شیعه هستند و بعد تلاوت فرمود انهم الاکالانعام بل‌هم اضل (یعنی منحرفین بمثل چهارپایان هستند بلکه گمراه‌تر).

۶۵۴ـ درکتاب سفینهٔ در ذکر حال عبدالله حذاقه نقل شده این‌چنین : وممکن‌است‌که فهمید نیکی حال‌وقوت ایمان اواز آنچه روایت شده که در مملکت روم اسیرشد ودین نصرانیت براوعرضه داشتند اودرمقابل اباکرد و قبول نکرد روغن زیت درظرف بزرگی بجوش آوردند : یکی از رفقای او راکـه اسیر بود وازجملهٔ مسلمین آوردند و به او گفته شد اگر خلاصی میخواهی نصرانی شو : او اباکرد دستور رسید انـداختند میان روغن زیت بجوش آمده :

هذا النصرانیه فابی فأمران یلقی فی الزیت المغلی فبکی فقالو اقدجزع قد بکی قال کبیرهم ردوه فقال لاتری انی بکیت جزعاما ترید ان تضع بی و لکنی بکیت حیث لیس لی الانفس واحدة یفعل بی هذا فی الله کنت اجت ان یکون لی من الانفس عدد کل شعرة فی ثم تسلط علی فتفعل بی هذا فاعجب منه واحب ان یطلقه قال قبّل رأسی واطلقك قال ماافعل قال تنصّر وازوجك بنتی واقاسمك ملکی قال ما افعل قال قبّل رأسی واطلقك واطلق معك ثمانین من المسلمین قال اماهذه فنعم : فقبل راسه واطلقه واطلق معه ثمانین من المسلمین : فلما قدمواعلی عمر بن الخطاب قام الیه عمر فقبل رأسه وکان اصحاب رسول الله ﷺ یمازحون عبدالله فیقولون قبلت رأس علج فیقول الهم اطلق الله بتلك القبله ثمانین من المسلمین ۶۵۵ و فیه روی انه دخل ابوامامة

استخوانهای او ظاهر شد و بعد بعبدالله گفته شه که نصرانی شود و دست از دین خود بردارد ابا کرد دستور رسید بیندازند او را میان روغن بجوش آمده در این هنگام عبدالله گریه کرد کفار گفتند بجزع درآمد و گریه کرد امیر آنها گفت برگردانید او را عبدالله گفت گمان نشود من از خوف وترس ازکارشما گریانم بلکه گریهٔ من برای این است که بیش ازیك جان ندارم که باین نحوه درراه دینم فداکنم : و دوست داشتم که برای من بعدد موهای من جان بود وشما نسبت بآنها همین عمل با من انجام میدادید : امیر خوشش آمد از او ومیل کرد اورا رهاکند پس بـه او گفت تو مرا ببوس تا رهاکنم تورا : گفت نمیکنم این کار را : گفت نصرانی شو و دست از اسلام بردار تـا دخترم را بتو تزویج کنم و اموالم را با تو قسمت کنم گفت نمیکنم و از دینم دست بردار نیستم : گفت سر مرا ببوس تا تورا و هشتاد نفرازمسلمین را با تو رهاکنم : عبدالله گفت این عمل را میکنم : پس بوسید سر اورا و اوبا هشتاد نفر از مسلمین رها شدند از اسارت : بعد ازآنکه در مدینه نزد عمر بن الخطاب رفتندعمر برخواست و سر اورا بوسید : دراین هنگام اصحاب رسولخدا ص با عبدالله شوخی و مزاح میکردند و میگفتند تو بودی که سرخارج از دین را بوسیدی در جواب میگفت بآنها چه بوسهٔ خوبی که خدا بواسطهٔ آن هشتاد نفر از مسلمین را از بند اسیری رهانید.

۶۵۵ـ و درآن کتاب است که وارد شد ابا امامهٔ باهلی برمعاویه : معاویه اکرام کرد و اورا نزدیك نشانید و طعـام طلبید آوردند و بدست خود به او غذا خورانید و بعد بسر و محاسن او بدست خود عطر مـالید و گفت طبق زری آوردند و گذاشت جلو او : بعد از تمام اینها گفت ابا امامه تورا بخدا قسم آیا من بهترم یا علی بن ابیطالب : ابو امامه گفت بلی من دروغ نخواهم گفت ولـو مرا بخدا قسم ندهی و هرآینه راست خواهم گفت : علی علیه السلام

الباهلی علی معاویه فقربه وادناه ثم دعا بطعام فجعل یطعم ابا امامة بیده ثم اوسع رأسه ولحیته طیبا بیده وامر له ببدرة من دنانیر فدفعها الیه ثم قال ابا امامة باالله انا خیر ام علی بن ابیطالب فقال ابوامامة نعم لا اکذب ولو بغیر الله سألتنی لصدقت علیٌّ والله خیر منك واکرم واقدم اسلاما واقرب الی رسول الله قرابة واشد فی المشرکین نکایة واعظم عند الأئمة عناءا اتدری من علی یا معاویه : ابن عم رسول الله وزوج ابنته سیدة نساء العالمین .

وابو الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنه و ابن اخی حمزة سید الشهداء واخو جعفر ذی الجناحین : فاین تقع انت من هذا یا معاویه : اظننت انی سأخیرك علی علی علیه‌السلام بالطافك وطعامك وعطائك : فأدخل الیك مؤمنا واخرج منك کافرا : بئسما سوّلت لك نفسك یا معاویه ثم نهض و خرج من عنده فاتبعه باالمال فقال لا والله لا اقبل منك دینارا واحدا ۶۵۶ وفیه نقل ان عبدالله بن ارقم کان خازن بیت المال فی

بخدا قسم بهتر و گرامی‌تر است از تو : و در اسلام آوردن از تو مقدم است و نزدیك‌تر است برسولخدا ازجهة قرابت وخویشی : وشدیدتر است ازجهة عقوبت کردن مشرکین: وسخت‌ترین فرد امت است در تحمل شدائد در راه دین : آیا میدانی ای معاویه علی چه کسی است پسر عموی رسولخدا و شوهر دختر او سیدهٔ زنهای عالمیان است و پدر حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت است : وپسر برادر حمزه سیدالشهداست و برادر جعفر است که خدا به او دو بال عنایت کرد : توکجـا باین موقعیتها و مقامات میرسی ای معاویه : آیا گمان کردی که من تورا اختیار کنم و مزیت دهم برعلی علیه‌السلام بواسطهٔ چاپلوسی و بخششها و طعام دادن تو بمن : که باعث شود با ایمان آمده‌ام نزد تو وخارج شوم درحالیکه کافر باشم : چه‌بد نقشهٔ ریختهٔ پیش خود ای معاویه : بعد بپا خواست و از پیش معاویه رفت : معاویه پشت سر او مالها و دینارهارا فرستاد : گفت نه بخدا قسم قبول نمیکنم از تو یکدیناری .

۶۵۶- ودر آن کتاب نقل است ازعبدالله پسر ارقم که خزانه‌دار بیت‌المال بود درخلافت عثمان که روایت شده وارد شد برعثمان عبیدالله بن خالد بن اسید از مکه و جمعی بودند با او عثمان دستور داد بعبدالله ارقم که سیصد هزار درهم بعبیدالله و بهمراهان او هریك صدهزار درم بدهد و دستور حتمی داد کـه باید خزانه‌دار بپردازد : ولی او زیاد شمرد و اباکرد از دادن مال : عثمان کـه خلیفه بود گفت تو اجیر ما هستی چه باعث شد و چه وادارکرد تو را برمخالفت وبرعملیکه کردی : ابن ارقم خزانه‌دار گفت من خود را خزینه‌دارمسلمین میدانم و خزینه‌دار و اجیر تو غلام تو میباشد نه من: بخدا قسم تصدی نمیکنم برای تو خزانه‌داری

ایام عثمان وروی انه لما قدم علی عثمان عبیدالله بن خالدبن اسید من مکه ومعه ناس امر لعبیدالله ثلاثمأة الف ولکل واحدواحد من القوم بمأة الف وصك بذالك علی عبدالله بن ارقم وکان خازن بیت المال فاستکثره وامتنع ان یدفع المال الی القوم فقال له العثمان انما انت خازن لنافما حملك علی مافعلت فقال ابن الارقم کنت ارای انی خازنا للمسلمین وانما خازنك غلامك والله لا آلی لك بیت المال ابدا وجاء باالمفاتیح فعلّقها علی المنبر ویقال بل القاها الی عثمان فدفعها عثمان الی نائل غلامه وروی الواقدی ان عثمان بعث الیه عقیب هذا الفعل ثلاثمأة الف درهم فلم یقبل وقال مالی الیه حاجة وماعملت لان یثینبی عثمان

۶۵۷ وفیه از القاسم بن محمدبن ابیبکر جدمولنیا الصادق علیه‌السلام من امّه کان رحمه‌الله من اصحاب علی بن الحسین علیه‌السلام ومحمد بن علی علیهما السلام بل کان من خواص اصحاب علی بن الحسین وابن خالته لانه سبط یزدجرد سلطان العجم وکان احدفقهاء المدینه المتفق علی علمه وفقهه بین المسلمین : روی الشهید الثانی فی منیة المریدانه سئل عن شیئی فقال لااحسنه فقال السائل انی جئت الیك لااعرف غیرك فقال القاسم لاتنظر الی طول لحیتی وکثرة الناس حولی والله لااحسنه : فقال شیخ من قریش للسائل جالس الی جنبه یابن اخی الزمها فوالله مارایتك فی مجلس انبل منك فقال القاسم والله لئن

را ابداً و هیچگاه : وکلیدهای صندوقهارا آورد و برمنبر مسلمین آویزان کرد : وگفته شده که انداخت کلیدهارا به پیش عثمان و عثمان داد بغلام خود نائل و از واقدی روایت است که عثمان فرستاد برای ابن ارقم سیصد هزار درهم قبول نکرد وگفت مرا حاجتی به آن نیست و من کاری نکرده‌ام که عثمان بمن جزا و پاداش بدهد .

۶۵۷ـ و درآن کتاب است که قاسم پسرمحمدبن ابیبکر جد مادری امام ششم علیه‌السلام ازاصحاب امام چهارم وامام پنجم بود بلکه ازخواص امام چهارم و پسرخالهٔ آنحضرت بود : زیراکه اوپسر دختریزدجرد پادشاه عجم بود : واز فقهاء مدینه‌که همه اعتراف‌داشتندبفقاهت او بین مسلمین : با این حال شهید ثانی درکتاب منیةالمرید ذکر کرده که از او پرسیده شد مسئلهٔ گفت نمیدانم سائل گفت من پیش تو آمده‌ام و غیر تو را نمیشناسم که بپرسم قاسم گفت نگاه مکن به ریش دراز ورفت وآمد مردم پیش من : بخدا قسم نمیدانم آنرا در این هنگام پیرمردی به سائل گفت بنشین پهلوی او واورا ازدست مده که بخدا قسم بلندتر ازاین مقام و مکان نیابی : قاسم گفت بخدا قسم اگرزبان من بریده شود دوست‌تردارم ازاینکه کلامی بگویم بدون علم من به آن

يقطع لسانی احبّ الیّ ان اتكلم بما لااعلم لی به ۶۵۸ عن كتاب الاختصاص نقل فی انوار البهيه عن علی بن ابراهيم عن ابيه قال لمامات ابوالحسن الرضا عليه السلام حججنا فدخلنا علی ابيجعفر عليه السلام وقد حضر خلق من الشيعة من كل بلد لينظروا الی ابيجعفر عليه السلام فدخل عمّه عبدالله بن موسی و كان شيخا كبيرا نبيلاً عليه ثياب خشنة و بين عينيه سجادة فجلس وخرج ابوجعفر عليه السلام من الحجرة وعليه قميص قصب ورداء قصب و نعل بيضاء فقام عبدالله واستقبله وقبل بين عينيه وقامت الشيعة و قعد ابوجعفر عليه السلام علی كرسی و نظر الناس بعضهم الی بعض تحيّر الصغر سنه: فانتدب رجل من القوم فقال لعمّه اصلحك الله ما تقول فی رجل اتی ببهيمته فقال تقطع يمينه و يضرب الحد فغضب ابوجعفر عليه السلام

۶۵۸ـ در كتاب انوار البهيه نقل شده از اختصاص از علی بن ابراهيم از پدرش كه گفت پس از آنكه حضرت ابی الحسن الرضا عليه السلام از دنيا رحلت كرد سفر حج رفتيم و داخل شديم بر امام نهم حضرت جواد عليه السلام در حاليكه بودند جمعی از شيعه از هر بلدی تا به امام جواد عليه السلام بنگرند و امام را بشناسند در اين هنگام وارد شد عموی حضرت عبدالله بن موسی عليه السلام و او مردی پير بود و با عظمت و بر او بود لباسهای درشت و بر پيشانی آثار سجده داشت و نشست در مجلس و خارج شد بسوی ما از حجرهٔ اختصاصی حضرت جواد عليه السلام : در حاليكه بتن داشت پيراهنی و ردائی و بپای آنحضرت بود نعلين سفيدی : بپا خاست عبدالله عموی حضرت و رو آورد و بوسيد پيشانی آن سرور را و شيعيان نيز باحترام پا شدند و جلوس فرمود حضرت عليه السلام بر كرسی و مردم بواسطهٔ كمی سن آنحضرت از روی تحير بيكديگر نگاه كردند مردی برخاست و بعموی حضرت گفت خدا بصلاح بياورد تو را چه ميگوئی دربارهٔ مرديكه با حيوانی جمع شود؛ جواب گفت دست او را قطع كنند و حدهم بزنند : درغضب شد حضرت جواد عليه السلام و نظری كرد بسوی عمو و فرمود ای عمو بترس از خدا بدرستيكه بسيار سخت و گران است كه نگه داشته شوی و بايستی روز قيامت درمحضر پروردگار متعال، بفرمايد خدا بتو چرا فتوا دادی برای مردم بچيزيكه آگاه نبودی: عموی حضرت گفت با نحضرت كه ای سيد و آقای من آيا اينطور نفرمود پدر بزرگوار شما درود از طرف خدا بر او باد : حضرت جواد فرمود از پدرم سئول شد دربارهٔ مرديكه شكافت قبر زنی را و با او عمل زشت انجام داد: فرمود پدرم دست او را قطع كنند بواسطهٔ نبش قبر و حد زنا به او بزنند زيرا كه، حرمت ميت مثل حرمت زنده هست عموی حضرت گفت صحيح فرمودی و من از خدا طلب مغفرت ميكنم : مردم تعجب كردند و گفتند ای آقای ما آيا اذن ميدهی كه بپرسيم مسائلی فرمود بلی : سئول كردند از امام ع در يكمجلس سی هزار مسئله و جواب فرمود در همان مجلس و برای آنحضرت نه سال بيش نبود .

ثم نظر اليه فقال ياعم اتق الله اتق الله اتق الله انه لعظيم ان تقف يوم القيامة بين يدی الله عزوجل فيقول لك لم افتيت الناس بما لا تعلم فقال له عمه يا سيدی اليس قال هذا ابوك صلوات الله عليه فقال ابوجعفر انما سئل ابی عن رجل نبش قبر امرأة فنكحها فقال ابی تقطع يمينه للنبش ويضرب حد الزنا فان حرمة الميتة كحرمة الحية فقال صدقت يا سيدی و انا استغفر الله فتعجّب الناس فقالوا ياسيدنا اتأذن ان نسئلك فقال نعم فسألوه فی مجلس عن ثلاثين الف مسئلة فاجابهم فيها وله تسع سنين ۶۵۹ وفی ذالك الكتاب روی الشيخ الكلينی قدس سره عن محمد بن الحسن بن عمار قال كنت عند علی بن جعفر بن محمد بن علی عليهم السلام جالسا با المدينه و كنت اقمت عنده سنيتن اكتب عنه ماسمع من اخيه يعنی اباالحسن عليه السلام اذ دخل عليه ابوجعفر محمد بن علی الرضا عليه السلام المسجد مسجد رسول الله صلی الله عليه وآله فوثب علی بن جعفر بلا حذاء ولا رداء فقبّل يده وعظّمه فقال له ابوجعفر عليه السلام ياعم اجلس رحمك الله فقال يا سيدی كيف اجلس وانت قائم فلما رجع علی بن جعفر الی مجلسه جعل اصحابه يوّبخونه و يقولون انت عم ابيه وانت تفعل به هذا الفعل فقال اسكتوا اذا كان الله عزوجل و قبض علی لحيته لم يؤهّل هذه الشيبة و اهّل هذا الفتی و وضعه حيث وضعه انكر فضله نعوذ باالله مما تقولون بل انا له عبد ۶۶۰

۶۵۹ ـ در آن کتاب است از شیخ کلینی از محمد پسر حسن پسر عمار که گفت . بودم من خدمت علی بن جعفر بن محمد علیهم السلام درمدینه ومن پای‌دار بودم دوسال درخدمتش و مینوشتم وفرامیگرفتم از آن آقا احکام ومسائلی‌راکه شنیده بود از برادرش یعنی موسی بن جعفر علیه السلام .

دراین بین داخل شد براو ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام درمسجد رسولخدا ص بپاخاست علی بن جعفر بدون کفش و رداء و بوسید دست حضرت را و تعظیم کرد از حضرت: حضرت جواد فرمود بنشین ای عمو خدا رحمت کند تورا عرضکرد چگونه بنشینم ای آقای من درحالیکه تو ایستاده باشی ؛ پس از برگشت علی بن جعفر بمکان خود یاران او ملامت کردند او را و گفتند تو عموی پدر او هستی و تو اینطور رفتار میکنی با او و خشوع میکنی : دست گذاشت بمحاسن خود وفرمود ساکت باشید هنگامیکه خدا قابل ندانست این محاسن سفید را و قابل دانست این جوان را و قرارداد او را جائیکه قرارداده یعنی مقام امامت انکار کنم من بزرگی و برتری اورا پناه میبرم بخدا از این عمل و آنچه شما میگوئید بلکه من برای او بندهٔ هستم .

فی کشکول الشیخ ره قدم هشام بن عبدالملك حاجا ایام خلافته فقال ایتونی برجل من الصحابة فقیل قدتفانوا: قال فمن التابعین فأتی بطاووس الیمانی فلما دخل علیه خلع نعلیه بحاشیة بساطه ولم یسلّم علیه بامرة المؤمنین بل قال السلام علیك ولم یکنه ولکن جلس بأزائه و قال کیف انت یاهشام فغضب هشام غضبا شدیدا وقال یا طاووس ماالذی حملك علی ماصنعت قال ماصنعت فازداد غضبه فقال خلعت نعلیك بحاشیة بساطی ولم تسلّم علیّ بامرة المؤمنین و لم تکننی وجلست بازائی وقلت کیف انت یا هشام: فقال طاووس اماخلع نعلی بحاشیة بساطك فانی اخلعها بین یدی رب العزة کل یوم خمس مرات ولایغضب علیّ لذالك: واما قولك لم تسلّم علی بامرة المؤمنین فلیس کل الناس راضین بامرتك فکرهت ان اکذب: واما قولك لم تکننی فان الله عزوجل سمی اولیائه فقال یاداود ویایحیی و یا عیسی و کنی اعدائه فقال تبّت یدا ابی لهب: واما قولك جلست بأزائی فانی سمعت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام یقول اذا اردت ان تنظر الی رجل من اهل النار فانظر الی رجل جالس وحوله قوم قیام فقال هشام عظنی فقال طاووس سمعت من امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ان فی جهنم حیات کالتلال وعقارب کالبغال تلدغ کل امیر لایعدل فی رعیته ثم قام و هرب ۶۶۱

۶۶۰ ـ در کشکول نقل است که هشام بن عبدالملك حج کرد در ایام خلافتش: و گفت بیاورید مردی از صحابه را نزد من گفته شد از صحابه کسی نمانده: گفت از تابعین صحابه حاضر کنید: طاووس یمانی را آوردند وقتی وارد شد کفش خود را حاشیهٔ بساط خلیفه درآورد وسلام نداد بعنوان امیرالمؤمنین بلکه گفت السلام علیك و کنیهٔ خلیفه را ذکر نکرد و نشست مقابل هشام و گفت چگونه هستی تو ای هشام پس بغضب شد هشام غضبی شدید و گفت طاووس چه وادار کرد تورا بر آنچه کردی گفت چه کردم: غضب خلیفه زیادتر شد و گفت: کفش خودرا بحاشیهٔ بساط کندی: وسلام بعنوان امارت مؤمنین ندادی: کنیهٔ مرا ذکر نکردی: ودرمقابل من نشستی: و گفتی توچطوری ونام مرا ذکر کردی: طاوس درمقام جواب گفت: اماکندن کفشهایم بحاشیهٔ بساط توجرمی نیست زیرا درمیآوردم آنهارا درمحضر پروردگار عزت هرروزی پنج مرتبه وبااینجهت غضب نمیکند بر من: و اما کلام تو که گفتی چرا سلام ندادم بامارت مؤمنین باین جهت است که تمام مردم نیستند راضی بامارت و خلافت تو و من خوش نداشتم که دروغ بگویم: و اما قول تو که چرا کنیهٔ تو را نگفتم بااینجهت است که عیب نیست زیرا خدا در قرآن از اولیاء خود یاد کرده باسم وفرموده یا داود یا یحیی و یا عیسی

فی‌السفینه انس بن نضر عم انس بن مالك كان احد شهداء احد رضوان‌الله علیهم : روی انه لما فشی فی الناس فی احد ان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قدقتل قال بعض المسلمین لیت لنا رسولا الی عبدالله بن ابی فیأخذ لنا امانا من ابی‌سفیان وبعضهم جلسوا والقو بایدیهم: وقال اناس من اهل النفاق ان كان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قدقتل فالحقو بدینكم الاول : فقال انس بن النضر عم انس بن مالك یاقوم ان كان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قدقتل فان رب محمد لم یقتل و ما تضعون باالحیوة بعد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فقاتلو اعلی ماقاتل علیه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وموتوا علی مامات علیه ثم قال‌اللهم انی اعتذر الیك مما یقوله هؤلاء یعنی‌المنافقین : ثم شدّ بسیفه فقاتل حتی قتل رضوان‌الله علیه .

وبعکس از اعداء خود بکنیه اسم برده و فرموده تبت یدا ابی‌لهب : و اما قول تو که چرا نشستم در مقابل تو عیب نیست بدرستیکه من شنیدم از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام که میفرمود هر گاه خواستی بنگری بمردی از اهل آتش نظر کن بمردیکه جلوس کرده و اطراف اوجماعتی ایستاده باشند : دراین‌هنگام هشام گفت مرا موعظه کن و پندی بده : طاووس گفت شنیدم ازامیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام که فرمود بدرستیکه در جهنم مارهایی‌هستند باندازهٔ تپه‌کوه وعقرب‌هایی هستند باندازهٔ قاطر که این مارها وعقرب‌ها میگزند هرامیری‌را که عدالت نکند میان رعایای خود : وبعد طاووس برخاست و فرارکرد .

۶۶۱ـ در کتاب سفینه نقل شده که انس بن نضر عموی انس بن مالك یکی از شهدای احد بوده رضوان‌الله علیهم : و روایت شده که پس از انتشار قتل رسولخدا ص میان مردم در احد وشهرت اینکه رسولخدا کشته شد : بعضی از مردم گفتند ای‌کاش مارا قاصدی بود بسوی عبدالله پسر ابی تا برای ما از ابی‌سفیان امان خطی میگرفت: وبعضی دیگرمتحیرانه نشستند ودست روی دست گذاشتند : ودیگرانی میگفتند اگرمحمد ص کشته شده بر گردید بهمان‌دین اول یعنی بت پرستی دراین‌هنگام که منافقین اینطور سخن میگفتند انس‌بن‌نضر عموی‌انس‌بن مالك گفت مردم‌اگرمحمدص کشته‌شده خدای‌محمد که کشته نمیشود وزنده هست: وچه‌ثمردارد وچه‌میکنید بزندگانی‌بعد رسولخداص پس‌بجنگید برای‌آنچه رسولخدا برای‌آن جنگ کرد و بمیرید برآنچه رسولخداص برآن مرد : و بعد گفت خدایا پوزش میطلبم و عذر میخواهم از آنچه این مردم گفتند از کفر و زندقه یعنی منافقین : و بعد شمشیر بکف گرفت و بجنگ پرداخت تاکشته شد رضوان و رحمتهای خدا براوباد .

(باب اجتناب المحرمات)

۶۶۲ في الوسائل عن محاسن المفيد قال اتی رجل اباعبدالله علیه‌السلام فقال له یابن رسول‌الله اوصني فقال لا يفقدك الله حيث امرك ولا يراك حيث نهاك قال زدني قال علیه‌السلام لااجد ۶۶۳ في الوسائل في وصية النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله لعلي علیه‌السلام قال یا علی ثلاثة من لقی‌الله عزوجل بهن فهو افضل الناس من اتی‌الله عزوجل بما فترض عليه فهو من اعبدالناس ومن ورع عن محارم‌الله فهو من اورع الناس ومن قنع بما رزقه‌الله فهو من اغنى الناس ثم قال یاعلی ثلاث من لم یکن فیه لم یتم عمله: ورع یحجزه عن معاصی‌الله وخلق يداری به‌الناس وحلم يرد به جهل الجاهل الى ان قال یا علی الاسلام عریان ولباسه الحیاء و زينته العفاف ومروته العمل الصالح وعماده الورع ۶۶۴ وفيه عن جابر عن ابيجعفر علیه‌السلام قال

(باب اجتناب ازمحرمات و نافرمانی خدای متعال)

۶۶۲ـ در کتاب وسائل نقل‌شده ازمحاسن مفید که مردی آمد خدمت امام‌ششم‌علیه‌السلام و عرضکرد یابن رسول‌الله نصیحت وموعظه بفرمائید مرا فرمود مبادا نباشی موردی که خدا امر فرموده که باشی : وديده نشوی جائیکه خدا منع کرده ازبودن آنجا یعنی هرچه فرموده بکن بکنی و از هر چه فرموده مکن دست‌برداری آن مرد عرضکرد زیادتر کن موعظه را فرمود نمی‌یابم.

۶۶۳ـ در کتاب وسائل است ازجمله وصیت‌های رسولخدا به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام یا علی ۳ چیز است که هر که ملاقات کند خدادا باآن سه او برتر است از همه‌کس نزد خدای متعال : هرکه بجاآورد آنچه خدا بر او واجب‌کرده او از عابدترین مردم است : و هر که اجتناب کند از حرام خدا او با ورع‌ترین مردم است: و هر که بسازد بآنچه خدا روزی او قرار داده پس او غنی و بی‌نیازترین مردم است و بعد فرمود یا علی سه چیز است که هر که دارا نباشد عمل اوتمام نیست : ورعی که بازدارد او را از معصیت خدا : وخلقی که مدارا کند به‌آن با مردم: وحلمی که بآن رد وتحمل کند نادانی نادان را تاآنکه میفرماید یا علی اسلام برهنه است لباس اوحیا وزینت اوعفاف ومروت اوعمل نیك است وعماد و بقاء او بورع است.

۶۶۴ـ ودر آن کتاب است ازجابر ازامام پنجم که فرموده درحدیثی که نمیرسد بمرتبهٔ دوستی ماکسی مگر بعمل نیك وبورع ودوری از کردار زشت .

فی حدیث لاتنال ولایتنا الابالعمل والورع ۶۶۵ و فیه عن ابی‌القاسم بن قولویه عن ابی‌زید عن ابیعبدالله علیه‌السلام انه قال لیس من‌شیعتنا من یکون فی‌مصر فیه ماة الف ویکون فی‌المصرا ورع منه ۶۶۶ فی‌الوسائل عن محمدبن عمر بن حنظله قال قال ابوعبدالله علیه‌السلام لیس من شیعتنا من‌قال بلسانه وخالفنا فی اعمالنا و آثارنا ولکن شیعتنا من وافقنا بلسانه وقلبه واتبع آثارنا و عمل باعمالنا اولئك شیعتنا اقول‌وفی حدیث عن سماعة بن مهران قال قال الصادق علیه‌السلام لایدخل النار والله احد منکم فتنافسوا فی‌الدرجات‌وا کمدو اعدوکم باالورع ۶۶۷ وفیه فی‌وصیةالنبی لعلی علیه‌السلام قال یاعلی ثلاث لاتطیقهاهذه‌الامة المواسات للاخ‌فی‌ماله وانصاف‌الناس من نفسه‌وذکرالله علی کل‌حال ولیس هو سبحان‌الله والحمدلله ولااله الاالله والله‌اکبر و لکن اذا ورد علیك ما یحرم‌الله علیه خاف‌الله عزوجل عنده و ترکه .

۶۶۸ فی‌الوسائل عن‌الحسن بن‌محبوب عن‌زیدالشحام قال قال ابوعبدالله علیه‌السلام

۶۶۵ـ ودرآن کتاب است از ابی‌القاسم پسر قولویه از ابی‌یزید ازامام ششم علیه‌السلام که فرمود نیست شیعهٔ ما کسیکه در بلدی صد هزار نفری باشد و در آن شهر و بلد از او خدا ترس‌تری باشد .

۶۶۶ـ و در آن کتاب نقل است از محمدبن عمربن حنظله که گفت فرموده امام ششم علیه‌السلام نیست‌ازشیعهٔ ماکسیکه بزبان پیروباشد ودرعمل مخالفت‌کند مارا وآثارمارا ولکن شیعهٔ ما کسی است که موافقت کند مارا بزبان و دل و پیروی کند آثار مارا و عمل‌کند باعمال ماآنها هستند شیعیان ما ودرحدیثی وارد است ازسماعة پسرمهران که گفت فرموده امام‌ششم ع داخل نمیشود درآتش بخدا قسم یکنفر ازشما بکوشید در رسیدن بدرجات عالیه وکور کنید و بغم بیندازید دشمن‌خود شیطان‌را بخدا ترسی.

۶۶۷. ودرآن کتاب نقل‌شده که دروصیت رسولخدا ص بعلی فرمود یا علی‌سه‌چیز است که طاقت آنهارا ندارد این امت : مواسات با برادران در مالش : وبا انصاف رفتارکردن با مردم وبذکرویاد خدا بودن‌درهمه حالی‌ونیست مراد از ذکر صرف گفتن سبحان‌الله‌والحمدلله ولااله‌الاالله‌والله اکبر: بلکه بیاد خدا بودن این است‌که هرگاه مبتلاشد بعمل‌حرامی‌ازخدای متعال بترسد ووا گذارد آن عمل را

۶۶۸ ـ درکتاب وسائل نقل‌است ازحسن پسرمحبوب از زیدشحام که گفت فرمودامام ششم علیه‌السلام ابتلا پیدانکرده مومن سخت‌تر براو ازسه خصلت و سه امریکه محروم شود ازآنها : گفته شد چه چیز است‌آنها فرمود مواسات وبرابری برادران دینی نسبت بچیزیکه

ما بتلی المؤمن بشیئی اشدّ علیه من خصال ثلاث یحرمها قیل و ماهی قال المواساة فی ذات یده والانصاف من نفسه و ذکر الله کثیرا اما انی لااقول لکم سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر ولکن ذکرالله عندما احل له وعندماحرم علیه ۶۶۹ عن ابن ابیعمیر عن محمد بن حمران عن ابی عبدالله علیه السلام من قال لااله الاالله مخلصا دخل الجنه واخلاصه ان یحجزه لااله الاالله عما حرم الله ۶۷۰ فی الوسائل عن الرضا علیه السلام عن آبائه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاتزال امتی بخیر ماتحابوا و تهادوا وادوا الامانة واجتنبو الحرام وقروا الضیف واقامو الصلوة وآتوا الزکوة فاذا لم یفعلوا ذالک ابتلو باالقحط والسنین ۶۷۱ وفیه عن مسعدة ابن زیاد عن الصادق علیه السلام عن آبائه عن النبی صلی الله علیه و آله قال من اطاع الله فقد ذکر الله وان قلت صلوته وصیامه وتلاوته للقرآن ومن عصی الله فقد نسی الله وان کثرت صلوته وصیامه وتلاوته القرآن.

۶۷۲ فی الرسائل عن زرارة عن حسین البزاز قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام الا احدثك

بدست دارد: وبه انصاف رفتار کردن ازپیش نفس خود وبیاد خدا بودن بعد فرمود مقصود ازیاد خدابودن نه صرف گفتن این ذکر شریف است سبحان الله والحمدلله و لااله الاالله و الله اکبر ولکن مراد بیاد خدا بودن است وقت ابتلا بحرام وحرام خدابراو

۶۶۹ ــ ازابن ابیعمیر نقل‌شده ازمحمدبن عمران از امام‌ششم علیه‌السلام که فرمودهر که‌بگوید لااله‌الاالله ازروی خلوص داخل بهشت میشود و گفتن باخلوص این است که منع کند لااله‌الاالله او را ازآنچه حرام کرده خدابراو

۶۷۰ ــ وازحضرت رضاعلیه‌السلام در کتاب وسائل نقل‌است از پدران بزرگوارش که رسولخدا فرموده امت‌من‌ثابت هستند مادام‌که دوستی کنند بیکدگر و بیکدگر بخشش‌داشته باشند واداء امانت‌کنند وازحرام دوری‌کنند ومهمان‌را سیر کنند ونماز رابپادارند وزکوة را بدهند: وهرگاه ترك‌کنند این‌امور را مبتلاشوند بقحط وغلاو گرسنگی

۶۷۱ ــ ودرآن کتاب است ازمسعدة‌بن زیاد ازامام‌ششم (ع) ازآباء امجادش که رسول خدا(ص) فرموده هرکه فرمانبرداری‌کند خدا راآن کس بیادخدابوده هرچندنماز و روزه و تلاوت قرآن‌کم‌کند ؛ وهرکه معصیت خداکند: فراموش‌کرده خدا را. هرچند نماز و روزه وتلاوت قرآن بسیار بجاآورد.

۶۷۲ــ درکتاب وسائل نقل‌است از زراره ازحسین بزاز که‌گفت امام ششم علیه‌السلام بمن‌فرمود آیابیان‌نکنم برای‌توسخت‌تر چیزیکه خدای‌متعال واجب کرده برمخلوقات خود عرض‌کردم چرا فرمود: بانصاف رفتار کردن بامردم ازپیش‌خود و مواسات‌کردن بابرادران

باشد مافرض الله عز وجل علی خلقه قلت بلی قال انصاف الناس من نفسك ومواساتك لاخيك وذ كرالله فی كل موطن امانی لااقول سبحان الله والحمدلله ولا اله الاالله والله اكبر وان كان هذا من ذاك ولكن ذ كرالله فی كل موطن اذا هجمت علی طاعته ۶۷۳ وفيه عن ابی حمزة الثمالی عن علی بن الحسين عليه السلام قال من عمل بما افترض الله عليه فهو من خير الناس ومن اجتنب ماحرّم الله عليه فهو من اعبد الناس ۶۷۴ ارشاد الديلمی اوحی الله تعالی الی موسی عليه السلام ماتقرب الیّ المتقربون بمثل الورع عن محارمی ۶۷۵ مجموعة ورام عن الصادق عليه السلام قال من اعطی اربع خصال فقد اعطی خير الدنيا والآخرة وفاز بحظه منها ورع يعصمه عن محارم الله : وحسن خلق يعيش به فی الناس وحلم يدفع به جهل الجاهل : وزوجة صالحة تعينه علی امر الدنيا والآخرة : ۶۷۶ مجموعة ورام عن النبی صلی الله عليه وآله من عرضت له فاحشة

خود وبیاد خدا بودن درهر محلی وبعد فرمود آگاه باش نه اینکه فقط بگوید سبحان الله والحمدلله ولااله الا الله والله اکبر هرچند این هم ذکر خداست : ولکن ذکر ویاد خدا بودن درهر محل این است وآنوقت است که بکوشی درطاعت وفرمان برداری خدا

۶۷۳ـ ودر آن کتاب است از ابی حمزه ثمالی از امام زین العابدین (ع) که فرمود هر که عمل کند بآنچه خدا واجب کرده براو اوعابدترین مردم است

۶۷۴ـ در کتاب ارشاد دیلمی است که خداوحی کرد بموسی علیه السلام که قرب پیدا نمیکنند بسوی ذات مقدس ما بندگان عابد بمثل ورع و دوری ازمحرمات و گناه

۶۷۵ـ در کتاب مجموعه ورام است از امام ششم علیه السلام که فرمود هر که دارا باشد چهارصفت بدرستیکه خیر دنیاو آخرت دار است وعطاشده ونائل شده بحظ وبهرهٔ آن، ورعی که نگه‌دارد اورا ازمعصیت خدا: وخلق نیکی که بوسیله آن زندگی کند بین مردم وحلم وبردباری که دفع کند وتحمل کند به آن نادانی نادان را وزن نیکوکاری که کمك کند او را برامور دنیوی و اخروی

۶۷۶ـ مجموعهٔ ورام نقل کرده ازرسولخدا صلی الله علیه وآله که هر که ابتلا پیدا کند به کارزشتی یاغلبه کند براو شهوت پس دوری کند از آن ازروی ترس ازخدای متعال حرام گرداند خدا براو آتش وایمن گرداند او را ازفزع اکبر و عطا کند خدا به او آنچه وعده فرموده در کتاب شریف یعنی قرآن بقوله تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان. آگاه باشید و هر که عرضه داشته شود به او امر دنیوی وامر اخروی واختیار کند دنیارا بر آخرت ملاقات کند خدارا روز قیامت درحالیکه نیست بااو حسنه که بسبب آن از آتش نگاه داشته شود : و هر که اختیار کند آخرت را و واگذارد دنیا را راضی شود خدا از او وآمرزیده شود کارهای بداو: وهر که پر

اوشهوة فاجتنبها من مخافة الله عزوجل حرم الله علیه النار وآمنه من الفزع الاکبر وانجز لهماوعده فی کتابه فی قوله تبارك وتعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان الاومن عرضت له دنیاً وآخرةً فاختار الدنیا علی الاخرة لقی الله یوم القیامة ولیست له حسنة یتقی بها النار ومن اختار الاخرة وترك الدنیا رضی الله عنه وغفر له مساوی عمله ومن ملاعینیه من حرام ملاالله عینیه یوم القیامة من النار الاان یتوب ویرجع ۶۷۷ عن الکافی عن ابیعبدالله علیه السلام ان الرجل یذنب الذنب فیحرم صلوة اللیل وان العمل السیئی اسرع فی صاحبه من السکین فی اللحم ۶۷۸ وفیه عن ابیجعفر علیه السلام الذنوب کلها شدیدة واشدها مانبت علیه اللحم والدم لانه امامرحوم اومعذب والجنة لایدخلها الاطیب ۶۷۹ عن ابیعبدالله علیه السلام قال کان ابی یقول مامن شیئی افسد للقلب من الخطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة فماتزال به حتی تغلب علیه فیصیر اسفله اعلاه واعلاه اسفله.

۶۸۰ کان سعدبن عبادة صاحب رایة الانصار یوم بدر وامیرالمؤمنین علیه السلام صاحب لواء رسول الله صلی الله علیه وآله والمهاجرین ونقل فی السفینه انه لماقبض رسول الله صلی الله علیه وآله اجتمعت

کند دوچشم خود را ازحرام پر کند خدادوچشم او را روزقیامت از آتش مگر آنکه پشیمان شود وبر گردد از گناه

۶۷۷ ـ ازکتاب کافی نقل است ازامام ششم علیه السلام که میشود مردی مرتکب گناهی شود وبسبب آن محروم شود ازنمازشب وفرموده عمل بدزودتر اثرمیکند درصاحب آن ازکارد در گوشت

۶۷۸ ـ و درآن کتاب است از امام پنجم علیه السلام که فرموده گناهان تمام آنها سخت وشدید است: و سخت ترآنها آن گناه است که گوشت و خون در بدن انسان زیاد شود درحال معصیت زیراکه آن گناه ممکن است آمرزیده شود ویا برآن عذاب شود وداخل بهشت نمیشود مگر پاك

۶۷۹ـ وازامام ششم علیه السلام نقل است که فرموده نیست چیزی فاسد کننده تر قلب را ازگناه بدرستیکه هر قلب مرتکب گناه شود آن گناه باآن هست تاغلبه کند برآن تا منقلب کند آنرا بطوریکه پائین آنرا بالا وبالای آنرا پائین گرداند

۶۸۰ ـ سعدبن عبادة علمدارطایفهٔ انصاربود درجنك بدروامیرالمومنین علی علیه السلام علمدار رسولخدا(ص) وطایفه مهاجرین بود ونقل شده درسفینه که پس از رحلت رسولخدا ـ صلی الله علیه وآله . انصاراجتماع کردندنزدسعدبن عبادة واورا برداشته آمدند بسقیفهٔ بنی ساعده چون عمرشنید خبرداد بابیبکر وآن هردو آمدند بسقیفه باسرعت وباآن دو بودعبیدة بن جراح

الانصار الی سعدبن عبادة وجاوا به الی سقیفة بنی ساعدة فلما سمع بذالك عمر اخبر بـه ابابکر ومضیا مسرعین الی السقیفه ومعهما ابوعبیدة بن الجراح وفی السقیفه خلق کثیر من الانصار وسعدبن عبادة بینهم مریض فتناز عوا الامر بینهم وساق الکلام الی ان قال ابوبکر هذا عمر وابوعبیدة شیخاقریش فبایعوا ایّهماشئتم فقال عمرو ابوعبیدة ماتتولی هذا الامر علیك امدد یدك بنایعك فقال بشیر بن سعد وانا ثالثکما وکان سیدالاوس وسعدبن عبادة سیدالخزرج فلمارات الاوس ضیع بشیر ومادعت الیه الخزرج من تأمیر سعد اکبّوا علی بیعة ابیبکر وتکاثروا علی ذالك فجعلوا یطاؤن سعدا من شدة الزحمة فقال قتلتمونی قال عمر اقتلوا سعدا قتله الله فوثب قیس بن سعد فأخذ بلحیة عمر و قال والله یابن صهاك الجبان فی الحرب والفرّار اللیث فی الملاوالامن لوحرکت منه شعرة ما رجعت وفی وجهك واضحه : فقال ابوبکر مهلا یا عمر فان الرفق افضل وابلغ ونقل عن الطبری ثم حمل سعدبن عبادة الی داره فبقی ایاما فارسل الیه ابوبکر لیبایع فقال لا والله حتی ارمیکم بمافی کنانتی واخضب سنان رمحی واضرب بسیفی ما اطاعنی واقاتلکم باهل بیتی ومن

ونیز درسقیفه خلق زیادی بودند از انصار وسعدبن عباده بین آنها مریض بود، تنازع و گفتگو برای تعیین خلیفه بین آنها شروع شد ورسید کلام باینجا که ابوبکر گفت این عمر وابوعبیدة دوپیر از طایفهٔ قریش هستند بیعت کنید باهریك که مایل هستید. عمروابوعبیده گفتند بابودن توما تصدی نمیکنیم خلافت را دست دراز کن تا باتو بیعت کنیم. بشیر بن سعد که رئیس طایفه اوس بود گفت شما بیعت کنید منهم سومی شماو سعدبن عباده رئیس طایفهٔ خزرج بود. چون طایفه اوس دیدند کار بشیر که رئیس آنها بود: ودیدند خزرج بنادارند سعدرئیس خودرا امیر کنند وآوردند بر بیعت ابی بکر وبسیار تهاجم کردند بر بیعت ابی بکر بطوریکه پایمال کردند سعدرا ازشدت ازدحام : سعد گفت کشتید مرا: عمر گفت بکشید سعد راخدا بکشداو را: بپاخاست قیس پسر سعد و گرفت ریش عمررا : و گفت یابن الضحاك ترسو و فرار کننده درجنك: شیرو زورآوری میان جمعیت ودرمحل امن: اگر بموئی از او یعنی پدرم سعددست بزنی کاری کنم که بخانه برنگردی و در رو وسر تو موئی باشد. ابوبکر گفت مدارا کن عمرزیرا بارفق ومدارا بهتر بمقصد میتوان رسید وبهتراست ونقل است از طبری که بعد نقل دادند سعدبن عباده را بخانهٔ او ومیان خانه ماند چند روزی. فرستاد ابوبکر که بیعت کند سعد گفت بخدا قسم بیعت نمیکنم تا آنکه بجنگم باشما باتیرو نیزه خود ورنگین کنم بخون شما نیزه ام وبزنم بشمشیر خود بقدریکه قدرت داشته باشم: وبجنگم باشما باطایفه ام وهرکه پیروی کند مرا: واگر جمع شود باشما جن وانس بیعت نمیکنم باشما

تبغنی ولو اجتمع معکم الجن والانس ما بایعتکم حتی اعرض علی ربی فقال عمر لاتدعه حتی یبایع فقال بشیر بن سعد انه قد لج ولیس بمبایع لکم حتی یقتل ولیس بمقتول حتی یقتل معه اهله وطائفة من عشیرته ولا یضرکم ترکه انما هو رجل واحد فترکوه فلم یزل کذالك حتی هلك ابوبکر ثم ولی عمر فخشی سعد غائلة عمر فخرج الی الشام فمات بحوران وکان سبب موته ان رمی بسهم فی اللیل فقتله وزعم ان الجن رموه .

۶۸۱ عن ابن ابی الحدید کان قیس بن سعد بن عبادة فی عسکر الحسن بن علی علیه السلام فأراد معاویه ان یخدعه کما خدع عبیدالله بن العباس لیخذل للحسن علیه السلام فکتب الیه ویدعوه ویمنیه فکتب الیه قیس لا والله لاتلقانی ابداً الا بینی وبینك الرمح فکتب الیه

تا او را دشوم بر خدای خود. عمر گفت بابی بکر رها نکنید او را تا آنکه بیعت کند بشیر پسر سعد گفت سعد لج کرده و بیعت نخواهد کرد تا کشته شود: و کشته نخواهد شد مگر آنکه کشته شود اهل و طائفه و عشیره او و اگر هم از او بیعت نگیرید و واگذارید او را بشما و غرض شما ضرر ندارد : او یکنفر بیش نیست لذا او را واگذاشتند : و بهمین منوال بود تا ابوبکر هلاك شد و نوبت بعمر رسید سعد ترسید از عمر رفت که برود شام و در حوران از دنیا رفت و سبب مرك او این شد که تیری به او اصابت کرد در شب و کشته شد و گمان برده شد که جن به او تیر زده

۶۸۱ ـ نقل شده از ابن ابی الحدید که قیس پسر سعد بن عباده در لشکر حسن بن علی(ع) بود و معاویه درمقام برآمد که بفریبد او را آنطوریکه گول زد و فریب داد عبیدالله پسر عباس را تا اینکه در نتیجه برامام حسن علیه السلام غالب شود و مخذول کند آن بزرگوار را. باین منظور معاویه کاغذی نوشت بقیس و او را دعوت بخود کرد و وعده هائی داد . قیس در جواب نوشت نه بخدا قسم دست بمن نخواهی یافت و مرا ملاقات نخواهی کرد مگر آنکه بین من و تو شمشیر و نیزه خواهد بود معاویه بعد از نومیدی و یاس از او نوشت که تو یهودی پسر یهودی هستی و تو شقی النفس و بکشتن میدهی خود را در راهی که سزاوار نیست اگر رشد و برتری یکی از دو فرقه و دو لشکر برای تو مسلم شود عاقبت تو داطرد خواهد کرد و معزول و اگر بغض و عداوت بیکی از آن دو بورزی باعث خاری و کشتن تو خواهد شد . و پدر تو هم به بی راهه مشی کرد و تیر و کمان خود را بغیر موقع بکار برد و لذا مخذول شد از قوم خود و بسر نوشت خود گرفتار شد و بحوران از دنیا رفت دور از یار و بی کس قیس در جواب معاویه نوشت اما بعد تو بت زائیده شده از بت هستی و داخل در اسلام شدی از روی کراهت با بقیه کلماتی که بمعاویه نوشت و بطوری بود بقیه جواب که بخشم و غضب درآمد معاویه و ترسید اگر جواب بنویسد با جوابی شدیدتر گرفتار شود و لذا جواب ننوشت .

معاویة لمایئس منه امابعدفانك یهودی ابن یهودی تشقی نفسك وتقلتها فیمالیس لك فان‌ظهراحب‌الفریقین الیك نبذك وعزلك وان‌ظهرابغضهما الیك نكل‌بك و قتلك و قدكان ابوك اوترغیرقوسه ورمی‌غیرغرضه فخذله قومه وادركه یومه‌فمات بحوران طریداً غریبا: فكتب الیه قیس‌بن‌سعدامابعدفانما انت وشن‌بن‌وشن‌دخلت فی‌الاسلام كرها الی آخرما اجابه بحیث غلظ معاویه وخاف ان یكتب الیه ثانیا من‌ان یجیبه باشد من ذالك .

۶۸۲ گلزار قدس للمحقق الكاشانی قال‌لما دخل‌الحجاج مكه وصلب‌ابن‌الزبیر راح‌عبدالله‌بن عمرالیه وقال‌مدیدك لابایعك لعبدالملك قال رسول‌الله من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة فاخرج‌الحجاج رجله وقال خذ رجلی فان یدی مشغولة فقال ابن‌عمراتستهزئنی‌قال الحجاج یا احمق بنی‌عدی مابایعت مع‌علی علیه‌السلام وتقول الیوم من‌مات ولم‌یعرف امام‌زمانه مات‌میتة جاهلیة : اوماكان‌علی امام‌زمانك والله‌ماجئت‌الی لقول‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله بل‌جئت‌مخافة تلك‌الشجرة التی صلب‌علیهاابن‌الزبیر

۶۸۳ عبدالله‌بن‌عفیف الازدی كان‌من‌خیارالشیعة وزهادها وكانت عینه الیسری ذهبت فی

---

۶۸۲ ـ از كتاب گلزار قدس محقق كاشانی نقل‌شده‌كه چون حجاج داخل مكه شد و ابن‌زبیر را ازدار آویزان كرد، عبدالله‌پسر عمررفت بسوی حجاج و گفت دستت‌را بده كه‌باین وسیله باعبدالملك بیعت كنم زیراكه رسولخدا فرموده‌هر كه بمیرد ونشناسد امام زمان خودرا مرده بمثل مردن جاهلیت. حجاج پای‌خودرا درازكرد و گفت بگیرپای مرا و بیعت كن زیرا دست من بكاری اشتغال دارد: پسر عمر گفت آیا مرا مسخره میكنی. حجاج گفت. ای احمق طایفهٔ بنی‌عدی . توكسی هستی كه بیعت باعلی‌نكردی وحال میگوئی رسولخدا چنین فرموده آیاعلی‌امام‌زمان‌تو نبود بخداقسم نیامدی بطرف من بواسطه كلام رسولخدا بلكه آمدی‌بواسطه ترس ازآن درختی كه ابن‌زبیر آویزان شده

۶۸۳ ـ درسفینه چنین‌نقل است‌كه عبدالله عفیف ازدی ازشیعیان‌بر گزیده بود وازهاد آنهابود وچشم‌چپ او درجنك جمل در ركاب علی‌علیه‌السلام ازبین رفته بود و چشم دیگر او درصفین ودیگر ازكار افتاده بود همیشه در مسجداعظم نمازمیخواند تاشب میرسید پس ازقتل حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام مسجد بود كه بالای منبر رفت عبیدالله پسر زیاد ملعون و نسبت بیزید دروغهائی گفت والعیاذبالله نسبت به علی‌علیه‌السلام وحسین‌بن علی جسارتهائی كرد عبدالله از

یوم الجمل والاخری فی یوم صفین وکان یلازم المسجد الاعظم فیصلی فیه الی اللیل فلما قتل الحسین علیه‌السلام وصعد ابن زیاد المنبر وقال الحمدلله الذی اظهر الحق واهله ونصر امیر المؤمنین واشیاعه وقتل الکذاب ابن الکذاب قال عبدالله یابن مرجانة ان الکذاب انت وابوك ومن استعملك وابوه یا عدوالله اتقتلون ابناء النبین وتتکلمون بهذا الکلام علی منابر المؤمنین فغضب ابن زیاد فأمر باخذه فأخذ بعد المقاتله وحملات منه شدیدة فامر بضرب عنقه وصلبه فی السبخه ۶۸۴ فی السفینه دخل زجر بن قیس علی یزید وقال له ابشر یا امیر المؤمنین بفتح الله ونصره: ورد علینا الحسین بن علی فی ثمانیة عشر من اهل بیته وستین من شیعته فسرنا الیهم فسألناهم ان یستسلموا وینزلوا علی حکم الامیر

جابر خاست و گفت یابن مرجانه دروغگو توهستی وپدرت وآنکسیکه توراما‌موریت داده وپدر اوای‌دشمن خدا آیا میکشید اولاد پیغمبران را وباین‌نحوه سخنان زشت‌میگوئی بالای منابر مؤمنین ابن‌زیاد درغضب شد ودستور داد اورا بگیرند وگرفته شد بعد ازکشتاری چند وبعداز حملات شدیدی از او : ودستورداد گردن اورا زدند ودرمحل خاکروبه‌آویزان کردند او را

۶۸۴ـ و نیز در آن کتاب است که وارد شد زحربن قیس بریزید و به او گفت بشارت میدهم امیرالمؤمنین را بکمك و یاری‌کردن خدا تورا: وگفت حسین‌بن علی وارد شد برما با هیجده تن از اقوام واهلبیت خود وشصت نفر از پیروان و شیعیان خود : ماحرکت کردیم بسوی آنها وخواستیم ازآنهاکه تسلیم امر امیرشوند و بزیر بار فرمان امیرعبیدالله بروند و یا جنك‌کنند :آنها جنك را اختیار کردند وتسلیم نشدند : وما حمله بردیم برآنها اول‌طلوع آفتاب وگرفتیم دورآنهارا ازهرطرف : بطوریکه شمشیرهای‌ما بمحل خود فرودآمد وبفرق سرآنها جاگرفت وآنها شروع کردند بفرار وفرار میکردند بسوی‌اموریکه غیر نافع بود و پناه میبردند از ما بکندن خندق و آتش زدن نی‌ها بمثل پناه بردن‌کبوتر از بازشکاری(واقعا چقدر این مرد بیحیا بوده‌که از قومیکه یتهافتزن الی ذهاب‌الانفس تعبیرمیکند برای‌خوش‌آیند مردی ملعون و پلید باین‌تعبیرات وحال‌آنکه این قوم فرار ازمرگ‌که نمیکردند سهل است بلکه بریکدیگر سبقت میگرفتند درکشته شدن) و بعدگفت یا امیرالمؤمنین نگذشت از هنکام شروع تا ختم مگر باندازهٔ آب خوردن شتری و یا خوابیدن‌کمی‌که پیش‌ازظهر واقع شود و آنهارا تمـام‌کردیم و کشتیم : و اینك بدنهای آنها بی‌لباس و عریان و لباسها آلوده بخونها وصورتهای‌آنها روی خاك‌آفتاب میتابد برآنها و باد میوزد برآنها وزیارت نمیکند آنهارا مگر پرندگان وکلاغها در این هنگام یزید بزانو نشست‌آنی وبعد سررا بلندکرد و گفت من ازشماکشتن حسین نخواستم وبکمتر آن راضی بودم ازشما

عبیدالله اوالقتال فاختاروا القتال علی الاستلام فعدونا علیهم مع شروق الشمس فاحطنا بهم من کل ناحیة حتی اذا اخذت السیوف مأخذها من هام القوم جعلوا یهربون الی غیر وزر و یلوزون منا بالاکام و الحفر لواذا کما لاذ الحمام من الصقر فوالله یا امیر المؤمنین ماکان الاجزر جزور او نومة قائل حتی اتینا علی آخرهم فهاتیك اجسادهم مجردة و ثیابهم مرملة و خدودهم معفرة تصهر الشمس و تسفی علیهم الریاح زوارهم الرخم والعقبان: فاطرق یزید هنیئة ثم رفع راسه وقال قد کنت ارضی من طاعتکم بدون قتل الحسین ۶۸۵ عدی ابن حاتم اسلم علی یدی رسول الله صلی الله علیه و آله سنة تسع فی المدینه فی السفینه وروی ان عدی دخل علی معاویة بن ابی سفیان فقال یا عدی این الطرفات یعنی بنیه طریفا وطارفا وطرفه قال قتلوا یوم صفین بین یدی علی بن ابیطالب فقال ما انصفك ابن ابیطالب ادقدم بنیك واخر بنیه قال بل ما انصفت انا علیا اذ قتل و بقیت.

(باب الصبر والرضا)

۶۸۶ فی الکافی عن ابن ابیعمیر عن هشام بن الحکم عن ابیعبدالله علیه السلام قال اذا کان یوم القیامة یقوم عنق من الناس فیأتون باب الجنة فیضربونه فیقال من انتم فیقولون نحن اهل الصبر فیقال لهم علی ماصبرتم فیقولون کنا نصبر علی طاعة الله و نصبر عن معاصی الله

۶۸۵- عدی بن حاتم بدست رسولخدا در سال ۹ اسلام آورد درمدینه ودرسفینه وارداست که روزی وارد شد برمعاویه معاویه گفت چه شدند پسران توطریف وطارف وطرفه گفت خدمت علی درجنك صفین کشته شدند معاویه گفت انصاف نداد پسر ابی طالب زیرا پسرهای تورا بجنك فرستاد کشته شدند و پسرهای خود را بجنك نفرستاد گفت من به علی انصاف ندادم زیرا علی کشته شد ومن زنده هستم.

(باب الصبر والرضا)

۶۸۶- درکتاب کافی نقل شده از ابن ابیعمر از هشام بن حکم از امام ششم علیه السلام که چون روزقیامت شود برخیزند دستهٔ از مردم و بیایند در بهشت پس بر گردانند آنهارا و گفته شود چه کسانی هستید شما میگویند ما اهل صبرهستیم: گفته شود بآنها برچه چیز صبر کردید بگویند صبر کردیم برطاعت خدا: وصبر کردیم از معصیت خدا: بگوید خدای متعال راست میگویند داخل کنید آنهارا در بهشت و این است معنای آیهٔ شریفه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیرحساب.

فیقول الله عزوجل صدقوا ادخلوهم الجنة و هوقول الله عزوجل انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ۶۸۷ فی الوسائل عن الاصبغ قال قال امیر المؤمنین علیه السلام الصبر صبران صبر عند المصیبة حسن جمیل و احسن من ذالك الصبر عندما حرّم الله علیك والذکر ذکران ذکر الله عزوجل عند المصیبة وافضل من ذالك ذکر الله عندما حرّم الله علیك فیکون حاجزا ۶۸۸ فی الوسائل عن ابیحمزة قال قال ابوجعفر علیه السلام لما حضرت علی بن الحسین الوفاة ضمّنی الی صدره وقال یا بنی اوصیك بما اوصانی به ابی حین حضرته الوفاة و مما ذکر ان اباه اوصاه به یا بنی اصبر علی الحق وان کان مراً .

۶۸۹ وفیه عن ابیجعفر علیه السلام قال الصبر صبران صبر علی البلاء حسن جمیل وافضل الصبرین الورع عن المحارم ۶۹۰ فی الوسائل عن عمرو بن شمر الیمانی عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصبر ثلاثة صبر عند المصیبة وصبر عند الطاعة وصبر عن المعصیة: فمن صبر عن المصیبة حتی یردها بحسن عزائها کتب الله له ثلاثمأة درجة ما بین الدرجة

۶۸۷- درکتاب وسائل نقل شده از اصبغ که امیر المؤمنین ع فرموده صبر دوقسم است یکی صبر هنگام مصیبت که نیکوست و جمیل و نیک‌تر ازآن صبر برآنچیزیست که حرام کرده خدا برتو : و ذکر دو ذکر است یکی یـاد خدا بودن وقت مصیبت و افضل از آن یاد خدا بودن هنگام برخورد بچیزیکه خدا برتوحرام کرده ویاد خدا مانع از ارتکاب شود .

۶۸۸ - و در آن کتاب است کـه ابی‌حمزه گفت امـام باقر فرمود هنگام مرگ پدرم علی بن الحسین مرا بسینه چسبانید و گفت ای پسرم وصیت میکنم تو را بآنچه وصیت کرد مرا پدرم هنگام وفات و ازجملهٔ آنها این بود که فرمود پسرم صبر کن برحق هرچند تلخ است.

۶۸۹- ودرآن کتاب نقل شده از امام پنجم که فرمود صبر دوقسم است یکی صبر بربلا که نیك است وجمیل وافضل ازآن دوصبر دوری ازمحرمات خداست

۶۹۰- ودرآن کتاب از عمر و پسرشمر یمانی نقل شده از علی علیه السلام که رسولخدا فرموده صبر برسه قسم است : صبرهنگام مصیبت : وصبرهنگام طاعت و برطاعت : و صبر بر معصیت : و هر که صبر کند برمصیبت و تحمل کند وبردباری بنویسد خدا برای اوسیصد درجه که از هر درجهٔ تا درجهٔ مثل فاصلهٔ زمین باشد وآسمان : وهر که صبر کند برطاعت وعبادت بنویسد خدا برای او ششصد درجه که فاصلهٔ هردرجهٔ بمثل فاصلهٔ بین تخوم زمین باشد تامنتهای عرش : وهر که صبر کند برمعصیت وخودداری کند بنویسد خدا برای او نهصد درجه که فاصلهٔ هر درجهٔ بمثل فاصلهٔ بین تخوم زمین باشد تا منتهای عرش.

الی الدرجه کما بین السماء والارض ومن صبر علی الطاعة کتب الله له ستمأة درجة ما بین الدرجة کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش ومن صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمأة درجة کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش[۶۹۱] حق الیقین للفیض القاشانی قدس سره قال النبی صلی الله علیه وآله قال الله تبارك وتعالی اذا وجهت الی عبدی مصیبة فی بدنه اوماله او ولده ثم استقبل ذالك بصبر جمیل استحییت منه یوم القیامه ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا[۶۹۲] فی الوسائل عن نهج البلاغة عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال الصبر صبران صبر علی ما تحب وصبر علی ما تکره ثم قال انّ ولیّ محمد صلی الله علیه وآله من اطاع الله وان بعدت لحمته وانّ عدوّ محمد صلی الله علیه وآله من عصی الله وان قربت قرابة قال وشتان ما بین عملین عمل تذهب لذته وتبقی تبعته وعمل تذهب مئونته ویبقی اجره و قال علیه السلام اتقوا معاصی الله فی الخلوات فانّ الشاهد هو الحاکم الخ[۶۹۳] منهاج البراعته عن الکافی

۶۹۱ـ درکتاب حقائق فیض است که رسولخدا فرموده که خدای متعال فرموده هرگاه توجه دهم مصیبتی بسوی بندهٔ از بندگانم در بدن او : یا مال او یا اولاد او و بعد قبول کند آنرا بصبر کردن وشکایت نکند بکسی حیا میکنم و خجالت میکشم از او روزقیامت که باعمال اورسیدگی کنم و میزانی بپاکنم ویا دفترحسابی برای رسیدگی بازکنم براو.

۶۹۲ـ درکتاب وسائل نقل شده از نهج البلاغهٔ امیر المؤمنین ع که فرموده صبردو قسم است صبر برچیزیکه دوست داری وصبر برچیزیکه خوش نداری : بعد فرموده دوست محمد صلی الله علیه وآله کسی است که فرمان خدا برد وهرچند نسبت خویشی با رسولخدا نداشته باشد ودشمن محمد صلی الله علیه وآله کسی است که نافرمانی خداکند وهرچند بحسب نسب نزدیك باشد برسولخدا و فرمود چه بسیار فرق است مابین دوعمل : یکی عملیکه تمام شود لذت آن وباقی بماند تبعه وگناه آن : و دیگر عملیکه تمام شود رنج و خستگی آن وباقی ماند اجر و ثواب آن : و فرمود بگریزید از معصیت خدا در پنهانی زیراکه خدا همه جا شاهد وناظراست .

۶۹۳ـ درکتاب منهاج البراعة ازکافی نقل است از داودبن فرقد ازامام ششم علیه السلام که فرمود وحی کرد خدای متعال بموسی بن عمران که یا موسی خلق نکردم مخلوقی محبوب تر بسوی من ازبندهٔ مؤمن: وبدرستیکه مبتلا میکنم او را بچیزیکه آن صلاح وخیر اوست ومنع میکنم از او چیزیکه نبودآن خیر وصلاح اوست: ومن آگاه ترم بچیزیکه خیر است برای او وصلاح اوست: پس صبر کند بر بلای من: و شکر کند نعمت‌های مرا وراضی باشد به‌ارادهٔ من: آنگاه مینویسم اورا در ردیف صدیقین اگرعمل کند برضای من وفرمان برد امرمرا.

عن داود بن فرقد عن ابیعبدالله علیه السلام قال ان فیما اوحی الله تعالی الی موسی بن عمران یا موسی بن عمران ما خلقت خلقا احب الی من عبدی المؤمن وانی انما ابتلیته لما هو خیر له وازوی عنه لما هو خیر له وانا اعلم بما یصلح علیه فلیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی والیرض بقضائی اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل برضائی واطاع امری.

۶۹۴ منهاج البراعة عن ابن سنان عن ابیعبدالله علیه السلام قال قلت بای شیئی یعلم المؤمن بانه مؤمن قال علیه السلام بالتسلیم لله والرضا فیما ورد علیه من سرور او سخط

۶۹۵ فی الوسائل عن العباس بن عامر عن العزرمی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله سیأتی علی الناس زمان لاینال فیه الملك الا بالقتل الی ان قال فمن ادرك ذالك الزمان فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنی وصبر علی البغضه وهو یقدر علی المحبة وصبر علی الذل وهو یقدر علی العز اتاه الله ثواب خمسین صدیقا ممن صدق بی

۶۹۶ وفیه عن الصادق علیه السلام عن ابیه قال قال الفضل بن عباس فی حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان استطعت ان تحمل بالصبر مع الیقین فافعل فان لم تستطع فاصبر فان فی الصبر علی ماتکره خیر کثیر واعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع الکرب فان مع العسر یسرا

۶۹۴ـ ونیز در کتاب منهاج البراعة نقل است از ابن سنان از امام ششم علیه السلام که گفت عرض کردم بچه چیز شناخته میشود مؤمن که او مؤمن است فرمود بتسلیم اوامر خدا شدن وبرضایت بآنچه وارد شود براو چه خوش آید اورا وچه بد.

۶۹۵ـ در کتاب وسائل است از عباس پسر عامر از عزرمی از امام ششم ع که فرمود رسولخدا فرموده بزودی بیاید برمردم زمانیکه نرسد بسلطنت در آن زمان مگر بکشتن: تا آنجاکه فرموده هر که درك کند آن زمان را وصبر کند برفقر وحال آنکه توانا باشد برغنا از راه حرام: وصبر کند برمبغوض بودن وحال آنکه توانا باشد بر محبوبیت از راههائی: وصبر کند برخواری وذلت وتوانا باشد برعزت ازراههائی: عطا کند خدا به او ثواب پنجاه صدیق از کسانیکه تصدیق کرده اند ذات مقدس خدا ورسالت مرا.

۶۹۶ـ و در آن کتاب است از امام ششم ع از پدر بزرگوارش که فضل بن عباس گفت پیغمبر خدا درحدیثی فرمود: اگر میتوانی تحمل کنی بلایارا وصبر کنی با یقین پس بکن: و اگر قادرهم نیستی صبر کن زیراکه درصبر برچیزیکه خوش نداری خیر زیادیست و بدانکه ظفر با صبراست وفرج با اندوه بدرستیکه با هرسختی راحتی و رفاهی است.

۶۹۷ منهاج البراعة عن الكافی عن حمزة بن حمران عن ابی جعفر عليه السلام قال الجنة محفوفة بالمكاره والصبر فمن صبر على المكاره فی الدنیا دخل الجنه وجهنم محفوفة باللذات والشهوات فمن اعطی نفسه لذتها وشهوتها دخل النار ۶۹۸ وفيه عن ابی حمزة الثمالی قال قال ابوعبدالله عليه السلام من ابتلی من المؤمنين ببلاء فصبر عليه كان له مثل اجر الف شهيد ۶۹۹ فی الوسائل عن ابی بصير قال سمعت اباجعفر عليه السلام يقول انی لأصبر من غلامی هذا ومن اهلی على ماهو امرّ من الحنظل انّه من صبر نال بصبره درجة الصائم القائم و درجة الشهيد الذی قد ضرب بسيفه قدام محمد صلى الله عليه وآله ۷۰۰ فی الوسائل عن ارشاد الديلمی عن الصادق عليه السلام انه جائت اليه امرأة فقالت ان ابنی سافر عنی وقد طال سفره وغيبة عنی واشتد شوقی اليه فادع الله لی فقال لها عليك بالصبر فاستعملته ثم جائت

۶۹۷- در کتاب منهاج البراعة از کافی نقل شده از حمزة بن حمران از امام پنجم ع که فرمود بهشت پیچیده شده بسختیها وصبر پس هر که صبر کند بر سختیها در دنیا داخل بهشت شود وجهنم پیچیده شده بلذتها وشهوات پس هر که پیروی کند هوای نفس را در لذات و شهوات داخل شود در آتش.

۶۹۸- ودر آن کتاب است از ابی حمزه ثمالی از امام ششم ع که فرمود هر که مبتلا شود از مؤمنین ببلائی وصبر کند بر آن خواهد بود برای او مثل اجر هزار شهید.

۶۹۹- در کتاب وسائل نقل شده از ابی بصیر که گفت شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرماید من هر آینه تحمل میکنم از غلام خود این و از کسان خود بر چیزهائیکه تلخ تر است از هندوانه ابوجهل و فرمود بدرستی هر که صبر کند میرسد بسبب آن درجهٔ روزه دار و نمازشب خوان و بدرجهٔ شهیدیکه شمشیر زده جلو پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله.

۷۰۰- ودر آن کتاب نقل است از ارشاد دیلمی از امام ششم علیه السلام که آمد زنی خدمت آنحضرت و گفت پسر من بسفر رفته و طول کشیده سفر او وغیبت او از من و من نسبت به او بی تاب شده ام: دعا بفرما که خدا او را برساند فرمود صبر کن: پس صبر پیشهٔ خود کرد و بعد چندی باز آمد. واز طول سفر پسرش شکایت کرد حضرت به او فرمود آیا نگفتم صبر کن عرض کرد یابن رسول الله تا چه وقت صبر کنم بخدا صبرم تمام شده فرمود برگرد بخانه ات میبابی پسرت را که از سفر برگشته فوراً برخاست و رفت دید پسرش آمده: برگشت و آمد خدمت امام و عرض کرد آیا وحی هم میشود بعد از رسولخدا فرمود نه ولی وقتی صبر بپایان رسد فرج میآید پس از آنکه گفتی صبرم تمام شده بدرستیکه خدا غم تو را برطرف کرد به آمدن پسرت.

بعد ذالك فشكت اليه طول غيبة ابنها فقال لها الم اقل عليك باالصبر فقالت يابن رسول الله كم الصبر فوالله لقدفني الصبر فقال ارجعي الى منزلك تجدی ولدك قدقدم من سفره فنهضت فوجدته قدقدم فأتت به اليه فقالت اوحی بعد رسول الله قال لا ولكن عندفناء الصبر يأتی الفرج فلما قلت فنی الصبر ان الله قدفرج عنك بقدوم ولدك ۷۰۱ فی السفينه فيما ناجی الله به موسی بن عمران عليه السلام ان قال اليهی ماجزاء من صبر علی اذی الناس وشتمهم فيك قال اعينه علی اهوال يوم القيامه ۷۰۲ عن جابر قال سمع امير المؤمنين عليه السلام رجلا يشتم قنبر او قدرام قنبر ان يرد عليه فناداه امير المؤمنين عليه السلام مهلا ياقنبر دع شاتمك مهانا ترضی الرحمن و تسخط الشيطان و تعاقب عدوك فوالذی فلق الحبه و برء النسمة ماارضی المؤمن ربه بمثل الحلم ولا اسخط الشيطان بمثل الصمت ولاعوقب الأحمق بمثل السكوت .

۷۰۳ فی الحقائق عن النبی صلی الله عليه و آله الصبر كنز من كنوز الجنه ۷۰۴ و قال صلی الله عليه و آله

۷۰۱ـ در كتاب سفينه وارد است كه ازجمله مناجات موسی ع .. اين است خدایا چه چيز است جزای كسی كه صبر كند بر آزار مردم وفحش آنها بواسطه ذات مقدس ورضای تو ندا رسيد یاری كنم اورا براهوال روز قيامت .

۷۰۲ـ ودر آن كتاب وارد است كه جابر گفت شنيد امير المؤمنين عليه السلام ازمردی كه ناسزا ميگويد بقنبر وقنبر اراده كرد بر گرداند ناسزای او را پس نداكرد علی عليه السلام قنبر را وفرمود خودداری كن ای قنبر ووا بگذار اورا بذلت جواب نگفتن و باين خودداری خدا را راضی و شيطان را بغضب آوردی و عقوبت كردی دشمن خود را قسم بخدائيكه حبه را ميشكافد و بندگان را خلق ميكند راهی برای راضی كردن پروردگار ندارد مؤمن بمثل حلم وبرای غضب آوردن شيطان بمثل سكوت وعذاب دادن احمق بمثل خاموشی در برابر او .

۷۰۳ ـ در كتاب حقائق است از رسولخدا ص كـه فرمود صبر گنجی است از گنجهای بهشت .

۷۰۴ـ و نيز در آن كتاب است كه فرمود صبر نسبت به ايمان بمنزلهٔ سر است نسبت به تن .

الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد[۷۰۵] وقال امیر المؤمنین علیه السلام بنی الایمان علی اربع قوائم الیقین والصبر والجهاد والعدل [۷۰۶] فی السفینه کان فی بنی اسرائیل قاض مات ولده فجزع علیه وصاح فنزل علیه ملکان فقال احدهما ان هـذا مرّ بغنمه علی ذرعی فافسده : فقال الاخر ان هذا ذرع بین الجبل والنهر ولم یکن لی طریق غیره فقال له القاضی انت حین ذرعت الم تعلم انه طریق الناس : فقال له المستفتی فأنت حین ولدلك ولدا لم تعلم انه یموت فارجع الی قضائك ثم عرجا[۷۰۷] وفیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله قسم الله العقل ثلاثه اجزاء فمن کن فیه کمل عقله ومن لم یکن فیه فلاعقل له حسن المعرفة لله : وحسن الطاعة لله : وحسن الصبر علی امر الله[۷۰۸] وفیه عن امیر المؤمنین علیه السلام الصبر مطیة لا یکبوو القناعة سیف لا ینبو [۷۰۹] وفیه کتب الحسن بن

۷۰۵ـ وفرموده است امیر المؤمنین علیه السلام پایه گذاری شده ایمان برچهار ستون : یقین : وصبر : وجهاد : و عدالت .

۷۰۶ ـ در سفینه وارد است که در بنی اسرائیل مردی بود قاضی پسر او مرد پس قاضی در مرگ او جزع کرد و بی‌صبری وصیحه میزد وارد شدند براو دو ملك یکی بدیگری گفت این عبورداده گوسفندان خودرا بزراعت من وفاسد کرده آنرا حکم آنرا بگو دیگری درجواب گفت این زراعت کرده بین کوه و نهر آب : آیا ندانسته که اینجا راه عبور مردم است و نبود برای من راهی غیر آن : قاضی بصاحب زراعت گفت هنگامیکه زراعت کردی نمیدانستی کـه آنجـا راه عبور مردم است : شکایت کننده گفت آیا هنگامیکه پسر بتوداده شد ندانستی که او میمیرد : برو پی قضاوتت وبعد بالارفتند بمقام خود .

۷۰۷ـ و در آن کتاب است کـه رسولخدا ص فرمود خدا تقسیم کرده عقل را بسه جزء هر که در او باشد آن سه جزء کامل است عقل او و هر که دراو نباشد نیست عقلی برای او نیك شناختن خدای متعال را : نیك فرمانبرداری ازخدای متعال : ونیك صبر کردن درمقابل اراده وخواست خدای متعال.

۷۰۸ـ ودرآن کتاب است از امیر المؤمنین علیه السلام که صبر مرکبی است که هیچگاه برو نیفتد وقناعت شمشیریست که هیچگاه کند نشود .

۷۰۹ـ ودرآن کتاب است که حسن بن شاذان واسطی نوشت شکایت نامهٔ خدمت حضرت رضا علیه السلام ازجفا و ظلم اهل واسط براو ونوشت دستهٔ ازپیروان عثمان مرا آزارمیدهند : حضرت بخط مبارك جواب نوشتند که خدای متعال عهد وپیمان گرفته ازدوستان ما برصبر کردن دردولتهای باطل پس بحکم پروردگارصبر کن .

شاذان الواسطی الی الرضا علیه السلام ویشتکی جفاء اهل واسط و ظلمهم علیّ و کانت عصابة من العثمانیه تؤذینی فوقع علیه السلام بخطه ان الله جل ذکره اخذ میثاق اولیائنا علی الصبر فی دولة الباطل فاصبر لحکم ربّك[۷۱۰] اقول و یعجبنی بعد هذه الروایة نقل روایة فی السفینه و لو کان بحسب الظاهر نقلها غیر مناسب فی المناقب ابوهاشم الجعفری عن داود بن الاسود قال دعانی سیدی ابومحمد علیه السلام فدفع الیّ خشبة کأنها رجل باب مدورة طویلة ملأ الکف فقال صلی الله علیه صر بهذه الخشبة العمری فمضیت فلما صرت فی بعض الطریق عرض لی سقاء معه بغل فزاحمنی البغل علی الطریق فنادانی السقاء صح علی البغل فرفعت الخشبة التی کانت معی فضربت بها البغل فانشقت فنظرت الی کسرها فاذا فیها کتب فبادرت سریعاً فرددت الخشبة الی کمی فجعل السقاء ینادینی و یشتمنی

۷۱۰ـ نویسندهٔ این سطور میگوید دوست دارم بعد از این روایت نقل کنم روایتی‌را از سفینه ولو آنکه بحسب ظاهر بی‌تناسب بنظر آید از کتاب مناقب ابوهاشم جعفری نقل شده از داود بن اسود گفت احضار کرد مرا سید و مولای خودم امام حسن عسکری علیه‌السلام : پس بمن داد چوبی‌را که درقطوری گویا لنگهٔ دری بود مدور وباندازهٔ بود که دودست‌را پرمیکرد و بمن‌فرمود ببربده بعمری که وکیل‌حضرت بود ویکی ازنواب چهار گانه‌امام‌زمان‌علیه‌السلام است براه افتادم بروم بین ر ه برخوردم بمردآبکشی وسقائی که با او بود قاطری و مزاحم من شد آن قاطر در راه و عبور کردن آن سقا بمن ندا در دادکه صیحهٔ بزن به‌آن‌حیوان : من با آن چوب زدم بر قاطر که کنار رود منشق شد چوب نگاه‌کردم بشکاف چوب دیدم میان آن کاغذهائی و نوشته‌هائی گذاشته شده سرعت‌کردم در رفتن و چوب را بآستین خود فرو بردم : دراین بین دیدم سقاء صاحب حیوان صدا میکند مرا دشنام وناسزا میگوید بمن وجسارت میکند به‌آقای من : اعتنا نکردم و رفتم وبر گشتم نزدیك خانهٔ امام که رسیدم جلو من‌آمد عیسی خادم حضرت نادر دومی وگفت آقا و مولا بتومیفرمایند چرا زدی قاطر را و شکستی چوب را : گفتم ای سید وآقای من ندانستم که میان‌آن چیزیست : فرمود چراکاری کنی‌که احتیاج پیداکنی ازآن عذر بخواهی : بپرهیز که برگردی بانجام چنین کاری : و هر گاه شنیدی‌کسی بما بد میگوید : تو ادامه بده براهی‌که مأموری بروی و اعتنا مکن : وبپرهیز ازجوابگوئی بکسی که بما ناسزا میگوید : ویا بشناسانی که تو که هستی‌وبمامربوطی زیرا ما در بلد ومملکت دشمن هستیم و مملکت سوء : وهر گاه بچنین مطلبی برخورد کردی برو براه خود واعتنا نکن : بدرستیکه اخبار وحالات تو بما میرسد وما آگاهیم این مطلب را بدان .

ویشتم صاحبی فلمادنوت من الدار راجعا استقبلنی عیسی الخادم عندالباب الثانـی فقال یقول لك مولای اعزه الله لم ضربت البغل و کسرت رجل الباب فقلت له یاسیدی لم اعلم مافی رجل الباب فقال ولم احتجت ان تعملا عملا تحتاج ان تعتذر منه ایاك بعدها ان تعود الی مثلها واذا سمعت لناشاتما فامض بسبیلك التی امرت بها وایاك ان تجاوب من یشتمنا : او تعرفه من انت فانا ببلدسوء ومصر سوء وامض فی طریقك فان اخبارك واحوالك تردالینا فاعلم ذالك .

۷۱۱ فی مجموعة ورام قال الله تبارك وتعالی یاعیسی ما اکثرا لبشر واقل عددمن صبر: الاشجار کثیرة وطیبها قلیل فلاتغرنك شجرة حتی تذوق ثمرها یا عیسی لا یغرنك المتمرد علیّ بالعصیان یأکل رزقی ویعبد غیری ثم یدعونی عندالکرب فاجیبه: ثم یرجع الی ماکان علیه : فعلیّ یتمرد ام لسخطی یتعرض: فبعزتی حلفت لاخذنه اخذة لیس له منجا ولادونی ملجأ : این یهرب من سمائی وارضی ۷۱۲ فی المناهج ج ۵ ص ۲۳۹ عن عثمان بن عیسی عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال اصبروا علی الدنیا فانما هی ساعة فمامضی منه لاتجدمنه الما ولاسرورا و مالم یجئی فلاتدری ماهو و انما هی

۷۱۱ـ درکتاب مجموعه ورام وارد است که خدای متعال فرمود خطاب بعیسی یا عیسی چه بسیار است بشروچه کم است عدد صابرین : اشجار زیادست وطیب وخوش طعم آن کم است : گول نزند تو را هر درختی مگر آنکه بچشی مزهٔ میوه آنرا : ای عیسی فریب ندهد تو را بی اعتنایان بذات مقدس من بعصیان ونافرمانی من : که میخورد رزق مرا و عبادت میکنـد غیر مرا : و بعد میخواند مرا هنگام گرفتاری پس رفع میکنم غم او را : و بازگشت میکند بعمل خود که نافرمانی باشد: آیا برمن جسور شده ویا خود را درمعرض غضب من درمیآورد: بعزت ذات مقدس خود قسم که چنین کسی را اخذکنم یك اخذی که نباشد برای او نجات دهنده ونه پناهی بغیرمن : کجا فرار میکند ازآسمان وزمین من .

۷۱۲ـ درکتاب مناهج جلدپنجم ص۲۳۹ نقل شده ازعثمان بن عیسی ازامام ششم علیه السلام که فرمود صبرکنید بردنیازیرا که ساعتی بیش نیست : زمانی که گذشته نخواهی یافت ازآن نه دردی و غمی ونه سروری وخوشی و زمانی هم که نیامده چه میدانی چگونه خواهی بود : پس دنیائی که تو گرفتارآنی همین ساعتی است که الان دراو هستی پس صبرکن در آن ساعت ازمعصیت خدا اگربجهت معصیتی درفشاری .

ساعتك التی انت فیها فاصبر فیها علی‌طاعة‌الله واصبر فیها عن معصیة‌الله .

۷۱۳ فی‌المجمع عن‌النبی صلی‌الله علیه وآله الایمان شطران شطرشکر وشطرصبر ۷۱۴ عن‌الصادق علیه‌السلام نحن‌صبر وشیعتنا اصبرمنا وذالك لانانصبر علی‌مانعلم وهم صبروا علی مالایعلمون ۷۱۵ وفی‌الخبر یأتی علی‌الناس زمان الصابرعلی دینه کالصابرعلی الجمرة ۷۱۶ فی‌السفینه فی‌عمر روی ان‌عثمان مربعمار یوم‌الخندق وهو یحفروقد ارتفع‌الغبار من‌الحفر فوضع عثمان‌کمه علی انفه ومرفقال عمار لایستوی من یبنی

۷۱۳ـ درکتاب مجمع نقل شده از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌که فرموده است ایمان دوجزء است یکجزء شکر است و یکجزء صبر .

۷۱۴ـ واز امام ششم علیه‌السلام نقل‌شده‌که فرموده ما صابریم وشیعیان ما صابرتراند زیراکه ماصبرمیکنیم برچیزی‌که عالم وآگاهیم وآنها صبرمیکنند برچیزی‌که عالم نیستند و تعبداً ازما شنیده‌اند ویا نقل شده برای‌آنها .

۷۱۵ـ و در روایتی نقل‌است‌که بیاید زمانی برمردم‌که صبر در دین بمثل‌صبربرآتش باشد (لابد میان‌کف ولو روایت ندارد) .

۷۱۶ـ درسفینه نقل شده‌که عثمان گذشت هنگام حفر خندق وعمارحفر میکرد و غبار و گرد بلند بود عثمان : آستین خودرا به‌بینی گذاشت و رد شد : عمارگفت مساوی نیستند کسانیکه مسجد بنا میکنند ومیگذرانند بمثل رکوع و سجود ازشدت‌کار باکسانیکه از آنجا عبورکند و دوری‌کند ازغبار وپشت‌کند ازمسجد و بناکنندگان آن با عناد و دشمنی : عثمان نظری‌کرد بعمار وگفت ای پسرکنیز آیا نظربمن داشتی از کلامت و کنایه بمن گفتی : و فی‌الحال عثمان‌آمد خدمت رسولخدا وگفت ما داخل دین تو نشدیم‌که‌کنایه بشنویم وآبروی ما هدر رود : رسولخدا (ص) فرمود بدرستیکه برمیگردانم بتو اسلام و دینت را و برو عقب کارت : و در این هنگام خدا نازل‌کرد آیهٔ شریفهٔ یمنون علیك یعنی ای رسول گرامی منت میگذارند برتو که اسلام‌آورده‌اند بگومنت نگذارید برمن‌بجهت اسلام‌آوردن‌شمابلکه خدامنت میگذارد برشماکه هدایت‌کرده شما را بایمان : و بعد از شکایت برسولخدا عثمان کتك زد عمار را بقدری‌که غش‌کرد وبیهوش افتاد روی زمین و دستور داد غلامانش بکشند دست وپای عمار را وبعد با پای چکمه‌دار زد به‌اسافل اعضای اوکه فتق عارض او شد و شکست دندهٔ از دنده‌های او را : و عمار در جنگ صفین گفت بخدا قسم اگر با ما بجنگند و بوسیلهٔ زدن شمشیرها برسانند ما رابشاخهای درخت خرمای هجری (اسم قریه‌ایست در اطراف مدینه و بواسطهٔ زیادی‌درخت خرما درآنجا سعف وسعفات‌نسبت بآنجا داده شده) هرآینه ما علم داریم که برحق هستیم وآنها برباطل هستند .

المساجد يظل فيها راكعا وساجدا كمن يمر با الغبارحائدا يعرض عنها جاحدا معاندا فالتفت اليه عثمان فقال يابن السوداء اياى تعني : ثم اتى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لم ندخل عليك لتسب اعراضنا : فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله قداقلتك اسلامك فاذهب فانزل الله عزوجل يمنون عليك ان اسلموا قل لاتمنوا على اسلامكم بل الله يمن عليكم ان هداكم للايمان ضرب عثمان عمار حتى غشى عليه وامر غلمانه فمدوا بيديه و رجليه ثم ضربه برجليه وهما فى الخفين على مذاكيره فاصابه الفتق و انه كسر ضلعا من اضلاعه وقال عمار فى صفين والله لوضربونا باسيافهم حتى يبلغونا سعفات هجر لعلمنا انا على حق وانهم على الباطل ۷۱۷ فى الصافى سورة يونس عن امير المومنين عليه السلام نحن واتباعنا ممن تبعنا من بعدنا طوبى لنا وطوبى لهم وطوباهم افضل من طوبانا قيل ما شأن طوباهم افضل من طوبانا السنا نحن وهم على امر قال لا انهم حملوا مالم تحملوا واطاقوا مالم تطيقوا ۷۱۸ فى السفينه عن الصادق عليه السلام قال من نظر الى امرأة فرفع بصره الى السماء اوغمض بصره لم يرتد اليه بصره حتى يزوجه الله عزوجل من الحور العين ۷۱۹ وفيه قال الصادق عليه السلام ما عتصم احد بمثل ماعتصم بغض البصر فان البصر لايغض عن محارم الله الاوقدسبق الى قلبه مشاهدة العصمة والجلال

۷۱۷ـ در كتاب تفسير صافى سورهٔ يونس نقل شده از اميرمؤمنين عليه السلام كه فرمود ما و اتباع ما ازكسانيكه بعد ازما تبعيت از ما ميكنند طوبائى است براى ما و طوبائى است براى آنها و طوباى آنها برتر است از طوباى ما گفته شده چه شده كه طوباى آنها برتر باشد از طوباى ما مگرما وآنها بريك دين ومذهب نيستيم و دريك پايه نيستيم فرمود نه بدرستيكه آنها تحمل ميكنند چيزيكه شما تحمل نميكنيد وصبر ميكنند برچيزى كه شما صبر نميكنيد.

۸۱۸ـ دركتاب سفينه وارد است ازامام ششم عليه السلام كه فرمود هركه نظر كند بسوى زنى و بردارد نظر خود را و به آسمان نظر كند ويا به بندد چشم خودرا بهم نگذارد چشم خود را مگر آنكه خداى متعال حوريهٔ به او تزويج كند .

۷۱۹ـ و درآن كتاب است كه امام ششم فرموده حفظ ازگناه نميشود احدى بمثل حفظ شدن بسبب بستن چشم بدرستيكه چشم بسته نميشوداز حرام خدا مگرآنكه پيشى گرفته بقلب مشاهدهٔ عصمت و جلال ذات ذى الجلال.

۷۲۰ وفیه عن ابیعبدالله علیه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره کانت الصلوة عن یمینه والزکوة عن یساره والبر مطلی علیه و تینحی الصبر ناحیة فاذا دخل علیه الملکان الذان یلیان مسائلته قال الصبر للصلوة والزکوة و البردونکم صاحبکم فان عجزتم عنه فانادونه ۷۲۱ وفی روایة اخری عنه قال رأس طاعة الله الصبر والرضا عن الله فیما احبّ العبد اوکره ولا یرضی عبد عن الله فیما احب او کره الاکان خیراله فیما احبّ اوکره ۷۲۲ فی ارشاد الدیلمی ان النبی صلی الله علیه و آله قال ثلاث یدرك بها خیر الدنیا والاخرة الشکر عند النعماء والصبر عند الضراء والدعاء عند البلاء ۷۲۳ فی السفینه عن الصادق علیه السلام قال قال ابلیس خمسة لیس لی فیهن حیلة وسائر الناس فی قبضتی.

۷۲۰- و درآن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود وقتی داخل قبر شود مؤمن نمازطرف راست اوست و زکوة طرف چپ او وبقیه خوبیها اطراف او هستند وصبر دریکطرف دورتر قرارگرفته : وقتی وارد شوند دوملك نکیر ومنکر بجهت سؤال: صبر بنماز و روزه و بقیهٔ اعمال میگوید بشما سپرده شده صاحبتان واگرشما عاجز هستید ازنجات اومن اورا نجات میدهم و هستم نزد او .

۷۲۱- و در روایت دیگری از آنحضرت نقل است که فومود راس طاعت خـدا صبر و رضایت باعمال حضرت باری تعالی است : چه مورد خوش‌آیند بنده باشد وچه مورد کراهت و بدی او وراضی نمیشود بندهٔ ازکردار خدا درچیزی که دوست دارد ویا ندارد مگرآنکه خیر است برای او درخوشی وبدی .

۷۲۲- در ارشاد دیلمی وارد شده که رسولخدا فرموده سه‌چیزاست که نائل‌میشود بآنها انسان و درك میشود خیر دنیا و آخرت : شکر گـذاری هنگام نعمت : صبر کردن در وقت سختی : دعا و زاری هنگام بلا.

۷۲۳- درکتاب سفینه ازامام ششم علیه السلام نقل است که فرمود شیطان گفته‌است پنج طائفه هستندکه چارهٔ من و حیلـهٔ من در آنها کارگر نیست و بقیـهٔ مردم درچنگ و قبضه من هستند .

کسی که پناه ببرد بخدا از روی صداقت واعتماد کند برخدا درجمیع کارهایش.
وکسی که‌زیادتسبیح بگوید ویادخدا کند درشب و روزش .
وکسی که به‌پسندد برای برادر مؤمن خودآنچه بپسندد برای خود .
وکسی که بی‌صبری و جزع نکند برمصیبت وقتی به‌او وارد شد .
وکسی که راضی باشد بآنچه خدا قسمت او کرده وغم روزی‌نخورد .

من اعتصم باالله عن نية صادقة واتكل عليه في جميع اموره .
ومن كثر تسبيحه في ليله و نهاره .
ومن رضى لاخيه المؤمن ما يرضاه لنفسه .
ومن لم يجزع على المصيبة حين يصيبه .
ومن رضى بماقسّم الله له ولم يهتم لرزقه .
۷۲۴ في السفينه عن امير المؤمنين عليه‌السلام قال اوحى الله تعالى الى داود يا داود انت تريد و انا اريد ولا يكون الاما اريد فان اسلمت لما اريد اعطيتك ماتريد وان لم تسلم لما اريد اتعبت نفسك فيما تريد ثم لا يكون الاما اريد ۷۲۵ عن التورات من اصبح حزينا على الدنيا فكأنما اصبح ساخطا علىّ من لم يرض بقضائى ولم يصبر على بلائى ولم يشكر نعمائى فليتّخذ رباّ سوائى ۷۲۶ فى ارشاد الديلمى عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله ثلاثة يرفع الله عنهم العذاب يوم القيامه الراضى بقضاء الله والناصح للمسلمين والدال على الخير ۷۲۷ فى كشكول الشيخ عن ذى النون المصرى قال كنت فى الطواف واذا انا

۷۲۴ـ و در آن کتاب است از امیرمؤمنین علیه‌السلام که فرمود خدا وحی کرد بسوی داود . ای داود تو خواستی داری ومن خواستی وعاقبت انجام نگیرد مگر آنچه ارادهٔ من است اگر تسلیم ارادهٔ من شدی عطا میکنم بتو آنچه خواهی واگر تسلیم نشدی باارادهٔ من خود را بزحمت افکندی نسبت بدست آوردن مراد خود : ونتیجة هم نمیشود مگر آنچه من اراده دارم .

۷۲۵ـ نقل شده از تورات که هر که صبح کند غمناك بردنیا پس گویا غضب‌کرده برمن که خدای‌او هستم : هر که راضی نباشد بقضا وارادهٔ من وصبر نکند بر بلائی که بارادهٔ من‌وارد شده : و شکر گذاری نکند نعمت‌های مرا پس اختیار کند پرورد گاری سوای من .

۷۲۶ـ درکتاب ارشاد دیلمی از رسولخدا (ص) وارد است‌که سه‌طائفه هستند برمیدارد خدا ازآنها عذاب در روز قیامت : راضی بقضا و قدرالهی : و پند دهندهٔ مسلمین : و دلالت کنندهٔ برخیر .

۷۲۷ـ درکشکول شیخ بهائی ازذوالنون نقل‌شده که گفت درطواف بودم ناگاه دیدم دوزن ازجلومی آیندویکی ازآنهامیگوید:صبر کردم برواردداتی که اگر بعضی ازآن بر کوههای‌رضوی وارد می‌شد ازهم می‌پاشید ومن خودداری‌کردم از ریزش اشك‌چشم وبعد برگرداندم بدیدهٔ خود وچشم ریزش‌کرد اشکش در درون و دل من . گفتم چیست ای زن‌آن مصیبت و از چه

بجاريتين قداقبلتا وانشأت احدايها و هى تقول صبرت على مالو تحمّل بعضه جبال رضوى اصبحت تتصدع : ملكت دموع العين ثم رددتها : ثم رددتها الى ناظرى فاالعين فى القلب تدمع فقلت فماذا ياجارية فقالت من مصيبة نلتهالم تصب احداقط قلت وماهى قالت كان لى شبلان يلعبان امامى وكان ابوهما ضحّى بكبشين فقال احدهما لاخيه يا اخى اريك كيف ضحى ابونا بكبشه فقام واخذ شفرة فنحره فهرب القاتل ودخل ابوهما فقلت له ان ابنك قتل اخاه وهرب : فخرج فى طلبه فوجده قدافترسه السبع فرجع الاب فمات فى الطريق ظمأ وجوعاً ۷۲۸ عن ابى عبدالله عليه السلام ان لله تعالى عبادا فى الارض من خالص عباده ماينزل من السماء تحفة الى الارض الاصرفها عنهم الى غيرهم ولابلية الاصرفها اليهم وعنه عليه السلام ان الله تعالى اذا احبّ عبدا اغتّه باالبلاء غتاً اى غمسه ۷۲۹ عن الصادق قال رسول الله صلى الله عليه وآله لاحاجة لى لله فيمن ليس له فى ماله وبدنه نصيب .

اينطور نالانى : گفت ازمصيبتى كه بمن رسيده كه بمثل آن نرسيده بكسى هيچگاه گفتم بيان كن آنرا : گفت دوپسر بچه داشتم كه مشغول بازى بودند جلو روى من و پدرآنها دو گوسفند داشتيم كه سر بريد وذبح كرد: يكى ازآن دوپسر بديگرى گفت ميخواهى بدانى پدرم چگونه ذبح كرد گوسفند را پس برخاست و گرفت كارد را وسر برادرش را بريد و فرار كرد : بعد پدرشان آمد به او گفتم كه پسرت برادرش را كشت وفرار كرد: چون مطلب رافهميد رفت خارج بسراغ پسرش اورا يافت درحاليكه درندگان اورا پاره كرده اند ، برگشت نوميد و دربين راه خود او ازشدت گرما و تشنگى و گرسنگى هلاك شد .

۷۲۸ـ از امام ششم عليه السلام وارد شده كه ازبراى خداى متعال بندگانى است روى زمين ازخالص ترين بندگان ونازل نميكند خدا ازآسمان تحفهٔ بزمين مگر آنكه برميگرداند ازآنها ومتوجه ميكند بغيرآنها : وهيچ بليه وگرفتارى نيست مگرآنكه متوجه ميكند بسوى آن بندگان خالص و ازآن بزرگوار است كه خداى متعال هرگاه دوست بدارد بندهٔ را فرو ميبرد اورا دربلا يكنوع فروبردن شديدى .

۷۲۹ـ و ازامام ششم عليه السلام وارد است كه رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده نيست رحمت خاصهٔ خدا متوجه كسى كه نباشد درمال وبدن اونصيب وبهرهٔ در راه خدا .

۷۳۰ عن الصادق عليه السلام لوان مؤمناكان فی قلّة جبل لبعث الله عزوجل اليه من يؤذيه ليوجره علی ذالك ۷۳۱ لالی وقدروی ان امراة عثرت فانقطع ظفرها فضحك فقيل لها اماتجدين الوجع فقالت ان لذت ثوابه ازالت عن قلبی مرارة وجعه ۷۳۲ وكان بعضهم يعالج غيره من علته فنزلت به فلم يعالج نفسه فقيل له فی ذالك فقال ضرب الجيب لايرجع ۷۳۳ و فيه و قال ابوعلی الرازی صحبت الفضل بن العياض ثلاثين سنة ما رأيته ضاحكا ولامتبسما الايوم مات ابنه علی فقلت له فی ذالك فقال ان الله احب امرا فاحبت ذالك ۷۳۴ فی الصافی سورة هودعن القمی ان عادا كانت

۷۳۰ـ ازامام ششم عليه السلام وارد است كه اگر مؤمنی درسر كوهی باشد ميفرستد خدای متعال كسی را كه آزار دهد تا اجر عنايت كند او را براين آزار .

۷۳۱ـ درلالی روايت شده كه زنی افتاد بزمين وناخن او قطع شد واو دراين حال خنديد گفته شد به او آيا درد حس نميكنی : گفت لذت ثواب اين بليه زايل كرد از دل من تلخی درد آنرا .

۷۳۲ ـ و در آن كتاب است كه بعضی از اشخاص با معرفت بودند كه امراض مردم را علاج ميكردند وچون بخود اوعارض ميشد خود را معالجه نميكرد : گفته ميشد كه چرادرد خود را علاج نميكنی در جواب گفت چوب دوست وزدن او درد ندارد .

۷۳۳ـ و در آن كتاب است كه ابوعلی رازی گفت همنشين شدم با فضيل بن عياض سی سال وندیدم در اين مدت اوراخندان ونه متبسم مگر روزی كه پسر اوعلی از دنيا رفته بود ازجهت سرور او پرسيدم گفت خدای متعال دوست داشت چيزی را من هم خوشم بآن .

۷۳۴ ـ در كتاب تفسير سورهٔ هود از تفسير قمی نقل كرده كه قوم عاد بلادی داشتند و زمين هائی بهاندازهٔ چهار منزل راه ودارای زراعت ودرختان زيادی بودند وغالباً دارای عمر دراز واجسام طويلهٔ بودند وبت ميپرستيدند وفرستاد خدا هود را بسوی آنها كه دعوت كند آنها را بدين حق وبدور انداختن بتها ولی آنها ابا كردند و ايمان بحضرت هود نياوردند واذيت كردند اورا لذاآسمان خودداری كرد از ريزش باران بر آنها هفت سال تاآنكه بقحطی گرفتار شدند وحضرت هود زراعت ميكرد وآب ميداد زراعت را در اين بين دستهٔ آمدنددرب منزل هود و اورا طلب كردند ازمنزل بيرون آمد زنی و گفت شما كيستيد گفتند ما از بلد فلان هستيم وخشك شده بلادما : آمده ايم خدمت هود درخواست كنيم كه از خدا بخواهدبرای

بلادهم فی‌البادیه من‌المشرق الی الاجفر اربعه منازل و کان‌لهم ذرع ونخل کثیر ولهم اعمار طویلة واجسام طویلة فعبدوا الاضام و بعث‌الله الیهم هودا یدعوهم الی الاسلام وضلع‌الانداد فأبوه لم‌یؤمنوابهودوآذوه فکفت‌السماء عنهم سبع سنین‌حتی قحطوا وکان هود ذراعایسقی الزرع فجاء قوم الی بابه یریدونه فخرجت علیهم امراة شمطاء عوراء فقالت من انتم فقالو انحن من بلاد کذا و کذا اجدبت بلادنا فجئنا الی هودنسأله ان‌یدعوالله حتی نمطروتخصب بلادنا فقالت لواستجیبت لهود دعاء لدعا لنفسه فقداحترق ذرعه لقلة الماء قالوافاین هوقالت فی‌موضع کذاو کذا فجاؤا الیه فقالوایانبی‌الله قد اجدبت بلادنا ولم یمطر فاسئل‌الله ان یخصب بلادنا ونمطرفتهیأ للصلوة وصلی ودعالهم فقال لهم ارجعو فقدا مطرتم واخصبت بلادکم فقالو ایانبی‌الله‌انارأینا عجباقال ومارایتم قالوا راینا فی منزلك امرأة شمطاء عوراء قالت لنا من‌انتم ومن تریدون فقلناجئنا الی هودلیدعوالله لنا فنمطر فقالت لوکان هود داعیالدعا لنفسه فان ذرعه قداحترق فقال هود علیه‌السلام ذالك اهلی وانا ادعوالله لها بطول البقاء فقالوا وکیف ذالك قال لانه ماخلق‌الله مؤمنا الاوله عدو یؤذیه‌وهی عدولی فلان یکون عدوی‌ممن املکه خیرمن ان‌یکون عدوی ممن یملکنی‌فبقی هودفی‌قومه یدعوهم‌الی‌الله ونیهاهم‌عن عبادة الاضام‌حتی اختصبت بلادهم وانزل‌الله

ما باران بیاید ودیار ما آباد شود : آن زن گفت اگر دعای هود مستجاب میشد برای خود دعا میکرد زیرا که زراعات او سوخته از بی‌آبی : جماعت گفتند کجا است هود گفت در فلان محل‌آمدند خدمت هود و گفتند ای پیغمبر خدا بدرستی دیار ما خشك شده از بی‌بارانی از خدا بخواه که باران بفرستد وآباد کند بلاد ما را : پس هود مهیا شد برای نماز و نماز خواند ودعا کرد به‌آنها فرمود برگردید خدا باران فرستاد وآبادکرد دیار شما را : گفتند یا نبی‌الله چیزی عجیب دیدیم فرمود چه‌دیدید گفتند در منزل شما زنی دیدیم باین صفت بما گفت شما کی هستید وچکار دارید گفتیم آمده‌ایم هود را به‌بینیم که دعا کند خدا برای ما باران‌بفرستد گفت اگرهود میتوانست دعاکند برای خود دعا میکرد زیرا زراعات‌وخشکیده شده وسوخته : هود گفت او عیال من است ومن دعا میکنم واز خدا میخواهم طول عمراورا: گفتند چگونه طول عمر وبقای همچه زنی را میخواهید فرمود زیرا خدا نیافریده مؤمنی را مگر آنکه او را دشمنی است که آزار دهد اورا : واین زن است دشمن من واگردشمن من

علیهم المطر ۷۳۵ ارشادالدیلمی و قال ﷺ الصبر مطیة لاتکبوا بصاحبها و الصبر علی‌المصیبة مصیبة للشامت ۷۳۶ و فیه قال امیرالمؤمنین ﷺ الصبر من‌الایمان بمنزلة الرأس من‌الجسدولا ایمان لمن لاصبر له وقال انا وجدنا الصبر علی‌طاعة‌الله ایسر من‌الصبر علی عذابه‌وقال علیه‌السلام اصبروا علی‌عمل لاغنی لکم عن‌ثوابه واصبروا علی عمل لاطاقة لکم علی‌عذابه ۷۳۷ و فیه قیل اوحی‌الله الی داود تخلق باخلاقی فان من اخلاقی انی انا الصبور والصابران مات مع‌الصبرمات شهیدا وان عاش‌عاش عزیزا و اعلموا ان الصبر علی المطلوب عنوان الظفر و الصبر علی‌المحن عنوان الفرج و قد مدح‌الله سبحانه عبده ایوب انا وجدناه صابرانعم العبدانه اواب ۷۳۸

کسی باشد که من اختیاردار او باشم بهتر است از اینکه کسی باشد که او مسلط برمن‌باشد: براین منوال بود هود میان قوم خود وخدا را میخواند ونهی‌کرد از بت‌پرستی تاآنکه آباد شد بلاد آنها وفرستادخدا برای آنها باران.

۷۳۵ـ درکتاب‌ارشاد دیلمی‌ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل‌است‌که فرمود صبرمرکبی است که صاحبش را بزمین نیندازد وصبر برمصیبت مصیبتی است برای دشمن.

۷۳۶ـ و درآن‌کتاب است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده صبر نسبت به ایمان به مثل نسبت سراست بجسد: و نیست ایمان برای کسیکه صبر ندارد وفرمود ما یافتیم صبر بر- طاعت‌خدا راآسانتر از صبر برعذاب خدا وفرمود صبرکنید برچیزی که بی‌نیاز نیستید شما از ثواب آن وصبرکنید برکاری‌که نیست شمارا طاقت چشیدن عذاب آن.

۷۳۷ـ و درآن‌کتاب است که خدا وحی‌کرد به‌داود متخلق شو به‌اخلاق من زیراکه از جملهٔ اخلاق من این است که من صبور هستم: وصبرکننده اگر با صبر بمیرد شهیدمرده واگر زنده بماند زنده‌مانده عزیز: وبدانکه صبر برمکاره بجهت رسیدن بمطلوب اول ظفر است وصبر برشدائد اول فرج: وبتحقیق خدا مدح فرموده بنده‌اش ایوب را آنجاکه‌فرموده ما یافتیم آن ایوب را صابر نیکو بنده‌ایست بدرستیکه او اواب است وبسیار بما التجا میکند

۷۳۸ـ ودرکتاب ارشاداست‌که روایت شده پس ازآنکه سخت‌شد بلاها بحضرت‌ایوب روزی عیالش به او گفت چون دعای پیغمبران مستجاب است چه خوب بود شما میخواندید خدا را ودعا میکردید خدا برطرف میکرد این شدت را حضرت ایـوب فرمـود ای‌زن خدا بهره داد به‌نعمتهای خود مارا هفتاد سال: بگذار صبرکنیم بربلای او بهمین مقدار: وروایت

و فی الارشاد روی انه لما اشتدت به البلاء قالت له امرأته یوما ان دعاءِ الانبیاء مستجاب فلوسألت‌الله کشف مابك فقال لها یا هذه قد متعناالله با النعم سبعین سنة فدعینا نصبرعلی بلائه مثل ذالك وروی انه‌لما جائت امرائته الیه و قد باعت احد ظفائرها بقوته‌شق‌علیه‌ذالك فنصب نفسه بین‌یدی‌الله تعالی ثم قال یارب‌انك‌ابتلینی بفقدالاهل والاولاد فصبرت وباالمرض الفلانی فصبرت ثم عدّد امراضه فاذا النداء من قبل‌الله تعالی ان یا ایوب لمن المنة علیك فی‌صبرك فقال اللهم الك اللهم لك وصاریحث التراب علی رأسه و یبکی و یقول اللهم لك فجاءالنداء ارکض برجلك هذا مغتسل‌باردوشراب‌فرکض‌برجله فنبعت عین‌عظیمة فاغتسل منها فخرج‌جسمه کااللؤلؤة البیضاءِ وجاءِ جراد کله ذهب فصاده هو و اهله و احیی‌الله تعالی من مات من ولده ورزقه من‌النساء اللتی تزوجهن اولادا کثیرا کما قال‌الله تعالی و وهبناله له اهله‌ومثلهم معهم رحمة مناوذکری لاؤلی‌الالباب ۷۳۹ وفیه قال‌رسول‌الله‌الصبر

شده پس ازآنکه آمد عیال او در حالیکه موهای خود را فروخته در راه قوت و امرار معاش گران‌آمد برایوب: مثل اینکه درمقام احتجاج برآمد: وگفت پروردگارا مبتلاشدم‌بهلاکت اهل واولاد صبرکردم: ومبتلا شدم بمرض فلان صبرکردم وبعد یك یك از امراضش را شمرد وگفت برهمه صبرکردم : در این هنگام ندائی از قبل خدای متعال آمد که ای ایوب برای کیست منت برتو دراین صبرکردنت: گفت‌خدایا ازبرای تو: خدایا ازبرای تومیگفت وخاك بسر میریخت‌وگریه میکرد وهای میگفت خدایا منت از وجود مقدس تو است برمن : دراین هنگام ندا رسید ای ایوب بزن پای خود را بزمین این است چشمهٔ آب سرد و گوارا : پس زد بزمین پای خود جوشید آب وظاهر شد چشمهٔ آب بزرگی پس غسل‌کرد از آن آب وتن او سالم شد بمثل لؤلؤ درخشنده ونازل شد براو ملخهائی‌که تمام طلا بودند گـرفت آنها را خود واهلش وزنده کرد خدای متعال هرکه مرده بود از اولادش وروزی‌کرد خدا به او از زنهائی‌که ازدواج‌کرد اولاد زیادی هماطوری‌که‌خدا درقرآن شریف فرموده که ماهبه‌کردیم به‌او اهلش را ومثل اهلش را باآنها : از روی رحمت وعنایت ما : وبجهت یادآوری‌صاحبان عقل از الطاف و عنایات ما .

۷۳۹ـ و درآن کتاب است که رسولخدا فرموده صبر نصف ایمان است ویقین تمام‌آن.

نصف‌الایمان والیقین الایمان کله [۷۴۰] مجموعة ورام‌الحسن قال جربنا و جرب لنا المجربون فلم نرشیئا انفع وجدانا ولااضر فقدانا من‌الصبر : به یداوی‌الامور ولایداوی هوبغیره [۷۴۱] وفیه وکان بعضهم یمربالسوق فیری ما یشتهیه فیقول یا نفس اصبری ما احرمك ما تریدین الالکرامتك علی.

[۷۴۲] وفیه عن‌اکثم بن‌الصیفی الصبر علی جزع الحلم‌اعذب من‌جنی ثمر‌الندم کن کاالمداوی جرحه یصبرعلی الدواء محافظة من‌طول الداء [۷۴۳] فی‌الحقائق قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله من اقل ما اوتیتم الیقین وعزیمة الصبر ومن اعطی حظه منهما لم یبال مافاته‌من قیام اللیل وصیام‌النهار [۷۴۴] وفیه‌عن‌الباقر علیه‌السلام قال قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال‌الله تبارك وتعالی من مرض ثلاثا لم یشك الی‌عواده ابدلته لحما خیرامن‌لحمه:

۷۴۰ـ در کتاب مجموعهٔ ورام است از حسن که گفته ما تجربه‌کردیم و دیگران نیز برای ماتجربه‌کردند ندیدیم چیزی درداشتن نافع‌تر و نه در نداشتن چیزی پرضررتر‌ازصبر ضرر هرچیزی بصبر جبران میشود و مداوا اما ضرر نداشتن صبر بچیزی جبران نشود .

۷۴۱ـ ودر آن‌کتاب است‌که بعضی از علماء از بازار عبور کرد میل‌کرد بچیزی گفت ای نفس صبر کن : محروم نمیکنم تو را از چیزی که میل داری مگر بجهت دوست داشتن من تو را .

۷۴۲ـ و درآن‌کتاب نقل است از اکثم پسر صیفی که گفت جزع نکردن گواراتر از چیدن میوهٔ ندامت وپشیمانی : در مقام صبر بوده باش بمثل‌کسیکه صبر میکند ازدوای روی جراحت : بجهت جلو گیری از طول مرض و درد .

۷۴۳ـ ودر کتاب حقائق است که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود کمتر چیزی که عطا شده‌اید یقین است وعزم برصبر : وهر که از ایندو بهره داشت باك ندارد از فوت نماز شب و روزه .

۷۴۴ـ ودر آن‌کتاب است ازامام پنجم علیه‌السلام که رسول‌خدا فرموده که خدای‌متعال فرمود هرکه مریض شود سه روز وشکایت بعیادت کننده نکند : عطا میکنم به‌او گوشتی بهتر از گوشت رفتهٔ او وخونی بهتراز خون او : اگرعافیت دادم خواهد بود درحالیکه گناهانش آمرزیده شده واگر از دنیا رفت میبرم اورا بجوار رحمتم .

ودما خیرا من دمه : فان عافیته‌عافیته ولاذنب لهوان قبضة قبضة الی رحمتی ۷۴۵ انوار البهیه قال‌الباقر علیه‌السلام الکمال کل الکمال التفقه فی‌الدین و تقدیرالمعیشه والصبرعلی النوائب ۷۴۶ فی‌الحقائق‌عن‌الصادق علیه‌السلام من‌اشتکی لیلة فقبلهابقبولها وادی الی‌الله شکرها کانت کعبادة ستین سنة : سئل ما قبولها : قال : یصبرعلیها ولایخبر بماکان فیها فاذا اصبح‌حمدالله علی ماکان ۷۴۷ و فیه عن‌النبی صلی‌الله علیه وآله من اجلال‌الله و معرفة حقه ان لاتشکو وجعك ولاتذکر مصیبتك و اما الشکایة‌الی‌الله تعالی وسئوله الرّفع فحسن قال یعقوب انما اشکو بثی وحزنی الی‌الله ۷۴۸ لالی عن السجاد علیه‌السلام قال‌اذاقامت القیامة یأتی بقوم‌النوق من‌النور فیرکبون و یدخلون الجنه بغیروقوف فی‌العرصات وبغیر حساب وهم‌الصابرون فی‌البأساء والضراء ۷۴۹ وفیه‌قال‌الرضا علیه‌السلام قال ابوجعفر علیه‌السلام من‌بلی من‌شیعتنا ببلاء فصبرکب‌الله‌له‌اجر

۷۴۵ـ در کتاب انوارالبهیه نقل است از امام پنجم علیه‌السلام که فرموده کمال تمام کمال : دانستن احکام خداست: واندازه داشتن در زندگی : وصبر برنوائب‌وگرفتاری‌ها .

۷۴۶ـ و درکتاب حقائق است از امام صادق علیه‌السلام که فرمود هرکه دردی‌مبتلاشود شبی وقبول‌کندآنرا و ادا کند بسوی پروردگارشکرآنرا خواهد بود برای او ثواب‌عبادت شصت سال : ازامام پرسیده شد قبول آن چیست : فرمود : صبر کند برآن : وبکسی نگوید ابتلای خود : و وقتی صبح‌کرد حمدوثنای الهی را بجا آورد .

۷۴۷ـ و درآن کتاب است که رسولخدا فرموده از اجلال وتعظیم خدا وشناسائی حق خدا این است‌که شکایت نکنی از درد خود وبمردم نگوئی از واردات و مصائب خود : و اما شکایت‌کردن بخدای متعال ودرخواست ازخدا برطرف شدن آنرا پس نیکوست همانطوریکه یعقوب‌گفت شکایت حزن وغم و گرفتاری بخدا میکنم .

۷۴۸ـ درکتاب لالی نقل‌است از امام‌چهارم‌که فرمود هرگاه قیامت بپا شود برای‌دستهٔ شترانی از نور آورده شود پس سوار شوند وداخل بهشت شوند : بدون درنگ درعرصات و بدون حساب : وآنها هستند صبر کنندگان درشدائد و گرفتاریها .

۷۴۹ـ ودرآن کتاب است که حضرت رضا علیه‌السلام فرمود فرموده است امام پنجم علیه‌السلام هر که مبتلا شود از شیعیان ما ببلائی پس صبر کند می‌نویسد خدا برای او ثواب هزار شهید .

الف‌شهید ۷۵۰ جامع الأخبار عن امیر المؤمنين عليه‌السلام قال انك ان صبرت جرت عليك المقادير وانت مأجوروان جزعت جرت عليك المقادير وانت مأذور.

۷۵۱ في السفينه عن موسى بن جعفر عن ابيه عليهما السلام قال جمع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله امير المؤمنين علي بن ابيطالب وفاطمه والحسن والحسين عليهم السلام واغلق عليهم الباب وقال يا اهلي واهل الله ان الله عزوجل يقرء عليكم السلام وهذا جبرئيل معكم في البيت ويقول ان الله تعالى يقول اني قد جعلت عدوكم لكم فتنة فما تقولون قالوا نصبر يارسول الله لأمر الله وما نزل من قضائه حتى نقدم على الله عزوجل ونستكمل جزيل ثوابه فقد سمعناه يعد الصابرين الخير كله فبكى رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حتى سمع نحيبه من خارج البيت فنزلت هذه الأية وجعلنا بعضكم لبعض فتنة اتصبرون وكان ربك بصيرا ۷۵۲ وفيه عن امير المؤمنين عليه‌السلام الأيمان اربعة اركان الرضا بقضاء الله:

۷۵۰ـ در کتاب جامع الاخبار است از امیر المؤمنین علیه‌السلام که فرمود اگر صبر کردی تقدیر الهی جاری شود وتو اجر بردی: واگر بی‌صبری کردی تقدیر الهی جاری شود بر تو و تو وزرو وبال بردی.

۷۵۱ـ در کتاب سفینه نقل شده از موسی بن جعفر ازپدر بزرگوارش علیهما السلام که فرمود جمع کرد رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وفاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و در را بست: وفرمود ای اهل من واهل خدا بدرستیکه خدای متعال سلام میرساند بشما واینك جبرئیل با شما است در این‌خانه و میگوید خدای متعال میفرماید بدرستیکه قراردادم دشمن شمارا برای شما فتنه واسباب امتحان شما چه میگوئید شما؛ گفتند ما صبر میکنیم یا رسول‌الله در مقابل امر واراده خدا وآنچه ازطرف خدا مقدر شده تا آنکه وارد شویم برخدای متعال وکامل کرده باشیم درجات ثواب واجر را زیراکه ما شنیده‌ایم‌خدا وعده داده صابرین را بخیروخوبی تمام: در این‌وقت گریه کرد رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باندازهٔ که صدای گریهٔ آنحضرت از خارج شنیده شد پس نازل شد این آیهٔ شریفه و جعلنا یعنی وقرار دادیم ما بعضی ازشما را فتنه وامتحان برای بعضی دیگر آیا صبر میکنیدوخدای متعال بینا وبصیر است.

۷۵۲ـ و درآن‌کتاب است از امیر المؤمنین علیه‌السلام که ایمان چهار رکن دارد رضا و تسلیم بتقدیر خدا: و توکـل و اعتماد برخدا: و واگذاری امور بخدا: و تن در دادن به اوامر خدا.

والتوکل علی‌الله: وتفویض الأمر الی‌الله: والتسلیم لأمرالله[۷۵۳] وفیه عن الصادق علیه‌السلام لقی الحسن بن علی علیه‌السلام عبدالله بن جعفر فقال یا عبدالله کیف یکون المؤمن مؤمنا وهو یسخط قسمه ویحقر منزلته والحاکم علیه‌الله وانا الضامن لمن لم یهجس فی قلبه الاالرضا ان یدعوالله فیستجاب له[۷۵۴] وفیه قیل للصادق علیه‌السلام بای شیئی یعلم المؤمن انه مؤمن قال بالتسلیم لله والرضافیما ورد علیه من سرور اوغضب[۷۵۵] فی حقائق الفیض قدس سره فاعلم انه انما یخرج عن مقام الصابرین باالجزع وشق الجیوب و ضرب الخدود والمبالغة فی الشکوی واظهار الکآبة و تغییر العادة فی الملبس و المفرش والمطعم ونحوها وهذه الأمور داخلة تحت الأختیار فینبغی ان یجتنب جمیعها و یظهر الرضاء بقضاء الله تعالی ویبقی مستمرا علی عادته و یعتقد ان ذالك کان ودیعة فاسترجعت ولایخرجه عن حدالصابرین توجع القلب ولافیضان الدمع من العین فان ذالك مقتضی البشریه .

۷۵۳ـ ودرآن کتاب است ازامام ششم علیه‌السلام که ملاقات کرد حسن بن علی علیه‌السلام عبدالله جعفررا فرمود : ای عبدالله چگونه مؤمن میتواند مؤمن باشد درحالیکه خشمناك باشد برقسمت خودو کوچك بشمارد آنرا وحال آنکه قسمت کننده خداست و خدا مقدر کرده آنرا ومن ضمانت میکنم برای کسیکه خطورنکند درقلب اومگر رضای بدادهٔ خدا: براینکه هرگاه دعائی کند وخدا را بخواند مستجاب شود دعای او.

۷۵۴ـ و درآن کتاب است که بامام صادق علیه‌السلام عرض شد بچه چیز شناخته شود مؤمن که او مؤمن است فرمود بتسلیم شدن بدستورات خدا و رضایت بآنچه بر او وارد شود چه خوشی باشد وچه بدی .

۷۵۵ـ درکتاب حقائق فیض است بدانکه انسان خارج میشود از درجه صابرین بجزع کردن ویاخن دریدن و زدن بصورت و اصرار درشکایت واظهار غم و اندوه و تغییر حال دادن بلباس وفرش وخورد وخوراك ومثل این امور وهمهٔ اینها تحت اختیارانسان است وسزاواراست انسان دوری کند ازآنها و اظهار رضایت کند برتقدیرات الهی و براین منوال باقی باشد و معتقد باشدآنچه گرفته شده امانت بوده که پس گرفته شده : واما سوزش دل و ریزش اشك از چشم خارج نمیکند انسان را از درجهٔ صابرین زیرا این اموربمقتضای طبیعت بشریة است . وازاینجهت است که بعد ازمرگ ابراهیم پسر رسولخدا (ص) اشك ازچشمان رسولخدامیریخت به‌پیغمبر عرض‌شد مگر شما ما را نهی نکردید ازجزع درمصیبت فرمود این نرمی‌دل است و خدا دوست دارد ازبندگانش رحم‌دل راوفرمود طبیعی‌است دل می‌سوزد اشك میریزدو نمیگویم چیزی که باعث غضب الهی شود .

۷۵۶ وفیه قال الفیض فی مقام الرضا ومهما اصابته بلیة من الله عزوجل وكان له یقین بان ثوابه الذی ادخر له فوق مافاته رضی به ورغب فیه واحبه وشكر لله علیه : قال هذا ان كان یلاحظ الثواب الذی یجازی به علیه : ویجوز ان یغلب الحب بحیث یكون حظ المحب فی مراد حبیبه ورضاه لالمعنی آخر و رائه فیكون مراد حبیبه ورضاه محبوبا عنده ومطلوبا انتهی باقول لما وصل الكلام الی هذا المقام خطر بقلبی ذكر جملة من اصحاب الحسین علیه‌السلام وبیان كلمات بعض منهم من باب الأنموزج ۷۵۷ فی عاشر البحار نقل خطبة من سیدنا الحسین علیه‌السلام لیلة العاشوراء جعلنا الله من الباكین علیه انشاءالله تعالی فقال علیه‌السلام اما بعد فانی لااعلم اصحابا اوفی ولاخیرا من اصحابی ولااهل بیت ابر واوصل من اهلبیتی فجزاكم الله عنی خیرا الاوانی لأظن یومالنا من هولاء القوم الاوانی قد اذنت لكم فانطلقو اجمیعا فی حل لیس علیكم حرج منی و لازمام فهذا اللیل قد غشیكم فاتخذوه جملا : و قال له اخوته وابنائه

۷۵۶ــ و در آن كتاب است كه مؤلف آن درمقام رضا فرموده هر گاه برسد مصیبت وبلیهٔ ازطرف خدای متعال به‌بندهٔ ویقین داشته باشد كه ثواب آن فوق آن چه از اوفوت شده برای او ذخیره شده راضی میشود به‌آن وراغب بآن میشود ودوست داردآنرا وشكرمیكند خدا را بر آن : واین هنگامی است كه ملاحظه كند ثوابی كه به‌او داده میشود وگاهی ممكن‌است غلبه پیدا كند دوستی نسبت بكسی وطوری شود كه لذت او و مراد او ازتحمل و صبر برمشاق فقط بواسطهٔ خواستهٔ محبوب باشد وازخود سوای خواسته وارادهٔ محبوب خواسته و ارادهٔ نداشته باشد این بود كلام فیض : نویسندهٔ این سطور گوید چون‌كلام باینجا رسید خوش‌دارم و بدلم گذشت كه بنویسم جملهٔ از فداكاریهای اصحاب سیدالشهدا علیه‌السلام و ذكر بعضی ازكلمات آنها ازباب نمونه .

۷۵۷ــ دركتاب جلد دهم بحار نقل شده خطبهٔ ازآقـا سیدالشهدا علیـه‌السلام در شب عاشورا باین طریق اما بعد بدرستی كه من نمیدانم اصحابی با وفاتر وبهتر از یاران خودم : ونمی‌شناسم اهلبیتی با محبت‌تر ومهربان‌تر از اهلبیت خودم خدا جزای‌خیردهد بشما : وبعد فرمود بدانید من‌گمان خوبی دراین قوم داشتم كه روزی رعایت‌كنند نسبت ما را برسولخدا : حال كه‌كار باینجا كشیده كه می‌بینید بدرستی كه من بیعت برداشتم و اذن رفتن بشما دادم پس مرا بگذارید و بروید تمام شماآزادید و ازطرف من باكی برشما نیست و عهد را برداشتم و

و بنواخیه و ابنا عبدالله بن جعفر لم نفعل ذالك لنبقى بعدك لا ارنا الله ذالك ابدا : ابدئهم بذالك القول العباس بن علی علیه السلام و اتبعته الجماعة علیه فکلموا بمثله و نحوه : فقال الحسین علیه السلام یا نبی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذهبوا انتم فقد اذنت لکم فقالوا سبحان الله ما یقول الناس و ماذا نقول انا ترکنا شیخنا و بنوعمومتنا خیر الاعمام ولم نرم معهم بسهم ولم نطعن معهم برمح ولم نضرب معهم بسیف ولا ندری ما صنعوا لا والله ما نفعل ذالك نفدیك بانفسنا واموالنا واهلینا و نقاتل معك حتی نرد موردك فقبح الله العیش بعدك - وقام الیه مسلم بن عوسجة فقال انحن نخلی عنك وبما نعتذر الی الله فی اداء حقك لا والله حتی اطعن فی صدورهم برمحی واضربهم بسیفی فائبت قائمه فی یدی ولو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم باالحجارة والله لا نخلیك حتی یعلم الله انا قد حفظنا غیبة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

ازاین تاریکی شب استفاده کنید وبروید : دراین وقت گفتند برادران حضرت وپسران حضرت وپسر برادران و دوپسر عبدالله جعفر که بچه منظور این کار کنیم آیا برای آنکه باقی بمانیم بعد از تو خدا نیارد چنین روزی که بعد تو زنده بمانیم ابدا : وابتدا کرد . باین بیان قمر بنی‌هاشم عباس بن علی علیه‌السلام و بقیه تبعیت کردند از آن بزرگوار و صحبت کردند بمثل آن آقا : فرمود سیدالشهدا علیه‌السلام به اولاد عقیل بس است شما را قتل و کشته شدن مسلم شما دست ازمن بردارید و بروید اذن دادم شما را در رفتن : خدا میداند که در نوشتن این کلمات قلم پیش نمیرود و اشك امان نمیدهد : در جواب گفتند سبحان‌الله اگر ما برفرض بتوانیم خود را راضی کنیم برفتن مردم چه‌بگویند : وما چه‌بگوئیم : بگوئیم ما تنها گذاشتیم سید وآقا وپسر عموهای خود بهترین پسرعموها را بدون‌اینکه در راه‌دفاع ازآنها تیرونیزه وشمشیری بکار ببریم : وآیا برویم و ندانیم چه‌کردند وچه بسرآنها آمد : نه‌بخدا قسم همچه کاری نمیکنیم بلکه فدای تومیکنیم جان ومال‌وکسان خودرا تاآنکه بیاید بسرما آنچه بسرتو آید سیاه باد زندگانی بعد از تو از این عبارت معلوم میشودکه نوامیس همراه داشته‌اند و راضی شده‌اند که با زینب باسیری بروند : دراین وقت برخاست مسلم بن عوسجه و گفت آیا ما تورا واگذاریم جواب خدا را چه بگوئیم درداداء حق تو : نه بخدا قسم وا نمیگذاریم تو را تا نیزه بکار بریم درسینه‌های‌آنها وبا شمشیر بجنگیم با دشمنان تو تا شمشیر بدست ما باشد واگر هم نیافتیم اسلحهٔ‌که باآن جنگ کنیم هرآینه با سنگ باآنها بجنگیم : بخدا قسم ما نمیگذاریم تو را وبرویم تا خدا را شاهد بگیریم‌که ما رعایت رسولخدا راکردیم در نبود او نسبت بتو ای پسررسولخدا بدانکه بخداقسم اگربدانم من کشته میشوم وبعد زنده میشوم وبعد

فیك اما والله لوعلمت انی اقتل ثم احرق حیا ثم اذری ثم یفعل ذالك بی سبعین مرة مافارقتك حتی القی حمامی دونك فکیف لاافعل ذالك وانما هی قتلة واحدة ثم هی الکرامة التی لاانفصام لی ابدا : وقال زهیر بن القین والله لوددت انی اقتل ثم نشرت ثم قتلت حتی اقتل هکذا الفمرة وان الله یدفع عن نفسك و عن انفس هؤلاء الفیة من اهلبیتك وتکلم جماعة من اصحابه بکلام یشبه بعضه بعضا فی وجه واحد فجزاهم الحسین علیه السلام وانصرف الی مضربه ۷۵۸ لالی وقال بعض الأکابر انی ما ابتلیت ببلیة الاکان لله علی فیها اربع نعم : اذلم تکن فی دینی : واذلم تکن اعظم مماهی علیه : واذلم احرم الرضا : واذرجوت الثواب علیها .

۷۵۹ وفیه قال محمد المقدسی رایت شابا علی رقبته غل وعلی رجلیه قید مشدود بسلسلة فلماوقع نظره علی قال یا محمد اتری مافعل بی واشار بطرفه الی السماء : ثم قال جعلتك رسولی الیه قل له لوجعلت السموات غلاً علی عنقی والارضین قیدا

سوخته میشوم زنده زنده وخاکسترم به باد داده میشود : و بعد باز مکرر شود با من این کار هفتاد مرتبه من دست از دامن ویاری بر ندارم تا جان را فداکنم ومرگ را در آغوش کشم در حضور تو : چگونه نکنم و دست ازتو بردارم و حال آنکه یك کشته شدن بیش نیست و بعد از آن رسیدن بمقامات عالیه ایست که ابدی وهمیشگی است : بمثل اینکه غم دارد که چرا یکجان دارم : و زهیر بن گفت بخدا قسم هر آینه دوست دارم که من کشته شوم و بعد زنده شوم و باز کشته شوم وهمین طور تا هزارمرتبه بامید اینکه شاید دفع شود ازجان توجان این نوجوانان آنچه را که بزبان نمیتوانم بیاورم ودفع هم نشد جای زهیر خالی بود که ببیند ... واویلا ... و صحبت کردند جماعتی از اصحاب حضرت بکلماتی شبیه یکدیگر : در یکفرض و یکجهت آقا سلام الله علیه درباره آنها دعای خیر کرد وتشریف برد میان خیمه .

۷۵۸ــ درکتاب لالی ازبعضی از بزرگان نقل است که ابتلا پیدا نکردم ببلیهٔ الا آنکه برای خدا نسبت بمن چهار نعمت بود: زیرا که دردینم نبود: زیرا که بزرگتر ازآنها مبتلا نشدم : وزیرا که راضی هستم : و زیرا که امید ثواب دارم برتحمل آن .

۷۵۸ــ و درآن کتاب است که گفت محمد مقدسی دیدم جوانی را بگردن اوغل وبپاهای او کندی بود بسته بزنجیر : چون نظر او بمن افتاد گفت یا محمد میبینی چه کرده با من وبا چشم اشاره به آسمان کرد : و بعد گفت من تو را قاصد خود قرار میدهم بسوی خدای متعال بگو اگر آسمان غلی قراردهی بگردن من و زمین ها راکندی بپای من : من توجه خودرا از تو برندارم وبغیر تو توجهی نکنم یکچشم بهم زدن .

علی رجلی لم التفت منك الی سواك طرفة عین ۷۵۹ وفیه وقدروی ان عمران بن حصین الذی کان من کبار اصحاب رسول الله اتبلی بعرض الاستقاء وکان القی علی بطنه علی الارض فی ثلاثین سنة و لم یکن قادرا علی القیام ولا علی الجلوس فی تلك المدة وحفروا لقضاء حاجته حفیرة تحته ودخل علیه اخوه علا یوما و بتکی قال له مایبکیك قال لما اری فیك من الحالة العظیمه قال لا تبك لان ماشاء الله لی احب الیّ فقال اخبرك بشئی لعل الله ینفعك به لیکن لاتخبر به احدا مادمت حیاً : ان الملائکة یزورونني و انا اوانس بهم ویسلّمون علیّ واسمع تسلیهم

۷۶۰ و فیه کان عمار من الذین طلبوا رضی الله تعالی بکل ما کان فقد حکی نصر بن مزاحم عنه قال قال فی صفین اللهم انك تعلم انی لواعلم ان رضاك فی ان اقذف بنفسی هذا البحر لفعلت الهم انك تعلم انی لواعلم ان رضاك فی ان اضع ظبیة سیفی فی بطنی ثم انحنی علیه حتی یخرج من ظهری لفعلت اللهم انی اعلم مما علمتنی انی

۷۵۹ــ ونیز در آن کتاب روایت شده ازعمران بن حصین که ازبزرگان صحابهٔ رسولخدا (ص) بوده مبتلا شده بود بمرض استسقاء و سی سال با شکم بروی زمین افتاده بود و قدرت نداشت بپا خیزد و نه بنشیند در این مدت و برای قضاء حاجت او گودی کنده بودند زیرا و : روزی برادرش علا براو وارد شد و بحال او گریه کرد گفت ببرادرش علا چرا گریه میکنی : گفت بجهت حالی که در تو می بینم : گفت گریه مکن: زیرا آنچه راخدا خواسته دوست‌تر دارم ازهرچیزی وبعد گفت بگویم بتومطلبی را برای تسکین وآرامش دل تو : لکن مادام که زنده هستم بکسی مگو . بدرستی که ملائکه در حالیکه دارم بدیدن من می‌آیند و من باآنها انس گرفته‌ام : وسلام بمن میدهند ومن سلام آنها را میشنوم .

۷۶۰ــ و در آن کتاب است که عمار ازجمله کسانی بود که طلب رضایت حق میکرد در هرحالی که بود : و حکایت کرده نصر بن مزاحم که من شنیدم درجنگ صفین میگفت خدایاتو میدانی که اگرمن بدانم رضای تو دراین است که خودرا باین دریا پرت کنم میکنم : خدایا تو میدانی که اگر من بدانم رضای تو دراین است که بگذارم سرنیزه را بشکم خود و فرو ببرم در درونم تا از پشتم خارج شود میکنم : خدایا من آگاهم : بواسطهٔ لطف توکه بمن کردهٔ نیست کاری امروز پسندیده‌تر در درگاه تو از جنگ با این قوم فاسق فاجر دور از خدا .

لاعمل عملا اليوم هوارضى لك من جهاد هؤلاء الفاسقين ۷۶۱ لالى وقال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا نشر الدواوين ونصبت الموازين لم نيصب لاهل البلاء ميزان ولم نيشر لهم ديوان ثم تلاهذه الايه انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب اى لكثرة لايمكن عده وحسابه وذالك لصبرهم على شدائد الدنيا والمصائب والامراض والبلايا ۷۶۲ فى السفينه فى بلا قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله تعالى لولا ان وجد عبدى المؤمن فى قلبه لعصبت راس الكافر بعصابة من حديد لايصدع راسه ابدا

۷۶۳ وفيه قال صلى الله عليه وآله قال الله تعالى لولا انى استحيى من عبدى المؤمن ماتركت عليه خرقة يتوارى بها واذا اكلمت له الايمان ابتليته بضعف فى قوته وقلة فى رزقه فان هوجزع اعدت اليه وان صبر باهيت به ملائكتى وعن السجاد عليه السلام الصبر والرضاء عن الله راس طاعة الله ۷۶۴ لى قال ابوعبدالله عليه السلام جاء جبرئيل الى النبى صلى الله عليه وآله فقال يارسول الله ان الله ارسلنى اليك بهدية لم يعطها احدا قبلك قال رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت

---

۷۶۱ ـ دركتاب لالى از رسولخدا صلى‌الله عليه و آله نقل شده كه فرمود روزى كه دفترها بجهت حساب بازشود وميزان‌ها بجهت سنجش اعمال بپا شود: براى اهل مصيبت ميزانى بپا نشود و دفترى بازنشود وبعد تلاوت فرمود آيۀ شريفه‌را كه جزا ميدهد خدا صبر كنندگان را بدون حساب : يعنى بواسطۀ زيادى اجرشمارش و اندازۀ آن ممكن نيست : واين بجهة صبرشان هست برسختيهاى دنيا و گرفتاريها و مرض‌ها وبلاها .

۷۶۲ـ دركتاب سفينه وارد است كه رسولخدا (ص) فرموده خداى متعال فرموده اگر نه اين بودكه مى‌يابد بندۀ مؤمن من در دلش چيزى مى‌بستم سر كافر را بدستمالى ازآهن كه درد نگيرد هيچگاه .

۷۶۳ـ و درآن كتاب است از رسولخدا (ص) كه خداى متعال فرموده اگر خجالت نكشم ازبندۀ مؤمنم نميگذارم از اثاث براى اوخرقه وپارچۀ كه بپوشاند بآن خودرا : و هر گاه ايمان اوكامل شد مبتلا ميكنم اورا بضعف قوا وكمى روزى پس اگر سخت آمد بر او و بی‌صبرى كرد برميگردانم به‌او و اگر صبر كرد مباهات كنم به‌او نزد ملائكه‌ام و روايت شده از امام چهارم عليه‌السلام كه صبر و رضاء نسبت بقضا وقدرالهى سر هرطاعت و فرمانبردارى خداست .

۷۶۴ـ دركتاب لالى وارد است كه امام ششم عليه‌السلام فرمود جبرئيل آمد خدمت رسولخدا وعرض كرد يا رسول‌الله خداى متعال فرستاده براى شما هديۀ كه عطا نفرموده آن هديه را قبل ازشما به‌احدى رسولخدا (ص) فرمود چيست آن هديۀ جبرئيل گفت صبر است و

وماهی قال الصبر واحسن منه قلت وماهو قال القناعه واحسن منها قلت وما هو قال الرضا ۷۶۵ وفیه قال ﷺ الزهدعشرة اجزاء اعلی درجة الزهدادنی درجة الورع واعلی درجة الورع ادنی درجة الیقین واعلی درجة الیقین ادنی درجة الرضا ۷۶۶ وفیه قال الشهید قدنسبة الصبر الی الرضاعند اهل التحقیق کنسبة المعصیة علی الطاعة ۷۶۷ وفیه وروی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال لوادخلتنی نارك لم اقل انها نار واقول انها جنتی لان جنتی رضاك فانیما انزلتنی اعرف ان رضاك فیه وقال ﷺ اعلم الناس باالله ارضاهم بقضاءالله ۷۶۸ وقال سلمان الفارسی رضی الله عنه یاامیر المؤمنین اتحبّ الموت ام الحیوة فقال لااحب الا ماحبه لی مولای ونقل ان رجلامن الکاملین القی فی بحر فقیل له انأخذك ام نبقیك فیه فقال اما انافلاادری ایتها خیر لی ۷۶۹ وفیه وقدروی فی الاسرائیلیات ان عابدا عبدالله دهراً طویلافرای فی منامه ان فلانة

نیکوتر از آن رسولخدا فرمود چیست آن نیکوتر گفت قناعت ونیکوتر از آن رسولخدافرمود چیست نیکوتر از آن گفت رضا .

۷۶۵ـ و در آن کتاب است که رسولخدا فرمود زهد ده جزء دارد بلند مرتبهٔ زهد پست‌ترین درجهٔ ورع است وبلندترین درجهٔ ورع پست‌ترین درجهٔ یقین است و بلندترین درجهٔ یقین پست‌ترین درجهٔ رضاست .

۷۶۶ـ و در آن کتاب است که شهید فرموده نسبت صبر برضا نزد اهل تحقیق مثل نسبت گناهست به طاعت .

۷۶۷ـ و در آن کتاب است که روایت شده از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در مقام مناجات با خدا عرض کرده خدا اگر داخل کنی مرا در آتش خود نگویم این آتش است بلکه گویم این است بهشت من زیرا که بهشت من رضای تواست : پس هرجا مکان دهی دانم رضای تو در آن است و فرمود با معرفت‌ترین مردم بخدا راضی‌ترین آنها است بخواستهٔ خدا و تقدیر خدا .

۷۶۸ـ و در آن کتاب است که سلمان رضی الله عنه عرض کرد به امیرالمؤمنین ع آیا دوست داری مرگ را یا زندگانی را : فرمود دوست ندارم مگر آنچه مولا و سید من دوست بدارد و به پسندد برای من ودر آن کتاب نقل است که مردی از کاملین افتاد بدریا گفته شد به او آیا درآوریم تو را یا باقی گذاریم گفت اما من ندانم کدام بهتر است برای من .

۷۶۹ـ و در آن کتاب روایت شده که در بنی اسرائیل عابدی بود عبادت میکرد خدا را روزگاری طویل درخواب دید که فلان زن همنشین تو خواهد بود در بهشت سراغ اورا گرفت

رفیقتك فی‌الجنة فسأل عنها فاستضافها ثلاثة ایام لینظرالی عملها فکان یبیت قائما وتبیت نائمة و یظل صائما و تظل مفطرة فقال لها امالك عملا غیر مارایت فقالت ماهو غیرما رأیت ولا اعرف غیره فلم یزل یقول تذکری حتی‌قالت خصیلة واحدة هی ان‌کنت فی‌شدة لم اتمن ان اکون فی‌رخاء وان‌کنت فی‌مرض لم اتمن ان‌اکون فی‌صحة وان‌کنت فی‌الشمس لم اتمن ان اکـون فی‌الظل فوضع العابد یدیه علی رأسه و قال اهذه خصیلة هذه والله خصلة عظیمة یعجز عنها العباد ۷۷۰ و فیه فما یقوله جهال الناس وعوامهم بل‌کثیرمن خواصهم باالسان اوالقلب‌لوان الله‌اغنانی: اوشفانی: اورزقنی ابناً بدل‌البنت : اوابقی‌لی ولدی اوداری : اوملکی: اوفعل بی اوبفلان کذالکان اصلح اواحسن وامثال ذالك من‌العبارات المشعرة با الاعتراض لاریب انها من‌الشرك الخفی ونقل ذالك العبارة بعد ذکرآیة الشریفه فلا وربك لایؤمنون بك حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیماً .

یا حجة‌بن الحسن العسکری

اقول لما انتهی ذکر اخبارالصبر و مزایاها الی‌هنا سنخ ببالی ان قاری هذا

و مهمانی کرد از او تا به‌بیند عمل او را تا سه شبانه روز : عابد شب را بنماز و عبادت میگذراند و آن زن میخوابید : روزها را عابد روزه میگرفت و آن زن بی روزه بود : عاقبت‌عابدبه‌آن‌زن گفت آیا نیست تو را عملی غیرآنچه دیده‌ام گفت نیست عملی‌غیرآنچه‌دیدی. وعملی غیرآنچه دیدی نشان ندارم : همیشه عابد می گفت بگوچه عملی داری تاعاقبت‌آن زن گفت یك خصلت‌کوچکی دارم وآن این است که اگر درسختی باشم آرزو نمیکنم‌کاش دررفاه بودم : واگرمریض باشم‌آرزو نمیکنم‌کاش درصحت بودم : و اگر درآفتاب باشم آرزو ندارم کاش بسایه بودم : عابدگذاشت دو دست بسر خود و گفت آیا این خصلت کوچکی است این به‌خدا قسم خصلت بسیار بزرگی است‌که عاجزاند ازآن عباد و عبادت‌کنندگان .

۷۷۰ــ و درآن‌کتاب است که‌آنچه جهال وعوام مردم می گویند بلکه خواص بزبان یا بدل‌که‌کاش خدا مرا غنی میکرد : یا شفا میداد : یا بجای دختر پسرمیداد یاآنکه‌کاش برای من باقی میماند اولادم : یا خانه‌ام : یا ملکم : یاآنکه‌کاش با من یا بافلان اینطور و آنطور رفتار می‌شد : یاآنکه اینطورمیشد بهتربود واصلح بود و شبیه باین گونه‌کلمات و عبارات‌که اشاره دارد باعتراض شکی نیست اینها شرك خفی است و این عبادات بعد از ذکرآیهٔ شریفه

المختصر یمکن ان تمل من قرائته و مطالعته فلذا الجأت الی الاعتذار بان الله شاهد علی صدق مقالتی بان صارحالی ومثلی بمثل حال من وقع فی بستان مشحونة بالوان الریاحین والاثمار کلما اراد الخروج منه شغله نوع من الریحان ولون من الوانها وثمرة من اثمارها الذیذة کیف لایکون کذالك وقد ورد فی الصبر واثرها فی القرآن المجید علی نقل بعض سبعین ونیف آیة و اما الاخبار لاتعد ولاتحصی من النبی بل الانبیاء والائمة الاطهار سلام الله علیهم اجمعین ما اقول ومایمکن ان یقال فی بیان صفة و حقیقتها حیث قال فی الانوار اعلم ان محامد الاخلاق کلها ترجع الی الصبر لکن له اسم بکل واحد من مورده فان کان صبرا عن شهوة البطن والفرج سمی عفة : وان کان علی احتمال مکروره اختلف اسامیه عند الناس باختلاف المکروه الذی علیه الصبر فان کان فی مصیبة اقتصر علی اسم الصبر ویضاده الجزع

است فلاوربك الخ که خدا میفرماید خطاب به پیغمبرش نه قسم به پروردگار تو که ایمان نیاورده‌اند بتو مگر آن هنگام که تو را درامر مالی حکم قراردهند و توبضرر آنها حکم کنی و نیابند درنفس خود حرجی واشکالی درآنچه حکم کردی و راضی باشند وچون وچرا نکنندو تسلیم آن شوند .

چنین گوید نویسنده و فراهم کنندهٔ این آثار حسین بجستانی عفی عنه چون کلام باینجا رسید و ذکر اخبار صبر ومزایای آن تا باین حد نوشته شد بخاطرم رسید که ممکن است برای خواننده ملال دست دهد وعارض شود ازینجهت مجبورشدم که در مقام اعتذار بگویم خدا را شاهد میگیرم برراستی کلامم که حال حقیر شده الان بمثل حال کسی که وارد باغی پر ازاقسام گلها ومیوه‌ها شود وهرچه اراده کند بیرون آید جلب کند نظر او را نوع دیگری ازگلها و رنگ دیگری : ومیوهٔ دیگری ازمیوهٔ دیگری ازمیوه‌های شیرین وپرمزه آن چگونه اینچنین نباشد وحال آنکه وارد شد دربارهٔ صبر واثرآن درقرآن مجید بنا برنقل بعضی هفتاد و چند آیه : واما اخبار وارده دراین باره بقدری وارد شده ازپیغمبر ما بلکه ازتمام پیغمبران وائمهٔ اطهارعلیهم السلام که قابل شمارش و احصاء نیست . چه بگویم وچه میشود گفته شود در بیان وصفی وبیان حقیقت آن چنان صفتی که صاحب انوار گفته بدانکه هرخلق پسندیدهٔ برگشت آن بصبراست لکن هریك اسمی ازآنها دارد بخصوص و درمعنی همان صبراست : اگر صبر از شهوت شکم وفرج باشد نام آن عفت است : و اگرصبر وتحمل ناروائی باشد اسامی آن مختلف

وان كان في احتمال الغني سمي ضبط النفس ويضاده البطر وان كان في حرب ومقاتلة سمي شجاعة ويضاده الجبن وان كان في كظم الغيظ والغضب سمي حلما ويضاده السفه وان كان في نائبة من نوائب الدنيا سمي سعة الصدر ويضاده الضجر والبترم وضيق الصدر وان كان في اخفاء كلام سمي كتمان السر وان كان في فضول العيش سمي زهدا ويضاده الحرص وان كان صبرا على قدر يسير من الحظوظ سمي قناعة ويضاد الشرّه ومن جهة دخول هذه المحاسن في الصبر لما سئل عليه السلام عن الايمان قال هو الصبر لانه اكثر اعماله واعزّها : كما قال صلى الله عليه وآله الحج عرفة وقد جمع الله ذالك فسمي الكل صبرا فقال تعالى والصابرين في البأساء اى المصيبة و الضراء اى الفقر وحين البأس اى المحاربة اولئك الذين صدقوا و اولئك هم المتقون وبعضهم ظن ان هذه احوال مختلفه في ذواتها وحقايقها نظرا الى تعدد الاسامي والصواب ماعرفت انتهى : ۷۷۱ لالي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال عجبت من اخي يوسف كيف استغاث باالمخلوق دون

میشود نزد مردم باختلاف نارواتی که صبر بر آن شده اگر تحمل مصیبتی باشد فقط به‌آن صبر گفته میشود : وضدآن جزع است وبیتابی : واگر تحمل برغنا باشد نامیده میشود ضبط نفس وضدآن بطراست وخودخواهی: و اگر تحمل مشاق درجنگ باشد نامیده میشود شجاعت وضد آن جبن است و ترس : و اگر تحمل درفرونشاندن خشم باشد وغضب نامیده میشود حلم وضد آن سفه است : و اگر تحمل در گرفتاری از گرفتاریهای دنیا نامیده میشود سعهٔ صدروضدآن ملالت است وضيق صدر : واگر تحمل دراخفاء وپوشیدن کلامی باشد نامیده میشود کتمان‌سر واگر تحمل درخودداری از زیادتی در زندگانی باشد نامیده میشود زهد وضدآن حرص‌است: واگر تحمل بر کمی حظوظ ولذائذ باشد نامیده میشود قناعت وضدآن شره و زیاده‌دوبست : و از جهت داخل بودن تمام این خوبیها درمعنای صبراست که چون پرسیده شد از رسولخدا از ایمان : فرمود ایمان‌صبراست زیراکه اکثراعمال ایمان وشریف‌ترین‌آن صبراست هماطوری که دربارهٔ حج فرموده الحج عرفة یعنی تمام حج عرفه است : وخدای متعال جمع فرموده و نامیده تمام را صبر: آنجاکه فرموده (والصابرين في البأساء) یعنی درمصیبت و صبر کنندگان درضراء یعنی برفقر وهنگام سختی یعنی هنگام جنگ آنها هستند راست کرداران وآنهاهستند پرهیزکاران : و بعضی گمان کرده‌اندکه بواسطهٔ این صفات در موارد مختلفه حقیقت و ذات آنها نیز مختلف است نظر باختلاف اسامی آنهـا لکن صواب و حق آن بود که گفته شـد یعنی ولواسامی مختلف است ولی درهمه جا مراد صبر است انتهی فرمایش سید در انوار.

۷۷۱ ـ درکتاب‌لالی نقل‌شده از رسولخداص که فرمود شگفت دارم از برادرم‌یوسف ع

الخالق حيث قال للناجي منهما اذكرني عند ربك يعني الملك باني محبوس ظلماً
فانسيه الشيطان ذكر ربه يعني انسي الشيطان الساقي ذكر يوسف عند الملك حتى
لبث في السجن بصنع سنين وقيل انسي يوسف ذكر ربه حتى استغاث الى المخلوق و
كان من شأنه ان يتوكل على الله وعنه ﷺ لولا كلمته مالبث في السجن طول مالبث و
عن ابيعبدالله عليه السلام قال جاء جبرئيل عليه السلام فقال يا يوسف من جعلك احسن الناس
وجها قال ربي قال فمن حببك الى ابيك دون اخوتك قال ربي: قال فمن ساق اليك
السيارة قال ربي: قال فمن صرف عنك الحجارة قال ربي: قال فمن انقذك من الجب
قال ربي: قال فمن صرف عنك كيد النسوة قال ربي: قال فان ربك يقول مادعاك الى ان
تنزل حاجتك بمخلوق دوني البث في السجن بما قلت بضع سنين اي سبع سنين وفي خبر
آخر فاوحى الله الى يوسف في ساعة تلك وذكر فيه مامر وزاد عليها من اريك الرؤيا

چگونه چسبيد بمخلوق وخالق را رها كرد هنگاميكه گفت بمرد آزاد شده از زندان اسم
مرا هم پيش سلطان ببر وبگوكه من زندانى شده‌ام از روى ظلم وعدوان : پس شيطان از ياد
او بردكه نام يوسف را ببرد نزد سلطان واين فراموشى باعث شد كه يوسف در زندان بماند
هفت سال : وبعضى گفته‌اند مراد اين است كه ازياد يوسف برد شيطان نام خدا و خدا را تا
آنكه پناه بمخلوق خدا برد ؛ وحال آنكه زيبنده بود از يوسف توكل كند بخدا وبغير خدا
اعتماد نكند ونقل شده از رسولخدا ص كه اگر نبود گفتن يوسف اذكرنى عندربك يعنى‌از
من يارى‌كن نزد ملك وپادشاه نميماند در زندان بآن مقدار زيادى كه در زندان باقى‌ماند
واز امام ششم عليه‌السلام است كه در اين هنگام جبرئيل آمد وگفت اى يوسف كه قرار داد
تورا زيباروترين مردم : گفت خدا گفت كه دوستى تورا بقلب پدرت انداخت وازبرادرانت
نينداخت : گفت خدا گفت كه عبور داد قافله‌را برسرچاهى كه ميان آن بودى : گفت‌خدا:
گفت كه تورا حفظ كرد از صدمات سنگهائيكه ميان چاه بسوى تو انداخته شد : گفت خدا،
گفت كه تورا از ميان چاه بيرون آورد : گفت خدا : گفت كه مكروخدعه زنان را از تو
برگردانيد وتورا نگهداشت . گفت خداى من : گفت خداى تو ميفرمايد چه وادار كردتو
را كه حاجت خود را گفتى بمخلوقى و بدرگاه ما حاجت خود را نياوردى : بواسطهٔ اين
عمل بمان در زندان هفت سال ودر روايت ديگر است كه خدا وحى فرمود بيوسف در همان
ساعت وبيان شد در وحى آنچه گذشت وعلاوه برآنها اى يوسف آيا كه بتو نمايانده خوابى
كه ديدى وبه‌پدرت گفتى گفت تو اى پروردگار من : گفت آيا كه بتو آموخت دعائى را
كه خواندى وازچاه نجات يافتى : گفت تو اى پروردگار من : فرمود آيا كه بتكلم آورد

التی رأیتها فقال انت یارب قال فمن علمك الدعاء الذی دعوت به حتی جعل لك من الجب فرجا قال انت یاربی قال فمن انطق لسان الصبی بعذرك قال انت یارب قال فمن صرف عنك کید امرأة العزیز قال انت یارب قال فمن الهمك تأویل الرؤیا قال انت یارب : ثم قال فکیف استغثت بغیری ولم تستعن بی رتسئلنی ان اخرجك من السجن واستعنت واملت عبدا من عبادی لیذکرك الی مخلوق من خلقی فی قبضتی ولم تفزع الی البث فی السجن بذنبك بضع سنین بارسالك عبدا الی عبد وفی روایة اخری زاد فی کل مرة فصاح ووضع خده علی التراب ثم قال انت یارب ۷۷۲ لالی نقل من فوائد الصبر و خواصه قصة یوسف و زلیخا بطرق مختلفه منها انة یوقظ النفس ویذهب باالغفله ویوفق للتوبة ویصفی القلب عن المعاصی ویـردعه عنها و یبعث علی فعـل الطاعات والقیام علی العبادات والخیرات فانه نعم المعین علی غیره من الطاعات و اجتناب المعاصی لقوله تعالی یاایها الذین آمنوا استعینوا باالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین ای هومعهم باالتوفیق والتسدید یسهل علیهم اداء العبادات والاجتناب

بچه را که گواهی داد به‌بیگناهی تو : گفت تو ای پروردگار من : فرمود آیا که خدعـه ومکر زلیخا زن عزیز را از تو دفع کرد: گفت تو ای پروردگار من : فرمود که آیا تورا ملهم کرد بتعبیر خواب : گفت تو ای پروردگار من : بعد فرمود با همهٔ این عنایات ماپس چگونه استغاثه‌بغیر کردی ویاری ازمانخواستی درنجات وچرا نخواستی ازماکه توراخلاصی دهیم از زندان وکمك خواستی وامیدبردی به‌بندهٔ ازبندگان که از تو نامی ببرد نزد پادشاه که او خود مخلوقی است ضعیف درکف با کفایت ما : ورونیاوردی بسوی ما پس بواسطهٔ این گناه باید بمانی در زندان هفتسال چون فرستادی بندهٔ بسوی بندهٔ : و روایت دیگـر است زیادتی وآن اینکه درهرمرتبهٔ صحهٔ میزد وصورت بخاك میمالید ومیگفت پروردگارا تو.

۷۷۲ ـ درکتاب لالی گفته که از جمله فوائد صبر وخواص آن حکایت یوسف‌وزلیخا است که بانحاء مختلف نقل شده‌که این‌قصه از جملهٔ فوائدش این است که باعث بیداری‌نفس میشود و غفلت را زائل میکند وتوفیق میدهد برای توبه و صفا میدهد و پاك میکند دل را از گناهان وباز میدارد دل را از گناه و وامیدارد برطاعت وقیام بعبادت وخیرات زیرا که‌صبر بهترین یار ومعین است برغیرش از طاعات و بردوری از معاصی برای آنکه خدا فرمود ای کسانیکه ایمان‌آورده‌اید استعانت‌بجوئید درکارها بصبر ونماز بدرستیکه خدا با صابرین‌است یعنی خدا با آنها است بدادن توفیق و پایداری که باعث سهولت بجا آوردن عبادات میشود

عن المقبّحات و منها انه يبصره على نعماء ربه وعظيم آلائه فيؤدّى الى اداء شكره تعالى ومنها انه اعظم اسباب الفرج والنيل الى المراتب العالية الدنيوية والاخروية كما فى قصة يوسف عليه السلام حيث بلغ بالصبر على المحن وعن مواصلة زليخا ما بلغ حتى قال فى جواب اخوته انا يوسف وهذا اخى قدمن الله علينا انه من يتق ويصبر فان الله لايضيع اجر المحسنين ورزقه الله زليخا باحسن صورة كما فى اخبارنا عن الائمه عليهم السلام ان زليخا ارادت ان تقف يوما على طريق يوسف تشكوا اليه الحاجة فقالوا لها انك فعلت مافعلت معه ونحن نخاف عليك منه فقالت زليخا لكنى لااخاف منه لانى رايته يخاف الله وانا لااخاف من يخاف الله فوقفت على طريقه فلما قرب منها قالت يا يوسف بحق الله الذى جعل العبيد بطاعتهم له ملوكا وجعل الملوك بمعصيتهم عبيدا قف فوقف لها يوسف عليه السلام فقال لها ماحملك على الامر الذى اردته منى فقالت حسنك وجمالك وانه ليس كان فى مصر مثلى فى الحسن وكان زوجى عنّيناً فقال يوسف

ودورى كردن از زشتيها : وازجمله فوائد اين قصه اين است كه بينا ميكند آدم را بنعمتهاى خدا وميفهمد بزرگى نعمتهاى خدا را وآن باعث ميشود كه اداء كند شكر نعمت خداى متعال را واز جملهٔ فوائد صبر اين است كه بزرگترين سبب شادى ورسيدن بمراتب عاليهٔ دنيوى و اخرويست مثل صبر يوسف وقصهٔ او كه بواسطهٔ صبر برشدائد وخود دارى از زليخا رسيد بهرجا كه رسيد تا آنجا كه درجواب برادرهايش گفت من يوسفم واين است برادر من كه منت خدا نهاده برما وگفت هركه پرهيزگارباشد وصابر خدا ضايع نميكند اجر نيكوكاران را و بواسطهٔ همان صبر بودكه رساند بهاو زليخا را در بهترين صورت آنطوريكه در اخبار ما وارد شده از ائمه عليهم السلام كه زليخا ميل كرد روزى بايستد سرراه يوسف كه شكايت كند از روزگار نزديوسف بهاوگفتند مااز كردار توبا يوسف ترس داريم برتو از يوسف زليخا گفت اما من ترسى ندارم از او زيرا من ديدم اورا كه از خدا مى‌ترسد و من ازكسيكه ترس از خدا دارد نمى‌ترسم لذا بودكه ايستاد سرراه تا آنكه يوسف نزديك شد گفت اى يوسف تو را قسم ميدهم بحق خدائيكه بندگان را بواسطهٔ اطاعت پادشاه ميكند وقرار ميدهد پادشاهان را بواسطهٔ معصيت بنده توقف كن براى عرض حاجت يوسف ايستاد وگفت بزليخا چه غرض واداركرد تورا برآن كاريكه خواستى از من زليخا گفت زيبائى وجمال تو: وديگر آنكه نبود در مملكت مصر كسى بحسن وجمال من درحاليكه شوهر من وهمسرم عنين بودوغير قادر بر كارى: يوسف گفت اى زليخا چگونه خواهد بودحال تو اگر به‌بينى پيغمبرى را كه درآخر الزمان است كه نام او محمد است صلى الله عليه وآله كه درحسن وجمال ازمن برتراست وجود او ازمن بيشتر

یازلیخاکیف لورأیت نبیا فی آخرالزمان اسمه محمدﷺ یکون احسن منی وجها واسمح کفاً فقالت آمنت بذالك النبی وصدقت به فقال کیف تئومنین به ولم ترایه قالت لانك لماذکرت اسمه وقع حبه فی قلبی فاوحی الله سبحانه جبرائیل الی یوسف لماصدقت زلیخا بنبیی ولم تره اعطیتها ماتسئل فقال لها یوسف یازلیخا هذاجبرئیل یقول اسئلینی ما اردتنی فقالت اسئل خصالا ثلاثه الاولی ان یرجع شبابی الثانیه ان تکون انت زوجی الثالثه ان اکـون معك فی الجنه فمسح جبرئیل جناحه علیها فصارت الی شبابها فزوجها جبرائیل یوسف وتکون فی الجنة معه .

ونقل من شدة حبها به انها قداحتجمت یوما فلمادخل الدم علی الارض کان مکتوبا فیه یوسف یوسف اینماسال.

وحکی ایضا انّها افتصدت فارتسمت من دمها علی الارض یوسف یوسف ۷۷۳ وفیه وروی انه کان فی بنی اسرائیل رجل فقیه عالم مجتهد وکانت له امرأة وکان بها معجبا فماتت فوجع علیه وجعا شدیدا حتی خلافی بیت واغلق علی نفسه واحتجب عن الناس فلم یکن یدخل علیه احد ثم ان امرأة من بنی اسرائیل سمعت به فجائته فقالت

است : زلیخا گفت ایمان آوردم به او وتصدیق کردم نبوت اورا : یوسف گفت چگونه ایمان آوردی وحال آنکه ندیدی اورا : زلیخا گفت همینکه نام اورا بردی حب وعلاقه او بدل من افتاد: درحال خدای متعال وحی کرد بیوسف که چون زلیخا ایمان آورد به حبیب ما درحالیکه ندیده اوراماعطاکردیم به او هرچه بخواهد: یوسف گفت بزلیخا این جبرئیل است ومیگوید بخواه ازما آنچه بخواهی ومیل داری، زلیخا گفت سه چیز درخواست من است: اول آنکه جوانی من بر گردد: دوم آنکه تو که یوسف هستی همسروشوهر من باشی: سوم آنکه در بهشت باتو باشم: جبرئیل پر خود را مالید به او بر گشت به جوانی وتزویج کرد جبرئیل او را به یوسف وبا او خواهدبود در بهشت ونقل شده ازشدت دوستی زلیخا بیوسف که روزی حجامت کرد پس از آنکه خونش بزمین رسید وفرو رفت بهر جای زمین که رسیده بودنقش بسته بود یوسف یوسف ونیز حکایت شده که زلیخا فصد کرده بود نقش بسته بود ازخونش برزمین یوسف یوسف

۷۷۳ ــ ودرآن کتاب است که روایت شده دربنی اسرائیل مردی بود فقیه ودانا ومجتهد وزنی داشت که بسیار او را دوست میداشت آن زن مرد و مردن زن خیلی ناراحت ودردناك کرد اورا بطوریکه در خانه نشست وکسی را بخود راه نمیداد و در بروی خود بسته بود پس هیچکس بر او وارد نمیشد: زنی از بنی اسرائیل شنید مطلب را آمد پیش آن عالم وگفت مرا

لی الیه حاجة استفیتة منها لیس یخبرنی الاان اشافهه بها فذهب الناس و لزمت الباب فاخبر فاذن لها فقالت استفیك فی امر فقال ماهو فقالت انی استعرت من جارتی حلیا فکنت البسه زمانا ثم انهم ارسلوا الىّ فیه افأرده قال نعم والله قالت انه قدمكث عندی زمانا طویلا قال ذالك احق لردك ایاه قالت رحمك الله افتأسف علی ما اعارك الله ثم اخذمنك فابصر ماكان فیه ونفعه الله بقولها.

۷۷۴ نقل عن بعض التواریخ فی السفینه انه سخط کسری علی بوذرجمهر فحبسه فی بیت مظلم وامران یصفد باالحدید فبقی ایاما علی تلك الحال فارسل الیه من یسأله عن حاله فاذاهو منشرح الصدر مطمئن النفس فقالوا له انت فی هذه الحاله من الضیق ونراك ناعم البال فقال اصطنعت ستة اخلاط وعجنتها واستعملتها فهی التی ابقتنی علی ماترون قالوا صف لناهذه الاخلاط لعلنا ننتفع بها عندالبلوی فقال نعم اما الخلط الاول فالثقة باالله عزوجل : واما الثانی فکل مقدر کائن : و اما الثالث

حاجتی است که بایدبپرسم ازآن وکسی نیست که خبر دهد مرا از آن مگر آن که ازشما بپرسم و مشکل مرا حل کنی پس از آنکه اذن داده شدکه بپرسد مطلب را، زن گفت من ازهمسایه‌ام بعاریه گرفته‌ام زیوری وزمانی از آن استفاده کرده وپوشیده‌ام همسایه فرستاده پی آن که‌از من بگیرد آیا برگردانم به‌او گفت بلی بخدا قسم آن زن گفت زمان طویلی نزدمن بوده گفت اگر زمان طویلی بوده سزاوارتر است که برگردانی به‌او زن گفت خدا رحمت کند تورا پس چرا اسف وغم داری برچیزیکه عاریه بتو داده خدا و بعد گرفته ازتو مرد بخود آمد وپند گرفت ازقول وکلام آن زن

۷۷۴ ـ درکتاب سفینه نقل شده‌از بعضی از تواریخ که غضب کرد پادشاه کسری بر ـ بوذرجمهر و او را حبس وزندانی کرد درمحل تاریکی ودستور داد که کند وزنجیر بدست وپای اوبزنند وباین حال بود ایامی چند: بعد فرستاد کسی را که از اوخبری بگیرد وچگونگی حال اورا به‌بیند وقتی خبر گرفت دید اوبادلوسیعی واطمینان‌خاطری میگذراند به‌بوذرجمهر گفت بااین ضیقی مکان وتاریکی وشکنجه باز می‌بینم خوشی وناراحتی ازخود نشان نمیدهی گفت من معجونی ساخته‌ام ازشش ماده و او را استعمال میکنم وآن معجون ادامه داده خوشی مرا بطوریکه میبینید گفتند بیان کن برای ما مواد اصلی آنرا شاید ماهم بتوانیم فائده ببریم از آن هنگام گرفتاری . گفت اما ماده اول ثقه واعتماد بخدای عزوجل در امور واما دوم علم باینکه هرچه مقدر شده باید بشود وشدنی است: واما سوم صبراست وآن بهتر چیزیست که بکار برد آدم مبتلا : واماچهارم اینکه اگرصبر نکنم پس چکنم وحال آنکه میدانم جزع وبیصبری

فالصبر خير ما استعمله الممتحن: واما الرابع فاذا لم اصبر فماذا اصنع ولااعين على نفسي باالجزع: واما الخامس فقد يكون اشد مما انافيه : واما السادس فمن ساعة الى ساعة فرج فبلغ ماقاله كسرى فاطلقه واعزه.

۷۷۵ لالي وقال بعض خرجت مع صديق لي باالباديه فاضللنا الطريق فاذاً رأينا في يمين الطريق خيمة فقصدناه فسلمنا فاذا امرأة ردت علينا السلام فقالت من انتم : قلنا ضالين قصدناكم لنأنس بكم فقالت ادبروا وجوهكم حتى اعمل من حقكم شيئاً ففعلنا فبسط لنامسحاً وقالت اجلسوا حتى يجئى ابني وكانت قدترفع طرف الخيمة و تنظر فرفعتها مرة فقالت اسئل‌الله بركة المقبل وقالت اما الناقة فناقـة ابني واما الراكب فليس هو فلما ورد الراكب عليها قال ياام عقيل عظم‌الله اجرك بسبب عقيل قالت ويحك مات عقيل قال نعم قالت بمامات قال ازدحمته الناقـه والقته في البئر فقالت له انزل وخذ زمام القوم فقربت اليه كبشاً فذبحه وصنعت لناطعاما فشرعنا في

فائده ندارد : اماپنجم علم باینکه گرفتارتر ازمن هست واشخاصی ازآنچه من مبتلایم بشدیدتر مبتلایند واماششم اینکه از این ساعت تاآن ساعت امیدفرج ورفع گرفتاریست خبراین گفتگو به کسری رسید اورا رها کرد و گرامی داشت

۷۷۵ ـ درکتاب لآلی از بعضی نقل‌شده که گفت خارج شدم با رفیقی بسوی بیابان راه گم کردیم ناگاه دیدیم طرف راست راه خیمه‌ایست بقصد آن رفتم اذن طلبیدیم وسلام کردیم زنی بود میان خیمه جواب سلام داد و گفت شما که هستید: گفتم ما گمشده‌ایم آمده‌ایم نزد شما که از شما توشهٔ بگیریم ونفعی ببریم. گفت صورت خودبگردانید از من تا من اداکنم حق مهمانی شما را روبر گرداندیم پهن کرد برای ما پلاسی و گفت بنشینید تا پسرم بیاید و گاهی دامن خیمه وچادر بالا میزد و نگاه میکرد باانتظار پسرش تا آنکه مرتبهٔ بلند کرد و گفت از خدا خواهانم میمون ومبارك باشد قدم آنکه می‌آید و گفت مثل اینکه شتر شتر پسر من است واما سواره غیر اوست تا آنکه سواره وارد شد بر آن زن و گفت خدابتو اجر بدهد در بارهٔ پسرت عقیل زن گفت وای برتو عقیل پسرم مرد گفت بلی گفت بچه سبب وعلت گفت شتر بهاو تنۀزد و انداخت اورا میان چاه : زن گفت پیاده شو وپذیرائی ازواردین کن و گوسفندی آوردو گفت بکش اورا پس‌سر برید گوسفند را وزن از آن غذائی تهیه کرد وجلو ما گذاشت وما شروع کردیم بخوردن وتعجب کردیم ازصبر آن‌زن : پس‌از آنکه ما ازخوردن فارغ شدیم آمد به‌سوی ما و گفت آیا هست میان شما کسیکه بداندقرآن راگفتم بلی گفت بخوان برای من آیاتی

اکل الطعام و نتعجب من صبرها و لما فرغنا خرجت الینا و قالت ایها القوم افیکم من یحسن کتاب الله قلت بلی.

قالت اقرء علی آیات اتسلی بها من موت الولد قال قلت الله عزوجل یقول و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة الی المهتدون قالت الله هـذه الایة فی کتاب الله هکذا قلت والله ان هذه الایة فی کتاب الله هکذا فقالت السلام علیکم فقامت وصلت رکعات ثم قالت اللهم انی فعلت ما امرتنی به فانجزلی ماوعدتنی به ثم قالت لو کان یبقی احد لاحد لقلت فی نفسی لقد یبقی لی ابنی من جهة حاجتی الیه قال فخرجنا من عندها قائلین ما راینا اکمل منها ۷۷۶ عن الاوزاعی قال حدثنی بعض الحکماء قال خرجت و انا ارید الرباط حتی اذا کنت بعریش مصر فاذاً انا بمظلة وفیها رجل قد ذهبت عیناه واسترسلت یداه ورجلاه وهو یقول الحمد لسیدی ومـولای اللهم انی احمدك حمدا یوافی محامد خلقك کفضلك ایای علی سائر خلقك اذ فضلتنی علی کثیر ممن خلقت تفضیلا فقلت والله لاسئلنه فدنوت منه و سلمت علیه فرد علی السلام فقلت له رحمك الله انی اسئلك عن شیئی اتخبرنی به ام لا فقال ان کان عندی منه علم

که تسکین یابد بآن دلمن ازمرگ پسر گفت گفتم خدای عزوجل میفرماید بشارت بده کسانی را که هرگاه مصیبتی بآنها رسد صبر کنند تا آخر آیه زن گفت تو را بخدا این آیه در کتاب خداست وچنین است که خواندی در کتاب خدا گفتم بخدا در کتاب خدا این آیه چنان است که خواندم بعد سلام وداع بما داد و برخاست بنماز ورکعاتی نماز خواند و گفت خدایا بمن دستور دادی صبر کنم صبر کردم بمن عنایت کن آنچه بصابرین وعده فرمودی بعد گفت اگر ممکن بود کسی بماند برای کسی ودنیا را وفا وبقائی بود هرآینه تمنا میکردم بماند برای من پسرم تا قائم باحتیاجات من باشد (اما افسوس که احدی برای احدی باقی نمیماند) راوی میگوید ماهم از نزد آن زن خارج شدیم و گویا بودند که ندیدیم ما کاملتری از آن زن

۷۷۶ ـ از اوزاعی نقل شده که گفت بعضی از دانشمندان وحکما برای من حدیث کردند که من بیرون شدم بروم برباط برخوردم در کنار شهری بسایبانی که در آن جا داشت مردیکه چشمهای او رفته بود ودست وپاهای او نیز شل و بی رمق بود ودر این حال میگفت حمد ثابت است برای سید و آقای من خدایا حمد میکنم تورا حمدی که برابری کند باحمد تمام خلق تو همانطوریکه برتری دادی تومرا بر تمام مخلوق خود آنجائیکه برتری دادی مرا بر کثیری از کسانیکه خلق کردی یك قسم برتری خاصی باخود گفتم بخدا می پرسم از او که چه برتری

اخبرك به فقلت رحمك‌الله علی‌ای فضیلة من فضائله تشکره فقال اولیس تری ماقد ضع بی: قلت بلی فقال والله لوان‌الله اصب علی نارا یحرقنی اوامر الجبال قدمرتنی و امر البحار فاغرقنی وامر الارض فخسف بی‌ما ازددت فیه سبحانه الاحبا ولا ازددت له الاشکر اوان لی الیك حاجة افتقضیها لی فقلت نعم قل ماتشاء فقال نبیٌ لی کان یتعاهدنی اوقات صلوتی ویطعمنی عندافطاری وقد فقدته منذامس فانظرهل تجده لی قال فقلت فی نفسی ان فی قضاء حاجته لقربة الی‌الله وقمت وخرجت فی طلبه حتی اذاصوت بین کثبان الرمال اذانابسبع قدافترس الغلام ویأکله فقلت اناالله وانا الیه راجعون کیف آتی هذاالعبد الصالح بخبرابنه قال قال فأتیته و سلمت علیه فقلت یرحمك‌الله ان سألتك عن شیئی اتخبرنی به فقال ان کان عندی منه علم اخبرتك قال قلت انت اکرم علی‌الله و اقرب منزلة اونبی الله ایوب عليه‌السلام فقال بل نبی‌الله ایوب اکرم علی‌الله منی واعظم عندالله منزلة منی فقلت انه ابتلاه‌الله فصبر حتی استوحش منه من کان یأنس به وکان غرضا لمرار الطریق اعلم ان ابنك الذی اخبرتنی به وسألتنی اطلبه افترسه السبع فاعظم‌الله اجرك فقال الحمدلله الذی لم یجعل فی قلبی حسرة

داده نزدیك شدم به‌او وسلام کردم جواب‌داد سلام‌مرا گفتم خدا رحمت کند تورا من می‌پرسم از تو مطلبی‌را آیا بمن خبر میدهی از آن‌یانه: گفت اگر از آن آگاه باشم وبدانم بتوخبر میدهم گفتم خدا رحمت کند تورا برچه فضیلتی وبرتری ازفضیلت‌های خدا اورا شکرمیکنی: گفت آیا نمی‌بینی چه‌کرده بامن و چه همه عنایت مبذول داشته: گفتم چرا می‌بینم: در مقام بیان عنایت‌های خدا گفت بخدا قسم هراینه اگرخدا بریزد برمن آتشی که بسوزاند مرا وامر کند کوه‌ها راکه ازروی من بگذرند: و امر کند دریاها را تاغرق کنند مراو امر کند زمین راکه مرا بشکم خود درکشد: چیزی از خدا دردل خود نمی‌یابم جز حب ودوستی باری تعالی و زیاد نمیشود در دل من جزشکر وگفت مرا بتوحاجتی است آیا برمیآوری حاجت مرا گفتم بلی بگو هرچه خواهی: گفت‌پسرکی دارم که‌پذیرائی میکند ازمن وقت‌نماز وغذا بمن‌میدهد وقت افطار و ازدیروز گم کرده‌ام اورا نظرکن به‌بین می‌یابی او را برای من: باخود گفتم بر آوردن حاجت این‌باعث نزدیکی وقرب بخداست وپاشدم رفتم‌درطلب پسر او تاآنکه‌برخوردم به‌او بین دوتپهٔ ریگ و دیدم درندهٔ دریده پسر را وگوشت اورا خورده گفتم اناالله وانا الیه راجعون چگونه بروم پیش‌این بندهٔ‌صالح خدا وچگونه خبرپسرش را به او بدهم گفت ناچار آمدم پیش او وسلام‌کردم وگفتم رحمت خدا برتو باداگر ازتوچیزی بپرسم بمن‌خبر میدهی

من الدنيا ثم شهق شهقة وسقط على وجهه فجلست ساعة ثم حركته فاذا هو ميت فقلت انالله وانا اليه راجعون كيف اعمل فى امره ومن يعيننى على غسله وكفنه ودفنه وحفر قبره فبينما انا كذالك اذا انا بركب يريدون الرباط فاشرت اليهم فاقبلو نحوى حتى وقفوا على فقالوا من انت و ما هذا فاخبرتهم بقصتى فعقلوا رواحلهم فاعانونى حتى غسلناه بماء البحر وكفناه باثواب كانت معهم و تقدمت وصليت عليه مع الجماعة و دفناه فى مظلته وجلست عند قبره آنساً به اقرء القرآن الى ان مضى من الليل ساعات فغفوت غفوة فرايت صاحبى فى احسن الصورة واجمل ذى فى روضة خضراء عليه ثياب خضرة قائما يتلوالقرآن فقلت له الست صاحبى قال بلى قلت فما الذى صيرك الى ما ارى فقال اعلم اننى وردت مع الصابرين لله لم ينالوها الا بالصبر والشكر

گفت اگر نزد من علمی باشد از آن چیز وبدانم خبرمیدهم بتو گفت به او گفتم آیا تو قربت بخدا بیشتراست یا پیغمبر خدا ایوب آیا تو گرامی‌تری نزدخدا یا ایوب : گفت بلکه پیغمبر خدا ایوب گرامی‌تر وبزرگتر است نزدخدا ومنزلهٔ او بالاتراست : گفتم حال که چنین است استخدا مبتلا کرد اورا واوصبر کردحتی ابتلای اوباندازهٔ شدکه کسان او از او دوری کردند وهرکه از راه عبور میکرد سرپایش میخورد به او ، بدانکه پسر توکه بمن گفتی از اوخبری بیاورم وبجویم اورا درندگان دریده‌اند او را خدا اجرتورا زیادکند در این مصیبت : گفت حمد میکنم خدای متعال راکه قرارنداد در دل من آرزو وحسرتی از دنیا وبعد نالهٔ زدوافتاد بروی زمین نشستم ساعتی پهلوی او وبعد حرکتی دادم به او دیدم از دنیا رفته : گفتم اناالله و انا الیه راجعون چگونه بتنهائی تکفل کنم امر کفن ودفن اورا وکه یاری کند مرا در غسل و کفن ودفن وحفر قبر او ودراین بین دیدم قافله پیدا شد قصدرفتن رباط دارند بآنها اشاره کردم روکردند بطرف من وآمدند پیش من توقف کردند وگفتند که هستی تو واین چیست بآنها خبردادم قضیه را آنها هم بستند مرکبهاشان را ویاری کردند مرا تا آنکه غسل دادیم جسد او را به آب دریا وکفن کردیم بپارچه‌هائی که با آنها بود وجلو افتادم وگذادیم نماز براو با جماعت ودر خود سایه‌بان او دفن کردیم اورا ونشستم سرقبر او و قرآن قرائت کردم تا آنکه ساعتهائی ازشب گذشت پس خوابم برد درخواب دیدم اورا دربهترین وضعی ونیکوترین حالی در باغی سبز وخرم وپوشیده بود لباسهای سبزوایستاده قرآن میخواند : گفتم آیا تو رفیق من نیستی گفت چرا : گفتم اگر تو رفیق منی پس بچه عملی باین مقام رسیدی که من مشاهده میکنم : گفت بدانکه من در زمرهٔ صابرین برای خدا قرار گرفتم وبمرتبهٔ رسیدم که نمیرسد بآن مرتبه کسی مگر بصبروشکر گذاری نزد نعمت واز خواب بیدار شدم .

عندالرضاء وانتبهت ۷۷۷ وفیه قال ابوقدامه الشامی کنت امیراً علی الجیش فی بعض الغزوات فدخلت بعض البلدان فدعوت الناس ورغبتهم باالجهاد وذکرت فضل الشهادة وما لاهلها ثم تفرق الناس ورکبت فرسی الی منزلی فاذا بامرأة من احسن الناس تنادی یا اباقدامه فمضیت ولم اجب فقالت ماهکذا کان الصالحون فوقفت فجائت فدفعت الی رقعة وخرقة مشدودة و انصرفت باکیة فنظرت فی الرقعه فاذا فیها مکتوب انت دعوتنا الی الجهاد ورغبتنا فی الثواب ولاقدرة لی علی ذالك فقطعت احسن ما فی وهما ضفرتای وانفذتها الیك لتجعلها قید فرسك لعل الله یری شعری قید فرسك فی سبیله فیغفرلی فلما کان صبیحة القتال فاذا بغلام بین یدی الصفوف یقاتل خاسرا فتقدمت الیه فقلت یافتی غلام غرراجل ولاآمن ان تجول الخیل فتطأك بارجلها فارجع عن موضعك هذا فقال اتأمرنی باالرجوع وقد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنو اذالقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار وقرأالایة الی آخرها فحملته علی هجین کان معی فقال یااباقدامه اقرضنی ثلاثة اسهم فقلت هذا

۷۷۷ ــ ودر آن کتاب نقل شده که ابوقدامه شامی گفت من امیر برلشکری بودم در بعضی از جنگها داخل بعضی از بلاد شدم که مردم را بخوانم بسوی جهاد وترغیب کنم برای جنگ وبیان کردم فضیلت شهادت را ومقاماتی راکه برای شهید هست وبعد ازکلمات من مردم پراکنده شدند ومن هم سوار مرکب شدم بروم منزلم ناگاه زنیکه دارای جمال بود صدا زد مرا و گفت ابا قدامه من براه خود ادامه دادم وجواب نگفتم : آن زن گفت این نیست رفتار نیکوکاران که بسخن ضعیف گوش ندهند : بعد از این کلام ایستادم آن زن آمد و داد بمن کاغذی وقطعهٔ پارچه بسته شدهٔ وآن زن برگشت اما گریان برگشت در رقعه وکاغذ نگاه کردم دیدم در آن نوشته تو ما را خواندی بجهاد وترغیب کردی بثواب خدا ومن قدرت برجهاد وتحصیل ثواب نداشتم ولی بذل کردم در آن راه عزیزترین چیزی که در دسترس من بود و آن این دو گیسوی من است وفرستادم بسوی تو ودر دسترس تو قرار دادم که آنها را افسار وقیدوبند اسب خود کنی ودر راه خدا باآن بجنگی امید دارم خدا به‌بیند موی مراکه افسار اسب تو است که در راه خدا میجنگد از گناه من بگذرد ومرا بیامرزد : رفتم بمیدان جنگ صبح روز جنگ دیدم پسربچهٔ بین دوصف جنگ میکند با دست خالی وبی اسلحه جلو رفتم و به او گفتم پسر تو پسربچهٔ هستی مغرور ومن ایمن نیستم برتو ممکن است سواران جولانی کنند و تو زیردست وپا نابود شوی برگرد از همین جا : جوان گفت تو بمن میگوئی برگرد وحال آنکه خدای متعال منع کرده درآیهٔ شریفه یا ایهاالذین آمنو الخ از اینکه مؤمنین پشت

وقت قرض فمازال يلح علي حتى قلت بشرط ان من الله عليك بالشهادة اكون في شفاعتك قال نعم فاعطيته ثلاثة اسهم فوضع سهماً في قوسه و رمى به فقتل رومياً ثم رمى بالاخر فقتل روميا وقال السلام عليك يا اباقدامة سلام مودع فجائه سهم فوقع بين عينيه فوضع رأسه على قربوس سرجه فقدمت اليه فقلت لاتنسها فقال نعم ولكن لي اليك حاجة اذا دخلت المدينه فأت والدتي وسلم خرجي اليها واخبرها و هي التي اعطتك شعرها لتقيد بها فرسك وسلم عليها فهي العام الاول اصيبت بوالدي وفي هذا العام بي ثم مات فحفرت له و دفنة فلماهممت بالانصراف عن قبره قذفته الارض فالقته على ظهرها فقال لاصحابه غلام غرولعله خرج بغيراذن امه فقلت ان الارض لتقبل من هوشرمن هذا فقمت وصليت ركعتين ودعوت الله فسمعت صوتا يقول يا ابا قدامة اترك ولي الله فمابرحت حتى نزلت عليه الطيور فأكلته فلما اتيت المدينة ذهبت الى دار والدته فلماقرعت الباب خرجت اخته الي فلما راتني عادت الى امها

بجنگ كنند وفرار كنند وآيه را تا آخر خواند چون اين استقامت ديدم او را براسب پيرى كه با من بود سوار كردم آنوقت بمن گفت ابا قدامه بمن قرض بده سه چوبهٔ تير كه بكار برم گفتم اين وقت ، وقت قرض دادن است الحاح واصرار كرد گفتم ميدهم بشرط آنكه اگر خدا برتو منت نهاد وشهيد شدى مرا شفاعت كنى گفت بسيار خوب پس سه تير به او دادم يكى را دركمان گذاشت وزد بدشمن يكى را كشت وبعد تير دوم زد ودشمن ديگرى را كشت وبعد سلام كرد اما سلام وداع تيرى از دشمن آمد وبين دو چشمش نشست پس گذاشت سرش را به قاش زين : ومن جلو رفتم وگفتم فراموش نكنى عهدوپيمان را گفت بسيار خوب ولى مرا هم بتو حاجتى است : هرگاه مدينه رفتى پيش مادر من برو خرجين مرا به اوبده ومرگ و حال مرا بهاو خبر بده ومادر من همان زنى است كه موهاى خود را بتو داد كه در ريسمان اسبت قراردهى وسلام مرا بهاو برسان وبدانكه مادر من سال اول جنگ مصيبت زده شد بپدر من وامسال هم بمصيبت من گرفتارشد اين كلمات گفت وازدنيا رفت من قبرى براى اوكندم و دفنش كردم پس ازآنكه عازم شدم از سر قبر اوبرگردم زمين اورا بيرون انداخت وبروى قبر افتاد كسانيكه حاضر بودند گفتند جوانى بود بخود مغرور شايد بدون اذن مادرش بجنگ آمده اين است كه زمين اورا قبول نكرد : در جواب گفتم زمين بدتر از اورا قبول ميكند برخاستم دو ركعت نماز خواندم وخدا را دراين باره خواندم شنيدم صدائى اباقدامه وابگذار دوست خدا را بروى زمين ومن هم جاى خود بودم تا آمدند پرندگانى واورا خوردند پس از آنكه مدينه رفتم بسراغ مادر جوان رفتم تا آنكه درخانهٔ اورا زدم خواهرجوان بيرون آمد

وقالت یااماه هذا ابوقدامة ولیس معه اخی وقد اصبنا فی العام الاول بابی وفی هذا العام باخی فخرجت امه فقالت امعزیا ام مهیناً فقلت مامعنی هذا قالت ان کان مات ولدی فعزنی وان کان مات شهیدا فهنئنی فقلت لا بل مات شهید فقالت له علامة فهل رایتها قلت نعم لم تقبله الارض حتی نزلت الطیور فأکلت لحمه وترکت عظامه فدفنتها فقالت الحمدلله فسلمت الیها الخرج ففتحته واخرجت منه مسحا وغلاً من حدید و قالت انه کان اذاجنه اللیل لبس هذا المسح وغل نفسه بهذا الغل وناجی مولاه وقال فی مناجاته اللهی احشرنی فی حواصل الطیور فاستجاب الله سبحانه دعائه رحمه‌الله
۷۷۸ فی السفینه وفی الحدیث ان موسی علیه السلام قال ارنی احب خلقك الیك واکثرهم لك عبادة فامره الله تعالی ان ینتهی لی قریة علی ساحل البحر واخبره انه یجده فی مکان قدسماه له فوصل علیه السلام الی ذالك المکان فوقع علی رجل مجذوم مقعدا برص یسبح الله تعالی فقال موسی یا جبرائیل این الرجل الذی سألت ربی ان یرینی ایاه فقال جبرئیل هو یاکلیم الله هذا فقال یاجبرائیل انی کنت احب ان اراه صواماقواما

تا مرا دیدبرگشت سوی مادرش و گفت مادر ابوقدامه است آمده وبرادرم نیست بـا او بمثل اینکه هماطوری که سال اول بمصیبت پدرم گرفتار شدیم در امسال بمصیبت برادرم مبتلاشدیم: مادرش از خانه بیرون آمد و گفت آیا تعزیت بمن میدهی ویا تبریك میگوئی : گفتم چیست معنای کلام تو : گفت اگر پسرم به‌اجل خود مرده تعزیت بگو بمن واگر کشته شده در راه دین تبریك بگو: گفتم نه بلکه شهید شده وبه‌اجل خود نمرده : گفت پسرمن نشانهٔ داردآیا دیدهٔ تو آن نشانه را گفتم بلی زمین او را قبول نکرد تا آنکه پرندگانی آمدند و گوشت او را خوردند واستخوان او را گذاشتند ومن دفن کردم آنها را : آن زن حمد وشکر خدا بجا آورد : ومن خرجین به‌او دادم بازکرد وبیرون آورد پلاس وزنجیری آهنی و گفت پس من هرگاه شب میشد میپوشید این‌پلاس وزنجیر را بگردن خود میکرد و بخود غل میزد و مناجات با خدا میکرد و از جمله درخواستهای او از خدا این بود که خدایا مـرا محشور گردان از چینه‌دان وشکم پرندگان : حمد خدا کردم که مستجاب کرد خدا دعای اوراخدا رحمت کند او را .

۷۷۸ ــ در کتاب سفینه وارد شده که حضرت موسی علیه‌السلام بدرگاه خدا عرضکرد خدایا بنمایان بمن محبوب‌ترین خلق را بسوی تو وآنکه از همه بیشتر عبادت میکند تورا امرفرمود خدای متعال برود بسوی دهی کنار دریا وخبرداد بموسی که خواهی یافت اورادر

فقال جبرئيل هذا احبّ الی الله واعبدله من الصوام والقوام وقدامرت باذهاب كريميته فاسمع مايقول فأشارجبرئيل الى عينيه فسالتا على خديه فقال متعتنى بهما حيث شئت وسلبتنى اياهما حيث شئت وابقيت لى فيك طول الامل يابارّيا وصول فقال له موسى عليه السلام ياعبدالله انى رجل مجاب الدعوة فان اجبت ان ادعولك الله تعالى يرد عليك ما ذهب من جوارحك ويبرئك من العلة فعلت فقال رحمة الله عليه لااريد شيئا من ذالك اختياره لى احبّ التى من اختيارى لنفسى فقال له موسى سمعتك تقول يابار ياوصول ما هذاالبر والصلة الواصلان اليك من ربك فقال ما احد فى هذاالبلد يعرفه غيرى اوقال يعبده فراح عليه السلام متعجبا وقال هذا اعبداهل الدنيا .

۷۷۹ لالی قال مسلم بن يسار قدمت البحرين فاضافتنى امرأة لهابنون ورقيق و مال ويسارو كنت ارايها محزونة فغبت عنهامدة طويلة ثم آتيتها فلم اربابها انسانا

مكان مخصوصى كه نام برده شد رفت موسى بآن مكان برخورد بمردى كه داراى مرض جذام بود وزمين گير ونيز برص هم داشت وتسبيح ميكرد خداى متعال را حضرت موسى بجبرئيل گفت كجا است مردى كه خواستم از خدا بمن بنماياند اورا جبرئيل گفت او همين است يا كليم‌الله موسى عليه‌السلام گفت بدرستيكه من دوست داشتم به‌بينم اورا روزه‌دار و نمازخوان جبرئيل گفت همين گرامى‌تراست نزدخدا وعبادت كننده‌تر است از روزه‌دار نمازخوان: بدرستيكه‌من مأمور شدم ازبين‌ببرم دوچشم اورا گوش كن به‌بين چه ميگويد : جبرئيل‌اشاره كرد به‌دوچشم او آب‌آن ريخت بر گونه‌اش و كور شد : گفت خدايا بهره‌بمن دادى به‌آن‌دو وقتى خواستى وگرفتى ازمن آن‌دورا هنگاميكه نخواستى : وباقى گذاشتى در من آرزوى دراز : اى‌نيكو كردار : واى فريادرس : موسى‌عليه‌السلام گفت به‌او اى‌مرد من مردى هستم مستجاب‌الدعوة اگر بخواهى ودوست بدارى هرآينه بخواهم ازخداى متعال بر گرداند بتو آنچه از اعضاى بدنت از بين رفته وبخواهم بهبودى بخشد تورا از مرض : گفت نه‌دوست‌ندارم كه تودعاكنى وشفا يابم زيرا آنچه براى من‌بخواهد او يعنى خدا دوست‌تردارم ازآنچه خودبخواهم‌براى خودم : موسى گفت شنيدم ميگفتى يا بار يا وصول آيا چه نيكى وچه‌صلهٔ بتو رسيده از طرف خدا : گفت نيكى خدا بمن در اين بلدكه بغير من نداده اين است كه نميشناسد او را ويا عبادت نميكند غيرمن ذات مقدس اورا : چون اين مرتبهٔ از معرفت ديد از او حضرت‌موسى عليه‌السلام رفت با حالت تعجب وگفت اين است عابدترين تمام مردم .

۷۷۹ ـ دركتاب‌لالى‌وارد است كه محمدبن‌يسار گفت‌وارد بحرين شدم درسفرى‌مهمان كرد مرا زنى كه براى اوبود پسرها وبنده‌هائى‌ومال وثروتى وبا اين‌همه ديدم گرفته‌وغمنده

فاستأذنت عليها فاذاهي ضاحكة مسرورة فقلت لهاما شأنك قالت انك لماغبت عنالم نرسل شيئاً في البحر الاغرق ولافي البر شيئا الاعطب وذهب الرقيق ومات البنون فقلت لها يرحمك الله رأيتك محزونة في ذالك اليوم ومسرورة في هذا اليوم فقالت نعم اني لما كنت فيما كنت فيه من سعة الدنيا خشيت ان يكون الله قدعجل لي في حسناتي في الدنيا فلما ذهب مالي وولدي ورقيقي رجوت ان يكون الله قدذخر لي عنده شيئاً ۷۸۰ وفيه عن المبرد انه خرج الى اليمن فنزل على امرأة لهامال كثير ورقيق وولد وحال حسنة فاقام عندها فلما اراد الرحيل قال الك حاجة قالت نعم كلما نزلت هذا البلاد فانزل علي ثم انه غاب اعواما ثم نزل عليها فوجدها قدذهب مالها و رقيقها ومات ولدها و باعت منزلها وهي مسرورة ضاحكة فقال لها اتضحكين مع ماقد نزل بك فقالت ياعبدالله كنت في حال النعمة في احزان كثيرة فعلمت انها من قلة الشكر فانا اليوم في هذه

است: خارج شدم ازبحرين وبعد مدتی طويل باز رفتم بحرين نزد او نديدم بدربار او كسی از اولاد وغلامان را اذن خواستم و وارد شدم براو ديدم خندان است ومسرور : گفتم چگونه است حالت ميبينم خندان ومسروری : گفت بلی بعد از رفتن شما نفرستادم مالی بدريا مگر آنكه غرق شد ونفرستادم بصحرا مگر آنكه هلاك شد تمام آن بنده‌ها ازدست رفت و پسران نيز مردند : گفتم خدا رحمت كند تورا در آن زمان غمنده بودی والان تورا شاد می بينم علت چيست : گفت بلی آنزمان درناز ونعمت بودم وآن سعه ورفاه محزون بودم زيرا ميترسيدم خدا عجله كرده باشد در جزای حسناتم ودر دنيا بمن داده باشد ودرآخرت دستم تهی باشد : ولی بعد ازآنكه گرفت ازمن مالم واولاد وغلامانم اميدوارم خدا ذخيره كرده باشد نزد خود چيزی برای آخرتم لذا مسرورم .

۷۸۰ ـ ودرآن كتاب است از مبرد كه رفته است به يمن و وارد شده برزنی كه برای او مال و اولاد وغلامان زيادی بوده است وحال خوشی داشته چند روزی اقامت كرده نزد او و وقت رفتن گفته به آن زن بمن حاجتی داری : گفته است هر گاه باين بلاد آمدی برما وارد شو وچند سالی شده نرفته وبعد رفته وبرهمان زن وارد شده ولی ديده تمام مال وغلامان واولاد ومرده وازبين رفته‌اند ومنزلش رانيز فروخته اماخود اوخندان است وبشاش ومسرور : مبرد به او گفته آيا می خندی باورود اين همه مصائب برتو : آن زن گفته ای بندهٔ خدا بودم در حال نعمت وفراوانی با غم واندوه فراوان دانستم غمها ازكمی شكر بود:وفعل دراين حال خندانم بشكر آنچه خدا اعطاكرده از صبر كردن

الحالة اضحك شكر الله تعالى على ما اعطاني من البصر ۷۸۱ وفيه قال بعضهم قصدت عبادان في بدايتي فاذا انا برجل اعمى مجذوم وقد صرع والنمل تأكل لحمه فرفعت رأسه و وضعته في حجري وانا اردد الكلام فلما افاق قال من هذا الفضول الذي يدخل بيني و بين ربي فوحقه لوقطعني اربا اربا ماازددت له الاحبا ۷۸۲ وفيه ودفن رجل من اهل اليمامة ثلاثة رجال من ولده وكان مسرورا متكلما بين الناس كانه لم يمت احدمنه فقيل له في ذالك فقال ليس موت الاولاد بجديد ولست في اصابة المصيبة متفردا وليس في الجزع فائدة فبم تلومونني.

۷۸۳ وفيه عن الرضا عليه السلام عن ابيه عليه السلام قال نعي الى الصادق عليه السلام اسماعيل وهو اكبر اولاده وهو يريدان يأكل وقد اجتمع ندمائه فتبسم ثم دعا بطعامه فقعد مع ندمائه وجعل يأكل احسن من اكله سائر الايام ويحث ندمائه ويضع بين ايديهم و يتعجبون منه لايرون للحزن في وجهه اثرا فلمافرغوا قالوا يابن رسول الله لقدراينا

۷۸۱ ـ ودر آن کتاب است از بعضی که گفت قصد کردم بروم عبادان در اول عمرم از جوانی ناگاه برخوردم بمرد کوری که مبتلا بود بمرض جذام وبی‌هوش افتاده و مورچه‌گان میخوردند گوشت بدن اورا: گفت چون چنین دیدم برداشتم سراو را و گذاشتم در دامنم وبا خود در این باره سخنی می گفتم مقداوی که بهوش آمد گفت این فضول کیست که فاصله شده بین من وخدای من قسم به حق خدا اگر مراازهم بدرد وپاره پاره کند دردلم زیاد نخواهد شد مگر دوستی او

ودر آن کتاب است که مردی ازاهل یمامه دفن کرد سه مرد از اولاد خود را ومعذالك مسرور بود وخوشحال بین مردم که گویا ازاوکسی نمرده دراین باره بااوصحبت شد گفت مرك اولاد چیز تازه نیست ونیستم من تنها کسی که مصیبت دیده باشد و در جزع وبی صبری ثمری نیست:

دراین حال ملامت من بی جا است

۷۸۳ـ ودر آن کتاب نقل شده است ازحضرت رضاعلیه السلام ازپدر بزرگواوش که فرمود پس ازآنکه حضرت صادق علیه السلام مصیبت زده شده بفرزندش اسماعیل واو بزرگ اولادش بود وقتی سرسفره خواست غذا میل کند وندماء واصحاب جمع بودند بروی آنها تبسم کرد و شروع کرد بخوردن بهتراز بقیه روزها و وادار کرد آنها را بغذاخوردن ومیگذاشت طعام جلو آنها: اصحاب اثرحزن وغمی ندیدند برروی حضرت پس ازفراغت گفتند یابن رسول الله امر عجیبی دیدیم ازشما: مصیبت چنین اولادی رسید بشما وشمارا دراین حال می بینم: فرمودچرا

منك عجبا اصبت بمثل هذا الابن وانت كما نري فقال ومالي لا اكون ماترون وقد جائني خبر اصدق الصادقين اني ميت واياكم ان قوما عرفوا الموت فلم ينكروا ما يخطه الموت منهم وسلموا الامر خالقهم عزوجل ۷۸۴ وفيه قال احنف بن قيس تعلموا الحلم والصبر فاني تعلمته فقيل له ممن تعلمت فقال من قيس بن عاصم قيل ومابلغ من حلمه قال كنا قعودا عنده اذاتي بابنه مقتولا و بقاتله مكبولا فماحل حبلته ولاقطع حديثه حتي فرغ ثم التفت الي قاتل ابنه فقال يابن اخ ماحملك علي مافعلت قال غضبت قال او كلما غضبت قتلت اهنأت نفسك وعصيت ربك اذهب فقداعتقتك ثم التفت الي بينه وقال يا نبي اعمدوا الي اخيكم غسلوه وكفنوه فاذا فرغتم منه فأتوني به حتي اصلي عليه فلما دفنوه قال ان امه ليست منكم وهي من قوم آخرين فلا اراها ترضي بماضعتم فاعطوها ديته من مالي ۷۸۵ وفيه قد حكي انه كان لعالم تلميذ فدخل عليه ذات يوم معصوب الرأس لحمي اوصداع فقال له مالك عصبت رأسك قال حميت البارحه : فقال سبحان الله

چنین نباشم وحال آن که بمن خبر رسیده از راست گوترین راستگویان که من وشما باید بمیریم بدرستیکه دسته‌ شناختند مرگ‌را وانکار نکردند که مرگ نمیگذرد از آنها و تسلیم شدند در برابر امر خالقشان

۷۸۴ ـ ودر آن کتاب است که احف بن قیس گفت بیاموزید حلم و صبر را بدرستیکه من فرا گرفتم آنرا: به‌او گفته‌شد از که آموختی گفت ازقیس پسر عاصم : گفته‌شد بچه‌پایه‌بود حلم او : گفت مانشسته بودیم نزداو دراین‌هنگام آورده‌شد کشته پسرش وقاتلش باکت بسته وزنجیر بیازو واونه قطع کلام کرد ونه‌بازوی‌قاتل را گشود تافارغ شد از کلام وبعد رو کرد به قاتل : گفت پسر برادر چه وادارکرد تورا که‌پسر مرا کشتی : گفت غضب کردم : گفت آیا هرگاه غضب کردی میکشی : خوش کردی‌نفس خودرا وعصیان کردی‌پروردگارخود را :برو بخشیدم تورا بعد نظری افکند به اولادش وگفت توجه کنید بنعش برادرخود واورا غسل‌دهید وکفن‌کنید ووقتی فارغ‌شدید بیاورید تامن نماز بگذارم براو : پس‌از آنکه دفن کردند گفت مادر اونیست ازطایفه شما و ازطایفه دیگر است ندانم راضی هست باین عفو وبخشش یانه‌دیه پسرش به‌او بدهید ازمال‌من

۷۸۵ ودر آن‌کتاب حکایت‌شده که‌برای عالمی شاگردی بود داخل شد براستاد روزی درحالی‌که بواسطهٔ تب ودردسر دستمال بسر بسته‌بود آستاد گفت‌چه‌شده عصابه سر بستی گفت دیشب تب دیشب تب کـردم : گفت سبحان‌الله مدت عمرت در نعمت و عافیت خدا بودی ونه

انك طول عمرك فی نعمة الله وعافية لم تشد علی رأسك كتاب شكر فتحمی يوم واحد شددت علی رأسك كتاب شكاية ۷۸۶ وفيه قال رسول الله صلی الله عليه وآله اذا كان يوم القيامة انبت الله لطائفة من امتی اجنحة يطيرون الی الجنة ويسيرون فيها ويتغنمون بها تشتهيه انفسهم وتقول لهم الملائكة هل رأيتم الحساب يقولون ما راينا الحساب يقولون هل مررتم علی الصراط يقولون ما راينا الصراط و يقولون هل رأيتم جهنم يقولون ما رأيناشيئاً تقول لهم الملائكة انتم من امة ای نبی يقولون من امة محمد صلی الله عليه وآله يقولون لهم اقسمكم بالله اخبرونا ما كان عملكم فی دار الدنيا يقولون كانت فينا خصلتان بلغنا الله تعالی بفضل رحمته هذه المنزله تقول لهم الملائكة ما الخصلتان يقولون كنا اذا خلونا مع الله استحيينا ان نعصيه وكنا نرضی بما قدر لنا من اليسير تقول الملائكة حق لكم هذا المقام .

« باب السخاء والجود »

۷۸۷ ارشاد ديلمی قال النبی صلی الله عليه وآله السخی قريب من الله قريب من الناس قريب

بستنی بسرت كاغذی كه علامت شكرت باشد : وحال يك روز تب كردی علامت شكايت بسرت بستی : ۷۸۶ ـ ودر آن كتاب است كه رسل خدا صلی الله عليه وآله فرمود هر گاه روز قيامت شود ميرويانَد خدا برای سته از امت من پرهائی كه طيران و پرواز كنند بسوی بهشت و گردش ميكنند در بهشت ومتنعم ولذت می برند بهر طريق كه بخواهند وميل كنند وملائكه ميگويند به آنها آيا حساب ديده‌ايد ميگويند نديديم حساب می گويند آيا ازصراط گذشته‌ايد می گويند در جواب ملائكه كه نديديم صراط : ملائكه ميگويند آيا جهنم ديده‌ايد : ميگويند ماهيچ نديده‌ايم : ملائكه گويند شما امت كدام پيغمبر هستيد ميگويند ما از امت محمد (ص) هستيم: ملائكه بآنها بگويند شمارا بخدا قسم خبردهيد بما كه چه‌بوده عمل‌شما در دنيا : گويند ما را دوخصلت بود كه رسانيد خدا بزيادی رحمتش باين مرتبه ومنزلت بزرگ: ملائكه بگويند چه بود آن دوخصلت : بگويند هر گاه خلوت ميكرديم باخدا وغيری نبود خجالت ميكشيديم معصيت كنيم اورا : وراضی بوديم بآنچه خدامقدر كرده بود:ملائكه بگويند سزاوار است برای شما اين مقام ومرتبه

(باب جود وسخا وبذل)

۷۸۷ در كتاب ارشاد ديلمی نقل شده كه رسول خدا صلی الله عليه و آلـه فرموده

من الجنة بعيد من النار والبخيل بعيد من الله بعيد من الناس بعيد من الجنة قريب من النار والجاهل السخي احبّ الى الله من العابد البخيل [۷۸۸] وفيه قال علي بن الحسين عليه السلام انى لابادر على قضاء حاجة عدوى خوفا ان يقضيها لغيرى اوان يستغنى [۷۸۹] و فيه ايضا روى ان امير المؤمنين عليه السلام اذا اتاه طالب فى حاجته فقال له اكتبها على الارض فانى اكره ان ارى ذل السؤول فى وجه السائل [۷۹۰] وفيه جاء رجل الى الرضا عليه السلام فقال يابن رسول الله صلى الله عليه وآله لقدفقدت نفقتى ولم يبق معى مايوصلنى الى اهلى فاقرضنى وانا اتصدق به عنك فدخل داره واخرج يده من الباب وقال خذ هذه الصرة وكان فيها مأتادينار وقال لاحاجة لنا الى صدقتك فقال له يابن رسول لم لاتخرج وجهك فقال نحن اهلبيت لانرى ذل السؤول فى وجه السائل .

يا حجة بن الحسن العسكرى (ع)

۷۹۱ مجموعة ورام عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال السخاء شجرة من الجنة متدلية

آدم سخى نزديك است به خدا وبمردم وبه بهشت :ودور است از آتش؛ وآدم بخيل دور است از خدا واز مردم واز بهشت و نزديك است به آتش و نادان سخى را خدا دوست دارد از عابد بخيل ۷۸۸ ـ ودر آن كتاب است كه امام چهارم عليه السلام فرمود بدرستى كه من پيش ـ دستى مى كنم بر برآوردن حاجت دشمن خود از ترس اين كه ديگرى برآورد حاجت اورا ويا بى نياز شود.

۷۸۹ ـ ونيز در آن كتاب روايت شده كه امير المؤمنين عليه السلام هر گاهى آمد اوراطالب حاجتى ميفرمود بنويس حاجت خود را برزمين زيرا بدرستيكه من كراهت دارم از اينكه ببينم روى سؤال كننده

۷۹۰ ـ ودر آن كتاب است نيز كه آمد مردى خدمت امام هشتم عليه السلام وعرض كرد يابن رسول الله زاد وخرجى وتوشه راه گم كرده ام ونيست با من چيزى كه مرا برساند به اهل خانه ام بمن قرضى عطا فرمايد ووقتى بمحل خود برسم صدقه بدهم ازشما آنرا حضرت داخل خانه شد ودست را ازشكاف در بيرون كرد وفرمود بگير اين هميان را ودر آن دويست دينار طلا بود: وفرمود مارا حاجتى نيست باينكه توصدقه بدهى عرض كرد اى پسر رسولخدا چرا صورت خود را بيرون نكردى وبما نشان ندادى؛ فرمود ما خانواده هستيم كه نميتوانيم به بينيم ذلت وخارى سؤول دررو ى سئول كننده

۷۹۱ـ در كتاب مجموعه ورام نقل شده از رسولخدا صلى الله عليه وآله كه فرمود سخاوت

الی الارض من اخذ منها غصنا قاده ذالك الغصن الی الجنة ۷۹۲ وفیه قال جابر قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال جبرئیل قال الله تعالی ان هذا دین ارتضیة لنفسی و لن یصلحه الا السخاء وحسن الخلق فاکرموه بهما ما استطعتم ۷۹۳ وفیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله خلقان یحبهما الله عزوجل وخلقان یبغضهما الله عزوجل فاما الذان یحبهما فحسن الخلق والسخاء واما الذان یبغضهما فسوء الخلق والبخل ۷۹۴ وعن بعضهم قال قلت یارسول الله دلّنی علی عمل یدخلنی الجنة قال صلی الله علیه وآله من موجبات المغفرة بذل الطعام وافشاء السلام وحسن الکلام ۷۹۵ وقال ابن مسعود قال رسول الله الرزق الی مطعم الطعام اسرع من السکین الی ذروة البعیر وان الله تعالی یباهی بمطعم الطعام الملائکة.

۷۹۶ فی ارشاد الدیلمی وسئل رجل الحسن بن علی علیهما السلام شیئا فاعطاه خمسین

درختی است از بهشت که شاخه‌های آن بروی زمین است هر که بگیرد از آن شاخهٔ میکشاند آن شاخه اورا ببهشت .

۷۹۲- ودر آن کتاب است از جابر که رسولخدا فرمود جبرئیل خبرداد که خدای متعال فرموده این دین دینی است که پسندیده‌ام آنرا برای خود و تمام واصلاح نمیشود آن مگر بسخاوت و حسن خلق پس گرامی بدارید این دین را به آن دو بمقداریکه ممکن است شما را .

۷۹۳- و در آن کتاب است که رسولخدا ص فرمود دو خلق ودوصفت هست که خدادوست دارد آن دورا : و دو خلق وصفت است که خدای متعال مبغوض دارد آن دورا اما آن دو که دوست دارد خدا آنهارا حسن خلق است وسخاوت : واما آن دو که مبغوض خداست بد خلقی است و بخل.

۷۹۴- ونیز در آن کتاب از بعضی نقل شده که گفت گفتم برسولخدا صلی الله علیه و آله راهنمائی فرما مرا بعملی که داخل کند مرا به بهشت فرمود ازچیزهائیکه باعث آمرزش گناهان است : دادن طعام است وبلند سلام کردن : ونیکوسخن گفتن .

۷۹۵- و از ابن مسعود نقل شده ازرسولخدا که فرمود رزق بااطعام کننده سریع تراست وکارگرتر از کارد درکوهان شتروفرمود خدای متعال مباهات میکند بااطعام کننده نزد ملائکه

۷۹۶- درکتاب ارشاد دیلمی وارداست که مردی سؤول کرد ازحسن بن علی علیهما السلام چیزی حضرت عطا فرمود به او پنجاه هزار درهم وعبای خود را عطا فرمود بحمال آن بجهت کرایه وفرمودتمام بخشش بدادن اجرت وکرایهٔ حمل آن است : وگفته شده که امیرالمؤمنین

الف درهم واعطى الحمال طيلسانه كراءً وقال عليه السلام تمام المروة اعطاء الاجر لحمل الصدقه وقيل ان امير المؤمنين عليه السلام بكى يوما فسئلوه عن سبب بكائه فقال مضت لنا سبعة ايام لم يأتنا ضيف ۷۹۷ وفيه واربعة اشياء لاينبغي للرجل ان يأنف منها قيام الرجل فى مجلسه لأبيه واجلاسه فيه وخدمة الرجل لضيفه وخدمة العالم لمن يتعلّم منه والسئول عما لايعلم وكانوا عليهم السلام يخدمون الضيف فاذا اراد الرحيل لم يعينوه على رحيله كراهة لرحلته ۷۹۸ وفيه وروى ان الشمس كل يوم تطلع على قرني ملك ينادي اللهم عجل لكل منفق خلفا ولكل ممسك تلفا وقال رسول الله صلى الله عليه وآله من اكرم الضيف فقداكرم سبعين نبيا ومن انفق على الضيف درهما فكأنما انفق الف الف دينار فى سبيل الله تعالى.

۷۹۹ طرائف الحكم عن الوسائل عن موسى بن جعفر عليه السلام ان رجلا شكى اليه انني فى عشرة نفر من العيال كلهم مريض فقال له عليه السلام داوهم باالصدقة فليس شيئي اسرع

عليه السلام روزی گریه کرد پرسیده شد از سبب گریه فرمود هفت روز برمن گذشته و نیامده مرا مهمانی .

۷۹۷ـ و نیز در آن کتاب است که چهارچیز سزاوارمرد نیست از آنها شانه خالی کندو عار داشته باشد : بپاخواستن جلو پای پدر ونشاندن اورا جای خود : و خدمت کردن مرد به میهمانش: وخدمت کردن عالم از کسانیکه علم فرا گرفته اند از او : وپرسش ازچیزیکه نمیداند و عادت ائمه علیهم السلام برخدمت بـه میهمان بوده وهر گاه میل میکرد میهمان برفتن کمك نمیکردند اورا دررفتن چه آنکه دوست نداشتند رحلت ورفتن مهمان را .

۷۹۸ ـ ودرآن کتاب است که روایت شده خورشید هر روزطلوع میکند برشاخ ملکی و ندا میکند خدایا عجله فرما در جزا وعوض مال عطا کننده و عجله فرما درتلف مال ممسك یعنی بخیل و قال رسول الله ص هر که اکرام کند مهمانی را بمثل این است که مهمان کرده هفتاد پیغمبررا : وهر که صرف کند برمهمان درهمی مثل این است که صرف کرده هزارهزار دینار طلا درراه خدای متعال .

۷۹۹ـ درکتاب طرائف نقل شده از وسائل ازموسی بن جعفر علیه السلام که مردی شکایت کرد خدمت حضرت که من با ده نفرعیالاتی که دارم تمام مریض هستیم فرمود امام علیه السلام مداواکن آنهارا بصدقه دادن زیراکه نیست چیزی با اثرتر ازصدقه ونه هم پرمنفعت تربرای مریض ازصدقه .

اجابة من الصدقه ولاجدی منفعة للمریض من الصدقة ۸۰۰ وفیه عن مجلد السابع عشر من البحار من مفردات کلمات الرسول صلی الله علیه و آله اذا کان امرائکم خیارکم واغنیائکم سمحائکم وامرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها: واذا کان امرائکم شرارکم واغنیائکم بخلائکم و امورکم الی نسائکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها ۸۰۱ عن الکافی عن ابیعبدالله علیه السلام قال اهل المعروف فی الدنیاهم اهل المعروف فی الاخرة یقال لهم ان ذنوبکم قدغفرت لکم فهبوا حسناتکم لمن شئتم ۸۰۲ وفیه ایضا عن حدیدبن حکیم قال قال ابوعبدالله علیه السلام ایما مؤمن اوصل الی اخیه المؤمن معروفا فقداوصل الی رسول الله صلی الله علیه و آله ۸۰۳ فی الکافی عن عبدالرحمن الانصاری قال

۸۰۰ـ و در آن کتاب از بحار نقل شده از کلمات رسولخدا ص که فرمود هرگاه فرمان دهان شما مردمان نیك شما باشند وثروتمندان شما بخشش داشته باشند وامور شما با مشورت عمل شود : بودن شما روی زمین خیراست برای شما اززیر زمین : و هرگاه که فرمان دهان شما بدترین شما باشند وثروتمندان شما بخیل‌های شماباشند وکارهای شما راجع بزن‌های شما باشد و زن سرکار باشد زیر زمین بهتر است برای شما از روی زمین یعنی مرگ بهتر است از زندگی .

۸۰۱ـ وفیه عن الکافی و در آن کتاب از کتاب کافی نقل‌کرده از امام ششم علیه‌السلام که فرمود اهل بخشش‌وسخاوت دردنیااهل بخشش و سخاوتند درآخرت : بآنها گفته خواهد شد که گناهان شما آمرزیده شد : پس ببخشید حسنات وخوبیهای خود بهر که میخواهید.

۸۰۲ـ ونیز درآن کتاب نقل‌شده ازحدید پسرحکیم که گفت فرمود امام‌ششم‌علیه‌السلام هرمؤمنی که برساند ببرادر مؤمنش چیزی بدرستیکه رسانده‌آن چیز برسولخدا ص .

۸۰۳ـ درکتاب‌کافی نقل شده ازعبدالرحمن انصاری که گفت شنیدم ازامام محمدباقرع که فرمود آمد مردی خدمت پدرم علی‌بن‌الحسین ع وگفت خبربده بمن از قول‌خدای‌متعال والذین‌فی‌اموالهم الی‌آخر که چیست مراد ازحق‌معلوم فرمود به او علی بن‌الحسین‌علیه‌السلام حق معلوم چیزیستکه خارج‌کند ازمالش‌که نه از زکوة باشد و نه ازصدقه واجبه : عرضکرد پس هرگاه از زکوة وصدقه نباشد پس چیست‌آن فرمود آن چیزیستکه خارج‌کند انسانی از مالش اگرخواهد زیادکند واگرخواهدکم‌کند بنسبت ثروت وقدرت مالی‌خود : آن‌مرد گفت چکند وبچه راهی‌بدهد : فرمود به‌آن‌صله رحم‌کند وبه‌آن میهمان را سیر کند ویا دستگیری کند ورفع حاجت ازضعیفی ویا بمقصد برساند وامانده‌ئ را و یا انعام‌کند برادر ایمانی‌را و یا رفع گرفتاری‌کند از او : آن مرد در این هنگام گفت خدا میداند امامت را در چه خانواده‌ئ قراردهد .

سمعت اباجعفر عليه السلام يقول ان رجلاجاء الى ابى على بن الحسين عليه السلام فقال له اخبرنى عن قول الله عز وجل والذين فى اموالهم حق معلوم للسّائل والمحروم ما هذالحق المعلوم فقال له علىّ بن الحسين عليه السلام الحقّ المعلوم الشيئى يخرجه الرجل من ماله ليس من الزكوة ولامن الصدقه المفروضتين قال فاذالم يكن من الزكوة ولامن الصدقة فما هوفقال هو الشيئى يخرجه الرجل من ماله ان شاء اكثروان شاء اقل على قدرمايملك فقال له الرجل فما يضع به قال يصل به رحما ويقرى به ضيفا او يقوى به ضعيفا و يحمل به كالا او يصل به اخاله فى الله اولنائبة تنوبه فقال له الرجل الله يعلم حيث يجعل رسالاته.

۸۰۴ فى حقائق الفيض قدس سره وورد ان افضل الصدقات الصدقة على ذى لرحم الكاشح اى المبغض وورد لاصدقة وذورحم محتاج الصدقة بعشرة والقرض بثمانية عشر وصلة الاخوان بعشرين وصلة الرحم باربعة وعشرين ۸۰۵ منهاج البراعة ج۷ عن مفضل بن عمر قال قال ابوعبدالله عليه السلام يامفضل اذا اردت ان تعلم الى خير يصير الرجل ام الى شرّ انظر الى اين يضع معروفه فان كان يضع معروفه عنداهله فاعلم انه يصير الى خير وان كان يضع معروفه عند غيراهله فاعلم انه ليس له فى الاخرة من خلاق ۸۰۶ فى ارشاد

۸۰۴ ـ در كتاب حقائق فيض نقل شده كه بهترين صدقهٔ بررحم وخويشاو نديست كه دشمن انسان است و وارد شده كه صدقه نميباشد و جاندارد با بودن رحم محتاج ووارد شده كه صدقه ده برابر عطا ميشود وقرض هيجده برابر وصدقه ببرادران بيست برابر : و به رحم بيست و چهار برابر .

۸۰۵ ـ دركتاب منهاج البراعة جلد ۷ از مفضل پسرعمر نقل شده كه امام ششم فرمودای مفضل هرگاه خواستى بدانى آيا بخير است عاقبت مردى يا بشر نگاه كن به بين مال خودرا بچه محلهائى صرف ميكند اگر به اهل آن ميدهد بدانكه عاقبت اوبخير است و اگر بغيراهلش ميدهد بدانكه نيست در آخرت براى اوبهرهٔ .

۸۰۶ ـ دركتاب ارشاد ديلمى نقل است كه رسولخدا ص فرمود سه طايفه هستند طلب آمرزش ميكند براى آنها آسمانها و زمين‌ها وملائكه و شب و روز: علماء : وكسانيكه تعلم ميكنند : و مردمان باسخاوت : و سه طايفه هستندكه دعاى آنها رد نميشود : مريض و آدم تائب : و آدم باسخاوت : و سه طايفه هستندكه آتش ببدن آنها تماس پيدا نميكند : زنيكه

الدیلمی قال النبی صلی الله علیه وآله ثلاثة یستغفر لهم السموات والارضون والملائکة واللیل والنهار العلماء : والمتعلمون : والاسخیاء : وثلاثة لاترد دعوتهم المریض والتائب والسخی: وثلاثة لاتمسهم النار المرئة المطیعة لزوجها والولد البار لوالدیه والسخی بحسن خلقه ۸۰۷ مجموعة ورام عن ابی ذر قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا اباذر لاتدع من المعروف شیئا الا فعلت فان لم تقدر علی شیئی فکلم الناس وانت الیهم طلیق الوجه ۸۰۸ وفیه قال ابوذر قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا طبخت مرقة فاکثر مائها واغرف لجیرانك منها ۸۰۹ وفیه قال ابو سعید الخدری قال اتی النبی رجل فقال ای الناس افضل فقال صلی الله علیه وآله رجل یجاهد فی سبیل الله بماله ونفسه قال ثم مؤمن فی شعب من الشعاب یعبدالله ربه ویدع الناس من شره ۸۱۰ فی السفینه ان علیا علیه السلام کان یستقی بیده لنخل قوم من یهود المدینه حتی مجلت یده ویتصدق باالاجرة ویشد علی بطنه حجر ۸۱۱ فی الدیلمی وقال صلی الله علیه وآله جبل الله

مطیع شوهر باشد و فرزندیکه نیکی کند بـه پدر و مادر : و آدمیکه سخاوت داشته بـاشد بحسن خلقش .

۸۰۷ ـ درکتاب مجموعه ورام است ازابی‌ذرکه گفت رسولخدا فرمودای ابی‌ذروا گذار مکن از عطا چیزی مگر آنکه عمل کنی و اگر قدرت برچیزی نداری پس در صحبتو کلام خود با مردم با روی باز رفتار کن .

۸۰۸ ـ و در آن کتاب است که ابوذر گفت رسولخدا ص فرمود هـر گاه آب گوشتی پختی آب آنرا زیادکن و از آن بهمسایکان بده ودر آن کتاب نقل شده از ابی‌سعیدالخدری که آمد مردی خدمت رسولخدا و گفت یارسول‌الله کدام فرد از افراد بشر با فضیلت‌تر است رسولخدا فرمود مردیکه جهادکند در راه خـدا بمال و جان خودش و فـرمود بعد فضیلت‌با کسی‌است که در محل خلوتی و دورازمردم‌پرستش کند خدارا . ومردم را از شرخود بر کنار دارد .

۸۰۹ ـ و درکتاب سفینه ذکر شده که علی‌علیه‌السلام آب‌کشی میکرد بدست خود و درختان مردمی از یهود را آب میداد باندازهٔ که دست شریفش آبله میکرد واجرت آنـرا صدقه میداد و خود سنگ بشکم می‌بست .

۸۱۰ و درکتاب ارشاد دیلمی است که رسولخدا ص فرمود خدا سخاوت وحسن‌خلق‌را درنهاد و طبیعت اولیاء خود قرار داده آن دو را از دست ندهید .

اوليائه على السخاء وحسن الخلق فالزموهما تفوزوا.

۸۱۲ مجموعة ورام فی بعض الاخبار وروی عن رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله ليصرف العذاب عن الامة بصدقة رجل منهم ۸۱۳ فی تفسير الصافی سورة التوبة فی ذيل ان الله يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصدقات عن الكافی عن الصادق عليه السلام ان الله يقول مامن شیئ الاوقد وكلت به من يقبضها غيری الا الصدقات فانی اتلقفها بيدی تلقفا حتی ان الرجل ليتصدق بالتمرة وبشق التمرة فاربيها له كما يربی الرجل فأره وفصيله فيأتی يوم القيامه وهومثل جبل احد واعظم من احد ۸۱۴ وعنه عليه السلام انه كان اذا اعطى السائل قبل يده فقيل له لم تفعل ذالك قال لانها تقع فی يد الله قبل يد العبد قال الراوی واظنه يقبّل الخبز والدّرهم ۸۱۵ وفی الكافی والعياشی عن الصادق عليه السلام كان ابی اذا تصدق بشئ وضعه فی يد السائل ثم ارتده منه فقبّله وشمّه ثم رده الی السائل ۸۱۶ وفی ارشاد الديلمی وقال صلى الله عليه وآله

---

۸۱۲ ـ در مجموعهٔ ورام است که روایت شده از رسولخدا ص که فرمود خدای متعال دفع میکند عذاب از قومی بسبب صدقهٔ فردی از آن قوم .

۸۱۳ ـ در کتاب تفسیرصافی سورهٔ توبه نقل کرده از کتاب کافی که امام ششم علیه‌لسلام فرموده خدای متعال فرمود هیچ عملی نیست مگر آنکه کسی وادار شده کـه قبض کند غیر از ذات مقدس من مگر صدقات که فرموده خوداخذ میکنم بیدرحمت حتی آنکه مردی ممکن است صدقه بدهد بیکخرما وبشق خرمائی و ما آنرا تربیت کنیم بمثل تربیت کردن مردی بچه‌شتر خود را و همان دانه وشق خرما بیاید روز قیامت در حالیکه بزرگ شده باشد بـاندازهٔ کوه احد وبزرگتر از آن .

۸۱۴ ـ و از آن حضرت رسیده که هرگاه عطائی بسائلی میداد دست خودرا میبوسید بحضرت عرضکردند که چرا دست خود را میبوسد میفرمود برای آنکه آن عطیه اول بدست خدا میرسد و بعد بدست سائل : راوی گفت بگمانم در هم وغیر آن هرچه میداد میبوسید .

۸۱۵ ـ و درکافی از امام ششم علیه‌السلام نقل شده که پدرم هـرگاه صدقه را بسائل میدا و بدست سائل میگذاشت دو مرتبه برمیگردانید و میگرفت از دست سائل و بوسه میزد برآن و میبوئید وبعدردمیکرد بسائل .

۸۱۶ ـ و درکتاب ارشاد است که رسولخدا ص فرمود دیدم بردربهشت نوشته شده‌تو حرام‌هستی برهربخیل وریاکار وعاق‌والدین و سخن‌چین

رأیت علی باب الجنة مکتوبا انت محرّمة علی کل بخیل ومرائی وعاق ونمّام[۸۱۷] وفیه قال النبی صلی الله علیه وآله لما خلق الله الجنة قالت یارب لمن خلقتنی قال لکل سخی تقی قالت رضیت یارب[۸۱۸] وفی حقائق الفیض قدس سره عن النبی صلی الله علیه وآله تجافوا عن ذنب السخی فان الله اخذ بیده کلما عثرا قاله و قال صلی الله علیه وآله طعام الجواد دواء و طعام البخیل داء[۸۱۹] فی السفینه عن ابی عبدالله علیه السلام قال اتی رسول الله صلی الله علیه وآله وفد من الیمن وفیهم رجل کان اعظمهم کلاما واشدهم استقصاء فی محاجة النبی صلی الله علیه وآله فغضب النبی صلی الله علیه وآله حتی التوی عرق الغضب بین عینیه وتربد وجهه واطرق الی الارض فاتاه جبرئیل فقال ربك یقرئك السلام ویقول لك هذا رجل سخی یطعم الطعام فسکن عن النبی صلی الله علیه وآله الغضب ورفع رأسه وقال له لولا ان جبرئیل اخبرنی عن الله عزوجل انك سخی تطعم الطعام لشددت بك و

۸۱۷ ـ و در آن کتاب است که رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود پس از آنکه خلق کردخدا بهشت راعرضکرد پروردگارا مرا برای که خلق فرمودی فرمود برای هرپرهیزکاری عرضکرد پروردگارا راضیم.

۸۱۸ ـ و درکتاب حقائق فیض نقل شده که رسولخدا فرمود بگذرید از گناه و نافرمانی آدم باسخاوت زیراکه خدای متعال مددکار او است هرگاه لغزشی براو روی دهد میگذرد از او و فرموده است رسولخدا ص غذای آدم باجود و سخادوای درد است و غذای آدم بخیل درد است.

۸۱۹ ـ و درکتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود خدمت رسولخدا جماعتی آورده شد اسیر از یمن و میان آنها بود مردی که ازهمه سخن ورتر بود و در محاجه ولجاج با رسولخدا از همه شدیدتر بود از اینجهت رسولخدا نسبت به او شدید شدغضبش حتی آثار آن بین چشمان و پیشانی مبارکش ظاهر شد و باحال غضب بزمین نظر میکرد در این حال جبرئیل نازل شد و گفت خدایت سلام میرساند و میفرماید این مرد سخی است و بمردم غذا میخورانیده پس ساکن شد و فرونشست حال حضرت وسررا بلندکرد و فرمودا گرنه اینکه جبرئیل خبر دادبمن از طرف خدای متعال که تومردی هستی سخی وغذا بمردم میدهی هراینه سخت میگرفتم برتو وتورا عبرت برای دیگران قرار میدادم که شدت رفتار مرا باتو بازماندگان توحکایت کنند بعد از شنیدن این کلام آنمرد گفت آیا خدای تودوست دارد سخا وبخشش را فرمود بلی : آنمرد تاشنید ایمان آورد وگفت اشهدان لااله الاالله وانك رسول الله و گفت شهادت میدهم که تو رسولخدا هستی و قسم بآنکه تو را به پیغمبری فرستاده بعدازین کسی را ازمال خود ناامید نمیکنم.

جعلتك حديثا لمن خلفك فقال له الرجل اوان ربك ليحب السخاء فقال نعم قال انی اشهد ان لااله الاالله وانك رسول الله والذی بعثك بالحق لارددت عن مالی احدا ۸۲۰ وفيه عن ابيجعفر عليه السلام قال البر والصدقة ينفيان الفقر ويزيدان فی العمر ويدفعان عن سبعين ميتة سوء ۸۲۱ وفيه عن الصادق عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله من سره ان يدفع الله عنه نحس يومه فليفتتح يومه بصدقة ۸۲۲ وفيه عن تاريخ ابن النجار عن وهب بن منبه قال بينما امرأة من بنی اسرائيل علی ساحل البحر تغسل ثيابها وصبی لها يدب بين يديها اذجاء سائل فاعطته لقمة من رغيف كان معها فماكان باسرع من ان جاء ذئب فلتقم الصبی فجعلت تعدو خلفه وهی تقول ياذئب ابنی ياذئب ابنی فبعث الله ملكا انتزع الصبی من فم الذئب ورمی بها اليها وقال لقمة بلقمة ۸۲۳ عن دعوات الراوندی عن النبی صلى الله عليه وآله قال علی كل مسلم فی كل يوم صدقة قيل من يطيق ذالك قال صلى الله عليه وآله اماطتك الاذی عن الطريق صدقة وارشادك الرجل الی الطريق صدقة وعيادتك المريض صدقة وامرك بالمعروف

۸۲۰ ـ و در آن كتاب است از امام پنجم عليه‌السلام كه فرمود نيكی وصدقه برطرف ميكند فقر را و آن‌دو زياد ميكنند عمر را وجلو ميگيرند از هفتاد بلای مرگباربد .

۸۲۱ ـ و نيز در آن كتاب نقل است از امام صادق عليه‌السلام كه رسولخدا ص فرموده هر كه خورسند ميشود كه دفع شود از او نحوست روزش پس ابتداكند روزش را بصدقه .

۸۲۲ ـ و نيز در آن كتاب است از تاريخ ابن نجار از وهب پسر منبته كه گفت زنی بود از بنی‌اسرائيل برلب دريا و لباس می‌شست و بچه او پيش‌رويش راه ميرفت در بين‌سائلی آمد و زن به‌او لقمهٔ از نانی كه با او بود داد چيزی نگذشت كه گرگی آمد و بچهٔ زن را بدهان گرفت و رفت : زن عقب گرگ دويد و فرياد ميزد پسرم ای گرگ پسرم : خدا ملكی فرستاد تا بچه را از دهان گرگ گرفت و انداخت او را پيش مادرش وگفت اين لقمه عوض آن‌لقمه كه بسائل دادی .

۸۲۳ ـ از كتاب دعوات راوندی نقل است از رسولخدا ص كه فرمود برهر مسلمانی لازم است در هر روز صدقهٔ گفته شد كه طاقت دارد كه هرروز صدقهٔ بدهد فرمود ص برداشتن تو خارو سنگ وكلوخی ازسرراه صدقه است : راهنمائی‌تو كسی رابراهی صدقه است :عيادت كردن تو از مريض صدقه است : امرتو بمعروف صدقه است : نهی‌تو از منكر صدقه است: رد سلام صدقه است .

صدقة و نهيك عن المنكر صدقة ورد السلام صدقة ۸۲۴ فى الحقائق عن النبى صلى الله عليه وآله درهم من الصدقة افضل عندالله من مأة الف درهم قيل و كيف ذالك يارسول الله قال صلى الله عليه وآله اخرج رجل من عرض ماله مأة الف درهم يتصدق بها واخرج رجل درهما من درهمين لايملك غيرهما طيبة بهما نفسه فصار صاحب الدرهم افضل من صاحب مأة الف درهم ۸۲۵ مجموعة ورام ص۴۶۸ قيل كان حارثة بن النعمان قدذهب بصره فاتخذخيطا من مصلاه الى باب حجرته ووضع عنده مكتلا من التمر فكان اذاجاء المسكين يسئل اخذ من ذالك المكتل ثم اخذ بطرف الخيط حتى يناوله وكان اهله يقولون نكفيك فيقول مناولة المسكين تقى ميتة السوء ۸۲۶ آداب النفس ويروى ان النبى صلى الله عليه وآله دخل غيضة مع بعض اصحابه فاجتنى منها سواكين احدهما معوج والاخر مستقيم فدفع المستقيم الى صاحبه فقال له يارسول الله كنت احق باالمستقيم منّى فقال صلى الله عليه وآله مامن صاحب يصحب

۸۲۴ ـ در كتاب حقائق است ازرسولخدا ص كه فرمود گاهى درهمى ازصدقه برتراست نزد خدا ازصدهزار درهم : گفته شد چگونه ميشود يارسول‌الله فرمود مردى ميدهد ازاطراف مال خود صدهزار درهم صدقه و ديگرى يك‌درهم ازدو درهم كه دارد ميدهد در حاليكه‌غير آن ندارد و خوشحال است به آن دو درهم : پس اين يكدرهم افضل و برتر است از صاحب آن نسبت بصاحب صدهزار درهم .

۸۲۵ ـ در مجموعه ورام نقل شده كه حارثةبن نعمان نابينا شده بود ريسمانى گرفته بود از مكان نمازش تا درخانه‌اش و گذاشته بود سبدى از خرما نزد خودش و گاهيكه فقيرى وسائلى ميآمد خرما از ظرف برميداشت و بوسيلهٔ ريسمان خود رادم در ميرسانيد .
وخرما رابفقير ميداد وكسان اوميگفتندمابجاى تو وعوض‌تو ميبريم :ميگفت خود چيزدادن بفقير نگاه‌ميدارد انسان‌را ازمرگ‌هاى‌بد

۸۲۶ ـ دركتاب آداب‌النفس روايت شده ازرسولخدا ص كـه‌واردشد در محل درخت زارى بابعضى‌ازاصحاب وآن‌بزرگواردودانه چوب‌براى مسواك جداكرديكى كج ومعوج بود وديگرى راست بود : آن يكى كه راست ومستقيم بود داد حضرت بكسيكه خدمت‌حضرت بود عرض‌كرد يارسوالله شماسزاوارترهستيد بآن يكى كه‌راست است از من‌رسولخدا ص فرمودهيچ كس نيست‌مصاحبت ورفاقت كندبا كسى‌اگر چه‌ساعتى از روز باشد مگر آنكه پرسيده‌خواهد شداز مصاحبت اوكه آيا اداء ورعايت حقوق خدائى دربارهٔ او شده ياخير تضييع شده

صاحبا ولوساعة من نهار الاسئل عن صحبته هل اقام فيه حق الله او اضاعه[۸۲۷] فی السفینه فی امم نزل فی صلة الامام واداء حقه انه ما من شیئی احب الی الله عزوجل من اخراج الدرهم الی الامام وان الله لیجعل الدرهم فی الجنة مثل جبل احد[۸۲۸] فی الکافی عن ابی اسماعیل قال قلت لابی جعفر علیه السلام جعلت فداك ان الشیعة عندنا کثیر فقال فهل یعطف الغنی علی الفقیر وهل یتجاوز المحسن عن المسی و یتواسون فقلت لا فقال علیه السلام لیس هؤلاء شیعتنا الشیعة من یفعل هذا[۸۲۹] لی وقال صلی الله علیه وآله درهم یعطیه الرجل فی حال صحته خیر من عتق رقبة عند الموت[۸۳۰] وفیه وقد روی ان رجلا شابا من الانصار جمع مالا کثیرا من الحلال فمرض وعاده صلی الله علیه وآله فی جماعة فقال له یارسول الله اوصیك ان تتصدق

---

۸۲۷ ـ در کتاب سفینه دربارهٔ صله واداء حق امام وارد شده که نیست چیزی محبوب تر نزد خدا از دادن یکدرهم از حق امام بـه امام و خدا میگرداند یکدرهم را در بهشت بمثل کوه احد

۸۲۸ ـ ودر کتاب کافی وارد است ازابی اسماعیل که گفت بامام بـاقر ع عرضکردم فدایت شوم شیعه نزد ما زیاد هستند فرمود آیا عطوفت دارد غنی نسبت بفقر : وآیا گذشت از یکدیگر دارند وآیا مواسات دارند بایکدیگر گفتیم خیر امام علیه السلام فرمود نیستند آنها شیعیان وپیروان ماشیعه آنکسی است که این کارها را بکند

۸۲۹ـ در کتاب لالی نقل شده که رسولخدا فرموده یکدرهم که عطا کند انسان در حال سلامت وصحت بهتر است ازبنده آزاد کردن دم مرگ

۸۳۰ ـ ودرآن کتاب است که روایت شده مردجوانی از انصار جمع کرد مال زیادی از حلال پس مریض شد ورسولخدا باجمعی از اوعیادت کردند: خدمت حضرت عرض کرد یـا رسول الله شمارا وصیت میکنم باینکه بعدازمن صدقه بدهید اموال مراتمام بفقراومساکین بدست مبارك خودت رسولخدا قبول فرمود وصیت او را :پس از آنکه فوت نمود رسولخدا امرفرمود اموال وثروتش را جمع آوری کردند بعد تشریف برد خانهٔ او وصدقه داد اموال اورا بدست مبارك خود: راوی میگوید با خود گفتم خوشا بحال ثروتمندان خیر دنیا وآخرت دارند در این وقت بمن نظری کرد رسولخدا ص وبرداشت یکدانهٔ خرما از مال او ودست خود را بلند کرد بطوریکه زیر بغلش دیده میشد و بعد بمن فرمود چیست بدست من گفتم فدایت شوم یك دانهٔ خرمائی است فرمود قسم بخدائیکه مرا بحق فرستاده وبراستی رسولخدا گردانیده : اگر صدقه میداد این یکدانه را این مرد بدست خود هراینه بهتر بود ازتمام آنچه من صدقه دادم از او

اموالی کلها علی الفقراء والمساکین بیدك بعدوفاتی فقبل رسول‌الله وصیة فلمامات امر بضبط امواله ثم ذهب فی‌داره وتصدق امواله کلهـا بیده فقال‌الراوی قلت فی‌نفسی لأغنیاء خیر الدنیا والاخرة فنظر رسول‌الله ﷺ الیّ وعلم ماضمرته فاخذتمرة من ماله ورفع یده حتی ظهر ابطه ثم نظر الیّ فقال ماالذی بیدی فقلت جعلت فداك تمرة واحدة من التمرات فقال والذی ارسلنی بالحق نبیا صدقا لوتصدق هذا الرجل بیده تمرة واحدة لکان خیر اله ممّا تصدقته عنه ۸۳۱ لی قال النبی ﷺ والذی بعثنی بالحق نبیا ان عبدا من عبادالله لیقف یوم القیامه موقفا یخرج علیه من لهب النار اعظم من جمیع جبال الدنیا وحتی مایکون بینه وبینها حائل بیناهو کذالك وقد تحیر اذبطائر فی‌الهواء رغیف

۸۳۱ – درکتاب لالی نقل‌شده که رسولخدا ص فرمود قسم بآنخدائیکه مرا بحق به پیغمبری برگزیده : بدرستیکه بندهٔ‌ازبندگان خدا میایستد روزقیامت به‌یك‌محلی که رومیآورد بر او ازشعلهٔ آتش جهنم یك شعلهٔ‌که بزرگتر باشد از جمیع کوههای دنیا و نباشد بین او و آتش حائلی در این بین که‌سر گردان‌است چه‌کندتا گاه پیدا شود درهوا پرندهٔ‌که عبارت‌باشد از قرص نان ویا درهم ودیناری که‌بوسیلهٔ آن دست‌گیری کرده برادر مؤمنی‌را ویا مهمانـی کرده وآن میآید دوراو رامیگیرد مثل بزرگتر دائرهٔ برگرد او ومانع میشود ازشعلهٔ آتش بطوریکه به‌او نمیرسد از گرمی ودود آن چیزی تا آنکه داخـل بهشت شود : گفته شدیـا رسول‌الله این مقدار اثر دارد مواسات با برادر دینی : فرمود رسولخدا قسم بخدائیکه مرا برسالت فرستاده که هرآینه فائده میدهد دستگیری بعضی از مؤمنین را از این‌هم زیادتـر و بزرگتر : وچه بسا روزقیامت ممثل میشود گناهان وبدیهای بعضی‌ازمؤمنین برادران دینیش وهمین گناهان بزرگ میشود تا چند برابر بطوریکه دفاتر وصحائفش پرشود وتـوزیع شود کارهای نیکش برطلبکارهای مؤمنین که بدست خود ستم کرده بآنها وبزبان خود درد نیاپس میماند سرگردان وبیچاره ومحتاج است بسوی حسناتی که معادل شود باگناهانش : دراین وقت میآید پیش او برادر مؤمنی که نیکی کرده به‌او در دنیا و میگوید بخشیدم مـن بتوتمام حسناتم درمقابل آنچه بمن عطا کردی در دنیا تا بواسطهٔ آنها خـدا بیامرزد تو را از قبل خدا ندامیرسدتو که اعمال نیکت‌را بخشیدی پس خودت بچه سبب‌داخل بهشت میشوی عـرض میکند خدایا بوسیلهٔ رحمت و کرم تو : خدای متعال میفرماید تو احسان کردی بر برادر دینیت بتمام حسناتت وماکه خالق‌تو هستیم سزاوارتریم به‌بخشش وکرم وازقبل برادرت‌قبول کردیم اعمال تورا وافزودیم واضافه‌کردیم برای خود تو : وبردار دینی‌ترا از افضل بهشت قرار دادیم

اوحبة فضة قدواسی بها اخا مؤمنا علی اضافته فینزل حوالیه فیصیر کاعظم مستدیرا حوله ویصد عنه ذالك اللهب فلایصیبه من حرّها ولادخانها شیئی الی ان یدخل الجنة قیل یارسول الله وعلی هذا یقع مواساته لاخیه المؤمن فقال رسول الله صلی الله علیه وآله والذی بعثنی باالحق نبیا انه لینفع بعض المؤمنین باعظم من هذاور بماجاء یوم القیامة یمثل له سیئاته واسائته الی اخوانه المؤمنین وهی التی تعظم وتتضاعف فتمتلی بها صحائفه وتتفرق حسناته علی خصمائه المؤمنین المظلومین بیده ولسانه فیتحیر ویحتاج الی حسنات توازی سیآته فیأتیه اخ له مؤمن قدکان احسن الیه فی الدنیا فیقول له قد وهبت لك جمیع حسناتی بأذا ما کان منك الیّ فی الدنیا لیغفر الله لك بها فیقول الله تبارك وتعالی فانت بماذا تدخل جنتی فیقول برحمتك یارب فیقول الله تبارك و تعالی جدت علیه بجمیع حسناتك ونحن اولی باالجودمنك والکرم وقد تقبلتها عن اخیك وقدزدتها علیك واضعفتها لك فهو من افضل اهل الجنان[۸۳۲] وفیه وروی فی المجالس ان الخلیل علیه السلام لماکان من عادته ان لایأکل طعامه الامع الضیف ومضی علیه یوم ولیلة ولم ینزل علیه ضیف فخرج فی طلبه الی الصحراء فاذا رجلا کهیلا یقبله فدنی منه وتفحص عن

۸۳۲ ـ ودرآن کتاب است که روایت شده در کتاب مجالس که حضرت خلیل علیه السلام عادتش براین بود که غذا نمیخورد مگر بامهمان وروز وشبی گذشت براو ومهمانی براووارد نشد : رفت بطلب مهمان بطرف صحرا وبرخورد بمرد کهن سال رفت نزدیك و از حال او جویا شد دانست که اوبت می‌پرستد :از اینجهت تأسف خورد و گفت به‌او اگر خدا پرست بودی هرآینه بمهمانی میبردم تورا مرد گذشت ازحضرت خلیل ورفت: جبرئیل نازل شدو گفت خدایت یاخلیل میفرماید بدرستیکه این‌مرد مشکوك ومنکر ذات مقدس مابود هفتاد سال وما در این هفتاد سال به‌او روزی دادیم وکوتاهی نکردیم دررزق‌او وتومنع کردی‌از اوروزی‌یکروزرا به گمان اینکه خداپرست نیست

تعقیب کرد حضرت خلیل‌از اووتند رفت تا او را یافت‌واز اودرخواست کرد که‌مهمانی او را بپذیرد . آنمرد پرسید که چه‌شد مرا ردکردی اول والحال اصرار داری : برای او بیان کرد که‌جبرئیل خطاب عتاب‌آمیز ازطرف خدای متعال بمن‌فرمود : دراین‌هنگام آنمرد گفت مخالفت همچون خدائی از مروت و انصاف دوراست و ایمان آورد و از بزرگان خدا پرستان گردید

حاله فعلم انه یعبدالاضام فتأسف الخلیل و قال له لوکنت مسلما لاضیفك فمضی عنه الرجل واخذ بطریقه : فنزل جبرئیل وقال یاخلیل ان الله تعالی یقول ان هذا الرجل کان مشرکا کافرا بی منذ سبعین سنة فرزقته ولم اقصر رزقه وانت منعت منه نهارا زعما منك انه لیس بمسلم فعقبه الخلیل وعجل فی السیر فطلبه للضیافه فسئله الرجل عن رد الاول واصرار الحال فحکی له بنزول جبرئیل بخطاب ربه خطاب عتاب وقهر فقال الرجل ما کان مخالفة هذا الرب من المروة والانصاف فاسلم وصار من الاکابر ۸۳۳ و فیه عن الثمالی انه سمع علی بن الحسین علیهما السلام یقول لمولاة له لا یعبر علی بابی سائل الا اطعمتموه فان الیوم یوم الجمعة قالت قلت له لیس کل من یسئلنا مستحقا فقال یا ثابت اخاف ان یکون بعض من یسئلنا محقا فلا نطعمه و نرده فینزل بنا اهل البیت ما نزل بیعقوب و آله اطعموهم ۸۳۴ وفی خبر آخر قال معلی خرج ابوعبدالله علیه‌السلام و معه جراب من خبز فاتینا ظلة بنی ساعدة فاذا نحن بقوم نیام فجعل یدس الرغیف والرغیفین حتی اتی علی آخرهم ثم انصرفنا فقلت جعلت فداك یعرف هؤلاء الحق فقال علیه‌السلام لو عرفوه لواسیناهم بالدقه والدقه هی الملح.

۸۳۳ ـ ودر آن کتاب نقل‌شده از ثمالی که گفت شنیدم علی بن الحسین علیه‌السلام میفرمود بکنیزی که مبادا عبور کند بردر خانهٔ ما سائلی مگر آنکه به او طعام بدهید زیراکه امروز جمعه است عرضکرد بحضرت هرکه ازما چیز بخواهد که مستحق نیست : فرمود ای ثابت میترسم بعضی ازسائلین مستحق باشند وماردکنیم واورا طعام ندهیم :پس برسد بما اهلبیت آنچه بیعقوب رسید: بخورانید بسائلین طعام

۸۳۴ ـ ودر آن کتاب است که‌در خبری آمده که معلی گفت خارج‌شد امام ششم علیه‌السلام از منزل وبا او بود انبانی از نان آمدیم تا به سایه‌بانهای بنی ساعده رسیدیم مردمی خوابیده‌بودند حضرت یك نان ودونان کنار خوابگاه آنها گذاشت تا آخر آنها و بعد برگشتیم: گفتم فدایت شوم

آیا تمام اینها عارف بحق‌هستند وامام شناس فرمود اگر عارف‌بودند که‌هر آینه مواسات میکردیم حتی بنمك طعام

۸۳۵ في السفينه وروى في قصة السّامرى ان موسى عليه السلام همّ بقتله فاوحى اليه ان لايقتله لانه سخى

۸۳۶ وفيه قال امير المؤمنين عليه السلام كان رسول الله اجود الناس كفا واكرمهم عشرة من خالطه فعرفه احبّه.

۸۳۷ وفيه عن النبى صلى الله عليه وآله قال انا اديب الله وعلىّ اديبى امرنى ربى باالسخاء والبر ونهانى عن البخل والجفاء وما من شيئى ابغض الى الله عزوجل من البخل والجفاء وما من شيئى ابغض الى الله عزوجل من البخل وسوء الخلق و انه ليفسد العمل كما يفسد الطين العسل قال جابر بن عبدالله ماسئل رسول الله شيئاً قط فقال لا.

۸۳۸ وفيه حكى المسعودى فى مروج الذهب ان سائلا وقف على عبيدالله بن العباس

---

۸۳۵ ـ در كتاب سفينه وارداست كه روايت شده درقضيه سامرى براينكه موسى قصد كرد كشتن او را وحى رسيد ازخدا بموسى كه نكشد اورا زيرا كه اوسخى است

۸۳۶ ـ ودرآن كتاب است كه امير المؤمنين (ع) فرمود رسولخدا باسخاوت ترين مردم بودوبا هر كه آميزشى داشت اكرام مى كرد اورا وآنشخص ميشناخت حضرت را واورا دوست ميداشت

۸۳۷ ـ ودر آن كتاب است از رسولخدا ص كه فرمود من مؤدب شده خداهستم وعلى مؤدب شدهٔ من است: دستورداده خدا مرا بسخاوت ونيكى منع كرده ازبخل وستم كردن: ونيست چيزى مبغوض تر نزدخدا ازبخل وبدخلقى وبدخلقى فاسد ميكند عمل را همانطوريكه گل فاسد ميكند عسل را : جابر بن عبدالله گفت هيچگاه چيزى خواسته نشد ازرسولخدا ص كه درجواب نه بگويد

۸۳۸ ـ ودر آن كتاب است كه مسعودى درمروج الذهب حكايت كرده است كه مرد سائلى ايستاد نزد عبيدالله بن عباس بن عبدالمطلب وگفت صدقه بده از آنچه خدا بتو داده است زيرا بمن خبر رسيده كه عبيدالله بن عباس بسائلى هزاردرهم داده واعتذار هم جسته گفت من كجا وعبيدالله كجا: گفت يعنى تو كجا واو درحسب يا درزيادى اموال گفت درهردوجهت گفت اماحسب درمردم دارى اوست ونيك كردارى اووقتى نيك رفتاركردى ميشوى مردى باحسب: عبيدالله دوهزار درهم داده واز او عذر خواست : سائل گفت اگر تو عبيدالله نيستى : پس تو بهترى از او: واگر اوهستى پس امروز تو بهترى ازديروز: پس عطاكردهزار درهم ديگر: سائل گفت اگر توعبيدالله هستى بدرستى كه توباسخاوت اهل زمان خود هستى وگمان ندارم تورا مگراز قوم وطايفهٔ كه محمد رسول الله از آن طايفه است وتورا قسم ميدهم بخداتوعبيدالله

بن‌عبدالمطلب وقال تصدق بما رزقك‌الله فانی نبئت ان عبیدالله بن العباس اعطی سائلا الف درهم واعتذر الیه فقال واین انا من عبیدالله: قال این انت فی الحسب اوفی کثرة المال قال فیها جمیعا قال ان الحسب فی الرجل مروته وحسن فعله فاذا فعلت ذالك کنت حسیبا فاعطاه الفی درهم واعتذر الیه فقال له السائل ان لم تکن عبیدالله فانت خیرمنه وان کنت هوفانت الیوم خیرمنك امس فاعطاه الفا ایضاً فقال لئن کنت عبیدالله انك سمح اهل دهرك و ما اخالك الامن رهط فیهم محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله فاسألك بالله انت هو قال نعم قال والله ما اخطأت الا باعتراض الشك بین جوانحی والافهذه الصوره الجمیلة والهیئة المنیره لایکون الافی نبی اوعترة نبی.

۸۳۹ جامع الاخبار قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله الجنه دار الاسخیاء وقال الصادق علیه‌السلام السخی الکریم الذی ینفق ماله فی حق.

۸۴۰ وفیه روی عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال لجاهل سخی افضل من شیخ او ناسك بخیل وفی حدیث آخرعن ابیعبدالله علیه‌السلام قال قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله لشاب رهق فی الذنوب سخی احب الی‌الله تعالی من شیخ عابد بخیل.

۸۴۱ مکارم الاخلاق عن الصادق علیه‌السلام قال رایت المعروف کاسمه ولیس شیئی

هستی یانه : گفت بلی گفت سائل بخداقسم من خطانکردم مگربااین شکی که دردل گذراندم وگرنه‌این‌شمایل نیکو ورخسار نورانی‌یافت نمیشود مگردرکسیکه پیغمبرباشد یااز خانوادهٔ باشد که‌پیغمبری در آن باشد

۸۳۹ - در کتاب جامع الاخباراست‌که رسولخداص فرمود بهشت خانهٔ سخاوتمندان است: امام ششم فرموده است آدم سخی وباکرامت‌کسی‌است که انفاق کند مالش را درراه حق

۸۴۰ ودرآن کتاب روایت‌شده از امام ششم علیه‌السلام که فرمود آدم جاهل ونادان سخی ویا بخشش برتراست ازپیرعابدیکه بخیل‌باشد ودرحدیث‌دیگریست‌ازامام‌ششم‌علیه‌السلام که فرمود رسولخدافرموده جوان عاصی باسخاوت وجود محبوبتراست نزدخدا ازعابدبخیل

۸۴۱- ودرکتاب‌مکارم‌الاخلاق ازامام‌ششم علیه‌السلام روایت‌شده که فرمود دیدم‌معروف وسخارا مثل نامش در بلندی وعظمت ونیست چیزی برتراز معروف مگر ثواب و اجرآن وآنچه بر آن‌باد است همان اجر وثواب است ونیست اینطورکه هرکه دوست بدارد نیکی و

افضل من المعروف الا ثوابه وذلك يراد منه وليس كل من يحب ان يصنع المعروف الى الناس يصنعه وليس كل من يرغب فيه يقدر عليه ولا كل من يقدر عليه يؤذن فان اجتمعت الرغبة والقدرة والاذن فهنالك تمت السعادة للطالب والمطلوب اليه.

۸۴۲ وفيه عنه عليه السلام قال اذا اردت ان تعلم اشقي الرجل ام سعيد فانظر معروفه الى من يصنعه فان كان يصنعه الى من هو اهله فاعلم انه خير وان كان يصنعه الى غير اهله فاعلم انه ليس له عندالله خير.

۸۴۳ مكارم الاخلاق عن الصادق عليه السلام قال رأيت المعروف لايصلح الا بثلاث خصال تصغيره وستره وتعجيله فانك اذا صغرته عظمت عند من تصنع اليه واذا سترته تممة واذا عجلته هنأته وان كان غير ذالك محقته ونكدته.

۸۴۴ لآلی وقدروی عن النبی صلی الله علیه وآله انه سئل جبرائيل عن الصدقه فقال يا

احسان بمردم را بتواند انجام دهد: ونیست که هر که راغب بر آن باشد قدرت پیدا کند ونیست اینطور که هر که قدرت داشته باشد اذن داشته باشد: بلکه هر گاه رغبت وقدرت واذن در کسی جمع شد تمام شده اسباب نیل ورسیدن باین فیض

۸۴۲ ـ ودر آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود هر گاه خواستی بدانی شقاوت وسعادت کسی را نظر کن باحسان او به بین درمحل است یا نه اگر احسان او در محل بود اهل بدانکه عاقبت او خیر است واگر دیدی احسان او در غیر محل است بدان که نیست برای او نزد خدا اجرومزد وثوابی

۸۴۳ در مکارم الاخلاق نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود ندیدم بذل وبخشش به صلاح درآید مگر بسه چیز ، کوچك شمردن : وپنهان کردن : وسرعت در آن : زیـرا وقتی کوچك شمردی بزرگ میشود در نظر کسی که به او اعطا شده : وهر گاه پنهان کردی تمام کردی لطف خودرا : وهر گاه تعجیل درآن کردی گوارا کردی آنرا او اگر غیراز این کردی باطل کردی وازبین بردی آنرا

۸۴۴ ـ درکتاب لالی نقل است که روایت شده از رسولخدا ص کـه سئول فـرموده از جبرئیل از صدقه جبرئیل گفت یارسولخدا صدقه برپنج قسم است یکی بده برابر : ویکقسم یکی بهفتاد برابر : ویکقسم یکی بهفتصد برابر :ویکقسم یکی بهفتادهزار برابر :ویکی بـه صدهزار برابر : رسولخدا ص فرمود چیست بیان آن یاجبرائیل :گفت یکی بده برابر صدقه بعموم مردم است که محتاج باشند ودارای صحت بدن باشند : ویکی بهفتاد برابر صدقه به

رسول‌الله الصدقه علی خمسة اقسام واحدة بعشرة: وقسم: واحد بسبعین وقسم واحد بسبعماة: و قسم واحد بسبعین الفا: وقسم: واحد بماة الف: فقال رسول‌الله صلی الله علیه وآله ما تفسیر ذالك یا جبرئیل قال واحد بعشرة علی سائر الناس المستحقین صحیحی البدن: والواحد بسبعین اذاکان المستحق لایمکنه الاکتساب بمرض اوغیره: والواحد بسبعماة اذاکان المستحق من آل رسول‌الله صلی الله علیه وآله: والواحد بسبعین الفا اذاکان لارحامه اوابیه: والواحد بماة الف اذاکان لطالب العلم صحیحاکان اومریضا لانه یتقوی علی طلب العلم وینفع به عبادالله.

۸۴۵ فی الوسائل عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول‌الله صلی الله علیه وآله انا شافع یوم القیامة لاربعة اصاف ولوجائوا بذنوب اهل الدنیا: رجل نصر ذریتی: ورجل بذل ماله لذریتی عندالضیق: ورجل احب ذریتی باللسان والقلب: و رجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا اوشر دوا.

۸۴۶ وفی الوسائل ایضاً وقال الصادق علیه السلام اذاکان یوم القیامه نادی منادیها

محتاجی است که بواسطهٔ مرض وغیره قادر بر کسب نباشد: ویکی بهفتصد برابر هنگامی است که مستحق ازاهلبیت رسولخدا باشد: ویکی بهفتاد هزار زمانی است که به اقربا ویاپدر داده شود ویکی بصد هزار برابر هنگامیت که صدقه بطالب علم داده شود چه صحیح باشد وچه مریض زیراکه بآن صدقه قوت میابد برطلب علم وفائده میبرند ازاو بندگان خدا

۸۴۵ ـ درکتاب وسائل نقل شده از بعضی اصحاب از امام ششم ع ازرسولخدا ص که فرموده است من شفاعت میکنم روزقیامت چهارطایفه را ولوآنکه دارای گناه اهل دنیا باشند: مردیکه یاری کند ذریهٔ مرا: ومردیکه بذل کند مالش را به ذریهٔ من در نزد گرفتاری آنها ومردیکه دوست بدارد ذریهٔ مرا بدل وزبان و مردیکه سعی کند درحوائج ذریه من هنگامی که ازدیار خود دور شوند ویا دربیابان بمانند

۸۴۶ ـ ونیز درکتاب وسائل است از امام ششم علیه السلام که فرمود وقتیکه قیامت بپا شود ندا میکند منادی که ای گروه مخلوق ساکت باشید زیرا که محمد ص با شماها صحبت میکند: دراین هنگام تمام خلق ساکت میشوند پس میایستد رسولخدا ص ومیگوید ای گروه خلائق هر که راکه ازاونزدمن نیکی میباشد ویا منتی ویا بذل وبخشش پس بیاید و برخیزدتا جز ادهم اورا: خلائق میگویند پدران ومادران ما فدای شما بادچه نیکی وچه منتی و چه

الخلائق انصتوا فان محمدا صلی الله علیه وآله یکلمکم فتنصت الخلق فیقوم النبی صلی الله علیه وآله
فیقول یامعشر الخلائق من کانت له عندی یدا ومنة او معروف فلیقم حتی اکافیه
فیقولون بآبائنا وامهاتنا وای یدوای منة وای معروف لنابل الید والمنة والمعروف
لله ولرسوله علی جمیع الخلائق فیقول لهم بلی من آوی احدا من اهلبیتی اوبرهم
اوکساهم من عری او اشبع جائعهم فلیقم حتی اکافیه فیقوم اناس قدفعلوا ذالك فیأتی
النداء من عندالله تعالی یامحمد یا حبیبی قد جعلت مکافاتهم الیك فاسکنهم من
الجنه حیث شئت قال فیسکنهم فی الوسیلة حیث لایحجبون عن محمد صلی الله علیه وآله واهلبیة.

۸۴۷ فی الوسائل عن ابیحمزه عن ابیجعفر علیه السلام قال اذا کان یوم القیامه جمع الله
الاولین والاخرین فینادی مناد من کانت له عند رسول الله صلی الله علیه وآله یدفلیقم فیقوم عنق
من الناس فیقول ما کانت ایادیکم عند رسول الله صلی الله علیه وآله فیقولون کنا نصل اهلبیة من
بعده فیقال لهم اذهبوا فطوفوا فی الناس فمن کانت له عندکم ید فخذوا بیده
وادخلوه الجنة.

۸۴۸ و فیه عن دعبل بن علی عن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن ابیه عن آبائه

بخششی است برای ما بلکه لطف و منت وبخشش ازطرف خدا ورسولخداست برجمیع خلائق
رسولخدا بآنها میفرماید چراهر که پناه داده بیکی ازاهلبیت من یا نیکی کرده بآنها یا
پوشانیده ازبرهنگی یاسیر کرده گرسنۀ را ازآنها پس بیاید وبایستد تا جزا دهم پس میایستند
جماعتی که کرده‌اند این کارها را پس ندا میرسد از جانب خدای متعال که ای محمد ای دوست
من قرار دادم سزای عمل آنها راباخود تو جابده آنها را دربهشت هرجاکه تومیل داری پس
رسولخدا ص جای دهد آنهارا درمحلیکه نامیده میشود وسیله که پرده وحجابی بین او ورسول
خدا واهلبیتش نباشد.

۸۴۷ ـ ودر کتاب وسائل است ازابی حمزه از امام پنجم علیه السلام کـه فـرمود روز
قیامت که بشود جمع کند خدا اولین وآخرین راپس نداکند منادی هرکه برای اونزد رسول
خدا ص حقی است پس بایستد جماعتی ازمردم منادی میگوید چه حقی دارید شما نزدرسولخدا
گویند مارعایت کردیم اهلبیت رسولخدا را بعداز او : دراین هنگام گفته‌شود به‌آنها بروید
گردش کنید میان اهل محشر هرکه نیکی کرده به‌شما بگیرید دست او را و داخـل بهشت
کنید اورا

۸۴۸ ـ ودرآن کتاب نقل است ازدعبل از علی بن موسی الرضا ع از پدرش و اجداد

علیهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اربعة انا لهم شفیع یوم القیامه المکرم لذریتی من بعدی: والقاضی لهم حوائجهم : والساعی لهم فی امورهم عند ما اضطروا الیه : والمحب لهم بقلبه ولسانه .

۸۴۹ لی وفی خبر قال ابو بصیر کنا عند ابیعبدالله علیه السلام و معنا بعض اصحاب الاموال فذکروا الزکوة فقال ابو عبدالله علیه السلام ان الزکوة لیس یحمد بها صاحبها انما هو شئی ظاهر انما حقن بها دمه وسمی بها مسلما وان علیکم فی اموالکم غیر الزکوة فقلت اصلحك الله وما علینا فی اموالنا غیر الزکوة فقال سبحان الله اما تسمع الله یقول فی کتابه والذین فی اموالهم حق معلوم ثم قال قلت له ان لنا جیر انا اذا اعرناهم متاعا کسروه وافسدوه فعلینا جناح ان نمنعهم قال علیه السلام لیس علیکم جناح ان تمنعوهم اذا کانوا کذالك .

۸۵۰ فی الرسائل عن اسماعیل بن عبدالخالق قال قال ابو عبدالله ان من بقاء

بزرگوارش علیهم السلام که رسولخدا فرموده چهار طبقه هستند که من شفاعت میکنم آنها را روز قیامت:

اکرام کنندهٔ بذریهٔ من از بعد من : وکسی که برآورد حاجت آنها را : وکسی که سعی کند در کار آنها هنگامی که مضطر باشد : وکسانی که دوست بدارند آنها را بهدل وزبان

۸۴۹ـ در کتاب لالی نقل شده که ابو بصر گفت که ما خدمت امام ششم ع بودیم با جمعی از اهل ثروت ومکنت آنها نامی از زکوة بردند حضرت فرمود دادن زکوة واجب باعث توصیف و تحمید صاحب آن نیست زیرا که آن ضروری دین است واگر نداد خون اوهدر است ومسلمان نامیده نمیشود :وبدرستی که برشما است دراموال شما غیر از زکوة ابو بصیر میگوید عرض کردم آن چیست که دراموال ما است غیر از زکوة فرمود سبحان الله مگر نشنیدی که خدا میفرماید درکتاب و قرآن شریف آنچنان کسانیکه در اموال آنها است حقی معلوم : بعد گفتم بحضرت بدرستیکه ما همسایگانی داریم که هر گاه عاریه بدهیم بآنها چیزی می‌شکنند آنرا وضایع میکنند : آیا برما باسی است اگر دریغ بداریم از آنها حضرت فرمود نیست بر شما باکی و بأسی اگر دریغ بدارید از آنها در این صورت و اگر این طور باشند

۸۵۰ ـ و درکتاب وسائل نقل است از اسماعیل پسر عبدالخالق که گفت امام ششم علیه السلام فرمود بدرستیکه از بقاء مسلمین واسلام این است که اموال قرار گیرد نزد کسیکه

المسلمین وبقاء الاسلام ان تصیر الاموال عند من یعرف الحق ویصنع المعروف : و ان من فناء الاسلام والمسلمین ان تصیر الاموال فی یدی من لایعرف فیها الحق ولا یصنع فیها المعروف .

۸۵۱ وفیه عن ابی حمزه الثمالی قال قال لی ابو جعفر علیه السلام ان الله جعل للمعروف اهلا من خلقه حبّب الیهم فعاله ووجه لطلاّب المعروف الطلب الیهم ویسّر لهم قضاه کما یسرّ الغیث الارض المجدبة وان الله جعل للمعروف اعداء من خلقه بغّض الیهم فعاله وحظر علی طلاب المعروف الطّلب الیهم وحظر علیهم قضاه کما یحظر الغیث علی الارض المجدبة لیهلکها ویهلك اهلها وما یعفوالله اکثر .

۸۵۲ فی الوسائل علی بن یقطین قال قال لی ابو الحسن موسی علیه السلام کان فی بنی

حق بشناسد و باجود وسخا باشد : و از فناء ونیستی آثار اسلام و مسلمین این است که قرار گیرد نزد کسیکه حق خدا را در آن مال نداند و بذل و بخششی نکند از آن‌مال .

۸۵۱ ـ و در آن کتاب است از ابی‌حمزه که گفت فرمود بمن امام پنجم علیه‌السلام خدای متعال قرار داده برای بذل‌وبخشش عدهٔ را قابل از خلق خود و محبوب آنها قرار داده کردار خود را : و مصروف گردانیده مطالبهٔ محتاجین را بسوی آنها بطوری‌هستند آن عده که از قضاء حاجت مسرور و خوشحالند آنطوریکه مسرور میکنند باران زمینهای خشك محتاج به آب را : و بدرستیکه خدا قرار داده دشمن بذل‌بخشش عدهٔ از مخلوق خود را : و این دسته خشمگین هستند ازکردارهای برخلاف میل خود ولوبادادهٔ بادیتعالی باشد : و منع کرده محتاجین را از اظهار حاجت نزد آنها و منع کرده آنها را از برآوردن حاجت کما اینکه گاهی منع میکند باران را از ریزش برفلان زمین خشك تاهلاك کند آن زمین و اهل آنرا وعفووکرم خدای متعال زیادتر است .

۸۵۲ ـ و نیز درکتاب وسائل نقل‌شده که علی‌بن یقطین گفت فرمود بمن حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام که در بنی‌اسرائیل .

خداپرستی بود و همسایهٔ داشت کافر وآن کافر ارفاق‌میکرد بآن خداپرست وبذل‌وبخشش میکرد به اوتا در دنیا بود : پس از آنکه آن‌کافر از دنیارفت بناکرد خدا برای او درمیان آتش‌خانهٔ ازگل و او را از سوزش آتش نگه میداشت ورزق هم از خارج برایش میرسید و به او گفته میشد این سزای‌بذل تو است که بهمسایهٔ مؤمن خود میکردی و این سزای کردار نیك وعطا های تو میباشد که در دنیا بفلان پسر فلان نمودهٔ .

اسرائیل مؤمن وکان له جار کافر فکان الکافر یرفق باالمؤمن ویولیه المعروف فی الدنیا فلما ان مات الکافر بنی الله له بیتا فی النار من طین وکان یقیه حرها ویأتیه الرزق من غیرها وقیل له هذا ماکنت تدخله علی جارك المؤمن فلان بن فلان من الرفق وتولیه من المعروف فی الدنیا .

۸۵۳ وفیه عن علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام قال اخذ ابی بیدی ثم قال یا بنی ان ابی محمد بن علی اخذ بیدی کما اخذت بیدك و قال ان ابی علی بن الحسین اخذ بیدی وقال یا بنی افعل الخیر الی کل من طلبه منك فان کان من اهله فقد اصبت موضعه وان لم یکن من اهله کنت انت من اهله و ان شتمك رجل عن یمینك ثم تحوّل الی یسارك فاعتذر الیك فاقبل عذره .

۸۵۴ اقول بعد ما عثرت باخبار فضیلة بذل المال مع کثرتها قلت فی نفسی الجهاد باالمال ربما لایکون تأثیره فی بقاء آثار الدین اقل من الجهاد باالنفس ثم باعثنی هذا علی الرجوع فی القرآن العظیم فاذاً رأیت ان الله تعالی فی کل مورد حث علی الجهاد باالنفس اوبین فضیلة قارن معه الجهاد باالمال و مع ذالك تقدم ذکر

۸۵۳ ـ و در آن کتاب منقول است از علی بن جعفر از برادرش امام هفتم ع که فرموده گرفت پدرم دست مرا وبعد فرموده ای پسرمن گرفت بدرستیکه پدر من محمد بن علی دست مرا همانطوریکه گرفتم من دست تودا و فرمود بدرستیکه علی بن الحسین گرفت دست مرا وگفت ای پسرمن بخشش کن بهرکسیکه از تو طلب کند : اگر آن کس محتاج باشد و اهل بتحقیق جودوسخای توبمحل واقع شده : واگر نباشدوغیرمحتاج باشد تواهل وسزاوار بخشش بوده : و اگر ناسزا بگوید مردی بتواز طرف راست تو و بعد برود بطرف چپ‌تو و از تو معذرت بخواهد قبول کن عذر او را .

۸۵۴ ـ نویسنده ومؤلف گوید پس از آنکه برخوردم باخباریکه وارد شده در فضیلت بذل مال با آن زیادی باخود گفتم چه‌بساجهاد بمال نباشد اثر آن در بقاء آثار دین کمتراز جهاد بجان‌همین فکر وادارم کرد برجوع کردن بقرآن شریف و تفحص بیشتری‌دراین باره در قرآن مجید دیدم خدای متعال در هر موردیکه تحریص فرموده بجهاد با جان و یا بیان فضیلتی فرموده برای جهاد برابر جهاد بانفس قرار داده جهاد بمال را با این‌خصوصی که جهاد بمال را بحسب‌ذکر مقدم برجهاد بنفس ذکر نموده واین مطلب بحسب‌آنچه‌بنظر قاصر

المال: وذالك حسب ما ادّی الیه جهدی فی ثمانیة مواضع: سورهٔ نهم آیهٔ ۸۹ لکن الرسول والذین آمنوا معه جاهدوا باموالهـم وانفسهم واولئك لهم الخیرات و اولئك هم المفلحون: سورهٔ هشتم آیهٔ ۷۳ ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم وانفسهـم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولیئك بعضهم اولیاء بعض: سورهٔ نهم آیهٔ ۲۰ الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عندالله واولیئك هم الفائزون: سورهٔ چهل ونهم آیهٔ ۱۵ انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولیئك هم الصادقون سورهٔ نهم آیهٔ ۴۴ لا یستأذنك الذین یؤمنون بالله والیوم الآخر ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم والله علیم بالمتقین سورهٔ ۶۱ آیهٔ ۱۰ تؤمنون بالله و رسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون سورهٔ نهم آیهٔ ۴۱ انفروا خفافا وثقالاً وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله

حقیر رسیده درهشت موضع است سورهٔ نهم آیهٔ ۸۹ اما پیغمبر وکسانیکه ایمان آورده‌اند به‌او مجاهده میکنند بمالها وبجانهای خودشان وآنها برایشان هست خیرات وآنهایند رستگاران سورهٔ هشتم آیهٔ ۷۳ بدرستی آنکسانیکه ایمان آورده‌اند وهجرت کرده‌اند و مجاهده کرده‌اند بمالها وجانهای خود درراه خدا وآنکسانیکه پناه داده‌اند ویاری کرده‌اند آنهایند که بعضی از آنها دوستدار بعضی دیگر هستند سوره نهم آیهٔ ۲۰ آنکسانیکه ایمان آورده‌اند وهجرت کرده‌اند ومجاهده کرده‌اند در راه خدا بمالها وجانهای خودشان بلند درجه هستند نزد خدا وآنها هستند فائزون ورسیدگان بمقامات عالیه سورهٔ چهل ونهم آیهٔ ۱۵ این است وجز این نیست که مؤمنان آنچنان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند بخدا ورسول خدا وبعد شك نکرده‌اند وجهاد کرده‌اند بمالها وجانهاشان در راه خدا آنها هستند راستگویان سوره نهم آیهٔ ۴۴ اذن نمیگیرند آنکسانیکه ایمان آورده‌اند بخدا وروز جزا دراینکه جهاد کنند بمالها وجانهای خودشان وخدا آگاه است ازپرهیزگاران سورهٔ شصت ویك آیهٔ ۱۰ ایمان آورده‌اید بخدا و رسولخدا وجهاد میکنید در راه‌خدا بمالها وجانهای خودتان این کردار خیر است برای شما اگر بدانید سورهٔ نهم آیه ۴۱ کوچ کنید سبك وسنگین وجهاد کنید بمالهایتان و جانهایتان در راه خدا و این خیر است برای شما اگر آگاه باشید سورهٔ چهارم آیهٔ ۹۷ برابر نیستند کسانکه بجنگ نروند از مؤمنین بی‌ضرر با آنکسانیکه مجاهده کنند در راه‌خدا بمالهایشان

ذالکم خیرلکم ان کنتم تعلمون سورهٔ چهارم آیهٔ ۹۷ لایستوی القاعدون من المؤمنین غیراولی الضرر والمجاهدون فی سبیل‌الله باموالهم و انفسهم فضل‌الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی‌القاعدین درجة وکلاً وعدالله الحسنی وفضل‌الله المجاهدین علی‌القاعدین اجراً عظیما.

۸۵۵ لالی ومما یستفاد منه فضل الصدقة ماورد فی‌فضل‌اعطائها علی الدواب والطیور والسباع وعلی‌مجهول‌الحال وعلی‌الکافر‌اخبار وقصص‌کاشفة عما ذکرناه و یکشف‌عنه جملة ممایستفاد منها ان‌الله بالنسبة الی عموم عباده وامائه بل‌باالنسبة الی عموم مخلوقاته من ذوات الارواح محبة غریبة والطافا عجیبة یعامل مع من احسن‌الیهم وفرج عنهم کربة معاملة اعلی‌من‌ان یبقی‌لتطرق هذه‌الشبهة بحال وقد نقل ان السلطان المقتدرالسلطان سبکتکین کان صیادا من‌سکان النیشابور ولم یکن‌له من‌متاع الدنیا الافرس فرکب یوما وذهب للصید کماکان عادته فرای‌ظبیا معه فصیلته فقصدهما ففرالظبی واصطادالفصیلة فشده علی‌ردیفه ورجع فلما ذهب قدرا من‌الطریق نظرالی‌خلفه فرای یجیئی قفاه وینظرالیه نظرة حسرة فعلم من

وجانهایشان درراه‌خدا: برتری داده خداجهادکننده‌گان بمالها و جانهایشان را برکسانیکه بجنگ نرفته‌اند وهریك را خداوعدهٔ احسان داده وبرتری‌داده خدامجاهدین‌را برآنهائیکه بجنگ نرفته‌اند به‌اجر وسزای بزرگی

۸۵۵ ـ درکتاب لالی نقل‌شده واز جمله اموریکه از آن فضیلت صدقـه استفاده میشود حکایاتی است‌که وارد شده در فضل اعطاء صدقه ونیکی‌برحیوانات چرنده وپرنده ودرندگان وبر مجهول الحال و برکافر که‌کاشف است ازآنچه ذکرکردیم وپرده بر میدارد ازآن:ونیز از آنهافهمیده‌میشودکه خدای متعال نسبت بعموم‌بندگان وکنیزان بلکه نسبت بتمام‌مخلوقات خود از آنهائیکه دارای روح هستند چه‌لطف ومحبت غریبه والطاف عجیبهٔ دارد وحتی‌بکسی که نسبت بآنها نیکی کند رفتاری میکند ورفع هم وغم میکند از اوبطوریکه برای‌کسی شبههٔ باقی نمیماند در این موضوع. ونقل شده‌که پادشاه مقتدر سلطان سبکتکین مردی‌بودشکارچی ودر نشابور ساکن بود ونبود برای او از ثروت دنیا جـز اسبی روزی سوارشد ورفت بشکار بعادت همیشه برخورد به‌آهوئی که بااو بود بچه‌اش تعقیب‌کرد آندورا : آهو فرار کرد و دست به اونیافت بچهٔ واماندهٔ اورا گرفت و پشت سرخود بزین بست وبـر گشت : پس‌ازطی

حاله انه يطلب فصيلته وهي يمشي في قفاه فرق عليه تشفق به فقال في نفسه الصيد وان
كان حلالا ومباحا لي لكن الترحّم على هذا الظبي اولى من هذا الصيد فوضعه على الارض
فاخذ مع امه بطريقها وكان السبكتكين ينظر اليها فرأى الظبي قد يرجع وينظر
اليه بحالة كانّه يدعوا له فرجع الى منزله فراى الليلة رسول الله صلى الله عليه وآله في منامه
قال له يا سبكتكين ان الله اعطاك السلطنه والدولة العظمى بشفقتك وترحّمك على
الظبي فيجب عليك ان تراعي في رعيتك ليدوم دولتك فما مضى زمان حتى استقر
عليه سرير الملك الكبير والعزّ المستدام فانتقل منه بعد ماكان عليه وعاش ماعاش
الى ابنه السلطان محمود.

۸۵۶ في السفينه روى ان عليا عليه السلام كان يحارب رجلا من المشركين فقال
في سخاء علي عليه السلام المشرك يابن ابيطالب هبني سيفك فرماه اليه فقال المشرك عجبا

كردن مقداری از راه دید مادر او پشت سرمیآید ونظری حسرت آميز به بچه‌اش دارد دانست
از حال اوکه طلب میکند آن حیوان بچه‌اش را ولذا پشت سر می آید رقت کرد بحال آنحیوان
ومهربانی کرد به او: وبا خودگفت شکار هرچند حلال است ومباح لکن ترحم بر این آهو
سزاوارتر است ازاين شکار: گذاشت بچه آهورا بزمین وآن بچه‌آهو بامادرش شروع کردن
برفتن براه‌خود: وسبکتکین نگاه میکرد به‌آنها دیدآهو برگشت ونگاهی به‌اوکرد با یک
حالی که‌گویا دعامیکند برای او: آمد منزل ودرهمانشب در خواب دید رسولخدا صلی‌الله ـ
علیه وآله راکه به اوفرمود ای سبکتکین خدای متعال عنایت فرمود بتو پادشاهی ودولت
بزرگی بواسطهٔ مهربانی ورحمی‌که بر آهو کردی: ولازم‌شد برتو که‌مهربانی کنی نسبت
برعایای خود تاآنکه پایدار بماند سلطنت تو: نگذشت زمانی تاآنکه نشست برتخت‌پادشاهی
ورسید بعزت‌پابرجائی وبعداز او منتقل‌شد پادشاهی بفرزندش سلطان‌محمود رجوع‌شود بحدیث
۱۳۳۶ بسیار نافع است انشاءالله‌تعالی

۸۵۶ـ درکتاب سفینه روایت‌شده براینکه علی علیه‌السلام‌میجنگید بامردی ازمشرکین
مرد مشرک گفت‌یابن ابیطالب بده‌بمن شمشیرت را انداخت شمشیر راعلی بسوی اومردمشرک
گفت عجبا ای‌پسر ابیطالب: در مثل چنین وقتی‌که خود محتاجی شمشیرت را بمن میدهی:
فرمود ای‌مرد تودست درازکنی بسوی‌من وچیز بخواهی ومن ردکنم تورا ونیست ازکرم رد
کردن سائل پس‌انداخت آن‌مرد کافرخودرا برزمین و گفت‌این‌است سیره ورفتاراهل‌دین پس
بوسید قدم‌علی علیه‌السلام راومسلمان شد.

یابن‌ابیطالب فی‌مثل هذاالوقت تدفع الیّ سیفك فقال یاهذا انك مددت ید المسئلة الیّ ولیس‌من‌الکرم ان یردّالسائل‌فرمی‌الکافر نفسه الی‌الارض وقال‌هذه سیرةاهل الدین فقبّل‌قدمه واسلم .

۸۵۷ کشف الیقین للعلامه قدس سره وکان عند امیرالمؤمنین علیه‌السلام اربعة دراهم لایملك سواها فتصدق بدرهم فی‌اللیل وبدرهم نهارا وبدرهم سرا و بدرهم جهراً وعلانیة فنزل‌قوله تعالی‌الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهارسراً وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم لاخوف علیهم ولاهم یحزنون .

۸۵۸ کشف‌الیقین ومن‌تفسیر الثعلبی‌عن عبایة الربعی‌قال بینا عبدالله‌بن‌عباس جالس‌علی شفیرزمزم یقول قال رسول‌الله اذ اقبل رجل متعمم بعمامته فجعل ابن عباس لایقول قال‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال‌ابن‌عباس‌سألتك بالله من‌انت فکشف العمامة عن وجهه وقال ایها الناس من عرفنی‌فقد عرفنی ومن‌لم یعرفه فأعرّفه بنفسی انا

---

۸۵۷ درکتاب کشف‌الیقین علامه ذکر شده که‌علی علیه‌السلام دارای چهار درهم‌بود و مالك نبود سوای آن: یکدرهم آ‌نرا درشب صدقه داد ویکدرهم درروز ویکدرهم پنهانی ویك درهم علنی وآشکار : پس‌آیه نازل‌شد الذین ینفقون اموالهم الی آخرودر آن‌کتاب نقل شده از تفسیر ثعلبی از عبایهٔ ربعی‌که در هنگامی کـه عبدالله عباس‌نشسته بود برلب زمزم ونقل حدیث میکرد از رسولخدا کـه رسول خدا ص چنین فرموده وچنان ناگاه مردی آمدکـه بسرداشت عمامهٔ ابن‌عباس ازگفتن حدیث خود داری‌کرد و گفت تورا به خدا خودرا معرفی کن توکه هستی دراین هنگام آنمرد عمامه از رویش عقب‌زد و گفت مردم هرکه مرا میشناسد که میشناسد وهرکه نمیشناسد خود را معرفی کنم برایش من جندب پسر جنادة بدری ابوذر غفاری هستم : شنیدم ازرسولخدا بااین‌دو گوشم واگر دروغ باشد کرشوم‌و دیدم رسولخدا را بااین دوچشم واگر دروغ بگویم کور کردم میفرمود رسولخدا ص علی‌راهنمای خلق است و کشندهٔ کفار است منصور است کسیکه علی یاری کند او را مخذول است کسیکه علی او را بخود واگذارد : آگاه باشید بدرستیکه نماز خواندم با رسولخدا صلی‌الله علیه وآله روزی ازروزها نماز ظهر را سئوال کرد سائلی در مسجد وکسی نداد بـه اوچیزی بلند کرد دست بسوی‌آسمان وگفت خدایاشاهد باش‌کمن سئوال‌کردم واظهارحاجت کردم درمسجدرسولخدا ص وکسی بمن نداد چیزی : واین وقتی بودکه علی در رکوع نماز بودپس علی‌ع اشاره‌کرد و نمایاند انگشت کوچك خودرا که درآن انگشتر بود : سائل جلوآمد تادرآورد انگشتر را

جندب ابن‌جنادة البدری ابوذرالغفاری سمعت رسول‌الله صلی الله علیه وآله بهاتین والافصمتا ورایته بهاتین‌والافعمیتا یقول‌علی قائدالبررة وقاتل‌الکفرة منصورمن نصره‌مخذول من خذله اما انی صلیت مع رسول‌الله یوما من الایام صلوة الظهر فسئل سائل فی المسجد فلم یعطه‌احدشیئاً فرفع یده‌الی‌السماء وقال‌اللهم اشهدانی‌سئلت فی‌مسجد رسول‌الله صلی الله علیه وآله فلم یعطنی احد شیئاً وکان علی راکعاً فاومی‌الیه بخنصره الیمنی وکان یختتم فیها فاقبل السائل حتی‌اخذ الخاتم من‌خنصره وذالك بعین رسول‌الله صلی الله علیه وآله فلما فرغ من‌صلوته رفع رأسه الی السماء وقال‌اللهم ان موسی سئلك فقال رب اشرح لی‌صدری ویسری امری واحلل‌عقدة من‌لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی اشددبه ازری واشرکه فی امری فانزلت علیه قرآ نا ناطقاً سنشدّ عضدك باخیك ونجعل لکما سلطانافلایصلون الیکما بآیاتنا اللهم‌وانا محمد نبیك وصفیك اللهم فاشرح لی‌صدری ویسرلی امری واجعل لی وزیرا من اهلی‌علیا اخی اشدد به ظهری قال ابوذرفما استتم رسول‌الله الکلمة حتی نزل‌علیه جبرئیل علیه السلام من‌عندالله تعالی‌فقال یامحمد اقرء قال‌وما اقرء قال‌اقرء انما ولیکم

ازانگشت آن بزرگوار واین عمل در نزد رسولخدا بود و جلو رویش‌پس‌ازآنکه علی ازنماز فارغ شد: رسولخداس سربسوی آسمان کرد وگفت‌خدایاموسی از توخواست‌شرح‌صدر وگفت خدایاآسان گردان امر رسالت مرا

وبگشاگره از زبان من تا بفهمند قوم من قول مرا وگفت خدایا قرار بده برای من وزیری از اهل من هارون برادر مرا: محکم گردان ببرادرم ووزیرم پشت مرا وشریك‌گردان اورا بامن در امر رسالتمن رسولخدا عرض کرد خدایا توحاجت موسی‌را برآوردی ونازل کردی درباره او آیهٔ‌گویا ازقرآن وفرمودی بموسی بزودی محکم میکنم بازوی تورا ببرادرت الی آخر آیه وعرض‌کرد خدایا من محمد پیغمبر توهستم و برگزیده توهستم خدایا منشرح کن صدر مرا وآسان‌گردان امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل‌من علی را ببرادرم و ومحکم گردان به اوپشت‌مرا : ابوذرگفت تمام‌نشده بود کلام رسولخدا که جبرئیل‌نازل‌شد بر آن‌حضرت ازطرف خدای متعال وگفت یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان : انماالخ ولیکم‌الله ورسوله این است وجزاین نیست‌که ولی واولی بتصرف شماخداست ورسول خدا وآنچنان کسانیکه ایمان آورده‌اندو بپامیدارند نمازرا وعطا میکنند صدقه درحالیکه در رکوع نمازهستند

الله ورسوله ولذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون.

۸۵۹ اقول لماهممت ان اذکر انموذجا من سخاوة علی امیر المؤمنین علیه السلام و اولاده الاطهار سنح ببالی ان ترکه فی هذا المختصر اولی واسئل الله ان یوفقنی ان اکتب وریقة حسب مجالی فی تاریخ الائمه علیهم السلام لیکون وسیلة الی الفوز بسعادة الدارین.

« باب اطعام الطعام واقراء الضیف »

۸۶۰ منهاج البراعة قال الصادق علیه السلام لحسین بن نعیم الصحاف اتحب اخوانك یاحسین: قلت نعم الی ان قال اتدعوهم الی منزلك قلت نعم ماآکل الاومعی منهم الرجلان والثلاثه والاقل والاکثر فقال ابوعبدالله علیه السلام: اما ان فضلهم علیك اعظم من فضلك علیهم فقلت جعلت فداك اطعمهم طعامی واوطئهم رحلی و یکون فضلهم علی اعظم قال نعم انهم اذ ادخلوا منزلك دخلوا بمغفرتك و مغفرت عیالك واذ اخرجوا من منزلك خرجوا بذنوبك وذنوب عیالك.

---

۸۵۹ ـ نویسنده این سطور گوید بعداز آنکه قصد کردم ذکر کنم دراین مختصر نمونهٔ از جود وسخای امیر المؤمنین علیه السلام واولاد طاهرینش بخاطرم رسید که ترك آن دراین مختصر اولا است واز خدا خواهانم توفیق عنایت کند تابنویسم اوراقی چندباندازه مجالم در تاریخ ائمه علیهم السلام تا آنکهٔ وسیلهٔ باشد برای رسیدن بسعادت دنیا وآخرت

(باب اطعام طعام وسیر کردن مهمان)

۸۶۰ ـ درکتاب منهاج البراعة نقل شده کهامام ششم علیه السلام فرمود بـه حسین پسر نعیم صحاف که آیا دوست داری برادرانت را میگوید گفتم بلی: تارسید به اینجا کـلام کـه فرمود آیا دعوت میکنی آنها را بمنزلت گفتم بلی من غذا نمیخورم مگر آنکه بامن باشد از برادرانم دونفر یاسه نفر گاهی کمتر وگاهی زیادتر فرمود امام علیه السلام بدانکه حق آنها برتو بیشتر است. ازحق تو بر آنها: گفتم فدایت شوم غذای خودرا با آنها بخورانم وبزندگی خود آنها را وارد کنم وبازحق آنها برمن بیشتر باشد: فرمود بلی آنها وقتی وارد میشوند بر تو بـا خود داخل میکنند آمرزش تووآمرزش عیال تو یعنی اسباب آمرزش میآورند: ووقتی خارج میشوند میبرند باخود وبرطرف میکنند گناهان تووگناهان اهل تورا

۸۶۱ جامع‌الاخبار قال علی بن موسی‌الرضا علیه السلام عن امیرالمؤمنین علیه السلام عن‌النبی صلی الله علیه و آله قال لایزال‌امتی فی‌خیرماتحابوا وادوا الامانة واجتنبوا الحرام و اقروا الضیف واقاموا الصلوة‌وآتوا الزکوة‌فاذالم یفعلوذالك ابتلوابالقحط والسنین.

۸۶۲ وفیه عن‌النبی صلی الله علیه و آله انه قال‌من کان یؤمن باالله والیوم الاخرفلیکرم ضیفه والضیافة ثلاثة ایام ولیالیهن فمافوق ذالك فهوصدقة وجائزة یوم ولیلة ولا ینبغی‌للضیف اذانزل بقوم ان یملّهم فیخرجهم اویخرجوه .

۸۶۳ وفیه عن‌امیرالمؤمنین علیه السلام قال مامن‌مؤمن یسمع بهمس الضیف وفرح بذالك الاغفرت له خطایاه وان کانت مطبقة مابین‌السماء والارض.

۸۶۴ وفیه عن‌عاصم‌بن ضمیره عن‌امیرالمؤمنین علیه السلام قال مامن مؤمن یحب الضیف الاویقوم من‌قبره ووجهه کاالقمر لیلة البدرفینظراهل الجمع فیقولون ما هذا الانبی مرسل فیقول ملك هذا مؤمن یحب‌الضیف ویکرم الضیف ولاسبیل له الی ان یدخل‌الجنه .

---

۸۶۱ ـ درکتاب جامع‌الاخبارست از علی‌بن موسی علیه‌السلام از امیرالمؤمنین ع از رسولخدا ص که فرمود امتان من قرین سعادت هستند مادام‌که با یکدیگر دوستی‌کنند واداء امانت کنند واز حرام اجتناب‌کنند وسیرکنند مهمان را وغذا بخورانند و به پابدارندنماز را واداکنند زکوةرا : واگرزمانی بجا نیاورند این‌امور را مبتلاشوند بقحط ومجاعه‌و گرسنگی

۸۶۲ ـ ودرآن کتاب‌است که رسولخدا ص فرمود هرکه ایمان دارد بخدا وروزقیامت گرامی بدارد مهمان را ومهمانی سه‌روز است وسه‌شب وزیادتر صدقه است ویکروز و شب نیز ممکن است مهمانی وبرای مهمان سزاوار نیست وقتی وارد شدبماند باندازهٔ که‌مهماندارملول شوندکه مجبورشوند یاخود بروند ویامهمان راعذر بخواهند

۸۶۳ ـ ودرآن کتاب است از امیرالمؤمنین ع که فرمود نیست مؤمنی که بشنود صدای ورود مهمان را ومسرور شود مگر آنکه بخشیده شود گناهان او وهرچند باشداز زمین تا آسمان

۸۶۴ ـ ونیز درآن کتاب است ازعاصم بن ضمیره از امیرالمؤمنین ع که‌فرمود نیست مؤمنی که دوست بدارد مهمان را مگر آنکه سراز قبر در آورد وروی اومثل ماه‌چهارده درخشندگی داشته باشد : اهل محشر گویند این نیست مگر پیغمبرملکی گوید این مؤمنی است که مهمان دوست داشته واحترام کرده وراه اوفقط بسوی بهشت‌است

۸۶۵ فی الکافی عن ابی بصیر عن ابیعبدالله علیه السلام قال لان اطعم رجلا من المسلمین احب الی من ان اطعم افقا من الناس قلت وما الافق قال مأة الف او یزیدون .

۸۶۶ جامع الاخبار عن جعفر بن محمد علیهما السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وآله قال یا رسول الله افی المال حق سوی الزکوة قال نعم علی المسلم ان یطعم الجائع اذ اسئله ویکسو العاری اذا سئله قال انه یخاف ان یکون کاذبا قال افلا یخاف صدقه .

۸۶۷ مکارم الاخلاق عن الصادق علیه السلام قال لوان رجلا انفق علی طعام الف درهم واکل منه مؤمن واحد لم یعد مسرفا قال رسول صلی الله علیه وآله من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه ومن کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا اولیسکت .

۸۶۸ وفیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما آمن بالله من شبع و اخوه جائع ولا آمن

---

۸۶۵ ـ در کتاب کافی از ابوبصیر نقل‌شده از امام ششم ع که فرمود هر آینه اگر غذا بخورانیم یکمرد مسلمان را دوست تردارم تاغذا بدهم افقی را گفتم افق‌چیست فرمودصدهزار یا زیادتر

۸۶۶ـ در کتاب جامع الاخبار روایت شده‌از امام پنجم ع که فرمود آمد مردی‌خدمت رسولخداص و گفت یا رسول‌الله آیا در مال حقی است سوای زکوة فرمود بلی لازم است بـر مسلمان که بپوشاند برهنه را هر گاه درخواست کند : سائل‌گفت ممکن است واحتمال میدهد که دروغ درخواست‌کند فرمود آیا نمیترسد که‌راست گفته باشد

۸۶۷ درکتاب مکارم‌الاخلاق ذکرشده از امام‌ششم ع که فرمود اگرمردی انفاق کندو خرج کند برطعام وغذائی هزار درهم وبخورد آنرا یکنفر خداپرست شمرده نمیشوداین‌مرد اسراف‌کننده ودرآنجا است‌که رسولخدا ص‌فرموده هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس گرامی بداردمهمان را وهر که ایمان بخدا وروز قیامت دارد اگرمیگوید خیربگوید و گرنه سکوت کند

۸۶۸ ودرآن کتاب است‌که رسولخدا ص فرموده‌ایمان‌نیاورده بخداکسیکه سیرشود و برادر دینی او گرسنه باشد : وایمان‌نیاورده بخداکسیکه‌خودرا بپوشاند وبرادر اوبرهنه‌باشد وبعد قرائت فرمود آیه شریفهٔ ویؤثرون علی‌انفسهم

باالله من اکتسی واخوه عریان ثم قرء ویؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة .

۸۶۹ فی الکافی عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال من اطعم مؤمنا حتی یشبعه لم یدر احد من خلق الله ماله فی الاخرة لاملك مقرب ولانبی مرسل الاالله رب العالمین ثم قال علیه‌السلام من موجبات المغفرة اطعام المسلم الشبعان ثم تلاقول الله عزوجل اواطعام فی یوم ذی مسغبة یتیماً ذامقربة او مسکینا ذامتربة .

۸۷۰ فی الکافی عن هشام بن الحکم عن سدیر الصیرفی قال قال لی ابوعبدالله علیه‌السلام مامنعك ان تعتق کل یوم نسمة قلت لایحتمل مالی ذالك قال تطعم کل یوم مسلما فقلت موسرا اومعسرا قال فقال ان الموسر قدیشتهی الطعام .

۸۷۱ و فیه عن صفوان الجمال عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال لان اشبع رجلا من اخوانی احبّ الی من ان ادخل سوقکم هذه فاتباع منها رأساً فاعتقه .

۸۷۲ و فیه عن یزیدبن عبدالملك عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال من اطعم مؤمنا موسراکان له یعدل رقبة من ولد اسماعیل ینقذه من الذبح .

---

۸۶۹ ـ درکتاب کافی ازامام ششم علیه‌السلام روایت است که فرموده هر کـه غـذا دهد مؤمنی را باندازه که سیر شود : نداند هیچکس از خلق خدا که چه مقدارمزد وجزا داده میشود در آخرت نه ملك مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر خـدای پرورش دهندهٔ عالمیان و بعد فرمود از اسباب آمرزش غذادادن مسلمان است گرسنهٔ را وبعد تلاوت فرمود آیهٔ شریفه را او اطعام فی یوم ذی مسغبة الی آخر .

۸۷۰ ـ و نیز در کتاب کافی است از هشام بن حکم از سدیرصیرفی که گفت بمن فرمود امام ششم علیه‌السلام چه مانع است توراکه آزادکنی درهرروزی بندهٔ گفتم مال من این وسعت را ندارد فرمود غذابده هرروزی مسلمانی راگفتم چه فقیر باشد و چه ثروتمند فرمود ثروتمندهم گاهی گرسنه میشود .

۸۷۱ ـ ودرآن کتاب است ازصفوان جمال ازامام ششم علیه‌السلام که فرمودهراینه اگر سیر کنم مردی ازبرادرانم را دوست تردارم ازاینکه داخل بازارشماشوم وبخرم بندهٔ وآزادش کنم .

۸۷۲ ـ و نیز درکتاب کافی نقل شده از یزیدبن عبدالملك از امام ششم علیه‌السلام که فرمود هر که غذا بدهد مؤمنی را ولوثروتمند باشد هم عدل خواهد بود و برابر با آن کـه بندهٔ را از اولاد اسماعیل آزادکند و نجات دهد از قربانی شدن .

۸۷۳ وفیه عن نصر بن قاموس عن ابی عبدالله علیه السلام قال لاطعام مؤمن احبّ الی من عتق عشر رقاب وعشر حجج قال قلت عشر رقاب وعشر حجج قال فقال یانصر ان لم تطعموه مات او تذلونه فیجیئی الی ناصب فیسئاله والموت خیر له من مسئلة ناصب یا نصر من احیا مؤمنا فکانما احیی الناس جمیعا وان لم تطعموه فقد امتموه وان اطعمتوه فقد احییتموه.

۸۷۴ فی السفینه قال الصادق علیه السلام یاسدیر تعتق کل یوم نسمة قلت لاقال علیه السلام کل شهر قلت لاقال کل سنة قلت لاقال سبحان الله اما تأخذ بید واحد من شیعتنا فتدخله الی بیتك فتطعمه شبعه فوالله لذالك افضل من عتق رقبة من ولد اسماعیل.

۸۷۵ فی ارشاد الدیلمی قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اکرم الضیف فقد اکرم سبعین نبیا ومن انفق علی الضیف درهما فکانما انفق الف الف دینار فی سبیل الله.

۸۷۶ وفیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اطعم ثلاثة من المسلمین غفر الله له.

۸۷۳ـ ودرآن کتاب نقل است از نصر بن قاموس ازامام ششم علیه السلام که فرمود هراینه غذا دادن بمؤمن محبوب تر است نزدمن از آزاد کردن ده بنده : وده حج میگوید گفتم ده بنده و ده حج فرمود یانصر اگر غذا ندهی یامیمیرد و یا آنکه خوار کردی او را زیـرا مجبور میشود برود پیش دشمن و از اوچیز بخواهد و مرگ بهتر است برای او از چیز خواستن از دشمن ای نصر هر که زنده نگهدارد مؤمنی بمثل این است که زنده نگهداشته مردم را بتمام : و اگر غذا ندادید او را بدرستیکه میر اندید اورا واگـر طعام و غذا دادید بدرستیکه زنده کردید او را .

۸۷۴ ـ درکتاب سفینه است که امام ششم فرمودای سدیر آزاد میکنی هـر روز بندهٔ را عرضکردم نه : فرمود در ماهی آزاد میکنی : گفتم نه : فرمود هرسالی : گفتم نه : فرمود سبحان الله آیا نمیگیری دست یکی از شیعیان ماببری منزلت غذا بدهی و سیرش کنی فرمود بخداقسم هراینه این افضل و برتر است و از آزاد کردن بندهٔ از اولاد حضرت اسماعیل .

۸۷۵ ـ درکتاب ارشاد دیلمی است که فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله هر که گرامی بدارد مهمان را بدرستیکه گرامی داشته و اکرام کرده هفتاد پیغمبر را وهـر که مصرف کند برمهمان یکدرهم مثل این است که صرف کرده در راه خدا هزارهزار دینار طلا .

۸۷۶ ـ و درآن کتاب است که فرموده رسولخدا صلی الله علیه و آله هر که غذا بخوراند بسه نفر ازمسلمین بیامرزد خدا اورا .

۸۷۷ وفيه قال علي بن الحسين عليه السلام من بات شبعانا وبحضرته مؤمن جائع طاو قال الله عزوجل ملائكتي اشهدكم على هذا العبد انني امرته فعصاني واطاع غيري وكلته الى عمله وعزتي وجلالي لااغفر له ابدا .

۸۷۸ في ارشاد الديلمي قيل ان امير المؤمنين عليه السلام بكى يوما فسئلوه عن سبب بكائه فقال عليه السلام مضت لناسبعة ايام لم يأتنا ضيف.

۸۷۹ في السفينه عن النبي صلى الله عليه وآله قال لااحب المتكلفين عن كتاب زهد النبي صلى الله عليه وآله قال من اطعم طعاما رياء اوسمعة اطعمه الله من صديد جهنم وجعل ذالك الطعام نارا في بطنه حتى يقضي بين الناس يوم القيامه .

۸۸۰ وفيه قال النبي صلى الله عليه وآله من حق الضيف ان تمشي معه فتخرجه من حريمك الى الباب .

۸۸۱ وفيه عنه عليه السلام انا اهلبيت لانعين اضيافنا على الرحله من عندنا .

---

۸۷۷ ـ و در آن کتاب است که علی بن الحسین علیه السلام فرمود هر که بخوابد سیر و بدسترس او گرسنهٔ مؤمنی باشد محتاج : خدای متعال بفرماید ملائکهٔ من شاهد باشید بر این بنده او را امر کردم عصیان کرد مرا و اطاعت کرد غیرمرا : و من هم واگذارش میکنم بعملش و قسم بعزت وجلالم که نیامرزم او را هیچگاه .

۸۷۸ ـ در ارشاد دیلمی است که گفته شده امیر المؤمنین علیه السلام روزی گریه میکرد و از سبب آن پرسیده شد فرمود هفت روز برمن گذشته ومهمانی نیامده برای ما .

۸۷۹ ـ ودر کتاب سفینه نقل است از رسولخدا ص که فرمود دوست ندارم کسانی را که خود را بزحمت بیندازند و از کتاب زهد آنحضرت نقل شده که فرموده هر که طعامی بدهد از روی ریا و سمعه : میخوراند خدا به او ازصدید چرك وخون جهنم و قرار دهد آن طعام را آتشی در شکم او تا آنکه بگذرد حساب خلق روز قیامت .

۸۸۰ ـ ودر آن کتاب نقل است که رسولخدا ص فرموده : ازجمله حقوق میهمان این است که بروی با او تاخارج شود از منزل تادم درمنزل.

۸۸۱ ـ ودر آن کتاب است از امام ششم ع که فرمود ما خانوادهٔ هستیم که کمك نمیکنیم مهمانهای خود را بر کوچ کردن از نزدما .

۸۸۲ وفیه عن الصادق علیه السلام اذا دخل احدکم علی اخیه فی رحله فلیقعد حیث یأمر صاحب الرحل فان صاحب الرحل اعرف بعورة بیته من الداخل علیه.

۸۸۳ وفیه عن المحاسن عن النبی صلی الله علیه وآله کفی باالمرء اثماً ان یستقل مایقرب الی اخوانه وکفی باالقوم اثماً ان یستقلوا مایقربه الیهم اخوهم.

۸۸۴ وفیه قال شیخ البهائی قدس سره فی شرح الاربعین فی اکرام الضیف ومن جملة اکرامه تعجیل الطعام وطلاقة الوجه والبشاشه وحسن الحدیث معه حال المواکلة ومشایعته الی باب الدار.

۸۸۵ وفیه عن الصادق علیه السلام نهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان یستخدم الضیف.

۸۸۶ وفیه کان ابراهیم علیه السلام غیورا و مضیافا فنزل علیه قوم ولم یکن عنده شیئی جعل الله له الرّمل جاورس والحجارة المدورة شلجما والمستطیلة جزورا.

---

۸۸۲ ـ ونیز در آن کتاب نقل است از امام ششم علیه السلام که فرموده هر گاه داخل شدید یکی از شما بر برادرتان در منزلش پس باید بنشیند هر کجاکه دستور دهد صاحب منزل زیرا که صاحب منزل آشناتر است بخصوصیات منزل از کسیکه داخل شده براو.

۸۸۳ ـ و در آن کتاب نقل شده ازکتاب محاسن از رسولخدا ص که فرموده است کافی است برای مرد از جهت ارتکاب گناه که کوچك بشمارد وکم چیزیراکه نزدمیهمان و برادران میگذارد ؛ و برای واردین نیزکافی است از جهت گناه که کم بشمارند آنچه میزبان نزد آنها بیاورد.

۸۸۴ ـ و در آن کتاب است که شیخ بهائی قدس سره درشرح اربعین فرموده در بارهٔ اکرام مهمان که از جملهٔ اکرام میهمان تعجیل در غذا دادن است ؛ و خنده روئی و چهرهٔ باز: و نیکوسخن گفتن با میهمان هنگام چیزخوردن ؛ و رفتن پشت سراو تادم در.

۸۸۵ ـ و در آن کتاب است که رسولخدا ص منع فرموده که میهمان بکاری واداشته شود.

۸۸۶ ـ و در آن کتاب است که ابراهیم ع مردی بود باغیرت ومهمان دوست روزی وارد شدند براو دستهٔ ونبود نزد او طعامی که بآنها بدهد قرارداد خدا برای او ریگ راجاورس و سنگهای گرد را شلغم و سنگهای دراز را هویج.

۸۸۷ عن الكافی عن ابیعبدالله علیه السلام قال ان ابراهیم كان ابا اضیاف فكان اذالم یكونوا عنده خرج یطلبهم واغلق بابه واخذ المفاتیح یطلب الاضیاف و انه رجع یوم الی داره فاذا هو برجل اوشبه رجل فی الدارفقال له یاعبدالله باذن من دخلت هذاالدارقال دخلتها باذن ربها یردد ذالك ثلاثا فعرف ابراهیم علیه السلام انه جبرئیل فحمد ربه ثم قال ارسلنی ربك الی عبد من عبیده یتخذه خلیلاً قال ابراهیم علیه السلام فاعلمنی من هوا خدمه حتی اموت فقال فانت هو قال ولم ذالك قال لانك لم تسئل احدا شیئاً قط ولم تسئل شیئا قط فقلت لا .

۸۸۸ لالی وقد روی ان رجلا قال نزل بابی الحسن الرضا علیه السلام ضیف وكان علیه السلام جالسا عنده یحدثه فی بعض اللیل فتغیر السراج فمد الرجل یده الیه لیصلحه فزبره ابولحسن علیه السلام ثم بادر بنفسه فاصلحه ثم قال انا قوم لانستخدم اضیافنا .

۸۸۹ عن المحاسن عن صفوان قال جائنی عبدالله بن سنان قال هل عندك شیئی

۸۸۷- و نقل شده ازكافی از امام ششم علیه‌السلام كه فرمود ابراهیم مهمان دوست بود وهر گاه مهمان نمیآمد برمیخواست ومیرفت بطلب میهمان و در را می‌بست وكلید برمیداشت و میرفت عقب میهمان : روزی بر گشت بمنزلش دید مردی یا شبیه مردی میان خانه است : فرمود به اوای‌بنده خدا باذن‌كه داخل شدهٔ گفت داخل‌شده‌ام باذن صاحب‌خانه و این كلمه‌را سه مرتبه تكرار كرد دانست ابراهیم ع كـه اوجبرئیل است پس‌حمدكرد خدا را و بعد گفت فرستاده مرا خدا بسوی بندهٔ از بندگانش كه خدا اورا دوست خودگرفته : ابراهیم گفت‌بمن نشان‌بده اورا تا خدمت‌كنم اورا تا زنده هستم : جبرئیل گفت دوست خدا توهستی : گفت‌بچه خصلتی خدا مرا دوست خود قرارداده گفت بجهت‌آنكه تو هر گز ازكسی‌چیزی طلب نكردی وهیچ‌وقت ازتوچیزی خواسته نشده‌كه نه بگوئی وجواب رد بدهی

۸۸۸ - دركتاب لالی‌الام روایت شده‌ازمردی كه گفت واردشد برابی‌الحسن‌الرضاامام هشتم ع مهمانی وحضرت نشسته بود نزد او وصحبت میفرمود با او در شبی از شبها ددبین در چراغ تغبیری روی‌دادآنمرد درازكرد دستدا بسوی‌چراغ‌كه اصلاح‌كند منع‌كرد امام اورا ازاین‌كار وبعدخود حضرت این‌كاردا انجام داد واصلاح‌كرد چراغ را وبعد فرمودما اهلبیت رسالت جماعتی‌هستیم‌كه بكار وانمیداریم مهمانهای خود را

۸۸۹- ازكتاب محاسن نقل‌شده ازصفوان كـه گفت عبدالله بن سنان برمن وارد شد و

قلت نعم وبعثت ابنى واعطيته درهما يشترى به لحما وبيضا فقال اين ارسلت ابنك فخبّرته فقال ردّه ردّه عندك خل عندك زيت قلت نعم قال فهاته فانى سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول هلك لامرء احتقر لاخيه ماحضره هلك لامرء احتقر من اخيه ماقدّم اليه.

۸۹۰ فى السفينه عن محمدبن عبدالله الكرخى عن رجل ذكره قال بلغنى ان بعض اهل المدينه يروى حديثا عن ابيجعفر عليه السلام فاتيت فسألته عنه فزبرنى وحلف لى بايمان غليظة لايحدث به احدا فقلت اجل الله هن سمعه منك فى النسخه منك ولكن اخال الصحيح منه - منه احد غيرك قال نعم سمعه رجل يقال له الفضل فقصدته حتى اذا صرت الى منزله استأذنت عليه وسألته عن الحديث فزبرنى وفعل بى كما فعل المدينى فاخبرته بسفرى و مافعل بى المدينى فرّق وقال نعم سمعت اباجعفر محمدبن على عليه السلام يروى عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال اذادخل رجل بلدة فهو ضيف على من بها من اهل دينه حتى يرحل عنهم ولاينبغى للضيف ان يصوم الاباذنهم

گفت آیا هست ازخوردنی چیزی نزد تو گفتم بلی وفرستادم پسرم را با درهمی چندکه گوشت وتخم‌مرغی بخرد : عبدالله گفت کجا فرستادی پسرت را به او گفتم کجا فرستادم گفت برگردان برگردان آیا سرکه داری آیا زیت داری گفتم بلی : گفت حاضر کن آنچه داری شنیدم از امام ششم ع که فرمود فانی است مردی که کوچك بشمارد آنچه برادرش حاضر کند : فانی است مردیکه کوچك بشمارد آنچه برادرش جلو او بیاورد

۸۹۰- درکتاب سفینه نقل‌شده ازمحمدبن عبدالله کرخی ازکسیکه نام اورا ذکر کرده که گفت بعضی از اهل مدینه روایت کرده‌اند حدیثی از امام پنجم علیه‌السلام : پس من آمدم اورا و پرسیدم از اوحدیث را دریغ کرد ومنع کرد مرا از آن و قسم‌های شدیدی یادکرد که بکسی نگفته‌ام آن حدیث را : گفتم قسم مخور ومن نام خدا را بزرگ میشمارم : و گفتم آیا غیرتو کسی شنیده آن حدیث را از آنحضرت گفت بلی شنیده آنرا مردی که نام او فضل است بسراغ او رفتم تا رفتم بمنزلش اذن گرفتم ووارد شدم براو و پرسیدم از او حدیث را او نیز خودداری کرد از خبردادن به‌آن هماطوریکه مرد مدنی خودداری نمود . به اوگفتم که من سفرم باینجهت است وکردار مرد مدنی را به او گفتم بحال من رقت کرد و گفت بلی شنیدم ازآقا ابی‌جعفر محمد بن‌علی علیهماالسلام که روایت فرمود از پدر بزرگوارش ازرسولخداص که فرمود هرگاه وارد شودکسی به بلدی اومهمان است برکسیکه درآن بلد است ازاهل‌دین اوتا آنکه ازآنجاکوچ کند : و فرمود سزاوار نیست که مهمان‌روزه بدارد مگر با اذن میزبان

لئلا یعملوا له الشئ فیفسد علیهم ولاینبغی لهم ان یصوموا الا باذنه لئلایحتشمهم فیترك لمكانهم ثم قال لی این نزلت فاخبرته فلماكان من الغداذاهو قدبكر علیّ ومعه خادم له علی رأسه خوان علیها ضروب الطعام فقلت ماهذا رحمك الله فقال سبحان الله الم اروك الحدیث باالامس عن ابیجعفر علیه السلام ثم انصرف.

۸۹۱ فی السفینه قال رسول الله صلی الله علیه و آله الطعام اذاجمع اربع خصال فقدتمّ : اذا كان من حلال: وكثرت الایدی علیه : وسمّی الله فی اوله : وحمد فی آخره .

۸۹۲ فی كتاب آداب النفس وكان ابوسلیمان الدارانی یقول لوان الدنیا كلها فی فم اخ من اخوانی لاستقللتهالة وقال انی لالقم اللقمة اخامن اخوانی فاجدطعمها فی فمی .

۸۹۳ وفیه عن علی علیه السلام لعشرون درهما اعطیها اخی والله احب الی من ان اتصدق بماة درهم علی المساكین.

برای آنكه مبادا برای او غذائی بسازند وآن غذا فاسد شود و سزاوار برای میزبان هم نیست كه روزه بگیرند مگر با اذن میهمان برای آنكه مبادا به میهمان گران آید وترك كندآنهارا وبرود : بعد بمن گفت كجا وارد شدی و منزل كردی : به او مكان خود را خبردادم چون فردا شد صبح زود آمد پیش من و بـا او بود خادمی وبر سر او بـود طبقی از انـواع طعامهـا گفتم این چه عملی است خدا تو را رحمت كند :گفت سبحان الله : مگر روایت نكردم برای تو دیروز حدیث از امام پنجم علیه السلام و بعد مرا گذاشت و رفت .

۸۹۱ ـ در كتاب سفینه نقل است از رسولخدا ص كه فرمود غذا هر گاه دارای چهار جهت باشد تمام است : از حلال باشد : و دست زیاد بآن دراز شود : و نام خدا برده شوددر اول : وحمدخدا شود در آخر .

۸۹۲ ـ در كتاب آداب النفس نقل است كه ابوسلیمان دارانی میگفت اگر دنیا را بتمام در دهان برادر دینی بگذارم كم گذاشته‌ام وكاری نكرده‌ام و گفته است كه اگر لقمۀ لذیذ در دهان برادرم بگذارم خود طعم ومزۀ آنرا مییابم دركامم .

۸۹۳ ـ و درآن كتاب است از علی علیه السلام كه اگر بیست درهم ببرادرانم بدهم بخدا دوست‌تردارم از اینكه صددرهم بغیرآنها از مساكین بدهم .

۸۹۴ فی الالی وقال ﷺ اذاکان یوم القیامه یقبل قوم علی نجائب ینادون باعلی اصواتهم الحمدلله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء : قال فیقول الخلائق هذه زمرة الانبیاء فاذاً النداء من قبل الله هؤلاء شیعة علی فتقول الخلائق الیهنا بمانا لواهذه الدرجة فاذا النداء من قبل الله تختّمهم بالیمین وصلوتهم احدی وخمسین واطعامهم المساکین وتعفیرهم الجبین وجهرهم به بسم الله الرحمن الرحیم .

« باب الایثار »

۸۹۵ فی مجموعة ورام اعلم ان السخاء والبخل کل واحد ینقسم الی درجات فارفع درجات السخاء الایثار وهوان یجود بالمال مع الحاجة الیه واما السخاء عبارة عن بذل المال حیث لایحتاج الیه لمحتاج اولغیر محتاج والبذل مع الحاجة اشد و کما ان السخاوة قد تنتهی الی ان یسخوعلی غیره مع الاحتیاج فالبخل قد

---

۸۹۴ ـ در کتاب لالی نقل‌شده از رسولخداص که فرمودچون روز قیامت شودروآورند دستهٔ بسوی من در حالیکه برمرکب سوارند وندامیکنند بصدای بلند : حمدمرآنخداوندیرا که بوعدهٔ خود وفاکرد در دنیا بما نعمت داد و در بهشت ما را جاداد هرجا بخواهیم : در این‌وقت خلایق گویند اینها دستهٔ پیغمبران هستند : پس ندائی بلند شود از قبل‌خدا که اینها شیعیان علی‌هستند : خلایق گویند خدایا اینها بچه‌صفتی رسیدند باین درجهٔ عالیه :ندا برسد از طرف خدا : انگشتر بدست راست‌کردند : ونماز پنجاه‌ویکرکعت خواندند و غذا دادند بفقرا : وجبهه بخاك گذاشتند : وبلندگفتند بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم .

(باب ایثار وغیر را برخود مقدم داشتند)

۸۹۵ ـ درکتاب مجموعهٔ ورام است بدانکه سخاوت وبخل هریك تقسیم میشودبدرجه وبلندترین مرتبهٔ سخاوت ایثار است وآن این است‌که ببخشد مالش را با احتیاج به‌آن مال و اماسخاوت عبارتست از بخشش مال‌هنگامیکه احتیاج نداشته باشد بآن مال: چه بخشش به محتاج باشد یابغیرمحتاج‌وبذل وبخشش با احتیاج البته مرتبه‌اش بالاتر است: وهمانطوریکه سخاوت گاهی بجائی میرسدکه بغیر ببخشد بااینکه خود محتاج است : پس بخل هم گاهی بجائی برسدکه بخل‌بورزد نسبت بخودش با احتیاج بـه آن چه بسازیاد مردمی هستند کـه

ينتهي الى ان يبخل على نفسه مع الحاجة فكم من بخيل يمسك المال ويمرض فلا يتداوى ثم يشتهي الشهوة فلايمنعه منها الاالبخل باالثمن ولو وجده مجانا لاكله فهذا يبخل على نفسه مع الحاجة وذالك يؤثر على نفسه مع ان له حاجة الى ذالك فانظر ما بين الرجلين فان الاخلاق عطايا يضعها الله حيث يشاء وليس بعد الايثار درجة في السخاء وقد اثنى الله تعالى على المؤثرين فقال ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة .

۸۹۶ وفيه قال ﷺ ايما امرء اشتهى شهوة فردشهوته وآثر على نفسه غفر له .

۸۹۷ وفيه قالت عائشه ماشبع رسول الله ﷺ ثلاثة ايام متوالية حتى فارق الدنيا ولوشاء لشبع ولكنه كان يؤثر على نفسه ونزل برسول الله ﷺ ضيف فلم يجد عنداهله شيئا فدخل عليه رجل من الانصار فذهب به الى اهله فوضع بين يديه الطعام وامر امرأته باطفاء السراج وجعل يمد يده الى الطعام كانه يأكل حتى اكل الضيف

مریض‌اند ومحتاج بمداوای معالجه نمیکند : ویا میل بغذائی دارد نمیخورد از روی بخل که اگر آن غذا را مجانی بیابد هرآینه میخورد پس‌همچه کسی بخل میورزدنسبت بخود: وآن یکی غیررا برخودمقدم میدارد با احتیاج: به‌بین چه‌مقدار زیادتفاوت بین این‌دو: بدرستی که اخلاق عطایای خداست‌که‌بهر که هرچه اراده کرد میدهد ونیست مرتبهٔ بالاتر ازایثاردرسخاوت وبتحقیق که خدا مدح فرموده ایثار کنندگان راآنجاکـه فرموده وعدهٔ غیر را برخود مقدم میدارند ولوآنکه خودمحتاج باشند

۸۹۶ ـ و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرموده هرمردی که میل کند بـه چیزی و رغبت پیدا کند پس جلو نفس خود را بگیرد و غیر را برخود مقدم دارد آمرزیده میشود او

۸۹۷ ـ و درآن کتاب است که عایشه گفت سیر نشد رسولخدا ازغذا سه روزپشت سرهم تا از دنیا رفت : و اگر میخواست سیر میشد ولـی آنحضرت غیر را برخود مقدم میداشت ومهمانی برسولخدا وارد شد و رسولخدا نیافت چیزی نزد عیالانش که‌به اوبخوراند دربین مردی از انصار برحضرت وارد شد ومهمان رسولخدا را برد بمنزلش وغذائی‌جلو او گذاشت ودستور داد بعیالش که‌خاموش کن چراغ را ودست درازکرد بغذاکه گویا ازغذا میخورد تا مهمان غذا را خورد وچون‌صبح کرد رسولخدابه اوفرمود عمل‌شماخدارا بتعجب‌آورده یعنی کار شما نسبت به مهمانتان و فرموده ومقدم میدارند غیر را برخود ولو آنکه خود محتاج باشند

الطعام فلما اصبح قال له رسول الله صلى الله عليه وآله قد عجب الله من ضيعكم بضيفكم و نزلت و يؤثرون على انفسهم ولوكان بهم خصاصة .

۸۹۸ وفيه قال سهل بن عبدالله قال موسى عليه السلام يارب ارنى درجات محمد و امته قال ياموسى انك لن تطيق ذالك ولكن اريك منزلة من منازله جليلة عظيمة فضلته بها عليك وعلى جميع خلقى قال فكشف له عن ملكوت السماء فنظر الى منزلة كادت تتلف نفسه من انوارها وقربها من الله عزوجل قال يارب بماذا بلغته الى هذه الكرامة قال بخلق اختصصته به من بينهم وهو الايثار ياموسى لايأتينى احد منهم قد عمل به وقتاً من عمره الا استحييت من محاسبة و بوأته من جنتى حيث يشاء

۸۹۹ وفى ارشاد الديلمى وروى ان بنى عبدالله بن جعفر بن ابيطالب لاموه فى كثرة عطائه فقال يابنى ان الله عودنى ان يمدنى و عودته ان اجود به على خلقه فاخاف ان اقطع العادة فتنقطع المائدة وروى انه دخل ذات يوم الى حائطة له وفيه

۸۹۸ ـ ودر آن کتاب است که گفت سهل پسر عبدالله که موسی بن عمران ع عرض کرد پروردگارا بنمایان به من مقامات محمد صلی الله علیه وآله و امت او را خدای متعال فرمود ای موسی توتاب دیدن مقامات آنها را نداری ولی بنمایم بتو یکمرتبه ومقام بلندی ازمقامهای بلند او که بآن سبب برتری دادم اورا برتو وبر تمام مخلوقاتم و دراین هنگام نمایان شد برای او ملکوت آسمان پس نظر کرد بسوی یکمقامی که نزدیك بود موسی تلف شود ازانوار آنها وقرب آنها نسبت بخدای متعال : عرض کرد پروردگارا بسبب چه عملی رسانیدی آنهارا باین مرتبهٔ از کرامت فرمود بواسطهٔ یکصفتی که مختص بآنها است از بین مخلوقات وآن عبارتست از ایثار وغیر را برخود مقدم داشتن : ای موسی وارد نشود برمن احدی از آنها درحالیکه عمل کرده باشد یکمرتبه درعمرش باین عمل که ایثار باشد مگر آنکه حیا کنم من از محاسبهٔ او وجای دهم اورا دربهشتم هرمکانیکه بخواهد

۸۹۹ ـ ودر کتاب ارشاد دیلمی منقول است که اولاد عبدالله جعفر بن ابیطالب ملامت کردند اورا در زیادتی بخشش او : درجواب گفت بدرستیکه خدا عادت داده مرا باینکه مدد ویاری کند ومن هم عادت کرده ام که جود واحسان کنم بمال خدا برخلق خدا: پس میترسم اگر عادتم ترك کنم براحسان قطع شود لطف وکرم پروردگار و روایت شده که عبدالله داخل شد روزی در باغی که مال او بود دید آنجا بنده ایست مال همسایه اش وجلو اوسه قرص نان

عبدلجاره وبين يديه ثلاثة اقراص فدخل اليه كلب فرمى له بواحد ثم الأخر ثم الأخر فقال له هلااكلت منها واطعمة فقال انه غريب جائع فآثرته على نفسى فقال عبدالله يلوموننى على السخاء وهذا اسخى منّى بشم اشتراه واعتقه وملّكه ذالك الحائط ۹۰۰ مجموعة ورام وقال بعضهم اهدى الى رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله برأس شاة فقال ان اخى كان احوج منى اليه فبعث اليه به فلم يزل يبعث به الواحد الى الأخر حتى تداولته سبعة ابيات حتى رجع الى الاول ۹۰۱ وفيه وبات على بن ابيطالب عليه السلام على فراش رسول الله صلى الله عليه وآله فاوحى الله الى جبرئيل وميكائيل انى آخيت بينكما وجعلت عمر الواحد منكما اطول من عمر الاخر فايكما يؤثر صاحبه باالحيوة فاختار كلاهما الحيوة فاوحى الله عزوجل اليهما افلا كنتما مثل على بن ابيطالب عليه السلام آخيت بينه وبين محمد صلى الله عليه وآله فبات على فراشه يفديه بنفسه فيؤثره باالحيوة اهبطا الى الارض

گذاشته شده پس وارد شد بر آن عبد سگی انداخت برای آن سگ یکی از نـانها و بعد یکی دیگر تا تمام شد نانها:

عبدالله بآن بنده گفت چرا خود نخوردی از نانها وهمه را بآن سگ خـوراندی ؛ در جواب گفت آن سگ غریب بود و گرسنه از اینجهت مقدم داشتم اورا برخودم : عبدالله گفت سرزنش میکنند مرا بر زیادتی سخاوت و بخشش وحال آنکه این بنده باسخاوت تر است از من : بعد عبدالله آن بنده را خرید وآزادش نمود وآن باغ راهم بـه اوبخشید

۹۰۰ ـ درکتاب مجموعهٔ ورام است که بعضی از بزرگان هدیه فرستاد بسوی مردی از اصحاب رسولخدا ص سر گوسفندی را : آن‌مرد گفت برادرم بیشتر احتیاج دارد بـه‌آن پس فرستاد نزد او واونیز فرستادنزد دیگری واو نزد دیگری تا هفت‌خانه دور زد وعاقبت برگشت نزد اولی

۹۰۱ ودر آن کتاب است که خوابید علی بن ابیطالب علیه‌السلام در فراش و خوابگاه رسولخداص: دراین‌وقت وحی‌کرد خدابسوی جبرائیل ومیکائیل وفرمود من برادری قراردادم بین شما وقرار دادم عمریکی‌ازشمارا طولانی‌تراز دیگری آیاکدام ازشمامقدم میداریددیگری رابرخودودرازی‌عمر: هردواختیار کردندزندگی ودرازی عمررا: پس‌وحی کرد خدای‌متعال بآن دوکه چرا نیستیدشمامثل‌علی‌بن ابیطالب که‌برادری‌قراردادم بین اووبین محمد ص وخوابیدعلی در خوابگاه محمد و فدای او کردجان خود را و مقدم داشت او را برخود در زنده بودن : حال که علی این فداکاری نموده بروید بسوی‌زمین وحفظ کنید اورا ازدشمانش پس جبرئیل

فاحفظاه من عدوه فكان جبرئيل عند رأسه و ميكائيل عند رجليه وجبرئيل ينادى بخ بخ من مثلك يابن ابيطالب يباهى الله الملائكة فانزل الله تعالى و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد ۹۰۲ كشف اليقين للعلامه عن تفسير الثعلبى و غيره من المفسرين ان الحسن و الحسين عليهما السلام مرضا فعادهما رسول الله صلى الله عليه وآله وعادهما العرب فقالوا ياابالحسن لو نذرت على ولديك نذرا فكل نذر لايكون له وفاء ليس بشيىء فقال على عليه السلام ان برئاولداى ممابهما صمت لله ثلاثة ايام شكراً وقالت فاطمة عليها السلام ان برئاولداى ممابهما صمت ثلاثة ايام شكراً وقالت جاريتهما فضه ان برئاسيداى ممابهما صمت لله ثلاثة ايام شكراً فلبس الغلامان العافية وليس عند آل محمد صلى الله عليه وآله قليل ولاكثير فانطلق امير المؤمنين عليه السلام الى شمعون الخيبرى فاقترض منه ثلاثة اصوع من شعير فقالت فاطمة عليها السلام فطحنت صاعامنه واختبزت خمسة اقراص لكل واحد قرص وصلى امير المؤمنين المغرب مع رسول الله ثم اتى المنزل فوضع الطعام بين يديه اذاتاه مسكين من مساكين المسلمين فوقف

آمد بالای سر على و ميكائيل طرف پای على وجبرئيل ندا ميكرد بخ بخ چه كسى است مثل تو ای پسر ابى‌طالب كه مباهات كند خدا بتو نزد ملائكه : ودر اين هنگام نازل كرد خدای متعال و هستند از مردم كسيكه بدهد جان‌خودرا جهة تحصيل كردن رضای خدا و خدا مهربان است نسبت ببندگان

۹۰۲ ـ ودر كتاب كشف اليقين علامه نقل‌شده‌ازتفسير ثعلبى وغيراوازمفسرين كه‌حسن وحسين عليهما السلام مريض‌شدند : رسول‌خدا ص‌عيادت كرد از آنها ومردم عرب نيز عيادت كردند: وگفتند به‌على ع خوب‌است نذرى كنيد برای شفای اين دو فرزندت يكنذرى كه به آن‌وفا شود زيرا نذرى كه وفا نشود چيزى نيست(واقعا نفهميدم چه‌معنى دارد اين كلام نسبت بعلى‌عليه‌السلام ولى چون بمثل‌علامه نوشته نوشته‌شدمنه) على ع‌فرمود اگر صحت‌يافتند دوپسر من از اين مرض سه‌روزه بگيرم بشكرانهٔ آن: حضرت فاطمه‌ع‌فرمود اگرخوب‌شدند اين دوپسرمن‌ازاين‌مرض روزه بگيرم سه‌روز دوز برای خدابشكرانه‌آن : وگفت‌جاريه‌آنها فضه اگرخوب شدند دوآقای من ازاين‌مرض روزه بدارم برای خدا سه‌روزبشكرانهٔ آن:پس خدا بآنها عافيت عطا فرمود ونبود نزد آل محمد ص خوردنى نه‌كمى ونه زيادى : پس رفت امير المؤمنين عليه‌السلام نزدشمعون خيبرى وقرض‌كرد از اوسه‌صاع ازجو : پس‌حضرت‌فاطمه

باالباب فقال السلام علیکم یا اهلبیت محمد مسکین من مساکین المسلمن اطعمونی اطعمکم الله من موائدالجنه فسمعه علیه السلام فقال اعطوه حصتی فقالت فاطمه علیها السلام و الباقون کذالك فاعطوه الطعام ومکثوا یومهم ولیلتهم لم یذوقوا الاالماء القراح فلماکان الیوم الثانی طحنت فاطمة علیها السلام صاعا واختبزته واتی امیرالمؤمنین علیه السلام من صلوة المغرب عند رسول الله صلی الله علیه و آله ووضع الطعام بین یدیه اذاتاهم یتیم فقال السلام علیکم یا اهلبیت محمد یتیم من اولاد المهاجرین و استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم الله من موائدالجنة فسمعه علی و فاطمه علیها السلام فاعطوه الطعام و مکثوا یومین ولیلتین لم یذوقوا الا الماء القراح فلماکان الیوم الثالث قامت فاطمه علیها السلام الی الصاع الباقی فطحنة و اختبزته وصلی علی علیه السلام مع النبی المغرب ثم اتی المنزل فوضع الطعام بین یدیه اذاتاهم اسیر فوقف علی الباب فقال السلام علیکم یا اهلبیت محمد تاسروننا ولاتطعموننا اطعمونی فانی اسیر محمد اطعمکم الله علی موائدالجنه فسمعه علی فآثره وآثروه معه ومکثوا ثلاثة ایام و

ع برخواست ویك صاع ازآنرا آرد کرد وپخت پنج قرص نان برای هرنفری یکقرص ونماز خواند امیر المؤمنین نماز مغرب بارسولخدا وبعد آمد منزل ونهاده شد نانها جلو حضرت روی سفره در این هنگام آمد فقیری ازفقرای مسلمان و ایستاد دم درو گفت سلام برشما ای اهل بیت رسالت فقیری هستم ازفقرای مسلمین بمن غذا وطعامی بدهید خدا بشما طعام دهد از طعامهای بهشت شنید علی ع صدای اورا فرمود بدهید بفقیر حصهٔ مرا وفرمودفاطمه علیهاالسلام وبقیه نیز همینطور پس دادندبفقیر همهٔ غذا را: وماندند خودشان بی غذا ونخوردندو بخشیدند آن شب وروز غیر از آب خالص : وچون روز دوم شد یك صاع دیگر حضرت فاطمه آرد کرد و نان پخت و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از نماز مغرب فارغ شد و از نزد رسولخدا ص آمد گذاشتند نانها را جلوروی حضرت : در این هنگام یتیمی آمد در منزل و گفت سلام برشما باد ای اهل بیت محمد یتیمی هستم از اولاد مهاجرین وپدرم به شهادت رسیده در جنگ عقبه بمن غذا بدهید خدا بشما بخوراند از مائده‌های بهشت : شنید صدای اورا علی ع وفاطمه ع و غذا را دادند به او وماندند بی غذا ونچشیدند آنشب وروزمگر آب خالص: پس چون روزسوم شد: برخواست حضرت فاطمه علیها سلام بسوی یکصاع باقیمانده آرد کرد وپخت وعلی ع که از نماز مغرب با رسولخدا ص فارغ شدآمد منزل وغذا را گذاشتند جلو روی حضرت اسیری

ثلاث لیال لم یذوقوا سوی الماء فلما کان الیوم الرابع وقد تفوا نذورهم اخذ علی بیدالیمنی الحسن والحسین باالیسری واقبل نحو رسول الله وهما برتعشان کاالفراخ من شدة الجوع وغارت عیناهما فلمارآهما النبی ﷺ قال واغوثاه یاالله اهلبیت محمد یموتـون جـوعا فهبط جبرئیل وقال خذیا محمد هنّاك الله فی اهلبیتك قال وماذا آخذ یا جبرئیل فاقـرء هل اتی علی الأنسان ۹۰۳ فی السفینه و مما حکی عن حاتم ان ماریة امراة حاتم حدّثت ان الناس قد اصابتهم سنة فان هبت الخف والظلف فبیناذات لیلة باشدالجوع فاخذ حاتم عدیاً واخذت سفانة فعللناهما حتی ناما ثم اخذ یعللنی با الحدیث لأنام فرققت له لما به من الجهد فامسکت عن کلامـه لینـام و یظن انی نائمة فقال لی انمت مرارافلم اجبـه فسکت ونظر من فتق الخباء فاذا شیئی قدا قبل فرفع رأسه فاذا امرأة فقال ما هذا فقالت

آمد وایستاد دم در وگفت سلام برشما باد ای اهلبیت محمد :اسیر می کنید ماراوغذا نمیدهید بما بمن غذا بدهید زیراکه اسیر محمد هستم من : خدا بشما غذا وطعام بدهد برمائدهٔ بهشت پس شنید صدای او را و او را مقدم برخود داشت وغذا را به او داد وبقیه سهم خود را به او دادند وسه شب وسه روز نخوردند چیزی سوای آب : چون روزچهارم رسیدوآنها بنذر خود عمل کردند گرفت بدست راست خود علی‌ع حسن را و بدست چپ حسین‌ع را وآمد نزدرسول خدا در حالیکه آن دوبزرگوار بدنشان میلرزید مثل جوجه ازشدت گرسنگی وبگودی رفته بود چشمان آنها : چون رسولخدا دید آنها رابااین حالت صدا زد واغوثاه ای خدا اهلبیت محمد میمیرنداز گرسنگی جبرئیل نازل‌شد وگفت بگیر یامحمدخداتهنیت گفته بتو بسبب اهلبیت تورسولخداص فرمودچه چیز بگیرم ای جبرئیل پس قرائت کردجبرئیل سورهٔ هل اتی علی الانسان را

۹۰۳ ودرکتاب سفینة نقل است ازجمله‌اموریکه حکایت شده ازحاتم این است که ماریه زوجهٔ حاتم نقل کرده که بمردم رسید ومبتلا شدند بیك قحطی شدید که‌از بین‌رفت تمام‌اموال مردم حتی حیوانات از گاو وشتر وگوسفند ودراین بین شبی در کمال گرسنگی بـودیم و بچها از گرسنگی نمیخوابیدند بطوریکه گرفت حاتم پسرم عدی را ومن دخترم سفانه راو باحیل وتدابیری آنهارا بخواب کردیم: وبعد حاتم دیدم شروع کرد به بیان حکایات وقصه تا مرا بخواباند وبخوابم چون حال را دیدم وخستگی او را ترحم کردم بحال او وخود داری کردم ازسخن تاحاتم راخواب ببرد وگمان کندکه من خوابیده‌ام: دراین حال چند مرتبه به من گفت خوابیدی خوابیدی : من‌جواب ندادم واوهم ساکت شد ودیـدم از شکاف خیمه‌نگـاه

يا اباسفانة اتيتك من عند صبية جياع يتعاوون كا الذئاب جوعا فقال احضريني صبيانك فوالله لاشبعنهم قالت قمت سريعاً فقلت بماذا يا حاتم فوالله ما نام صبيانك من الجوع الابالتعليل فقال والله لاشبعن صبيانك مع صبيانها فلماجائت قام الى فرسه فذبحه ثم اجّج نارا ودفع اليهاشفرة وقال اشتوى وكلي واطعمي ولدك وقال لي ايقظيني صبيك فايقظتهاثم قال والله ان هذاللئوم تاكلون واهل الصرّم حالهم كحالكم فجعل يأتي الصّرم (الصرم الجماعة ينزلون بابلهم ناحيةعلى ماء) بيتابيتاويقول انهضواعليكم باالنار فاجتمعوا واكلوا وتقنّع بكسائه وقعد ناحية حتى لم يوجد من الفرس على الارض قليل ولاكثير ولم يذق منه شيئاً ۹۰۴ وفي تفسير العسكري عليه السلام على نقل اللالى قال صلى الله عليه وآله لوجعلت الدنياومافيهاكلهالقمة واعطيتهاالمامؤمنا لخفت ان اكون مقصرا في حقه : ولومنعت الدنيا ومافيها كلها من جاهل الفاسق الاجرعة ماءاعطية في حال عطشه لخفت

میکند ودید بمثل اینکه چیزی میآید سر را بلند کرد دید زنی است گفت که هستی : آن زن گفت ای اباسفانه آمدم نزدتو بواسطهٔ گرسنگی بچهائی که از گرسنگی بمثل گرگ‌ها صدا می‌کنند: حاتم گفت بیاور آنها را پیش‌من بخدا قسم‌من سیر میکنم آنها را من دراین‌هنگام پاشدم وگفتم بچه‌چیز سیر میکنی آنها را حاتم بخدا بچهای تو ازگرسنگی‌نخوابیدند مگر باحیله وتدبیر : گفت بخدا سیر میکنم بچه‌های تو با بچه‌های آن‌زن را پس‌از آنکه آورد آن زن بچه‌هایش را : حاتم برخواست رو بطرف اسبش و ذبح کرد اورا و بعد آتشی درست کرد وکاردی بدست زن داد وگفت بریان‌کن از این گوشت و بخور وبه اولاد خود هم بده و بخوران : آنگاه بمن گفت بیدارکن بچهایت را ومن بیدار کردم دو بچه‌را : بعدحاتم گفت بخدا قسم این از لامت[۱] وپستی‌است که شما بخورید واین جماعت حالشان بمثل شماباشد در گرسنگی و آنها نخورند : لذا رفت حاتم بسوی اهل قافله خیمه بخیمه و گفت پا شوید بیائید طرف آتش همهٔ‌اهل قافله جمع شدند وخوردند و حاتم عبا بسر کشیده و کناری نشسته بود : تاآنکه نماند ازگوشت روی زمین نه کمی ونه زیادی وخود نچشید از آن هیچ

۹۰۴ ــ ولالی نقل‌کرده از تفسیر امام‌حسن عسکری ع‌که حضرت فرموده اگر قرار دهم دنیارا و آنچه دراو هست تماماً یك لقمه و بخورانم مئومنی هراینه میترسم کوتاهی کرده باشم در حق او : و اگر منع‌کنم و دریغ بدارم دنیا و آنچه در اوست تمامش از جاهل فاسق مگر یکجرعهٔ آب‌که به او بدهم در حال تشنگی او هراینه میترسم زیاد روی‌کرده باشم ۰

الاسراف ۹۰۵ لی وقال ابان لابی عبدالله علیه السلام اخبرنی عن حق المؤمن علی المؤمن فقال یا ابان ان تقاسمه شطر مالك ثم نظر الی فرای مادخلنی فقال یا ابان اما تعلم ان الله تعالی قد ذکر المؤثرین علی انفسهم قلت بلی فقال علیه السلام اذا انت قاسمة فلم تؤثره بعد انما انت وهو سواء انما تؤثره اذا اعطیة من النصف الاخر ۹۰۶ فی تفسیر الصافی عن الامالی عن النبی صلی الله علیه وآله انه جاء الیه رجل فشکی الیه الجوع فبعث رسول الله صلی الله علیه وآله الی بیوت ازواجه فقلن ماعندنا الاالماء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله من لهذا الرجل اللیلة فقال علی بن ابیطالب علیه السلام انا له یا رسول الله واتی فاطمة فقال لها ماعندك یا ابنة رسول الله فقالت ماعندنا الاقوت العشیه لکنا نؤثر ضیفنا فقال علیه السلام یا ابنة محمد صلی الله علیه وآله نومی الصبیة و واطفیء المصباح فلما اصبح علی غد اعلی رسول الله فاخبره الخبر فلم یبرح حتی انزل الله عزوجل ویؤثرون علی انفسهم و لوکان بهم خصاصة ۹۰۷ عن کتاب مصباح

۹۰۵ ـ درکتاب لالی نقل شده که ابان بحضرت صادق عرضکرد بفرمائید بمن از حق مئومن برمئومن فرمود ای ابان حق مئومن این است که با او قسمت کنی مالت را : بعد بمن نظری کرد و دید که بمن حالت عجبی روی داده فرمود ای ابان آیا نمیدانی که خدای متعال ذکر فرموده و ستوده مئوثرین وکسانی راکه غیررا برخود مقدم بدارند : گفتم چرا آگاهم فرمود هرگاه توقسمت کنی مال خودرا با اومقدم نداشتی او را برخود هنوز : تو و اوبرابرید: وقتی او را برخود مقدم داشتی که به او از نصف دیگر بدهی .

۹۰۶ ـ درتفسیرصافی از امالی نقل شده از رسولخدا ص که آمد مردی خدمت حضرت و شکایت کرد نزد حضرت ازگرسنگی : فرستاد رسولخدا ص بسوی خانههای عیالانش گفتند نیست نزد ما از خوراکی چیزی غیر از آب : رسولخدا ص فرمودکه میتواند سیر کندامشب این مرد را : فرمود علی بن ابیطالب علیه‌السلام من او را پذیرائی میکنم یا رسول‌الله وآمد بخانه نزد فاطمه ع وگفت از خوردنی چه‌داری ای دختر رسولخدا ص فرمود نیست چیزی علاوه برغذای شبما : ولی برخود مقدم میداریم مهمان را فرمود علی ع حال که چنین‌است بخوابان بچهارا ای دختر رسولخدا : وچراغ را نیزخاموش کن : شب گذشت چون صبح‌شد آمدعلی ع خدمت رسولخدا وبرسولخدا ص خبرداد از مهمان‌داری وعلی ع ازجابرنخواسته بودکه خدای متعال آیه فرستاد و دستهٔ برخود مقدم میدارند محتاج وگرچه خود محتاج باشند .

۹۰۷ ـ ازکتاب مصباح الانوار نقل شده‌که بما خبر رسیده براینکه امیرالمئومنین

الانوار قال بلغنا ان امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشتهی کبدا مشویة علی خبزة لینة فأقام حولا یشتهیها ثم ذکر ذالك للحسن علیه‌السلام وهوصائم یوم من الایام فضنهاله فلما اراد ان یفطر قرّبها الیه فوقف سائل بالباب فقال یا نبی احملها الیه لانقرء صحیفتنا غدا اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا واستمتعتم بها .

۹۰۸ لالی وروی حذیفة بن عدی ان فی غزوة بتوك هلك کثیر من العسکر من غلبة العطش وانی اخذت ماء فطلبت ابن عمی فوجدته مابقی له من العطش الانفس فعرضت علیه الماء فقال بلّغه الی هشام واسقه فد نوت منه و عرضت علیه الماء فاحاله الی آخر وقال اسقه فلما دنوت من الثالث وجدته قدفارق روحه عطشا فرجعت الی هشام لاسقیه فرایته قدمات عطشا فرجعت الی بن عمی فوجدته انه مضی من الدنیا عطشا

۹۰۹ عن البیان فی تفسیر ویؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة عن بعض انها نزلت

علیه‌السلام میل کرد به‌جگر بریان بانان نرم ملایم یکسال گذشت که علی ع میل داشت : بعد خبر بامام حسن ع رسید : روزی علی ع روزه‌دار بود امام حسن ع درست کرد برای پدر بزرگوارش : وقتی خواست افطار کند گذاشت خدمت حضرت آمد در این وقت سائلی دم در و اظهار حاجت کرد حضرت بامام حسن فرمود ببر بده‌بفقیر تا روز قیامت نخوانیم درصحیفه عمل‌مان از بین بردید خوب از غذاها را در دنیا وخود استفاده بردید از آنها .

۹۰۸ ـ در کتاب لالی روایت شده که حذیفه‌پسرعدی نقل کرده براینکه در جنگ‌تبوك هلاك شدند از لشکرعدهٔ کثیری از تشنگی : وگفت که من آبی برداشتم ورفتم بجهة پسرعمویم بردم پس گردش کردم و یافتم او را در حالیکه باقی نمانده بود از عطش برای او الایك نفس آب را براو عرضه داشتم گفت برسان آنرا بهشام و او را آب بده : رفتم نزد او وآب را بر او عرضه داشتم حواله داد بدیگری و گفت او را آب بده : و چون نزد سومی رفتم یافتم او راکه از تشنگی هلاك شده : برگشتم بسوی هشام که آبش دهم او نیز مرده بود از تشنگی: برگشتم بسوی پسرعمویم یافتم او راکه هلاك شده از تشنگی :

۹۰۹ ـ از کتاب بیان درتفسیر ویئوثرون‌علی انفسهم نقل‌شده از بعضی که این‌آیه‌نازل شده درباره هفت نفری که دارای عطش بودند درروزاحدو آبی آورده شدکه‌کافی‌نبودمگریکی از آنها را و هریك گفتند بده آب را بدیگری تا آنکه آب دور داده شد به تمام آنها وهر

فی سبعة عطشوافی یوم احد فجیئی بماء لا یکفی الا لاحدهم فقال واحد منهم ناول فلاناحتی طیف علی سبعتهم وماتوا ولم یشرب احدمنهم : اذا جادت الدنیا علیك فجدبها : علی الناس طرا قبل ان تقلب : فلاالجود یفنیها اذاهی اقبلت : ولاالبخل یبقیها اذهی ادبرت : ۹۱۰ وفیه وقدنقل ان ابراهیم ابن ادهم قال لشقیق بن ابراهیم حین قدم علیه من خراسان کیف ترکت الفقراء من اصحابك : قال ترکتهم ان اعطوا شکروا واذا منعوا صبروا وظن انه لماوصفهم بترك السئول فقداثنی علیهم غایة الثناء فقال ابراهیم هکذاترکت کلاب بلخ عند نافقال شقیق فکیف الفقراء عندك یا اباسحق فقال الفقراء عندنااذامنعوا شکروا وان اعطوا آثروافقبل رأسه وقال صدقت یااستاد ۹۱۱ وفیه قال ابوعبدالله علیه السلام کان علی بن الحسین علیهما السلام اذاکان الیوم الذی یصوم فیه امر بشاة فتذبح وتقطع اعضائه وتطبخ فاذاکان عندالمساء اکب علی القدر حتی یجدریح المرق وهوصائم ثم یقول هاتوا القصاع اغرفوا لال فلان ثم یؤتی بخبز وتمر فیکون عشاه .

یك دیگر برابر خود مقدم داشت و هیچکدام نیاشامیدند و همه مردند و شاعری بعربی : شعری گفته که مضمونش این است هرگاه کرم کرد دنیا بتو پس تونیز کرم کن بوسیلهٔ آن بر مردم بتمام آنها پیش از آنکه دنیا برگردد زیرا که جودوبخشش فانی نمیکند دنیا راهرگاه روآورد دنیا و همچنین بخل سبب بقای دنیا نمیشود هرگاه پشت کند بکسی دنیا .

۹۱۰ ـ و در آن کتاب نقل شده که ابراهیم ادهم گفت بشقیق هنگامیکه وارد شد بر او از خراسان که چگونه است حال فقراء بلدشما گفت آنهارا گذاشتم در حالیکه اگر بآنها چیزی برسد شکر میکنند و اگر محروم شوند و چیزی داده نشود صبر میکنند شقیق خیال کرد چون توصیف کرده آنها راکه سؤال نمیکنند : مدح کرده آنها را نهایت مدح: ابراهیم گفت سگهای بلخ نزد ما اینچنین هستند : شقیق گفت پس چگونه هستند فقراء نزد شمای ابراهیم : گفت فقراء نزدما هرگاه چیزی داده نشوند شکر میکنند و اگر داده شوند غیررا برخود مقدم میدارند : شقیق بوسید سرابراهیم را و گفت راست گفتی ای آموزنده .

۹۱۱ ـ و در آن کتاب است که فرمود امام ششم ع هرگاه علی بن الحسین ع روزه میگرفت دستور میداد ذبح کنند گوسفندی و اورا بپزند ودم افطار وشب که میشد میرفت پای دیك تابه اوبرسد بوی آب گوشت و میفرمودکاسهها را بیاورید و از آب گوشت پرکنید برای فلان و فلان و شام خود حضرت نان بود و خرما .

« باب قضاء حاجة المؤمن »

۹۱۲ في امالي الشيخ قدس سره عن جعفر بن محمد عليهما السلام عن آبائه عن علي بن ابيطالب سلام الله عليه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول اوحى الله تبارك وتعالى الى داود عليه السلام ياداود ان العبد ليأتيني بالحسنة يوم القيامة فاحكّمه بها في الجنه قال داود يارب وما هذا العبد الذي يأتيك بالحسنة يوم القيامه فتحكّمه بها في الجنه قال عبد مؤمن سعى في حاجة اخيه المؤمن احبّ قضائها قضيت له ام لم تقض ۹۱۳ في الكافي عن المفضل عن ابي عبدالله عليه السلام قال يامفضل اسمع ما اقول لك واعلم انه الحق وافعله واخبر به علية اخوانك قلت جعلت فداك وما علية اخواني قال الراغبون في قضاء حوائج اخوانهم قال ثم قال ومن قضى لاخيه المؤمن حاجة قضى الله عزوجل له يوم القيامة مأة الف حاجة من ذالك اولها الجنة ومن ذالك ان يدخل قرابته و معاريفه واخوانه الجنه : بعد ان

(باب بر آوردن حاجت مؤمن)

۹۱۲ ـ در کتاب امالی شیخ طوسی قدس سره نقل شده از امام ششم علیه السلام از پدران بزرگوارش ازعلی بن ابیطالب ع که فرمود شنیدم از رسول خدا ص که فرمود وحی کرد خدای متعال بسوی داود کهای داود بدرستیکه بندهٔ میآورد روز قیامت یك حسنه وکار نیکی وبواسطهٔ آن حاکم قرار میدهم اورا در بهشت : داود عرض کرد پروردگارا اوچگونه بندهایست که کار نیکی بیاورد واورا حاکم دربهشت قرار دهی فرمود خدای متعال او بندهایست مؤمن من سعی و کوشش نموده درحاجت برادر ایمانی خود ودوست داشته انجام شدن آنرا بر آورده بشود یا نشود

۹۱۳ـ در کتاب کافی مرویست از مفضل از امام ششم ع که فرمودای مفضل بشنو آنچه می گویم من با تو وبدانکه آن حق است وعمل کن به آن وبگو به برادران بلند مرتبهات گفتم فدایت شوم کیانند آنها فرمود کسانی که راغب هستند ومیل دارند بر آورند حاجات برادران خود را مفضل گفت بعد امام فرمود هر که بر آورد حاجتی برای برادر دینی خود بر آورد خدای متعال روز قیامت برای اوصد هزار حاجت که از آنها باشد و اولی آنها باشد ورود در بهشت واز آنجمله باشد که داخل بهشت کند خویشان وشناسان وبرادران اورا بشرط آنکه نباشند ازدشمنان آل رسول وهر گاه مفضل حاجتی ازکسی میخواست به اومیگفت آیامیل نداری که بوده باشی ازبرادران بلند مرتبه

لا يكونوا نصّابا وكان المفضل اذا سئل الحاجة اخا من اخوانه قال له اما تشتهي ان تكون من علية الاخوان ۹۱۲ وفي الكافي ايضا عن صدقة الاخدب عن ابيعبدالله عليه السلام قال لقضاء حاجة المؤمن خير من عتق الف رقبة وخير من حملان الف فرس في سبيل الله ۹۱۳ في الكافي عن ابي الصباح الكناني قال قال ابوعبدالله عليه السلام لقضاء حاجة امرء مؤمن احب الى الله من عشرين حجة كله نيفق صاحبها مأة الف ۹۱۴ في الكافي عن اسماعيل بن عمار الصيرفي قال قلت لابي عبدالله عليه السلام جعلت فداك المؤمن رحمة على المؤمن قال نعم قلت و كيف ذالك قال ايما مؤمن اتى اخاه في حاجة فانما ذالك رحمة من الله ساقها اليه وسبّبها له فان قضى حاجة كان قد قبل الرحمة بقبولها وان ردّه عن حاجته و هو يقدر على قضائها فانما ردّ عن نفسه رحمة من الله عزوجل ساقها اليه و سبّبها له وذخّر الله عزوجل تلك الرحمة الى يوم القيامة حتى يكون المردود عن حاجة هو الحاكم فيها ان شاء صرفها الى نفسه وان شاء صرفها الى غيره يا اسماعيل

۹۱۲ ـ و در کتاب کافی نیز نقل است ازصدقه از امام‌شم علیه‌السلام که فرمود بر آوردن حاجة مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده وبهتر است ازفرستادن هزار اسب برای جنك درراه خدا

۹۱۳ ـ ونیز در کتاب کافی نقل است از ابی‌الصباح کنانی که گفت فرمود امام شم ع هر اینه بر آوردن حاجت مرد مؤمنی محبوبتر است نزدخدا از بیت حج که درهریك خرج کرده باشد صاحب آنها صدهزار

۹۱۴ ـ ونیز در کتاب‌کافی نقل‌شده از اسماعیل پسر عمار صیرفی که گفت گفتم به امام شم علیه‌السلام فدایت شوم که آیا مؤمن رحمت است برمؤمن فرمود بلی گفتم چگونه رحمت است فرمود هرمؤمنی که بیاید پیش برادر خود بجهت حاجتی بدرستیکه این رحمتی است از خدا که رو آورده وخدا فرستاده ومهیا کرده برای او: اگر بر آورد حاجت او را قبول کرده وپذیرفته رحمت را بسبب بر آوردن حاجت او واگر ردکند حاجت اورا درحالی که بتواند بر آورد حاجت اورا بدرستی‌که ردکرده از خود رحمتی راکه ازطرف خداروانه شده بود بطرف او ومهیا کرده بود برای او : و ذخیره میکند خدای متعال آن رحمت را تا روز قیامت : وخواهد بود روز قیامت آنکسی‌که ازحاجتش محروم شده صاحب اختیار آن رحمت :اگر بخواهد برای خود نگه دارد و اگر بخواهد بغیر می‌دهد: ای اسماعیل روز

فاذاكان يوم القيامه وهو الحاكم في رحمة من الله قد شرّعت له فالى من ترى يصرفها : قال لاتظن وليكن استيقن فانه لن يردّها عن نفسه يا اسماعيل من اتاه اخوه في حاجة يقدر على قضائها فلم يقضها له سلّط الله عليه شجاعا ينهش ابهامه في قبره الى يوم القيامه مغفورا له اومعذّبا ۹۱۵ وفيه ايضاً عن ابان بن تغلب قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول من طاف با البيت اسبوعا كتب الله عزوجل له ستة آلاف حسنة و محى عنه ستة آلاف سيئه ورفع له ستة آلاف درجة قال وزاد فيه اسحق بن عمار وقضى له ستة آلاف حاجة قال ثم قال وقضاء حاجة المؤمن افضل من طواف وطواف حتى عد عشرا ۹۱۶ وفيه عن بكر بن محمد عن ابي عبدالله عليه السلام قال ماقضى مسلم لمسلم حاجة الاناداه الله تبارك و تعالى على ثوابك ولا ارضى لك بدون الجنة ۹۱۷ وفيه عن ابي بصير قال قال ابو عبدالله عليه السلام

قيامت کشد و او صاحب اختيار آن قرار داده شد ازطرف خدا تو ميگويي آيا بكه خواهد داد : فرمود بگمان نه بلكه بيقين بدان كه ازخود دور نخواهد كرد: اى اسماعيل هر كه بيايد نزد او برادر ديني اوبجهت حاجتيكه قادر باشد بر آوردآنرا و بر نياورد حاجت او را: خدا مسلط كند بر او مارى رابس قوى كه بمكد وبگزد انگشت ابهام اورا در قبرش تا روز قيامت وفرقى ندارد اين شخص آمرزيده باشد ويا معذب باشد

۹۱۵ ـ ونيز در آن كتاب است ازابان بن تغلب كه گفت شنيدم ازامام ششم عليه السلام كه فرمود هر كه طواف كندخانه خدارا هفت دور بنويسد خداى عزوجل براى اوششهزارحسنه: و محو كند از اوششهزار گناه وبلندكند براى او ششهزار درجة واسحق پسر عمار زيادتر نقل كرده : وبرآورد براى اوششهزارحاجت راوى مى گويد امام فرمود: وبرآوردن حاجت مؤمن بالاتر است ازطوافي وطوافي وشمرد تا ده طواف

۹۱۶ ـ ودرآن كتاب است ازبكر بن محمد ازامام ششم عليه السلام كه فرمود بر نمياورد مسلماني حاجت مسلماني را مگر آنكه خداى متعال ندا ميكند برمن است جزاو ثواب عمل تو من سزاوار نميدانم براى تو مگر بهشت

۹۱۷ ـ ودرآن كتاب است از ابي بصير كه گفت امام ششم عليه السلام فرمود فرورويد در نيكى كردن ببرادرانتان وبوده باشيد ازاهل بخشش ونيكى زيراكه براى بهشت دريست كه گفته ميشود بآن در بخشش كنندگان وبه آن در وازآن در وارد نمى شود مگر كسى كه بخششى كرده باشد در دنيا بدرستيكه بندهٔ ميرود پى حاجت برادر دينى پس ميگمارد خداى متعال بر

تنافسوا فی المعروف لاخوانکم وکونوا من اهله فان للجنة بابا یقال له المعروف لایدخله الامن اصطنع المعروف فی الحیوة الدنیا فان العبدلیمشی فی حاجة اخیه المؤمن فیوکّل اللّه عزوجل به ملکین واحداعن یمینه وآخرعن شماله یستغفران له ربه. ویدعوان بقضاء حاجته ثم قال واللّه لرسول اللّه صلی الله علیه وآله اسرّ بقضاء حاجة المؤمن اذاوصلت الیه من صاحب الحاجة ۹۱۸ وفیه عن خلف بن حماد عن بعض اصحابه عن ابی جعفر علیه السلام قال واللّه لان احج حجة احب الی من ان اعتق رقبة و رقبة ومثلها حتی بلغ عشراو مثلها ومثلها حتی بلغ السبعین : ولأن اعول اهلبیت من المسلمین اسد جوعتهم و اکسو عورتهم وا کفّ وجوههم عن النّاس احبّ الیّ من ان احج حجة وحجة وحجة ومثلهاومثلها حتی بلغ عشرا ومثلهاومثلها حتی السبعین ۹۱۹ وفیه عن ایوب الخزاز عن ابی عبداللّه علیه السلام قال من سعی فی حاجة اخیه المؤمن طلب وجه اللّه کتب الله عزوجل له الف الف حسنة یغفر فیهالأقاربه وجیرانه واخوانه ومعارفه ومن صنع الیه معروفا فی

او دو ملك یکی ازطرف راست او ودیگری ازطرف چپ او که طلب آمرزش میکنند برای اواز پروردگار

ومیخوانندخدارا برای برآورده شدن حاجت او: وبعدفرمود خدا ورسولخدا صلی اللّه علیه وآله مسرورتر ندبقضاء حاجت مؤمن هرگاه برسد بمؤمن حاجتش.

۹۱۸ـ ودرآن کتاب نقلشده ازخلف پسرحماد از بعضی ازاصحاب از امام پنجم ع که فرمود بخدا قسم اگرحج کنم یکحج دوست تردارم ازاینکه بندهٔ آزادکنم و بندهٔ و بندهٔ ومثل آن ومثل آن تا ده رسید ومثل آن و مثل آن تا رسید بهفتاد : واگر رسیدگی و سرپرستی کنم اهل بیتی از مسلمین راکه ازگرسنگی برهانم وازبرهنگی بپوشانم و از احتیاج بمردم بازدارم آنهارا دوستتردارم ازاینکه حج کنم حجهٔ وحجهٔ وحجهٔ ومثل آن و مثل آن ومثل آن تا رسید بده و فرمود ومثل آن ومثل آن تا رسید بهفتاد .

۹۱۹ـ ودرآن کتاب است ازایوب خزاز از امام ششم علیه السلام که فرمود هرکه سعی کند درحاجت برادرمؤمن بجهت رضای خدا : بنویسد خدای عزوجل برای اوهزارهزارحسنه و بیامرزد خویشان او و همسایگان و برادران او و شناسهای او و هرکه خوبی کرده با او در دنیا وچون روز قیامت شود گفته شود به او داخل شو درآتش وهرکسرا دیدی درآتش که با تو دردنیا نیکی کرده خارج گردان اورا ازآتش باذن خدای متعال مگرآنکه ناصب باشد ودشمن علی و آل علی ع

الدنیا فاذاکان یوم القیامة قیل له ادخل النار فمن وجدته فیها صنع الیك معروفا فی الدنیا فاخرجه باذن الله تعالی الان یکون ناصبیاً ۹۲۰ وفیه عن ابن سنان قال قال ابوعبدالله علیه السلام قال الله عزوجل الخلق عیالی فاحبّهم الیّ الطفهم بهم و اسعاهم فی حوائجهم ۹۲۱ فی الوسائل عن عقبة بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال لعثمان بن عمران یا عثمان انك لو علمت ما منزلة المؤمن من ربه ماتوانیت فی حاجته ومن ادخل علی مؤمن سرورا فقد ادخل علی رسول الله وقضاء حاجة المؤمن یدفع الجنون والجذام والبرص ۹۲۲ فی الوسائل ایضاً عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال اوحی الله عزوجل الی موسی علیه السلام ان من عبادی لمن یتقرب الیّ بالحسنة فاحکّمه فی الجنه قال موسی یارب وما تلك الحسنة قال یمشی مع اخیه المؤمن فی قضاء حاجته قضیت ام لم تقض .

۹۲۳ فی السفینه وفی روایة عن الصادق علیه السلام قال والله لرسول الله اسرّ بقضاء حاجة المؤمن اذا وصلت الیه من صاحب الحاجة ۹۲۴ طرائف الحکم عن صفوان بن مهران

۹۲۰ـ ودر آن کتاب است از ابن سنان که گفت فرموده امام ششم علیه‌السلام که فرموده خدای متعال مخلوقات عیال من هستند و محبوبترین آنهـا نزد من مهربانترین آنها است بمخلوق وهرکه بهتر سعی کند درقضا و بر آوردن حاجات آنها .

۹۲۱ـ ودر کتاب وسائل نقل است از عقبه پسر خالد از امام ششم علیه‌السلام که بعثمان پسر عمران فرمود ای عثمان بدرستیکه تو اگر بدانی مقام مؤمن را نزد خدا هرآینه سستی نمیکنی در حاجت او : و هر که داخل کند سروری در مؤمن بدرستیکه رسولخدا را خوشنود کرده : وفرمود قضاء حاجت مؤمن دفع جنون وجذام وبرص میکند .

۹۲۲ـ ودر کتاب وسائل نیز نقل‌شده ازمحمدبن قیس از امام پنجم علیه‌السلام که فرمود وحی فرموده خدای متعال بموسی ع که بعضی از بندگان من نزدیك میشود بساحت قدس ما بواسطهٔ یـك کارخوب و بواسطهٔ همان یـك عمل اورا حاکم در بهشت قرارمیدهیم موسی گفت خدایا چیست آن یك عمل‌خوب : فرمود میرود با برادردینی مؤمن‌خود بجهت قضاء حاجت او : وفرق ندارد بر آورده شود یا نشود

۹۲۳ ـ درکتاب سفینه روایت‌شده از امام ششم علیه السلام که فرمود خدا و رسول ـ خدا ص خوشحالترند ازقضاء حاجت مومن ازخودمؤمن هنگامی که برسد مؤمن به حاجت‌خود

۹۲۴ ـ درکتاب طرائف‌الحکم نقل شده ازصفوان پسر مهران از امام ششم علیه‌السلام

عن ابی عبدالله عليه السلام قال ايما رجل اتاه رجل مسلم في حاجة وهو يقدر على قضائها فمنعه اياها : عيّره الله يوم القيامه تعييرا شديداً وقال له اتاك اخوك في حاجة قـد جعلت قضائها في يدك فمنعته اياها زهداً منك في ثوابها وعزتي لا انظر اليك اليوم في حاجة معذبا كنت اومغفورا ۹۲۵ في السفينه عن ابي هارون المكفوف قال قال لي ابوعبدالله عليه السلام يا اباهارون ان الله تبارك وتعالى آلى على نفسه ان لا يجاوره خائن قلت وما الخائن قال من ادخر عن مؤمن درهما اوحبس عنه شيئاً من امر الدنيا قال قلت اعوذ بالله من غضب الله فقال ان الله تبارك وتعالى آلى على نفسه ان لا يسكن جنة اصنافا ثلاثه : راد على الله عزوجل : اوراد على امام هدى : اومن حبس حق امرء مؤمن قال قلت يعطيه من فضل مايملك قال يعطيه من نفسه وروحه فان بخل عليه بنفسه فليس منه انماهو شرك شيطان ۹۲۶ عن كتاب قضاء الحقوق عن صدقة الحلو اني قال بينا انااطوف وقد

که فرمود هر مردی که بیاورد مؤمنی نزد او حاجتی و اوقادر باشد بر آورد و منع کند اورا از آن و برنیاورد آنرا: سرزنش وملامت کند خدا او را روزقیامت ملامتی سخت وبفرماید به اوآمد پیش تو برادرت جهت حاجتی که داشت : وما تورا قادر کردیم بقضای آن وتو منع کردی او را وبرنیاوردی بواسطهٔ بی نیازی توبجزای آن: قسم بعظمت ذات خود که نظر رحمت نخواهیم کرد امروز بتو نسبت بهیچ حاجتی : چه معذب باشی وچه آمرزیده شده باشی :

۹۲۵ ـ ونیز در آن کتاب نقل است از ابی هاروی مکفوف که گفت فرمود بمن امام ششم علیه السلام ای ابا هارون خدای تبارك وتعالی قسم بذات مقدس خورده که درپناه اوقرار نگیرد خیانت کنندهٔ: گفتم خیانت کننده کیست : فرمود هرکه دریغ بدارداز مؤمنی درهمی ویا پنهان کند از او چیزی از متاع دنیا میگوید گفتم پناه میبرم بخدا از غضب و خشم خدا فرمود بدرستی که خدای متعال قسم یاد نموده بذات مقدس خود که ساکن نکند وجا ندهد در بهشت سه فرقه را : کسیکه رد کند برخداوند متعال و یا رد کند بر پیشوا وامام هدایت کننده ویا حبس کند حق مردمؤمنی را میگوید گفتم بحضرت بدهد به او و از زیادتی مالش فرمـود بدهد از جان و روانش واگر بخل بورزد در بذل جان به او این برادراو نیست واین کسی استکه شیطان دراو دخالت کرده

۹۲۶ ـ و در آن کتاب نقل شده از کتاب قضاء حقوق از صدقه حلوانی که در بینی که طواف میکردم درخواست کرد مردی از من قرضی بمقدار دو دینار گفتم به او بنشین که طوافم تمام کنم پنج دور طواف کردم دردور ششم بودم : که تکیه کرد بر من امام ششم علیه‌ـ السلام و دست شریف را گذاشت برشانهٔ من: تمام کردم دور هفتم را و داخل شدم با امام ع

سئلني رجل من اصحابنا قرض دينارين فقلت له اقعد حتی اتم طوافی وطفت خمسة اشواط فلما كنت في السادس: اعتمد علي ابو عبدالله عليه السلام ووضع يده على منكبي فأتممت السابع و دخلت معه في طوافه كراهية ان اخرج عنه و هو معتمد علي فاقبلت[1] كلما مررت بالآخر وهو لا يعرف اباعبدالله عليه السلام يرى اني اوهمت حاجة فاقبل يؤمی الي بيده فقال ابوعبدالله عليه السلام مالي ارى هذا يؤمی بيده فقلت جعلت فداك ينتظر حتی اطوف واخرج اليه فلما اعتمدت علي كرهت ان اخرج وادعك قال عليه السلام فاخرج عني ودعني واذهب فاعطه قال فلما كان من الغداء وبعده دخلت عليه عليه السلام وهو في حديث مع اصحابه فلما نظر الي قطع الحديث ثم قال لان اسعى مع اخ لي في حاجة تقضی احبّ الي من ان اعتق الف نسمة واحمل على الف فرس في سبيل الله مسرجة ملجمة ۹۲۷ في الكافي عن عبيدة الحذّاء قال قال ابوجعفر عليه السلام من مشى في حاجة اخيه المسلم اظلّه الله بخمسة وسبعين الف ملك ولم يرفع قدما الا كتب الله له حسنة وحطّ عنه بها سيّئة ويرفع له بها درجة فاذا فرغ من حاجته كتب الله عزوجل له بها اجر حاجٍّ ومعتمر.

۹۲۸ في السفينه قال رسول الله صلى الله عليه وآله من قضى لأخيه المؤمن حاجة كان كمن

در طواف آن‌حضرت وخوش نداشتم که واگذارم آنحضرت را درحالی که بمن تکیه‌نموده و آن مرد چون نمیشناخت حضرت را هر گاه به آخر یکدور می‌رسیدم با دست خود به من اشاره میکرد

تا آنکه حضرت فرمود چه‌شده میبینم این مرد اشاره میکند با دست خود گفتم فدایت شوم منتظر من است تا من طوافم تمام شود وبروم بسوی او : و چون حضرتت تکیه کـردی بمن دوست ندارم بروم و واگذارم شما را: فرمود برو و واگذار مرا وبده به او آن چه در خواست او بوده : می گوید چون فردا و روز بعد شد رفتم خدمت حضرت و آن آقا مشغول صحبت بود با اصحابش تا نظرش بمن افتاد قطع کرد صحبت با آن‌ها را و بعد فرمود : هر آینه اگر کوشش‌کنم با برادری دینی در باره حاجت او دوستر دارم از ایـن که‌آزاد کنم هزار بنده : وبفرستم هزار اسب زین ولجام کرده که در راه خدا جنگ کنند باآنها

۹۲۸ ودر کتاب کافی نقل شده از ابی عبیده حذاء که گفت امام‌پنجم علیه‌السلام‌فرمود هر که برود بجهته قضاء حاجت برادر مسلمان : سایه‌کند خداوند متعال‌اورا بوسیله‌هفتاد وپنج هزار ملك وبرندارد قدمی مگرآنکه بنویسد خدا برای او حسنهٔ و محو کند از او بهرقدمی

۱ــ هذه‌العبارة لاتخلو من اضطراب او تصحيف ولكن في السفينه هكذا بعينها منه

عبدالله دهرا ۹۲۹ وفیه عن الصادق علیه السلام قال من کان فی حاجة اخیه المؤمن المسلم کان الله فی حاجته ماکان فی حاجة اخیه ۹۳۰ وفیه عن کتاب فضائل الشیخ شاذان القمی عن النبی صلی الله علیه وآله انه رأی لیلة الأسری هذه الکلمات مکتوبة علی الباب الثانی من الجنه لااله الاالله محمد رسول الله علی ولی الله: لکل شیئی حیلة و حیلة السرور فی الآخرة اربع خصال: مسح راس الیتامی: والتعطف علی الأرامل: والسعی فی حوائج المؤمنین: وتعهّد الفقراء والمساکین ۹۳۱ وفیه عن الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام قال ایّما رجل من شیعتنا اتی رجلا من اخوانه فاستعان به فی حاجته فلم یعنه وهو یقدر الاابتلاه الله بان یقضی حوائج عدة من اعدائنا یعذبه الله علیها یوم القیامة.

۹۳۲ وفیه عن الکافی عن ابان بن تغلب قال کنت اطوف مع ابی عبدالله علیه السلام فعرض لی رجل من اصحابنا کان یسئلنی الذهاب معه فی حاجة فاشار الیّ فکرهت ان ادع اباعبدالله

درجهٔ: و هنگامی که فارغ شود از حاجت او بنویسد خدا برای او مزد حج کننده و عمره کننده

۹۲۸ ـ و در کتاب سفینه روایت است که رسولخدا ص فرمود هر که بر آورد برای برادر مؤمنش حاجتی خواهد بود نزد خدا مثل کسی که عبادت خدا کرده دهری

۹۲۹ ـ ودر آن کتاب نقل است از امام ششم علیه السلام که فرمود هر که در پی حاجت برادر مؤمن مسلمان باشد: خدا نظر لطف و عنایت به او دارد مادام که او در پی حاجت برادرش باشد

۹۳۰ ودر آن کتاب نقل است از کتاب فضائل شیخ شاذان قمی از رسولخدا ص که در شب معراج دیده این کلمات نوشته شده بود بر در دوم از بهشت: لااله الاالله محمد رسول الله علی ولی الله: و نوشته شده از برای هر چیزی سببی است و سبب خوشحالی در آخرت چهار چیز است: دست کشیدن بسر یتیم: ومهربانی بر بیوه زنان: و کوشش در حوائج مؤمنین: و خبر گیری ازفقرا ومساکین

۹۳۱ ـ ودر آن کتاب ازکافی نقل است از امام ششم علیه السلام که فرمود هر مردی از شیعیان ما که بیاید نزد برادر دینی خود واز او کمك بخواهد در حاجتی واو کمك نکند برادر خود را در حالیکه بتواند مگر آنکه مبتلا کند خدا او را باینکه بر آورد حاجتهای عده از دشمنان ما را وخدا عذاب میکند اورا روز قیامت بسبب آن کارها

۹۳۲ـ ودر آن کتاب ازکتاب کافی نقل شده ازابان بن تغلب که گفت من طواف میکردم با امام ششم علیه السلام مردی از اصحاب ما آمد واز من خواست بروم با او بسوی حاجتی: اشاره کرد بمن ومن خوش نداشتم واگذارم حضرت را وبروم با او در بین طواف اشاره کرد

واذهب اليه فبينما انااطوف اذا شار الّي ايضاً فرآه ابوعبدالله عليه السلام فقال يا ابان اياك يريد هذا قلت نعم : قال فمن هو قلت رجل من اصحابنا قال هو على مثل ما انت عليه قلت نعم قال فاذهب اليه قلت فاقطع الطواف قال نعم قلت وان كان طواف الفريضه قال عليه السلام نعم قال فذهبت معه ۹۳۳ في الوسائل عن ابي عبدالله عليه السلام قال يؤتى بعبد يوم القيامه ليست له حسنة فيقال له اذكر هل لك من حسنة فيقول مالي من حسنة الاان فلانا عبدك المؤمن مربي فطلب مني مايتوضأ به ليصلي فاعطية : فيدعى بذالك المؤمن فيذكره ذالك فيقول نعم يارب فيقول الرّب تبارك و تعالى قد غفرت لك ادخلوا عبدي الجنة ۹۳۴ وعن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان لله عباد ايحكمهم في الجنه قيل ومن هم قال من قضى لمؤمن حاجة بنية ۹۳۵ في السفينه عن اسحق بن عمار قال قال

بمن حضرت علیه‌السلام دید او را فرمود ابان بتو اشاره میکند این مرد گفتم بلـی : فرمود کیست این مرد : گفتم مردیست از دوستان ما : فرمود او بمثل تو امام شناس‌است یا از عامه ناس است: گفتم بلی: فرمود برو پس‌عقب‌کار او: گفتم قطع‌کنم طواف را : فرمود بلی: گفتم ولوطواف واجب باشد : فرمود بلی راوی می گوید رفتم باآن مرد.

۹۳۳ـ درکتاب وسائل است ازامام ششم علیه‌السلام که فرمودآورده می‌شود روزقیامت بندهٔ که نیست برای او حسنه وکار نیکی پس به‌او گفته می‌شود یاد بیاور آیا هست بـرای تو حسنه وکار نیکی پس می گوید نیست برای من حسنهٔ مگر آنکه فلان شخص بندهٔ مـؤمن تو پروردگارا خواست ازمن آبی که وضو بسازد ونماز بخواند پس‌من‌هم دادم به‌او: دراین‌هنگام خوانده میشودآن بندهٔ مؤمن وتذکر داده می‌شود به او درجواب می گوید بلی پروردگارا : پس‌خدای متعال میفرماید بتحقیق ماآمرزیدیم تورا : داخل کنید بندهٔ مرا دربهشت .

۹۳۴ـ واز امام پنجم‌علیه‌السلام روایت است‌که رسولخدا ص فرموده بدرستی‌که برای خدا بندگانی است‌که خداآنها را حاکم در بهشت قرار داده گفته شده کیانند فرمود هرکه برآورد برای مؤمنی حاجتی ازروی خلوص .

۹۳۵ ـ درکتاب سفینه از اسحق پسرعمارنقل شده‌که گفت فرمود امام ششم علیه‌السلام ای اسحق هرکه طواف‌کند این خانه را یك طواف بنویسد خدای متعال برای اوهزار حسنه ومحوکند از او هزار گناه وبلندگرداند برای اوهزار درجه غرس‌کند برای اوهزار درخت دربهشت وبنویسد برای اوثواب آزادی هزار بنده تا دود بزند وبرسد به ملتزم بگشاید خدا برای او هشت دربهشت را وگفته شود به او که داخل شو از هر دریکه بخواهی : راوی می

ابوعبدالله عليه السلام يا اسحق من طاف بهذا البيت طوافا واحدا كتب الله له الف حسنة ومحى عنه الف سية ورفع له الف درجة وغرس له الف شجرة في الجنه وكتب له ثواب عتق الف نسمة حتى اذا صار الى الملتزم فتح الله له ثمانية ابواب الجنه يقال له ادخل من ايها شئت قال فقلت جعلت فداك هذا كله لمن طاف قال نعم افلا اخبرك بما هو افضل من هذا قال قلت بلى قال من قضى لاخيه المؤمن حاجة كتب الله له طوافا و طوافا حتى بلغ عشراً .

۹۳۶ وفيه عن الصادق عليه السلام قال كان في زمن موسى عليه السلام ملك جبار قضى حاجة مؤمن بشفاعة عبد صالح فتوفى في يوم الملك الجبار والعبد الصالح فقام على الملك الناس واغلقوا ابواب السوق لموته ثلاثة ايام وبقى ذالك العبد الصالح في بيته و تناولت دواب الارض من وجهه فرآه موسى عليه السلام بعد ثلاث فقال يارب هو عدوك وهذا وليك فاوحى الله اليه ياموسى ان وليتى سئل هذا الجبار حاجة فقضاها فكافأته عن المؤمن وسلّطت دواب الارض على محاسن وجه المؤمن لسئوله ذالك الجبار ۹۳۷ وفيه في وصية

گوید گفتم فدایت شوم اینها تمام برای کسی است که طواف کند فرمود بلی آیا خبر ندهم بتو بچیزیکه برتر باشد ازاین گفتم چرا : فرمود هرکه برآورد برای برادر مؤمن خودحاجتی بنویسد خدا برای او طوافی وطوافی تا رساند به ده طواف .

۹۳۶ ـ ودرآن کتاب نقل است از امام ششم علیه‌السلام که فرمود بود در زمان موسی علیه‌السلام پادشاهی ستمگر وبرآورد حاجت خدا پرستی‌را بواسطهٔ شفاعت بندهٔ صالح که نزد پادشاه نمود : اتفاق افتاد مرگ پادشاه وآن مرد صالح در یکروز : مردم بپا خاستند برای جنازهٔ پادشاه وتجهیز او وبازارها را تاسه روز تعطیل کردند واما آن بندهٔ صالح جنازه اش درخانه ماند باندازهٔ که کرمهای زمین تصرفاتی درصورت اوکردند وموسی علیه‌السلام حال‌را دید بعد ازسه روز بدرگاه خدا عرضکرد پروردگارا او دشمن تو بود واین دوست تو: وحی فرستاد خدا بسوی موسی که ای موسی دوست من درخواست کرد ازاین ستمگر حاجتی و او برآورد حاجت اورا ماجزای اورا دادیم ازقبل مؤمن: ومسلط کردیم حشرات زمین‌را بروی مؤمن بواسطه حاجت خواستن اواز‌این ظالم .

۹۳۷ ـ ودرآن کتاب است وصیت امام صادق علیه‌السلام بعبدالله پسر جندب : ای پسر جندب روندهٔ بسوی حاجت برادرش مثل کسی است که سعی کند بین صفا ومروه : و برآورندهٔ

الصادق عليه‌السلام لعبدالله بن جندب یا ابن جندب الماشی فی حاجة اخیه کالساعی بین الصفا و المروة وقاضی حاجة کالمتشحط بدمه فی سبیل الله یوم بدر واحد وماعذب الله امة الاعند استهانتهم بحقوق فقراء اخوانهم .

۹۳۸ وفیه قال الصادق عليه‌السلام المؤمن المحتاج رسول الله تعالی الی الغنی القوی فاذاخرج الرسول بغیر حاجته غفرت للرسول ذنوبه وسلط الله علی الغنی القوی شیاطین تنهشه قال یخلّی بینه وبین اصحاب الدنیا فلایرضون بماعنده حتی یتکلّف لهم یدخل علیهم الشاعر فیسمعه فیعطیه ماشاء فلایوجر علیه فهذه الشیاطین التی تنهشه ۹۳۹ و عنه قال لرفاعة بن موسی فی حدیث یارفاعة ما آمن بالله ولا بمحمد ولا بعلّی علیهما و آلهما السلام من اذا اتاه اخوه المؤمن فی حاجة لم یضحك فی وجهه فان کانت حاجته عنده سارع الی قضائها وان لم یکن من عنده تکلّف من عند غیره حتی یقضیها له فاذا کان بخلاف ما وصفته فلاولایة بیننا وبینه .

۹۴۰ قال الباقر عليه‌السلام انما مثل الحاجة الی من اصاب ماله حدیثا کمثل الدرهم

حاجت اومثل کسی است که بخون‌خود بغلطد در راه خدا درجنگ بدر و احد : وفرمودعذاب نشده امتی مگرهنگام بی‌اعتنائی آنها بحقوق فقراء ازبرادرانشان .

۹۳۸ ـ ودرآن کتاب است که امام صادق علیه‌السلام فرمود مؤمن محتاج قاصد وپیغام آور خدای متعال است بسوی مرد غنی‌وقوی : پس‌هر گاه پیغام‌آور بر گردد ازپیش غنی‌بدون حاجتش گناهان پیغام آور بخشیده میشود : و مسلط می‌کند خدا برغنی قوی شیطانهائی که بخراشد تن اورا : فرمود واگذار شود بین او وبین اصحاب دنیا وآنهـا راضی نشوند بتمام آنچه درنزد اوست حتی بزحمت میافتند از طرف‌آنها وارد می‌شود برآنها شاعر گوش میدهد بشعر او پس باومیدهد صلهٔ شعرآنچه بخـواهد : وبرآن اجری هـم داده نمی‌شود : واینها هستند شیاطینی که بخراشند اورا .

۹۳۹ ـ و ازآنحضرت است‌که فرمود برفاعة بن موسی در حدیثی‌که ای رفاعة ایمان بخدا ورسولخدا نیاورده ونه بعلی‌علیهم صلوات‌الله کسیکه هر گاه بیاید اورا برادر مؤمنش‌در بارهٔ حاجتی واو برویش نخندد : وبعد اگر بتواند برآورد حاجت اورا واگر نتواندکوشش کند دربارهٔ روا شدن‌آن ولوبزحمت بیفتد تاآنکه برآورده شود اگرچه بوسیلهٔ غیر باشد : واگرچنانچه بغیراین باشد که گفته شد پس‌نیست برادری بین‌آن و دوستی بین ما واو.

۹۴۰ ـ امام پنجم علیه‌السلام فرمود اظهار حاجت نزدکسی که تازه بمالی‌رسیده بمثل

فی فم الافعی انت الیها محوج و انت منها علی خطر منه ۹۴۱ فی السفینه عن ابن عباس قال کنت مع الحسن بن علی علیه السلام فی المسجد الحرام و هو معتکف و هو یطوف بالکعبه فعرض له رجل من شیعته فقال یابن رسول الله ان علی دینا لفلان فان رایت ان تقضیه عنی فقال ورب هذه البنیه ما اصبح شیئی فقال ان رایت ان تستمهله عنی فقد تهددنی بالحبس قال ابن عباس فقطع علیه السلام الطواف و سعی معه فقلت یابن رسول الله انسیت انك معتکف فقال علیه السلام لا و لکن سمعت ابی علیه السلام یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من قضی اخاه المؤمن حاجة کان کمن عبد الله تسعة آلاف سنة صائما فهاره و قائما لیله ۹۴۲ و فیه قال الحسین علیه السلام صاحب الحاجة لم یکرم وجهه عن سئولك فاکرم وجهك عن رده ۹۴۳ و فی خبر مناهی النبی صلی الله علیه و آله من کفی ضریرا حاجة من حوائج الدنیا و مشی له فیها حتی یقضی الله له حاجته اعطاه الله برائة من النار و برائة من النفاق و قضی له سبعین حاجة من حرائج

است که درهمی در دهان اژدهائی باشد وتو بآن محتاج باشی واز طرفی درخطر باشی ازآن اژدها .

۹۴۱ ـ ودر کتاب سفینه نقل است از ابن عباس که گفت بودم من باحسن بن علی علیه ـ السلام درمسجد الحرام وآنحضرت اعتکاف کرده بود وطواف میکرد خانهٔ خدا را مردی از دوستداران ومؤمنین برخورد و گفت یابن رسول‌الله مرا ازفلان شخصی دینی وقرضی است اگر لطف بفرمائید ادا فرمائید فرمود قسم باین خانه که نیست چیزی نزد من عرض کرد اگر صلاح دانید مهلت بگیرید برای من ازطلبکار زیرا که مرا ترسانیده وتهدید کرده بحبس گفت ابن عباس قطع کرد حضرت طواف را ورفت با او گفتم یابن رسول‌الله شما آیا فراموش کردید که اعتکاف کرده‌اید و نباید ازمسجد خارج شوید فرمود نه ولی شنیدم ازپدرم علیه‌السلام که میفرمود شنیدم از رسولخدا ص که میفرمود هر که برآورد حاجت برادر مؤمن را خواهدبود مثل کسیکه عبادت کرده خدا را نه هزار سال که روزها روزه دار وشب ها را درنماز باشد.

۹۴۲ـ ودرآن کتاب است که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمود آدم محتاج وصاحب حاجت اکرام نکرده خودرا واز تو سؤال کرده پس تو اکرام کن خودرا و رد مکن اورا .

۹۴۳ ـ و در خبر مناهی رسول است (ص) هر که کفایت کند حاجت کوری از حوائج دنیا وبرود با او درپی حاجتش: تاآنکه برآورد خدا حاجت اورا : عطا کند به او دوری از آتش وعطا کند برائت از نفاق وبرآورد برای او هفتاد حاجت ازحوائج دنیا و همیشه فرو برود دررحمت خداتا برگردد.

الدنیاولایزال یخوض فی رحمة‌الله عزوجل حتی یرجع ۹۴۴ عن الکافی عن الصادق علیه‌السلام من تعذرت علی الحوائج فلیلتمس طلبها یوم الثلثاء فانه الیوم الذی الان الله الحدید لداود علیه‌السلام ۹۴۵ فی اللالی قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من سعی لمریض فی حاجه فقضاها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه فقال رجل من الانصار یارسول الله فان کان المریض من اهله فقال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من اعظم الناس اجرا من سعی فی حاجة اهله ومن ضیّع اهله وقطع رحمه حرّمه‌الله حسن الجزاء یوم یجزی المحسنین وضیّعه ومن یضیّعه‌الله فی الاخرة فهو یتردد مع لها لکین حتی یأتی باالمخرج ولم یأت به.

«باب حسن الخلق»

۹۴۶ فی الکافی عن محمدبن مسلم عن ابی جعفر علیه‌السلام قال انّ اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا ۹۴۷ فی الکافی ایضا عن عبدالله بن سنان عن رجل من اهل المدینه

---

۹۴۴ ـ از کتاب کافی نقل شده ازامام ششم علیه‌السلام که هر کس کار اوسخت شود برود عقب آن روز سه شنبه زیرا که آن روزیست که نرم کرده خدا آهن را درآن روز برای حضرت داود علیه‌السلام.

۹۴۵ ـ ودر کتاب لالی نقل است که رسولخدا ص فرموده‌است هرکه سعی کند درحاجت مریضی وبرآورد آنرا: خارج شود ازگناهانش بمثل روزیکه ازمادر متولد شده مردی از انصار گفت یا رسول الله وگرچه مریض از کسان خود باشد فرمود رسولخدا از بزرگترین اجرها برده کسی که سعی کند درحاجت اهل وخویشان خود: وهرکه تضییع کند وقطع کند رحم خودرا محروم کند خدا اورا ازحسن جزا روزیکه بنیکوکاران جزا داده می‌شود وتضییع شود درآنروز: وهرکه ضایع کندخدا اورا درآخرت پس او رها شده‌است میان هلاك شده‌ها: تا راهی برای خلاصی بیابد ونمییابد.

(دربیان حسن خلق وبیان اخلاق حسنه)

۹۴۶ ـ درکتاب کافی نقل است از محمدبن مسلم از امام محمد باقر علیه‌السلام که فرمود بدرستی که کاملترین مردم ازجهت ایمان آنکسی‌است که خلق او ازهمه بهترباشد.

۹۴۷ ـ ونیز درکتاب کافی‌است ازعبدالله سنان ازمردی ازاهل مدینه ازعلی‌بن‌الحسین علیه‌السلام که فرمود رسولخدا فرموده است گذاشته نمی‌شود درمیزان مردی روز قیامت چیزی بهتر ازحسن خلق.

عن علی بن الحسین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما یوضع فی میزان امرء یوم القیامة افضل من حسن الخلق ۹۴۸ وفیه عن ابی ولاد الحناط عن ابی عبدالله علیه السلام قال اربع من کن فیه کمل ایمانه وان کان من قرنه الی قدمه ذنوبا لم ینقصه ذالك و هو الصدق واداء الامانة والحیاء وحسن الخلق ۹۴۹ وفیه عن عنبسة العابد قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام ما یقدّم المؤمن علی الله عزوجل بعمل بعد الفرائض احب الی الله من ان یسع الناس بخلقه.

۹۵۰ وفیه عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر ما یلج امتی الجنة تقوی الله وحسن الخلق ۹۵۱ وفیه عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال البر وحسن الخلق یعمران الدیار ویزیدان فی الاعمار ۹۵۲ وفیه ایضا عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الخلق الحسن یمیث الخطیئة کما تمیث الشمس الجلید ۹۵۳ وفیه عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال هلك رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله

---

۹۴۸ ـ ودر آن کتاب است از ابی ولادحناط از امام ششم حضرت صادق علیه السلام که فرمود چهار چیز است که کسی دارا باشد آنها را ایمان او کامل است واگر از سر تا قدم گناه باشد ضرری نمی‌رساند به او و آنها: راست گفتاریست: واداء امانت: وحسن خلق: وحیا داشتن.

۹۴۹ ـ ودر آن کتاب است از عنبسهٔ عابد که گفت فرمود بمن امام ششم علیه السلام نمی‌آورد مؤمن نزد خدای متعال بعد از واجبات عملی محبوب تر پیش خدای متعال از اینکه انسان با مردم بخوشروئی رفتار کند.

۹۵۰ ـ در آن کتاب است ازسکونی از امام ششم علیه السلام که رسولخدا فرموده بیشتر چیزیکه امت مرا داخل بهشت می کند خدا ترسی است وحسن خلق.

۹۵۱ ـ ونیز در آن کتاب نقل شده ازعبدالله سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود نیکی و حسن خلق آباد میکند دیار را و زیاد میکند عمرها را.

۹۵۲ ـ ونیز در آن کتاب نقل شده از عبدالله بن سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود حسن خلق آب میکند واز بین میبرد گناه را هما نطوریکه آب میکند خورشید یخ را.

۹۵۳ ـ ونیز در کتاب کافی نقل شده ازعبدالله سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود مردی در زمان رسولخدا مرد و آوردند نزد حفارها که او را دفن کنند وآنها نتوانستند قبری برای او بکنند وشکایت کردند پیش رسولخدا ص و گفتند یا رسول الله بیل وکلنگ ما کار نمیکند

فاتی الحفارین فاذا بهم لم یحفر واشیئاوشکوا ذالك الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا یارسول الله مابه‌ممل حدیدنافی الارض فکانما تضرب به‌فی الصفا فقال صلی الله علیه و آله ولم ان کان صاحبکم لحسن الخلق ایتونی بقدح من ماء فأتوه به‌فادخل یده‌فیه ثم رشه علی‌الارض رشا ثم‌قال احفروا قال فخفر الحفارون فکانما کان رملا یتهایل علیهم ۹۵۴ مجموعةورام و قال علیه السلام اثقل مایوضع فی‌المیزان الخلق‌الحسن ۹۵۵ وفیه وجاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله من بین یدیه فقال یا رسول الله ما الدین فقال‌حسن‌الخلق : ثم اتاه عن‌یمینه فقال ماالدین فقال صلی الله علیه و آله حسن‌الخلق : ثم اتاه من قبل شماله فقال ماالدین فقال حسن الخلق : ثم‌اتاه من ورائه فقال ماالدین فالتفت‌الیه وقال‌اما تفقه‌الدین‌هو‌ان‌لاتغضب ۹۵۶ مجموعة ورام وقال رجل‌لرسول الله صلی الله علیه و آله اوصنی قال اتق الله حیث‌کنت قال زدنی قال اتبع السیئةالحسنة تمحها قال زدنی قال خالط الناس بحسن‌الخلق ۹۵۷ و فیه‌سئل‌رسول‌الله صلی الله علیه و آله ای‌ّ الاعمال‌افضل قال‌حسن‌الخلق وقال صلی الله علیه و آله ماحسّن‌الله‌خلق

در زمین بزمین میزنم بمثل اینکه بسنگ سخت میزنیم فرمود رسولخدا ص چرا کار نکند اگر این مرده صاحب حسن‌خلق باشد : بیاورید برای من ظرفی ازآب‌آوردند دست مبارك کرد میان‌آن وپاشید برزمین وبعد فرمود بکنید قبررا پس‌حفر کردند زمین را وزمین سست شدکه‌گویا بروی‌آنها پاشیده میشد .

۹۵۴ ــ درمجموعه ورام است‌که رسولخدا فرموده سنگین ترچیزی‌که درمیزان عمل گذاشته میشود خلق‌خوش است.

۹۵۵ ــ ودرآن‌کتاب است‌که مردی از جلو روی رسولخدا آمد و پرسید دین چیست فرمود حسن خلق: بعد ازطرف راست‌آمد پرسید دین‌چیست فرمود خلق‌خوش : ازطرف چپ آمد پرسید دین چیست فرمود حسن خلـق : بعد از پشت سرآمد پرسید دین چیست حضرت برگشت نگاهی به اوکرد وفرمودآیا نفهمیدی دین این‌است‌که خشمگین نشوی .

۹۵۶ ــ و درآن‌کتاب است‌که مردی‌آمد خدمت رسولخدا ص و گفت وصیت و موعظه کن مرا حضرت فرمود ازخدا بپرهیز هرجا باشی: گفت زیاد فرما فرمود عمل نیك انجام بده بعد از گناه که بر طرف کند آنرا گفت : زیاد فرما فرمود با مـردم آمیزش کن با حسن خلق .

۹۵۷ ــ ودرآن‌کتاب است‌که از رسولخدا ص پرسیده شد چه عملی از همه برتراست فرمود حسن خلق .و فرمود نیکونکرده خدا خلق‌کسی‌را با اینکه بآتش بسوزاند

امرء وخلقةُ فيطعمه النار[۹۵۸] وفيه ایضا قیل لرسول اللهان فلانة تصوم النهار وتقوم الليل و هی سیئةالخلق تؤذی جیرانها بلسانها فقال ﷺ لاخیر فیهاهی من اهل النار[۹۵۹] وفیه عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ ثلاث من لم یکن فیه او واحدة منهن فلاتعتدن بشیئی من عمله : تقوی یحجزه عن معاصی الله عزوجل : اوحلم یکف به السفیه : اوخلق یعیش به فی الناس و فیه سئل بعضهم عن حسن الخلق فقال ادناه الاحتمال وترك المكافاة والرحمة للظالم والاستغفارله ۹۶۰ وفيه قال امير المؤمنين علی علیه السلام حسن الخلق فی ثلاث : اجتناب المحارم وطلب الحلال والتوسع على العيال وقال بعضهم حسن الخلق ان لايئوثر فيك جفاء الخلق بعد مطالعتك للحق[۹۶۱] فی الوسائل عن ابی ربیع الشامی قال دخلت علی ابی عبدالله والبيت غاص باهله الی ان قال فقال يا شيعة آل محمد اعلموا انه ليس منامن لم يملك نفسه عن غضبه و من لم يحسن صحبة من صحبه ومخالقة من خالقه وموافقة من رافقه ومجاورة من جاوره وممالحة من مالحه .

۹۵۸ ـ ودر آن کتاب است که گفته شد برسولخدا ص که فلان زن روزها روزه داراست وشبها بعبادت مشغول ولی بد خلق است وآزار میدهد همسایگانش را بزبانش فرمود خیری نیست دراو : اواز اهل جهنم است .

۹۵۹ـ ودر آن کتاب است که ابن‌عباس گفت رسولخدا فرموده سه‌چیز است که درهرکه نباشدآن سه یا یکی ازآن سه پس نیست اثری برای هیچ عمل‌او: خدا ترسی که باز دارد او را ازمعصیت خدای تبارك وتعالی : یا حلمی که تمیزدهد اورا ازسفیه : یاخلقی که بوسیلهٔآن زندگی کند درمیان مردم ودر آن کتاب است که بعضی پرسیدند ازحسن خلق فرمود کوچکتر آن تحمل آزار است وترك انتقام وطلب رحمت و مغفرت برای کسی که بتو ستم کرده .

۹۶۰ ـ و درآن کتاب است که فرمود امیرالمؤمنین علیه‌السلام حسن خلق درسه چیز است : دوری ازمحرمات : وطلب حلال: وتوسعهٔ برعیال: وفرمودهٔ بعضی است که حسن‌خلق این است که اثرنکند درتو جفا وظلم مردم بعد ازتأمل تو درحق.

۹۶۱ ـ در کتاب وسائل نقل است از ابی ربیع شامی که گفت داخل شدم من برامام صادق علیه‌السلام و خدمت حضرت بودند جمعی و رسید کلام حضرت باینجا که فرمود ای پیروان آل محمد ص بدانید نیست از ماکسی‌که نتواند جلو نفس خودرا بگیرد هنگام خشم

۹۶۲ فی الكافی عن ابیعبدالله عليه السلام قال اوحى الله الى بعض انبيائه الخلق الحسن تميث الخطيئة كماتميث الشمس الجليد ۹۶۳ مجموعة ورام عن النبی صلی الله علیه و آله قال من اعطى اربع خصال فقداعطی خیر الدنيا والاخرة وفازبحظه منها : ورع يعصمه عن محارم الله : وحسن خلق يعيش به فی الناس : وحلم يدفع جهل الجاهل و زوجة صالحة تعينه علی امر الدنيا والاخرة ۹۶۴ فی السفينه قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان احبّكم واقربكم منّی يوم القيامه مجلسا احسنكم خلقا و اشدّكم تواضعا ۹۶۵ وفيه قال علی عليه السلام عنوان صحيفة المؤمن حسن خلقه ۹۶۶ قيل للصادق ماحدحسن الخلق قال تلين جانبك وتطيب كلامك وتلقى اخاك ببشرحسن ۹۶۷ وفيه عن الصادق فی وصية لقمان لابنه يا

خود :وكسی كه نيكو نباشد رفاقت او بارفيقش ونيكو نباشد زندگانی كردن او باآنهائی كه زندگی ميكند و همسايگی او با همسايگان ومزاح او باكسی كه با او مزاح می كند .

۹۶۲ ـ ودر كتاب كافی نقل شده ازامام ششم عليه السلام كه خدای متعال وحی فرمود به بعضی ازپيغمبران خودكه خلق خوش ازبين ميبردگناه راآنطوری كه ازبين‌ميبرد خورشيد يخ را .

۹۶۳ ـ ودر كتاب مجموعهٔ ورام است ازرسولخداكه فرمود هركه عطا شود به‌اوچهار خصلت : خير دنيا وآخرت به اوعنايت شده ورسيده است بلذات‌آن : خدا ترسی كه بازدارد اورا از حرام خدا : و حسن خلقی كه زندگی كند باآن ميان مردم : وحلمی كه بوسيلهٔ آن رفع كند جهل جاهل را ازخود : وعيال صالحهٔ كه كمك كند اورا درامور دنيوی وآخرتی.

۹۶۴ ـ و دركتاب سفينه نقل شده كه رسولخدا ص فرموده بدرستی كه محبوب تر و نزديكتر بمن روز قيامت كسی است كه خلق او ازهمه بهتر باشد و از همه‌كس فروتنی او بيشتر باشد .

۹۶۵ ـ ودرآن كتاب است كه علی عليه السلام فرموده سرلوحهٔ دفتر عمل مؤمن حسن خلق اوميباشد .

۹۶۶ ـ گفته شده بحضرت صادق عليه السلام كه اندازهٔ حسن خلق چه اندازه است فرمود نرم باشد وملايم تماس باتو وپاك وخوش باشدكلام تو و برخوردكنی با برادرانت با روی خوش .

۹۶۷ ـ و درآن كتاب است از امام صادق عليه السلام كه وصيت كرد لقمان بپسرش اگر نداشتی مالی كه بآن وصل كنی رحم خودرا ونتوانستی بمالت دستگيری كنی از برادرانت :

بنيّ ان عدمك ما تصل به قرابتك وتتفضل به على اخوانك لا يعد منك حسن الخلق و بسط البشر فان من احسن خلقه احبه الاخيار وجانبه الفجار ۹۶۸ وفيه قال رسول الله صلی الله علیه و آله الاخلاق منائح من الله عزوجل فاذا احبّ عبدا منحه خلقا حسنا واذا ابغض عبدا منحه خلقا سيئاً ۹۶۹ وفيه عن علي علیه السلام ربّ عزيز اذلّه خلقه وذليل اعزه خلقه اقول ويعجبني نقل كيفية معاشرت المؤمن بين الناس على ما نقل عن النبي صلی الله علیه و آله و عن الائمة الهادين ۹۷۰ في الوسائل ان رجلا قال لابي جعفر علیه السلام انى لاحبّ هذا الرجل فقال له ابوجعفر علیه السلام فاعلمه فانه ابقى للمودة وخير في الالفة ۹۷۱ وفيه عن جعفر بن محمد علیه السلام عن آبائه علیهم السلام في وصية النبي لعلي علیه السلام يا علي ثلاث كفارات : افشاء السلام : واطعام الطعام : والصلوة بالليل والناس نيام ۹۷۲ و فيه عن معاوية بن وهب عن ابيعبدالله علیه السلام من يضمن لي اربعة باربعة ابيات في الجنة: انفق ولا تخف فقرا: وانصف الناس من نفسك وافش

پس مبادا حسن خلق را ازدست دهی وخوشرو بودن بامردم: زیرا که هر که نیک گرداند خلق خودرا : خوبان اورا دوست دارند وبدان هم رعایت کنند اورا .

۹۶۸ ـ ودرآن کتاب است که رسولخدا ص فرموده اخلاق مرحمتی است ازطرف خدای متعال: هرگاه کسی را دوست بدارد خدا مرحمت می کند به اوحسن خلق وهرگاه کسی باخدا دوست نباشد عطا شود به اوخلق زشت .

۹۶۹ ـ ودرآن کتاب است ازعلی علیه السلام که فرمود چه بسا عزیزی که خوار کند اورا خلق بد او: وچه بسا خواری که عزیز کند اورا حسن خلق او وچنین گوید نویسندهٔ خوش دارم نقل کنم چگونگی رفتار مؤمن میان مردم طبق فرمودهٔ رسولخدا صلی الله علیه وآله و اهلبیت بزرگوارش باندازهٔ مختصری .

۹۷۰ ـ درکتاب وسائل است که شخصی بحضرت باقرعلیه السلام عرض کرد من دوست دارم این مرد را حضرت فرمود به او بفهمان زیرا با دوام ترمیشود ودوستی رابیشترمیکند.

۹۷۱ ـ ودرآن کتاب نقل شده ازامام محمد باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش که در وصیت خود رسولخدا ص فرمود یاعلی سه چیز کفارهٔ گناهان است: بلند سلام کردن: طعام خورانیدن : ونماز درشب درحالی که مردم خواب باشند .

۹۷۲ ـ و درآن کتاب است از معاویة پسر وهب از امام ششم علیه السلام که فرمود که ضمانت می کند برای من چهار چیز بچهار خانه در بهشت : ببخش و مترس ازفقر وبا مردم انصاف کن : وسلام بلندکن : وجدال وخودنمائی ترک کن هرچند محق باشی .

السلام فی العالم واترك المراء وان کنت محقا ۹۷۳ فی الوسائل عن محمدبن احمد بن یحیی باسناده رفعه الی امیر المؤمنین علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان یسلم علی اربعة علی السکران فی سکره وعلی من یعمل التمائیل وعلی من یلعب باالنرد و علی من یلعب باالاربعة عشروانا ازیدکم الخامسة انهیکم ان تسلموا علی اصحاب الشطرنج ۹۷۴ وفیه عن النوفلی عن السکونی عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلاث یصفین : ودّ المرء لاخیه المسلم یلقاه باالبشر اذالقیه : ویوسّع فی المجلس اذاجلس الیه : ویدعوه باحبّ الاسماء الیه ۹۷۵ وفیه عن هشام بن سالم عن ابیعبدالله علیه السلام قال اذا اجبت رجلا فاخبره بذالك فانه اثبت للموده بینکما .

۹۷۶ فی السفینه فی ربع عن ابیجعفر علیه السلام قال اربع من کن فیه کمل اسلامه و اعین علی ایمانه ومحصت ذنوبه ولقی ربه وهوعنه راض ولوکان فیمابین قرنه الی قدمیه

۹۷۳ ـ ونیز در کتاب وسائل نقل شده از محمدبن احمد پسر یحی بسندی که رسانده با امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود نهی فرموده رسولخدا ص ازسلام دادن برچهار طایفه : بر آدم مست درحال مستی: وبکسی که مجسمه می‌سازد : وبکسی که بازی کند بانرد : وبکسی که بازی کند با تخته که دارای چهارده دانه است: و فرمود من زیاد میکنم پنجمی را و منع می‌کنم شمارا ازسلام کردن برکسی که شطرنج بازی کند .

۹۷۴ ـ ودرآن کتاب است ازنوفلی ازسکونی که امام ششم علیه السلام فرمود رسولخدا فرموده است سه چیزاست صفا بانسان می‌دهد : دوست داشتن مرد برادر دینی خودرا بطوری که هرگاه به اوبرسد باخوش‌روئی اورا ملاقات کند : وتوسعه دهد در مجلس هرگاه پهلوی اوبنشیند : واورا صدا کند به‌بهترین اسمهای او .

۹۷۵ ـ ودرآن کتاب است از هشام پسرسالم از امام جعفرصادق علیه السلام که فرمود هرگاه کسی را دوست داری خبرکن اورا بدوستی‌خود زیرا این پا برجـا میکند دوستی و محبت بین شما را .

۹۷۶ ـ درکتاب سفینه نقل شده ازامام محمدباقرعلیه السلام که فرمود چهارچیز است که درهرکه باشد کامل است اسلام او ویاری شده برایمانش و پاك می‌شود ازگناه وخـدا را ملاقات کند در حالی که از او راضی باشد ولوآنکه ازفرق سر تابقدم گناه گرفته باشد اورا محو کند خدا گناهان را ازاو وآنها این‌است : وفاء بعهدیکه خدا درنهاد او قرارداده بنماید

ذنوب حطّها الله عنه وهي الوفاء بما يجعل الله على نفسه : وصدق اللسان مع الناس: والحياء مما يقبح عند الله وعند الناس : وحسن الخلق مع الاهل والناس [۹۷۷] وفيه في خمس عن النبي صلی الله علیه و آله من اعطى خمسا لم يكن له عذر في ترك عمل الاخرة زوجة صالحة تعينه على امر دنياه و آخرته وبنون ابرار: ومعيشة في بلده : وخلق حسن يداري به الناس وحب اهلبيتي [۹۷۸] وفيه في كظم عن فاطمة بنت الرضا عن آبائها سلام الله عليهم عن رسول الله من كف غضبه كف الله عنه عذابه ومن حسن خلقه بلغه الله درجة الصائم القائم [۹۷۹] في الوسائل عن صفوان الجمال عن ابي عبدالله علیه السلام قال كان ابي يقول لا يعبأ بمن يؤمّ هذا البيت اذا لم يكن فيه ثلاث خصال خلق يخالق به من صحبه اوحلم يملك به غضبه او ورع يحجزه عن محارم الله [۹۸۰] وفيه عن المفضل بن عمر قال دخلت على ابي عبدالله فقال لي من صحبك فقلت رجل من اخواني قال علیه السلام فما فعل قلت منذ دخلت لم اعرف

(كه خداپرستي باشد) وراست گفتاری بامردم : وحيا كردن درچيزيكه زشت شمرده شده نزد خدا ونزد مردم : وحسن خلق بامردم وباكسان خود.

۹۷۷ ـ ودرآن كتاب نقل شده از رسولخدا ص كه فرموده هر كه عطا شود به او پنج چيزعذری ندارد درترك عمل آخرتي : زوجهٔ مؤمنهٔ صالحهٔ كه ياری كند اورا در كارهای دنيا وآخرت : وفرزندان صالح: وراه كسب ومعيشت داشتن در ديارخود: وخلق خوشی كه بامردم باآن مدارا كند : ودوستي اهلبيت من.

۹۷۸ ـ ودرآن كتاب نقل شده ازفاطمه دخترعلی بن موسی الرضا عليه السلام از پدران بزرگوارش عليهم السلام ازرسولخدا ص كه فرمود هر كه نگه دارد خشم خودرا : نگه دارد از او خدا عذابش را : وهر كه نيك گرداند خلق خودرا برساند خدا اورا بمقام روزه داران و نماز گذاران .

۹۷۹ ـ ودر كتاب وسائل نقل شده ازصفوان جمال از امام ششم عليه السلام كه فرمود پدرم فرمود اعتنائی نيست بكسی كه بيايد بزيارت و طواف اين خانه هر گاه نباشد در اوسه خصلت : خلق خوشی كه زندگی كند باكسيكه رفيق اوباشد: يا حلميكه بسبب آن جلوگيری كند ازخشم خود : ياخدا ترسی كه مانع شود اورا ازحرام خدا .

۹۸۰ ـ ودرآن كتاب نقل است ازمفضل پسرعمر كه گفت وارد شدم برامام ششم عليه ـ السلام فرمود بمن كه بود باتو همراه گفتم مردی بود ازبرادران من فرمود كجا رفت : گفتم از وقتی وارد بلد شدم نميدانم مكان اورا : فرمود آيا ندانستن كه هر كه رفاقت كند باكسی چهل قدم خدا ازاداء حق اوميپرسد روز قيامت .

مکانه فقال لی اما علمت ان من صحب مؤمنا اربعین خطوة سئله الله عنه یوم القیامة۹۸۱ وفیه عن نهج البلاغة عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بکوا علیکم وان غبتم حنّوا الیکم ۹۸۲ وفیه عن یونس بن عبدالرحمن عن ابی جعفر الثانی عن امیر المؤمنین علیه السلام قال قام رجل بالبصرة وقال اخبرنا عن الاخوان فقال علیه السلام الاخوان صنفان اخوان الثقه واخوان المکاشرة : فاما اخوان الثقة فهم کالکف والجناح والاهل والمال فاذا کنت من اخیك علی ثقة فابذل له مالك ویدك وصاف من صافاه وعاد من عاداه واکتم سره واعنه واظهر منه الحسن واعلم ایها السائل انهم اعز من الکبریت الاحمر : واما اخوان المکاشره فانك تصیب منهم لذتك فلا تقطعن ذالك منهم ولا تطلبن ماوراء ذالك من ضمیرهم وابذل لهم مابذلوا لك من طلاقة الوجه و حلاوة اللسان۹۸۳ وفیه عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول المؤمن غر کریم والمنافق خب لئیم وخیر المؤمنین من کان مألفة للمؤمنین ولاخیر

۹۸۱ ـ ودر آن کتاب نقل شده از نهج البلاغه که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده رفتار کند بامردم در خلطه وآمیزشتان که اگر مردید باآن رفتار گریه کنند برشما واگر غائب شدید کشش کند دلشان بسوی شما .

۹۸۲ ـ ودر آن کتاب نقل شده ازعبدالرحمن ازحضرت جواد از امیرالمؤمنین علیه‌ـ السلام که برخاست مردی خدمت حضرت وگفت خبر بده ما را از برادران فرمود برادران دوقسم‌اند برادران ثقه وبرادران مکاشرة پس اما برادران ثقه پس‌آنها بمانند کف دست و بال واهل ومال انسان هستند : پس اگر یافتی برادرت را وموود اطمینان بود بذل کن در راه او مال وبدن خودرا وهرکه با اومهربان است مهربان باش وهرکه اورا دشمن است با اودشمن باش و راز اورا مخفی کن ویاری کن اورا وبا او اظهادنیکی کن : وبدان ای سائل که همچه برادرانی کمیاب‌ترند ازکبریت احمر: واما برادران مکاشرة: اگر به‌بهرة ازآنها برخوردی غنیمت بدان همان بهره را وعلاوه برآن انتظارمداد ازآنها وازباطن آنها : و هرطور باتو رفتارکردند تو نیزهمانطور رفتارکن ازروی خوش وشیرینی زبان .

۹۸۳ ـ ودر آن کتاب است از امام محمد باقر که نقل فرموده امام ششم علیه السلام از جد بزرگوارشان علی علیه السلام که فرمود شنیدم از رسولخدا ص که فرمود مؤمن گول می‌ـ خورد وبخشش دارد : ومنافق زرنگ است وبخیل: وبهترین مؤمنین کسی است که مورد الفت مؤمنین باشد: ونیست خیری درکسی که نه الفت میگیرد باکسی ونه کسی با اوالفت میگیرد.

فی من لا یألف و لا یولف ۹۸۴ وفیه وفی المجالس قال لقمان لابنه یابنی اتخذ الف صدیق والف قلیل ولا تتخذ عدوّاً واحداوالواحد کثیر ۹۸۵ وفیه قال امیرالمؤمنین علیه السلام علیك باخوان الصفا فانهم عماد اذاستنجدتهم وظهور ولیس کثیرالف خلیل وصاحب: وان عدواواحدالکثیر.

۹۸۶ فی الوسائل عن عبدالله بن سنان قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول اوصیکم بتقوی الله ولا تحملوا الناس علی اکتافکم فتذلّوا ان الله عزوجل یقول فی کتابه وقولوا للناس حسنا ثم قال عودوا مرضاهم واحضروا جنایزهم واشهدوا لهم وعلیهم وصلّوا معهم فی مساجدهم حتی یکون التمیز وتکون المبانیه منکم ومنهم ۹۸۷ وفیه عن یونس عن کثیر بن علقمه قال قلت لابی عبدالله علیه السلام اوصنی فقال اوصیك بتقوی الله والورع والعبادة وطول السّجود

۹۸۴ ـ ودر آن کتاب است که لقمان گفت بپسرش ای پسر من بگیر برای خود هزار دوست: و دوست هزارش کم است: و دشمن برای خـود مپسند ولو یکی و یك دشمـن هم زیاد است.

۹۸۵ ـ و در آن کتاب است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود برتو باد که بگیری برادران باصفا زیرا که آنها هستند تکیه‌گاه هر گاه خوب انتخاب کردی و پشت انسان: و هزار دوست زیاد نیست وبدرستیکه یکدشمن زیاد است.

۹۸۶ ـ ودر کتاب وسائل نقل شده ازعبدالله بن سنان که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که میفرمود وصیت میکنم شمارا بخدا ترسی و نروید زیر بار منت مردم و درنتیجه خـوار شوید: خدای متعال در کتاب خود فرموده وکلام بگوئید بامردم بنحو خوشی و بعد فرمود عیادت کنیم از مریضشان: وحاضر شوید پای جنازه هایشان: وشهادت دهید چه بنفع آنها باشد وچه بضررشان: ونماز بخوانید باآنها درمساجدشان تا با این اخلاق ورفتار تمیز بین شما وآنها باشد.

۹۸۷ ـ ودرآن کتاب است ازیونس از کثیر بن علقمه که گفت گفتم به امام صادق (ع) نصیحتی بفرما مرا فرمود سفارش میکنم تو را بتقوی و خداپرستی و عبادت وطول سجود و اداء امانت وراست گفتاری: ونیکی بهمسایگان و فرمود برای این امور پیغمبر محمد (ص) بسوی ما فرستاده شده: صله ومهربانی کنید در طـوائف وعشیره هایتان: وعیادت کنید از مریضهایتان و تشییع کنید از جنازه هاتان: وبوده باشید زینت ما و نباشید ننگ ما: دوست گردانید مردم را باما و نکنیدکاری که دشمن بدارند مارا: پس کاری کنید که بکشانید مردم را بسوی ما که بالنتیجه بسوی دین است: ودفع کنید ازما هر بدی را.

واداء الامانه وصدق الحدیث وحسن الجوار فبهذا جائنامحمد صلی الله علیه وآله صلوا فی عشائرکم وعودوامرضاکم واشهدواجنائزکم وکونوالنازینا ولاتکونوا علینا شینا جبوبنا الی الناس ولاتبغضونا الیهم فجرّوا الیناکل مودة وادفعواعنا کل شر ۹۸۸ وفی الوسائل ایضا عن زیدالشحام قال قال لی ابوعبدالله علیه السلام اقرأ علی من تری انه یطیعنی منهم ویأخذ بقولی السلام واوصیکم بتقوی الله عزوجل والورع فی دینکم والاجتهادلله وصدق الحدیث واداءالأمانة وطول الجود وحسن الجوار فبهذاجاء محمد صلی الله علیه وآله وادّوالامانة الی من ائتمنکم علیها برّاًوفاجرا فان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یأمر باداءالخیط والمخیط وصلوا عشائرکم واشهدوا جنائزهم وعودوا مرضاهم وادّواحقوقهم فان الرجل منکم اذاورع فی دینه وصدق الحدیث وادّی الأمانة وحسن خلقه مع الناس قیل هذاجعفری فیسرّنی ذالك ویدخل علیّ منه السرور وقیل هذا ادب جعفرواذاکان علی غیرذالك دخل علیّ بلائه وعاره وقیل هذا ادب جعفر ۹۸۹ وفی الوسائل ایضاً عن خثیمه عن ابی عبدالله علیه السلام قال ابلغ موالینا السلام واوصهم بتقوی الله والعمل الصالح وان یعودصحیحهم مریضهم

۹۸۸ ـ ونیزدرکتاب وسائل مرویست از زید شحام که گفت فرمود بمن امام صادق(ع) برسان از من بهرکه پیروی میکند ازمن از شیعیان وتابع دستورات ما است سلام مرا : و سفارش میکنم شمارا بترس ازخدای عزوجل وسفارش میکنم بورع دردین شما وجد وجهد در راه خدا و راست گفتاری واداء امانت وطول سجود وحسن رفتار باهمسایگان وفرمود بواسطهٔ این امور آمده رسولخدا محمد ص : واداکنید امانت را بهرکه امین شمارد شمارا چه آدم خوب باشد وچه بد: زیراکه رسولخدا ص دستور فرموده بردکردن ریسمان خیاطت ودوخته شده وصله کنید در طوائف و عشیره هایتان و حاضر شوید سرجنازه‌هایشان و عیادت کنید از مریضهایشان واداکنید حقوقشان زیرا وقتی هرفردی ازشما ورع در دین داشت وراست گفتار بود واداء امانت کرد : گفته می‌شود این‌است ادب جعفربن محمد وهرگاه رفتار شما برغیر این طریقه باشد بمن میرسد اثر بد وعارآن و گفته میشود این است ادب جعفر.

۹۸۹ ـ و درکتاب وسائل نقل شده ازخثیمه از امام ششم علیه‌السلام که فرمود برسان بدوستان ما سلام وآنها را سفارش میکنم بترس ازخدا وکردار نیك واینکه عیادت کندصحیح آنها ازمریضشان وتوجه کندغنی آنها بفقیرشان‌واینکه حاضرشوند زنده‌هابرجنازهٔ مرده‌هاشان واینکه ملاقات کنند یکدیگر را در خانه‌هاشان واینکه فراگیرند علم دین را زیراکه رعایت این امور زنده بودن امر ما است و فرمود خدا رحمت کند بندهٔ راکه زنده نگهدارد امر ما

ولیعد غنیّهم علی فقیرهم وان یشهدحیّهم جنازة میتهم وان یتلاقوا فی بیوتهم وان یتفاوضوا علم الدین فان ذالك حیوة لامرنا رحم الله عبدا احیی امرنا: واعلمهم یاخثیمه انا لانغنی عنهم من الله شیئا الا بالعمل الصالح فان ولایتنا لاتنال الا بالورع وان اشد الناس عذابا یوم القیامه من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره ۹۹۰ وفیه عن ابی عمیر عمن ذکره عن ابیعبدالله علیه السلام فی قول الله عز وجل انا نریك من المحسنین قال کان یوسع فی المجالس ویستقرض للمحتاج ویعین الضعیف ۹۹۱ فی الوسائل عن نهج البلاغه عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال اعجز الناس من عجز عن اکتساب الأخوان واعجز منه من ضیع من ظفر به منهم ۹۹۲ وفیه عن عمار بن موسی عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لاعلیك ان تصحب ذالعقل وان لم تحمد کرمه ولکن انتفع بعقله واحترس من سیئی اخلاقه ولاتدعن صحبة الکریم ولکن انتفع بکرمه بعقلك وافرر کل الفرار من اللئیم الاحمق.

را : وآگاه کن ای خثیمه دوستان مارا که ما بی‌نیاز نمیکنیم آنهارا نزد خدا و بی‌نیاز نیستند مگر بکردار نیك بدرستیکه ولایت ما نمیرسد بکسی مگر باورع وخدا ترسی و بدرستیکه سخت‌ترین مردم ازجهت عذاب روز قیامت کسی است که توصیف کند عدالت وکارخوب را و بعد واگذاردآنرا بغیر وخود انجام ندهد.

۹۹۰ ـ ودرآن کتاب از ابن ابی‌عمیر ازکسی‌که نام اورا برده ازامام ششم علیه‌السلام درقول خدای عزوجل انا نریك من المحسنین فرمود محسن ونیکوکار کسی‌است‌که توسعه‌دهد درمجالس وقرضی بگیرد برای محتاج واعانت کند ضعیف را.

۹۹۱ ـ ونیز درکتاب وسائل نقل شده از نهج‌البلاغة از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود عاجزترین مردم کسی است‌که عاجزاست ازیافتن وکسب کردن دوست: وعاجز تر از او کسی است‌که ازدست دهدآنراکه یافته ازدوستان.

۹۹۲ ـ ودرآن کتاب نقل است ازعماربن موسی‌ازامام ششم علیه‌السلام که فرمود امیر المؤمنین فرموده باکی‌نیست برتو از رفاقت صاحب عقل وهرچند پسندیده نباشد بذل وبخشش او ولی تو استفاده ببر ازعقل او: و دوری‌کن از اخلاق زشت او: و واگذار مکن رفاقت‌آدم با بذل و بخشش را ولکن درس بگیر بعقلت از جود او وبگریز ازآدم بخیل احمق بتمام اقسام فرار.

۹۹۳ وفیه قال ابن عباس قیل لرسول الله ای الجلساء خیر قال من تذکّرکم الله برؤیته ویزیدفی علمکم منطقه ویرغّبکم فی الاخرة عمله ۹۹۴ وفیه عن محمدبن مسلم وابی حمزه عن ابیعبدالله علیه السلام عن ابیه قال قال لی ابی علی بن الحسین علیهم السلام یا ابنی خمسة فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولا ترافقهم فی طریق فقلت یا ابه من هم عرّفنیهم قال علیه السلام ایاك ومصاحبة الکذاب فانه بمنزلة السّراب یقرّب لك البعید ویبعدّلك القریب: وایّاك ومصاحبة الفاسق فانه بایعك باکلة واقل من ذالك: وایاك ومصاحبة البخیل فانه یخذلك فی ماله احوج ماتکون الیه: وایاك ومصاحبة الاحمق فانه یرید ان ینفعك فیضرّك: وایّاك ومصاحبة القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله فی ثلاثة مواضع الخ ۹۹۵ وفیه عن عبدالله بن سلیمان عن ابی جعفر الباقر علیه السلام انه قال لرجل یافلان لاتجالس الأغنیاء فان العبد یجالسهم وهو یری ان الله علیه نعمة فما یقوم حتی لایری

---

۹۹۳ ـ ودرآن کتاب روایت کرده از ابن عباس که برسولخدا ص گفته شدکه کدام همنشین خوب است فرمودکسی که بیاد خدا بیاورد تورا دیدن او: وزیادکند درعلم تو گفتار او و وادارکند بعمل کردن برای آخرت عمل و کردار او .

۹۹۴ ـ ودرآن کتاب نقل است ازمحمدبن مسلم وابی حمزه از امام صادق علیه السلام ازپدر بزرگوارش که فرمود بمن گفت پدرم علی بن الحسین علیهم السلام : ای پسرمن تأمل کن بحال پنج طائفه وباآنها رفاقت مکن وباآنها تکلم مکن: وباآنها همسفرمشو در راهی : پس گفتم ای پدر بزرگوار کیانند آنها معرفی بفرما برای من : فرمود بپرهیز از رفاقت با دروغ گو زیرا او بمنزلهٔ برق آفتاب است که از دورآب بنظر میرسد : نزدیك مینمایاند بتو امور دور را : و دور مینمایاند امور نزدیك را : وبپرهیز از رفاقت باآدم فاسق زیرا او تو را میفروشد بیك خوردنی یا به کمتر ازاین : وبپرهیز ازآدم بخیل زیرا ممکن است اوتورا بخواری و ذلت بیفکند نسبت بمال خودش در وقتی که تو زیاد احتیاج داشته باشی: وبپرهیز از رفاقت کسیکه قطع رحم خودکند زیرا او ملعون شمرده شد در سه موضوع ازقرآن الخ .

۹۹۵ ـ ودرآن کتاب نقل شده ازعبدالله بن سلیمان از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت بمردی فرمود ای فلان با ثروتمندان منشین زیرا بندهٔ ممکن است با آنها بنشیند درحالیکه به بیند برای خدا براو نعمت است و از نزد او برنخیزد الا آنکه برای خدا نزد خود نعمتی نبیند .

ان لیس لله علیه نعمة[۹۹۶] فی الوسائل عن جابر عن ابیعبدالله علیه السلام قال ان ملکامر برجل علی باب فقال له مایقیمك علی باب ذالك الدار فقال اخ لی فیها اردت ان اسلّم علیه فقال له الملك بینك وبینه قرابة اونزعتك الیه حاجة فقال لامابینی و بینه قرابة ولانزعتنی الیه حاجة الااخوة الاسلام وحرمة فانا اسلم علیه واتعهده لله رب العالمین فقال له الملك انارسول الله الیك وهویقرئك السلام ویقول لك ایای زرت ولی تعاهدت وقداوجبت لك الجنه واعفیتك من غضبی واجرتك من النار[۹۹۷] وفیه عن معمر بن ابی زیاد وابن رئاب قالواکناجلوساعند ابی عبدالله علیه السلام اذعطس رجل فمارد علیه احد من القوم شیئاحتی ابتدءهو علیه السلام فقال سبحان الله الاسمعتم: ان من حق المسلم علی المسلم ان یعوده اذاشتکی وان یجیبه اذادعاه وان یشهده اذامات وان یسمه اذاعطس[۹۹۸] وفیه عن عبدالله بن سنان قال قال لی ابوعبدالله علیه السلام من اجلال الله عزوجل اجلال المؤمن ذی الشبیة ومن اکرم مؤمنا فبکرامة الله بدأومن استخف بمؤمن ذی شیبة ارسل الله

۹۹۶ ـ درکتاب وسائل نقل شده ازجابر ازامام ششم علیه السلام که فرمود ملکی عبور کرد بمردیکه درب خانهٔ بود ملك پرسید چه تورا آورده بدرب این منزل: گفت برادر دینی منست که آمده‌ام سلامی براو کنم: پرسیدآیا بین تو واو قرابتی‌است ویا حاجتی به‌اوداری: گفت نه بین من واو قرابتی‌است ونه هم حاجتی مرا بسوی او آورده: مگر برادری دینی و اسلامی وبهمین جهت آمده‌ام سلامی‌کنم براو وخبر بگیرم از او برای خدای پرورش دهندهٔ عالمیان: ملك گفت من قاصدم ازطرف خدا بسوی‌تو: خدا سلام میرساند بتو ومیفرماید مرا زیارت کردی تو وبما توجه کردی: وبتحقیق که واجب کردم من برای تو بهشت را: وما غضب خودرا ازتو برداشتیم ونگهداشتیم تورا ازآتش.

۹۹۷ ـ ودرآن کتاب است ازمعمربن ابی زیاد واز ابن ریاب که گفتند ما نشسته‌بودیم خدمت امام ششم علیه‌السلام دربین مردی عطسه زد وکسی به اوچیزی نگفت تاآنکه حضرت ابتداکرد وفرمود: سبحان‌الله مگر نشنیدید عطسهٔ او را: وبعد فرمود ازجمله حق مسلمان بر مسلمان این است که هرگاه مریض شد عیادت کنند اورا: واجابت‌کنند او را هرگاه دعوت کند اوکسی را: وپای جنازه اش حاضر شوند وقتی‌بمیرد: ویرحمك‌الله به او بگویند هرگاه عطسه بزند.

۹۹۸ ـ ودرآن کتاب است که عبدالله پسرسنان گفت‌که بمن فرمود حضرت صادق (ع) ازتعظیم خدای باجلال وعظمت است تجلیل کردن مومن ریش‌دار: وفرمود هرکه اکرام‌کند

الیه من یستخف به قبل موته[۹۹۹] وفیه عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه وفی حدیث عنه قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لما قدم عدی بن حاتم الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ادخله النبی صلی الله علیه وآله بیته ولم یکن فی البیت غیر حفصة و وسادة ادم فطرحها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لعدی بن حاتم[۱۰۰۰] وفیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من عرض لاخیه المسلم المتکلم فی حدیثه فکانما خدش فی وجهه[۱۰۰۱] عن ابیحمزه الثمالی قال رایت علی بن الحسین قاعدا واضعا احدی رجلیه علی فخذه فقلت الناس یکرهون هذه الجلسة ویقولون انها جلسة الرب فقال علیه السلام انی انما جلست هذه الجلسة للملالة والرب لا یمل ولا تاخذه سنة ولا نوم[۱۰۰۲] وفیه عن ابیعبدالله علیه السلام قال من التواضع ان ترضی باالمجلس دون المجلس وان تسلم علی من تلقی وان تترك المراء وان کنت محقا ولا تحب ان تحمد علی التقوی وفیه عنه علیه السلام من التواضع ان یجلس

مؤمنی را باکرام خدا ابتدا کرده و هر که اهانت کند مؤمنی را که دارای ریش باشد بفرستد خدا بسوی او کسی را که اهانت کند به او پیش از مرگش .

۹۹۹ ـ ودر آن کتاب روایت است ازسکونی ازامام ششم علیه السلام که فرمود هرگاه وارد شد برشما بزرگ قومی احترام کنید اورا ودرحدیثی وارد شده ازامام ششم ازامیر المؤمنین علی علیه السلام که چون وارد شد عدی پسرحاتم بر رسولخدا ص داخل کرد رسولخدا او را درخانهٔ خودش ونبود درخانه غیر ازحفصه ومتکائی ازلیف و رسولخدا آنرا آورد برای عدی پسرحاتم .

۱۰۰۰ ـ و درآن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسولخدا ص فرموده هرکس وارد شود دربین کلام برادر مسلمان وقطع کند کلام اورا بمثل این است خراشی وارد کند بصورت او.

۱۰۰۱ـ وحدیث وارد شده درآن کتاب ازابی حمزه ثمالی که گفت دیدم علی بن الحسین علیه السلام نشسته وگذاشته یکی از دو پایش بردیگری و بربالای ران مبارك : گفتم مردم بد میدانند اینطور نشستن را ومیگویند این نحوه نشستن مال خداست فرمود بدرستیکه من نشستم این نحوه بجهت خستگی وخدای متعال که خستگی در او راه ندارد وخواب وچرت درذات مقدس او نیست .

۱۰۰۲ ـ و در آن کتاب است از امام صادق علیه السلام که فرمود از تواضع وفروتنی است که راضی شود انسان به نشستن پائین مجلس و اینکه سلام کند بهر که برسد و اینکه

الرجل دون شرفه ۱۰۰۳ و فیه عن معمر بن خلاد قال سألت اباالحسن علیه‌السلام فقلت جعلت فداك الرجل یکون مع القوم فیجری بینهم کلام یمزحون و یضحکون فقال لابأس مالم یکن فتنة انه عنی الفحش ثم قال ان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله کان یأتیه الاعرابی فیاتی الیه الهدیه ثم یقول مکانه اعطنا ثمن هدیتنا فیضحك رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وکان اذا اغتمّ یقول ما فعل الاعرابی لیته اتانا ۱۰۰۴ و فیه عن یونس الشیبانی قال قال ابو عبدالله علیه‌السلام کیف کان مداعبة بعضکم بعضا قلت قلیل قال فلاتفعلوا فان المداعبة من حسن الخلق وانك لتدخل بها السرور علی اخیك ولقدکان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یداعب الرجل یریدان یسره.

۱۰۰۵ و فیه عن الرضا علیه‌السلام عن ابیه موسی علیه‌السلام قال قال الصادق علیه‌السلام کم ممن کثر ضحکه لاغیاً یکثر یوم‌القیامه بکائه و کم ممّن کثر بکائه علی ذنبه خائفا یکثر

خودنمائی نکند درصحبت هرچند حق با اوباشد: واینکه دوست نداشته باشد ستایش شود بر خدا پرستی وخدا ترسی: ودرآن کتاب است که از تواضع وفروتنی است نشستن در محلی که دون مقام او باشد.

۱۰۰۳ ـ ودرآن کتاب است ازمعمر بن خلاد که گفت پرسیدم ازحضرت ابی‌الحسن که ظاهراً مراد امام رضا علیه‌السلام است پس گفتم فدایت شوم گاهی ممکن‌است واقع شود مردی بین مردمی که مزاح وشوخی‌میکنند ومیخندند فرمود باکی‌نیست مادام که آن مزاح بفحش وناسزا نرسد وبعد فرمود بدرستیکه می‌آمد مرد عربی‌نزد رسولخدا ص وهدیهٔ می‌آورد وبعد می‌گفت پول‌آنرا بدهید و رسولخدا را میخندانید: وگاهیکه رسولخدا را غم فرا میگرفت میفرمودکجا است‌آن اعرابی‌کاش می‌آمد وبمزاح خود مارا ازغم میرهانید.

۱۰۰۴ ـ و درآن کتاب نقل است ازیونس شیبانی که‌گفت فرمود امام ششم علیه‌السلام چگونه است مداعبة ومزاح شما بعضی بابعضی گفتم کم است فرمود چراکم باشد بدرستیکه مزاح وشوخی ازحسن خلق‌است: وبدرستیکه تو بواسطهٔ آن برادرت را مسرور میکنی: و بتحقیق که رسولخدا ص مزاح میکرد بامردم بقصد اینکه خوشحال کندآنهارا.

۱۰۰۵ ـ ودرآن کتاب نقل شده ازحضرت رضا علیه‌السلام ازپدر بزرگوارش‌موسی‌بن جعفر علیه‌السلام که فرمود حضرت صادق علیه‌السلام فرموده چه بسیار کسانی که زیاد است خنده او در حالیکه فرو رفتهٔ در لغویات است: وچون روز قیامت شود زیاد است‌گریهٔ او: وچه بسیار کسانی‌که زیاد است‌گریهٔ او بر گناهش از روی ترس وچون روزقیامت شود زیاد باشد خنده او دربهشت ازخوشحالی.

يوم القيامه في الجنه ضحكه وسروره

۱۰۰۶ وفيه عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله كثرة المزاح تذهب بماء الوجه وكثرة الضحك تمحو الايمان وكثرة الكذب يذهب بالبهاء ۱۰۰۷ وفيه عن علي بن الحسين عن ابيه عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله مازلت ومن كان قبلي من النبين مبتلين بمن يؤذينا ولو كان المؤمن على رأس جبل ليقض الله عزوجل من يؤذيه ليأجره على ذالك وقال امير المؤمنين عليه السلام مازلت مظلوما منذ ولدتني امي حتى ان عقيلا ليصيبه رمد فيقول لاتذروني حتى تذرواعلياً فيذروني و مابي من رمد ۱۰۰۸ وفيه عن ابن مسكان عن ابي عبدالله عليه السلام ما افلت المؤمن عن واحدة من ثلاث ولربما اجتمعت الثلاث عليه اما بعض من يكون معه في الدار يغلق عليه بابه يؤذيه اوجار يؤذيه اومن في طريقه الى حوائجه يؤذيه ولوان مؤمنا على قلة جبل لبعث الله عزوجل عليه شيطانا يؤذيه ويجعل له من ايمانه انساً لايستوحش معه الى

۱۰۰۶ ـ ودر آن کتاب است ازطلحة پسرزید ازامام صادق علیه‌السلام از آباء وپدران بزرگوارش علیهم‌السلام که فرموده رسولخدا ص زیادی مزاح آبرورا میبرد وایمان را محو میکند : وزیادی دروغ بهاء وعظمت را از بین میبرد .

۱۰۰۷ ـ ودر آن کتاب نقل شده ازعلی‌بن‌الحسین ازپدر بزرگوارش که فرمود رسول خدا ص فرموده همیشه من وپیغمبران پیش ازمن مبتلا بوده‌ایم بکسانیکه آزار میدهند مارا: وفرموده اگرمؤمن بسر کوهی باشد هرآینه بخواست خدا میرود نزد اوکسیکه آزارش دهد تا آن مؤمن اجروثواب ببرد بر آن : وفرمود امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام همیشه ازروزیکه بدنیا آمده‌ام من ستمدیده و مظلوم بودم به اندازهٔ کـه عقیل مبتلا بود بدرد چشم : میگفت نریزید بچشم من دارو مگرآنکـه اول دوا بریزید بچشم علی ودرنتیجه بچشم سالم من دوا میریختند وبعد بچشم عقیل.

۱۰۰۸ ـ ودر آن کتاب نقل شده ازپسر مسکان ازامام‌ششم علیه‌السلام که فرمودمؤمن گریزی ندارد ازیکی ازسه چیز وچه بسا جمع شود هرسه برای او: یا آنکه همنشین‌شودبا اوکسیکه دررا براو به بندد وآزار دهد اورا ویاآنکه همسایهٔ داشته باشدکه اذیت کند اورا : و فرمود اگر مؤمن برسر کوهی زنـدگی کند هرآینه بفرستد خدای عزوجل برای بفیض رسیدن او شیطانی راکه‌آزارش دهد وقراردهد برای او از ایمانش یکمرتبهٔ‌که وحشت نکند باآن‌ایمان ازهیچکس .

احد ۱۰۰۹ وفیه عن الحسین بن زید عن الصادق عن آبائه عن علی علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه وآله فی حدیث المناهی قال من آذی جاره حرّم الله علیه ریح الجنه ومأویه جهنم وبئس المصیر ومن ضیّع حق جاره فلیس منّا ومازال جبرئیل یوصینی باالجار حتّی ظننت انه سیورثه ومازال یوصینی باالممالیك حتی ظننت انه سیجعل لهم وقتا اذا بلغوا ذالك الوقت اعتقوا ومازال یوصینی باالسواك حتی ظننت انه سیجعله فریضة و مازال یوصینی بقیام اللیل حتی ظننت ان خیار امتی لن ینامواً ۱۰۱۰ وفیه عن عمرو بن عکرمة عن ابیعبدالله علیه السلام فی حدیث ان رسول الله صلی الله علیه وآله اتاه رجل من الانصار فقال انی اشتریت دارامن بنی فلان وان اقرب جیرانی منی جوارامن لاارجو خیره ولاآمن شره قال فأمر رسول الله علیاً وسلمان وابا ذر ونسیت آخر واظنه المقداد ان ینادوا فی المسجد باعلی اصواتهم بانه لاایمان لمن لم یأمن جاره بوائقه فنادوابها ثلاثا ثم اومی بیده الی کل اربعین دارامن بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ۱۰۱۱ وفیه عن معاویة بن عمار عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله حسن الجوار

۱۰۰۹- ودر آن کتاب نقل شده ازحسین پسر زید ازامام صادق ع ازپدران بزرگوارش از رسولخدا صلی الله علیه وآله درحدیث مناهی که فرمود هر کس اذیت کند همسایه‌اش‌را حرام کند خدا براو بوی بهشت را وجای اوجهنم خواهد بود وچه بدجائی است وهر کس ضایع کند حق همسایه‌اش ازما نیست : وفرمود جبرئیل همیشه سفارش همسایه را مینمود باندازهٔ که گمان بردم همسایهٔ ازهمسایه ارث خواهد برد : وهمیشه سفارش کرد مرا بنیکی بمملوك باندازهٔ که گمان کردم حکم به آزادی آنها خواهدرسید: وهمیشه سفارش کرد بنمازشب که گمان بردم خوبان ازامت من نخواهند خوابید.

۱۰۱۰. ودر آن کتاب است ازعمروپسر عکرمه ازامام صادق ع درحدیثی که رسولخدا ص آمد خدمتش مردی از انصار و گفت من خریده‌ام منزلی از فلان طایفه و نزدیکترین همسایهٔ من کسی است که امید خیر دراو نیست و از شر اوهم ایمن نیستم راوی گفت که امام فرمود رسولخدا دستورداد به علی ع و سلمان و اباذر وفراموش کرده‌ام دیگری را و گمان میکنم که مقداد بود که بروند مسجد ونداکنند با صدای بلند :که ایمان ندارد کسیکه ایمن نباشد همسایهٔ او ازاو وباین نحوه نداکردند سه مرتبه وبعد اشاره کرد بدست خود بسوی چهل منزل ازجلو رو وازپشت سر وازطرف راست و ازطرف چپ .

۱۰۱۱- ودر آن کتاب نقل شده از معاویة بن عمار ازامام صادق علیه السلام که فرمود

يعمر الـديار و ينسي في الاعمار[۱۰۱۲] و فيه عن اسحق بن عمار الكاهلي قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ان يعقوب لماذهب منه بنيامين نادي يارب اماترحمني اذهبت عيني و اذهبت ابني فاوحى الله تبارك و تعالى اليه لو امتهما لاحييتهما لك حتي اجمع بينك و بينهما ولكن تذكر الشاة التي ذبحتها وشويتها واكلت وفلان الي جانبك صائم لم تنله منها شيئا قال وفي رواية اخرى فكان بعدذالك يعقوب ينادي مناديه كل غداة من منزله على فرسخ الامن ارادالغدا فليات الي يعقوب واذا امسى نادي الامن ارادالعشاء فليأت الي يعقوب .

« في بعض الاخبار المنتخبه عن النبي و الال »

عن[۱۰۱۳] مجموعة ورام عن بعض الحكماء ماأسي من الدنيا الاعلى ثلاثه اخ في الله يصر فمني عن معايبي وعالم ان اعوججت قوّمني وان جهلت فهّمني وقوت ليس لمخلوق على فيه منة ولالله على فيه تبعة [۱۰۱۴] في السفينة باب وضع قيل للمنصور

رسولخدا ص فرموده نيكي با همسايه باعث آبادي ديارميشود وطول عمر.

۱۰۱۲ـ ودرآن كتاب است ازاسحق پسر عمار كاهلي كه گفت شنيدم ازامام ششم عليه السلام كه ميفرمود يعقوب پيغمبر پس ازآنكه بنيامين هم نيامد ازسفر بدرگاه خداعرض كرد پرورد گارا آيا بمن رحم نميكني چشمهاي من از بين رفت و دوپسرمرا هم ازمن گرفتي پس وحي فرستاد خداي تبارك وتعالى بسوي او: كه اي يعقوب اگر ميرانده باشم آن دورا هرآينه زنده ميكنم وبتو برميگردانم وجمع ميكنم بين تو وآنها : ولي تو يادت هست از گوسفندي كه ذبح كردي وبريان كردي وخوردي وفلان درجنب تو بود روزه دار وندادي به او ازآن و درروايتي هست كه بعدازآن يعقوب منادي او ندا ميكرد هرصبح وشام ازمنزلش تا يكفرسخ كه هركه ميل دارد صبحانه بيايد نزد يعقوب وهركه ميل دارد بشام بيايد نزد يعقوب .

۱۰۱۳ـ دركتاب مجموعة ورام نقلشده از بعضي ازحكماء كه تاسف نميخورم در دنيا وازدنيا مگر برسه چيز ۱ برادر ديني كه باز بدارد مرا ازعيوب وبديهاي من ۲ عالميكه اگر كج بروم مرا راست كند واگرجاهل باشم رفع كند جهل مرا ۳ ومايهٔ زندگي و راه معيشتي كه از براي مخلوقي برمن منتي نباشد وازبراي خدا برمن معصيتي نباشد .

۱۰۱۴ـ دركتاب سفينة البحار باب وضع نقل شده گفته شد بمنصور در حبس تو است محمدبن مروان نيكوست دستوردهي باحضاراو بپرسي ازآنچه بين اووبين پادشاه نوبه گذشته گفت پس ازاحضاررفتم بسوي جزيره نوبة دراواخر پادشاهي ما پس دستوردادم بساط قمار بپاشد ومنهم شركت كردم پس آمدند اهل نوبه وتعجب كردند از كردارما وروآورد پادشاه آنها مردي

فی حبسك محمدبن‌مروان فلوامرت باحضاره وسأله عماجری بینه وبین ملك النّوبة فقال صرت الی جزیرة النوبة فی آخر امرنا فامرت باالمضارب فضربت فخرج النّوب یتعجّبون واقبل ملکهم رجل طویل اصلع حاف علیه کساء فسلّم وجلس علی الارض فقلت مالك لاتقعد علی البساط قال انا ملك وحق لمن رفعه‌الله ان یتواضع له اذا رفعه ثم قال مابالکم تطأون الزرع بدوابکم والفساد محرّم علیکم فی کتابکم فقلت عبیدنا فعلوه بجهلهم قال فمابالکم تشربون الخمروهی محرّمة علیکم فی دینکم قلت اشیاعنا فعلوه بجهلهم قال فما بالکم تلبسون الدیباج وتتحلّون باالذهب وهی محرمة علیکم علی لسان نبیکم قلت فعل ذالك اعاجم من خدمناکرهنا الخلاف علیهم فجعل ینظر فی وجهی ویکرر معاذیری علی وجه الاستهزاء ثم قال لیس کما تقول یابن مروان ولکینکم قوم ملکتم فظلمتم فأذاقکم‌الله وبال امرکم وانی اخشی ان ینزل بك وانت فی ارضی فیصیبنی معك فارتحل عنی[1015] فی السفینة عن النهج عن علی علیه‌السلام قال

بلند قامت بود وجلوسر اوموی نداشت (کنایه است اززرنگی وفطانت) وپای برهنه بود وبراو بود یك جامهٔ بنام کساء پس سلام کرد ونشست روی زمین پس گفتم چه شدکه روی فرش ننشستی گفت من پادشاه هستم و سزاوارست برای کسیکه خدا او را بلندکرده فروتنی کند نزد خدا بعد گفت آن پادشاه چه میشود شمارا که وا میگذارید چهارپایانتان راکه لگدمال کنندزراعتتان را وحال آنکه فسادکردن حرام است درقرآن شما پس گفتم این کارعبیدوبندگان ما است بسبب نادانی آنها پادشاه گفت چه میشود شمارا که شرب خمرمیکنید وحال آنکه دردین شما حرام است گفتم پیروان ما خمر میخورند بسبب جهالتشان گفت چه میشود شمارا که دیباج و حریر میپوشید وبطلا زینت میکنید وحال آنکه زینت به طلاحرام است درقول پیغمبرشما گفتم اینکار میکنند نادان‌های ازخدم ماکه ما نمیتوانیم برخلاف آنها کلامی بگوئیم ویا آنهارا منع کنیم پس شروع کرد پادشاه بنظر کردن بروی من وبسیار بیان کرد ازکارهای خلاف ما بطریق سخریه واستهزاء وبعد گفت این‌طور نیست (یعنی این عذرها صحیح نیست) ای پسر مروان ولیکن شما طائفهٔ هستیدکه بسلطنت رسیدید وظلم‌کردید خواهد چشانید خدا وبال وثمرهٔ کار شمارا وبدرستیکه من میترسم وبال وسزای اعمال بشما برسد درزمین ما و پرآن مارا بگیرد با شما پس هرچه زودتر کوچ کنید وبروید .

۱۰۱۵ـ ونیز درکتاب سفینة از نهج‌البلاغه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقلکرده که

یابن آدم لاتحمّل هم یومك الذی لم یأت علی همّ یومك الذی قداتاك فانه ان یك من عمرك یأت الله فیه برزقك .

۱۰۱۶ فی السفینه عن الاصبغ بن نباته قال قال امیر المؤمنین علیه السلام قال الله تبارك و تعالی لموسی احفظ وصیتی لك باربعة اشیاء اولیهن مادمت لاتری ذنوبك تغفر فلاتشتغل بعیوب غیرك والثانیه مادمت لاتری کنوزی قدنفدت فلاتغتم بسبب رزقك والثالثه مادمت لاتری زوال ملکی فلاترج احداغیری والرابعة مادمت لاتری الشیطان میتا فلاتأمن مکره ۱۰۱۷ فی السفینه فی حزقل عن الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام قال لماخرج ملك القبط یریدهدم بیت المقدس اجتمع الناس الی حزقیل النبی علیه السلام فشکوا ذالك الیه فقال لعلّی اناجی ربّی اللیلة فلما جنّه اللیل ناجی ربه فاوحی الله تعالی الیه انی قدکیفتکم وکانوا قدمضی فاوحی الله الی ملك الهواء ان امسك علیهم انفاسهم فماتوا کلهم فأصبح حزقیل النبی علیه السلام واخبر قومه بذالك فخرجوا فوجدوهم وقدماتوا و دخل

فرمود ای پسر آدم بارمکن هم وغم روزیکه نیامده برامروزیکه آمده است تورا بدرستیکه روزیکه هنوزنیامده اگر آمد واز عمر تو بود روزی‌را با خود خواهدآورد .

۱۰۱۶ درکتاب سفینه نقل‌شده از اصبغ بن‌نباته که گفت فرمود امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام گفته است خدای متعال بحضرت موسی(ع) حفظ‌کن وصیت مرا بچهارچیز

اول آنها مادامیکه نفهمی گناهان توآمرزیده شده بذکر عیبهای غیرمپرداز

دوم مادامی‌که نفهمیدی گنجهای ماتمام شده غصه‌مخور وغم‌روزی نداشته‌باش

سوم مادامی‌که نفهمی ملك وسلطنت ماذائل شده پس امید به کسی غیر ازذات مقدس ما مبر

چهارم‌مادامیکه نفهمیدی شیطان نمرده ایمن‌ازکید ومکرمباش

۱۰۱۷ و نیزدرکتاب سفینه‌نقل شده از ثمالی از امام باقرعلیه‌السلام که فرمود پس‌از آنکه قبطی‌ها اراده کردند بیت‌المقدس راخراب کنند جمع‌شدند مردم دور حزقیل پیغمبرع وشکایت کردندکه قبطیان همچه ارادهٔ سوئی‌دارند فرمود امید است مناجات کنم‌با خداامشب ودفع آنها را ازخدا بخواهم چون شب در رسید با خدا راز ونیازکرد وحی فرستاد خدا که ذات مقدس ما کفایت می‌کند آنها راپس وحی فرستاد خدا بملك هوا که نگاه‌بدار نفس‌های آنها را ومردند تمامی آنها چون صبح شد حزقیل خبر داد قومش رابمرگ‌آنها پس خارج شدند ودیدند همه مرده‌اند وداخل شدحزقیل نبی‌را عجب پس‌حکایت نفس کرد وبا خود گفت

حزقيل النبى العجب فقال فى نفسه مافضل سليمان بن داود النبى على وقداعطيت مثل هذا قال عليه السلام فخرجت قرحة على كبده فآذته فخشع لله وتذلل وقعد على الرّماد فاوحى الله اليه ان خذ لبن التين فحكه على صدرك من خارج ففعل فسكن عنه ذالك ۱۰۱۸

منهاج البراعة ج ۱۲ دخل مولى لامرأة على بن الحسين عليه السلام يقال له ابوايمن على ابى جعفر عليه السلام فقال يا اباجعفر تغترون الناس وتقولون شفاعة محمد شفاعة محمد فغضب ابوجعفر عليه السلام حتى تربدوجهه ثم قال عليه السلام ويحك يااباايمن اغرك ان اقول عف بطنك و فرجك اما لوقدرايت افزاع القيامه لقد احتجت الى شفاعة صلى الله عليه و آله و يلك فهل يشفع الالمن وجبت له النار ثم قال ما احدمن الاولين والاخرين الاوهومحتاج الى شفاعة محمد صلى الله عليه و آله يوم القيامة ثم قال ابوجعفر عليه السلام ان لرسول الله صلى الله عليه و آله الشفاعة فى امته ولنا شفاعة فى شيعتنا ولشيعتنا شفاعة فى اهاليهم ثم قال عليه السلام وان المؤمن لشفيع فى مثل ربيعة ومضروان المؤمن لشفيع حتى فى خادمه ويقول يارب حق خدمتى كان يقينى الحرّ والبرد.

چه فضيلتى دارد سليمان بن داود النبى برمن وحال آنكه اين قدرت بمن عطا شده بصرف اين عجب قرحهٔ وزخمى در كبدش بيرون شد واسباب اذيت وآزارش شد پس خاضع وخاشع شد نزد خدا وتذلل كرد و روى خاكستر نشست پس وحى كرد خدا بەسوى او بگير شيرا نجير و بـه مال برسينه خود از خارج به اين دستور عمل كرد پس درد ساكن شد و درد بر طرف گرديد

۱۰۱۸ در كتاب منهاج المبراعة جلد ۱۲ نقل شده كه وارد شد غلام زنى از زنهاى على بن الحسين عليه السلام كه نام آن غلام ابى ايمن بود برحضرت باقر ع و گفت شما مغرور مى كنيد مردم را كه مى گوئيد شفاعة محمد شفاعة محمد ص پس در غضب شد حضرت باقر كه ظاهر شد آثار غضب در روى حضرت وفرمود واى برتو اى ابا ايمن مغرور مى كنم تو راكه ميگويم عفت شكم وفرج داشته باش آگاه باش اگر به بينى فزع قيامت را هراينه خواهى ديدكه چگونه احتياج دارى بشفاعة محمد ص واى برتو آيا شفاعت مى كند مگر كسى را كه واجب است براى او آتش واستحقاق آتش داشته باشد بعد فرمود هيچكس از اولين وآخرين نيست مگر اينكه اومحتاج است بشفاعة محمد ص درروزقيامت بعدفرمود حضرت باقر عليه السلام بدرستى كه از براى رسولخداست شفاعت نسبت بامتان و از براى ما است شفاعت در بارهٔ شيعيان ما و

۱۰۱۹ في مجموعة ورام عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الا انبئكم بالمؤمن حقا المؤمن من ائتمنه المؤمنون على اموالهم وانفسهم الا انبئكم باالمسلم المسلم من سلم المؤمنون من لسانه ويده والمهاجر من هجر السيئات ويترك ماحرّم الله عليه المؤمن حرام على المؤمن ان يظلمه او يخذله او يدفعه دفعاً بغتة ۱۰۲۰ في السفينه نقل وفي رسالة الصادق عليه السلام الى اصحابه واياكم وسبّ اعداء الله حيث يسمعو الكم فيسبّوا الله عدوا بغير علم وقد ينبغي لكم ان تعلموا احدّ سبّهم لله كيف هوانّه من سبّ اولياء الله فقد انتهك سبّ الله ومن اظلم عندالله ممن استسب لله ولاوليائه فمهلا مهلا فاتّبعوا امر الله ولاحول ولاقوة الا بالله ۱۰۲۱ وفي ذالك الكتاب نقل خبر ان رجلا من

ازبرای شیعیان شفاعت است نسبت باقوام وخویشان بعد فرمود بدرستی که مؤمومن شفاعت‌می کند باندازه طایفه ربیعه ومضر که بزرگترین‌طوائف عرب‌هستند وایضاً مؤمن هرآینه‌شفاعت میکند نسبت بخدمتگذارش و میگوید پروردگارا حق خدمت دارد بمثل‌اینکه حفظ کرده‌مرا ازگرما و سرما

۱۰۱۹ در کتاب مجموعهٔ ورام از امام باقر علیه‌السلام نقل‌شده که فرمود رسولخداص فرموده آیا خبر دهم‌بشماکه مؤمن حقیقی کیست مؤمن کسی میباشد که مؤمنان ایمن باشند از او بر اموالشان ونفوسشان و فرمودآیا خبردهم‌شما را بمسلمان مسلمان‌کسی است که‌سالم باشند مؤمنان از زبان ودست او وهجرت‌کننده کسی است که ازگناه هجرت‌کندو واگذارد آنچه‌خدا حرام‌کرده است‌براو ومؤمن‌حرام استکه‌ظلم‌برمؤمن‌کند ویا اورا خجل‌کند ویااو راازچیزی نفهمیده و بدون خبر بازدارد

۱۰۲۰ درکتاب سفینه نقل‌شده درکاغذی ازحضرت صادق علیه‌السلام بسوی‌اصحابش که فرمود بپرهیزید از بدگوئی اعداء خدا هنگامی که بشنوند زیرا بدگوئی شما باعث می‌شود که بدگوئی کنند از خدا بدون علم بدرستیکه سزاوار است برای شما بدانید چگونگی‌دشنام آنها بخدا بدرستیکه بدگوئی‌آنها باولیاء خداهتك‌احترام‌خدای متعال‌است وهرکس‌ظلم‌کند درپیشگاه خدا از کسانی است که باعث بدگوئی خدا و اولیاء خدا شده پس خود داری‌کنید خود داری کنید و تابع دستور وامر خداباشید بدرستی‌که حول‌وقوه منحصر است بآنکه‌خدا مدد ویاری‌کند

۱۰۲۱ ونیز درکتاب سفینه نقل‌شده خبری‌که مردی را از اصحاب امیرالمؤمنین‌علیه السلام گزید ماری فرمود امیرالمؤمنین بآن مرد آیا میدانی بچه جهت رسید بتو آنچه‌رسید

اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام لسعة حیة فقال له امیرالمؤمنین اتدری لما اصابك ما اصابك قال لا قال علیه السلام اما تذکر حیث اقبل قنبر خادمی وانت بحضرت فلان العاتی فقمت اجلالا له لاجلالك لی فقال لك اتقوم لهذا بحضرتی فقلت له ومابالی لااقوم. وملائکة الله تضع له اجنحتها فی طریقه فعلیها یمشی فلما قلت هذا له قام الی قنبر و ضربه وشتمه واذاه وتهدّدنی والزمنی الاغضاء علی قذی فلهذا اسقطت علیك هذه الحیه فان اردت ان یعافیك الله تعالی من هذا فاعقد ان لاتفعل بنا ولا باحد من موالینا بحضرت اعدائنا مایخاف علینا وعلیهم منه ۱۰۲۲ فی السفینه روی ان سلیمان بن داود علیهما السلام مرّ بحرّاث فقال لقد اوتی ابن داود ملکا عظیما فألقاه الریح فی اذنه فنزل و مشی الی الحراث وقال انما مشیت الیك لئلا تتمنی مالا تقدر علیه ثم قال لتسبیحة واحدة یقبلها الله تعالی خیر مما اوتی آل داود ۱۰۲۳ فی مجموعة ورام عن الرضا علیه السلام عن ابی جعفر علیه السلام

گفت نه فرمود آیا بخاطر داری هنگامیکه وارد شد قنبر خادم من بر تو وحال آنکه پیش فلان مرد سرکش عاصی بودی پس بپا خواستی بجهت تعظیم قنبر بجهت تعظیم قنبر بجهت رعایت احترام من آن مرد سرکش بتو گفت آیا بپا میخیزی و احترام میکنی از این مرد در حضور من پس گفتی تو باك ندارم وچگونه احترام نکنم وبپا نخیزم وحال آنکه ملائکه خدا پهن میکند برای او بالهای خود را در راه او پس بروی بالهای ملائکه حرکت میکند پس از آنکه گفتی تو برای قنبر این کلمات را برخواست آنمرد بسوی قنبر وکتك زد او را و دشنام دادو اذیت کرد او را و تهدید کرد مرا بر انواع بدیها وهر سختی از اینجت افتاد بر تو این مار و گزید تورا اگر مائل هستی که عافیت دهد خدا تورا از این بلیه قصد کن بر اینکه نکنی این کار بما ونه به احدی از دوستان ما در پیش یکی ازدشمنان ما ونه کاری که خوف باشد برما ویا بریکی ازدوستان ما

۱۰۲۲ ودر کتاب سفینه روایتی نقل شده که حضرت سلیمان ع مرور کرد بمرد زارعی پس گفت هر آینه پسر داود عطا شده سلطنت وپادشاهی بزرگی باد رسانید این کلام را بگوش سلیمان از مرکب پیاده شد ورفت بسوی مرد زارع و گفت بدرستیکه بسوی تو آمدم بجهت اینکه تمنا نکنی چیزی که قادر براو نیستی بعد فرمود هر آینه یك تسبیح که قبول کند خدا آنرا بهتر است از سلطنت آل داود

۱۰۲۳ در کتاب مجموعه ورام نقلشده ازحضرت رضا ع از ابی جعفر ع که فرمود یا اسماعیل آیا در مردمان محل شماهر گاه برای مردی ردائی نباشد ونزد بعضی برادرانش رداء زیادی بود

قال یااسماعیل ارأیت فیماقبلکم اذاکان الرجل لیس له رداء وعند بعض اخوانه فضل رداء یطرحه علیه حتی یصیب رداءً افقلت لاقال فاذاکان له ازار یرسل الی بعض اخوانه بازاره حتی یصیب ازار افقلت لافضرب بیده علی فخذه ثم قال ماهولاء باخوة

۱۰۲۴ فی السفینه روی قیل لاویس القرنی کیف اصبحت قال کیف یصبح رجل اذااصبح لایدری ایمسی و اذا امسی لایدری ایصبح یبشر باالجنه ولا یعمل عملها ویحذر الناس ولایترك مایوجبها والله ان الموت وغصصه وکرباته وذکرهول المطلع واهوال یوم القیامة لم تدع للمؤمن فی الدّنیا فرحاً و انّ حقوق الله لم تبق لناذهبا ولا فضّة و انّ قیام المئومن باالحق فی الناس لم یدع لناصدیقا نأمرهم باالمعروف وننهاهم عن المنکر فیشتمون اعراضنا ویرموننا باالجرائم والمعائب والعظایم و یجدون علی ذالك اعوانا من الفاسقین انه والله لایمنعنا ذالك ان نقوم فیهم بحق الله تبارك وتعالی ۱۰۲۵ فی مجموعة ورام روی عن اویس القرن قال ان ذکر الموت لم یدع

میأنداخت بروی برادرش تاردائی بیابد گفتم نه گفت هرگاه زیر جامهٔ داشت می‌فرستادبرای برادرش تازیرجامهٔ بیابد گفتم نه پس زددستش برانم وگفت آنهابرادرنیستند

۱۰۲۴ درکتاب سفینه روایتشده که گفته شد به اویس قرنی چگونه است حال تو گفت چگونه خواهد بود حال کسیکه هرگاه داخل صبح میشود نمیداند آیا بشب وارد خواهدشدیا نه وهرگاه شب میکند نمیداند بصبح خواهد رسید یانه بشارت داده میشود به بهشت ونمیکند کاری که مستحق ورود بهشت باشد ومی ترساندمردم را وترك نمیکند چیزیرا که باعث ترساندن مردم است بخدا قسم مرگ وغصه‌های، آن وغم واندوه آن ویاد هول روز قیامت باقی نگذاشته برای مؤمن در دنیا سروری وبدرستیکه اداء حقوق خدا باقی نگذاشته برای ماطلا ونقرهٔ و بدرستیکه حرکت مؤمن برای اقامهٔ حق در میان مردم باقی نگذاشته برای ما رفیقی امر می‌کنیم مردم را بمعروف ونهی میکنیم از زشتی‌ها پس فحش وناسزا میگویند ونسبت می‌دهندما را بگناه وعیبها وامور فجیع ونسبت باین نسبت‌های ناروا همدستان ازفساق برای خود می‌یابند بخدا قسم منع نمیکند این نسبتها ما را ازقیام به‌حق و اداء وظیفه نسبت به‌وظیفهٔ خدائی

۱۰۲۵ درمجموعه ورام‌روایت شده ازاویس که گفت یادمرگ باقی نگذاشت از برای مؤمن در دنیا شادیی وعلم مؤمن بحقوق خدا باقی نگذاشته برای مؤمن طلاو نقره وقیام وحرکت مؤمن باالحق نگذاشته برای او رفیقی

للمؤمن فی الدنیا فرحا وان علم المؤمن بحقوق الله لم یدع له من ماله فضة ولاذهبا وان قیام المؤمن فی الناس بالحق لم یدع له صدیقا .

۱۰۲۶ فی السفینه روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول تفوح روائح الجنه من قبل قرن واشوقاه الیك یااویس القرنی الاومن لقیه فلیقرئه منی السلام فقیل یارسول الله ومن اویس القرنی قال ان غاب عنکم لم تفتقدوه وان ظهر لکم لم تکترثوا به یدخل الجنه فی شفاعته مثل ربیعه ومضر یؤ من بی ولایرانی ویقتل بین یدی خلیفتی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب فی صفین ۱۰۲۷ فی السفینه فی ضفدع کان الوزغ ینفخ فی نار ابراهیم علیه السلام وکان الضفدع یذهب باالماء لیطفی به النار عن ابی عبدالله علیه السلام قال لما اضرمت النار علی ابراهیم علیه السلام شکت هوام الارض الی الله عزوجل واستأذنته ان تصب علیها الماء فلم یأذن الله عزوجل لشیئی منها الاللضفدع فاحترق منه الثلثان و بقی منه ثلث .

۱۰۲۸ وفی السفینه نقل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال داود النبی علیه السلام لاعبدن

۱۰۲۵ درکتاب سفینه روایت شده از رسولخدا صلی‌الله‌علیه و آله که می‌فرمود میوزد بوی بهشت از طرف قرن و اظها اشتیاق کرد بدیداد اویس قرنی و فرمود آگاه باشید هر کس ملاقات کند او را برساند ازمن به او سلام گفته شد یا رسول‌الله کیست اویس‌قرنی‌فرمود کسی است که اگر غائب شود تفقد نکند اورا کسی‌واحوال نپرسد واگر ظاهر شودبرای‌شما گویا ظاهر نشده و اورا بحساب حاضرین نیاورید بوسیله و شفاعت اوداخل بهشت شوندبه اندازهٔ طائفه‌ربیعه ومضر که بزرگترین طوائف عرب‌اند اویس قرن کسی است که‌ایمان بمن میاورد وحال آنکه مرا ندیده‌و کشته‌میشود پیش‌روی جانشین من‌امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب در صفین

۱۰۲۷ ونیز در کتاب سفینه ذکرشده که وزغه فوت میکرد با دهان آتش حضرت ابراهیم‌وقورباغه آب میبرد که خاموش‌کند آتش را و از حضرت صادق ع نقل‌شده که فرمود پس‌ازآنکه‌آتش برافروخته‌شد برای سوختن حضرت‌ابراهیم شکایت‌کردندجنبنده‌های زمین به سوی‌خداواجازه خواستن که‌آب بریزند بر آتش واذن‌نداد خداهیچ حیوانی‌رامگر قورباغه‌را پس‌دوسوم‌از اوسوخت وباقی‌ماند یکسوم ازاو

۱۰۲۸ درکتاب سفینه نقل‌شده ازحضرت صادق ع که فرمود گفت داود پیغمبر ع هر

الله اليوم عبادة ولاقرئن قرائة لم افعل مثلها قط فدخل محرابه ففعل فلما فرغ من صلوته فاذا هو ضفدع في المحراب فقال له ياداود اعجبك اليوم مافعلت من عبادتك وقرائتك فقال نعم فقال لايعجبنّك فاني اسبّح الله تعالى في كل ليلة الف تسبيحة يتشعب لي مع كل تسبيحة ثلاث آلاف تحميده واني لاكون في قعر الماء فيصوت الطير في الهواء احسبه جائعا فاطفوله على الماء ليأكلني ومالي ذنب.

۱۰۲۹ وفي السفينة في برص عن يحيى بن يعمر لئن اقتل مأة وزغه احبّ الي من ان اعتق مأة رقبة قيل انما قال ذالك لانها دابة سوء ومن خواصه انه اذا شق بطنه وجعل على موضع النصل والشوكة فانه يخرجها واذا سحق وخلط بالزيت انبت الشعر على القرع ۱۰۳۰ في السفينه في وزغ عن عبدالله بن طلحة قال سألت اباعبدالله عليه السلام عن الوزغ فقال عليه السلام رجس وهو مسخ كله فاذا قتلته فاغتسل وقال ان ابي عليه السلام كان

آينه عبادت كنم خدا را امروز يكعبادتى وهرآينه بخوانم يكخواندنى كهعبادت نكرده باشم آنطور هرگز پس داخل محراب شد وعبادت كرد پس از آنكه فارغ شد از عبادتش ناگاه قورباغه را در محراب ديد پس آن حيوان گفت يا داود تعجب كردى از عبادت خود امروز واز دعاى خود پس گفت داود، بلى پس گفت قورباغه تعجب مكن از كردهٔ خود البته بدرستيكه من تسبيح مى كنم خدا را در هرشبى هزار مرتبه كه برميخيزد ازهر تسبيحه سه هزار حمد و بدرستيكه هرآينه گاهى درزيرآب هستم و صدا مى كند پرنده در هوا گمان ميبرم كه گرسنه باشد پس بادميكنم روى آب كه مرا مرده گمان كند وبه خورد وحال آنكه برمن گناهى نيست (زيرا عقلى ندارد آنحيوان و گناه دائر مدار عقل و تكليف است)

۱۰۲۹ ودر كتاب سفينه باب برص ذكر شده كه يحيى بن يعمر گفته اگر بكشم صد وزغه دوستر دارم از اينكه آزاد كنم صدبنده را گفته شده كه ابن بجهة اين است كه وزغه حيوان بديست و از خواص وزغه اين است كه اگر بشكافند او را و بگذارند بالاى تير و ياخارى كه در بدن نشسته به آسانى بيرون آيد واگر بكوبند وبا زيت مخلوط كنندو بسر كچلى بمالند مو ميرويد

۱۰۳۰ در كتاب سفينه نقل شده در باب وزغ از عبدالله پسر طلحه كه گفت پرسيدم از حضرت صادق عليه السلام از وزغه پس حضرت فرمود پليد است ومسخ شده اند تمامشان پس هر گاه او را كشتى غسل بكن و گفت بدرستيكه پدرم نشسته بود در خانه ومردى باپدرم بود و

قاعدا في الجحر ومعه رجل يحدثه فاذا هووزغ يولول بلسانه فقال ابی عليه السلام للرجل اتدری مايقول هذا الوزغ فقال لاعلم لی بما يقول قال عليه السلام فانه يقول والله لئن ذكرتم عثمان بشتم لاشتمن علياً حتى تقوم من ههينا قال و قال ابی عليه السلام ليس يموت من بنی اميه ميت الامسخ وزغا وقال عليه السلام ان عبدالملك بن مروان لما نزلت به الموت مسخ و زغا فذهب من بين يدی من كان حاضرا عنده و كان عنده ولده فلما ان فقدوه عظم ذالك عليهم فلم يدروا كيف يضعون ثم اجمع امرهم على ان يأخذوا جذعا[۱] بفتحتين فيضعوه كهيئة الرجل قال ففعلوا ذالك والبسوا الجذع درع حديد ثم القوه في الاكفان فلم يطلع عليه احد ۱۰۳۱ فی مجمع البحرين جزع عن ابيعبدالله عليه السلام قال انی لالحس اصابعی حتى اخاف ان يرانی خدمی فيری ان ذالك من التجشع ۱۰۳۲ مجموعة ورام عن النبی صلى الله عليه وآله قال الا ادلكم على ما يمحوا الله منها الخطايا ويذهب بها الذنوب فقلنا بلى يا رسول الله فقال عليك باسباغ الوضوء و كثرة الخطاء الى المساجد

صحبت ميكرد ناگاه ديدند وزغۀ را كه حركت میدهد زبان خود را پدرم فرمود بآن مرد آيا ميدانی چه می گويد اين وزغه گفت نه آگاه نيستم كه چه ميگويد پدرم فرمود می گويد بخدا قسم اگر نامی از عثمان ببريد بزشتی هرآينه نام علی را بزشتی میبرم تا اينكه بيا خيزيد از اين محل وفرمود حضرت صادق پدرم ع فرمود كه نميميرد از بنی اميه مردۀ مگر آن كه مسخ ميشود وفرمود بدرستی كه عبدالملك پسر مروان پس از آنكه مرگ بـر او نازل شد گرديد وزغ پس رفت از پيش كسانيكه حاضر بودند و حاضر بود نزد او اولاد او پس از آنكه نيافتند او را ندانستند چه كنند بعد رأی همه براين شد كه بگيرند جذعی را و قرار دهند بمثل صورت مردی فرمود اين كار را كردند و پوشانيدند بر او زرهی از آهن و گذاشتند درميان كفن ها و كسی از قصه باخبر نشد مگر من و اولاد او

۱۰۳۱ در كتاب مجمع البحرين در باب جذع نقل شده از حضرت صادق عليه السلام كه فرمود اينقدر ميليسم انگشتانم را تا اينكه ميترسم ببينند خدمتكارهای من پس گمان كنند ليسيدن من از روی گرسنگی ميباشد

۱۰۳۲ در كتاب مجموعه ورام نقل شده كه پيغمبر خدا فرمود آيا راهنمائی نكنم شما را برچيزيكه محو كند گناهان شما را وازبين ببرد خطاها را گفتند چرا يا رسول الله فرمود

۱ـ بچه شتری را گويند كه داخل سال شش شده باشد و يا بچه گاو و بز كه داخل سال دوم شده باشد مجمع البحرين

وانتظار الصلوة بعد الصلوة ۱۰۳۳ فی السفینه فی نساعن النبی صلی الله علیه و آله رجل تتزین امرئه وتخرج من باب دارها فهو دیوث ولایأثم من یسمّیه دیّوثا والمرأة اذا خرجت من باب دارها متزینة متعطّرة والزوج بذالك راض یبنی لزوجها بکل قدم بیت فی النارفقصّروا اجنحة نسائکم ولاتطوّلوها فان فی تقصیراجنحتها رضی وسرورا و دخول الجنة بغیر حساب .

۱۰۳۴ فی مجموعة ورام عن النبی صلی الله علیه و آله اکثروامن ذکرثلاث تهن علیکم المصائب اکثروا ذکرالموت ویوم خروجکم من المقابر ویوم قیامکم بین یدی الله ۱۰۳۵ فی ارشادالدیلمی ایما امراة رضیت بتزویج فاسق فهی منافقة وحبست فی النار واذاماتت فتح فی قبرها سبعون بابا من العذاب وان قالت لااله الا الله لعنها کل ملك بین السماء والارض وغضب الله علیها فی الدنیاوالاخرة وکتب الله علیها فی کل یوم ولیلة سبعین خطیئة ۱۰۳۶ منهاج البراعة ج۵ ص۳۳۶ قال رسول الله صلی الله علیه و آله لایزال قدم عبد

برشما باد باسباغ وضویعنی کامل ازوضو وزیادقدم برداشتن بسوی مسجدها وانتظار نماز کشیدن بعداز اداء نماز

۱۰۳۳ درکتاب سفینه نقل‌شده ازپیغمبر خدا صلی‌الله علیه و آله وسلم درباب نسا که فرمود هر مردیکه زینت کند زوجه‌اش را وخارج شود از درخانه پس آنمرد دیوث‌است وگناه کارنیست هرکس او را دیوث بنامد وزن هرگاه خارج شود ازدرخانه‌اش وزینت کرده باشد وبوی خوش زده‌باشد وشوهرش راضی باشد باین کار بنا میشود از برای شوهرش بهرقدمی یك خانه در آتش فرمود کوتاه کنید پرهای زنهایتان را وبلند نکنید بدرستیکه درچیدن بالهای زن رضایت وشادیست وداخل‌شدن دربهشت است بدون‌حساب

۱۰۳۴ در کتاب مجموعته ورام از پیغمبر خدا نقل‌شده که فرمود سه چیز زیاد یاد کنید که آسان وسهل شود بر شما واردات و مصیبت‌ها زیاد یاد کنید از مرگ و روز خارج شدن از گورها و روزی‌که واداشته شوید در محضرخدای متعال (ازهمه چیزآگاه)

۱۰۳۴ در کتاب ارشاد دیلمی نقل‌شده هرزنیکه رضایت بدهد بزناشوئی با مردفاسقی پس آن منافقی است وحبس میشود در آتش وهر گاه بمیرد باز شود در قبرش هفتاد در از عذاب وهر وقت بگوید لااله‌الاالله لعن کند او را هرملکی که‌بین آسمان و زمین است و غضب کند خدا بر او در دنیا وآخرت و بنویسد خدا براو درهرروز وشبی هفتاد گناه

۱۰۴۵ در کتاب منهاج لبراعة جلد پنجم صفحه ۳۳۶ نقل‌شده که پیغمبر خدافرمود

یوم القیامـه من بین یدی الله عزوجل حتی یسئل عن اربع خصال عمرك فیما افینة وجسدك فیما ابلیة ومالك من این اکتسبة واین وضعتة وعن حبنا اهل البیت فقال عمر بن الخطاب وما علامة حبّکم یا رسول الله فقال صلی الله علیه وآله محبة هذا ووضع یده علی رأس امیر المؤمنین علیه السلام ۱۰۳۷ فی السفینه فی سلم جری ذکر سلمان وجعفر الطیار بین یدی جعفر بن محمد علیه السلام وهو متکی ففضّل بعضهم جعفر اعلیه وهناك ابو بصیر فقال بعضهم ان سلمان کان مجوسیاً ثم اسلم فاستوی ابو عبدالله علیه السلام جالسا مغضباً وقال یا ابا بصیر جعله الله علویا بعد ان کان مجوسیا وقرشیاً بعد ان کان فارسیاً فصلوات الله علی سلمان وان لجعفر شأنا عندالله یطیر مع الملائکه فی الجنه ۱۰۳۸ وایضاً فی ذالك الکتاب والباب عن منصور بن برزج قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ما اکثر منك سیدی ذکر سلمان الفارسی قال علیه السلام لا تقل سلمان الفارسی ولیکن قل سلمان المحمدی صلی الله علیه وآله اندری ما کثرة ذکری له قال قلت لا قال علیه السلام لثلاث خصال احدایهـا ایثاره هوا

قدم بر نمی‌دارد بندهٔ خدا روز قیامت ازمحضر پروردگار جل شأنه مگر آنکه پرسیده میشود ازچهار چیز ازعمرت که در چه راهی از بین بردی واز بدنت که درچه راه کهنه کردی واز مالت که ازچه راه کسب کردی و در کجا صرف کردی واز دوستی ما اهلبیت عمر بن الخطاب گفت علامت دوستی شما چیست ای رسولخدا فرمود دوستی این و گذاشت دست خودرا بر سر امیر المؤمنین علی علیه السلام

۱۰۳۷ درکتاب سفینه در باب سلم نقل شده که ذکری از سلمان وجعفر طیار درحضور حضرت صادق جعفر بن محمد علیهم السلام برده شد وحضرت تکیه داده بود پس حضار ترجیح میدادند بعضی جعفر را برسلمان و ابوبصیر نیز حاضر بود پس گفتند بعضی بر اینکه سلمان مجوسی بوده و بعد مسلمان شده پس حضرت ع راست نشست درحال غضب و گفت یا ابا بصیر قرار داد خدا سلمان را علوی بعد ازآنکه مجوس بود و قرارش داد قرشی بعدازآنکه فارسی بود وفرمود درود ازطرف خدا برسلمان وبدرستیکه برای جعفر مقامی است نزدخدا پروازمی‌کند باملائکه در بهشت

۱۰۳۸ ونقل شده نیز در همان کتاب وباب ازمنصور بن برزج که گفت عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام که چقدر زیاد سیدمن نام سلمان فارسی میبری فرمود مگو سلمان فارسی ولیکن بگو سلمان محمدی صلی الله علیه وآله

امیر المؤمنین علی هوی نفسه والثانیه حبه الفقراء واختیاره ایاهم علی اهل الثروة والعدد والثالثه حبه للعلم والعلماء ان سلمان کان عبدا صالحا حنیفا مسلما وماکان من المشرکین ۱۰۳۹ وفیه ایضاً فی ذالك الباب عن ابن نباته قال سألت امیر المؤمنین علیه السلام عن سلمان الفارسی رض وقلت ماتقول فیه فقال ما اقول فی رجل خلق من طینتنا و روحه مقرونة بروحنا خصه الله تعالی من العلوم باوّلها وآخرها وظاهرها وباطنها و سرّها وعلانیتها ولقد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلمان بین یدیه فدخل اعرابی فنحاه عن مکانه وجلس فیه فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله حتی دار العرق بین عینیه واحمرتا عیناه ثم قال یا اعرابی اتنحّی رجلا یحبّه الله تبارك وتعالی فی السماء ویحبّه رسوله فی الارض یا اعرابی اتنحی رجلا ما حضرنی جبرئیل الاامرنی عن ربی عزوجل ان اقرءه السلام یا اعرابی ان سلمان منی من جفاه فقد جفانی ومن آذاه فقد آذانی ومن باعده فقد باعدنی ومن قرّبه فقد قربنی یا اعرابی لاتغلّطن فی سلمان فان الله تبارك وتعالی

آیا می‌دانی بچه‌جهت زیاد نام اورا میبرم گفتم نه فرمود بجهت سه‌خصلت وسه‌صفت یکی اختیار کردن اورأی امیر المؤمنین رابرأی خودش ودوم دوستی او فقرا را واختیار کردن آنهارا بر اهل ثروت و صاحبان قوه و سوم دوستی او علم و علما را بدرستیکه سلمان بنده صالح خداست و ازمشرکین نیست

۱۰۳۹ ـ و نیز درهمان کتاب وهمان باب از ابن نباته نقل شده که گفت پرسیدم از امیر المؤمنین علیه‌السلام ازسلمان فارسی وگفتم چه میگوئید در بارهٔ او فرمود چه بگویم در بارهٔ مردیکه خلق شده ازگل‌ما و روح اوقرین است بروح ما ومختص کرده خدا اورا بعلوم اول آن وآخر آن ظاهر آن وباطن آن وسر آن وعلاینه آن وبدرستیکه بودم خدمت رسولخدا ص وسلمان‌هم خدمت آنحضرت بود پس داخل شد مرد بدوی وبیابانی دور کرد سلمان را و خود درمکان اونشست پس درغضب شد رسولخدا صلی‌اله علیه وآله بطوریکه دورزد عرق درپیشانی حضرت وسرخ شد دوچشمان انورش بعد فرمود ای اعرابی آیا دورمیکنی مردیرا که خدای متعال دوست دارد او را در آسمان و دوست دارد او را رسولخدا در زمین ای اعرابی آیا دور میکنی مردیرا که نیامد جبرئیل پیش من مگر آنکه دستور داد از طرف خدای متعال به او سلام برسانم ای‌اعرابی بدرستیکه سلمان از من است هر کس جفاکند بسلمان بمن

قدامرنی ان اطّلعه علی علم البلایا والمنایا والأنساب وفصل الخطاب ۱۰۴۰ مجموعة ورام عن امیر المؤمنین علیه السلام قال کنت قاعدا فی البقیع مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی یوم دجن ومطر اذمرت امرأة علی حمار فهوت ید الحمار فی وهدة فسقطت المراة فاعرض النبی صلی الله علیه وآله بوجهه قالوا یارسول الله انها متسرولة قال اللهم اغفر للمتسرولات ثلاثا یاایها الناس اتخذوا السراویلات فانهامن استر ثیابکم وحصّنوابها نسائکم اذاخرجن ۱۰۴۱ مجموعة ورام عن سفیان بن عینیه قال سمعت اباعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام یقول وجدت علوم الناس کلها فی اربع خصال اولها ان تعرف ربك والثانیه ان تعرف ماصنع بك والثالثه ان تعرف ما ارادمنك والرابعه ان تعرف مایخرجك من ذنبك ۱۰۴۲ فی کشکول الشیخ قال بعض العباد اعدت صلوة ثلاثین سنة کنت اصلیها فی الصف

جفاکرده وهرکس اذیت کند اورا مرا اذیت کرده وازسلمان هرکس دور باشد ازمن دوراست وهرکس نزدیك باشد بسلمان بمن نزدیك است ای اعرابی دربارهٔ سلمان بغلط واشتباه مباش بجهت آنکه خدای متعال بدرستیکه بمن دستورداده آگاه سازم اورا برعلم بلایا و منایا و بر علم انساب وفصل الخطاب.

۱۰۴۰ـ درکتاب مجموعه ورام نقل شده ازامیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بودم نشسته با رسولخدا در بقیع در یکروزیکه باران میبارید وراهها لجنی بود ناگاه زنی گذشت که برالاغ سوار بود پس دست الاغ بگودالی افتاد وزن ازبالای الاغ افتاد پس برگردانید پیغمبر خدا رورا گفتند یا رسول الله این زن شلوار بپا دارد یعنی محفوظ است پیغمبر خدا عرضکرد خدایا بیامرزکسانیکه شلوار بپا هستند سه مرتبه طلب مغفرت کرد برای آنها بعد فرمود ای مردم اختیارکنید شلواررا بدرستیکه شلوار سترکننده ترین لباسها است و حفظ کنید بوسیله شلوارزنهارا هرگاه خارج شوند ازخانه.

۱۰۴۱ـ درکتاب مجموعهٔ ورام نقل شده از سفیان بن عینیه که گفت شنیدم ازحضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام که میفرمود یافتم علوم تمام مردم کل علومشان درچهارصفت اول آنکه بشناسی خدایت را دوم اینکه بدانی چه مرحمتهائی خدا نسبت بتوکرده سوم اینکه بدانی غرض ازخلقت توچیست چهارم اینکه بدانی چه چیزخارج میکند تورا ازگناهت.

۱۰۴۲ درکتاب کشکول شیخ بهائی نقل شده از بعضی از اهل عبادت که گفت اعاده کردم نماز سی سال از عمرم را که خوانده بودم آنها را در صف اول از جماعت برای آنکه روزی بواسطهٔ عذری دیر آمدم مسجد و وقتی آمدم نیافتم محلی در صف اول و ایستادم در

الاول لانی تخلفت یوماالعذر فما وجدت موضعا فی الصف الاول فوقفت فی الثـانی فوجدت نفسی تشتشعر خجلامن نظر الناس الیّ وقد سبقت باالصف الاول فعلمت ان جمیع صلاتی کانت مشوبة باالریاً ممزوجة بلذة نظر الناس الیّ ورؤیتهم ایّای من السابقین الی الخیرات ۱۰۴۳ وایضاً فی کشکول الشیخ قال بعض العباد خرجت یوما الی المقابر فرأیت البهلول فقلت ماتصنع هنا قال اجالس قوماالایئوذونی : وان غفلت عن الاخرة یذکرونی وان غبت لم یغتابونی ۱۰۴۴ وفیه ایضاً قیل لبعض المجانین وقد اقبل من المقابر من این جئت قال من هذه القافله النّازله قیل ماذا قلت لهم قال قلت لهم متی ترحلون فقالوا حین تقدمون .

۱۰۴۵ قال بعض الحکماء ثلاثة لاینبغی لشریف ان یأنف منها وان کان ملکا قیامه من مجلسه لوالده ولعالم یستفید منه لآخرته : وخدمة للضیف ۱۰۴۶ فـی

صف دوم پس یافتم در خودم یکشرمندگی از نظر کردن مردم بسوی من و حال آن که مردم سبقت گرفته بودند برمن در صف اول پس دانستم که جمیع نماز هایم مخلوط بریا بوده و ممزوج بوده بلذت نظر کردن مردم بسوی من ودیدن آنها مرا از سبقت گیرندگان بسوی خیرات

۱۰۴۳ و نیز در کتـاب کشکول است کـه گفت بعضی از عباد خـارج شدم روزی به سوی قبرستان بهلول دا آنجا دیدم گفتم اینجا چه میکنی گفت همنشینی میکنم با دستهٔ که آزار نمیرسانند بمن واگر غفلت کنم از آخرت بیادمیآورند مرا واگر پنهان شوم غیبت مرا نمیکنند

۱۰۴۴ ونیز در همان کتاب کشکول است که گفته شد ببعضی از دیوانگان در حالی که ازقبرستان می آمد ازکجا می آئی گفت از نزد قافلهٔ که اینجا بارانداخته ومنزل کرده اند گفت چه گفتی بآنها گفت گفتم به آنها چه وقت کوچ می کنید ازاینجا گفتند هنگامیکه شما بما برسید

۱۰۴۵ بعضی ازحکما گفته اند سه چیز است که سزاوار است آدم باشرافت تکبر نورزد از آنها ولو پادشاه باشد : بلندشدن پیش پای پدر و پیش عالمیکه استفاده کرده ازاوجهت آخرتش وخدمت کردن مهمان

۱۰۴۶ در کتاب کشکول شیخ است که نظر کرد عبدالملك بن مروان هنگام مرگش به

الکشکول نظرعبدالملك بن‌مروان عندموته الی قصاریضرب باالثوب المغسلةفقال یاالیتنی کنت قصارا ولم‌اتقلدالخلافة ۱۰۴۷ قال‌بوذرجمهراعلم الناس باالدنیااقلهم منها تعجّبا ۱۰۴۸ مجموعـة ورام عن انس بن‌مالك عن‌سلیم قال دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وآله فقعد فقال عندنا (ای نام) فعرق‌فجائت امی بقارورة فجعلت تسکب‌العرق فیها فاستیقظ‌رسول‌الله صلی الله علیه وآله فقال یاام سلمة ماهذاالذی تضعین قالت هذاعرقك‌نجعله فی‌طیبنا وهومن‌اطیب‌الطّیب ویروی‌نرجوبه برکة فقال صلی الله علیه وآله اصبت ۱۰۴۹ مجموعة ورام محمدبن‌عیسی قال‌کتب‌احمدبن حمادابومحمود الی‌ابیجعفر علیه السلام کتابا طویلا فاجابه فی‌بعض کتابه اماالدنیا فنحن‌فیها متفرقون‌فی‌البلاد ولیکن‌من‌هوی‌صاحبه ودان بدینه فهومعه وان‌کان نائیاً عنه واماالاخرة فی‌دارالقرار ۱۰۵۰ فی‌الرسائل

سوی لباس شوری که لباس میشت پس گفت ایکاش لباسشوری بودم وبـار خلافت را بـه دوش نمیکشیدم

۱۰۴۷ بوذرجمهر گفت عالم‌تر ازهمه کس بدنیا آنکسی استکه تعجبش ازدنیاازهمه کمتر باشد

۱۰۴۸ در کتاب مجموعه‌ورام ازانس بن‌مالك نقل‌شده ازسلیم که‌گفت داخل شد برما رسولخداپس‌نشست وبعد خوابید وعرق‌کرد پیغمبرخدا آورد مادرم‌شیشهٔ وشروع کردبر یختن عرق‌پیغمبر درآن شیشه بیدار شد رسولخدا صلی‌الله علیه وآله پس گفت ای ام‌السلمه این چه کاریست که‌میکنی گفت‌یا رسول‌الله‌این عرق‌شمااست که او را در میان بوهای خوش‌مان قرار میدهیم واین‌از خوشبوترین عطرهای مااست وامید برکت‌میبریم‌در اوپیغمبر خداص فرمودبه حق‌رفتی

۱۰۴۹ درکتاب مجموعه‌ورام ازمحمد بن‌عیسی‌نقل کرده که‌نوشت احمد بن حمادابو-محمود بسوی ابیجعفر علیه‌السلام کاغذطولانی حضرت جواب‌داد دربعضی ازکاغذهایش‌امادنیا پس مادرآن متفرق در بلاد هستیم ولی‌هر کس میل کند بسوی‌دوستش وهم‌عقیده‌باشد بااو وبـا دوستش‌هم کیش‌باشدپس‌او با دوستش میباشدوهر چنددرظاهر دور باشدازدوستش واماآخرت پس دارثبات وقرارگاهست

۱۰۵۰ ونیز درکتاب وسائل از هشام‌بن سالم نقل‌شده ازحضرت صادق علیه‌السلام که فرمود پس‌ازآنکه کشته‌شدجعفر بن ابیطالب‌دستوردادرسولخداص به‌فاطمه‌علیهاالسلام که‌بسازد غذائی برای‌اسماء(زوجه‌انحضرت) بنت‌عمیس‌تاسه‌روز

عن هشام بن سالم عن ابیعبدالله علیه السلام قال لما قتل جعفر بن ابیطالب امر رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة علیها السلام ان تتخذ طعاما لاسماء بنت عمیس ثلاثة ایام[۱۰۵۱] و ایضا فی الوسائل عن ابیجعفر علیه السلام قال یصنع للمأتم ثلاثة ایام بیوم مات[۱۰۵۲] و ایضاً فی الوسائل عن ابیجعفر علیه السلام قال لجیران صاحب المصیبة ان یطعموا الطعام عنه ثلاثة ایام من یوم مات [۱۰۵۳] فی الوسائل عن محمد بن علی بن الحسین عن الصادق علیه السلام الاکل عند اهل المصیبة من عمل اهل الجاهلیه و السنة البعث الیهم بطعام کما امر به النبی صلی الله علیه و آله فی آل جعفر بن ابیطالب [۱۰۵۴] ارشاد الدیلمی قال النبی صلی الله علیه و آله لما اتیکم الفتن کقطع اللیل المظلم قالوا یا رسول الله فبم النجاة قال علیکم بالقرآن فانه من جعله امامه قاده الی الجنه و من جعل خلفه ساقه الی النار و هوا وضح دلیل الی خیر سبیل من قال به صدق و من حکم به عدل و من اخذ به آجر و من عمل به وفق [۱۰۵۵] و فیه ایضاً عن النبی صلی الله علیه و آله

۱۰۵۱ و نیز در کتاب وسائل از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود درست شود برای خانهای عز اطعام تاسه روز از روزیکه میتمرده

۱۰۵۲ و نیز در کتاب وسائل نقل شده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود حق است بر همسایگان مصیبت که بخورانند صاحبان مصیبت را غذا سه روز از روزیکه میت مرده

۱۰۵۳ در کتاب وسائل نقل شده از محمد بن علی بن الحسین عن الصادق علیه السلام چیز خوردن نزد اهل بیت مصیبت از عمل اهل جاهلیت است وسنت در شریعت ما فرستادن غذاست بسوی اهل عزا همانطوریکه دستور فرمود پیغمبر خدا در بارهٔ آل جعفر بن ابیطالب

۱۰۵۴ کتاب ارشاد دیلمی نقل کرده که فرمود پیغمبر خدا پس از آنکه آمد شما را فتنه‌ها مانند قطعه‌های شب ظلمانی گفتند یا رسول الله در آن زمان نجات بچه چیز است فرمود برشما باد به پناه بردن بقرآن بدرستیکه هر کس پیرو قرآن باشد می کشاند اورا ببهشت و هر کس قرآن پشت سر اندازد (یعنی عمل نکند) سوق میدهد اورا بسوی آتش و قرآن واضح ترین راهنما است بسوی بهترین راه هر کس طبق قرآن بگوید راست گفتار است و هر کس طبق قرآن حکم کند عادل است و هر کس عمل کند بقرآن مزد دارد و هر کس پیروی از قرآن کند موفق است

۱۰۵۵ و نیز در همان کتاب ارشاد است از پیغمبر خدا که دلها زنگ زده میشود مثل آهن ورفع آن بخواندن قرآن است

ان القلوب تصدی کما تصدی الحدید وجلائها بتلاوة القرآن ۱۰۵۶ فی مجموعة ورام قال الرشید لابن سماك عظنی قال احذران تقدم علی جنة عرضها السماوات والارض و لیس لك فیها موضع قدم ۱۰۵۷ وقال آخر الویل لمن ضاقت علیه رحمة الله التی وسعت کل شیئی ۱۰۵۸ مجموعة ورام عن ابی الدرداء انه قال قیامی باالحق ماترك لی صدیقا وان خوفی من یوم الحساب ما ترك علی ظهری لحما وان یقینی بثواب الله ماترك فی بیتی شیئاً ۱۰۵۹ فی السفینه عن النبی صلی الله علیه وآله قال اذا اراد الله بعبد خیراً الهاه عن محاسنه وجعل مساویه بین عینیه وکرّهه مجالسة المعرضین عن ذکر الله ۱۰۶۰ وفی ذالك الکتاب قال الصادق علیه السلام لمعویة بن وهب یامعاویه ما اقبح باالرجل یأتی علیه سبعون سنة اوثمانون سنة یعیش فی ملك الله ویأکل من نعمه ثم لایعرف الله حق معرفته الی ان قال ان افضل الفرائض و اوجبها علی الانسان معرفة الرب والاقرار با العبودیه

۱۰۵۶ در کتاب مجموعه ورام است که هارون باابن سماك گفت موعظه کن مرا گفت بترس که وارد شوی در بهشت که پهنی آن باندازه آسمان‌ها وزمین است و از برای توموضع قدمی نباشد

۱۰۵۷ ودیگری از بزرگان فرموده وای بر کسیکه تنگ شود براو رحمت پروردگار آن چنان رحمتی که شامل هرشیئی میشود

۱۰۵۸ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از ابی الدرداء که گفته است قیام من بحق برای من رفیقی باقی نگذاشته است وبدرستیکه خوف من از روز حساب باقی نگذاشته بـر گردهٔ من گوشتی وبدرستیکه یقین من به ثواب و جزای خدا باقی نگذاشته در خانه من چیزی

۱۰۵۹ در کتاب سفینه نقل شده ازپیغمبر خدا که فرمود هر گاه اراده کند خدا به بندهٔ خیر منصرف میکند او را ازنگاه در کارنیکش که قبلا کرده وقرار میدهد گناهان او را پیش نظر وچشم او ومرحمتی می‌فرماید که بدش می آید ازمجالس معرضین ازذکر خدا

۱۰۶۰ و درهمان کتاب نقل است که فرمود حضرت صادق علیه السلام بمعاویة بن وهب یا معاویه چقدر قبیح است برای مردی که بگذرد براو هفتادسال یاهشتاد سال و زندگانی کند در ملك خدا و استفاده کند از نعمت‌های خدا و بعد نشناسد خدا را بحق شناسائی تاآنجاکه فرمود بدرستی که افضل واجبات وواجب‌تر ازهمه چیز برانسان شناسائی و معرفت پروردگار است واقرار به بندگی نسبت بذات پروردگار وحد واندازهٔ شناسائی (یعنی ازافرادعادی بشر) انه لااله غیره مؤثری غیر از ذات پاك ذوالجلال نیست

وحد المعرفة ان يعرف انه لااله غيره ۱۰۶۱ عن علل الشرايع عن عمر بن علی عن ابيه علی بن ابيطالب عليه السلام بمدينة النبی صلی الله عليه وآله قال مرّ اخی عيسی عليه السلام بمدينة واذا وجوههم صفر وعيونهم زرق فصاحوا اليه وشكوا مابهم من العلل فقال عليه السلام دواؤه معكم انتم اذا اكلتم اللحم طبختموه غير مغسول . و ليس شيئی يخرج من الدنيا الابجنابة فغسلوا بعد ذالك لحومهم فذهبت امراضهم وقال عليه السلام مر اخی عيسی عليه السلام بمدينة واذا اهلها اسنانهم منتشره ووجوههم منتفخه فشكوا اليه فقال عليه السلام انتم اذا نمتم تطبقون افواهكم فتغلی الريح فی الصدور حتی تبلغ الی الفم فلايكون لهامخرج فترد الی اصول الاسنان فيفسد الوجه فاذا نمتم فافتحوا شفاهكم وصيرّوه لكم خلقاً ففعلوا فذهب ذالك عنهم .

۱۰۶۲ مجموعة ورام فی بعض الاحاديث قال النبی صلی الله عليه وآله اذامدح الفاسق اهتز لذالك العرش ۱۰۶۳ فی السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام انما يجمع الناس الرضا و

۱۰۶۱ـ در كتاب عل الشرايع از عمر بن علی عليه السلام روايت شده درمدينه طيبه كـه آن‌حضرت فرمود برادرم عيسی عليه السلام عبور كرد بشهری ناگهان‌ديد روهای اهل آنشهر زرد وچشمهای آن‌ها كبود است پس صحيه‌زدند وشكايت كردند نـزد آنحضرت ازمرض‌های خودشان فرمود حضرت عيسی‌دوای درد شما با خود شمااست‌زيرا هنگاميكه ميخواهيد گوشت بخوريد نشسته آنرا می‌خوريد... وهيچ چيزی از دنيا خارج نميشود مگر آنكه با او يـك پليدی هست كه تاشسته نشود آن پليدی رفع نميشود پس بعداز آن شستند گوشت‌هايشان را پس برطرف شد امراض آنها و فرمود امير المؤمنين عليه السلام عبور گـرد برادرم عيسی از شهری ناگاه اهل آن شهر دندان‌هايشان پراكنده وصورتهای آنها ورم كرده پس‌شكايت كردند بسوی آن‌حضرت گفت شما وقتی ميخوابيد ميبنديد دهانتان را پس بحركت در ميآيد باد در سينه‌ها تا اينكه ميرسد بلبها پس راه خـروج پيدا نميكند پس تـأثير ميكند در ريشه‌های دندان‌ها وفاسد می‌كند رورا پس هرگاه خوابيديد باز بگذرايد لبهای خودتان را و طـوری كنيد كه عادت شما شود وبعد باين‌دستور عمل كردند وبرطرف‌شد اين‌مرض ازآنها

۱۰۶۲ در كتاب مجموعة ورام فی بعض الاحاديث پيغمبر خدا(ص) فرمود هرگاه مدح گرديده شود فاسق بلرزه درمی‌آيد عرش‌خدا .

۱۰۶۳ در كتاب سفينه نقل شده ازامير المؤمنين عليه السلام‌اين‌است وجزاين نيست كه

السخط و انما عقر ناقة ثمود رجل واحد منهم فعمّهم الله تعالی بالعذاب لما عمّوه بالرضا عن الرضا علیه السلام و من غاب عن شیئی فرضی به کان کمن شهده واتاه ۱۰۶۴ و فیهذا الکتاب عن ابیجعفر علیه السلام قال خرج سلیمان یستسقی و معه الجن و الانس فمرّ علی نملة عرجاء ناشرة جناحها رافعة یدها و تقول اللّهم انا خلق من خلقك لاغنی بنا من رزقك فلا تؤاخذنا بذنوب بنی آدم واسقنا فقال سلیمان لمن کان معه ارجعوا فقد شفّع فیکم غیرکم و فی خبر آخر قد کفیتم بغیرکم .

۱۰۶۵ و فی خبر کان عدیّ بن حاتم یفتّ الخبز للنمل و یقول انّهن جارات و لهن علینا حق الجوار و عن الفتح بن خرشف الزاهد انه کان یفت الخبز لهن فی کل یوم فاذا کان یوم عاشوراء لم تأکله ۱۰۶۶ و روی ان رجلا استوقف المامون فلم یقف له فقال یا امیر المؤمنین ان الله تبارك و تعالی استوقف سلیمان بن داود لنملة لیستمع

پیوند میدهد و جمع میکند مردم را رضا و غضب بدرستیکه پی کرد شتر حضرت ثمود را یکنفر از آنقوم پس تعمیم داد خدا عذاب را بهمه پس از رضایت عموم بعمل آن یکنفر و روایت شده ازحضرت رضا علیه السلام و هر کس پنهان شود ازچیزی پس راضی شود بآن چیز مثل این است که ناظر آن چیز است و بجاآورنده آن چیز.

۱۰۶۴ ـ و در آن کتاب نقل شده از حضرت باقر (ع) که خارج شد حضرت سلیمان بجهة طلب باران و با او بود جن و انس پس برخورد بیك مورچهٔ لنگی که پهن کرده پرهای خود را و میگفت بارخدایا من خلقی هستم ازمخلوقات تو و نیست از رزق تو چیزیکه بی نیاز شویم وخدایا مگیر ما را بگناه بنی آدم و باران برای ما بفرست سلیمان گفت بکسانیکه با او بودند برگردید بدرستیکه شفاعت کرد غیر شما برای شما و درخبر دیگر است که کفایت کرد شما را غیر شما

۱۰۶۵ و درخبری رسیده عدی بن حاتم خورد میکرد نان برای مورچگان که بخورند و میگفت اینها همسایگان هستند و ازبرای آنها برما حق همسایگی است و ازفتح بن خرشف زاهد نقل شده براینکه ریزه میکرد نان برای مورچگان در هرروزی ولی روز عاشورا نمیخوردند آن نانها را

۱۰۶۶ و روایت شده که مردی درخواست کرد از مأمون که بایستد و بعرض او گوش بدهد و نأیستاد مأمون آنمرد گفت یاامیر المومنین خدای تعالی دستور داد سلیمان داود بایستد برای مورچهٔ و گوش کند حرف مورچه را و من نزد خدای متعال کوچکتر از مورچه نیستم و

منها و ما انا عندالله تبارك وتعالى با فقرمن نملة وماانت عندالله باعظم من سليمان بن داود فقال المأمون صدقت فوقف و سمع كلامه و قضى حاجته ۱۰۶۷ و فى رواية قالت النمله لسليمان هل تدرى لم سخرت لك الريح من بين سائر المملكة قال سليمان مالى بذالك علم قالت النمله يعنى بذالك عزوجل لوسخرت لك جميع المملكة كما سخرت لك الريح لكان زوالها من يدك كزوال الريح فتبسّم ضاحكا من قولها.

۱۰۶۸ فى الكافى عن ابى بصير عن ابيعبدالله عليه السلام قال تعرض على رسول الله اعمال العباد كل صباح ابرارها و فجارها فاحذر واها وهوقول الله عزوجل اعملوا فسيرى الله عملكم و وسوله ۱۰۶۹ و ايضاً فى الكافى عن سماعة عن ابيعبدالله عليه السلام يقول مالكم تسوئون رسول الله فقال له رجل كيف نسوئه فقال اما تعلمون ان اعمالكم تعرض عليه فاذا راى فيها معصية سائه ذالك ۱۰۷۰ وفى الكافى ايضاً عن محمد الزيات

توهم نزدخدا بزرگتر ازسليمان بن داود نيستى مامون گفت راست گفتى پس ايستادو كلام آنمرد راگوش كرد وبرآورد حاجت اورا.

۱۰۶۷ و در روايتى وارداست كه مورچه بحضرت سليمان گفت آياميدانى چرامسخر شده براى توباد ازبين بقيهٔ موجودات سليمان گفت نميدانم اين جهت را گفت مورچه مقصود خداى متعال اين است كه اگرمسخر ميشد براى توجميع موجودات آنطوريكه بادمسخر شده هراينه زوال آنها از دست تومثل زوال باد بود اينجا بود كه حضرت سليمان تبسم كرد از قول مورچه

۱۰۶۸ دركتاب كافى از ابى بصير ازحضرت صادق عليه السلام نقل شده كه فرمود عرضه داشته ميشود اعمال شمابررسولخدا واعمال تمام بندگان خدا هرصبحى صالح ازعباد باشد يا فاجرازعباد پس برحذر باشيد و رعايت كنيد واين مضمون قول خداى متعال است اعملوافسيرى الله عملكم ورسوله

۱۰۶۹ ونيز دركتاب كافى نقل شدهٔ ازسماعة از حضرت صادق عليه السلام كه ميفرمود چه ميشود شماراكه بدحال ميكنيد رسولخدا راپس گفت چگونه بدحال ميكنيم رسولخدا را فرمودآيا نميدانيدكه اعمال شما عرضه داشته ميشود بررسولخدا پس هروقت به بيند در اعمال شما معصيتى رابدحال مى كند پيغمبرخدا را.

۱۰۷۰ ونيزدركتاب كافى نقل شده ازمحمدزيات واوبوده است مردى متين در نزدحضرت رضا عليه السلام كه گفت گفتم بحضرت رضاعليه السلام دعابفرمائيد براى من واهلبيت من فرمود

وكان مكيناً عندالرضا عليه السلام قال قلت للرضا عليه السلام ادع الله لي ولاهل بيتي فقال عليه السلام اولست افعل في كل يوم وليلة قال فاستعظمت ذالك فقال لي اماتقرء كتاب الله وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون قال هووالله علي بن ابيطالب ۱۰۷۱ ومن خطبة علي عليه السلام في النهج لوعاينتم ماقدعاين من مات منكم لجزعتم و وهلتم وسمعتم واطعتم ولكن محجوب عنكم ماقدعاينوا و قريباً يطرح الحجاب ولقد بصرتم ان ابصرتم واسمعتم ان اسمعتم وهديتم ان اهتديتم بحق اقول لكم لقد جاهر بكم المعبر و زجرتم بمافيه مذدجر ۱۰۷۲ في مجموعة ورام انه روى ان موسى عليه السلام كان جالساً في بعض مجالسه اذاقبل ابليس و عليه برنس يتلون فيه الوانا فلمادنى منه خلع البرنس فوضعه ثم اتاه فقال السلام عليك فقال موسى من انت قال انا ابليس قال فلاحياك الله ماجاء بك قال جئت لاسلّم عليك لمنزلتك من الله تعالى و مكانك منه قال عليه السلام

آيا نه اين است كه دعا ميكنم درهرروز وشب پس اين مطلب در نظرمن بزرگ آمد فرمود آيا نخوانده كتاب خدارا وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون فرمود آن مؤمن قسم بخدا علي بن ابيطالب است

وازجمله خطبهاى على عليه السلام در نهج البلاغه اين است اگر به بينيد آنچه را ديدند كسانيكه مردند ازشما هراينه جزع وفاله ميكنيد وهراينه ميشنويد و اطاعت ميكنيد و ليكن پنهان است ازشما آنچه را آنهاديدند وبزودى برطرف ميشود پرده وهرآينه نشان داده شديد اگر به بينيد و شنوانده شديد اگر بشنويد و هدايت شديد اگر مهتدى شويد و براه بيائيد براستى مى گويم براى شما بدرستى كه علنى شده محل عبرت گرفتن ومنع شديد به چيزيكه در او منع است

۱۰۷۲ در كتاب مجموعه ورام نقل شده كه حضرت موسى(ع) نشسته بود در بعضى از مكانها ناگاه روآورد شيطان و برسراو بودكلاه بلندى كه داراى رنگهاى مختلف بود پس از آنكه نزديك شدبحضرت موسى برداشت كلاه را ازسرو گذاشت بعدآمدخدمت حضرت موسى وسلام كرد پس گفت كيستى تو گفت من شيطان هستم فرمود حضرت موسى درود مباد برتو بچه سبب آمدى گفت آمده‌ام كه سلامى بدهم بواسطه مقام تودرنزد خداوقرب تو بحضور پروردگار فرمود پس بگوچه چيزاست كه هروقت بجاآورد او را انسان غالب ميشوى تو به او گفت هرگاه انسان ازعملش خوشش بيايد وزياد بشمارد عملش را وفراموش كند گناهش را وميترسانم تورا

فما الذى اذاصنعهالانسان استحوذت عليه قال : اذا اعجبة عمله واستكثر عمله و نسى ذنوبه واحذرك ثلاثه: لاتخل بامرأة فانهماخلا رجل بامراة لاتحل لهالا كنت صاحبه حتى افتتنه بها : ولاتعاهدالله عهداالا وفيت له: ولاتخرجن صدقةالاامضيتها فانهما اخرج رجل صدقة ولم يمضها الاكنت صاحبها دون اصحابه حتى احول بينه وبين الوفاء بهاثم ولّى وهو يقول ياويلتاه علم موسى مايحذر به بنى آدم[۱۰۷۳] مجموعة ورام عن الصادق عليه السلام من كان يؤمن بالله واليوم الاخر فلايستعملن اجيرا حتى يسلمه ما اجره وعن الرضا عليه السلام انه ضرب غلمانه حيث استعملوا رجلا بغير مقاطعة وقال عليه السلام انه مامن احديعمل لك شيئاً بغيرمقاطعته ثم زدته لذالك الشيئى ثلاث اضعاف على اجرته الاظن انك نقصت اجرته واذا قاطعة ثم اعطيةاجرته حملك على الوفاء فان زدته حبة عرف ذالك منك وراى انك قدزدته وان توفيه اجرته عقيب فراغه من العمل قال الصادق عليه السلام فى الحمال والاجير لايجف عرقه حتى تعطيه اجرته .

از سه چيز خلوت مكن بازنى بدرستى كه خلوت نميكند مردى بازنى كه حلال نباشد مگر آنكه منم مصاحب اوتااينكه گول بزنم وفريبش دهم ومعاهده مكن باخدا مگر آنكه وفاكنى براى خداوخارج مكن صدقهٔ مگرآنكه بتمام برسانى بدرستيكه خارج نميكند مردى صدقه و باتمام نميرساند مگرآنكه من مراقب اوهستم ورفيقم نزدصاحبان صدقه تااينكه فاصله شوم بين اين آدم وبين وفاء بآن صدقه بعدشيطان پشت كردكه برود و مى گفت واى برمن دانست موسى چيزيراكه برحذر دارد بنى آدم را

۱۰۷۳ ـ ودر كتاب مجموعه ورام نقل شده ازامام ششم عليه السلام كه فرمودهر كس ايمان داردبخدا وروزقيامت پس بكارواندارداجيرى را تااينكه مسلم كند مقداراجرتش را وازحضرت رضا(ع) نقل است كه حضرت شايدكتك زد غلامانش رابعلت اينكه بكار واداشته بودند مرديرا بدون اينكه قطع كندكه احرت اوچيست وفرمود هيچكس نيست كه بجابياورد براى تو عملى را بدون مقاطعه بعدزيادكنى سه برابرآنچه قرار دادى مگر آنكه گمان ميكندكه توكم كردى اجرت او را و اما اگرقطع كنى وبعد بدهى اجرت او راحمل ميكند بروفاپس دراين هنگام اگر زيادكنى حبهٔ ازتوميداند اين زيادتى را وبنظر مياوردكه توزيادكردى

۱۰۷۴ ونيز دستور فرمودندكه بدهى اجرت او را پشت سر فراغش از عمل قال الصادق عليه السلام دربارهٔ حمال واجير نگذاريد خشك شود عرقش مگرآنكه پرداخته شوداجرت او .

۱۰۷۴ فی السفینه عن ابیجعفر علیه السلام قال اوحی الله عزوجل الی رسول انی شکرت لجعفر بن ابیطالب اربع خصال فدعاه النبی صلی الله علیه و آله فاخبره فقال لولا ان الله تعالی اخبرك مااخبرتك . ماشربت خمراقط لأنی علمت ان شربتها زال عقلی . . وما کذبت قط لأن الکذب ینقص المروة . . ومازینت قطلانی خفت اذاعملت عمل بی . . وما عبدت ضما قط لانی علمت انه لایضرولاینفع . . قال علیه السلام فضرب النبی صلی الله علیه و آله علی عاتقه وقال حق علی الله عزوجل ان یجعل لك جناحین تطیر بهما مع الملائکه ۱۰۷۶ فی جامع الاخبار عن علی بن الحسین علیه السلام قال یغفرالله للمؤمنین کل ذنب و یطهرّمنه ماخلاذنبین ترك التقیه و تضییع حقوق الاخوان ۱۰۷۷ و ایضاً فی جامع الاخبارقال الصادق علیه السلام خیرمفاتیح الامور الصدق و خیرخواتیمهما الوفاء ۱۰۷۸

۱۰۷۵ در کتاب سفیه نقل‌شده ازحضرت باقرعلیه‌السلام که فرمودخدا وحی کردبسوی رسولخدا بدرستیکه ذات‌مقدس ماشکر گذاری میکندبرای جعفر بن ابیطالب بسبب چهارخصلت پس‌احضارکرد رسولخدا جعفررا و به اوخبرداد جعفر گفت اگرنه این بودکه خدای متعال خبرداده من‌خبر نمیدادم. . شراب‌نخوردم هرگز چون دانابودم‌که آشامیدن شراب برطرف میکند عقل‌مرا. . و دروغ نگفتم هرگز برای‌آنکه دروغ کم میکند وجاهت‌را. . وزنا نکردم هرگز زیراترسیدم اگرتجاوزکنم بناموس‌غیرتجاوزشود بناموسم. . ونپرستیدم بت‌هرگززیرا دانستم بت نه قادراست ضرر برساند ونه‌نفع فرمودحضرت باقر(ع)دستی زدپیغمبر خدابشانهٔ جعفر وفرمود سزاوار است‌که خدای متعال عنایت‌کند دوبال‌که پروازکنی باآنها باملائکه.

۱۰۷۶ درکتاب جامع الاجبار نقل‌شده ازعلی بن الحسین علیه‌السلام که فرمودمیآمرزد خدا مؤمنین را ازهر گناهی وپاك میشود ازهر معصیتی سوای دوگناه. . ترك‌کردن تقیه. . . و تضییع‌کردن حقوق برادران. .

۱۰۷۷ ونیز درکتاب جامع‌الاخبار ازحضرت صادق علیه‌السلام نقل شده‌که فرمود کلیدهای امور راستی است وبهترین عاقبت‌امور وفااست

۱۰۷۸ درکتاب طرائف‌الحکم نقل‌شده ازحضرت صادق علیه‌السلام ازپدر بزرگوار و پدران گرامش از رسولخداص که فرمود شبی که سیرداده شدم به آسمانها تکلم کرد با من پروردگار من‌جل‌جلاله: فرمود یامحمد : پس گفتم لبیك خدای من، پس گفت بدرستیکه‌علی حجت من‌است‌بعدازتو برخلق من: وپیشوای اهل طاعت من است هرکس‌اطاعت کند اورامرا

طرائف‌الحکم عن‌الصادق علیه‌السلام عن‌ابیه عن‌آبائه علیهم‌السلام قال‌قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله
لیلة اسری بی‌الی السماء‌کلمنی ربی جل‌جلاله : فقال یامحمد : فقلت لبیك ربی :
فقال : ان علیاً حجتی بعدك علی‌خلقی : وامام اهل‌طاعتی : من‌اطاعه اطاعنی : ومن
عصاه عصانی فانصبه علماً لامتك یهتدون به بعدك ۱۰۷۹ فی‌ارشاد الدیلمی عن‌الباقر
عن‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ان‌فی‌جهنم وادیاً یستغیث منه اهل‌النار کل‌یوم سبعین‌الف‌مرة وفی
ذالك‌الوادی بیت من‌النار وفی‌ذالك البیت جب من‌النار وفی‌ذالك‌الجب تابوت‌من
النار وفی‌ذالك التابوت حیة‌لهاالف ناب‌کل ناب‌الف‌ذراع قال‌انس قلت یارسول‌الله
لمن‌یکون‌هذالعذاب قال‌لشارب‌الخمر من‌اهل‌القرآن وتارك‌الصلوة ۱۰۸۰ جواهر
السنیه عن‌ابی‌جعفر علیه‌السلام : قال‌کان فیما اوحی‌الله عزوجل الی‌موسی علیه‌السلام یاموسی:
من زنی‌زنی به‌ولوفی‌العقب من‌بعده : یا موسی‌بن‌عمران: عف‌یعف‌اهلك: یاموسی
بن‌عمران : ان اردت ان‌یکثر خیراهل‌بیتك فایاك والزنا : یابن‌عمران : کماتدین
تدان ۱۰۸۱ فی‌السفینه قال‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله من‌احسن فیمابقی من عمره لم یؤاخذ بما

اطاعت‌کرده: وهرکس مخالفت‌کند او را مرامخالفت‌کرده پس‌نصب‌کن‌اورا که‌راهنمای‌برای
امت توباشد وهدایت شوند بوسیلهٔ علی‌بعدازتو

۱۰۷۵ ودرکتاب ارشاد دیلمی از امام باقرع نقل‌شده که‌بدرستی در جهنم وادی‌هست
که پناه میبرند ازاو اهل آتش درهر روزی هفتاد مرتبه ودرآن وادی خانهٔ‌هست ازآتش ودر
خانه‌چاهی است ازآتش ودرآن چاه تابوتی است ازآتش ودرآن تابوت ماریست‌که برای او
هزارنیش است‌که درازی هر نیش هزار ذراع است انس‌گفت گفتم یا رسول‌الله مال‌کیست این
عذاب فرموداز برای شارب خمراز اهل قرآن وتارك نماز

۱۰۸۰ درکتاب‌جواهرالسنیه نقل‌شده‌ازحضرت‌باقرعلیه‌السلام که‌فرموداز‌جمله‌اموریکه
خداوحی فرمودبحضرت موسی‌ع این‌بود ای‌موسی، هرکس زناکندزناخواهدشد بااواگرچه
در اعقاب‌او از بعداوای‌موسی‌پسرعمران‌عفیف‌باش‌تااهل‌توعفیف‌باشند. ای‌موسی‌پسرعمران‌اگر
دوستداری‌که زیاد بشود خیر اهلبیت تو پس بپرهیز از زنا : هرطور با مردم رفتار کنی با
توهمانطور رفتار خواهد شد

۱۰۸۱ درکتاب سفینه‌نقل شده که فرمود پیغمبرخدا هرکس عمل‌نیك‌کند درباقیماندهٔ
از عمرش اخذ نخواهد شد بآنچه گذشیه ازگناهانش‌وهرکس عمل‌زشت انجام‌دهد درباقیماندهٔ
ازعمرش اخذ خواهد شد باول وآخر ازگناهانش

مضی من ذنبه ومن اساء فیمابقی من عمره اخذ بالاول والاخر ۱۰۸۲ وفی روایة قال النبی صلی الله علیه و آله کن عن عمرك اشح منك علی درهمك و دینارك ۱۰۸۳ وفی روایة روی صاحب الکشاف فی ذکر عفو یوسف علیه السلام عن اخوته وهی انّ اخوة یوسف لما عرفوه ارسلوا الیه انك تدعونا الی طعامك بکرة وعشیاً ونحن نستحیی منك لما فرطنا قبل فقال یوسف علیه السلام انّ اهل مصر وان ملکت فیهم فانّهم ینظرون الیّ باالعین الاولی ویقولون سبحان من بلغ عبدابیع بعشرین درهما مابلغ ولقد شرّفت الان بکم و عظمت فی العیون حیث علم الناس انّکم اخوتی وانّی من حفدة ابراهیم الخلیل ۱۰۸۴ طرائف الحکم قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیجیئنّ یوم القیامه اقوام واعمالهم کجبال تهامه فیؤمر بهم الی النار قالوا یارسول الله صلی الله علیك مصلّین : قال : نعم : کانوا یصومون ویصلّون و یأخذون وهنا من اللیل فاذا عرض لهم شئی من الدنیا وثبوا علیه ۱۰۸۵ فی انوار النعمانیه روی ان رجلامن بنی اسرائیل رأی فی المنام انه خیر ثلاث

۱۰۷۲ و در روایتی پیغمبر خدا فرمود بوده باش بر گذشت عمرت بخیل‌تر تا بر طلاو نقره‌ات

۱۰۸۳ روایت کرده صاحب تفسیر کشاف در بارهٔ بخشش یوسف ع نسبت به برادرانش بر اینکه برادران یوسف پس از آنکه شناختند اورا فرستادند پیش حضرت یوسف که خوندن توما را بسر سفره طعام صبح وشام باعث شرمندگی ما است وماحیامیکنیم از تو بواسطهٔ اعمال مانسبت به تو پس گفت یوسف علیه السلام بدرستیکه اهل مصر وهر چندمن پادشاه شده‌ام آنها نگاه‌میکنند بمن بنظر اولی ومیگویند منزه است خدائیکه رسانده بندهٔ که فروخته‌شد به بیست درهم بمقام پادشاهی ولی الان بآمدن شمادر چشمها بزرگ‌شده‌ام چون‌دانسته‌اند که‌شما برادران‌من‌هستید واینکه‌من ازاحفادواولاد ابراهیم‌خلیل هستم

۱۰۷۴ در کتاب طرائف‌الحکم روایت‌شده که فرمود رسولخداصلی‌الله‌علیه و آله‌هر آینه آورده‌میشوند روزقیامت دسته‌هائی که دارای اعمال‌هستندبه‌مثل کوههای‌تهامه پس‌مأمورمیشوند که بروند بسوی آتش گفتند یا رسول‌الله درودخدا برشما آیا نمازگذارند فرمود بلی روزه گیرنده هستند ونماز خوان‌بلکه مقداری‌از شب بعبادت میگذرانند ولی هرگاه دنیا پیش‌آید جستندمیکنند بر آن

در کتاب انوار نعمانیه نقل‌شده که مردی‌از بنی‌اسرائیل‌درخواب دید که سه‌دعای‌مستجاب

دعوات مستجابات بان يصرفها حيث شاء: فشاورامرئته فی‌محل الصرف فرأت ان يصرف واحدة منها فی‌حسنها وجمالها ليزيد حسن‌المعاشرة بينهمافصرفهافی‌ذالك فصارت جميلة فيمابين بنی‌اسرائيل فاشتهرامرها الی ان غصبها ملك ظالم فدعـا الرجل غيرة بان يصيرّها الله تعالی علی صورت‌كلب فصارت‌كلباً اسودا وجائت الی باب زوجها و تضرّعت اليه مدة حتی رقّ قلبه فدعا بان يصيرّها الله علی صورتها الاولی فضاعت الدعوات الثلاث فيها وهی‌كماكانت بشوم مشاورةالنساء ۱۰۸۶ وفی البحار روی عن‌جعفر بن‌محمدعليه‌السلام رواية تكشف عن شدة كيد النساء وخدعهن و هوانه عليه‌السلام قال‌كان فی بنی‌اسرائيل رجل صالح وكان‌له مع‌الله معاملة حسنة وكان‌له زوجة وكان ظنيناً بها وكانت من‌اجمل اهل زمانها مفرطة فی‌الجمال والحسن‌وكان يقفل عليها الباب فنظرت يوماً شابا فهوته وهواها فعمل لها مفتاحا علی‌باب‌دارها وكان يخرج ويدخل ليلا و نهارامتی‌شاء و زوجهالم يشعر بذالك : فبقياعلی‌ذالك

دارد واختياردارد‌باينكه صرف‌كند آنهارا درهرمحل‌كه بخواهدپس مشورت‌كرد بازنش‌كه‌در چه‌محلی صرف‌كند پس‌آن زن‌رأی‌داد‌كه صرف‌كنديكی‌را ازآن سه‌تا درجمال و حسن او تـا زيادشود حسن معاشرت بين‌آن‌دو پس‌صرف كرد يكی‌را درجمال آن‌زن پس گرديد با جمال درميان بنی‌اسرائيلا پس‌اشتهار يافت باندازهٔ كه‌جمال اوبه پادشاه‌رسيد وغصب كرد اورا‌پادشاه ظالم پس‌آنمرد ازروی غيرت دعاكرد كه بگرداند خدا اورا بصورت‌سگ پس گرديديك‌سگ سياه وآمد بدرخانه شوهرش وتضرع وزاری كرد بسوی شوهرش تااينكه رقت كرد دل او و دعاكرد‌كه‌خدا برگرداند اورا بصورت اولی پس‌بواسطهٔ مشورت بازن ضايع‌شد هر سه دعا و اين‌دليل واضحی‌است برشوم‌بودن مشورت بازن

۱۰۸۶ ودركتاب بحار روايتی نقل‌شده ازحضرت باقرعليه‌السلام‌كه‌كاشف است‌ازشدة مكر زن وخدعهٔ آنها وآن‌چنين است كه حضرت فرمود در بنی اسرائيل‌مردی بود صالح‌وبا خدای متعال رابطهٔ حسنه‌داشت وبود برای اوزنی كه‌بسيار مورد سوءظن شوهرش بود وآن‌زن از زنهای ‌ا جمال زمان‌خود بود ومفرط درحسن وجمال بود‌وآن مرد در را به روی‌آن زن قفل‌ميكرد پس نظر كرد آن زن روزی بيك جوانی وميل كرد بسوی او و آن جـوان هم‌ميل كرد بسوی آن‌زن پس‌كليدی ساخت آن جوان برای‌درب منزل‌آن‌زن ورفت وآمد ميكردشب

زماناطويلافقال لها زوجها يوما وكان اعبدبني اسرائيل وازهدهم انك قـدتغيّرت عليّ ولم‌اعلم ماسببه وقدتوسوس قلبي عليّ وكان قداخذهابكرا ثم قال وأشتهي منك انك تحلفي لي انك لم‌تعرفي رجلا غيري : وكان لبني اسرائيل جبلاً يقسّمون به ويتحاكمون عنده وكان الجبل خارج المدينة عنده نهرجار وكان لايحلف احدعنده كاذباالاهلك : فقالت له ويطيب قلبك اذاحلفت لك عندالجبل : قال . . نعم : قالت متى شئت فعلت : فلما خرج العابد لقضاء حاجته دخل عليها الشّاب فأخبرته بماجرى لهامع زوجها وانها تريد ان تحلف له عندالجبل وقالت مايمكنني ان احلف كاذبة ولااقول لزوجي فبهت الشّاب وتحيّروقال فماتصنعين : فقالت بكّرغدا والبس ثوب مكار وخذحمارا واجلس على باب المدينه فاذاخرجنا فاناادعه يكتري منك الحمار فاذا اكتراه منك بادرواحملني و ارفعني فوق الحمارحتى احلف له وانا صادقة انه مامسّني احدغيرك وغيرهذا المكاري : فقال حبا وكرامة : وانه لماجاء زوجهاقال

و روز وهر وقت كه مى‌خواست وشوهر آن وگاه نبود ونمى‌فهميد: براين‌منوال بودند زمان زيادى پس گفت آن مرد صالح بزنش روزى واز عابدترين مردم بنى اسرائيل بودوزاهدترين آنهاكه اى زن‌تو دراخلاق وزفتار تغيير كردى نسبت‌بمن ونميدانم سبب آن چيست ودر قلب من شهادتى وارد ميشود ووقتى اين‌مرد ازدواج كرده‌بود اين‌زن باكره بود ومردى‌نديده‌بود بعدمرد اظهار داشت ميل دارم براى من‌قسم‌بخورى كه مردى راغيرمن نديده و نميشناسى ؛و ازبراى بنى اسرائيل كوهى بودكه بآن كوه قسم ميخوردند وحل وفصل امور راپاى آن‌كوه ميبردند وآن‌كوه خارج شهرشان بود وپاى آن‌كوه نهرى‌بود جارى دهيچكس قسم بدوروغ نميخورد مگر آنكه هلاك ميشد: آن زن گفت بمردش كه‌دل توپاك‌ميشود اگرمن‌قسم بخورم براى تونزد آن كوه: گفت بلى: زن گفت هرزمان بخواهى قسم‌ميخورم : بعد عابد بـراى كارى از خانه خارج‌شد آن‌جوان وارد شد بر آن زن وخبرداد بآن جوان گفتگوهاى خودرا باشوهرش واينكه قصد دارد قسم بخورد براى شوهرش نزد آن كوه‌و گفت نميتوانم‌قسم‌بخورم بدورغ واز طرفى نميتوانم واقع را بشوهرم بگويم آن‌جوان‌مبهوت ومتحيرشد و گفت‌بآن‌زن پس‌چكار خواهى كرد؛ گفت‌فردا صبح زود بپوش‌لباس آدمى كه مال‌بكرايه ميدهد و الاغى با خود داشته باش وبنشين دم‌دروازه‌شهر پس‌هروقت من وشوهرم خارج‌شديم‌من‌از اوميخواهم كه كرايه‌كند از توالاغت را وقتى پيش‌تو آمد پيش دستى كن‌تو وزود بعداز كرايه كردن مـرا

لها قومی الی الجبل لتحلفی به وقالت مالی طاقة بالمشی فقال اخرجی فان وجدت مکاریا اکتریت لك فقامت ولم تلبس لباسها فلما خرج العابد وزوجته رأت الشاب ینتظرها فصاحت به یامکاری اکتری کذا حمارك بنصف درهم الی الجبل قال : نعم : ثم تقدم و رفعها الی الحمار وساروا حتی وصلوا الی الجبل فقالت للشاب انزلنی عن الحمار حتی اصعد الجبل فلما تقدّم الشاب القت بنفسها الی الارض فانکشفت عورتها فشتمت الشّاب : فقال : والله مالی ذنب : ثم مدّت یدها الی الجبل وحلفت له انه لم یمسها احد ولا نظر انسان مثل نظرك الی مذعر فتك غیرك وهذا المکاری : فاضطرب الجبل اضطراباً شدیداً وزال عن مکانه وانکرت بنواسرائیل فذالك قوله تعالی : وان کان مکرهم لتزول منه الجبال .

۱۰۸۷ و یعجبنی ایضاً نقل حکایة اخری فی مکر المرئة وخداعتها وهی علی نقل منهاج البراعة عن کتاب زهر الربیع کذالك: کان فی الهند رجل شجاع غیور وله

سوار کن بر الاغ و بلندم کن تا اینکه قسم بخودم برای شوهرم و راستگو باشم بر اینکه دست کسی ببدن من نرسیده غیر از دست خودت که شوهر منی وغیر از دست صاحب الاغ که مکاری باشد پس آن جوان گفت البته میکنم و قبول دارم: و بعد از دستورات زن بآن جوان شوهر زن آمد و گفت بزنش برخیز برویم بطرف کوه که قسم بخوری بکوه: زن گفت من حال پیاده روی ندارم مرد گفت خارج بشو اگر مکاری یافتم مرکبی کرایه میکنم برای تو زن برخواست و نپوشید لباسهای خودرا پس از آنکه عابد وزنش خارج شدند زن جوان رادید منتظر آنها است زن داد زد یامکاری کرایه میکنم این الاغ را بنصف درهم تا کوه: (راضی هستی) گفت بلی. وجلو رفت و بلند کرد زن را و گذاشت اورا بالای الاغ ورفتند تا رسیدند بکوه زن بجوان گفت پیاده کن مرا تا بروم بالای کوه تا خواست جوان نزدیك شود زن خودرا پرت کرد بزمین بطوری که عورتش ظاهر شد برای آن جوان زن مکار شروع کرد بفحش دادن بجوان: جوان گفت بخدا قسم من گناهی نکردم: بعد دست بالا برد بسوی کوه و برای شوهرش قسم خورد که دست نزده ببدن او احدی و نظر نکرده انسانی مثل نظر کردن تو بسوی من از زمانی که شناختم من تورا و غیر از تو وغیر این مکاری و صاحب الاغ : پس بلرزه درآمد کوه لرزش شدیدی و بلند شد از محل خود وانکار کردند بنواسرائیل : و این است قول خدای متعال : وان کان مکرهم لتزول منه الجبال .

۱۰۸۷ ـ و دوست دارم نقل کنم حکایة دیگری در مکر زن وخدعهٔ او و آن حکایت بنا بر نقل کتاب منهاج البراعة از کتاب زهر الربیع چنین است بود در هند مردی شجاع وغیرتمند واز

امرأة جميلة فاتفق انه سافر عنها فجلست يوما على قصرها فرأت برهمنا من براهمة الهند شابا فحصل بينهما عشق و وصال وكان يأتي اليهامتى ماارادَ : فخرجت يوما الى بيت جارها واتى ذالك الشاب الى منزلها فلم يجدها فخرج فى طلبها فلمادخلت اخذالشاب الهندى سوطاكان معه وضربها : وكان فى تلك الحالة اتى زوجها من السفر فقال لها برهمن : هذا زوجك اتى فكيف الحيلة : فقالت : اضربنى بهذا السوط فاذا دخل زوجى و سألك فقل ان هذه المرئه فيها صرع اتى بعد سفرك وطلبونى لاعوذ بها باالاسماء واقرء عليها واضربها حتى يخرج منها الجن فتكدرت على زوجها عيشه وخرج الشّاب الهندى : وبعد هذا صارت كلما اشتهت وصال الشّاب الهندى صرعت نفسها ومضى زوجها يلتمس من الهندى والهندى يمّن عليه ويأخذ منه حق الجعالة حتى ياتى الى منزله لاجل ان يعوذها مما عنده فصار الرجل الغيور قوادا ديّوثا ۱۰۸۸ وفى حكمة آل داود امراة السّوء غلّ يلقيه الله فى عنق من يشاء : وقال داود

برای او بود زنی دارای جمال پس اتفاق افتاد برای مرد مسافرتـی و دوری از آن زن پس نشسته بود روزی بالای قصرش چشمش افتاد به برهمن جوانی از براهمه هند پس حاصل شد بین آن دو عشق و علاقهٔ و چنان رابطه بین آن دو برقرار شد که میآمد پیش آن زن هروقت دلش میخواست : روزی خارج شد آن زن بسوی خانه همسایه‌اش و آن جوان آمد بمنزل آن زن نیافت آن زن را : پس خارج شد بطلب آن زن : پس از آنکه زن داخل خانـه شد گرفت جوان هندی تازیانهٔ که با او بود وزد آن زن را و در آنحال شوهرزن از سفر آمد برهمن به آن زن گفت این است شوهر تو راه‌چاره چیست آن زن گفت بزن مرا با این تازیانه ووقتی شوهرم داخل شد و پرسید بگو بدرستیکه این زن در او مرض صرع عارض شده بعد ازسفر تو و مرا خواسته‌اند که دعا بخوانم باسم هائی و بخوانم براو و بزنم او را با تازیانه تـا اینکه خارج شوند از بدن او جن‌ها : پس ناگوار شد زندگانی برشوهر آن زن بواسطه مرض زنش و آن هندی از خانه خارج شد : و بعد از آن این‌طور شد که هـروقت آن زن میل بهندی پیدا میکرد واشتهای هندی بسرش میآمد مرض صرع بخود میبست ومیرفت شوهر بیچاره‌اش خواهش میکرد ازهندی وهندی منت براو میگذاشت و حق‌الزحمهٔ هم‌میگرفت تا اینکه میآمد بمنزل آن مرد برای علاج‌درد آن زن بآن عوذات ودعاها پس براثر حیلهٔ زن مردغیرت‌مند واسطهٔ زشتی شد ودیوث.

۱۰۸۸ ـ و درحکمت آل‌داود نقل شده که زن‌بد : غلی است که میاندازد خدا آنـرا

عليه السلام المرأة السوء كالحمل الثقيل على الشيخ الكبير : والمرأة الصالحة كالتاج المرصّع بالذهب كلما رأهاقرّت عينه ۱۰۸۹ وعن مولينا امير المؤمنين عليه السلام فى قوله تعالى ربنا آتنا فى الدنيا حسنة قال عليه السلام المراة الحسنات الصالحة وفى الاخرة حسنةً حورية من حور العين وقنا عذاب النار امراة السوء ۱۰۹۰ طرائف الحكم عن الباقر عليه السلام قال : اذاكان يوم القيامه اقبل قوم على الله عزوجل فلايجدون لانفسهم حسنات : فيقولون : اليهنا وسيدنا مافعلت حسناتنا فيقول الله عزوجل : اكلتها الغيبة فان الغيبة لتأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب الحلفاء ۱۰۹۱ وفى هذا الكتاب قال النبى صلى الله عليه وآله خمس لاجناح على من قتلهن فى حل اوحرم: الحية والعقرب والفارة والحداء والكلب العقور.

۱۰۹۲ فى مجموعة ورام قال الصادق عليه السلام لسفيان الثورى يا سفيان خصلتان من

بگردن هر كس بخواهد: و نيز حضرت داود فرموده زن بد مثل بارسنگينى است كه بردوش پيرمردى گذاشته شود وزن خوب مثل تاج نگينى نشان است بطلاكه هروقت به‌بيند روشن شود چشمش .

۱۰۸۹ ـ و از مولاى ماامير المؤمنين عليه السلام نقل شده در بارهٔ قول خداى متعال ربنا آتنا فى الدنيا حسنة فرمود يعنى زن باجمال صالحه وفى الاخرة حسنة يعنى حوريهٔ از حور العين بهشت وقنا عذاب النار يعنى زن بد زشتخو .

۱۰۹۰ ـ در كتاب طرائف الحكم نقل شد از حضرت باقر عليه السلام كـه فرمود روز قيامت كه بشودر ومياورند دستهٔ بسوى خدا بجهة حساب پس نمييابند از براى خود حسنه وعمل نيكى : پس ميگويند : بارخدايا پس كجا است حسنات اعمال ما پس ندا ميرسد از طرف خدا: كه از بين برده حسنات شمارا غيبت كردن شما بدرستيكه غيبت ميخورد حسنات راهمانطوريكه ميخورد آتش هيزم راو چوب حلفا راكه سريعترين و مهياترين چوب‌ها است براى سوختن (ظاهراً حلفا چوبى است كه پوست آن را باهك وغيره ميزنند و دربنائى بكارميبرند وبفارسى او را لوخ ميگويند .

۱۰۹۱ ـ و در همان كتاب نقل شده از رسولخدا كه فرمود پنج حيوان است كه باكى نيست بر كسيكه بكشد آنها را چه در حرم باشد و چه در خارج از حرم : مـار : عقرب : موش : پرندهٔ لاش خور : سگ هار .

۱۰۹۲ ـ دركتاب مجموعهٔ ورام نقل شده كه امام صادق عليه السلام بسفيان ثورى فرمود دوخصلت است كه هر كس مراعات كند آندو را داخل بهشت ميشود گفت سفيان چيست آن دو

لزمهما دخل الجنة قال وماهما یابن رسول الله قال عليه السلام : احتمالك ماتكره اذا احبه الله : وترك ماتحب اذا ابغضه الله فاعمل بها وانا شريكك .

۱۰۹۱ فی الكشكول لمّا وصل الرشيد الكوفه قاصدا الحج خرج اهل الكوفه لينظروا اليه وهو فی هودج عال فقال البهلول یاهارون فقال من المتجری علینافقیل هوالبهلول یا امیرالمؤمنین فرفع السجف فقال البهلول یا امیرالمؤمنین روینا باالاسناد عن قدامة بن عبدالله العامری قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله یرمی جمرة العقبه لاضرب ولاطرد ولاقال اليك اليك و تواضعك یا امیرالمؤمنین فی سفرك هذا خیر من تكبرك فبكی الرشید حتی جرت دموعه علی الارض وقال احسنت یابهلول زدنا فقال ایما رجل اتاه الله مالا وجمالا وسلطانا فانفق ماله وعفّ جماله وعدل فی سلطانه كتب فی دیوان الله من الابرار فقال الرّشید احسنت وامر له بجائزة فقال لاحاجة لی فیها ردّها الی من اخذتها منه قال فتجری علیك رزقا یقوم بك قال فرفع البهلول طرفه الی السماء وقال یاامیرالمؤمنین اناوانت عیال الله فمحال ان یذكرك وینسانی

ای پسر رسولخدا فرمود تحمل كردن توچیزیراكه خوش نداری در وقتی كه دوست داردآنرا خدا و ترك كردن توچیزیراكه خوش داری وقتی كه خدا مبغوض دارد او را و فرمود بایـن كلمه عمل كن و منهم شریك تو .

۱۰۹۳ ـ در كتاب كشكول نقل شده در سفریكه هارون قصدحج داشت رسید بكوفـه مردم كوفه خارج شدند بجهت دیدن او و قرار گرفته هارون در هودج بلندی بهلول گفت ای هارون : هارون گفت كیست این مرد باجرئت كه یعنی نام مرا ذكر كرد و امیرالمؤمنین نگفت گفته شد بهارون كه بهلول بود پس بلندكرد پـرده را از هودج و گفت در این هنگام بهلول یاامیرالمؤمنین روایت بما رسیده بسندهائی از قدامة بن عبدالله عامری كه گفت دیـدم رسولخدا ص راكه رمی میكرد درجمرهٔ عقبه درحالیكه نه كتك زده میشد بكسی ونه دوركردن بود كسی راو نه برو بیائی جهت تشریفات پیغمبرخدا ص وفروتنی یا امیرالمؤمنین در این سفر بهتر است از تكبرتو : پس گریه كرد رشید بقدریكه جاری شد اشك چشم رشید بزمین و گفت احسنت ای بهلول : زیادكن نصیحت راگفت بهلول ای هارون هرمردیكه عطا كند خدا مالی را باو وجمال وسلطنتی پس انفاق كند مالش را وحفظ كند جمالش را وعدالت كند در سلطنتش نوشته شود در دفاتر الهی از ابرار ونیكان پس گفت رشید احسنت و دستور داد جائزهٔ بـه او بدهند بهلول گفت حاجتی نیست مرادرجائزه توردكن ای رشید این جائـزه را از هـر كس

۱۰۹۴ مجموعة ورام قال النبی صلی الله علیه و آله سبعة اسباب یکتب للعبد ثوابها بعد وفاته رجل غرس نخلا : اوحفر بئرا : اواجری نهراً : اوبنی مسجداً : او کتب مصحفاً : اوورّث علماً : اوخلّف ولداً یستغفر له بعد وفاته ۱۰۹۵ وایضاً فی هذا الکتاب قال الرضا علیه السلام سبعة اشیاء من غیر اشیاء من الاستهزاء من استغفر الله بلسانه ولم یندم بقبله فقد استهزء بنفسه ومن سئل الله التوفیق ولم یجتهد فقد استهزء بنفسه ومن سئل الله الجنّه ولم یصبر علی الشدائد فقد استهزء بنفسه و من تعوّذ من النار ولم یترک شهوات الدنیا فقد استهزء بنفسه ومن ذکر الموت ولم یستعدله فقد استهزء بنفسه ومن ذکر الله ولم یشتق لقائه فقداستهزء بنفسه ۱۰۹۶ فی السفینه قال ابو بصیر للصادق علیه السلام جعلت فداك یا بن رسول الله انی لأغتمّ واحزن من غیر ان اعرف لذالك سبباً فقال ابو عبدالله علیه السلام ان ذالك الحزن یصل الیکم منا ثم ذکر علیه السلام

گرفتی از او گفت رشید روزی هست که بسوی تو رانده شده و وافی است بامور تو پس بلند کرد بهلول سر را ودوخت چشمها را بآسمان و گفت یا امیرالمؤمنین من و تو عیال وروزی‌خور خدا هستیم نمیشود تو را خدا فراموش نکند و مرا فراموش کند.

۱۰۹۴ ـ در کتاب مجموعهٔ ورام نقل‌شده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هفت چیزاست که نوشته میشود از برای بنده ثواب آنها بعد از مرگ او : مـردیکه بکارد درختی : و یا بکند چاهی : و یا جاری کند قناتی : و یا بنا کند مسجدی: و یا بنویسد قرآنی: و یا بارث بدهد علمی : و یا بماند از او ولدی که استغفار کند برای او بعد از مرگش .

۱۰۹۵ ـ و نیز در کتاب مجموعه ورام از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود هفت‌چیز بغیر چیزهائی استهزاء ست وسخریه هر کس استغفار کند بزبان و بـدل نادم نباشد خود را مسخره کرده و هر کس‌از خدا بخواهد توفیق وجدوجهد نکند خود رامسخره کرده و هر کس از خدا بهشت بخواهد و صبر نکند درشدائد خود را مسخره کرده وهر کس پناه ببرد بخدا از آتش و ترك نكند شهوات دنیوی را خود را مسخره کرده وهر کس یـاد مرگ کند و مهیای مرگ نشود خود را مسخره کرده وهرکس خدا رایاد کند واظهار اشتیاق ملاقات نکند خود را مسخره کرده .

۱۰۹۶ ـ در کتاب سفینه نقل شده از ابو بصیر که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم یابن رسول الله گاهی میشود محزون ومغموم میشوم بدون اینکه برایش سببی بدانم حضرت فرمود بدرستیکه این حزن میرسد بشما بواسطه ارتباط شما بما بعدفرمود این مربوط است بطینت و گل شما .

ان ذالك من اجل الطّينه ۱۰۹۷ و فی هذالکتاب ایضاً فی باب وعظ رونی انه جاء الصادق عليه‌السلام رجل فقال له بابی‌انت وامی یا بن‌رسول‌الله علّمنی موعظة فقال عليه‌السلام ان‌كان الله تبارك و تعالی تكفّل باالرزق فاهتمامك لماذا وان كان الرزق مقسوما فاالحرص لماذا وان‌كان الحساب حقّا فاالجمع لماذا وان‌كان الثواب حقاً فاالكسل لماذا وان‌كان الخلف من‌الله عزوجل حقاً فاالبخل لماذا وان كان العقوبة من الله عزوجل النار فاالمعصية لماذا وان‌كان الموت حقاً فاالفرح لماذا وان كان العرض علی‌الله حقاً فاالمكر لماذا وان‌كان الشيطان عدواً فاالغفلة لماذا وان‌كان الممر علی الصراط حقاً فاالعجب لماذا وان‌كان كل شیئی بقضاء وقدر فاالحزن لماذا وان‌كانت الدنيا فاينة فاالطمأنينة اليها لماذا ۱۰۹۸ فی‌الكافی عن‌ابی‌عمرو الزبيری عن ابی عبدالله عليه‌السلام قال قلت له اخبرنی ایّها العالم ای الاعمال افضل عندالله قال مالايقبل الله شيئاً الابه قلت ماهوقال الايمان باالله الذی لااله الاهوالی ان قلت الاتخبرنی

۱۰۹۷ - و در همان کتاب نیز از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که مردی آمد خدمت حضرت صادق ع وعرض کرد پدر ومادرم فدای شما یابن‌رسول‌الله بیاموزید بمن‌موعظهٔ پس حضرت فرمود اگر خدای متعال متکفل روزیست‌پس‌حرص ورزیدن برای‌چه و اگر رزق تقسیم شده وآنچه قسمت است میرسد پس ولع برای چه: و اگر حساب حق است پس جمع برای‌چه: و اگر ثواب و جزای اعمال حق است پس‌کسل بودن برای چه: و اگر عوض در مقابل اموال از طرف خداحق است پس بخل ورزیدن برای چه: واگر عقوبت خدا عزوجل برای گنه کارآتش است پس گناه‌کردن برای چه : و اگر مرگ حق است وناچار میآید پس سرور و فرح برای چه: و اگر عرض انسان در پیشگاه خدا و ناچار بمحضر پروردگار برده میشود پس مکروحیله برای‌چه: و اگر شیطان دشمن انسان است پس غفلت‌از او برای چه و اگر مرور و عبور برصراط حق است پس خودپسندی برای چه: و اگرهرچیزی بقضا وخواست خداست پس غم واندوه برای چه و اگر دنیا فانی است و برای اوبقائی نیست پس اعتماد بسوی او برای چه .

۱۰۹۷ -در کتاب‌کافی‌ازابی‌عمروالزبیری نقل‌شد که گفت بحضرت‌صادق‌علیه‌السلام عرض کردم خبربده مرا ای عالم‌که آیاکدام عمل بافضلیت‌تر است درنزدخدا فرمود آن چیزیکه قبول نمیکند خداعملی را مگر بواسطه او گفتم چیست آن فرمود ایمان بخدائیکه لااله‌الاهو تاآنجاکه راوی گفت عرض‌کردم آیاخبر نمیدهی از ایمان که قول‌است آن‌ایمان وعمل یاقول

عن الایمان اقول هو وعمل ام قول بلاعمل فقال الایمان عمل کله والقول بعض ذالك العمل قلت الایمان ینقص و یزید قال نعم : قلت و کیف ذالك قال لان الله تبارك و تعالی فرض الایمان علی جوارح بنی آدم وقسّمه علیها و فرّقـه فیها فلیس من جوارحه جارحة الاوقد و کّلت من الایمان بغیرما و کل به اختها فمنها قلبه الذی به یعقل و یفقه و یفهم وهوامیر بدنه ومنها عیناه التان یبصر بهما واذناه یسمع بهما و رجلاه التان یمشی بهما و فرجه الذی الباه من قبله ولسانه الذی ینطق به ورأسه الذی فیه وجهه فلیس من هذه جارحة الاوقد و کّلت من الایمان بغیرما وکلت به اختها بفرض من الله تبارك اسمه ینطق به الکتاب ۱۰۹۹ فی السفینه فی شیع عن یعقوب بن میثم التمار مولی علی بن الحسین علیهما السلام قال دخلت علی ابی جعفر علیهما السلام فقلت له جعلت فداك یابن رسول الله انّی وجدت فی کتب ابی انّ علیاً علیه السلام قال لابی میثم احبب حبیب آل محمد وان کان فاسقا زانیا وابغض مبغض آل محمد وان کان صواماً قوّاما فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وهو یقول الذین آمنوا وعملوا

است بدون عمل : فرمود ایمان عمل است کلش وقول بعضی از این عمل است: گفتم ایمان تمام میشود و ناقص میشود : فرمود بلی : گفتم چگونه است این : فرمود برای آنکه خدای متعال واجب کرده است ایمان را بر جوارح واعضاء بنی آدم وتقسیم کرده است بر آنها وهیچ عضوی نیست مگر آنکه واگذارشده بآن از ایمان بغیر از آنچه واگذارشد به عضو دیگر: پس بعضی از اعضادل انسانی است که بآن تعقل می‌شود وبآن انسان درك میکند و میفهمد وآن قلب فرمانفرمای بدن است : و بعضی از اعضا دو چشم است که بآنها میبینند و دو گوش است که بآنها میشنود و دوپا است که بآنها راه میرود و ازجملهٔ اعضاء فرج انسان است که بوسیله آن دفع غرائز جنسی میشود وزبان است که وسیله نطق وصحبت کردن است وازجمله سر است که دراوست روی انسان پس نیست درانسان عضوی مگر آنکه واگذار شده بآن از ایمان غیر از آنچه واگذار شده بعضو دیگر واین تقسیم واجب است از طرف خدای متعال و قرآن کریم نیز بآن ناطق است

۱۰۹۹ــ درکتاب سفینه درباب شیع نقل‌شده از یعقوب بن میثم تمار غلام علی بن الحسین علیه‌السلام که گفت وارد شدم برحضرت باقر علیه‌السلام پس گفتم فدایت شوم یابن رسول‌الله بدرستیکه من یافتم درکتابهای پدرم که علی علیه‌السلام فرموده است به پدرم میثم دوست بدار دوست آل محمدرا وهرچند فاسق باشد وزانی ودشمن بدار دشمن آل محمدرا وهرچند روزه گیر باشد ونماز گذار و فرموده علی علیه‌السلام که شنیدم از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که میفرمود

الصالحات اولیئك هم خیر البریة ثم التفت الیّ وقال هم والله انت وشیعتك یاعلی و میعادك ومیعادهم الحوض غداغراً محجلین متوّجین فقال ابوجعفر عليه السلام هكذا هوعیانا فی کتاب علی عليه السلام .

۱۱۰۰ و فیهذاالکتاب عن ابی‌هارون قال کنت جلیسالابی عبدالله عليه السلام باالمدینه ففقدنی‌ایاماً ثم اتی حبثت الیه فقال لی‌لم ارك منذ ایام یا اباهارون فقلت ولدلی غلام فقال بارك‌الله لك فیه‌فماسمّته قلت سمته محمد افاقبل عليه السلام بخده نحوالارض وهو یقول محمد محمد محمد حتی کادیلصق خدّه باالارض ثم قال بنفسی وبولدی وباُمّی وبابویّ وباهل‌الارض کلهم‌جمیعاً الفداء لرسول‌الله صلى الله عليه وآله لاتسبّه ولاتضربه و لاتسیئی‌الیه.

۱۱۰۱ مجموعة ورام سئل‌امیرالمؤمنین عليه السلام من‌اعظم الناس شقاوة قال من ترك‌الدنیا للدنیا ففاتة‌الدنیا وخسرالاُخرة : ورجل تعبدواجتهد وصام ریاءللناس

الذین‌آمنواوعملواالصالحات اولیئك هم خیرالبریه و بعدبمن توجه‌کرد و فرمود آنها یعنی خیرالبریه بخداقسم تویاعلی و شیعیان توهستند و وعدگاه تو وآنها در فردای قیامت حوض کوثراست درحالتیکه روسفید ورستگار هستند و تاجی برسردارند پس فرمود حضرت صادق علیه‌السلام همینطوراست که گفتی درنوشتهٔ جدم علی‌علیه‌السلام .

۱۱۰۰ـ و درهمان کتاب از ابی‌هارون نقل شده که گفت من همنشین حضرت صادق علیه‌السلام بودم در مدینه و چند روزی حضور حضرت نرسیدم بعدکه خدمت حضرت‌رسیدم فرمود چند روز است که ندیدم تورا ای‌اباهارون (یعنی کجا بودی) پس گفتم خدا بمن پسری عنایت‌کرد و از اینجهت نتوانستم خدمت برسم فرمود مبارك کند خدا برای توقدم او را بعد فرمود نام او را چه گذاشتهٔ : عرض کردم محمد: پس روکرد حضرت بطرف زمین باندازهٔ که نزدیك بود صورت حضرت بزمین برسد وسه مرتبه فرمود محمد محمد محمد بعد فرمود جان‌من و اولادمن ومادرمن وپدرمن وجان‌اهل روی زمین کل‌آنها تمامشان فدای رسولخدا باد فحش ندهی او راوکتك نزنی او را وکاری نکنی که بدحال‌کنی اورا.

۱۱۰۱ـ درکتاب مجموعه ورام نقل شده‌که سئول شد ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام که آیا کیست بزرگترین مردم ازجهة شقاوت فرمود کسیکه ترك‌کند دنیا رابواسطهٔ دنیا پس از دست داده دنیا را وزیان‌کار است درآخرت. و مردیکه عبادت و جد جهدکند و روزه بدارد بجهت خوش‌آیند مردم این‌است‌که محروم شده بواسطه دنیا ازدنیاورنج وتعبهم عایداو شده

فذالك الذی حرم لذات الدنیا من الدنیا ولحقه التعب الذی لوکان مخلصا لاستحق ثوابه فورد الاخرة وهو یظن انه قد عمل ماثقّل به میزانه فیجده هباء امنثورا قیل فمن اعظم الناس حسرة قال علیه السلام من رای ماله فی میزان غیره فادخله الله به النار وادخل وراثه به الجنة قیل وکیف یکون ذالك قال علیه السلام کما حدثنی بعض اخوانی عن رجل دخل علیه وهو یسوق فقال له یافلان ماتقول فی مأة الف فی هذا الصدوق قال ماادیت منها زکوتها قط ولاوصلت رحما قط قال قلت فعلی م جمعتها قال لجفوة السلطان ومکاثرة العشیرة ولخوف الفقر علی العیال ولروعة الزمان قال ثم لم یخرج عنده حتی فاضت نفسه ۱۱۰۲ فی السفینه قال الصادق علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وآله لجبرئیل عظنی فقال جبرئیل عش ماشئت فانك میت واجب ماشئت فانك مفارقه واعمل ماشئت فانك ملاقیه عزّ المؤمن صلوته باالیل وشرفه کفه عن اعراض الناس.

۱۱۰۳ فی السفینه قال صلی الله علیه وآله لرجل وهو یوصیه اقلل من شهواتك یسهل علیك

واین آنچنان کسی است که اگر برای خداکار میکرد استحقاق ثواب داشت: پس وارد می‌شود درآخرت واو گمان میکند که کاری انجام داده که سنگین شود به‌آن میزان عملش پس می‌یابد آن‌را پوچ وباطل شده گفته شد پس کیست بزرگترین مردم ازجهة حسرت فرمود کسی است که به‌بیند مال خودرا در میزان غیرو بسبب آن مال داخل آتش می‌شود ووراث بسبب آن مال داخل بهشت می‌شوند گفته شد چگونه می‌شود این مطلب فرمود اینطور حدیث کرد برای من بعضی از برادران من از مردی که وارد شد بر آنمرد در حالیکه مشرف بمرگ بود گفت چه میگوئی دربارهٔ هزاردینار که دراین صندوق است گفت نداده‌ام ذکوة آنهاراهیچ وقت وصله رحم نکرده‌ام بااین مال هیچوقت میگوید گفتم پس بچه منظور جمع کردی این مال راو بچه وسیلهٔ جمع کردی گفت بوسیله ظلم وجور وبوسیله زیادی طائفه وبواسطه ترس بر عیالاتم ازفقر وحوادث زمانه و آنمرد گفت من ازپیش اوخارج نشدم تااینکه جانش بیرون آمد

۱۱۰۲ـ در کتاب سفینة البحار از امام صادق(ع) نقل شده که پیغمبر خدا فرمود بجبرئیل موعظه کن مرا جبرئیل گفت زندگی کن در دنیا بهرجور که میل داری عاقبت میمیری: و دوست بدار هرچه میخواهی بدرستیکه جدائی خواهد افتاد بین تو و او و هرچه میخواهی بکن عاقبت بآن خواهی رسید عزت مؤمن بنماز شب خواندن است : و شرف مؤمن خود داری از عرض مردم است

۱۱۰۳ـ و درهمان کتاب است که پیغمبر(ص) بمردی که اورا وصیت میفرمود فرمود کم

الفقر واقلل من الذنوب يسهل عليك الموت وقدم مالك امامك يسرّك اللحاق بدو اقنع بما اوتية يخفّف عليك الحساب ولاتتشاغل عما فرض عليك بماقد ضمن لك فانه ليس بفاتيك ماقدقسم لك ولست بلاحق ماقدزوى عنك ۱۱۰۴ في السفينه عن الصادق عليه السلام قال صلوة الليل تحسن الوجه وتحسن الخلق وتطيب الريح وتدر الرزق وتقضي الدين وتذهب بالهمّ وتجلو البصر ۱۱۰۵ في الوسائل عن ابيحمزه عن بعض الأئمه قال ان الله تبارك يقول ابن آدم تطوّلت عليك بثلاثه : سترت عليك مالو يعلم به اهلك ما واروك : واوسعت عليك فاستقرضت منك فلم تقدّم خيراً وجعلت لك نظرة عندموتك فلم تقدم خيرا .

۱۱۰۶ في الوسائل عن جعفر بن محمد عن ابيه قال من عدل في وصية كان كمن تصدق بها في حيوته ومن جار في وصية لقي الله عزوجل يوم القيامه وهوعنه معرض

کن شهواتت را تا آسان شود برتو تنگدستی : وکم کن از گناهانت که آسان شود برتو مرگ : ومقدم برخود بفرست مالت را تاخوشحال شوی به برخورد بآن : وقناعت کن بآنچه عطا شدی تاسنگین نشود وسبك شود برتوحسابت : و رومگردان ازآنکه واجب شده برتو بسبب چیزی که ضمانت شده بدرستی که فوت نخواهد شد از تو آنچه تقسیم شده برای تو و نخواهی رسید بچیزیکه ازتوصادر نشده (یعنی عباداتی که ترك کردی بواسطه اشتغال بدنیا) .

۱۱۰۴ــ ودرهمان کتاب ذکرشده که حضرت صادق علیه السلام فرمود نمازشب رورانیکو میکند : واخلاق را نیکو میکند : وبو را خوش میکند : و روزی را وسیع میکند : وقرض را ادا میکند : وهم وغم را زائل میکند : وچشم راجلا میدهد .

۱۱۰۵ــ درکتاب وسائل نقل شده از ابی حمزه ازبعضی ازائمه که فرموده خدای متعال ای پسر آدم عنایت کردم برتوبسه چیز : پوشانیدم برتو اعمالی که اگر بدانند اهل تو دفن نمیکنند تورا : وتوسعهٔ مالی دادم بتو وبعد قرض خواستم ازتواز دادن اباکردی: وقراردادم برای تومهلتی تا دم مرگ تا شاید وصیت کنی و اقدام کنی بعمل خیری بازهم کارنیکی نکردی (بوصیت کردن) .

۱۱۰۶ــ درکتاب وسائل نقل شده ازامام ششم از پدر بزرگوارش که فرمود هرکس بعدالت وصیت کند (بعضی را ترجیح ندهد بربعضی) خواهد بود مثل کسیکه صدقه داده است بمالش در زندگانی خودش و هرکس تعدی کند در وصیت ملاقات خواهدکرد خدارا عزوجل روزقیامت درحالیکه الطاف خداشامل حالش نباشد .

۱۱۰۷ وفیهذا الکتاب عن جعفر بن محمد علیه‌السلام عن ابیه علیه‌السلام قال قال علی علیه‌السلام الحیف فی الوصیه من الکبائر ۱۱۰۸ فی الوسائل عن حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال قال له رجل انی خرجت الی مکه وصحبنی رجل فکان زمیلی فلما ان کان فی بعض الطریق مرض وثقل ثقلا شدیدا فکنت اقوم علیه ثم افاق حتی لم یکن به بأس فلما ان کان فی الیوم الذی مات فیه افاق فمات فی ذالك الیوم فقال ابوعبدالله علیه‌السلام ما من میت تحضره الوفات الارد الله علیه سمعه و بصره وعقله للوصیه آخذ للوصیه اوتارك وهی الرّاحة التی یقال لها راحة الموت فهی حق علی کل مسلم ۱۱۰۹ فی ارشاد الدیلمی قیل ان عابدا احتضر فقال ما تأسّفی علی دار الاحزان والغموم والخطایا والذنوب وانما تاسّفی علی لیلة نمتها ویوم افطرته وساعة غفلت عن ذکر الله ۱۱۱۰ فی انوار البهیه قال الباقر علیه‌السلام

۱۱۰۷ـ ودرهمان کتاب است ازامام ششم ازپدر بزرگوارش که فرمود فرموده است علی علیه‌السلام تعدی وترجیح در وصیت از گناهان کبیره است.

۱۱۰۸ـ در کتاب وسائل نقل شده ازحماد پسر عثمان ازحضرت صادق علیه‌السلام که فرمود مردی گفته است بآن حضرت که من حرکت کردم بسوی مکه و رفیق شد بامن مردی وبامن هم سفره شد: پس ازطی کردن بعضی از راه آنمرد مریض شد ومرضش شدت کرد سخت ومن پرستار اوبودم تا وقتیکه خوب شد بطوریکه باکش نبود ودرهمان روزیکه خوب شد ومرضش مرتفع شد از دنیا رفت: فرمودحضرت صادق علیه‌السلام هیچ کس نیست ازمردگان که مرگش برسد مگر آنکه رد میکند خدا باو گوش و چشم و عقلش را برای وصیت کردن چه وصیت بکند و چه نکند و این است راحتی که گفته میشود بآن راحة الموت پس وصیت حق است بر هر مسلمانی.

۱۱۰۹ـ درکتاب ارشاد دیلمی نقل شده که گفته شده عابدی درحال احتضار گفت نیست افسوس وتأسف من براین سرای پرغم وحزن و آلوده بخطاها و گناهان بلکه تأسف من بر شبی است که خوابیدم و بر روزیست که روزه دار نبودم و بر ساعتی است که غفلت داشتم از یاد خدا.

۱۱۱۰ـ درکتاب انوارالبهیه نقل شده که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود درمقام وصیت بجابر جعفی که ای جابر غنیمت بدان ازاهل زمانت پنج چیز را: اگر حاضر شوی شناخته نشوی: واگر غائب شوی کسی از تو جویا نشود: و اگر مشاهده شوی مورد مشورت قرار نگیری: و اگر کلامی بگوئی مورد قبول واقع نشود: و اگر خواستگاری کنی زن بتو ندهند.

فی وصیة لجابر الجعفی یاجابر اغتنم من اهل زمانك خمساً : ان حضرت لم تعرف : وان غبت لم تفتقد : وان شهدت لم تشاور : وان قلت لم یقبل. قولك: وان خطبت لم تتزوج ۱۱۱۱ وفی هذا الکتاب قال الباقر علیه السلام مثل الحاجة الی من اصاب ماله حدیثا کمثل الدّرهم فی فم الافعی انت الیه محوج وانت منها علی خطر ۱۱۱۲ فی السفینة قال الصادق علیه السلام قال رسول صلی الله علیه و آله اغفل الناس من لم یتعظ بتغیّر الدنیا من حال الی حال.

۱۱۱۳ وفی هذا الکتاب انّ هارون کتب الی موسی بن جعفر علیه السلام عظنی واوجز فکتب علیه السلام مامن شیئی تراه عینك الاوفیه موعظة ۱۱۱۴ فی السفینه قال الصادق علیه السلام ماعتصم عبد بمثل ماعتصم بغضّ البصر فان البصر لایغض عن محارم الله الاّ وقد سبق الی قلبه مشاهدة العصمة والجلال ۱۱۱۵ مجموعة ورام عن الحسن بن علی علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله من فرّ بدینه من ارض الی ارض اخری وان کان شبرا استوجب الجنه وکان رفیق ابیه

۱۱۱۱ــ و درهمان کتاب ذکر شده که حضرت باقر علیه السلام فرمود مثل حاجت بسوی کسیکه تازه بمال رسیده مثل درهمی است که در دهن افعی باشد که تو بآن محتاج باشی واز آن افعی درخطر باشی.

۱۱۱۲ــ و درکتاب سفینه ذکر شده که حضرت صادق علیه السلام فرموده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است غافل‌تر از تمام مردم کسی‌است پند نگیرد از تغییرات دنیا ازحالی بحالی (مثل اینکه دیروز موهایم سفید نبود سفید شد و کمرم خمیده نبود خمیده شد و و درپیشانی‌ام چرك نبود چرکدار شد.

۱۱۱۳ــ و درهمان کتاب ذکر شده که هارون نوشت خدمت موسی بن جعفر علیه السلام که مرا موعظه بفرما ومختصر باشد حضرت نوشت که هیچ چیزی نیست که به‌بیند چشم تو آنرا مگر آنکه درآن موعظهٔ هست.

۱۱۱۴ــ و درهمان کتاب ذکر شده که حضرت صادق علیه السلام فرموده حفظ از گناه نمیشود احدی بمثلیکه حفظ میشود از بستن چشم دروقت گناه زیراکه چشم بسته نمیشود از حرام خدامگر پس از دیدن دل عصمت وجلال را (یعنی عظمت وجلال پروردگار).

۱۱۱۵ــ درکتاب مجموعهٔ ورام ذکر شده ازحسن بن علی علیه السلام هرکس بواسطه حفظ دینش فرار کند ازمحلی به‌محلی و هر چند باندازهٔ وجبی باشد مستوجب بهشت میشود و خواهد بود مصاحب ومجاور ابراهیم علیه السلام وپیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله.

ابراهیم و نبیه محمد صلی الله علیه و آله وفیهذا الکتاب عن حذیفه قالوا یارسول الله مااعمار امتك قال صلی الله علیه و آله مصارعهم من الخمسین الی الستین ۱۱۱۷ وفیه صاح صبی بشیخ یااحدب بکم ابتعت هذا القوس یاعماه فقال یابنی آن عشت اعطیتها بغیر ثمن.

۱۱۱۸ فی الصافی سوّرة بنی اسرائیل فی ذیل ان السّمع والبصر والفؤد کل اولیئك کان عنه مسئولا عن الصادق علیه السلام قال له رجل ان لی جیرانا ولهم جوار یتغنّین ویضربن بالعود فربما دخلت المخرج فاطیل الجلوس استماعا منی لهن فقال الصادق علیه السلام لاتفعل انت فقال والله ماهوشیئی آتیه برجلی انماهوسماع منی اسمع باذنی فقال الصادق علیه السلام تاالله اماسمعت الله یقول ان السّمع والبصر الخ فقال الرجل کانّی لم اسمع بهذه الایة

۱۱۱۹ وفیه ایضاً عن العلل عن السّجاد علیه السلام لیس لك ان تتکلم بماشئت لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال رحم الله عبدا قال خیرا فغنم اوصمت فسلم ولیس لك ان تسمع ماشئت لان الله یقول ان السّمع والبصر الایه.

۱۱۱۶ــ و درهمان کتاب ازحذیفه نقل‌شده که عرض کردند یارسول الله چقدراست عمر امت شمافرمود میدان عمرامت من ازپنجاه‌است تاشصت سال.

۱۱۱۷ــ و درهمان کتاب نقل‌شده که بانگ زد بچه‌ای بمرد پیری : ای خمیده‌قدبچه مقدار خریدی این کمان را : گفت ای پسرك اگرزنده بمانی بتوداده خواهد شد بدون وجه ومجانی‌وبی‌بهاء .

۱۱۰۸ــ درکتاب تفسیرصافی سورهٔ بنی‌اسرائیل در ذیل‌آیهٔ ان‌السمع والبصر والفئود کل اولیئك کان عنه مسئولا ازحضرت صادق‌علیه‌السلام نقل شده که مردی گفته است بآنحضرت که برای من همسایگانی است که دارای‌کنیزان خواننده و زننده هستند ومن چه‌بسا میشود داخل مستراح میشوم وطول‌میدهم جلوس خودرا سرمستراح بجهة شنیدن من‌آواز‌آن‌کنیزان را فرمود امام ششم مکن تواین عمل‌راآن مردگفت بخدا قسم من نرفته‌ام برای شنیدن واین شنیدنی است ازمن بگوشم فرمود حضرت صادق علیه‌السلام تورا بخدا قسم آیانشنیدهٔ‌که خدا میفرماید درقرآن مجید ان‌السمع والبصر والفئود کل‌اولیئك‌کان‌عنه مسئولاپس گفت آنمردگویا تابحال نشنیده‌ام این‌آیهٔ‌شریفه را .

۱۱۱۹ــ ودرهمان کتاب‌نیز ازکتاب علل‌الشرایع نقل‌شده‌ازحضرت سجاد علیه‌السلام‌که فرمودنیست جائز برای توکه تکلم کنی‌بآنچه بخواهی برای‌آنکه رسولخدا(ص)فرموده خدا رحمت‌کند بندهٔ‌راکه بگوید خیرپس‌بهره‌مند شود یاساکت باشد پس‌سالم بماند وفرمود نیست

۱۱۲۰ وفی الصافی ایضاعن مصباح الشریعه عن الصادق علیه السلام من نام بعدفراغه من اداء الفرائض والسنن والواجبات من الحقوق فذالك نوم محمود وانی لااعلم لأهل زماننا هذااذا اتوبهذه الخصال اسلم من النوم لان الخلق تر کوا مراعات دینهم : و مراقبة احوالهم : واخذواشمال الطریق : والعبد ان اجتهدان لایتکلم کیف یمکنه ان لایسمع : الاماله مانع من ذالك: وان النوم من احدتلك الألات : قال الله عزوجل ان السمع والبصر الخ ۱۱۲۱ فی مجموعة ورام مامن شاب یدع لذة الدنیا ولهوها و یستقبل بشبابه طاعة الله الااعطاه الله اجر سبعین صدیقا یقول الله عزوجل ایها الشاب المبتذل شبابه لی التارك شهواته انت عندی کبعض ملائکتی ۱۱۲۲ قال بعض من الحکماء کفی باالمرء شراً ان لایکون صالحا و هویقع فی الصالحین .

۱۱۲۳ فی السفینه قال الصادق علیه السلام فی التعزیه مامعناه: هذا ان کان هذا المیّت قد

برای تو که گوش فرادهی بآنچه میخواهی برای آنکه خدا فرموده است ان السمع والبصر والفؤد کل اولیئك کان عنه مسؤلا .

۱۱۲۰ـ ودر کتاب تفسیر صافی نیزاز کتاب مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام نقل شده که هر کس بخوابد بعداز اداء واجبات و مستحبات و بعد از اداء حقوق واجبه پس آن خواب خوابی است پسندیده : وبدرستیکه من چیزی برای اهل این زمان پس ازبجاآوردن این امورسالم تر ازخواب نمیدانم : بجهة آنکه خلق واگذار کرده اند رعایت دینشان را و ملاحظه کردن احوالشان را واختیار کرده اند راه انحراف ازاستقامت را : وبندهٔ خدا اگرجد وجهد کند که تکلم نکند چگونه میتواند نشنود مگر آنکه مانعی داشته باشد ازشنیدن و خواب یکی ازآن اسبابی است که ازشنیدن محفوظ است فرموده است خدای متعال ان السمع والبصر الایه .

۱۱۲۱ـ درکتاب مجموعه ورام نقل شده که نیست جوانی که واگذار کند لذت دنیا و لهو وعبث آنرا وروکند درجوانی بطاعت خدا مگر آنکه عطا میکند خدا باواجرهفتاد صدیق وخدا میفرماید ای جوانیکه بذل کردی جوانی خودرا برای رضای من : ای کسیکه ترک کردی خواسته های نفسانی خودت را : تو در پیشگاه مقدس ما مثل بعض ملائکهٔ ما هستی در قرب .

۱۱۲۲ـ و درهمان کتاب است که بعضی ازحکما گفته است بس است برای مرد ازشرارت که ازصلحا نباشد وحال آنکه واقع میان نیکوکاران وصالحین باشد یعنی خودرا صالح بنمایاند ریاءاً .

۱۱۲۳ـ درکتاب سفینة ازحضرت صادق علیه السلام ذکرشده که درمقام تعزیه بعزاداری

قرّبك موته من ربك او باعدك عن ذنبك فهذه ليست مصيبة و لكنها لك رحمة و عليك نعمة وان كان ما وعظك ولا باعدك عن ذنبك ولا قرّبك من ربك فمصيبتك بقساوة قلبك اعظم من مصيبتك بميّتك ان كنت عارفا بربّك[۱۱۲۴] وفي هذا الكتاب عن دعوات الراوندي قال اوحى الله تعالى الى عزير يا عزير اذا وقعت في معصية فلا تنظر الى صغرها ولكن انظر الى من عصيت واذا اوتيت رزقا مني فلا تنظر الى قلّته ولكن انظر الى من اهداه واذا نزلت بك بلية فلا تشكوا الى خلقي كما لا اشكوك الى ملائكتي عند صعود مساويك و فضائحك .

۱۱۲۵ في الصافي سورة يونس عن الباقر عليه السلام قال وجدنا في كتاب علي بن الحسين عليه السلام الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون اذا ادّوا فرائض الله واخذوا بسنن رسول الله صلى الله عليه و آله و تورّعوا عن محارم الله وزهدوا في عاجل زهرة الدنيا و رغبوا فيما عند الله

فرموده است کلامی که معنای آن این است اگر این میتی که برایش عزاداری میکنی نزدیک کرده مرگ او تو را بخدا یا دور کرده تورا از گناه پس این مرگ مصیبت نیست ولکن رحمت است برای تو و نعمت و اگر این مرگ پند نداده تورا و دور نکرده تورا از گناهت و نزدیک نکرده بپروردگارت پس مصیبت تو بقساوت قلب تو بزرگتر است از مصیبت تو بمیت تو اگر عارفی بپروردگارت.

۱۱۲۴ـ و درهمان کتاب ذکر شده از کتاب دعوات الراوندی که وحی کرد خدای متعال بسوی عزیر که ای عزیر هر گاه واقع شدی درمعصیتی نظر مکن بکوچکی آن ولکن نظر کن بسوی کسیکه معصیت کردی اورا و هر گاه عطا شدی رزقی ازطرف من نگاه مکن بکمی آن ولکن نظر کن بسوی کسیکه عنایت کرده و هر گاه وارد شد بر تو بلیهٔ پس شکایت مکن بسوی مخلوق من مثل اینکه شکایت تو را نمیکنم بسوی ملائکه هر وقت بالا می‌آید از بدیهای تو و از رسوائیهای تو .

۱۱۲۵ـ درکتاب تفسیر صافی سورهٔ یونس از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمود یافتم درکتاب علی بن الحسین علیه السلام آگاه باشید که اولیاء خدا خوفی نیست بر آنها و غم وحزنی ندارند زمانیکه ادا کنند واجبات خدارا و عمل کنند بسنت رسولخدا (س) و بپرهیزند از محرمات خدا وخودداری کنند از زخارف نقد تلخ دنیا و رو کنند بآنچه نزد خداست و کسب کنند رزق پاك خدارا و نظر نداشته باشند بتفاخر وامتیاز بر دیگران وقصد نداشته باشند زیادتی مال وثروت را: و بعد انفاق کنند آنچه لازم شود برآنها از حقوق واجبه پس آنها هستند آنچنان کسانیکه

واكتسبوا الطيب من رزق الله لا يريدون التفاخر والتكاثر ثم انفقوا فيما يلزمهم من حقوق واجبة فاولئك الذين بارك الله لهم فيما اكتسبوا ويثابون على ما قدّموا الاُخوتهم

۱۱۲۶ طرائف الحكم عن الباقر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال اياكم والموتى قيل يارسول الله من الموتى قال كل غنى طغاه غناه ۱۱۲۷ فى السفينه قال النبى صلى الله عليه وآله البركة مع اكابركم وقال صلى الله عليه وآله الشيخ فى اهله كالنبى فى امته ۱۱۲۸ فى السفينه فى نبش عن تاريخ الحاكم النشابورى عن رجل نباش قال انى كنت رجلاً نباشا انبش القبور فماتت امرأة فذهبت لاعرف قبرها فصلّيت عليها فلمّا جنّ الليل ذهبت لاُنبش عنها فضربت يدى الى كفنها لاُسلبها فقالت سبحان الله رجل من اهل الجنه تسلب امراة من اهل الجنه ثم قالت الم تعلم انك ممن صليت علىّ وان الله عزوجل قدغفر لمن صلّى علىّ.

۱۱۲۹ وفى هذا الكتاب ايضا عن المحاسن عن سليمان بن خالد قال حضرت عشاء ابيعبدالله عليه السلام فى الصيف فاتى بخوان عليه خبز واتى بجفنة ثريد ولحم فقال هلمّ الى

بركت ميدهد خدا در آنچه كسب ميكنند و ثواب داده ميشوند براموريكه پيش فرستاده اند براى آخرتشان .

۱۱۲۶ـ دركتاب طرائف الحكم نقل شده ازحضرت باقرعليه السلام از رسولخدا(ص) كه فرمود بپرهيزيد ازمرده گان گفته شد كيانند مرده گان يا رسول الله فرمود هرثروتمنديكه طاغى وياغى كند اورا ثروتش .

۱۱۲۷ـ دركتاب سفينه ذكرشده كه پيغمبر خدا فرموده بركت همراه است باكبار و بزرگان وفرموده است پيرمرد ميان قبيله اش بمثل پيغمبريست درميان امتش .

۱۱۲۸ـ دركتاب سفينه درباب نبش نقل شده ازتاريخ حاكم نشابورى ازمرد نباش كفن دزدى كه گفت من مردى بودم كفن دزد كه قبرها را ميشكافتم تاآنكه زنى مرد رفتم كه قبراورا بشناسم پس نمازخوندم برآن قبرچون تاريكى شب عالم را فراگرفت رفتم براى شكافتن قبر شكافتم تادست بكفن آن زن زدم تا بربايم صدا زد سبحان الله مردى ازاهل بهشت برهنه ميكند زنيراكه ازاهل بهشت است بعد گفت آيا نميدانى كه تو ازكسانى هستى كه برمن نمازخوندۀ و خداى متعال آمرزيد هركسى راكه نمازخواند برمن .

۱۱۲۹ـ و درهمان كتاب نقل شده از كتاب محاسن ازسليمان بن خالد كه گفت حاضرشدم سرشبى خدمت حضرت صادق عليه السلام درمهمانى پس آورده شد سفره كه درآن نان بود وآورده شد بكاسۀ آبگوشتى فرمود بيابسوى اين طعام نزديك شدم پس حضرت دست گذاشت ميان كاسه و

هذا الطعام فدنوت فوضع يده فيها فرفعها وهو يقول استجير بالله من النار هذا الا نقوى عليه فكيف النار هذا الا نصبر عليه فكيف النار.

۱۱۳۰ فی تفسیر الصافی سورة یونس فی تفسیر الان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون عن الصادق علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام وبطنه عن الطعام وعنی نفسه بالقیام بالصیام قالوا بآبائنا وامهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال علیه السلام ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم ذکرا ونظروا فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الاجال التی کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا الی الثواب ۱۱۳۱ فی السفینه عن الصادق علیه السلام ان موسی مر برجل یحفر قبرا فقال له الا اعینك علی حفر هذا القبر فقال له الرجل بلی فاعانه حتی حفر القبر وسوی اللحد ثم اضطجع فیه موسی بن

برداشت ومیگفت پناه میبرم بخدا از آتش این آبگوشت طاقت نداریم براو پس چگونه است آتش این طاقتش نداریم پس چگونه بر آتش صبر کنیم .

۱۱۳۰ـ در کتاب تفسیر صافی سورهٔ یونس در تفسیر آیه الان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون نقل شده ازحضرت صادق علیه السلام از رسولخدا که فرمود کسیکه خدارا بشناسد وبزرگ بداند خدا را منع میکند دهنش را ازتکلم وشکمش ازطعام وبتعب میاندازد نفسش را بنمازشب وبروزه داشتند : گفتند پدر ومادرما فدای شما ای رسولخدا آیا اینها هستند اولیاء خدا فرمود پیغمبرخدا بدرستیکه اولیاء خدا سکوت میکنند ومیباشد سکوت آنها ذکر ونظر میکنند ومیباشد نظرآنها عبرت گرفتن وتکلم میکنند وتکلم آنها حکمت است وحرکت میکنند ومیباشد حرکت آنها بین مردم برکت اگر نباشد که اجل هر کسی نوشته شده بر آنها در وقت معینی هر اینه قرار نمیگیرد ارواح آنها دراجساد وبدنهای آنها بجهت خوف از عذاب وشوق اشتیاق بثواب .

۱۱۳۱ـ درکتاب سفینه نقل شده ازحضرت صادق علیه السلام که فرمود عبور کرد موسی بمردی که قبری حفرمیکرد پس فرمود حضرت موسی بآن مرد آیا کمك کنم تورا برحفر این قبر پس گفت آنمرد بلی پس یاری کرد درحفرقبر تا اینکه قبر حفرشد ولحد برایش ساختند بعد خوابید درآن قبر موسی بن عمران برای آنکه به بیند چگونه ساخته شده : پرده برداشته شد و دید مکان خودرا دربهشت پس از خدا درخواست کرد که الان قبض روح من فرما پس ملك الموت آمدو قبض روح موسی کرد درهمان مکان ودفن شد درهمان قبر وخاك بالایش ریخته شد وآنمردیکه حفرقبر میکرد ملکی بود بصورت آدمی .

عمران لینظر کیف هو فکشف له الغطاء فرأی مکانه من الجنه فقال یارب اقبضنی الیك فقبض ملك الموت روحه مکانه ودفنه فی القبر وسوّی علیه التراب وکان الذی یحفر القبر ملك فی صورة آدمی

۱۱۳۲ مجموعة ورام حکی ان مالك الاشتر کان مجتازا بسوق الکوفه وعلیه قمیص خام (الکرباس الذی لم یغلی) وعمامة منه فرآه بعض اهل السوق فازدری بزیّه فرماه ببندقة تهاونا به فمضی ولم یلتفت فقیل له ویلك اتدری بمن رمیت فقال لا فقیل له هذا مالك صاحب امیر المؤمنین علیه السلام فارتعد الرجل ومضی الیه لیعتذر منه فرآه وقد دخل مسجدا وهو قائم یصلی فلمّا انفتل اکب الرجل علی قدمیه یقبّلهما فقال ماهذا الامر فقال اعتذر الیك مما صنعت فقال لاباس علیك فوالله مادخلت المسجد الا لاستغفرنّ لك ۱۱۳۳ نقل الشیخ فی الکشکول ان ابراهیم بن ادهم یحفظ البساتین فجائه یوما جندی وطلب منه شیئا من الفاکهة فابی فضربه علی راسه بسوط فطأطأ ابراهیم له راسه وقال اضرب رأسا طال ما عصی الله فعرفه الجندی واخذ فی الاعتذار الیه فقال ابراهیم الرأس الذی یلیق له

۱۱۳۲ـ درکتاب مجموعه ورام حکایت میکند براینکه مالك اشتر عبور میکرد در بازار کوفه وبتن داشت پیراهنی ازکرباس باب نرسیده وعمامه بسرداشت ازکرباس : پس در این لباس دید بعضی ازاهل بازار اورا وسبك بنظرش آمد از روی اهانت وتمسخر بندقه و دانهٔ بسوی اوپرتاب کرد پس مالك گذشت واعتنائی نکرد : گفته شد که وای برتو آیا میدانی بکه این اهانت کردی واین بندقه را انداختی گفت نه نشناختم گفتند این مالك همنشین امیرالمؤمنین علیه السلام بود پس لرزید آن مرد ورفت بسوی مالك تا اینکه عذر خواهی کند از مالك پس دید داخل مسجدی شد وایستاد ونماز میخواند پس از آنکه مالك فارغ از نمازشد انداخت خود را آنمرد برقدمهای مالك وبوسه میداد پاهای اورا مالك گفت این چه عملی است گفت معذرت میخواهم ازشما ازآنچه کردم فرمود باکی نیست برتو بخدا قسم داخل نشدم مسجد مگر آنکه طلب آمرزش کنم برای تو .

۱۱۳۳ـ شیخ بهائی درکتاب کشکول نقل فرموده که ابراهیم ادهم باغبانی میکرد : روزی مرد لشکری آمد وازاو میوه طلب کرد ابراهیم نداد پس آن مرد لشکری زد برسر او با تازیانه پس ابراهیم سر بزیر انداخت وگفت بزن سری راکه زمان زیادی معصیت خدا کرده پس شناخت آن مرد لشکری ابراهیم را وشروع کرد بعذرخواهی ابراهیم گفت سری که لائق عذرخواهی بود گذاشتم در بلخ .

الاعتذار تركته ببلخ ۱۱۳۴ نقل الشيخ في الكشكول قال بعض العرفاء اقلل من معرفة الناس فانك لاتدري حالك يوم القيامه فان تكن فضيحة كان من يعرفك قليلا ۱۱۳۵ في السفينه قال ربيع بن خيثم ان استطعت ان تكون في موضع لاتعرف ولاتعرف فافعل وفي العزلة صيانة الجوارح وفراغ القلب وسلامة العيش وكسر سلاح الشيطان والمجانبة به من كل سوء وراحة الوقت ومامن نبي ولاوصي الا واختار العزلة في زمانه امافي ابتدائه وامافي انتهائه ۱۱۳۶ مجموعة ورام عن رسول الله صلى الله عليه وآله من رفع قرطاسا من الارض مكتوبا عليه بسم الله الرحمن الرحيم اجلالاالله ولاسمه من ان يداس كان عندالله من الصديقين وخفف من والديه وان كان مشركين .

۱۱۳۷ منهاج البراعة ج ۱۰ ص ۵۹ عن الكافي عن سليمان الجعفري عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال الطاووس مسخ كان رجلا جميلا فكابر امرأة رجل مؤمن تحبه فوقع بها : ثم راسلته بعد : فمسخهما الله عزوجل طاووسين انثى وذكرا فلاتأكل لحمه ولابيضه

۱۱۳۴ـ شیخ بهائی قدس سره در کتاب کشکول نقل فرموده که گفته است مردی ازعرفاء کم کن شناسائی خودرا بامردم زیرا نمیدانی حال خود را روز قیامت چگونه خواهد بود پس اگر فضیحت ورسوائی باشد کسانیکه بشناسند تورا کم باشند

۱۱۳۵ـ در کتاب سفینه ذکر شده که ربیع بن خثیم گفته است اگر میتوانی بوده باشی در محلیکه کسی تورا نشناسد وتوهم کسیرا نشناسی بکن این کار را زیرا در گوشه گیری حفظ اعضا می‌شود از گناه ودر گوشه گیری فراغت قلب است وسلامتی زندگی وشکست حربهٔ شیطان ودوری از هر بدی وفراغت وقت وهیچ پیغمبری و وصی پیغمبری نیست مگر آنکه اختیار کرده است کناره گیری ازمردم را در زمان خودش یادرابتدای زندگی یادرآخر

۱۱۳۶ـ در کتاب مجموعه ورام ازرسولخدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود هر کس بلند کند کاغذی راکه نوشته باشد درآن بسم الله الرحمن الرحیم بجهة تعظیم وتجلیل خداواسم خداکه مبادا اهانت شود. خواهد بود این آدم ازجملهٔ صدیقین نزدخدای متعال و باعث سبکی گناهان پدرومادرش خواهدبود ولو ازمشرکین باشند

۱۱۳۷ـ کتاب منهاج البراعة جلددهم ص ۵۹ نقل کرده ازکتاب کافی ازسلیمان جعفری ازابی الحسن حضرت رضا(ع) که فرموده است طاووس حیوانی است که مسخ شده و بوده است ابتدامردی که دارای جمال و زیبائی بوده و مراودة کرده بازن مرد مؤمنی که آن زن دوست داشته او را وبایکدیگر عمل زشت انجام داده‌اند وبعدآن زن قطع نکرده رابطه را: پس خدای

۱۱۳۸ وفی هذا الکتاب ایضاً من البحار عن الخرائج عن محمد بن ابراهیم الحرث التمیمی عن الحسین علیه السلام انه قال اذا صاح الطاووس یقول مولای ظلمت نفسی واغتررت بزینتی فاغفر لی ۱۱۳۹ منهاج البراعة ج ۸ ص ۴۰۵ عن الوسائل من الکافی باسناده عن سیف بن عمیرة قال قال ابوعبدالله علیه السلام لمفضل بن عمر: یامفضل اذا اردت ان تعلم اشقی الرجل ام سعید فانظر سیبه ومعروفه الی من یضعه فان کان یضعه الی من هو اهله فاعلم انه الی خیر وان کان یضعه الی غیر اهله فاعلم انه لیس له عندالله خیر.

۱۱۴۰ فی الکافی عن مفضل بن عمر قال : قال ابوعبدالله علیه السلام اذا اردت ان تعرف الی خیر یصیر الرجل ام الی شر فانظر این یضع معروفه فان کان یضع معروفه عند اهله فاعلم انه یصیر الی خیر وان کان یضع معروفه مع غیر اهله فاعلم انه لیس له فی الاخرة من خلاق ۱۱۴۱ منهاج البراعة مجلد الثامن ص ۴۰۵ عن انس بن مالک عن ابیه فی وصیة النبی صلی الله علیه وآله لعلی علیه السلام یا علی اربعة تذهب ضیاعاً: الأکل علی الشبع : والسراج

متعال مسخ کرده هردورا و گردانیده است آنها را دوطاووس ماده و نر حضرت فرمود پس مخور گوشت او را ونه بیضه او را

۱۱۳۸ــ ودرهمان کتاب نقل شده از کتاب بحار از کتاب خرائج از محمد پسر حرث تمیمی ازحضرت حسین علیه السلام که فرمود هرزمان که صدامیکند طاووس میگوید مولای من ظلم کردم بنفس خودم و گول خوردم بزیبائی خودم پس مرا بیامرز

۱۱۳۹ــ در کتاب منهاج البراعة جلدهشتم صفحه ۴۰۵ نقل شده از کتاب وسائل از کافی از سیف بن عمیره که گفت فرمود امام ششم علیه السلام بمفضل بن عمر . ای مفضل اگر بخواهی بدانی آیاشقی است مردی یاسعید نگاه کن به بخشش او وعطایای او که بچه شخصی صرف میکند اگر میدهد بکسیکه او اهل است پس بدانکه این مرد بسوی خیر میرود واگر صرف میکند درغیرمحل پس بدانکه نیست ازبرای او نزدخداخیری

۱۱۴۰ــ در کتاب کافی ازمفضل بن عمر نقل شده ازحضرت صادق(ع) که فرمود هر گاه بخواهی بدانی بسوی خیر میرود مردی یابسوی شر نگاه کن بکجا صرف میکند عطایای خود را اگرصرف میکند باهلش بدانکه بسوی خیروخوبی میرود واگرصرف میکند درغیراهلش بدانکه نیست برای او درآخرت رستگاری

۱۱۴۱ــ در کتاب منهاج البراعه جلدهشتم صفحه ۴۰۵ نقل نموده ازانس بن مالک ازپدرش که در وصیت پیغمبر خداصلی الله علیه بوده است یاعلی چهار چیز است که ضایع می شود بدون

فی‌القمر : والزّرع فی السبخة : والصنیعة عند غیر اهلها

۱۱۴۲ وفیه ایضاً عن‌مجالس ابن‌الشیخ عن‌المنصوری عن‌الامام علی‌بن‌محمد عن‌ابیه عن‌آبائه واحدا واحدا علیهم‌السلام قال قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام خمس تذهب ضیاعا: سراجا تفسده فی‌شمس الدهن یذهب و الضوء لاینتفع به: و مطرجود علی ارض سبخة المطر یضیع والارض لاینتفع بها: وطعام‌بحکمه طاهیه یقدم الی‌شبعان فلاینتفع به: وامرأة تزف الی عنین فلاینتفع بها: ومعروف یصطنع الی من‌لایشکره

۱۱۴۳ فی‌السفینه فی‌وصیة الباقر علیه‌السلام لجابر الجعفی واعلم بانك لم‌تکن لنا ولیّا حتی‌لواجتمع علیك اهل مصرك وقالوا انك رجل‌سوء لم‌یحزنك ذالك ولو قالوا انك‌رجل صالح لم‌یسرك ذالك ولیکن اعرض نفسك علی ما فی کتاب‌الله فان کنت سالکاسبیله زاهدا فی‌تزهیده راغبافی‌ترغیبه خائفا من‌تخویفه فاثبت وابشر فانه لایضرك ماقیل فیك.

نفع. خوردن روی سیری. چراغ درماهتاب : و زراعت درشوره‌زار . وعطیه بغیر اهلش

۱۱۴۲ـ ودرآن کتاب نیز نقل شده از کتاب‌مجالس‌ابن‌الشیخ ازمنصوری ازامام علی‌بن محمد از پدربزرگوارش از پدران گرامش یکی بعد از دیگری علیهم‌السلام که فرموده است امیرالمؤمنین علیه‌السلام پنج‌چیز است که از بین میرود بی‌فائده: چراغی که بسوزانی درروز روغن‌چراغ تمام‌شده و از روشنائی استفاده برده‌نشده . وبارانی که به بارد برزمین شوره‌زار باران ازبین رفته وزمین‌نفعی نبرده بآن باران وغذائیکه صاحب آن‌بگذارد پیش‌آدم سیرکه نفعی نمیبرد ازآن‌غذا : و زنیکه آرایش‌کند خودرا برای آدم‌عنین‌که نفعی نمیبرد ازآن زن وعطیهٔ‌که صرف‌شود دربارهٔ کسیکه شکرگذاری نکند وقدر آنرا نداند

۱۱۴۳ـ درکتاب‌سفینةالبحار نقل‌شد که حضرت‌باقرعلیه‌السلام دروصیت‌خود بجابرجعفی فرمود بدانکه تودوست مانیستی مگروقتی که اینقدر بردبارباشی که اگر اهل شهرت وبلدت جمع‌شوند وبگویند تومردبدی هستی باعث حزن تونشود: واگرجمع شوند وبگویند تومرد خوبی‌هستی باعث سرور وخوشحالی تونشود ولیکن مطابقه‌کن اخلاق‌واعمال خود راباکتاب خدا اگردیدی راهی پیمودی‌که خدا فرموده وازآنچه خدافرموده خودداری‌کن خود داری کردی وبآنچه خداترغیب‌کرده روآوردی ازآنچه خدا ترسانیده ترسیدی و حذرکردی پس ثابت بمان براین رویه وبشارت بادتورا بدرستیکه ضرر نمیرساند باابن‌حال‌آنچه دربارهٔ تو گفته شود

۱۱۴۴ وفي ذالك الكتاب ايضاً عن ابيعبدالله عليه السلام قال كان لموسى بن عمران عليه السلام جليس من اصحابه قدوعا علماكثيرا فاستأذن موسى عليه السلام في زيارت اقاربه فقال موسى عليه السلام ان لصلة القرابة لحقاً ولكن ايّاك ان تركن الى الدنيا فان الله قدحمّلك علما فلاتضيعه وتركن الى غيره فقال الرجل لايكون الاخيراً ومضى نحو اقاربه فطالت غيبة فسأل موسى عنه فلم يخبره احدبحاله فسأل جبرئيل عليه السلام عنه فقال اخبرني عن جليسي فلان الك به علم قال نعم هوذا على الباب قدمسخ قرداً في عنقه سلسلة ففزع موسى عليه السلام الى ربّه وقام الى مصلاه يدعوالله ويقول يارب صاحبي وجليسي فاوحى الله اليه ياموسى لودعوتني حتى ينقطع ترقوتاك ما استجبت لك فيه انى كنت حملته علما فضيّعه وركن الى غيره.

۱۱۴۵ طرائف الحكم عن عون بن عبدالله بن مسعود عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه و آله انه تبسم صلى الله عليه وآله وسلم: فقيل له صلى الله عليه وآله مالك يا رسول الله تبسمت: فقال صلى الله عليه وآله:

۱۱۴۴- و درهمان کتاب نیز نقل شده ازحضرت صادق امام ششم علیه السلام که فرموده بوده است برای حضرت موسی (ع) ندیم و همنشینی از یارانش که فراگرفته بودعلم زیادی : پس اذن گرفت از حضرت موسی(ع) که برود بدیدن نزدیکانش فرمود حضرت موسی (ع) که هرآینه صلهٔ رحم و نزدیکان حقی است که بایدادا کنی ولی برحذر باش که میل بدنیا پیدانکنی برای آنکه خدا بتو علمی داده نباید ضایع کنی واعتماد کنی بغیر خدا: آنمرد گفت نخواهد بود مگر خیر ورفت بسوی نزدیکان و طول کشید و نیامد پس موسی (ع) پرسید از حال او وکسی خبر نداد از حال اوپس حضرت موسی پرسید از جبرئیل از حال او وگفت خبربده مرا ازهمنشین من فلان مرد آیا آگاهی ازحال او جبرئیل گفت بلی آنمرد بردرخانه است ومسخ شده بصورت میمون ودر گردن اوزنجیریست پس بوحشت افتادموسی(ع) وروآورد به پروردگار وایستاد درمقام دعا وتوجه کرد بسوی خدا وعرض کرد بارخدایا رفیق من وهمنشین مرا بحال اول برگردان پس وحی فرستاد خدا بسوی موسی که ای موسی اگر بخوانی مرا دربارهٔ این مرد تادوشاهرگ گردنت قطع شود اجابت نمی شود دعای تودر بارهٔ آنمرد بدرستی که من عنایت کردم باوعلم پس ضایع کرد علمرا واعتماد کرد بغیرعلم

۱۱۴۵- درکتاب طرائف الحکم نقل شده ازعون پسرعبدالله بن مسعود ازپدرش ازرسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت تبسم نمود ولبشیرین کرد گفته شدبآنحضرت که چه شدشما راکه تبسم فرمودی ای رسولخدا : فرمود تعجب میکنم ازمؤمن واظهار ناراحتی مؤمن بامرض

عجبت للمؤمن وجزعه مع السقم ولو يعلم ماله فی السقم من الثواب لاحبّ ان لايزال سقيماً حتی يلقی ربه.

۱۱۴۶ منهاج البراعه ج۴ ص۳۰۷ عن المجلد التاسع من البحار فی رواية سهل بن حنيف انه لما اخذ معاوية مورد الفرات امر امير المؤمنين عليه السلام لمالك الاشتر ان يقول لمن علی جانب الفرات: يقول لكم علیّ: اعدلوا عن الماء: فلما قال ذالك عدلوا عنه فورد قوم امير المؤمنين عليه السلام الماء فأخذوا منه: فبلغ ذالك معاويه فاحضرهم وقال لهم فی ذالك فقالوا: ان عمرو بن العاص جاء وقال: ان معاويه يأمركم ان تفرجوا عن الماء: فقال معاويه لعمرو: انك لتأتی امرا ثم تقول ما فعلته.

فلما كان من الغد وكّل معاوية حجل بن عتاب النخعی فی خمسة آلاف: فانفذ امير المؤمنين عليه السلام مالكا فنادی مثل الاول فمال حجل عن الشريعة فورد اصحاب علی عليه السلام واخذوا منه: فبلغ ذالك معاوية فاحضر حجلا وقال له فی ذالك فقال: ان

وكسالت او: وحال آنكه اگر بداند كه چه مقدار ثواب است برای او بواسطه مرضش هر آينه دوست دارد كه دائما وهميشه مريض باشد تا ملاقات كند خدای خود را (يعنی تا مرگ او را دريابد)

۱۱۴۶ـ در كتاب منهاج البراعة جلد چهارم صفحه ۴: از جلد نهم بحار نقل شده از روايهٔ سهل پسر حنيف بر اينكه پس از آنكه معاويه گرفت اطراف شط فرات را ومانع لشكر امير المؤمنين عليه السلام شدند از آب: دستور داد امير المؤمنين (ع) بمالك اشتر كه بگويد بكسيكه مأمور آب است كه علی (ع) ميفرمايد برويد از كنار آب. پس از گفتن مالك كلام علی (ع) را رفتند از كنار آب و وارد شدند اصحاب امير المؤمنين عليه السلام واز آب استفاده كردند و برداشتند از آن، خبر رسيد بمعاويه احضار كرد مأمورين را و مورد بازخواست قرار داد. پس گفتند مأمورين كه عمرو عاص آمد و گفت معاويه دستور داده كه واگذاريد آب را: معاويه (لابد باعتاب) بعمر عاص گفت تو كاری ميكنی وبعد انكار ميكنی وميگوئی من نكرده ام

چون فردای آن روز شد وادار كرد معاويه حجل بن عتاب نخعی را با پنج هزار لشكر كه حفظ كند آب را. باز فرستاد امير المؤمنين (ع) مالك را كه بگويد بموكل آب مثل سابق و پيغام علی (ع) را رسانيد: پس حجل كنار رفت از شريعهٔ آب و وارد آب شدند اصحاب امير المؤمنين عليه السلام، و برداشتند از آب و رفع حاجت كردند وباز خبر رسيد بمعاويه احضار كرد حجل را واز او خواست علت تمرد امر او را، حجل گفت: بدرستيكه پسر تو يزيد آمد و گفت كه تو امر

ابنك يزيد اتاني فقال: انك امرت بالتنحّي عنه فقال ليزيد في ذالك فـانكر: فقال معاوية: فاذاكان غدا فلاتقبل من احد ولو اتيتك حتى تاخذ خاتمي : فلماكان اليوم الثالث امر امير المؤمنين عليه السلام لمالك مثل ذالك فراى حجل معاوية واخذ منه خاتمه وانصرف عن الماء وبلغ معاوية فدعاوقال له في ذالك فأراه خاتمه فضرب معاويه يده على يده فقال: نعم وان هذا من دواهي عليّ.

۱۱۴۷ في الكشكول اوحى الله سبحانه الى بعض انبيائه ان اردت لقـائي غداً في حظيرة القدس فكن غريباً وحيداً محزونا مستوحشاً كالطير الوحـداني الذى يطير في الارض المقفرة ويأكل من رئوس الاشجار المثمرة فاذاكان الليل آوى الى وكره ولم يكن للطير الااستيناسابي واستيحاشا من الناس.

۱۱۴۸ في كشكول الشيخ استمرت العادة في اقاصي بلادالهند على اقامة عيد كبير على رأس كل ماة سنة فتخرج اهل البلد جميعاً من شيخ و شاب وصغير و كبير الى صحرأ خارج البلد وفيها حجر كبير منصوب فينادي منادي الملك لايصعد على هـذا

كردى بدورى از آب: معاويه گفت به يزيد عمل اورا وانكار كرد يزيدو گفت من نكردم معاويه گفت بحجل چون فرداشود قبول مكن قول احدى را ولوآنكه خودمن بيايم و دستوردهم بايد عمل نكنى مگر آنكه انگشتر مرا بگيرى . چون روز سوم شد دستور داد اميرالمؤمنين(ع) بمالك مثل روزهاى پيش دراين هنگام ديد حجل معاويه را و گرفت از اوانگشترش را وازلب آب كنار رفت رسيد خبر بمعاويه پس احضار كرد حجل را و علت كنار رفتن ازآب را پرسيد در جواب انگشترش را باونشان داد. زدمعاويه دست بردست خود و گفت اين يكى از امور حيرت كنندهٔ على است .

۱۱۴۷ـ در كتاب كشكول ذكر شده كه وحى فرستادخداى متعال بسوى بعضى از انبياو پيغمبرانش كه اگردوست دارى ملاقات مرادرخطيره قدس پس بوده باش غريب وتنها و محزون و باپرهيز مثل پرنده كه بتنهائى مى پرد در زمينهاى بى آب و علف و ميخورد از سردرختان ميوه دار و چون شب درآيد پناه ميبرد به آشيانهٔ خودونيست براى آن پرنده مگرانس باخالق خود و وحشت دارد ازطايفه بشر

۱۱۴۸ ـ در كتاب كشكول شيخ بهائى عليه الرحمة ذكر شده كه عادتى جارى و مستمر است در بعضى از بلاد دوردست هندكه بپاميكنند عيد بزرگى درسرهرصدسال وخارج ميشوند اهل آن بلدتمام ازپيروجوان ازكوچك وبزرگ بسوى بيابان خارج شهر ودرآن بيابان سنگ

الحجر الامن حضر هذا العيد قبل هذا فربما جاء الشيخ الهرم الذى ذهب قوته وعمى بصره والعجوز الشوهاء وهى ترجف من الكبر فيصعدان على ذالك الحجر اواحد هماو بما لا يجيئى احد وقد يكون قد فلى ذالك القرن بأسره فمن صعد على ذالك الحجر نادى باعلى صوته قد حضرت العيد السابق وانا طفل صغير وكان ملكنا فلانا وقاضينا فلانا ثم يصف الامم الماضيه من ذالك القرن كيف طحنهم الموت واكلهم البلى و صاروا تحت اطباق الثرى ثم يقوم خطيبهم فيعظ الناس ويذكرهم الموت وغرور الدنيا ولعبها باهلها فيكثر فى ذالك اليوم البكاء وذكر الموت و التأسف على صدور الذنوب و الغفلة عن ذهاب العمر ثم يتوبون ويكثرون الصدقات ويخرجون من التبعات

۱۱۴۹ فى ارشاد الديلمى قال النبى صلى الله عليه وآله وضع الله خمسة فى خمسة: العز فى طاعة الله: والذل فى معصية الله: والحكمة فى خلو البطن : والهيبة فى صلوة الليل والغناء فى القناعة .

بزرگی نصب شده پس جارچی پادشاه صدا میزند که بالا نرود براین سنگ مگر کسانیکه حاضر بوده‌اند این عید را در قبل (یعنی صدسال قبل) پس گاهی ممکن است بیاید پیرمردیکه قوای او از بین رفته و چشمهای او کور شده و یا حاضر میشود پیره‌زنی بدمنظره که میلرزد ازپیری پس بالا میروند بر آن سنگ آن دو ویا یکی از آن دو وگاهی هم ممکن است نیاید کسیکه عید قبل حاضر بوده ونمانده باشد کسی وفانی شده باشند تمام حاضرین عید صدسال قبل : پس کسیکه بالا میرود بر آن سنگ ندامیکند باصدای بلند که حاضر بودم عید سابق و طفلی بودم صغیرو سلطان و پادشاه مافلان کس بود وقاضی مافلان کس بود وبعد بیان میکند دسته‌های مختلف این یکصدسال راکه چگونه مرگ آنها را ربوده و نرم‌خورد کرد آنها را و در شکم فراموشی فرورفته‌اند و درزیر طبقات زمین قرار گرفته‌اند : بعد واعظ وسخن گوی آن شهر و آن‌مردم بپامیخیزد و مردم را بیاد مرگ میاندازد و بیاد میاورد غرور دنیا و بازی کردن دنیا بااهل دنیا پس زیاد گریه میکنند در آن روزمردم وبیادمرگ میافتند و تأسف میخورندبر معصیت‌ها وگناهانیکه کرده‌اند وبرعمریکه بغفلت گذرانیده‌اند: وبعدتوبه میکنند وصدقات زیادمیدهند و از مظالمیکه بر گردنشان هست خارج میشوند وادا میکنند .

۱۱۴۹ ــ در کتاب ارشاد دیلمی نقل‌شده که پیغمبرخدا فرمود قرار داده خداپنج‌چیز را در پنج‌چیز : عزت را در طاعت خدا : ذلت را در معصیت خدا : دانش را در خالی‌بودن شکم هیبت را در نمازشب : بی‌نیازی را در قناعت .

۱۱۵۰ قال الشیخ فی الکشکول و من عادات اقاصی بلادالهند انه اذامات منهم ملك من ملوکهم ادرجوه فی اکفانه ووضعوه علی عجلة وشعر راسه یسحب علی الارض وخلفه عجوز بیدها مکنسة تدفع بها ماتعلق من التراب بشعره وهی تقول اعتبروا ایها الغافلون شمّروا ذیل الجد ایها المقصّرون المغترّون وهذا ملك فلان انظروا الی ما صیرته الیه الدنیا بعد تلك العزة و الجلالة و لاتزال تنادی خلفه کذالك الی ان تدور به جمیع ازقة البلد ثم یودع فی حفرته و هذا رسمهم فی کل ملك یموت فی فی ارضهم.

۱۱۵۱ نقل الشیخ ایضاً من کلام بوذرجمهر عادانی الاعداء فلم ارعدواً اعدی من نفسی.

۱۱۵۲ فی الکافی قال ابوجعفر علیه السلام اوحی الله الی شعیب النبی صلی الله علیه و آله انی معذب من قومك مأة الف: اربعین الفاً من شرارهم وستین الفا من خیارهم فقال یارب هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار فاوحی الله عزوجل الیه داهنوا اهل المعاصی ولم یغضبوا لغضبی.

۱۱۵۰ ـ شیخ بهاءقده در کشکول نقل فرموده که از عادات بعضی از بلاد دورهند این است که هر گاه پادشاهی بمیرد از آنها میپیچند درکفن‌ها و قرار میدهند او را روی تختهٔ که روی زمین بکشند در حالیکه موهای سراو کشیده میشود روی زمین وعقب او پیره‌زنی بدست گرفته جارویی و با آن پاك میکند خاکهائی که بموها چسبیده در حالیکه میگوید آن زن عبرت بگیرید ای مردم غافل دامن همت بکمر زنید ای گنه کاران فریب‌خورده این پادشاه شما است فلان شخص نگاه کنیدو به بینید به کجا کشانیده اورا دنیا بعداز آن عزت وجلالت وهمیشه ندا میکند عقب او همین‌طور تاتمام کوچه های شهردور داده میشود و بعد بخاك سپرده میشود و این رسم آنها است در هر پادشاهی که بمیرد درسرزمین آنها.

۱۱۵۱ـ نقل فرموده شیخ بهائی ره در کتاب کشکول از بوذرجمهر که گفت دشمنی کردند بامن دشمنانم و نیافتم دشمن‌تر از نفسم.

۱۱۵۲ ـ درکتاب کافی نقل شده که فرموده امام پنجم علیه السلام وحی کرد خدا بسوی شعیب پیغمبر بدرستیکه عذاب میکنم ازامت توصدهزار نفر چهل‌هزار از اشرار آنها وشصت هزار از خوبان آنها پس حضرت شعیب عرض کرد ای خدای من عذاب اشرار بجای خود اخیار چرا : پس وحی فرستاد خدای متعال بسوی شعیب که عذاب اخیار بجهة مماشات و مسامحه

۱۱۵۳ فی مجموعة ورام قال الکاظم علیه السلام لابن یقطین اضمن لی واحدة اضمن لك ثلاثا: اضمن ان لا تلقی احداً من موالینا فی دار الخلافه الاقمت بقضاء حاجته اضمن لك: لا یصیبك حد السیف ابدا. و لا یظلك سقف سجن ابداً: و لا یدخل الفقر بیتك ابدا.

۱۱۵۴ ومن کلمات علی علیه السلام فی النهج. الوفاء لاهل الغدر غدر عندالله: والغدر لاهل الغدر وفاء عندالله.

۱۱۵۵ مجموعة ورام التقی ملکان فتسائلا فقال احدهما امرت بسوق حوت اشتهاء فلان الیهودی وقال الاخر امرت باهراق زیت اشتهاه فلان العابد.

۱۱۵۶ فی الکشکول نقل ان بعض ملوك بنی اسرائیل بنی دارا تکلّف فی سعتها وزینتها ثم امر من یسئل عن عیبها فلم یعیبها احد الا ثلاثة من العباد قالوا ان فیها عیبین: الاول انها تخرب: والثانی انه یموت صاحبها فقال وهل یسلم من هذین العیبین دار

آنها با اهل معصیت وبجهة خودداری کردن آنها از غضب بجهة غضب من.

۱۱۵۳ـ درمجموعة ورام است که فرمود حضرت موسی کاظم ع بعلی بن یقطین که ضمانت کن برای من یکچیز ضمانت میکنم من برای تو سه چیز: ضمانت کن که ملاقات نکنی احدی را ازدوستان ما در دارالخلافه مگر بآنکه قیام کنی برای برآوردن حاجت او من ضمانت میکنم: که نرسد بتو تیزی شمشیر هیچوقت: و سایه نیندازد سقف زندان برتو: هیچوقت: و وارد نشود فقر درخانهٔ تو هیچوقت.

۱۱۵۴ ـ و از کلمات علی ع درنهج ذکر شده که فرمود: وفاء برای اهل غدر عذر است نزد خدا: وغدر برای اهل غدر وفا است نزد خدا.

۱۱۵۵ ـ در مجموعهٔ ورام است که برخوردند دوملك و بایکدیگر بسئول پرداختند یکی از آن دو گفت مأمورم بحفظ بازاریکه داراست جنسیکه مورد علاقهٔ فلان یهودیست: دیگری گفت مأمورم بریختن روغنی که مورد علاقهٔ فلان عابد است.

۱۱۵۶ـ درکتاب کشکول نقل شده براینکه بعضی ازسلاطین بنی اسرائیل بنا کرد منزلی که درسعه وزینت آن زحمت کشیده بود بعد دستور داد که سئوال شود از عیب آن منزل پس عیبی نگرفت احدی مگر سه نفر از خداپرستان کـه گفتند در آن دوعیب هست: اول آنکه خراب شدنی است: دوم آنکه میمیرد صاحب آن: پس گفت آیا هست منزلی کـه از این دوعیب سالم باشد: گفتند بلی خانهٔ که در آخرت انسان بسازد: پس واگذار کرده پادشاهی را و عبادت خدا کرد با آنها زمانی مدید و بعد واگذار کرد آنها را گفتند آیا از ما چیزی

فقالوا نعم دارالاخرة فترك ملكه وتعبد معهم مدة ثم ودّعهم فقالوا اهل رايت مناما تكره فقال لاولكنكم عرفتموني فأنتم تكرموني فاصحب من لايعرفني.

۱۱۵۷ وفي هذا الكتاب ايضاً ان حبرا من بني اسرائيل قال في مناجاته اللهي كم عصيتك ولا تعاقبني فاوحى الله الى نبيّ من انبياء زمانه قل لعبدي كم عاقبتك ولا تدري اولا اسلب منك حلاوة مناجاتي.

۱۱۵۸ في مجموعة ورام اراد بعض العبّاد تطليق امرأته فقيل له وما عيبها قال فهل يتكلّم احد بعيب امرائته فلما طلقها وتزوّجت قيل الان قل عيبها فقال امرأة غيري مالي ولها.

۱۱۵۹ مجموعة ورام عن محمد بن سلام الحجي قال حدثني يونس بن حبيب النحوي وكان عثمانيا قال قلت للخليل بن احمد اريد ان اسألك عن مسئلة تكتمها علي: قال قولك يدل ان الجواب اغلظ من السئول فتكتمه انت ايضاً: قال قلت نعم ايام حيوتك:

دیدی که بدت آمد گفت نهولی شما میشناسید مرا واحترام میکنید مرارفتم مصاحبت کنم با کسیکه مرا نشناسد.

۱۱۵۷ - و در آن کتاب نیز ذکر شده که عالمی از بنی‌اسرائیل میگفت در مناجاتش خدایاتا کی نافرمانی کنم تورا و توعقابم‌نکنی خداوحی فرستاد بسوی پیغمبری‌ازپیغمبران آن زمان که‌بگوبه‌بندهٔ من تاکی توراعقاب‌کنم وتونفهمی: آیانگرفتمام از توشیرینی مناجات‌را.

۱۱۵۸ - در مجموعهٔ ورام ذکر شده که قصد کرد بعضی از بندگان خداطلاق گویدزن خود را گفته شدبه او که چه‌عیبی‌دارد آن زن گفت‌آیا کسی در بارهٔ عیب‌زن خود سخن‌میگوید پس از آنکه طلاق داد و شوهر کرد گفتند حال بگو عیب آن زن چه بود: گفت زن‌غیر من است مراباز‌ن غیرچکار.

۱۱۵۹ - درکتاب مجموعهٔ ورام نقل شده از محمدبن‌سلام الحجی که گفت حدیث کرد مرا جبیب نحوی و او مردی بود عثمان دوست گفت که گفتم بخلیل پسراحمد میل‌دادم بپرسم از تو چیزی که مخفی بداری و مرا رسوانکنی: گفت کلام تومیرساند که جواب آن‌مشکلتر است از سئول‌یعنی بیشتر ایجاد زحمت میکندپس توهم باید جواب را مخفی‌کنی: گفت گفتم قبول دادم مخفی میکنم تا توزنده‌باشی: گفت بپرس گفتم چه شده‌که یاران رسولخداصلی‌الله علیه‌وآله واقرباء وخویشاوندان آنحضرت بمثل اینکه تمام آنها از یك مادر هستند وعلی‌بن ابیطالب ع از بین تمام‌آنها مادر دیگر دارد و گویا از بین‌تمام آنها فقط علی‌بچه‌صیغه است:

قال سل: قلت ما بال اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله ورحمهم کانهم كلهم بنوا ام واحدة وعلی بن ابیطالب علیه السلام من بینهم کانه ابن علة : قال من این لك هذا السؤل قلت وعدتنی الجواب: قال وقد ضمنت لی الکتمان : قلت ایام حیوتك: فقال ان علیا علیه السلام تقدمهم اسلاماً وفاقهم علما : وبذهم شرفا: ورجحهم زهدا: واطولهم جهادا: فحسدوه والناس الی اشکالهم واشباههم: امیل ممن بان منهم وفاقهم.

۱۱۶۰ طرائف الحکم عن سماعة قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ما انعم الله علی عبد نعمة فسلبها ایاه حتی یذنب ذنبا یستحق بذالك السلب.

۱۱۶۱ فی الکافی عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان قوماً فیما مضی قالوا النبی لهم : ادع لنا ربك یرفع عنا الموت فدعا لهم فرفع الله عنهم الموت : فکثروا حتی ضاقت علیهم المنازل و کثر النسل: ویصبح الرجل یطعم جده واباه وامه وجد جده و یوضیهم و یتعاهدهم فشغلوا عن طلب المعاش فقالوا: سل لنا ربك ان یردنا الی حالنا

گفت این سئوال از کجا آوردی : گفتم وعده دادی که جواب دهی : گفت ضامن شدی که پنهان بداری : گفتم بلی زمان حیوة تو : گفت بدرستیکه علی ع مقدم برهمهٔ آنها بود از جهة اسلام: وبرتر از همه بود از جهت علم : و برتری داشت از جهات فضیلت ورجحان بر آنها داشت از جهة زهد : و بیشتر از همه جهاد کرده بود : پس حسد بردند براو : و مردم بسوی هم شکل وشبیه خودشان بهتر میل دارند از کسیکه برتری وتفوق دارد بر آنها .

۱۱۶۰ ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده از سماعة که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میگفت نمیدهد نعمتی را خدا بکسی وسلب کند از اومگر گناهی از او سرزند که آن گناه باعث سلب یعنی گرفتن آن نعمت بشود .

۱۱۶۱ـ در کتاب کافی نقل شده ازهشام بن سالم ازامام ششم علیه السلام که فرمود بدرستیکه قومی و دستهٔ از زمان سابق گفتند به پیغمبرشان بخواه از پروردگارت که بردارد ازما مرگ را پس آن پیغمبر ازخدا خواست و برداشت خدا از آنها مرگ را : پس زیاد شدند باندازهٔ که تنگ شد بر آنها جاومکان و زیاد شد نسل آنها : بطوریکه هرمردیکه صبح میکرد تاغذا میداد پدرش را وجدش را ومادرش را وجدجدش را ورسیده گی بآنها میکرد از جهات دیگر بکلی بازداشته میشد از طلب معاش : پس ناچار شدند از پیغمبرشان خواستند که بخواه از خدا برگرداند مارا بحال اول که مرگ داشتیم : پس درخواست کرد پیغمبرشان و خدا برگردانید آنها را بحال اول :

التي كنا عليها فسأل نبيهم: ربه فردهم الى حالهم.

۱۱۶۲ طرائف الحکم عن ابی بصیر عن ابیعبدالله علیه السلام قال علیه السلام قال امیر المؤمنین علیه السلام توقوا الذنوب: فمامن بلية ولانقص رزق الابذنب حتى الخدش والنكبة والمصيبة فان الله يقول وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفوا عن كثير

۱۱۶۳ طرائف الحکم عن معاوية بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته يقول ما كان ولايكون الى ان تقوم الساعة مؤمن الاوله جار يؤذيه.

۱۱۶۴ في السفينه ان داود دخل غارا من غير ان بيت المقدس فوجد حزقيل يعبدربه وقديبس جلده على عظمه فسلم عليه فقال اسمع صوت شبعان اناعم فمن انت قال انا داود قال الذي له كذا وكذا امرأة و كذا كذا امة قال نعم وانت في هذه الشدة قال ما انا في الشدة ولا انت في نعمة حتى تدخل الجنة.

۱۱۶۵ منهاج البراعة ج۳ ص ۲۴۳ عن علی بن میمون الصائغ عن ابن ابی یعفور

۱۱۶۲ - در کتاب طرائف الحکم نقل شده از ابی بصیر از امام ششم از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود حفظ کنیدخود را از گناه زیرا که نیست بلیهٔ و نقص روزی مگر بسبب گناه حتی خراش و لغزش و مصیبت‌ها بدرستیکه خدا میفرماید آنچه برسد بشما از مصیبت پس بسبب کردارخود شما است با اینکه خدا میبخشد زیادی از گناهان را ...

۱۱۶۳ - و نیز در همان کتاب ذکر شده از معاویة بن عمار از امام ششم علیه السلام که گفت شنیدم آنحضرت میفرمود نبوده است و نخواهد بود تا روز قیامت مؤمنی مگر آنکه برای او همسایهٔ است که آزار میدهد مؤمن را .

۱۱۶۴ - در کتاب سفینه نقل شده که داود(ع) داخل شد در غاری از غارهای بیت المقدس دیدحزقیل عبادت میکند پروردگار خود را در حالیکه چسبیده شده پوست بدنش باستخوانش پس سلام کرد حضرت داود بر حزقیل حزقیل گفت می‌شنوم صدای آدم سیر و دارای نعمتی را کیستی تو حضرت داود فرمودمنم داود گفت آن داودی که فلان وفلان نفرزن دارد و فلان و فلان نفر کنیز دارد گفت بلی درحالیکه تو باین شدت وسختی بسرمیبری حزقیل گفت نه من در شدتم و نه تو در نعمت تاوقتیکه داخل بهشت شوی (یعنی سختی دنیاو نعمت آن مساویست و برتری بداخل شدن بهشت است)

۱۱۶۵ - در کتاب منهاج البراعة ج ۳ ص ۲۴۳ نقل شده ازعلی بن صائغ از ابن ابی یعفور که گفت شنیدم امام ششم فرمود سه طائفه هستند که نظر نمیکند خدا بسوی آنها روز قیامت و پاك

قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول ثلاثة لاينظر الله اليهم يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم: من ادّعى امامة من الله ليست من الله: ومن جحد اماما من الله: ومن قال ان لفلان وفلان نصيبا في الاسلام.

۱۱۶۶ مجموعة ورام الدنيا دار خراب واخرب منها قلب من يعمرها والاخرة دار عمران واعمر منها قلب من يطلبها.

۱۱۶۷ في السفينه عن ابيعبدالله عليه السلام ان قوما ممن آمن بموسى عليه السلام قالوا لو اتينا عسكر فرعون وكنافيه ونلنا من دنياه فاذا كان الذى نرجوه من ظهور موسى صرنا اليه ففعلوا فلما توجه موسى ومن معه هاربين ركبوا دوابهم واسرعوا في السير ليوافوا موسى ومن معه فيكونوا معهم فبعث الله ملائكة فضربت وجوه دوابهم فردّتهم الى عسكر فرعون فكانوا فيمن غرق.

۱۱۶۸ في السفينه قال الرازى النّعامة اذا اجتمع لها من بيضها عشرون اوثلاثون

نميگردانند آنها را وبراى آنها است عذاب دردناك ـ هر كس ادعا كند پيشوائى از طرف خدا را و ازطرف خدانباشد ـ وهر كس انكار كند پيشوائى را كه ازطرف خدا باشد ـ وهر كس بگويد فلان وفلان (يعنى آن دونفر) بهرهٔ ازاسلام دارند

۱۱۶۶ـ دركتاب مجموعه و رام ذكر شده كه دنيا خانهٔ هست خراب وخراب تر ازآن دل كسى است كه آباد كند آنرا و آخرت خانهٔ هست آباد و آبادتر از آن دل كسى است كه بطلبد آنرا

۱۱۶۷ـ دركتاب سفينه نقل شده ازامام ششم عليه السلام كه دسته از كسانيكه ايمان بموسى (ع) آورده بودند گفتند ايكاش در لشكرفرعون بوديم و برخوردار بوديم از دنياى فرعون و آنچه اميدوار بوديم ازظهورموسى رسيده بوديم بآن وهمين كارهم كردند و رفتند بسوى فرعون ـ پس ازآنكه موسى واصحابش گريختند ونجات يافتندازغرق شدن اين دسته همسوار برمركب شدند تاموافقت كنند باموسى(ع) وكسانيكه بااوبودند تاخودرا نجات دهند فرستاد خدا ملائكه را زدند بروى مركبهاى آنها وردكردند آنهارا بسوى لشكر فرعون و قرار گرفتند ازجملهٔ غرق شده گان

۱۱۶۸ـ ونيز درآن كتاب نقل شده كه رازى گفته است شترمرغ هرگاه جمع شود براى او ازتخمهايش بيست ياسى عدد قسمت ميكند آنهارا بسه قسمت يك سوم را زيرزمين دفن ميكند

قسمتها ثلاثه اثلاث فتدفن ثلثا منها فی التراب و ثلثا تترکها فی الشمس و ثلثا تحضنها فاذا اخرجت الفراریخ کسرت ماکان فی الشمس وسقت تلك الفراریخ مافیها من الرطوبة التی ذوبتها الشمس ورققتها فاذا قویت تلك الفراریخ اخرجت الثلث الثانی الذی دفنة فی الارض ونقبتها وقد اجتمع فیها من النمل والذباب والدیدان والحشرات فتجعل تلك الاشیاء طعمة لتلك الفراریخ فاذا تمّ ذالك فقد صارت تلك الفراریخ قادرة علی الرعی.

۱۱۶۹ عن دعوات الرّاوندی عن المفضل قال دخلت علی الصادق علیه السلام بالغداة وهو علی المائدة فقال تعال یامفضل الی الغداء فقلت قد تغدیت قال ویحك فانه ارز فقلت یاسیدی قدفعلت فقال تعال حتی اروی لك حدیثا فدنوت منه فجلست فقال حدثنی ابی عن آبائه علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله قال اول حبة اقرّت لله بالوحدانیه ولی بالنبوة ولاخی علی علیه السلام بالوصیه ولامتی الموحدین بالجنة الارز ثم قال علیه السلام ازدد اکلا حتی ازیدك علماً فازددت اکلا فقال حدثنی ابی عن آبائه علیهم السلام ثم حدثه

ویك سوم دا برابر آفتاب میگذارد ویك سوم را زیر بال می گیرد جهة جوجه وقتی جوجه‌ها سر درآوردند می‌شکند آنقسمتی راکه مقابل آفتابست ومیچشاند بجوجهایش رطوبات آنها راکه آفتاب آنهارا روان کرده وقتی خوردند جوجه‌ها آنهارا وقوتی گرفتند بیرون میآورد آنقسمتی راکه درزمین دفن کرده وبعد سوراخ میکندکه بوسیله بوی آنها جمع می‌شوند مورچگان و مگس‌ها و کرمها وحشرات وآنهاطعمه جوجه‌ها قرارمیگیرند ووقتی خوردند وتمام‌شدجوجه هایش قادرمی‌شوند وقوت پیدامیکنند براداره خود وچینه پیدا کردن

۱۱۶۹ ـ درکتاب دعوات راوندی نقل‌شده‌ازمفضل که گفت داخل‌شدم برامام‌ششم‌علیه‌السلام صبحی بود وآنحضرت برسر سفره‌بود فرمود بیابر سرسفره‌ای مفضل وغذابخور گفتم من‌غذا خورده‌ام فرمود وای‌برتو بخوداین برنج‌است گفتم آقای‌من خورده‌ام فرمود بیاتا روایت کنم برای توحدیثی پس‌نزدیك شدم ونشستم فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدران بزرگوارش از جدم‌رسولخداصلی‌الله‌علیه‌وآله که فرموداول‌دانهٔ‌که‌اقرارکردبیگانگی‌خداو برای‌من‌به‌پیغمبری وبرای برادرم‌علی بوصایت وبرای امتان من‌ببهشت هراینه برنج‌بود: بعدفرمود زیادتربخور تامن‌علم تورازیادکنم من‌هم زیادکردم خوردن‌را فرمودحدیث کرد مراپدرم ازپدران گرامش علیهم‌السلام از رسولخدا(ص) که فرمود هرچه اززمین بیرون‌شود پس‌درآن درداست‌وشفامگر برنج که درآن شفاهست بدون درد‌بعدفرمود زیادتربخور تازیادکنم علم تورا پس زیاد کردم خوردن را .

عن النبی صلی الله علیه و آله قال کل شیئی اخرجت الارض ففیه داء وشفاء الا الارز فانه شفاء لاداء فیه ثم قال علیه السلام ازددا کلا حتی ازیدك علما فازددت اکلا فقال حدثنی ابی عن آبائه علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لوکان الارز رجلا لکان حلیما: ثم قال ازددا کلا حتی ازیدك علما فازددت اکلا· فقال حدثنی ابی عن آبائه علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال ان الارز یشبع الجایع ویمری الشبعان : وقال علیه السلام احب الطعام الی رسول الله صلی الله علیه و آله النارباجه[1]

۱۱۷۰ فی کشکول الشیخ اهدی الشریف الی الملك صلاح الدین ایوب هدایا وکان الرسول یخرج منها واحدة واحده ویعرضها علی الملك فاخرج مروحة من خوص النخل وقال ایها الملك هذه مروحة مارای الملك ولا احد من آبائه مثلها فاستشاط الملك غضباً وتناولها واذا علیها مکتوب ـ انا من نخلة تجاورقبراً ـ ساد من فیه سائرالناس طراً ـ شملتنی سعادة القبرحتی ـ صرت فی راحةابن ایوب اقرا فعرف انها من خوص النخل الذی فی مسجدالرسول فقبّلها الملك ووضعها علی رأسه وقال للرسول صدقت صدقت.

پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدران گرامش از جدم رسولخدا (ص) که فرمود اگر برنج مردی بودهر اینه مردی بودحلیم بعدفرمود زیادکن خوردن راتاز یادکنم علم تورا پس زیاد کردم خوردن راپس فرمود حدیث کردمرا پدرم از پدران گرامش که فرموده است رسولخداصلی اللهعلیهوآله بدرستیکه برنجسیر میکند گرسنه راوبتحلیل میبرد غذای آدم سیر راوفرمود محبوب‌ترین طعامهانزد رسولخدا(ص) هراینه آش‌است

۱۱۷۰ در کتاب کشکول شیخ‌بهائی نقل‌شده که فرستادشریف برای‌سلطان صلاح‌الدین ایوب‌هدایائی وقاصدوواسطه بیرون میاورد یکی‌یکی راوبه‌بادشاه عرضه میداشت ازجملهٔ آنها بادبزنی بودکه بافته شده‌بود ازبرگ خرما بیرون‌آورد وگفت‌ای‌بادشاه این‌بادبزنی‌است که نه پادشاه دیده ونه هیچیك از پدران شاه‌مثل او را پادشاه متغیر و غضبناك شد و گرفت دید نوشته شده برآن‌شعری که مضمون‌آن شعر چنین است من‌ازدرختی‌هستم که آن درخت مجاور است باقبریکه سیادت‌کردکسیکه درآن قبر استمردم را تماما وفراگرفته مراسعادت آن‌قبر باندازهٔ که من قابل کف‌دست ابن‌ایوب که پادشاه باشدشدم‌سلطان دانست که این‌ازبرگ‌درختی است که درمسجدرسولخداست پس‌بوسیدآنرا پادشاه‌و گذاشت برسرو گفت بواسطه راست گفتی راست گفتی .

۱ـ النار باجه آش حاشیه سفینه فی‌ترد

۱۱۷۱ فی کشکول الشیخ ذکر عند مولانا جعفر بن محمد الصادق علیه السلام قول النبی صلی الله علیه و آله النظر الی وجه العالم عبادة فقال هو العالم الذی اذا نظرت الیه ذکرك الاخرة ومن کان علی خلاف ذالك فالنظر الیه فتنة عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال العلماء امناء الرسل علی عباد الله مالم یخالطو السلطان فاذا خالطوه وداخلو الدنیا فقد خانو الرسل فاحذروهم.

۱۱۷۲ وفی ذالك الکتاب من کلام بعض الاکابر اذا لم یکن العالم زاهدا فی الدنیا فهو عقوبة لاهل زمانه ومن کلامهم من لم یکن مستعدّ الموته فموته فجأة وان کان صاحب فراش سنة ومن کلامهم من طلب فی هذا الزمان عالما عاملا بعلمه بقی بلا علم ومن طلب طعاما من غیر شبهة بقی بلا طعام ومن طلب صدیقاً بلاعیب بقی بلا صدیق.

۱۱۷۳ قال بعض الحکماء المرأة کلها شرّ وشرّ ما فیها انه لابدّ منها کتب بعض الحکماء علی باب داره لایدخل داری شرّ فقال له بعض الحکماء فمن این تدخل امرأتك.

۱۱۷۱ـ در کتاب کشکول نقل شده که ذکر شد خدمت امام ششم علیه السلام کلام رسول خدا که فرموده نظر کردن بصورت عالم عبادت است فرمود آن عالم آنچنانی هست که هر گاه نگاه کنی بسوی او بیاد بیاورد آخرت را و هر عالمی که برخلاف باشد نگاه بسوی او فتنه باشد از رسولخدا وارد شده که فرمود علماء امناء پیغمبرانند بر بندگان خدا مادامیکه رفت و آمد با سلطان نکنند پس هر گاه رفت و آمد با سلطان کردند و داخل امور دنیوی شدند خیانت کردند پیغمبران را پس بپرهیزید از آنها

۱۱۷۲ـ و در آن کتاب است از کلام بعضی از بزرگان که هر گاه عالم زاهد در دنیا نبود پس آن عالم عذاب است برای اهل زمانش و از کلام بزرگان است هر کس مهیا نباشد برای مرگش پس مردن او مردن فجأه هست و هرچند در فراش بخوابد یکسال و از کلام بزرگان است که هر کس طلب کند در این زمان عالمیکه بعلم خود عمل کند باقی میماند بدون علم: و هر کس طلب کند طعام بی‌شبهه باقی میماند بدون طعام: و هر کس طلب کند رفیق بدون عیب باقی میماند بدون رفیق

۱۱۷۳ـ بعضی حکماء گفته‌اند زن تمامش شر است و شر در شر این است که بشر لابد است از زن بعضی از حکماء نوشته بود بر درب خانه‌اش که داخل نشود خانه شری دیگری گفت پس از کجا داخل شود زن تو

۱۱۷۴ ومن كلامه عليه السلام الدنيا دارممر والاخرة دارمقرّ فخذوا رحمكم الله من ممرّكم لمقركم ولاتهتكوا استاركم عند من لايخفى عليه اسراركم واخرجوا قلوبكم من الدنيا قبل ان يخرج منها ابدانكم فللاخرة خلقتم وفى الدنيا حبستم ان المرأ اذا هلك قالت الملائكة ماقدم وقال الناس ماخلّف الخ.

۱۱۷۵ احتضر بعض المترفين وكان كلما قيل له قل لااله الاالله يقول هذا البيت ـ يارب قائلة يوما وقدتعبت ـ اين الطريق الى حمام منجاب وسبب ذالك ان امرأة عفيفة حسناء خرجت الى حمام معروف بحمام منجاب فلم تعرف طريقه وتعبت من المشى فرأت رجلا على باب داره فسألته عن الحمام فقال هوهذا واشارالى باب داره فلما دخلت اغلق الباب عليها فلماعرفت بمكره اظهرت كمال الرغبة والسرور وقالت اشترلنا شيئاً من الطيب وشيئا من الطعام و عجّل باالعود الينا فلماخرج واثقابها و برغبتهافخرجت وتخلّصت منه قال الشيخ فى الكشكول فانظر كيف منعته هذه الخطيئة عن الاقرار باالشهادة عندالموت مع انه لم يصدرمنه الاادخال المرأة بيته وعزمه على الزنا فقط من دون وقوعه منه .

۱۱۷۴ـ وازجملهٔ كلمات على عليه السلام است كه دنيامحل عبوراست وآخرت خانه‌ايست قرارگاه پس توشه برداريد خدارحمت كند شمارا ازمحل عبورتان براى مقر و آسايشگاهتان ونَدريد پرده‌هاى خودرا نزدكسيكه مخفى نيست براو اسرارشما وخارج كنيد آرزوهاى قلبى راپيش ازدنياپيش ازآنكه خارج كنند ازدنيا بدنهاى شمارا زيرا شمابراى دنياخلق نشده‌ايد ودنيامحبس شمااست: بدرستيكه وقتيكه مردى ميميرد ملائكه ميگويند چه‌عملى مقدم‌داشته و مردم ميگويند چه ثروتى باقيگذاشته

۱۱۷۵ـ دركشكول است كه وقت احتضارمردشهوت‌رانى رسيدهرچه باوگفته ميشدبگو لااله‌الاالله شعرى ميخواند كه مضمون آن چنين است افسوس برآن زنى كه خسته شده بود و ميگفت كجااست راه‌حمام منجاب وقصهٔ آن چنين است كه زنى بود بسيارعفيفه وباجمال ازخانه خارج شد برود حمامى معروف بنام منجاب وبلد نبودآنرا وخسته شده بود از راه رفتن ديد مردى را بردرخانه‌اش پرسيدراه حمام‌را گفت آن مردان است وخانهٔ خودرا نشان دادپس از آنكه زن‌داخل‌شد ودررا بست‌فهميدخدعهٔ‌آن مردرا اظهارميل ورغبت كرد و گفت بروبخر براى ماعطروبوى خوش‌وچيزى‌ازطعام وبرگرد وعجله‌كن مرداطمينان و وثوق پيداكردبميل‌زن و رفت پس‌زن‌هم فرصت‌يافت وازخانه خارج شدوخود را خلاص كردشيخ فرموده به بين چگونه

۱۱۷۶ فی کشکول الشیخ کتب ملك الروم الی عبدالملك بن مروان یتهدده ویتوعده ویتحلف له لیحمل الیه مائة الف فی البحر ومائة الف فی البر فاراد عبدالملك ان یکتب الیه جوابا شافیا فکتب الی الحجاج ان یکتب الی محمدبن الحنفیه بکتاب یهدده فیه ویتوعدّه باالقتل ویرسل مایجیبه به الیه فکتب الحجّاج الیه فاجابه ابن الحنفیّه انّ الله تعالی فی کل یوم ثلاثمائة وستین نظرة الی خلقه وانا ارجوان ینظر الی نظرة یمنعنی بها منك فبعث الحجاج کتابه الی عبدالملك فکتب عبدالملك ذالك الی ملك الروم فقال ملك الروم ماهذا منه ماخرج هذا الامن بیت النّبوة ۱۱۷۷ وفی ذالك الکتاب قال بعض الملوك لوزیره یوماما احسن الملك لو کان دائماً فقال الوزیر لو کان دائماما وصل الیك ۱۱۷۸ وفی ذالك الکتاب قال بعض الملوك لبعض العلماء وقد حضر العالم الوفاة اوص لعیالك الیّ فقال العالم استحیی من الله ان اوصی بعبدالله غیر الله

بازداشت این گناه آن مردرا ازاقرار بشهادت دم مرگ بااینکه بجانیاورد کاری مگر آنکه داخل کردزن را درخانه‌اش وعزم داشت برزنافقط وهنوز واقع نشده بود

۱۱۷۶ـ در کتاب کشکول شیخ نقل شده که نوشت پادشاه روم بعبدالملك بن مروان و تهدید کرده بود وقسم یادکرده بود که اگر تن درنداد میفرستد صدهزار لشکر دریائی وصدهزار لشکر صحرائی: درمقام بر آمد عبدالملك بنویسد جوابی که کافی باشد پس نوشت بحجاج بنویسد کاغذی تهدید آمیز برای محمدحنفیه و او را توعید بکشتن کند و هرچه جواب بدهد بفرستد نوشت حجاج کاغذی بمحمدبن حنفیه پس جواب داد که خدای تعالی در هرروزی سیصدوشصت نگاه دارد بسوی مخلوقاتش ومن امیدوارم که نظری کند خداوحفظ کند خدا بسبب آن نظر مرا ازتو وشرتو پس فرستاد حجاج کاغذرا بسوی عبدالملك و نوشت عبدالملك بعینه برای سلطان روم بعدنوشت پادشاه روم نیست این مطلب از تووکسان تو و خارج نشده این مطلب مگر از بیت نبوت

۱۱۷۷ـ ودر آن کتاب است که گفت بعضی از سلاطین بوزیرش روزی که چه نیکو بود سلطنت اگرهمیشه بود ودائمی وزیر گفت اگر دائمی بود بتو نمیرسید

۱۱۷۸ـ ودر آن کتاب است که سلطانی گفت بعالمی که دم مرگش بود نسبت بعیال واولادت بمن وصیت کن پس عالم گفت حیامیکنم ازخدا که وصیت کنم به بنده خداوعیالاتم را بخدا نسپارم وبه بندهٔ خدا بسپارم

۱۱۷۹ فی الکشکول اودع تاجر من تجار نشابور جاریة عند الشیخ ابی عثمان الحمیری فوقع نظر الشیخ علیها یوما فعشقها وشغف بها فکتب الی شیخه ابی حفص الحداد بالحال فاجابه بامره بالسفر الی الری الی صحبة الشیخ یوسف فلما وصل الی الری وسئل الناس عن منزل الشیخ یوسف اکثروا من ملامته قالوا کیف یسئل نقی مثلک عن بیت فاسق شقی مثله فرجع الی نشابور وقص علی شیخه القصه فامره بالعود الی الری وملاقات الشیخ یوسف المذکور فسافر مرة ثانیة الی الری وسئل عن منزل الشیخ یوسف ولم یبال بذم الناس له وازدرائهم به فقیل له انه فی محلة الخمارة فاتی الیه وسلم علیه فرد علیه السلام وعظمه وکان الی جانبه صبی بارع الجمال والی جانبه الاخر زجاجة مملوة من شیئ کانه الخمر بعینه فقال له الشیخ ابوعثمان ماهذا المنزل فی هذه المحله فقال ان ظالما اشتری بیوت اصحابنا وصیرها خمارة ولم یحتج الی شراء بیتی فقال ماهذا الغلام وماهذا الخمر فقال اما الغلام فولدی من صلبی واما الزجاجة فخل فقال ولم توقع نفسک فی مقام التهمه بین الناس فقال لئلا یعتقد وثنی ثقة امین و یستودعونی

۱۱۷۹ــ درکتاب کشکول نقل شده که امانت گذاشت مرد تاجر نشابوری کنیزی نزد شیخ ابی‌عثمان حمیری افتاد نظر شیخ براو روزی محبت آن کنیز در دل شیخ جا گرفت بشدت برای علاج آن نوشت به استاد خود ابی‌حفص آهنگر استاد جواب داد وامر کرد او را بمصاحبت شیخ یوسف در ری حرکت کرد رفت بری وپرسید ازمحل شیخ یوسف بسیار ملامت کردند او را و گفتند میپرسد مرد پاکی مثل تو از خانهٔ فاسق شقی بمثل او. پس بر گشت بنیشابور وقصه را حکایت کرد باستاد خود استاد دستور داد به عود بسوی ری وملاقات شیخ یوسف دومرتبه سفر کرد بسوی ری و پرسید ازمنزل شیخ یوسف واین مرتبه اعتنا نکرد بمذمت مردم ومنع آنها تا گفتند منزل او در محله خماران است رفت وواردشد برشیخ یوسف وسلام کرد شیخ جواب داد وگرامی داشت اورا وبود درجانب اوجوان باجمالی و بجانب دیگر او شیشهٔ پر از چیزی که گویا شراب است بعینه پس گفت شیخ ابوعثمان چرا منزل دراین محله کردی گفت بدرستیکه خرید خانهای این اطراف را ظالمی وشراب خانه کرده واحتیاج بخرید منزل من نداشته گفت این غلام کیست واین شراب چیست گفت اما غلام ولد من است وازصلب من است و اما شیشه پس سرکه است شیخ گفت چرا خود را در مقام تهمت قراردادی گفت برای اینکه مردم بمن معتقد نشوند ومرا ثقه ندانند تا کنیز انشان باما نت بمن بسپارند تا مبتلی شوم بحب آنها: پس گریه کرد ابوعثمان گریهٔ شدیدی ودانست که راست گفته استادش

جواریهم فابتلی بجبهن فبکی ابوعثمان بکاءاشدیداً وعلم صدق شیخه

۱۱۸۰ فی کشکول الشیخ وقف اعرابی علی قبر عبدالملك واذاً بعض خدامه یبکی علی قبره ویقول ماذالقینا بعدك فقال الاعرابی اما انه لونطق لاخبرك انه لقی اشد مما لقیتم .

۱۱۸۱ وفی ذالك الکتاب سئل بعض الزهاد عن مخالطة الملوك والوزراء فقال من لایخالطهم ولایرید علی المکتوبة افضل عندنا ممن یقوم اللیل ویصوم النهار ویحج ویجاهد فی سبیل الله ویخالطهم ۱۱۸۲ وفی ذالك الکتاب سئل امیرالمؤمنین علیه السلام بعض اصحابه فقال یاامیرالمؤمنین هل نسلم علی مذنب هذه الامة فقال علیه السلام یراه الله للتوحید اهلا ولاتراه اهلا للسلام ۱۱۸۳ سئل بعض الرهبان متی عیدکم فقال یوم لانعصی فیه الله سبحانه فذالك عیدنا ۱۱۸۴ قال ابوعلی الدقاق وقدسئل عن الحدیث المشهور من تواضع لغنی ذهب ثلثادینه ان المرء بقلبه ولسانه وجوارحه فمن تواضع لغنی

۱۱۸۰- در کتاب کشکول نقل کرده که ایستادعربی سر قبرعبدالملك وناگاه دیدبعضی از کسان او گریه میکنند برقبراو و میگویندچه ستمهائی بمارسید بعدازتو اعرابی گفت بدانید که اگراوزبان بگشاید وصحبت کندهراینه خبرخواهددادکه آنچه اویافته وبراو شدهسخت تر است ازآنچه برشماشده

۱۱۸۱- ودرآن کتاب است که پرسیده شدبعضی از زهاد از خلطه و آمیزش باملوك و سلاطین و وزراء گفت هر کس آمیزش نکند باسلاطین و وزراء و عملی هم جز واجبات انجام ندهد بهتراست پیش ما از کسیکه شب نمازبخواند و روز روزه باشد وحج کند وجهاد کند در راه خداوآمیزش کند باآنها

۱۱۸۲- ودرآن کتاب است پرسید ازامیرالمؤمنین(ع) بعضی ازاصحاب که آیاسلام کنیم بر گنهکاران از این امت فرمودخدا او رابرای اقرار بتوحید اهل میداند و توبرای سلام اهل نمیدانی

۱۱۸۳- پرسیده شد ازرهبانی که عید شما کی است گفت روزی که معصیت خدای متعال نکنیم آنروز عیدما است

۱۱۸۴- ازابوعلی دقاق پرسیده شدازحدیث مشهور که هر که تواضع کند برای غنی دو ثلث دینش ازبین میرود گفت مرد بقلب است وزبان واعضاء هر که تواضع کند بزبان و اعضاء دوثلث دین او ازبین میرود وهر که تواضع کند بقلبش میرود ازبین تمام دین او

بلسانه وجوارحه ذهب ثلثادينه فان تواضع بقلبه ايضاً ذهب دينه كله .

۱۱۸۵ فى الكشكول عن كتاب الزيارات لمحمد بن احمد بن داود القمى ره ان اباحمزة الثمالى قال للصادق عليه السلام انى رأيت اصحابنا يأخذون من طين قبر الحسين عليه السلام يستشفون به فهل فى ذالك شيئى مما يقولون من الشفاء فقال عليه السلام يستشفى مابينه وبين القبر على راس اربعة اميال وكذالك قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وكذالك قبر الحسن وعلى ومحمد فخذمنها فانها شفاء من كل سقم وجنة مما يخاف ثم امر بتعظيمها واخذها باليقين بالبرء وبختمها اذا اخذت ۱۱۸۶ وعن الكتاب المذكور عن الصادق عليه السلام من اصابه علة لاتتداوى فتداوى بطين قبر الحسين عليه السلام شفاه الله من تلك العلة الا ان يكون العلة السام ۱۱۸۷ وعن الكتاب المذكور روى ان الحسين عليه السلام اشترى النواحى التى فيها قبره من اهل نينوا والغاضريه بستين الف درهم وتصدق بها عليهم وشرط ان يرشدوا الى قبره و يضيفوا من زاره ثلاثة ايام وقال الصادق عليه السلام حرم الحسين عليه السلام الذى اشتراه اربعة اميال فهو حلال لولده ومواليه وحرام على غيرهم ممن خالفهم وفيه البركة .

۱۱۸۵ـ در كتاب كشكول نقل شده از كتاب زيارات محمد بن احمد بن داود قمى كه ابوحمزه ثمالى گفت بامام ششم(ع) كه ديدم اصحاب ما اماميه ميگيرند از خاك قبر سيدالشهداء(ع) و استشفا ميجويند آيا اين اصلى دارد كه ميگويند در آن شفاهست امام(ع) فرمود استشفا ميشود ازقبر مطهر تاچهار ميل وهمين طور قبر رسولخدا و همين طور قبر حسن مجتبى و على بن الحسين ومحمد بن على پس اى اباحمزه بگير ازاينها بدرستيكه اين خاكها دواى هر درديست وسپريست ازهرچه ترسيده شود از آن بعد امر فرمود بتعظيم آن و گرفتن آن بايقين ببهبودى وامر فرمود كه وقتى گرفتى به بند محكم آنرا

۱۱۸۶ـ و در كتاب مذكور است ازامام ششم(ع) كه هر كس برسد باو دردى كه قابل علاج نباشد پس استشفا بجويد بخاك قبر حسين عليه السلام خداشفا ميدهد آن درد را مگر اينكه آن درد سام باشد (يعنى مرگ)

۱۱۸۷ـ و در كتاب مذكور است كه سيدالشهدا عليه السلام خريد اطراف قبر شريف را از اهل نينوا وغاضريه بشصت هزار درهم وصدقه داد بآنها بشرط آنكه راهنمائى كنند بقبر شريف ومهمانى كنند زوار را تاسه روز وفرمود امام ششم عليه السلام كه حرم سيدالشهدا(ع) كه خريده است حضرت آنرا چهار ميل درچهار ميل است وتصرف در آن حلال است براى اولادش ودوستانش وحرام است برغير آنها از كسانيكه مخالف هستند ودر آن زمين است بركت

۱۱۸۸ فی الکشکول قال شخص لاخرجنّك فی حـويجة فقال اقصد بها رجيلا ۱۱۸۹ وقال شخص آخر جئتك فی حاجة صغيرة فقال دعها حتی تکبر ۱۱۹۰ وفی ذالك الکتاب انّ معاوية قال لجارية بن قدّامه ماکان اهونك علی قومك ازسمّوك جارية فقال وما اهونك علی قومك انسمّوك معوية و هی الانثی من الکلاب قال اسکت لاام ّلك قال امّ لی ولدتنی اماوالله ان القلوب التی ابغضناك بها لبين جوانحنا والسّيوف التی قاتلناك بها لفی ايدنيا وانّك لاتملکنا قهرا ولاتهلکنا عنوة ولکنّك اعطيناعهداً وميثاقاً واعطيناك سمعا وطاعة فان وفيت لنا وفيناك وان فزعت الی غير ذالك فانّا قدترکنا ورائنا رجالا شداد او اسنّة حدادا فقال معاويه لاکثّر الله مثلك فی الناس ياجارية قال قل معروفا فان شرّ الدعاء محيط باهله ۱۱۹۱ وفی ذالك الکتاب فـی الحديث لاتيرك الناس شيئاً من امر دينهم لاستصلاح دنياهم الافتح الله عليهم ماهو اضرّ منه.

۱۱۸۸ـ در کتاب کشکول نقل شده که شخصی بديگری گفت آمده‌ام بجهة حاجة کوچکی گفت برو بخواه ازآدم کوچکی

۱۱۸۹ـ ودرهمان کتاب است که گفت شخصی بديگری که آمده‌ام بجهة حاجت کوچکی گفت بگذار تا بزرگ شود

۱۱۹۰ـ ودرهمان کتاب است که معاويه گفت بجارية پسر قدامه که توچقدر سبك بودهٔ در نظر طايفه‌ات که اسم توراجارية گذاشته‌اند جواب داد که توچقدر سبك بوده که نام‌تو را معاويه گذاشته‌اند وحال آنکه معاويه اسم‌سگ‌ماده‌ايست معاويه گفت ساکت باش مادری برای تو نباشد گفت برای‌من مادری‌هست که زائيده مرا: آگاه‌باش دلهائيکه بآن‌دلها‌تورادشمن داريم‌درجوف ماباقی‌است وآن‌شمشيرهائی که جنگيديم بهٔآنها باتو دردست ماست وتو نميتوانی سلطنت کنی برماجبر أونميتوانی ازبين ببری مارازوراً وليکن ما باتوعهدی بستيم وتو بمااطمينان‌دادی و مابتودادیم سرتسليم اگر وفاکردی ماوفا ميکنيم بگفتهٔ خود واگرمنحرف شدی بدرستيکه ما واگذار کرديم پشت سرخود مردان سخت و محکمی ونيزه های‌آهنينی تيز معاويه گفت خدا زيادنکند بمثل شما شجاعانی درميان مردم ای‌جارية: گفت ای معاويه کلام معروف وغيرزشت بگو بدرستيکه عاقبت کلام بدبگوينده عايد خواهد شد

۱۱۹۱ ـ ودرآن کتاب است که واگذار نميشود چيزی ازامر دين بجهت‌اصلاح امر دنيوی مگرآنکه باز شود و خداباز کند امر ديگری که ضرر آن بيش باشد از آنچه درمقام اصلاح آن برآمده

۱۱۹۲ فی الکشکول فی الحدیث لایکمل ایمان المرء حتی یکون ان لایعرف
احب الیه من ان یعرف ۱۱۹۳ وفیه ایضاً من التوراة من لم یرض بقضائی ولم یصبر
علی بلائی ولم یشکر نعمائی فلیتخذ رباً سوائی - من اصبح حزیناً علی الدنیا فکانما اصبح
ساخطاً علیّ - من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه - یابن آدم مامن یوم جدید
الا و یأتی الیك من عندی رزقك ومامن لیلة جدیدة الا وتأتی الی الملائکة من عندك
بعمل قبیح خیری الیك نازل و شرك الیّ صاعد - یابنی آدم اطیعونی بقدر احتیاجکم
الیّ - واعصونی بقدر صبرکم علی النار - اعملوا الدنیاکم بقدر لبثکم فیها - و تزوّد
والاخرتکم بقدر مکثکم فیها یا بنی آدم زارعونی وعاملونی واسلفونی اربحکم -
عندی مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر یابن آدم اخرج حبّ الدنیا
عن قلبك فانه لایجتمع حبّی وحب الدنیا فی قلب واحد ابدا - یابن آدم اعمل بما
امرتك وانته عما نهیتك اجعلك حیّا لاتموت ابدا یابن آدم اذا وجدت قساوة فی قلبك
وسقما فی جسمك ونقیصة فی مالك وحریمة فی رزقك فاعلم انک قدتکلّمت فیما

۱۱۹۲ - در کتاب کشکول نقل شده حدیثی که کامل نیست ایمان مرد مگر آنوقتی که شناخته نشود دوست تر داشته باشد ازاینکه شناخته شود

۱۱۹۳ و نیز در آن کتاب است که نقل شده از تورات هر کس راضی نشود بقضاء من وصبر نکند بر بلاء من وشکر نکند نعمت‌های مرا پس اختیار کند خدائی سوای من - هر کس صبح کند مغموم بر دنیا بمثل این است صبح کرده ساخطاً بر ذات مقدس من و هر کس فروتنی کند بغنیی بجهت غنایش ازبین میرود دوثلث دینش ای پسر آدم هیچ روزی نیست که تازه باشد مگر آنکه میآید از نزد مارزق توو هیچ شبی نیست که تازه باشد مگر آنکه میآید ملائکه ازنزد تو بسوی من باعمل زشت خیر ما بسوی تو نازل است و شر تو بسوی ما صاعد ای پسر آدم اطاعت کن مارا بقدر احتیاجت بمن ومعصیت کن مارا بقدر طاقت تو بر آتش کار کنید برای دنیاتان بقدر ماندنتان در دنیا و توشه بردارید برای آخرتتان بقدر مکث شما در آخرت ای پسر آدم بقانون مزارعه ومضاربه رفتار کنید یعنی سرمایه ازمن زمین وآب ازمن عمل ازشما من ربح وثمر میدهم بشما در نزد من است ازخیرات چیزی که چشم تو ندیده و گوش تو نشنیده وخطور نکرده بهیچ قلب بشری

ای پسر آدم خارج کن علاقهٔ دنیارا ازقلبت بدرستیکه جمع نمیشود حب من وحب دنیا در دلی هیچگاه - ای پسر آدم عمل کن بآنچه دستور داده‌ام بتو وترك كن آنچه را که نهی کرده‌ام تورا از آن تاقرار دهم تورا زنده که مرگی در آن نباشد هرگز - ای پسر آدم هرگاه یافتی

لایعینک یابن آدم اکثر من الزّادفا الطّریق بعید وخفّف الحمل فالصرّ ط دقیق و اخلص العمل فان النّاقد بصیر واخّر نومك الی القبور وفخرك الی المیزان ولذّاتك الی الجنه وکن لی اکن لك وتقرّب الیّ باالاستهانة باالدنیا تبعد عن النار یابن آدم لیس من انکسر مرکبه وبقی علی لوح فی وسط البحر باعظم مصیبة منك لانّك من ذنوبك علی یقین و من عملك علی خطر ۱۱۹۴ قال الاحنف بن قیس سهرت لیلة فی طلب کلمة ارضی بهاسلطانی ولااسخط بها ربّی فماوجدتها.

۱۱۹۵ قال بعض الوعاظ لبعض الخلفاء لومنعت شربة من الماء مع شدة عطشك بم کنت تشتریها قال بنصف ملکی قال فان احتسبت عندالبول بم کنت تشتریها قال با النصف الاخر قال فلا یغرّنك ملك قیمة شربة ماء و بولة ۱۱۹۶ فی الکشکول عن کتاب صفات العارفین ان ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیأتین علی الناس زمان لایسلم

قساوتی دردلت ومرضی درجسمت ونقیصهٔ درمالت ومحروم شدی دررزقی پس بدان که توصحبت کردی درباره‌ٔ چیزی که بتومربوط نبوده ـ ای پسر آدم زیادتوشه بردار زیرا که راه طولانی است وسبك گردان باررازیراکه پل صراط باریك است وخالص کن عمل را زیرا که تفحص کننده بینااست وبتأخیر بیندازخوابت را تاقبر: وفخرومباهات راتامیزان وکیف ولذتت راتابهشت و تورعایت کن حق ما رامانیز رعایت میکنیم تو را و نزدیك بشو بمابسبك شمردن دنیا تا دور شود از تو آتش جهنم ـ ای پسر آدم نیست آنکسیکه شکسته مرکب او و باقیمانده بر تخته پارهٔ در وسط دریا مصیبتش بیش از تو برای آنکه تو بریقین هستی از گناهت و از عملت در خطری

۱۱۹۴ـ احنف بن قیس گفت شب‌را تابصبح نخوابیدم و گشتم درطلب کلمهٔ که راضی کنم بآن پادشاه را و بغضب درنیاید خدا و پروردگارم نیافتم چنین کلمهٔ

۱۱۹۵ـ در کشکول است که گفت واعظی بخلیفهٔ اگر بتو نرسد شربت آبی باشدت عطش بچقدر حاضری شربت آبی بخری وخودرا ازهلاکت برهانی گفت بنصف سلطنتم ـ گفت اگر حبس بول شوی بچقدرحاضری رفع کنی حصرت را وبول کنی گفت بنصف دیگر ازسلطنتم گفت بیا گول نخوری بیگ سلطنتی که قیمت آن یگ شربت آب باشد ویك بولی

۱۱۹۶ـ ودرآن کتاب است ازکتاب صفات العارفین براینکه ابن مسعود گفت فرموده است رسولخدا(ص) هراینه می‌آید برمردم زمانیکه سالم نمیماند برای صاحب‌دین دینی‌مگر آنکه فرارکند ازقلهٔ بقله و از سوراخی بسوراخی مثل روباه نسبت بحفظ بچهایش از ترس درنده گان گفتند چه‌زمانی خواهدبودیارسول الله فرمودزمانیکه نرسدبمعیشت کسی‌مگر بمعصیت

لذی دین دین الامن یفر من شاهق الی شاهق ومن جحر الی جحر کالثعلب باشباله قالوا ومتی ذالك الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله عزوجل فعندذالك حلت العزوبة قالوا یارسول الله اما امرتنا باالتزویج قال بلی ولکن اذاکان ذالك الزمان فهلاك الرجل علی یدابویه فان لم یکن له ابوان فهلاکه علی یدزوجه و ولده فان لم یکن له زوجة ولد فهلاکه علی یدقرابته وجیرانه قالوا وکیف ذالك یارسول الله صلی الله علیه وآله قال یعیرونه بضیق المعیشه ویکلفونه مالایطیق حتی یوردونه موارد المهلکة

۱۱۹۷ وفی ذالك الکتاب نقل من الکشاف کتاب یعقوب الی یوسف بعدامساکه اخاه الصغیر باتهام انه سرق ـ من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله الی عزیز مصر امابعد فانا اهل بیت موکل بنا البلاء اماجدی فشدت یداه و رجلاه ورمی به فی النار لیحرق فنجاه الله وجعلت علیه النار بردا وسلاما واما ابی فوضع السکین علی قفاه لیقتل ففداه الله واما انا فکان لی ابن وکان احب اولادی الی فذهب

خدای عزوجل ودر آن زمان است که عزوبت حلال میشود گفتند یارسول الله آیاامر نفرمودی ما را بازدواج فرمود چرا ولیکن آن زمان هلاکت مرد بدست پدرومادر خواهد بود اگر نباشند پدرومادر هلاکت مرد بدست زن وفرزند خواهد بود واگر نباشد برای او زن وفرزند هلاکش بر یدخویشان وهمسایگان خواهد بود گفتند چگونه خواهد بود یارسول الله (ص) فرمود سرزنش میکنند اورا بتنگی معیشت و وادار میکنند او را بمافوق طاقتش تاوارد کنند او را درمواردیکه باعث هلاکت است

۱۱۹۷ ـ و در همان کتاب نقل شده از کشاف کاغذیکه یعقوب بسوی یوسف نوشت بعد از آنکه نگه داشته بود برادر کوچکش را بتهمت دزدی ـ از طرف یعقوب اسرائیل الله پسر اسحق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله بسوی عزیز مصر اما بعد پس ما اهلبیتی هستیم که موکل است بما بلا: اماجدمن بسته شد دودست و دوپای اووانداخته شد درآتش که سوخته شود وقرار داد خدا آتش را براوسردو سلامت و اما پدرم گذاشته شدکارد بگلوی او که کشته شود فدا فرستاد برای او خدای متعادل : واما من برای من پسری بود که محبوب ترین اولاد من بود بردند او را برادرهایش بصحرا و بعد آوردند پیراهن او را برای من آلوده بخون و گفتند او را گرگ خورده پس دوچشم من براثر گریهٔ اواز بین رفت : و بعد بود برای من پسری که برادرمادری آن پسرم بودو این پسرمایهٔ تسلی دل من بود پس بردند او را بعدبرگشتند

بهاخوته الی البریه ثم آتونی بقمیصه ملطخا بدمه و قالوا قداکله الذئب فذهبت عینای من بکائی علیه ثم کان لی ابن وکان اخاه من امّه وکنت اتسلی بهفذهبوا بهثم رجعوا وقالوا انهسرق وانك حبسته لذالك وانا اهل بیت لانسرق ولانلدسارقا فان رددته علی والادعوت علیك دعوة تدرك السابع من ولدك والسلام قال فی الکشاف فلما قرأ یوسف الکتاب لم یتمالك وبکی وکتب فی الجواب اصبر کماصبروا تظفر کما ظفروا .

۱۱۹۸ من کلام امیر المؤمنین علیه السلام جهل المرء بعیوبه من اکبر ذنوبه ۱۱۹۹ فی الکشکول قال حبر من بنی اسرائیل فی دعائه یارب کم عصیتك ولاتعاقبنی فاوحی الله الی نبی من انبیاء زمانه قل لعبدی کم اعاقبك ولاتدری الم اسلبك حلاوة مناجاتی ۱۲۰۰ وفی ذالك الکتاب دخل سفیان الثوری علی ابی عبدالله علیه السلام وقال علمنی یابن رسول الله ماعلمك الله فقال علیه السلام اذا تظاهرت الذنوب فعلیك بالاستغفار: واذا تظاهرت

وگفتند سرقت کرده و تو او را حبس کردی بجهت سرقت و حال آنکه ماخانوادهٔ هستیم که سارق نیستیم و سارق از ما متولد نمیشود اگر بر گردانیدی بمن خوبوالانفرین میکنم که دامن گیر هفت پشت از اولادت بشود والسلام صاحب کشاف گفته پس از آنکه خواند یوسف کاغذ رانتوانست خود را حفظ کند و گریه کرد ونوشت در جواب صبر کن آنطوریکه اجدادت صبر کردند فائق میشوی آنطوریکه آنها فائق شدند .

۱۱۹۸ ـ از جمله کلمات امیرالمؤمنین ع است جهالت مرد بعیوبش از گناهان کبیره است .

۱۱۹۹ ـ در کتاب کشکول نقل شده که عابدی از بنی اسرائیل دردعاء خود میگفت خدایا تاکی معصیت کنم تورا وتوعقابم نکنی پس وحی فرستاد خدابسوی پیغمبری ازپیغمبران زمانش که بگو به بندهٔما چقدر عقاب کنم تورا وتونفهمی آیا نگرفتهام من از توشیرینی مناجاتم را .

۱۲۰۰ـ ودر همان کتاب است که وارد شدسفیان ثوری برامام ششم ع وگفت بیاموزای فرزند رسولخدا بمن آنچه بتو آموخته است خدا حضرت فرمود هر گاه روآورد بتو گناه پس برتوباد باستغفار وهرگاه روکرد بتو نعمتهاپس برتوباد بشکر گذاری و هرگاهروکرد بتوهموم وغموم پس بگو لاحول ولاقوة الابالله پس خارج شد سفیان و میگفت سه کلمه وچه سه کلمهٔ .

النّعم فعليك بالشكر : و اذا تظاهرت الغموم فقل لاحول و لاقوة الابالله فخرج سفيان وهو يقول ثلاث واىّ ثلاث ۱۲۰۱ لبعض الاكابر ما وهب الله لامرء هبة احسن من عقله وادبه هماجمال الفتى فان فقدا ففقده للحياة اجمل به ۱۲۰۲ عن النبى صلى الله عليه وآله مارأى الشيطان فى يوم هو اصغر ولا ادحر ولا اصقر ولا اغيظ منه من يوم عرفه و يقال ان من الذنوب ذنوبا لايكفرها الا الوقوف بعرفه

۱۲۰۳ ديلمى وروى عن ذى النون المصرى انه قال وجدت فى صخرة فى البيت المقدس مكتوب كل خائف هارب : وكل راج طالب : وكل عاص مستوحش وكل طائع مستانس : وكل قانع عزيز : وكل طالب ذليل : فنظرت فاذا هذا الكلام اصل لكل شيئى وكان يقول يقدّر المقدّرون والقضاء يضحك منهم ۱۲۰۴ مجموعة ورام قيل لما طلب الحجاج عمران بن حطان فهرب من بين يديه حتى لحق بالشام وهو مستخف فاستضاف بروح بن زنباع الجذامى وانتسب الى الازد وكان روح ممن يقف على رأس

۱۲۰۱ ــ بعضى از بزرگان گفته‌اند عطا نفرموده است خدا بمردى عطيه‌اى نيكوتر از عقل وادب و اين دو جمال جوان مرد است و اگر اين دورا فاقد شد فقدانش همچه كسى بهتر است از وجودش .

۱۲۰۲ ـ روايت شده از رسولخدا كه فرمود ديده نشده شيطان هيچ روزى كوچك‌تر ودمق‌تر وحقيرتر و خشمناك‌تر از روز عرفه و گفته شده‌است كه بعضى از گناهان گناهانى است كه محو نميكند آنرا چيزى مگر وقوف بعرفات

۱۲۰۳ــ در كتاب ارشاد ديلمى‌وارد شده از ذى‌النون مصرى كه گفت يافتم در بيت المقدس سنگى كه بر آن نوشته بود هر كس بترسد فرار ميكند : و هر اميدوارى طلب ميكند : وهر عصيان كنندهٔ متوحش است و هرمطيعى مأنوس است و هرقانعى عزيز است و هر طالب وطمع كنندهٔ ذليل است پس نگاه كردم و ديدم اين كلام ريشه و اصل هرچيزيست : و ميگفت تدبير ميكنند تدبير كنندگان وقضاوقدر ميخندد بآنها .

۱۲۰۴ ــ در كتاب ورام است كه گفته شده حجاج عمران بن‌حطان را تعقيب كرد و او گريخت ازدست‌رس حجاج تابشام رسيد وپنهان بود پس بمهمانى واردشد بمهمانخانه‌روح بن زنباع الجذامى‌وعمران منسوب بود بطائفهٔ ازدوروح بود ازكسانيكه مستحفظ عبدالملك‌بودند و عبدالملك‌درشبى بميان آورد اين شعررا انى لاذكره‌حيناً واحبه : الى آخر وگفت‌عبدالملك دوست داشتم كه ميدانستم گويندهٔ اين‌شعر را وميدانستم در بارهٔ كه گفته شده پس روح برگشت

عبدالملك فذكر عبدالملك فی بعض اللّیالی هذه الابیات انی لاذکره حینا واحسبه ـ اوفی البریة عندالله میزانا الخ فقال عبدالملك والله انی احب ان اعرف قائل هذه الابیات وفیمن قیلت فرجع روح الی داره وکان من عادته ان یدخل الی اضیافه قبل ان یدخل الی اهله فذکر لهم ان عبدالملك ذکر اللیلة هذه الابیات واحبّ ان یعرف قائلها وفیمن قیلت فقال عمران بن حطان لکن والله اعرف قائلها وفیمن قیلت فهذه لعمران بن حطان یمدح بها عبدالرحمن بن ملجم لعنه‌الله قاتل علی بن ابیطالب علیه السلام فرجع روح الی عبدالملك فقال ان عندی رجلا من الازد فقال انی اعرف قائلها و فیمن قیلت هذه لعمران بن حطان وانشدله بعض انشاداته فقال والله ان اللغه لغة عدنانیة وانی لاظنه عمران بن حطان ارجع الیه فان کان هو هو فقل له ان امیرالمؤمنین یخیرك واحدة من ثلاث امان یکتبك فی صحابته او یکتب لك امانا من الحجّاج او یعطیك المال ما احببت فرجع الیه فسأله من هو فامتنع علیه فلما الحّ علیه قال علی شرط ان تعطینی العهد انك لاتمنعنی اذا اردت الخروج من عندك فاعطاه فقال انا عمران ابن حطان فقال ان امیرالمؤمنین یخیّرك واحدة من ثلاث فذکره فقال امان یعطینی

بخانه‌اش و عادت او بر این بود که اول وارد میشد بر مهمان هایش و بعد میرفت پیش اهلش چون برمهمان‌ها وارد شد گفت بمهمانها که عبدالملك امشب خواند این اشعار را و دوست داشت که بشناسد گویندهٔ آنرا و دوست داشت که بداند در بارهٔ که گفته شده : پس عمران بن حطان گفت بخدا قسم من میشناسم گویندهٔ آنها را و میدانم در بارهٔ که گفته شده : این ابیات مال عمران بن حطان است که دربارهٔ عبدالرحمن پسر ملجم لعنه‌الله گفته شده که قاتل و کشندهٔ علی بن ابیطالب علیه‌السلام است پس فورا بر گشت روح بسوی عبدالملك و گفت نزد من مردیست از طائفهٔ ازدو گفت که من میشناسم گویندهٔ این ابیات را ومیدانم دربارهٔ که گفته شده: و گفت این شعر را عمران بن حطان گفته و بعضی دیگر از اشعار او را خواند عبدالملك گفت بخدا قسم این لغت عدنانی است که ازطائفهٔ ازد میباشند و گمان میکنم اوخود عمران بن حطان باشد بر گرد بسوی او اگر خود او باشد بگو امیرالمؤمنین مخیر میکند تورا بیکی از سه‌چیز : یا اینکه قرار دهد تورا جزء خواص خود : یا بنویسد برای توامانی از حجاج : یا بتو بدهد مال بهراندازه که بخواهی : پس بر گشت بسوی عمران و گفت توکه هستی عمران امتناع کرد از معرفی خود پس ازاصرار گفت معرفی میکنم بشرط اینکه با من عهد کنی که اگر خواستم بروم

فلاحاجة فی ماله واما ان یکتبنی فی صحابته فوالله مافارقته الا فی الله ولکن لن اعود الیه حتی یعود الی الله واما ان یکتب لی امانا من الحجاج فلئن اکون آمنا من الله احب الی من ان اکون خائفا من الله آمنا من الحجاج فرجع الی عبدالملک فاخبره فقال انك تعود فلاتلقاه فرجع فلم یره .

۱۲۰۵ عن امالی الصدوق قال قیس بن عاصم وفدت مع جماعة من بنی تمیم الی النبی صلی الله علیه وآله فدخلت وعنده الصلصال بن الدالهمس فقلت یانبی الله عظنا موعظة ننتفع بها فانا قوم نعبر فی البریه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یاقیس ان مع العز ذلاً وان مع الحیوة موتا وان مع الدنیا آخرة وان لکل شیئی حسیبا وعلی کل شیئی رقیبا وان لکل حسنة ثوابا ولکل سیئة عقابا ولکل اجل کتابا وانه لابد لك یا قیس من قرین تدفن معك وهو حیٌ وتدفن معه وانت میّت فان کان کریما اکرمك وان کان لیئما اسائك ثم

از خروج من جلوگیری نکنی پس از دادن عهدوپیمان گفت من عمران بن حطان هستم : پس گفت امیرالمؤمنین مخیر کرده تو را بیکی ازسه چیز وبیان کرد برای او : عمران گفت اما اینکه بمن مال بدهد مرا حاجتی درمال او نیست و اما اینکه مراجزء صحابهٔ خود قراردهد بخداقسم جدا نشدم از او مگر برای خدا و برنمیگردم بسوی او تا اینکه بر گردد اوبسوی خدا و اما اینکه بنویسد برای من امانی از حجاج هراینه اگر من بوده باشم ایمن از خدا دوست تر دارم از اینکه بوده باشم ترسان از خداوایمن ازحجاج پس بر گشت بسوی عبدالملك و باو خبرداد پس گفت عبدالملك توبرمیگردی وملاقات نمیکنی او را رجوع کرد بخانه ندیداورا.

۱۲۰۴ ـ و ازکتاب امالی صدوق نقل شده که قیس پسر عاصم گفت وارد شدم باجماعتی از بنی تمیم بررسولخدا ص ونزد آنحضرت بود صلصال پسر دالهمس گفتم ای رسولخدا موعظه کن مارا یك موعظهٔ که مستفید بشویم ونفع ببریم ازآن زیرا ما طایفهٔ هستیم که بادیه نشین هستیم فرمود رسولخدا ص یاقیس بدرستیکه باهرعزت ذلتی است و باهر زندگانی مرگی است وبا دنیا آخرت است و برای هرچیزی محاسبی است و بر هر کاری رقیبی است و از برای هرحسنهٔ ثوابی است و از برای هر گناهی عقابی است و برای هراجلی وقتی است محدود : و بدانکه ناچار است برای توای قیس از قرینی که دفن شود باتو و او زنده است و دفن شوی تو با او و تو مرده باشی اگر آن قرین نیك باشد ثمر بخشد تورا و اگر بدباشد ضرر رساند بتو و بعد محشور نشود مگر باتو ومبعوث نشوی مگر با او وتوپرسیده نشوی مگر ازاوپس

لا يحشر الامعك ولا تبعث الامعه ولا تسئل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح آنست به وان فسد لا تستوحش الا منه وهو فعلك .

۱۲۰۶ طرائف الحكم عن امالي الصدوق عن يونس بن ظبيان عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام انه قال الاشتهار بالعبادة ريبة ان ابي حدثني عن ابيه عن جده عن علي عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال اعبد الناس من اقام الفرائض واسخى الناس من ادّى ذكوة ماله وازهد الناس من اجتنب الحرام : واتقى الناس من قال الحق فيما له وعليه : واعدل الناس من رضي للناس مايرضى لنفسه وكره لهم مايكره لنفسه : واكيس الناس كان اشدّ ذكرا للموت : واغبط الناس من كان تحت التراب قدامن من العذاب ويرجو الثواب واغفل الناس من لم يتعظ بتغيّر الدنيا من حال الى حال : واعظم الناس في الدنيا خطراً من لم يجعل للدنيا عنده خطرا واعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه واشجع الناس من غلب هواه : واكثر الناس قيمة اكثرهم علما : واقلّهم قيمة اقلهم علما : واقلّ الناس راحة البخيل : وابخل الناس من بخل بماافترض الله عزوجل عليه .

قرار مده او را مگر نيك زيرا كه اگر او نيك باشد انس تو با اوست و اگر بدشد وحشت ندارى مگر از او و آن عمل تو است .

۱۲۰۵ ـ در كتاب طرائف الحكم از امالى صدوق نقل شده كه يونس بن ظبيان گفت امام ششم ع فرمود بدرستيكه شهرت بعبادت ريبه است و فرمود بدرستيكه پدرم حديث كرد براى من از اجداد بزرگوارش از امير المؤمنين عليه السلام كه رسولخدا ص فرموده است عابدترين مردم كسى است كه ادا كند واجبات را و سخى ترين مردم كسى است كه ادا كند ذكوة مالش را: و زاهدترين مردم كسى است كه دورى كند از حرام : و باتقوى ترين مردم كسى است كه بگويد حق بنفع او باشد يا بضرر او : و عادل ترين مردم كسى است كه بپسندد براى مردم آنچه براى خود ميپسندد و بد بداند براى مردم آنچه براى خود بد بداند: وزرنگ ترين مردم كسى است كه بيشتر ياد مرگ كند : و مورد غبطه كسى است كه زير خاك رفته و ايمن از عذاب باشد و اميد ثواب داشته باشد : وغافل ترين مردم كسى است كه پند نگيرد بتغييرات دنيا از حالى بحالى: و عظيم ترين مردم در دنيا از جهت ارزش كسى است كه براى دنيا پيش او ارزشى نباشد : وعالم ترين مردم كسى است كه بيفزايد علم مردم را بر علم خود: و شجاعترين مردم كسى است كه بر نفس خود غالب شود : و زياده تر ازهمه مردم از جهت قيمت كسى است كه علمش زيادتر باشد .

واولی الناس بالحق اعلمهم به: واقل الناس حرمة الفاسق: واقل الناس وفاء الملوك: و اقل الناس صديقا الملوك: وافقر الناس الطّمع: واغنى الناس من لم يكن للحرص اسيرا: وافضل الناس ايمانا احسنهم خلقا: واكرم الناس اتقاهم: و اعظم الناس قدرا من ترك مالايعنيه: واورع الناس من ترك المراء وان كان محقا: واقل الناس مروّة من كان كاذبا: واشقى الناس الملوك: وامقت الناس المتكبّر: واشد الناس اجتهادا من ترك الذنوب: واحكم الناس من فرّ من جهّال الناس: واسعد الناس من خالط كرام الناس: و اعقل الناس اشدهم مداراة للناس و اولى الناس باالتهمة من جالس اهل التهمة: اعتى الناس من قتل غير قاتله اوضرب غير ضاربه: و اولى الناس باالعفو اقدرهم على العقوبة: واحق الناس باالذنب السفيه المغتاب: واذلّ الناس من اهان الناس: واحزم الناس اكظمهم واصلح النّاس اصلحهم للنّاس: وخير الناس من انتفع به النّاس

۱۲۰۷ في السفينه عن ابى جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان ملكا من الملائكة

و اولای مردم بحق عالمترین آنها است بحق: و کوچکترین مردم از جهة حرمت فاسق است وکوچك‌ترین مردم ازجهة وفاء پادشاهان هستند: وکمترین مردم ازجهة رفاقت سلاطین هستند وفقیرترین آدم باطمع است: وغنی‌ترین مردم کسی است که اسیرحرص نباشد وبرتر از همه کس ازجهت ایمان نیکوخلق‌ترین آنهااست: وگرمترین مردم باتقوی‌ترین آنها است: وبزرگترین مردم ازجهت قدر کسی‌است‌که وابگذارد چیزی را که باو ارتباط ندارد: وخدا ترس‌تر ازهمه کسی‌است که ترك کند خودنمائی در گفتار ولوبحق باشد وکوچکترین مردم‌از جهة مروت کسی است که دروغ گو باشد: وشقی ترین مردم سلاطین هستند و محروم ترین مردم متکبرین هستند وباجهدترین مردم کسی است که ترك کند معاصی‌را: ودواناترین مردم کسی‌است که فرارکند از جهال مردم: و باسعادت‌ترین مردم کسی است که آمیزش باکرام مردم داشته‌باشد: وعاقل‌ترین مردم کسی‌است که بیشتر بامردم مدارا کند: و نزدیکترین مردم بتهمت کسی‌است که همنشینی کند باا‌هل‌تهمت: وسرکش‌ترین مردم کسی است که بکشد غیر قاتلش را یابزند غیرزننده خودرا: و سزاوارترین مردم بعفو و اغماض قادرترین مردم است برمجازات وثابت‌ترین مردم در گناه سفیه غیبت کنند است: وزبون ترین مردم کسی‌است که بمردم اهانت وباقصدترین مردم‌کسی‌است‌که بتواند کظم‌غیظ کند وصالح‌ترین مردم‌کسی است که بهتراصلاح کندمردم را: وبهترین مردم کسی است که منتفع شوند مردم از او

۱۲۲۶- درکتاب سفینه ازامام پنجم(ع) نقل شده که رسولخدا(ص) فرمود بدرستیکه

کانت له منزلة فاهبطه الله من السماء الی الارض فاتی ادریس النبی صلی الله علیه فقال له اشفع لی عند ربك فصلی ثلاث لیال لایفتر وصام ایامها لایفطر ثم طلب الی الله فی السحر للملك فاذن الله له فی الصعود الی السماء فقال له الملك احب ان اکافیك فاطلب الیّ حاجة فقال ترینی ملك الموت لعلی آنس به فانه لیس یهنئونی مع ذکره فبسط جناحه ثم قال ارکب فصعد به فطلب ملك الموت فی سماء الدّنیا فقیل انه صعد فاستقبله بین السماء الرابعه و الخامسة فقال الملك لملك الموت مالی اراك قاطبا قال اتعجب انی کنت تحت ظلّ العرش حتی امرت ان اقبض روح ادریس بین السماء الرابعة والخامسه فسمع ادریس ذالك فانتض من جناح الملك وقبض ملك الموت روحه مکانه و ذالك قوله تعالی واذ کر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا ورفعناه مکانا علیا

۱۲۰۸ لالی الاخبار ویعجبنی قصة جری بین البهلول وابی حنیفه وهی انه قد نقل ان البهلول اجتاز یوما علی مسجد ابی حنیفه وهو یعظ الناس علی المنبر فوقف علی باب

ملکی ازملائکه برای اومقامی بود فروفرستاد خدا او را ازآسمان بسوی زمین آمد پیش ادریس پیغمبر(ص) وگفت بادریس شفاعت بکن درپیشگاه خدایت برای من پس حضرت ادریس سه شب توجه کرد بحضرت باری تعالی وسه روز روزه گرفت وبعداز خدادرخواست عفوو بر گشت اورا کردخدای متعال اذن بر گشت بآسمان دادومقامش باوعنایت فرمود: ملك دراین وقت گفت دوست دارم که تلافی کنم احسان توراو گفت بخواه ازمن حاجتی حضرت ادریس فرمودحاجت من این است که بنمایانی بمن ملك الموت را امیداست باوآشناشوم زیرا که ازوحشت او خوشی برای من نیست پس آن ملك بمن کردبال راو گفت بنشین نشست ادریس و ملك برد او رابالا و طلب کرد ملك الموت را در آسمان دنیا گفته شد بالارفته پس برخورد این ملك باملك الموت بین آسمان چهارم وپنجم آن ملك گفت بملك الموت چه شده که تو را گرفته وعبوس می بینیم گفت تعجب دارم ومتحیرم زیرا که بودم درظل عرش پروردگار تااینکه مأمورشدم قبض کنم روح ادریس را بین آسمان چهارم وپنجم این کلام ادریس شنید ومنقلب شد ازروی پر آن ملك وملك الموت قبض روحش نمود واین است که خدا درقرآن میفرماید بیادبیاور فی الکتاب ادریس را انه کان صدیقاً نبیا ورفعناه مکاناً علیاً

۱۲۰۷ــ درکتاب لالی الاخبار نقل شده که صاحب آن کتاب نوشته دوست دارم نقل کنم قصهٔ راکه بین بهلول وابی حنیفه گذشته وآن چنین است که بهلول عبور کرد روزی بر مسجد ابی حنیفه درحالیکه اوموعظه میکرد مردم رابالای منبر پس ایستاد بهلول بردرمسجد شنید که

المسجد فاذا ابوحنیفه یقول: ان جعفر بن محمد یزعم ان للعباد افعالا تصدرمنهم بالاختیار وهذاکذب لانه لافعل من افعال العباد الامن الله وزعم ایضاً ان الله موجود لایجوز علیه الرؤیه وهذا ایضا کذب لان کل موجود مرئی: وزعم ایضاً ان الشیطان یعذب بالنار وهذاکذب ایضالانه مخلوق من نار والجنس لایعذب بجنسه فلماسمع البهلول کلامه عمد الی مدرة کبیرة فرمی بها الی رأس ابی حنیفه وشجّه فی رأسه وجری الدم علی وجهه فرکب البهلول قصبة ومضی مع الاطفال فخرج ابوحنیفه شاکیا الی الخلیفه هارون الرشید فلما رأه غضب غضبا شدید وامر باحضار البهلول فلما حضر سئله لم فعلت بامام المسلمین هذاالفعل

فقال سله عن هذا ماقال ان جعفر بن محمد کذب فی قوله ان للعبد افعالا بل الافعال کلها من الله فاذاکان هذامذهبه فالله سبحانه الذی شجّه بهذالمدر فما یکون تقصیرانا: وقال ایضاً ان الجنس لایعذّب بجنسه فهذا ابوحنیفه مخلوق من التراب و هذاالمدرمن التراب فلم یعذب ابوحنیفه منه: وایضاً قال ان کل ماهو موجود مرئی

ابوحنیفه میگوید که جعفر بن محمد گمان میکند که برای عباد وبندگان افعالی است که صادر میشود ازآنها باختیار واین کذب است و دروغ برای اینکه نیست فعلی از بندگان مگر اینکه آن فعل ازخداست: وگمان کرده نیز که خدا موجوداست ودیدن او ممکن نیست و این هم دروغ است برای آنکه هرموجودی دیدنی است: ونیز گمان کرده که شیطان عذاب میشود به آتش واین نیز دروغ است زیراکه او خلق شده از آتش است وجنسی عذاب نمیشود بهم جنس خود پس از آنکه شنید بهلول کلمات او را رفت بسوی کلوخ بزرگی وبرداشت وزد بسر ابی حنیفه وشکافت سراو راوخون جاریشد برروی او پس بهلول سوارشد برنی خود و رفت بابچه ها: ابوحنیفه رفت شکایت کرد بهارون الرشید هارون ازدیدن ابی حنیفه درغضب شد غضب شدیدی ودستورداد باحضار بهلول پس ازآنکه حاضرشد پرسید چرا همچه عملی کردی باامام مسلمین پس بهلول گفت بپرس ازاین که گفت جعفر بن محمد دروغ گفته است درکلامش که گفته برای بندگان است افعال بلکه کردارها تمامش ازخداست پس زمانیکه این است اعتقاد اوپس خدای متعال است که شکافته سراو رابااین کلوخ نه من پس گناه من چه چیزاست: و دیگر آنکه گفته است عذاب نمیشود بهم جنس خود وچون ابوحنیفه خلق شده ازخاك است واین کلوخ نیز از خاك است پس بعقیدهٔ خوداو عذاب نمیشود ازکلوخ ونیز گفتهٔ اوست که هرموجودی دیده میشود پس بپرسید از اوکه این دردوالم که برای اوهست ازاین شکاف سر دیده میشود یا نه. پس ازاین کلمات

فاسئله ان هذاالالم الذی حصل له من هذه الشجه اهومرئی ام لافافحم اباحنیفه فاعجب الخلیفه کلامه وتخلّصه من شجة ابی حنیفه فمضی البهلول وترکه.

۱۲۰۹ فی لالی الاخبار نقل ان شقیق البلخی دخل یوما علی الرشید فقال له انت شقیق الزاهد فقال انا شقیق اما الزاهد فهوانت قال کیف قال لانی زهدت فی الدنیا و ترکتها وماتکون الدنیا فانها حقیرة ماتعادل جناح بعوضة واما انت فزهدت فی الجنه وحورها وقصورها وترکتها فهمتك اعلی من همّتی.

۱۲۱۰ لالی الاخبار وقدروی ان سلیمان بن داود علیه السلام جلس یوما فی ساحل البحر فرای نملة فی فمها حبة حنطة تذهب الی البحر فلما بلغت الیه خرجت من الماء سلحفاة وفتحت فاها فدخلت فیه النمله ودخلت السلحفاة الماء وغاص فیه فتعجب سلیمان من ذالك وغرق فی بحر التّفکر حتی خرجت السلحفاة من البحر بعد مدة وفتحت فاها و خرجت النملة من فیها و لم یکن الحنطة معها فطلبها سلیمان سألها عن ذالك قالت یانبیّ اللّه ان فی قعر هذاالبحر حجرا مجوّفا وفیه دودة عمیاء خلقها اللّه تعالی فیه وامرنی بایصال رزقها و امر السلحفاة بان تأخذنی و تحملنی فی فیها الی ان تبلغنی الی ثقب

مفحم وخجل شد ابی حنیفه وخلیفه را خوش آمد از کلام بهلول وخلاص کرد اورا ورفت وابی حنیفه را گذاشت

۱۲۰۸ ـ لالی نقلکرده که شقیق بلخی وارد شد روزی بر هارون الرشید رشید گفت توهستی شقیق زاهد گفت منم شقیق اما زاهد توهستی رشید گفت چطور گفت برای آنکه من زاهد دنیا شدم وترك دنیا کردم وحال آنکه دنیا چیزی نیست وکوچك است واز پر پشهٔ کم ارزش تراست و اما توترك کردی بهشت وحور وقصور بهشتی را پس همت تو بلندتر است ازهمت من

۱۲۱۹ ـ در کتاب لالی نقل شد که حضرت سلیمان نشسته بود روزی کنار دریا دید موری بدهان گرفته دانهٔ گندمی و میرود بطرف دریا و چون بدریا رسید خارج شد از آب سلحفاتی (خرچنگ) و گشود دهان خود را تا داخل شد در آن مور سلحفاة داخل آب شد وفرورفت در آن پس تعجبکرد سلیمان از این منظره و فرو رفت در فکر تا اینکه بیرون آمد سلحفاة از دریا بعداز مدتی و بازکرد دهان را وآن مور خارج شد ازدهان آن حیوان و دانهٔ گندم نبود با مور پس طلبید مور را حضرت سلیمان وپرسید ازقضیه مور گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه درته این دریا سنگی است مجوف و میان آن کرمی است نابیناکه در میان سنگ خلق کرده

الحجر فاذا بلغته تفتح فاهافا خرج منه وادخل الحجر حتی اوصل الیها رزقها ثم ارجع فادخل فی فیهافتوصلنی الی البر فقال سلیمان: سمعت عنها تسبیحاً قط قالت نعم تقول یا من لا نیسانی فی جوف هذه الصخرة تحت هذه اللّجه برزقك لا تنس عبادك المؤمین برحمتك یا ارحم الراحمن .

۱۲۱۱ وفی هذا الکتاب قال بعض الصّحابة خرج رسول الله صلی الله علیه و آله یوما الی جبال المدینه وکنت معه فدخل وادیا واشار الیّ بیده طالبالی فدنوت منه فاذا بطیر اعمی فی غصین شجر یضرب احد منقاریه علی الاخر فقال صلی الله علیه و آله اندری مایقول قلت لا قال صلی الله علیه و آله یقول اللهم انت العدل الذی لا یجور حجبت عنی بصری و قد جعت فاطعمنی فاذا بجراد دخل فی فیه ثم شرع یضرب احد منقاریه علی الاخر قال صلی الله علیه و آله تدری مایقول قلت لا قال یقول من توکل علی الله کفاه ومن ذکره لا ینساه

۱۲۱۲ ارشاد الدیلمی وروی عن النبی صلی الله علیه و آله قال صلوة اللیل سراج لصاحبها فی

خدا او را وامر کرده سلحفاة را که مرا بدهان گیرد و ببرد تا برساند بشکاف آن سنگ و وقتی بآنجا رساند باز کند دهان را تامن خارج شوم و داخل سنگ شوم و برسانم روزی آن کرم را و بعد رجوع کنم از شکاف سنگ وداخل شوم در دهان آن حیوان تا برساند مرا بخشکی: سلیمان پرسید آیا از آن کرم شنیدهٔ ذکری هرگز گفت بلی میگفت ای خدائی که فراموش نمیکنی مرا در وسط این سنگ زیر دریا برساندن رزقه را از نظر دور مفرما بندگان مؤمنت را بسبب رحمتت ای ارحم الراحمین .

۱۲۲۰ ـ و نیز در آن کتاب است که بعضی از اصحاب پیغمبر خدا نقل کرده که روزی خارج شدم در خدمت رسولخدا ص و رفت آنحضرت بوادی ازوادیها اشاره کرد پیغمبر ومرا طلب فرمود پس نزدیك شدم بآنحضرت ناگاه دیدم پرندهٔ نابینا بشاخهٔ درختی جا گرفته و دو پر منقار خود را بهم میزند حضرت فرمود آیامیدانی چه میگوید عرض کردم نه فرمود میگوید خدایا تو عادل آنچنانی هست که ظلم وجود نمیکنی گرفتی از من دوچشم مرا والان من گرسنه هستم پس سیر گردان مرا ناگاه دیدم ملخی داخل شد بدهان آنحیوان و بعد شروع کرد منقارش بهم زدن فرمود رسولخدا ص میدانی چه میگوید گفتم نه فرمود میگوید هر که توکل کند برخدا خدا کفایت میکند او را وهر که بیاد خدا باشد خدا او را از نظر دور نمیدارد .

۱۲۲۱ ـ در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده از رسولخدا ص که فرمود نماز شب چراغی

ظلمة القبر وقول لا اله الا الله يطرد الشيطان عن قائلها

۱۲۱۳ و فيه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من مات غريباً مات شهيدا و قال صلى الله عليه وآله موت غربة شهادة فاذا احتضر فرمى ببصره عن يمينه و عن شماله فلم ير الا غريباً وذكر اهله فتنفس فله بكل نفس تنفسه يمحو الله عنه الف الف سيئة و يكتب له به الف الف حسنه و اذا مات مات شهيدا.

۱۲۱۴ عن كشكول الشيخ كان شقيق البلخي في اول امره ذا ثروة عظيمة و كان كثير الاسفار للتجارة فدخل سنة من السنين بلاد الشرك وهم عبدة الاصنام فقال لعظيمهم ان هذا الذى انتم فيه باطل وان لهذا الخلق خالق ليس كمثله شيئ وهو السميع البصير العليم وهو رازق كل شيئ فقال له: ان قولك هذا لا يوافق فعلك فقال شقيق: و كيف ذالك فقال زعمت ان لك رازق وقد تعنيت السفر الى هنا لطلب الرزق فلما سمع شقيق منه هذ الكلام رجع و تصدق بجميع ما يملكه و لازم العلماء و الزهاد الى ان مات.

است برای صاحب آن در تاریکی قبر و گفتن لا اله الا الله دور میکند شیطان را از گویندهٔ آن.

۱۲۲۲ ـ و در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که رسولخدا ص فرمود هر که درغربت بمیرد شهید مرده و فرموده است مردن در غربت شهادتست پس هرگاه غریب بحال احتضار رسد بیندازد چشم براست وچپ نبیندمگر غریبی و یادکند از کسان خود و آهی بکشد برای اوست بهر نفسی که میکشد محو هزارهزار گناه و نوشته میشود برای او هزارهزار حسنه و وقتی بمیرد شهید مرده .

۱۲۲۳ ـ از کتاب کشکول شیخ نقل شده که شقیق بلخی در اول زندگیش مردی بود دارای ثروت زیاد و زیاد سفر میکرد بجهت تجارت رفت سالی از سالها جهة تجارت ببلاد شرك و میان کسانیکه بت‌پرست بودند : شقیق گفت ببزرگ آنها این شرك وبت‌پرستی که شما بر آن هستید کاریست باطل : و بدرستیکه برای این خلق خالقی است بی‌مثل و مانند و این صفت دارد که همه‌چیز را دانا و گواه است و اوست روزی دهندهٔ هرچیزی بزرگ بت‌پرستان گفت : قول‌تو باعمل‌تو وفق ندارد : شقیق گفت برای چی گفت زیرا تو گمان کردی که برای تو روزی دهنده‌ایست : و حال آنکه تورنج سفر بردی بجهت روزی تا اینجا آمدی : چون این کلام شقیق‌شنید برگشت ودر راه خداصدقه داد تمام اموالش و همنشین علما و تارکین‌دنیا

وفی نقل آخر علی مافی اللالی کان سبب تنبّهه انه کان اول امره ذامال کثیر فلقی غلاما یمزح و کان العام عام قحط ومجاعة فقال له : لاینبغی المزاح والطّرب فی حال یبتلی الناس باالقحط فقال له الغلام: مالی والغم: لی مولی تختص به قریة بتمامها یأتی منهما یکفنیا فتنبّه شقیق من قوله وقال ان هذا الغلام لمولاه قریة لایغتمّ لرزقه ویطرب بواسطتها فکیف یغتم ولا یطرب من کان امولاه مقالیدالسموات والارض و لم یمنعه مانع.

۱۲۱۵ دیلمی وفی الخبر من احرق سبعین مصحفا و قتل سبعین ملکا مقربا وزنا سبعین بکرا کان اقرب الی النجاة ممّن ترك الصلوة متعمداً.

۱۲۱۶ وفیه عن النبی صلی الله علیه و آله جلوس مناعة عند العالم فی مذاکرة العلم احبّ الی الله تعالی من مأة الف رکعة تطوّعا و مأة الف تسبیحة ومن عشرة آلاف فرس یغزوبها المؤمن فی سبیل الله.

۱۲۱۷ وفیه وروی عن النبی صلی الله علیه و آله قال من اجتهد من امتی بترك شهوة من شهوات

شد تا وقتی مرد ـ و بنابنقل دیگری در کتاب لالی سبب بیداریش این شد که در اول دارا بود ثروت زیادی برخورد بغلامی شوخ گری: وسال قحط و گرسنگی بود ؛ گفت بآن غلام درچنین حال ابتلای مردم سزاوار شوخی ومزاح نیست غلام گفت من غمی ندارم زیرا من مولاوصاحبی دارد که کافی است بحوائجما : پس بخود آمد شقیق از قول او و باخود گفت این غلام آقایش دهی دارد و برای رزق خودغم ندارد و مزاح میکند پس : چگونه غمنده باشد وخوش نباشد کسیکه آقای او کلید آسمانها و زمین ها مال اوست وکسی جلوگیر نیست او را .

۱۲۲۴ ـ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده خبری که کسی اگر بسوزاند هفتاد مصحف را و بکشد هفتاد ملك مقرب را وزنا کند با هفتاد باکره نزدیك‌تر است بنجاة از کسیکه ترك کند نماز را عمداً .

۱۲۲۵ ـ ودر آن کتاب است ازرسولخدا ص که نشستن یك ساعت نزد عالم در مذاکرهٔ علم محبوب‌تر است نزدخدا از صدهزار رکعت نماز مستحب و ازصدهزار تسبیحه واز ده‌هزار اسب که جهاد کند باو مؤمن در راه خدا .

۱۲۲۶ ـ و در همان کتاب است از رسولخدا ص که فرمود هرکه جدیت کند از امت

الدنیا فترکها من مخافة الله امنه الله من الفزع الاکبر وادخله الجنه .

۱۲۱۸ عن خلاصة الاخبار قال مالك بن دینار: کنت اذهب الی مکه فمررت ببادیة فرایت صقرا فی منقاره رغیف یطیر فقلت: سبحان الله فی هذا الامر فقلت فیه سرّ فانحرفت من الطّریق فذهبت فی اثره میلا فرأیته وقف علی رأس بئر و دخل فیه فجئت علی رأس البئر فنظرت فیه فرأیت رجلا شدّت عیناه و یداه و رجلاه والقی علی وجهه فی قعر البئر وجلس الصقر علی صدره[۱] و یقطع من الرغیف بمنقاره و یضع فی فیئی الرّجل حتی اکل نصفه فطار ثم عاد الیه بماء فادخل منقاره فی فیه فسقاه فدنوت منه وسلّمت علیه وقلت من انت: ومن این وکیف انت بهذا الحال: فقال: انا رجل من اهل خراسان قصدت المکه فلما بلغت الموضع اخذنی اللّصوص وذهبوا بما معی والقونی فی البئر بهذه الحالة فمضی علیّ یومین واشدّ علیّ الجوع والعطش فرفعت رأسی وقلت: اللهی اغثنی فاذا بهذا الطّیر یاتینی کل یوم مرتین باالخبز والماء ففتحت یدیه ورجلیه و

من تبرك شهوتی از شهوات دنیا و ترك کند آن شهوت از خوف خدا ایمن گرداند خدا او را از فرزع اکبر و داخل کند او را در بهشت.

۱۲۱۸ از کتاب خلاصة الاخبار نقل شده که گفت مالك بن دینار میرفتم در سفری بمکه برخوردم در بیابانی بیازی که درمنقارقرص نانی داشت وپرواز میکرد گفتم سبحان الله ازروی تعجب وباخود گفتم دراین سری است: ازراه گشتم ورفتم پی آن حیوان یك میل راه دیدم آن باز سرچاهی است وداخل شددرآن چاه آمدم سر آن چاه ونگاه کردم در آن چاه مردی دیدم درمیان چاه که چشمان ودست وپای اوبسته شده وبرواندا خته شده درتك چاه ونشسته آن بازکنار او و میکند ازآن قرص نان بمنقارش و میگذاردبدهان آن مرد تاخوردنصف نان و پرواز کرد وبعد بر گشت باآب پس داخل کرد منقارش دردهان او وآبش داد. پس نزدیك شدم باو وسلام کردم باو و گفتم که میباشی تو: وازکجاهستی وچگونه هستی بااینحال : گفت: من مردی هستم ازاهل خراسان قصدرفتن مکه داشتم چون این موضع رسیدم گرفتند دزدان مرا وآنچه داشتم گرفتند وبااینحال مرامیان چاه انداختند: دوروز برمن گذشت و گرسنگی وعطش من شدید شدسر بلند کردم وگفتم الهی بفریادمن برس: پس ناگاه این حیوان آمد بانان وآب وروزی دوبار میآید: پس من باز کردم دست وپا وچشمان او را وازچاه خارج کردم او را و شنیدم هاتفی گفت بمن همانطوریکه خلاص کردی او را از چاه خلاص کردم تو را از عذاب پس رفتیم باهم بسوی مکه

۱ــ هکذا فی النسخه و هذه العبارة لایلائم والقی علی وجهه فتأمل منه

عینیه واخرجته من البئر فسمعت هاتفا قال لی: کما اخلصة من البئر اخلصك من الویل فذهبنا معا الی مکة .

۱۲۱۹ مجموعة ورام عن النبی صلی الله علیه وآله الاومن اذّن محتسبا یرید بذلك وجه الله عزوجل اعطاه الله ثواب اربعین الف شهیدا واربعین الف صدیق ویدخل فی شفاعته اربعة آلاف مسیئی من امّتی الی الجنه الا وان المؤذن اذاقال اشهدان لااله الاالله صلی علیه سبعون الف ملك و استغفروا له وکان یوم القیامه فی ظل العـرش حتی یفرغ الله من حساب الخلائق ویکتب له ثواب قوله اشهد ان محمداً رسول الله اربعون الف ملك ومن حافظ علی الصّف الاول والتکبیرة الاولی لایؤذی مسلما اعطاه الله من الاجر مایعطی المؤذنون فی الدنیا والآخرة .

۱۲۲۰ وفیه عن النبی صلی الله علیه وآله قال حقّ علی کل مسلم ان یغتسل کل سبعة ایام و ان یمسّ طیبا ان وجده.

۱۲۲۱ وفیه عن النبی صلی الله علیه وآله الا ومن صبر علی خلق امرأة سیّئة الخلق واحتسب فی ذالك الاجر اعطاه الله ثواب الشاکرین الا وایّما امرأة لم ترفق بزوجها وحملته

۱۲۱۹ درکتاب مجموعه ورام نقل‌شده ازرسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آگاه باشیدهر که اذان بگوید برای‌خدا و قصدی‌جزخدا نداشته باشد عطامیکند خداباوثواب چهل‌هزارشهید و چهل‌هزارصدیق وداخل میشود بسبب‌شفاعت اوچهارهزار گنه‌کار ازامت‌من در بهشت آگاه‌باشید هرگاه مؤذن‌بگوید اشهدان‌لااله الاالله درودمیفرستند براوهفتادهزارملك وطلب‌مغفرت‌میکنند برای اووخواهد بودروزقیامت درسایهٔ عرش تااینکه فارغ‌شود ازحساب‌خلائق ومینویسدبرای او ثواب اشهدان‌محمدرسول‌الله چهل‌هزارملك و هر که مواظبت کند برصف اول جماعت وبر تکبیراول بطوریکه آزار ندهد مسلمانی را میدهدخدا باو اجر آنچنانیکه به مؤذن‌میدهد در دنیا وآخرت

۱۲۲۰ ـ ودرهمان کتاب است ازرسولخدا(ص) که فرمود حق است برهرمسلمانی که غسل کند هرهفته واینکه بوی‌خوش بمالداگر بیابد

۱۲۲۱ ودرآن کتاب است که فرمود رسولخدا(ص) آگاه باشید که هر که صبر کند بر خلق زن بد خلق وخواهان اجر باشد دراین‌کار عطامیکند خداباو ثواب شکرکننده : و هر

علی ما لایقدر علیه وما لایطیق لم یقبل منها حسنة وتلقی الله وهو علیها غضبان الا ومن اکرم اخاه المسلم فانّما یکرم الله عزوجل.

۱۲۲۲ وفیه عن محمدبن مسلم قال سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول لایمضی علی المؤمن اربعون لیلة الاعرض له امر یحزنه ویذکر به.

۱۲۲۳ وفیه وقیل سئل ابن عباس عن الجهاد فقال الا ادلّك علی ماهو خیر لك من الجهاد تبنی مسجدا تعلّم فیه القرآن وسنن الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله والفقه.

۱۲۲۴ وفیه وقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله اشدّ الناس حسرة یوم القیامة رجلان رجل نظر الی ماله فی میزان غیره سعد هو به وشقی ذالك به ورجل نظر الی علمه فی میزان غیره سعد هو بالعمل وشقی ذالك بجمعه.

۱۲۲۵ وفیه وقیل جاء رجل الی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال ان فلانا جاری یؤذینی فقال صلی‌الله‌علیه‌وآله اصبر علی اذاه وکف اذاك عنه فمالبث یسیرا ان جاء فقال له یارسول الله ان

زنیکه ارفاق نکند بشوهرش و وادارد او را براموریکه قادر نباشد قبول نمیشود از او کارنیکی وخدا راملاقات میکند درحال غضب: وهر کس گرامی بدارد مسلمانی‌را گرامی‌داشته خدا را عظم‌شأنه.

۱۲۲۲ و درآن کتاب است از محمدبن مسلم که گفت شنیدم از امام ششم علیه‌السلام که میفرمود نمیگذارد برمؤمن چهل شب مگر آنکه عارض میشود بر او چیزیکه محزون میکند او را وبسبب آن بیادخدا می‌افتد

۱۲۲۳ ودر آن کتاب است که گفته شده پرسیده شد ابن‌عباس از جهاد گفت آیادلالت نکنم تورا برچیزیکه آن‌بهتر باشد برای‌تواز جهاد: وآن‌این‌است که بناکنی‌مسجدیکه‌آموخته شود درآن قرآن وسنت رسولخدا وفقه

۱۲۲۴ ودرهمان کتاب است که فرمود رسولخدا(ص) سختترین مردم ازجهت حسرت روزقیامت دومردهستند: یکی مردیکه نگاه‌کند بمالش‌که در میزان غیرهست‌که آن غیربآن مال‌سعادتمند شده وخوداو بآن‌مال شقی‌وبدبخت شده‌ودیگری مردیست‌که علم اودرمیزان غیر است وبواسطه عمل کردن بآن سعادتمند شده وخود اوشقی شده بواسطه جمع کردن آن

۱۲۲۵ و در آن کتاب است که آمد مردی خدمت رسولخدا(ص) و عرض کرد فلانی همسایهٔ من‌است وآزارمیدهد مرافرمودصبر کن بر آزار اوباز بدار آزارت ازاو چیزی‌نگذشت

جاری ذاك مات فقـال کفی باالدهر واعظا باالموت متفرقا انك لـو رأيته فی قبره لبکت علیه طول عمرك .

۱۲۲۶ فیه عن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان سرك اللحوق بی ایاك ومخالطة الاغنیاء ولاتجمعی طعاما لشهر ولاتستبدل ثوبا حتی ترقعیه .

۱۲۲۷ وفیه قیل دخل رجل علی سلمان فلم یجد فی بیته الا سیفا ومصحفافقال له مافی بیتك الا ما اری قال ان امامنا عقبة کئودفا ناقد قدمنا متاعنا الی المنزل اولا فاولا .

۱۲۲۸ وفیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله لرجل یوصیه اقلل عن الشهوات یسهل علیك الفقر : واقلل من الذنوب یسهل علیك الموت وانظر العمل الذی یسرك ان یأتیك الموت وانت علیه فخذه الساعة .

۱۲۲۹ وفیه قال سلمان الفارسی رضی الله عنه اضحکنی ثلاث وابکانی ثلاث : اضحکنی غافل ولیس بمغفول عنه : ومؤمل الدنیا والموت فی طلبه : وضاحك ملافیه

که آمدو گفت ای رسولخدا آن همسایهٔ من مرد: فرمودکافی است برای روزگارکه پندبگیرند ازمرگ بدرستیکه تواگربه بینی او را درقبرمیگریی براو مدت عمرت

۱۲۲۶ ودرآن کتاب است که عایشه گفت رسولخداص فرمودا گردوست داری که ملحق شوی بمن بپرهیز از آمیزش بااغنیا و جمع مکن طعام یکماه را : وعوض مکن لباست را تا وصله باو نزنی

۱۲۲۷ ودرآن کتاب است که گفته شده داخل شد مردی برسلمان نیافت درخانهٔ اومگر شمشیری وقرآنی گفت بسلمان نیست درخانهٔ تومگرهمین که میبینیم : گفت سلمان بدرستیکه جلوداریم عقبهٔ سخت بدرستیکه مافرستادیم اثاث رابآن منزل یکی پس از دیگری

۱۲۲۸ ودرآن کتاب است که فرمود رسولخدا(س) بمردیکه وصیت میکرد اورا : کم کن ازخواهشهایت تاسهل شود برتوفقر وکم کن از گناهانت تاآسان شود برتومرگ: و به بین چگونه عملی است که دوست داری در آن عمل باشی ومرگ تورا در رسد پس شروع بآن عمل کن الآن

۱۲۲۹ و در آن کتاب است که سلمان فارسی گفت خندانید مراسه چیزو گریان مـرا سه چیز: خندانید مراغافلیکه اعمالش تحت مراقبت است وفراموش شده نیست: وآرزو دارندهٔ

ولا يدری متی يومه: وابكانی فراق الاحبه وهول المطلع: والوقوف بين يدی الله لا ادری اساخط علیّ ام راض.

۱۲۳۰ وفيه مرّ النبی صلی الله علیه وآله بقبر دفن فيه بالامس انسان واهله يبكون فقال لركعتان خفيفتان مما تحتقرون احبّ الی صاحب هذا القبر من دنياكم كلها.

۱۲۳۱ ورام عن عبدالاعلی مولی آل سام سمعت اباعبدالله علیه السلام يقـول يؤتی بالمرأة الحسناء يوم القيامة التی افتتنت فی حسنها فتـقول يارب حسّنت خلقی حتی لقيت ما لقيت فيجاء بمريم فيقال انت احسن ام هـذه قد حسّناها فلم يفتتن ويجاء الرجل الحسن الذی قد افتتن فی حسنه فيقول يارب قد حسّنت خلقی حتی لقيت من الناس مالقيت: فيجاء بيوسف علیه السلام فيقال انت احسن ام هذا فقد حسّناه فلم يفتتن : ويجاء بصاحب البلاء الذی قد اصابه الفتنه فی بلائه فيقول يارب شدّدت علیّ البلاء حتی افتتنت فيؤتی بايوب علیه السلام فيقال ابليّتك اشدّ ام بليّة هذا قد ابتلی فلم يفتتن.

دنیاوحال آنکه مرگ درطلب اواست: و خندان شدیدیکه نمیداند مرگ چه روزی میرسد او را : و گریانیدمرا دوری دوستان: و هول مطلع ووقوف درمحضر پروردگار عالم جل‌شانه در حالی که نمیدانم خداغضبناك است برمن و یاراضی

۱۲۳۰ ودر آن کتاب‌است که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عبور کرد بقبریکه‌روز پیش‌صاحب آن‌دفن شده بودوکسان او گریه میکردند: فرمودهر اینه دورکعت نماز سبک که شماکوچك میشمارید محبوب‌تراست برای‌صاحب این‌قبر ازدنیای شماتمامش

۱۲۳۱ درکتاب مجموعه ورام‌نقل شده‌از عبدالاعلی آل سام که گفت شنیدم ازامام ششم علیه‌السلام که فرمودآورده میشودزن خوشروئی روزقیامت آنچنان زنیکه بمعصیت افتاده‌بجهة خوشروبودنش: پس‌میگوید پروردگارا نیکو کردی خلق مراتاگرفتارشدم بآنچه گرفتارشدم پس‌آورده میشود مریم و گفته میشود تونیکوتر بودی یااین‌مخدره بدرستیکه نیکو گردانیدیم اوراوگول نخورد: وآورده میشود مردیکه خوش‌رواست وفریب خورده بواسطه حسن‌خود و میگوید پروردگارا تونیکوکردی مراوخلق مرا تااینکه بمن‌رسید از مردم آنچه رسید: پس آورده میشود یوسف و گفته میشود تو نیکوتری یااین مردکه نیکوئی دادیم مـا باو و فریب نخورد : و آورده میشودکسیکه صاحب بلاها است و رسیده بلاهـا باو تاامتحان شود عـرض میکند پروردگارا سخت‌کردی برمن بلا تانافرمانی‌کردم : پس آورده میشود ایوب‌نبی(ص)

۱۲۳۲ وفی ذالك الكتاب عن الصادق عليه السلام عن امير المؤمنين عليه السلام قال جاء الفقراء الی رسول الله صلى الله عليه وآله : فقالوا يارسول الله ان للاغنياء مايعتقون وليس لنا ولهم مايزكون وليس لنا : ولهم مايتصدقون وليس لنا : ولهم مايجاهدون وليس لنا : ولهم مايحجّون وليس لنا : فقال صلى الله عليه وآله : من كبّر الله مأة مرة كان افضل من عتق مأة رقبة : ومن سبّح الله مأة مرة كان افضل من سياق مأة بدنة : ومن حمدالله مأة مرة كان افضل من حملان مأة فرس فی سبيل الله بسروجها ولجمها وركبها : ومن قال لااله الاالله مأة مرة كان افضل الناس عملا ذالك اليوم الا من زاد: قال فبلغ ذالك الاغنياء فضعوه : فقال ذالك فضل الله يؤتيه من يشاء .

۱۲۳۳ مجموعة ورام عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال خطب امير المؤمنين علی بن ابيطالب عليه السلام يوم الفطر فقال ايها الناس ان يومكم هذا يوم يثاب فيه المحسنون ويخسر فيه المبطلون وهواشبه بيوم قيامكم فاذكروا بخروجكم من

وگفته میشود آیا بلای توسخت‌تر بود یابلای این‌مرد بدرستی که مبتلا شدواما از راه منحرف نشد وشکیبا بود.

۱۲۳۲ ودرآن کتاب‌است از امام‌ششم از امیرالمؤمنین علیهما السلام که فرمود آمدند فقیران خدمت رسولخدا(ص) و گفتند یا رسول‌الله بدرستیکه اغنیاء مال دارندکه بنده آزاد میکنند ومانداریم وآنهامال دارند که زکاة بدهند و ماندارایم وآنها مال‌دارند که صدقه بدهند وماندارایم وآنهاقادرند جهاد کنند وماقادر نیستیم وبرای‌آنهاست‌مال که بآن‌حج کنند وماندارایم: پس‌فرمود رسولخدا(ص) هرکس تکبیر بگوید صدمرتبه بهتراست از آزادکردن صدبنده : و هرکس تسبیح بگوید صدمرتبه بهتراست از صدشتر قربانی کردن : وهرکس حمدخدا کند صدمرتبه بهتر است از فرستادن صداسب بجهاد در راه خدا بازین ولجام وسوارش وهرکس بگویدلااله‌الاالله صدمرتبه بهتراست این گوینده‌ازکننده هرکاری‌مگراز کسیکه زیاد کندفرمود این‌خبر رسیدباغنیاء وچیزدارها آنهاهم بجاآوردند: رسولخدا فرمود این‌مرحمت‌باریتعالی است بهرکه بخواهد مرحمت میکند

۱۲۳۳ و درکتاب ورام‌نقل شده ازامام ششم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطبه خواند روزعید فطرپس فرمودای مردم‌بدرستیکه امروز روزیستکه جزاداده میشوند درآن‌نیکوکاران وزیان میبرند درآن گنه‌کاران: وامروز شبیه‌ترین روزاست بروزحشرشما: پس‌یادکنید بسبب

منازلكم الى مصلاكم خروجكم من الاجداث الى ربكم واذكروا بوقوفكم في مصلاكم بوقوفكم بين يدى ربكم و اذكروا برجوعكم الى منازلكم رجوعكم الى منازلكم الجنه : عباد الله ان ادنى ما للصائمين و الصائمات ان يناديهم فى آخر يوم من شهر رمضان ابشروا عباد الله فقد غفر لكم ماسلف من ذنوبكم فانظروا كيف تكونون فيما تستأنفون .

۱۲۳۴ وفى ذالك الكتاب عن امير المؤمنين عليه السلام كم من غافل ينسج ثوبا ليلبسه وانما هو كفنه وكم يبنى بيتا ليسكنه فانما هو موضع قبره .

۱۲۳۵ وفيه قيل لامير المؤمنين عليه السلام ما الاستعداد للموت قال اداء الفرائض واجتناب المحارم والاشتمال على المكارم ثم لايبالى اوقع على الموت اووقع الموت عليه والله مايبالى ابن ابيطالب اوقع على الموت او وقع الموت عليه .

۱۲۳۶ وفيه قال ابوعبدالله عليه السلام قال امير المؤمنين عليه السلام ترك الخطيئة ايسر من طلب التوبة وكم من شهوة ساعة اورثت حزنا طويلا والموت فضح الدنيا فلم يترك

خارج شدن تان ازمنزلهاتان بسوى نمازگاه خارج شدن تان ازقبور بسوى پروردگارتان. وياد كنيد بسبب وقوفتان درمحل نماز وقرفتان درمحضر پروردگارتان وياد كنيد بسبب برگشت تان بسوى منازلتان : برگشت تان بسوى منازلتان دربهشت بندگان خدا بدرستيكه كمترچيزيكه براى مرد روزه‌دار و زن روزه‌دار است اين است كه ندا ميشوند درآخر روز از ماه رمضان بشارت باد شما را بندگان خدا بدرستيكه آمرزيده شد گذشتهٔ ازگناهان شما بينا باشيد نسبت بعمل آينده‌تان كه ابتدا ميكنيد

۱۲۳۴ ودرآن كتاب است از امير المؤمنين عليه‌السلام چه بسيار كسانى هستند كه‌ميبافند لباسى راكه بپوشد وبدرستيكه همان كفن اوميشود: وبناميكند خانه كه سكونت كند درآن و همان محل دفن اوميشود

۱۲۳۵ ودرآن كتاب است كه گفته شدبامير المؤمنين چه چيزاست استعداد ومهيا شدن براى مرگ فرموداداء واجبات و دورى كردن ازمحرمات ودارا بودن اخلاق نيك: وبعدديگر باكى ندارد واقع شود برمرگ و يامرگ واقع شود براوبخدا قسم پسرابيطالب باك ندارد كه واقع شود برمرگ وياواقع شود مرگ براو

۱۲۳۶ ودرآن كتاب است كه فرمود اماششم(ع)فرموده است امير المؤمنين ع ترك گناه سهل‌تر است ازطلب توبه وچه‌بسيار است كه شهوت يكساعت باعث ميشود حزن طولانى را: و

لذی لب فرحا وفیه عن الصادق علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام کثیر اما یقول فی خطبة ایها الناس دینکم دینکم فان السیئة فیه خیر من الحسنة فی غیره السیئة فیه تغفر والحسنة فی غیره لاتقبل.

۱۲۳۷ مجموعة ورام عن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ارضی سلطانا بسخط الله خرج من دین الله و عنه علیه السلام قال من روّع مؤمنا بسلطان لیصیبه منه مکروه فلم یصبه فهو فی النار ومن روّع مؤمنا بسلطان یصیبه منه مکروه فاصابه فهو مع فرعون و آل فرعون فی النار وعنه علیه السلام من اعان علی مؤمن بشطر کلمة لقی الله عزوجل مکتوب بین عینیه آیس من رحمتی.

۱۲۳۸ عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت جعلت فداك ماتقول فی مسلم اتی مسلما وهو فی منزله فاستأذن علیه فلم یأذن له ولم یخرج الیه قال علیه السلام یا اباحمزة ایّما مسلم اتی مسلما زائرا له اوفی طلب حاجة وهو فی منزله فلم یأذن له ولم یخرج

مرگ اسباب رسوائی است: ونگذاشته مرگ برای صاحب عقل سروری و در آن کتاب است که امیرالمؤمنین(ع) زیاد میفرمود در خطبه‌اش ای مردم حفظ کنید دین‌تان را زیرا گناه بادین بهتر است از کارنیك بدون دین: گناه در دین آمرزیده میشود، وکارنیك در غیر دین قبول نمیشود

۱۲۳۷ در کتاب مجموعه ورام نقل‌شده از جابر بن عبدالله که گفت فرمود رسولخداص هر کس راضی کند پادشاهی را بچیزیکه باعث غضب خدا شود خارج میشود ازدین خداو نقل‌شده ازآنحضرت که هر کس بترساند مؤمنی را ازپادشاهی که از اوبدی بمؤمن برسد ولو بدی نرسد آن کس درآتش است وهرکه بترساند مؤمنی‌را که ازپادشاه برسد به اوبدی و بدی هم برسد پس آنکس خواهد بودباآل فرعون وآل‌فرعون درآتش است و از آنحضرت است که هر کس کلامی بگوید بضرر مؤمنی بجزء کلمهٔ ملاقات کند خدای‌عزوجل رادرحالیکه نوشته شده‌باشد به پیشانی اومأیوس است ازرحمت خدا

۱۲۳۸ ودرهمان کتاب نقل‌شده ازابی‌حمزه ازامام پنجم‌علیه‌السلام که گفت عرض کردم فدایت‌شوم چه میفرمائید دربارهٔ مسلمانی‌که بیاید مسلمانی راواودرخانه باشدطلب ورود کند پس‌اذن‌ورود ندهد وخارج‌هم نشودبسوی اوفرمودای‌اباحمزه هرمسلمانی که بیاید بجهة دیدار مسلمانی‌یابجهةحاجتی و اوباشد درمنزلش و اذن ورود ندهد و خارج هم‌نشود بسوی اوهمیشه

الیه لم یزل فی لعنةالله حتی یلتقیا قلت جعلت فداك فی لعنةالله حتی یلتقیا قال نعم یا ابا حمزة .

۱۲۳۹ مجموعة ورام عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال ایما مؤمن کان بینه و بین مؤمن حجاب ضرب‌الله بینه و بین الجنة سبعین الف سور مابین‌السور الی‌السور مسیرة الف عام .

۱۲۴۰ وفیه عن‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قال علیکم بمکارم الاخلاق فان‌الله عزوجل بعثنی بها وان من‌مکارم الاخلاق ان یعفوالرجل عمن‌ظلمه ویعطی‌من‌حرمه ویصل‌من‌قطعه وان یعود من لایعوده .

۱۲۴۱ وفیه عن‌الشعبی یقول‌سمعت علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام یقول‌عجبت لمن‌یقنط ومعه‌الممحاة فقیل وما الممحاة قال‌الاستغفار.

۱۲۴۲ وفیه عن‌ابیعبدالله علیه‌السلام قال‌من‌اشد مافرض‌الله علی‌خلقه ذکرالله‌کثیرا ثم قال لااعنی‌سبحان‌الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر وان‌کان منه ولکن‌ذکرالله

خدا او را لعنت کندتا بیکدیگر برسند : میگوید گفتم فدایت گردم در لعنت خداست تاهم را به‌بینند فرمود بلی ای اباحمزه.

۱۲۳۹ درکتاب مجموعه ورام است ازامام‌ششم علیه‌السلام که فرمود هرمؤمنی که‌باشد بین‌او ومؤمنی‌حجابی فاصله قرارمیدهد خدابین او وبین‌بهشت هفتادهزار دیوار که ازدیواری تادیواری هزارسال راه باشد

۱۲۴۰ ودرآن‌کتاب نقل‌شده ازرسولخدا(ص) که فرمود برشما بادبنیکی اخلاق‌زیرا که خدای متعال فرستاده مرابجهت اخلاق و بدرستیکه ازاخلاق نیك‌است عفوکردن آدم از کسیکه باوستم‌کرده : وبخشیدن بکسیکه اورامحروم داشته : ووصل‌کردن بکسیکه ازاوقطع کرده: وعیادت‌کردن ازکسیکه او راعیادت نکرده

۱۲۴۱ و درآن‌کتاب است‌که شعبی گفت شنیدم علی‌بن‌ابیطالب میفرمود تعجب میکنم ازکسیکه ناامید باشد وحال آنکه اسباب محو گناهان بااوست: عرض شد محوکنندهٔ گناهان چیست فرموداستغفارکردن

۱۲۴۲ ودرآن‌کتاب نقل شده ازامام ششم علیه‌السلام که فرموداز شدیدترین چیزیکه خدا واجب‌کرده ذکرخداست بسیار: بعدفرمود غرض از ذکرخدا نه فقط گفتن سبحان‌الله و

عند ما احلّ وحرّم فان كان طاعة عمل بها و ان كان معصية تركها .

۱۲۴۳ وفيه عن ابيعبدالله عليه السلام قال كان ابى يقول اذا هممت بخير فبادر فانك لاتدرى مايحدث .

۱۲۴۴ وفيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله يعذّب اللسان بعذاب لايعذّب به شيئى من الجوارح فيقول اى رب عذّبتنى بعذاب لم تعذّب به شيئا فيقال له خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الارض و مغاربها فسفك بها الدّم الحرام وانتهب بها المال الحرام وانتهك الفرج الحرام وعزتى وجلالى لاعذبنك بعذاب لااعذّب به شيئا من الجوارح.

۱۲۴۵ ابن سنان عن ابى حنيفه سائق الحاج قال مر بنا المفضل وانا واخى نتشاجر فى ميراث فوقف علينا ساعة ثم قال تعالوا على المنزل فاتيناه فاصلح بيننا باربع مأة درهم فدفعها الينا من عنده حتى اذا استوثق كل واحد منا من صاحبه قال اما انها ليست

الحمدلله ولااله الاالله والله اكبر است ولو اين هم ذكر است ولى مراد اين است كه بياد خدا باشى وقت برخورد بحرام و حلال كه اگر طاعت خدا باشد بجا بياورى و اگر معصيت باشد ترك كنى.

۱۲۴۳ ودر آن كتاب است ازامام ششم ع كه فرمود پدرم فرموده : هرگاه عزم كار نيك كردى سرعت كن زيرا كه نميدانى چه پيش‌ميآيد

۱۲۴۴ و در آن كتاب است كه رسولخدا(ص) فرمودعذاب‌ميشود زبان بعذابيكه عذاب نشود بمثل آن هيچيك ازاعضا : پس‌بگويد پروردگارا عذاب كردى مرابعذابيكه نكردى بآن عذاب چيزى ازجوارح‌را: گفته ميشودباوخارج شدازتو كلمهٔ ورسيدبشرق‌وغرب‌زمين وريخته شدبسبب آن‌خون بحرامى و بغارت رفت بسبب آن مالى كه حرام بود تصرف در آن. وهتك شد بسبب آن ناموس كه هتك آن حرام‌بود: قسم بعزت وجلالم كه عذاب‌كنم تو رابعذابيكه عذاب نكنم بآن چيزى از اعضا را

۱۲۴۵ در آن كتاب نقل‌شده ازابن‌سنان ازابى‌حنيفه برندهٔ حاج كه گفت مرور كرد بما مفضل ومن وبرادرم نزاع ميكرديم دربارهٔ ارثى لحظهٔ ايستاد بالاى‌سرما و بعد فرمود بيائيد بسوى من‌درمنزل پس‌بماداد ازپيش‌خود چهارصد درهم وبين‌ما اصلاح كرد بطوريكه هريك‌ما گذشتيم ازيكديگر واعتماد بهم پيدا كرديم: بعدفرمود بدانيد كه اين‌درهمها ازمن‌نبود ولكن حضرت صادق عليه‌السلام بمن دستور داده كه هرگاه دونفر از اصحاب ما نزاع كردند در

من مالی ولکن ابوعبدالله علیه‌السلام امرنی اذا تنازع رجلان من اصحابنا فی شیئی ان اصلح بینهما وافتدیهما من‌ماله فهذا مال ابی‌عبدالله علیه‌السلام.

۱۲۴۶ منهاج‌البراعة ج۱۲ عن عباد بن صهیب عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام قال هبط علی النبی ملك له عشرون الف رأس فوثب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله لیقبل[1] یده فقال له الملك مهلا مهلا یامحمد فانت والله اکرم علی‌الله من اهل السماوات واهل الارضین اجمعین والملك یقال له: محمود: فاذا بین منکبیه مکتوب لااله‌الاالله‌محمد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله علیّ الصدیق الاکبر: فقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله حبیبی محمود کم هذا مکتوب بین منکبیك قال: من قبل ان یخلق‌الله اباك باثنی عشرالف عام.

۱۲۴۷ فی‌السفینه عن‌ابن‌عباس قال سمعت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول ان‌الله تبارك و تعالی ملکا یقال له دردائیل کان له ستة عشر الف جناح مابین الجناح الی الجناح هواء و الهواء کما بین السماء و الارض فجعل یوما یقول فی نفسه افوق ربنا جل

چیزی اصلاح کنم بین‌آنها و عـوض بدهم از مال‌آن بزرگوار واینکه دادم از حضرت صادق علیه‌السلام بود.

۱۲۴۶ درکتاب منهاج‌البراعة جلد۱۲ نقل‌شده از عباد بن صهیب از امام ششم(ع) از پدران بزرگوارش‌علیهم‌السلام که فرمودنازل شدبررسولخداملکی که ازبرای اوبیست‌هزارسر بودپس برخواست رسولخدا لیقبل‌یده ملك گفت برسولخدا آرام آرام ای‌رسولخدا زیرا که توبخداقسم گرامی‌تری نزدخدا ازاهل‌آسمانها واهل‌زمین‌هابتمامه‌واین‌ملك نامش‌محمودبود: و بین دوشانه‌اش نوشته بود لااله‌الاالله محمد رسول‌الله علی‌الصدیق‌الاکبر : رسولخدا فرمـود ای‌دوست‌من محمودچقدراست که این‌نوشته بین‌دوشانهٔ توهست: گفت پیش‌ازآنکه بیافریدخدا پدرتورا یعنی‌آدم‌را به دوازده‌هزارسال

۱۲۴۷ درکتاب سفینه از ابن عباس‌نقل شده که گفت شنیدم از رسولخداص که فـرمود بدرستیکه برای خدای متعال ملکی‌است که باو گفته میشود دردائیل وازبرای او شانزده‌هزار بال هست‌که از بالی تا بال دیگرهواست وهوابانداز‌ٔ بین‌زمین و آسمان است روزی باخود گفت‌آیا بالاتر ازخدا جل‌جلاله چیزی هست والعیاذبالله برای عظمت خـدا اندازهٔ قائل‌شد رسولخدا فرمودچون خداعالم است بمکنونات زیادکرد برای او بمثل بالهائیکه داشت پس داراشد سی‌ودوهزار بال بعدوحی کردخدای‌متعال باوکه بپر پس‌پروازکرد پانصدسال‌ونرسید سرش بقائمه ازقائمه‌های عرش خدا دراین هنگام خدای متعال وحی کردکه ای ملک برگرد

۱– خوش نداشتم ترجمه کنم.

جلاله شیئی فعلم‌الله تبارك قال فزاده اجنحة مثلها فصارله اثنان وثلاثون الف جناح ثم اوحی‌الله عزوجل الیه ان طر: فطار مقدار خمسماة عام فلم نیل رأسه قائمة من قوائم‌العرش فلما علم‌الله عزوجل به‌اوحی الیه ایها الملك عدالی مکانك فانا عظیم فوق کل‌عظیم‌ولیس‌فوقی شیئی ولااوصف بمکان فسلبه‌الله اجنحة ومقامه من صفوف الملائکة الحدیث بطولها و حاصله انه‌کان کذالك الی ان ولد الحسین علیه‌السلام فلما هبط جبرئیل علی‌رسول‌الله لیهنّیه بولادة الحسین علیه‌السلام اخبره بقضیة‌الملك فاخذ النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله الحسین علیه‌السلام وهوملفوف فی‌خرق من‌صوف فأشاربه الی‌السماء ودعی‌الله تعالی وقال ان‌کان‌للحسین بن‌علی ابن فاطمة عندك قدرفارض عن دردائیل وردّعلیه اجنحته ومقامته‌من‌صفوف الملائکة فاستجاب‌الله‌دعائه وغفر للملك والملك‌لایعرف فی‌الجنه الاباان یقال هذا مولی الحسین علیه‌السلام ابن‌علی وابن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۱۲۴۸ وفیه وروی عن علی بن دعبل انه رأه بعد موته وثیاب بیض وقلنسوة بیضاء فسأله عن حاله فذکرانه علی حال سوء لبعض‌اعماله حتی لقی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلیه ثیاب بیض‌وقلنسوت بیضاء فقال له انت دعبل‌قال نعم قال‌فانشدنی قولك فی

بمکان‌خود: که‌ذات مقدس مابزرگ‌است وبالای هر بزرگی‌است ونیست برتو ازماچیزی وذات مقدس‌ما نسبت‌بمکانی‌داده نمیشود: پس گرفت‌خدا بالاهاومقام اورا ازصفهای ملائکه الی‌آخر حدیث وحاصل آن‌این است که آن‌ملك بود بهمان‌حال تاهنگام بدنیا آمدن حسین بن‌علی(ع) و چون جبرئیل آمد بزمین بجهت تهنیت رسولخدا ص خبر داد قضیهٔ ملك را: پس گرفت رسولخدا حسین(ع)راکه پیچیده شده بود بپارچهٔ ازپشم واشاره‌کرد باوبآسمان و دعاکرد و عرض‌کرد اگر برای‌حسین‌پسرعلی‌پسرفاطمه نزدتومنزلتی‌هست: پس‌خدایا راضی‌شوازدردائیل وعطافرما باو بالاها ومقامش را در صف‌های ملائکه پس باجابت رسید وخدا دعای پیغمبر را مستجاب‌کرد وآمرزیده شدملك وآن ملك دربهشت شناخته نمیشودمگر که‌گفته میشود آزاده کردهٔ حسین‌ابن علی ورسولخدا ص

۱۲۴۸ ودرآن‌کتاب است ازعلی‌پسر دعبل که درخواب‌دید دعبل را بعدازمرگش وببر داشت‌لباس سفیدو کلاه سفید: پرسیدازحال اوبیان‌کرد بدی‌حالش‌رابواسطهٔ بعضی ازکردارش تاخدمت رسولخدا(ص) رسید و بر پیغمبر بودلباس سفیدوکلاه سفیدفرمود تودعبل هستی‌گفت بلی فرمود بخوان شعری‌راکه دربارهٔ اولاد من گفتی پس خواند: لااضحك‌الله سن‌الدهرالی

اولادی فانشده قوله: الاضحك‌الله سنّ‌الدهران ضحكت : وآل‌احمد مظلومون قد قهروا مشردون نفوا عن عقردارهم: كأنهم قد جنوما ليس يغتفر: فقال له‌احسنت و شفع فيه واعطاه ثيابه .

۱۲۴۹ لالی الاخبار قدروی انه كتب علی باب قصر فرعون بسم‌الله الرحمن الرحيم فلما تعجّل موسی نزول‌العذاب عليه اوحی‌الله اليه يا موسی انت تنظرالی كفره وانا انظر الی ما كتبه فی باب قصره فلما اراد الله ان يعذّبه محاها عن‌قصره ثم انزل الله عليه العذاب ۱۲۵۰ وفی بعض التفاسير كتبها علی قصره جبرئيل قبل ان يكفر بالله ۱۲۵۱ طرائف‌الحكم عن عمر بن علی عن ابيه علی بن‌ابيطالب ان النبی صلی‌الله‌عليه‌وآله قال مرعيسی عليه‌السلام بمدينة واذا فی‌ثمارها الدود فشكوا اليه مابهم فقال دواء هذامعكم وليس تعلمون انتم قوم اذا غرستم الاشجارصببتم التراب ثم صببتم

آخر: كه مضمون آن‌اين ميشودتقريبا خدا نخنداند دندان روزگار را اگر بخواهد بخندد وحال‌آنكه آل‌رسولخدا مقهورند ومظلوم واسير ودرحاليكه پراكنده و ازآستانهٔ خانهاشان دورندكه گويااولاد رسول جنايتی كرده‌اندكه قابل‌عفونيست: فرمودرسولخدا احسنت‌وشفاعت فرمود دربارهٔ او وعطا فرمود باولباس‌های خودرا

۱۲۴۹ دركتاب‌لالی نقل‌شده كه روايت‌شده‌براينكه نوشته بود بردرقصرفرعون‌بسم‌الله پس از آنكه بی‌صبری كرد موسی(ع) بجهت نزول عـذاب بر او وحی كرد خـدای متعال بسوی موسی كه ای‌موسی تـو نظر ميكنی بسوی‌كفر او و مانظر ميكنيم بآنچه نوشته شـده بر در قصر او : و چـون ارادهٔ خـدا تعلق گرفت بر عذاب او محوشد بسم‌الله و بعد خـدا عذاب فرستاد .

۱۲۵۰ و دربعضی ازتفاسير نقل‌شده كه نوشت بسم‌الله رابرقصر فرعون جبرئيل‌پيش‌از آنكه كافر بخداشود

۱۲۵۱ دركتاب طرائف‌الحكم است از عمربن علی‌ازپدرش علی بن‌ابيطالب عليه‌السلام كه رسولخدا(ص) فرمودعبوركرد عيسی‌ع بشهری ديددرميوه‌های‌آنها كرم است ومردم‌شكايت كردند بعيسی(ع) ازاين بليه فرمود دوای اين باخودشما است وشما آگاه نيستيدشمامردمی هستيدكه هرگاه درخت غرس ميكنيد اول خاك‌پای آن‌ميريزيد وبعدآب ميريزيد واين جور سزاوار نيست بلكه سزاوار است اول‌پای درخت آب‌بريزيد وبعد خاك بريزيدتااينكه كرم‌در آن‌پيدانشود: بعداز اين‌وقت بدستور عمل كردند ميوه‌ها كرم‌دار نبود

الماء وليس هكذا يجب بل ينبغي ان تصبوا الماء فی اصول الشجر ثم تصبوا التراب لكيلا يقع فيه الدود: فاستأ نفوا كما وصف فذهب عنهم ذالك[۱۲۵۲] فی السفينه فی لعن روی محمد بن يعقوب يرفعه عن الزهری قال طلبت هذا الامر طلبا شاقا حتی ذهب لی فيه مال صالح فوقعت الی العمری و خدمته و لزمته وسألته بعد ذالك عن صاحب الزمان عليه السلام فقال ليس لی الی ذالك وصول فخضعت فقال لی بكّر بالغداة فوافيت واستقبلنی ومعه شابٌ من احسن الناس وجها واطيبهم رائحة بهيئة التجار وفی كمّه شيئی كهيئة التجار فلما نظرت اليه دنوت من العمری فاومی الیّ فعدلت اليه وسألته فأجابنی عن كل ما اردت ثم مرّ ليدخل الدار و كانت من الدور التی لا نكترث لها فقال العمری اذا اردت ان تسأل سل فانك لاتراه بعد ذا فذهبت لاسئل فلم يسمع و دخل الدار وما كلّمنی بأكثر من ان قال ملعون ملعون من اخر العشاء الی ان تشتبك النجوم ملعون ملعون من اخر الغداة الی ان تنقضی النجوم و دخل الدار ۱۲۵۳ طرائف الحكم عن الكافی عن ابی الحسن عليه السلام قال: ان الله عزوجل فی كل يوم

۱۲۵۲ در كتاب سفينه نقل شده درلعن كه دركافی محمدبن يعقوب نقل كرده از زهری كه گفت طلب كردم اين امر را (يعنی رسيدن حضور امام غائب عليه السلام را) يكنحوه طلبی شديد باندازهٔ كه مالم كه قابل بود از دست رفت تا برخوردم بعمری كه نائب خاص بودو خدمت وملازمت او را اختيار كردم ودرخواست كردم از او وصی دوازدهمين را گفت راه اين كار بامن نيست بسيار الحاح كردم: بمن گفت صبح فردا اول صبح بيا: صبح شد رفتم برخوردم باو وديدم ازجلوروی من ميآيد وباواوست جوانی كه خوشروترين مردم وخوشبوترين آنها است بزی مرد تاجری ودرآستين دارد چيزی بمثل هيئت تجار پس ازآنكه باو نگاه كردم نزديك شدم بعمری آن آقا اشاره كرد بمن رفتم بسوی او وپرسيدم اموری وبمن جواب فرمود هرچه ميل داشتم وبعد رفت آن آقا كه داخل شود بمنزلی كه آنجا بود وآن ازمنازلی بود كه سابقهٔ آنرا نداشتم در اين حال عمری بمن گفت اگر ميل داری سؤولی كنی بكن زيرا بعدازين نخواهی ديد اورا خواستم بپرسم نشنيد وداخل خانه شد وبامن سخنی نگفت بيش ازاين كه فرمود ملعون است ملعون است كسيكه بتاخير اندازد نماز عشاء را تااينكه ستاره گان پربهم دهند: ملعون است ملعون است كسيكه بتأخير اندازد نماز صبح را تااينكه ستاره گان پراكنده شود: وديگر داخل منزل شد (رزقنا الله زيارته انشاءالله تعالی)

۱۲۵۳ دركتاب طرائف الحكم از كتاب كافی نقل شده كه امام هفتم موسی بن جعفر

ولیلة منادیا ینادی مهلا مهلاعباد الله عن معاصی‌الله فلولا بهائم رتع وصبیة رضع و شیوخ رکع لصبّ علیکم العذاب صباترضّون[1] به‌رضا.

۱۲۵۴ طرائف الحکم عن محمد بن مسلم او ابی حمزة الثمالی عن ابیعبدالله عن ابیه علیهما السلام قال قال لی علی بن الحسین صلوات‌الله علیهما: یابنی انظر خمسة فلاتصاحبهم ولاتحادثهم ولاترافقهم فی طریق فقلت یا ابة من هم: قال ایاك ومصاحبة الکذاب: فانه بمنزلة السراب: یقرّب لك البعید ویباعدلك القریب وایّاك ومصاحبة الفاسق: فانه بایعك بأکلة اواقلّ من ذالك: وایّاك ومصاحبة البخیل: فانه یخذلك فی ماله احوج ماتکون الیه: وایاك ومصاحبة الاحمق فانه یرید ان ینفعك فیضرك وایاك ومصاحبة القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب‌الله عزوجل فی ثلاث مواضع: قال‌الله عزوجل فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئك

علیه‌السلام فرموده بدرستیکه برای خدای عزوجل درهر روز وشب نداکننده‌ایست که ندامیکند خودداری کنید خودداری کنید بندگان خدا ازمعصیت خدا: اگر نباشند حیوان‌های چرنده و بچهای شیرخوار وپیرمردهای رکوع کننده هرآینه نازل میشودبرشماعذاب یکجورنزولی که خوردشوید یکنحوه خورد شدنی

۱۲۵۴ ـ طرائف الحکم نقل کرده از محمد بن مسلم یا از ابی حمزه ثمالی از امام ششم ازپدر بزرگوارش که فرمود فرمودبمن علی بن‌الحسین علیهم‌السلام: ای‌پسر من نگاه کن به‌پنج طائفه و رفاقت مکن باآنها وهمنشینی مکن با آنها و باآنها سخن مگو ومشنو وباآنها بسفرمرو: فرمود گفتم ای‌پدربزرگوار آنها کیانند: فرمود بپرهیز ازهمنشینی بادروغ گو: زیرا او مثل آبی‌است که بدون حقیقت از دوربچشم میخورد: دور را نزدیك مینمایانـد: و نزدیك را دور: و بپرهیز از همنشینی بافاسق: زیرا او میفروشد تورابیك خوراك یابکمتر از یك‌خوراك: وبپرهیز ازهمنشینی با بخیل بدرستیکه او تورا مخذول ومهتوك میکند نسبت باموالش در سخت‌ترین مورد حاجت: و بپرهیز از همنشینی با احمق زیرا احمق میخواهد بتونفعی رساند ضرر میرساند: و بپرهیز از همنشینی کسیکه قطع رحم کرده بدرستیکه‌یافتم او را که لعن شده بر او درکتاب خدای عزوجل در سه موضع: فرموده است خدا آیا امید رحمت دارید اگر پشت باحکام خدا کردید و افساد در زمین نمودید و قطع رحم کـردید قطع رحم‌کنندگان آنچنان کسانی هستند‌که خدا لعنت‌کرده آنها را وکورکرده چشمان آنها را: و نیز خدای متعال فرموده آنکسانیکه شکستند عهد خـدا را بعد از عهد وپیمان

[1]ـ ربما خطر بقلبی ان الصحیح رذابالزاء اخت‌الراء

الذين لعنهم‌الله واعمى ابصارهم : و قال : الذين ينقضون عهدالله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امرالله به‌ان يوصل و يفسدون في‌الارض اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار : وقال عزمن‌قائل : الذين ينقضون عهدالله من بعدميثاقه و يقطعون ماامرالله به‌ان يوصل و يفسدون في الارض اولئك هم الخاسرون ۱۲۵۵ مجموعة ورام عن ابيعبدالله عليه السلام قال لاينبغي للمؤمن ان يجلس مجلسا يعصى‌الله فيه ولايقدرعلى تغييره ۱۲۵۶ وفيه عن‌عبدالاعلى قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول‌من كان يؤمن بالله واليوم الاخر فلايقعدنّ في مجلس يغتاب فيه امام اوينتقص فيه مؤمن ۱۲۵۷ وفيه قال النبي صلى الله عليه وآله ثلاث من‌كانت فيه واحدة منها زوّجه الله من‌الحور العين : رجل‌ايتمن على امانة خفية شهيّة فأداها مخافة من‌الله عزوجل : ورجل عفى عن قاتله : ورجل قرأقل هوالله احد عشرمرات في‌دبر كل صلوة ۱۲۵۸ قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله لحذيفه ياحذيفه كيف انت اذا كانت امراء ان اطعتهم اكفروك : و ان عصيتهم اهلكوك

وقطع‌كردند آنچه را خدا دستور وصل آن را داده و آنكسانيكه فساد در زمين‌كردند آنها هستند كسانيكه لعن‌خدا است‌برآنها وبدى‌عاقبت‌و جايگاه بدحال آنهاست : و نيز خداى‌متعال فرموده است آنچنان كسانيكه ميشكنند پيمان و عهدخدائى را بعداز بستن‌پيمان وقطع‌ميكنند آنچه را خدا امربوصل آن فرموده و افساد ميكنند در زمين آنها هستند زيان‌كاران .

۱۲۵۵ ـ در مجموعه ورام است‌از امام ششم عليه‌السلام كه فرموده سزاوار نيست‌براى مؤمن‌كه به‌نشيند در مجلسيكه معصيت شود خدا در آن وقادر نباشد برتغيير آن .

۱۲۵۶ ـ و در آن‌كتاب است ازعبدالاعلى كه گفت شنيدم از امام ششم عليه‌السلام كه ميفرمودهر كه ايمان‌دارد بخدا و روز قيامت پس‌نبايد بنشيند در مجلسيكه غيبت شود در آن امامى و يا انتقاص شود در آن مؤمنى .

۱۲۵۷ ـ و نيز در آن‌كتاب است‌كه پيغمبرخدا فرمود سه‌چيز است كه هر كه باشد در او يكى از آنها تزويج‌كند خدا باوازحوران بهشت مرديكه امين شمرده شود براماتنى‌در پنهان و آن مورد ميل باشد پس اداكند آن امانت را از خوف‌خداى عزوجل : و مرديكه ببخشدكسى راكه‌بگردن اوحق خونى داشته باشد: ومرديكه بخواند ده‌مرتبه قل‌هوالله‌احدرا پشت‌سر هرنماز .

۱۲۵۸ ـ و در آن‌كتاب است‌كه رسولخدا فرمود بحذيفه‌اى حذيفه چگونه خواهد بود حال تو هرگاه مصادف شوى با امرائى‌كه اگر فرمان‌برى ازآنهاكافركنند تو را واگر

فقال کیف اصنع یا رسول‌الله قال جاهدهم ان قویت واهرب منهم ان‌ضعفت.

۱۲۵۹ فی‌السفینه فی‌خلق قال ابوعبدالله علیه‌السلام ان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اتته اخت‌له من الرضاعة فلما ان‌نظر الیها سربها وبسط ردائه‌لها فاجلسها علیه ثم‌اقبل یحدثها و یضحك فی وجهها ثم قامت فذهبت ثم جاء اخوها فلم یضع به‌ماضع بها فقیل یا رسول الله ضعت باختة مالم تضع به‌وهو رجل فقال صلی‌الله‌علیه‌وآله لانها کانت ابرّ بابیها منه

۱۲۶۰ طرائف الحکم عن ابی بصیرعن ابی‌جعفر علیه‌السلام انه قال ان‌الله تعالی لینادی کل لیلة جمعة من‌فوق عرشه من‌اوّل اللیل الی آخره الاعبد مؤمن یدعونی‌لاخرته و دنیاه قبل طلوع الفجر فاجیبه: الاعبد مؤمن یتوب الیّ من ذنوبه قبل طلوع الفجرفأتوب علیه: الاعبد مؤمن قد قتّرت علیه رزقه فیسألنی الزیادة فی‌رزقه قبل طلوع الفجر فأزیده واو سّع علیه: الاعبد مؤمن‌سقیم یسألنی ان اشفیه قبل

مخالفت کنی هلاك کنند تورا: عرض کرد چگونه رفتار کنم یا رسول‌الله فرمود مجاهده کن با آنها اگر توانائی داری و اگر ضعیف هستی فرارکن از آنها.

۱۲۵۹ـ درکتاب سفینه در ماده خلق نقل شده‌که فرمودامام ششم علیه‌السلام بدرستیکه آمد خدمت رسولخدا ص یکخواهر رضاعی‌که برای آنحضرت بود چون نظر حضرت براو افتاد مسرور شد و پهن کردرداء خود راونشانید او را بالای ردابعددوکرد باو وتکلم‌کرد با او وخندید بروی او وآنگاه برخواست و رفت آن زن: بعد از آن آمد برادر آن زن‌وبجا نیاورد با او رسولخدا آنچه‌کرد از ملاطفت باخواهر او: گفته شد یارسول‌الله انجام دادی‌با خواهر اواز ملاطفت چیزیراکه انجام ندادی با این مرد و حال‌آنکه این مرد است فرمود جهتش این است‌که آن زن مهربان‌تر بود بپدرش از این‌مرد.

۱۲۶۰ ـ درکتاب طرائف‌الحکم نقل شده از ابی‌بصیر از امام پنجم علیه‌السلام کـه فرمود خدای متعال ندامیکند هرشب‌جمعه از فوق عرش از اول شب تاآخرآن‌آیا نیست‌بندهٔ مؤمنی‌که بخواند مرا برای آخرت ودنیایش پیش از طلوع فجرتا اجابت‌کنم او را: آیـا نیست بنده مؤمنی‌که بازگشت‌کند ازگناه پیش از طلوع‌فجرپس قبول‌کنم توبه و بازگشت او را: آیا نیست بندهٔ مؤمنی‌که تنگ شده باشد راه رزق او و بخواهد از من زیادتی در رزقش پیش از طلوع فجرپس زیادگردانم و توسعه دهم‌براو: آیا نیست بندهٔ مؤمن دردمندی‌کـه بخواهد شفادهم او را قبل از طلوع فجرپس مداواکنم او را: آیانیست بندهٔ مؤمن محبوس غمنده‌که بخواهد رهائی خود را از حبسش پیش از طلوع‌فجر.

طلوع الفجر فأعافيه : الاعبد مؤمن محبوس مغموم يسألني ان اطلقه من حبسه قبل طلوع الفجر فاطلقه من حبسه واخلي سربه : الاعبد مؤمن مظلوم يسألني ان آخذله بظلامة قبل طلوع الفجر فانتصر له وآخذ له بظلامة فلايزال ينادى بهذا حتى يطلع الفجر.

۱۲۶۱ انوار البهيه للمحدث القمي عن محمود بن لبيد قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله كانت فاطمة صلوات الله عليها تأتي قبور الشهداء و تاتي قبر حمزة و تبكي هناك فلما كان في بعض الايام اتيت قبر حمزة فوجدتها عليها السلام تبكي هناك فأمهلتها حتى سكنت فأتيتها وسلمت عليها وقلت ياسيدة النسوان قدوالله قطعت انياط قلبي من بكائك فقالت يا اباعمر يحق لي البكاء فلقداصبت بخير الاباء رسول الله صلى الله عليه وآله و اشوقاه الى رسول الله صلى الله عليه وآله ثم انشأت تقول .

اذا مات يوماميت قل ذكره و ذكرا بي مذمات والله اكثر

قلت سيدتي اني سائلك عن مسئلة تتلجلج في صدري قالت سل قلت هل نص

پس رها سازم او را از حبس ومانع بردارم از سر راهش : آيانيست بندهٔ مؤمن مظلومي كه بخواهد ازمن بگيرم داد او را از ظالم پيش از طلوع فجر پس يارى كنم اورا ودادخواهى كنم براى او : و فرمود هميشه اين نداميشود تا وقتيكه صبح طالع شود .

۱۲۶۱ ــ دركتاب انوار البهيه نقل شده از محمود پسر لبيد كـه گفت پس از وفات رسولخدا ص ميآمد هميشه فاطمة عليهاسلام سرقبور شهداء احدوميآمد سرمزار حمزه و آنجا گريه ميكرد تا اينكه آمدم من روزى برسرمزار حمزة يافتم آن بانوراكه گريه ميكند امان دادم تاساكت شد وآرام گرفت رفتم جلووسلام كردم و گفتم اى بى بى زنان بخداقسم قطع كردى رگ حيات مرا بسبب گريهٔ خود : فـرمودای اباعمرسزاوار است بـراى من گريه بتحقيق مصيبت زده شدم ببهترين پدرها رسولخدا صلى الله عليه وآله واشوقاه الى رسول الله صلى الله عليه وآله بعدخواند شعرى كه مضمون آن اين است هرگاه بميرد ميتى بمردن كم ميشود ذكر او و امـا پدرمن از زمانى كه رحلت فرموده نام اوبخدا قسم بيشتر برده ميشود : گفتم بى بى من بدرستيكه من مسئلهٔ خطور ميكند در دلم و ميپرسم آن را : فرمود بپرس گفتم آيا تصريح فـرموده رسولخدا پيش از وفاتش بروصايت وامامت على ع فرمود سلام الله عليها واعجبا آيا فـراموش كرديد روز غديرخم راگفتم چرا آنرا ميدانم لكن بمن بفرمائيد آنچه راگفتم فرمود خدا را شاهد ميگيرم كه هرآينه شنيدم از رسولخدا ص كه فرمود على بهتر كسى است كه ميان شما

رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قبل وفاته على على بالامامة قالت واعجبا انسيتم يوم غدير خم قلت قدكان ذالك ولكن اخبرينى بما اشير اليك قالت اشهدالله تعالى لقدسمعة يقول على خير من اخلفه فيكم وهوالامام والخليفة بعدى وسبطاى وتسعة من صلب الحسين ائمة ابرار لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادين مهديين ولئن خالفتموهم ليكون الاختلاف فيكم الى يوم القيامة قلت ياسيدتى فمابا له قعدعن حقه قالت يا اباعمر لقد قال رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله مثل الامام مثل الكعبه اذيؤتى ولا يأتى اوقالت مثل على ثم قالت اما والله لو تركوا الحق على اهله و اتبعوا عترة نبيه لما اختلف فى الله اثنان ولورثها سلف عن سلف وخلف بعد خلف حتى يقوم قائمنا التاسع من ولد الحسين عليه‌السلام و لكن قدموا من اخره الله واخروا من قدمه الله حتى اذالحد والمبعوث واو دعوالجدث والمجدوث اختاروا بشهوتم و عملوا بآرائهم بتالهم اولم يسمعوا الله يقول و ربك يخلق مايشاء و يختار ماكان لهم الخيرة بل سمعوا ولكنهم كما قال الله سبحانه فانها لاتعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التى فى الصدور هيهات بسطوا فى الدنيا آمالهم

میگذارم و او امـام و جانشین من است بعد از من و دوسبط من و نـه نفر از صلب حسین ع پیشوایان ابرار هستند که اگر پیروی کنید ازآنها خواهید یافت آنها را هدایت کننده گان و هدایت شده گان : و اگر مخالفت کنید آنها را ثابت خواهد بود اختلاف میان شما تـا روز قیامت: گفتم ای‌سیدهٔ من‌چه‌شد که علی‌قیام‌نکرد برای گرفتن حقش فرمود ای اباعمر بدرستیکه فرمود رسولخدا ص مثل امام مثل کعبه است زیرا مردم بزیادتش میروند و او بزیارت مردم نمیرود یا فرمود مثل‌علی مثل‌کعبه‌است : بعد فرمود آگاه باشید بخدا قسم اگر حق را برای اهلش باقی گذاشته بودند و پیروی میکردند عترت رسولخدا را اختلاف نمیکرد دربارهٔ خدا دونفر و این پیروی از حق‌بارث میرفت از هرسابقی بلاحقی و ازهر خلفی بعد ازخلفی تـا قیام قائم آل‌محمدعلیه وعلی آبائه‌السلام که فرزند نهمین از اولادحسین علیه‌السلام باشد: ولی مقدم داشتند کسی را که مؤخر داشته خدا اورا : و مؤخر داشتند کسی را که مقدم داشته خدا او را تا آنکه بخاك سپردند جسدفرستاده شدهٔ خدا را اختیار کردند طبق شهوات خودوعمل کردند برأیهای خود خاك بر سر آنها آیا نشنیدند .

که‌خدای‌متعال میفرماید پروردگار خالق است‌مایشاء را وخدا برمیگزیندوبر گزیدند و نصب کردن کار مخلوق نیست وکاریست خدائی چرا شنیدند ولکن آنطور که خدا میفرماید چشم سر آنها باز است اما دل آنها کور است و نه میبینند و نه میشنوند : هیهات پهن کردند

ونسوا آجالهم فتألهم واضل اعمالهم اعوذبك يارب من الحور بعدالكور .

۱۲۶۲ طرائف‌الحکم عن‌الجهم‌بن‌حمید قال قلت‌لابی‌عبدالله تکون‌لی‌القرابة علی غیرامری الهم علیّ حق قال نعم حق‌الرحم‌لایقطعه شیئی واذاکانوا علی‌امرك کان‌لهم حقان حق‌الرحم وحق‌الاسلام .

۱۲۶۳ طرائف الحکم عن‌ابی‌جعفر عليه السلام قال‌ان‌الله تعالی یحب ابراد الکبد الحراء ومن سقی کبداحراء من بهیمة او غیرها اظلّه الله فی‌ظل عرشه یوم لاظل الاظله .

۱۲۶۴ وفیه عن‌ابی‌عبدالله عليه السلام قال قال امیرالمؤمنین عليه السلام اول‌مایبدء به‌فی الاخرة صدقة الماء یعنی فی‌الاجر .

۱۲۶۵ طرائف الحکم عن‌الامالی ۷۱۱ عن عروة بن‌الزبیرعن ابیه قال وقع رجل فی‌علی‌بن‌ابیطالب عليه السلام بمحضرمن‌عمر بن‌الخطاب فقال‌له عمر تعرف هذاالقبر

در دنیا آرزوهایشان و فراموش‌کردند اجل‌های خود را پس بدبخت‌کردند خود را و گمراه کرد آنها را عملهای آنها پناه میبرم بتوای پروردگار ازسرگردانی بعد از ایمان .

۱۲۶۲ ـ در کتاب طرائف‌الحکم از جهم‌بن حمیدنقل شده که گفت گفتم به‌امام ششم علیه‌السلام برای من خویشاوندیست‌که مذهب آنها غیرمذهب من است و برحق نیستند آیا برای‌آنها برمن حقی‌هست فرمود بلی‌حق رحم‌را قطع نمیکند هیچ چیزی: و اگر برمذهب تووحق بودندکه برای آنها دوحق بود : حق‌رحم : وحق اسلام .

۱۲۶۳ ـ و در همان‌کتاب نقل شده ازامام باقرعلیه‌السلام که خدای متعال دوست‌دارد سردکردن جگرسوزان را وهرکس آب دهد جگرسوزانی را چه بهیمهٔ باشد و یا غیرآن در سایه راه‌دهد خدا او را زیرعرش خود روزی‌که نباشد سایهٔ جز سایهٔ رحمت خدا .

۱۲۶۴ ـ ودر آن‌کتاب است ازامام ششم علیه‌السلام‌که فرمود امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فرموده است اول چیزی‌که ابتدا شود بآن در آخرت صدقه‌دادن آب است یعنی در دادن اجرابتدا میشود بدادن آب .

۱۲۶۵ـ درکتاب طرائف نقل‌شده از امالی۷۱۱ ازعروة پسر زبیر از پدرش‌که گفت مردی بدگوئی‌کرد از علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام در محلیکه عمربن‌الخطاب حاضربود عمر گفت بآنمرد میشناسی صاحب این‌قبررا یعنی‌رسولخدا راآیا نمیدانیکه او محمدبن‌عبدالله پسر عبدالمطلب است : وعلی‌نیز پسرابی‌طالب پسرعبدالمطلب است وای‌برتو نام‌علی مبرمگر

اما تعلم انه محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب وعلی ابن ابیطالب بن عبدالمطلب : ویلك لاتذکرن علیاً الّا بخیر فانك ان تنقصه آذیت هذا فی قبره ۱۲۶۶ عن مجمع البیان روی الثعلبی باسناده عن عبدالله بن عمر قال قال النبی صلی الله علیه وآله من قرأ آیة الکرسی دبر کل صلوة مکتوبة کان الذی یتولی قبض نفسه ذوالجلال والاکرام وکان کمن قاتل مع انبیاء الله حتی استشهد .

۱۲۶۷ وعنه ایضاً باسناده عن علی علیه السلام قال سمعت نبیکم علی اعواد المنبر وهو یقول : من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنه الا الموت ولا یواظب علیها الا صدیق اوعابد : ومن قرأها اذا اخذ مضجعه آمنه الله علی نفسه وجاره وجار جاره .

۱۲۶۸ طرائف الحکم عن الامالی عن معلی بن خنیس قال : قلت لابی عبدالله علیه السلام ماحق المؤمن علی المؤمن : قال : سبع حقوق واجبات مامنها حق الاواجب علیه : ان خالفه خرج من ولایة الله و ترك طاعته ولم یکن لله فیه نصیب قال قلت حدثنی ماهنّ : فقال : ویحك یامعلی انی علیك شفیق اخشی ان تضیّع ولاتحفظ : وان تعلم

بخیر زیراکه اگر ببدی ببری نام علی را آزار دادی این را یعنی رسولخدا را در قبرش

۱۲۶۶ـ نقل شده از مجمع البیان که روایت کرده ثعلبی باسناد خودش از عبدالله پسر عمر که فرموده رسولخدا هر که بخواند آیة الکرسی را پشت سر هر نماز واجب خواهد بود متصدی قبض روح او گردد ذوالجلال والاکرام وخواهد بود مثل کسیکه جنگ کرده درخدمت پیمبران خدا تا شهید شده در راه خدا

۱۲۶۷ـ ونیز روایت شده ازعبدالله عمر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمود شنیدم از پیغمبر خدا بالای چوبهای منبر که میفرمود هر که بخواند آیة الکرسی عقب هر نماز واجب مانعی نیست برای او از دخول بهشت مگر مرگ : وفرمود مواظبت نمیکند برخواندن آن مگر صدیقی یا عابدی: وهر که بخواند آیة الکرسی را در خوابگاه خود اورا خدا حفظ کند از شر نفسش وهمسایه‌اش وهمسایهٔ همسایه‌اش

۱۲۶۸ـ در کتاب طرائف نقل شده از امالی از معلی بن خنیس که گفت گفتم به امام ششم علیه السلام چیست حق مؤمن برمؤمن: فرمود هفت حق واجب که نیست هیچیك از آنها مگر آنکه برمؤمن واجب است: که اگر مخالفت کند آنها را از ولایت خدا خارج میشود و طاعت خدا را

ولا تعمل قال قلت لاحول ولاقوة الابا الله العلى العظيم : قال : ايسر حق منها ان تحبّ له ما تحب لنفسك و تكره له ما تكره لنفسك : والحق الثانى : ان تمشى فی‌حاجته وتتبع رضاه ولاتخالف قوله: والحق الثالث : ان تصله بنفسك و مالك و يديك و رجليك ولسانك : والحق الرابع ان‌تكون عينه ودليله ومرآته وقميصه: والحق الخامس ان‌لاتشبع‌ويجوع‌ولاتلبس‌ويعرى‌ولاتروى ويظمأ: والحق السادس‌ان تكون لك امراة وخادم وليس‌لاخيك امرأة وخادم فتبعث بخادمك فتغسل ثيابه و تصنع طعامه وتمهّد فراشه : فان ذالك‌كله لما جعل‌بينك وبينه : والحق السابع‌ان تبرّقسمه‌وتجيب دعوته وتشهد جنازته‌وتعود مريضه وتشخص‌ببدنك‌فی قضاء‌حوائجه و لاتلجئهُ الی‌ان يسئالك فاذا حفظت‌ذالك منه فقد وصلت ولايتك‌بولايته و ولايته بولايته تعالی.

۱۲۶۹ مجموعة ورام عن حسن بن جهم قال سألت الرضا عليه السلام فقلت له جعلت

نكرده ونصيبی از الطاف خدا نخواهد داشت گفت عرض‌كردم بيان‌فرما برای من‌آنها را كه چيست فرمود وای برتو يا معلی من‌برتو مهربانم ميترسم كه ضايع كنی ورعايت‌نكنی: وبدانی وعمل‌نكنی گفت‌عرض‌كردم مدداز‌خدا ميطلبم درعمل بآنها ونيست توانائی وقدرتی اگر حول وقوهٔ خدای عظيم نباشد: فرمود: سهل‌ترين از آنها اينستكه دوست بداری برای برادر دينی آنچه رابرای خود دوست داری وبدبدانی برای اوآنچه برای خودبدبدانی: وحق‌دوم اين استكه برآوری حاجت اووپيروی‌كنی ازرضای او ومخالفت‌نكنی قول‌او را: وحق سوم اين استكه رعايت‌كنی از اوبنفس خودت ومالت ودستت وپايت وزبانت، وحق‌چهارم‌اين‌استكه‌بوده باشی راه‌نماودليل اووآينهٔ او وقميص اويعنی پيراهن‌تن او ورازنگهدار او : وحق‌پنجم اين استكه توسير نشوی واو گرسنه وتوخودنپوشی واوبرهنه وتوسيرآب‌نشوی واوتشنه وحق ششم اين‌استكه اگر برای‌تو باشدزنی‌وخادمهٔ ونباشد برای‌برادرتوزنی‌وخدمت‌گذاری بفرستی‌خادم خودراكه بشويد لباس او راودرست‌كند برای اوطعام وپهن‌كند رختخواب او را: بدرستيكه اين‌امور تمامش بجهت چيزيست‌كه بين‌تو و او قرارداده شد (يعنی برادری) وحق هفتم اين استكه اگرچيزی تقسيم‌كردی نيكو گردانی سهم اورا واجابت‌كنی دعوت‌او را وحاضر شوی برجنازهٔ او وعيادت‌كنی ازمريض او وبروی‌خودت برام‌انجام حوائج او و وادارنكنی او را كه ازتوچيزی بخواهد (يعنی پيش ازخواستن بدهی) هرگاه رعايت‌اين اموركردی نسبت‌به اووصل‌كردی دوستی خودت به‌او وازاوبخدای متعال

۱۲۶۹ـ مجموعهٔ ورام‌نقل‌كرده ازحسن‌بن‌جهم كه گفت‌پرسيدم‌ازحضرت‌رضاعليه‌السلام

فداك ماحدالتوكل فقال لی ان لاتخاف مع الله احدا قال فقلت فماحدالتواضع قال ان تعطی الناس من نفسك ماتحب ان يعطوك مثله قال فقلت فداك اشتهی اعلم كيف انا عندك قال انظر كيف انا عندك.

۱۲۷۰ وفيه ايضاً عن النبی صلی الله عليه وآله الا ادلكم علی ما يمحوا الله منها الخطايا و يذهب بها الذنوب فقلنا بلی يارسول الله صلی الله عليك فقال اسباغ الوضوء فی المكروهات[1] كثرة الخطا الی المساجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة.

۱۲۷۱ فی الكافی عن العباس بن هلال الشامی مولی لابی الحسن موسی عليه السلام قال سمعت الرضا عليه السلام يقول كلما احدث العباد من الذنوب مالم يكونوا يعلمون احدث الله لهم من البلاء مالم يكونوا يعرفون.

۱۲۷۲ فی السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام اطعموا صبيانكم الرمان فانه اسرع لالسنتهم و روی فی الرمان والماء الفاتر انهما لايدخلان جوفا قط الا اصلحاه.

و گفتم فدای تو گردم چه اندازه است حد توكل فرمود بمن باندازهٔ كه ترس و بيم نداشته باشی با خدا از احدی ميگويد گفتم پس چيست حد و اندازهٔ تواضع فرمود اين استكه ببخشی بمردم و رفتار كنی با آنها جوری كه ميل داری با تو رفتار كنند و ببخشند گفتم فدايت ميل دارم بدانم چگونه هستم من نزد شما فرمود به بين چگونه هستم من نزد تو

۱۲۷۰ـ ودر آن كتاب است نيز از رسولخدا (ص) كه فرمود آيا دلالت نكنم شما را بر چيز يكه محو كند خدا بسبب آن لغزشها و ببرد بسبب آن گناهان را گفتم چرا يارسول الله صلی الله عليك: فرمود شاداب وضو گرفتن و زياد قدم برداشتن درراه مساجد و انتظار نماز بعد از نماز

۱۲۷۱ـ در كافی نقلشده از عباس هلال شامی غلام ابی الحسن موسی (ع) كه گفت شنيدم حضرت رضا (ع) فرمود هرچه قدر تازه كنند بندگان از گناهانيكه سابقه ندارد تازه ميكند برای آنها خدا بلاهائيكه سابقه نداشته باشد

۱۲۷۲ـ در كتاب سفينه وارد شده كه امير المؤمنين (ع) فرمود بخورانيد به بچهای خودتان انار زيرا كه آن باعث بازشدن زبانهای آنهاست و روايت شده دربارهٔ انار و آب گرم كه آن دو داخل معدهٔ نميشود هرگز مگر آنكه اصلاح ميكنند معده را

۱ـ هكذا فی النسخة و لعله كان فی المكتوبات والله العالم منه

۱۲۷۳ عن ابیجعفر عليه السلام قال الفاکهة عشرون ومأة لون وسیّدها الرمّان ۱۲۷۴ عن المحاسن عن الصادق عليه السلام لو کنت بالعراق لاکلت کل یوم رمانه سورانية واغتمست فی الفرات غمسة وکان عليه السلام یأکل الرمان کل لیلة جمعة و کان امیر المؤمنین عليه السلام اذا اکل الرمان بسط تحته منديلا فسئل عن ذالك فقال لان فيه حبّات من الجنة فقيل له ان اليهودی والنصرانی ومن سواهم يأكلونها قال اذا كان ذالك بعث الله اليه ملكا فانتزعها منه لئلا يأكلها .

۱۲۷۵ و روی ان یهودیا قال لعلی عليه السلام ان محمدا صلى الله عليه وآله قال ان فی کلّ رمانة حبة من الجنة وانا کسرت واحدة واکلت کلها فقال علی عليه السلام صدق رسول الله صلى الله عليه وآله و ضرب یده علی لحیة فوقعت حبّة رمان فتناولها فأکلها وقال لم یأکلها الکافر الحمدلله ۱۲۷۵ وفی ذالك الکتاب نقل هکذا قدوردت روایات کثیرة فی ان فی الرمان حبة من الجنه

۱۲۷۳ـ از امام باقر علیه‌السلام وارد شده که فرموده میوها یکصد وبیست نوع است و آقای آنها انار است

۱۲۷۴ـ از کتاب محاسن نقل‌شده ازامام ششم‌علیه‌السلام که فرمود اگر درعراق بودم هراینه میخوردم هرروزیك انار سورانیه وفرو میرفتم درآب فرات یکمرتبه و آن بزرگوار درهرشب جمعه انارمیل میفرمود: وهرگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام انارمیل میکرد دستمالی زیرآن پهن‌میکرد علت‌آن‌پرسیده شد فرمود بجهت‌آن این‌کارمیکنم که درهر اناری دانهٔایست ازبهشت گفته شدبآن‌حضرت که یهودی و نصرانی وغیراینها ازکفار میخورند فرمود هرگاه چنین‌باشد میفرستد خداملکی راومیگیرد‌آن دانه را ازآن تااینکه کافر نخورد‌آن دانه‌را

۱۲۷۵ـ و روایت شده که یهودی گفت بامیرالمؤمنین علیه‌السلام که رسولخدا فرموده که درهر اناری دانه‌ایست ازبهشت ومن شکستم یك اناری وخوردم تمام‌آنرا (یعنی‌پس‌من‌دانهٔ بهشتی خوردم) امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود راست فرموده رسولخدا(ص) در اینحال زد حضرت دست‌خود بریش‌آنمرد افتاددانهٔ از انار گرفت‌حضرت آن‌دانه وخورد‌آن راوفرمود حمدخداکه نخورد آنرا کافر

۱۲۷۶ـودرآن کتاب‌نقل‌شده این‌طورکه‌بدرستیکه واردشده روایات‌زیادی‌براینکه در انار‌دانه‌ای‌است ازبهشت‌وائمه علیهم‌السلام دوست‌نداشتند که شرکت‌کند باآنها کسی درخوردن اناری وفرموده‌اند‌که انار‌دل رانورانی میکندوشیطان وسوسه کننده‌را مریض میکندتاچهل‌روز مخصوصا خوردن اناربناشتا یعنی‌چیز نخورده اول‌صبح: وروایت رسیده درمدح انار شیرین و نفع‌آن‌برای سنگینی دل وزیادتی تخمه و دراینکه خوردن آن باپیه‌آن دباغی میکند معده‌را ودرجوف انسان تسبیح میکند وفرمود حضرت رضاعلیه‌السلام که هیزم‌انار دفع‌میکند موذیات

وان الائمه علیهم السلام یحبّون ان لایشارکهم فیه احدوانـه ینوّر القلب ویمرض الشیطان الوسوسه اربعین یوماسیما علی الریق و روی مدح الحلومنه و نفعه لثقل الفئود وکثرة التخمة واکله بشحمه یدبّغ المعدة ویسبح فی الجوف وقال الرضا علیه السلام حطب الرمان ینفی الهوام وعن النبی صلی الله علیه وآله خلق آدم علیه السلام والنخله والعنبة والرمانه من طینة واحدة وقال النبی صلی الله علیه وآله من اکل رمانة حتی یستتمها نوّرالله قلبه اربعین لیلة

۱۲۷۶ عن الدروس الرّمان سیدالفواکه وکان احبّ الثمار الی النبی صلی الله علیه وآله الی ان قال ولکل رمانة یوم الجمعة علی الریق ینور اربعین صباحاً والرمانتان ثمانون والثلاث ماة وعشرون فلاوسوسة ولامعصیة ودخان عوده ینفی الهوام.

۱۲۷۷ فی السفینه روی عن الاحنف بن قیس وفدالی معاویه وحارثة بن قدامه والحباب بن یزید فقال معاویه للاحنف انت الساعی علی امیر المؤمنین عثمان وخاذل ام المؤمنین عایشه والوارد الماء علی علیّ بصفین فقال یا امیر المؤمنین من ذالك ما اعرف ومنه ماانکر اما امیر المؤمنین عثمان فأنتم معشر قریش حضرتموه باالمدینه والدار منا عنه نازحة وقد حضره المهاجرون والانصار عنه بمعزل و کنتم بین خاذل وقاتل واما عایشه فانی خذلتها فی طول باع ورحب وسرب و ذالك انی لم اجد فی

را ازقبیل پشه وغیره: وازرسولخدا(ص) واردشده که فرمودهر که بخورداناری بتمامه نورانی کندخدادل او را تاچهل شب

۱۲۷۶ ـ و در کتاب دروس است که انار آقای میوه‌ها است و محبوب‌ترین میوه‌ها است نزد رسولخدا(ص) تاآنکه ذکر کرده که هراینه هر اناری در روز جمعه خوردن بناشتا نورانی میکندتاچهل روز ودو انار تاهشتاد روزوسه اناریکصدوبیست روز پس تااین مدت وسوسه ومعصیتی نیست ودودآن دفع میکند موذیان را (ازقبیل پشه)

۱۲۷۷ـ درکتاب سفینه روایت شده از احنف بن قیس که وفود وورود کرد برمعاویه با حارثة بن قدامـه وحباب بن یزید : معاویه به احنف گفت تو بدگوئی کردی از امیرالمؤمنین عثمان و خوارکردی ام المؤمنین عایشه را وآب بردی برای علی در صفین : احنف گفت یـا امیرالمؤمنین اینها که گفتی بعضی ازآنها راعالممورااست وبعضی را منکرم: اما امیرالمؤمنین عثمان شما طایفهٔ قریش پیش اوبودید درمدینه وخانهٔ او از مـا خالی بود ومهاجرون حاضر نزد اوبودند وانصار ازاودوربودند وشما بعضی‌هاتان خوارکردید اورا وبعضی‌ها کشتید اورا : واما عایشه وقتی اورا واگذاشتم وخوارکردم که درسعه بود وراه بازداشت وخلاصه فرماندهی

کتاب‌الله الا ان تقر فی بیتها (وقرن فی بیوتکن) واما ورودی الماء بصفین فانی وردت حین اردت ان تقطع رقابنا عطشا فقام معاویه وتفرّق الناس ثم امر معاویه للاحنف بخمسین الف درهم ولاصحابه بصلة فقال للاحنف حین ودعه حاجتك قال تدر علی الناس عطیاتهم و ارزاقهم وان شئت المدد اتاك منا رجل سلیمة الطاعة شدیدة النکایة وقیل انه کان یری رأی العلویه و وصل الحباب بثلاثین الف درهم وکان یری رأی الامویه فصار الحباب الی معاویه وقال یا امیر المؤمنین تعطی الاحنف ورأیه خمسین الف درهم وتعطینی ورأیی رأیی ثلاثین الف درهم فقال یاحباب انی اشتریت بها دینه فقال الحباب یا امیر المؤمنین تشتری منی ایضا دینی فاتمّها والحقه باالاحنف فلم یأت علی الحباب اسبوع حتی مات و ردّ المال بعینه الی معاویه .

۱۲۷۸ وفی ذالك الکتاب حکی انه قیل للاحنف من این اقتبست هذه الحکم وتعلّمت هذا الحلم قال من حکیم عصره و حلیم دهره قیس بن عاصم المنقری ولقد

داشت که مقصود درجنگ جمل بود و من نیافتم دربارهٔ او در کتاب خدا چیزی مگر اینکه باید قرار گیرد درخانه خود یعنی بیرون آمدن او بجنگ با علی برخلاف دستورخدا بود درقرآن: و اما آب بردن من بصفین برای علی بدرستیکه من آب بردم هنگامیکه توقصد داشتی قطع کنی و ببری گردنهای مـا را بوسیلهٔ بی‌آبی معاویه برخواست پراکنده کرد مردم را و بعد دستورداد که به احنف بدهند پنجاه هزاردرهم و به اصحاب او هریك صلهٔ : و معاویه هنگام جدائی به‌احنف گفت حاجتی داری بگو: گفت زیاده بده‌بمردم عطایا وارزاق آنهارا و اگرهم مدد بخواهی می‌آید از ما جهة مدد مردیکه اطاعت او خالص باشد و شدید باشد خشم او : و گفته شده که احنف مردی بودعلوی دوست ومعاویه داد بحباب سی‌هزار درهم واومردی بود دوست امویه ازینجهت بر گشت حباب بسوی معاویه و گفت یا امیرالمؤمنین باحنف دادی با اینکه دوستدار علوبین است پنجـاه هزار درهم و بمن دادی با اینکه دوستدار امویین هستم سی‌هزار درهم معاویه گفت ای حباب خریدم من بـ آن دین اورا حباب گفت یا امیرالمؤمنین دین مرا نیز از من بخر لذا تتمیم کرد به او پنجاه هزاررا واورا در ردیف احنف گذاشت و حساب کرد : ولی نگذشت برحباب هفتهٔ تا اینکه مرد ومال اوبتمام بر گشت بمعاویه .

۱۲۷۸ـ ودرآن کتاب حکایت شده که گفته شد به احنف که ازکجاآموختی این حکمت وازکه تعلیم گرفتی این حلم را : گفت ازحکیم‌وحلیم روزگار وزمانه‌اش قیس‌بن‌عاصم‌المنقری واز قیس پرسیده شد حلم کـه را دیدی وحلیم شدی و علم که را دیدی و عالم شدی : گفت از

قيل لقيس حلم من رايت فتحلّمت وعلم من رايت فتعلّمت فقال من الحكيم الذى لم ينفد قط حكمته اكثم بن صيفى التميمى ولقد قيل لاكثم ممن تعلمت الحكمة والرياسة والحلم والسيادة فقال من حليف العلم والادب سيّد العجم والعرب ابى طالب بن عبدالمطلب.

۱۲۷۹ عن المستدرك فى السفينه نقلا عن كتاب انوار المضيئه قال وهو السيد الاجل العلامة النحرير بهاءالدين على بن السيد غياث عبدالكريم بن عبدالحميد النيلى النجفى مؤلفه قدس سره حكاية عجيبة حكاها والدى رحمه‌الله تعالى و وافقه عليها جماعة من اصحابنا ان رجلا كان يقال له محمد بن ابى اذينه كان تولى مسجد قرية لنا تسمى قرية نيلة انقطع يوما فى بيته فاستحضروه فلم يتمكن من الحضور فسألوه عن السبب فكشف لهم عن بدنه فاذاهو الى وسطه ماعدا جانبى و ركبه الى طرفى ركبية لحرق با النار وقد اصابه من ذالك الم شديد لايمكنه معه القرار فقالواله متى حصل لك ذالك قال اعلموا انى رأيت فى نومى كانّ الساعة قد قامت

حكيمى كه تمام نميشود حكمت او اكثم بن صيفى تميمى: وهر اينه گفته شد باكثم از كه آموختى حكمت ورياست وحلم وسيادت را: گفت از كسيكه همنشين علم است و ادب سيد عرب و عجم ابى‌طالب بن عبدالمطلب (يعنى پدر بزرگوار اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليهم‌السلام و عموى امجد رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله.

۱۲۷۹ ـ از كتاب مستدرك درسفينه نقل شده از كتاب انوارالمضيئه كه مؤلف آن كتاب گفته قصهٔ عجيبه حكايت كرده پدرم رحمة‌الله عليه و جمعى نيز موافق با پدرم بودند درنقل از طايفهٔ اماميه كه مردى بود بنام محمد پسر اذينه ومتصدى بود مسجد قريهٔ ماراكه ناميده ميشد به نيله: روزى ازخانه بيرون نيامد خواستند حاضر كنند اورا قادر برحركت و حضور نبود سبب پرسيده شد بدن خودرا نشان داد ديدند تمام بدن او سواى ران تا زانو با آتش سوخته شده: ورسيده به او ازاين سوختگى درد و الم سختى كه قادر برقرار نيست گفتند به او اين چه سوختگى وچه زمانى روى داده: گفت بدانيد كه من درخواب ديدم كه گويا قيامت برپا شده و مردم در گرفتارى بزرگى هستند و بيشتر مردم بطرف آتش رانده ميشوند وكمى بسوى بهشت ومن باكسانى بودم كه بسوى بهشت رانده شدم منتهى شديم ورسيديم بيكقنطره و پلى

والناس فی حرج عظیم واکثرهم یساق الی النار والاقل الی الجنه فکنت مع من سیق الی الجنه فانتهی بنا المسیر الی قنطرة عظیمت فی العرض والطول فقیل هذا الصراط فسرنا علیها فاذا هی کلما سلکنا فیها قلّ عرضها وبعد طولها فلم نبرح کذالك ونحن نسری علیها حتی عادت کحد السیف واذا تحتها واد عظیم اوسع مایکون من الاودیة تجری فیه نار سوداء یتقلقل فیها جمر کقلل الجبال والناس مابین ناج وساقط فلم ازل امیل من جهة الی اخری حتی انتهیت الی قریب من آخر القنطرة فلم اتمالك حتی سقطت من علیها فخضت فی تلك النار حتی انتهیت الی الجرف فجعلت کلما تشبثت به لم تیماسك منه شیئی فی یدی والنار یحدرنی بقوة جریانها وانا استغیث وقد انزهلت وطار عقلی وذهب لبی فالهمت فقلت یاعلی بن ابیطالب فنظرت فاذا رجل واقف علی شفیر الوادی فوقع فی روعی انه الامام علی علیه السلام فقلت یا سیدی یـا امیر المؤمنین فقال هات یدك فمددت یدی فقبض علیها وجذبنی والقانی علی الجرف ثم اماط النار عن ورکی بیدة الشریفه فانتبهت مرعوبا واناکما ترون فاذاً هولم یسلم عن النـار

بزرگ از درازی وپهنی وگفته شد که این صراط است شروع کردیم بحرکت روی آن و دیدیم هرچه جلو میرویم پهنی آن کم ودرازی آن زیاد میشود وهمین منوال بود وما سیر کردیم تا گردید بمثل تیزی شمشیر ودیدیم زیر آن وادی بزرگیست وسیعتر ازهر وادی ازوادیها وجریان دارد در آن آتشی سیاه که جوش میزند در آن قطعه‌های آتش بمثل قله‌های کوه‌ها ومردم بعضی نجات می‌یابند وعبور میکنند وبعضی سقوط میکنند ومی‌افتند ومن بطرف چپ وراست متمایل میشدم تا رسیدم بنزدیك آخر پل دیگر نتوانستم خود را حفظ کنم تا اینکه افتادم از بالای آن پس فرو رفتم میان آتش تا رسیدم بمبدء آن هرچه خواستم بچسبم بـآن باقی نمیماند چیزی در دست من وآتش میبرد مرا با شدتی که در جریانش بود ومن استغاثه میکردم درحالیکه عقلم پریده بود وشعورم ازدست رفته بود : دراین هنگام ملهم شدم وگفتم یـا علی بن ابیطالب نگاه کردم دیدم مردی ایستاده برلب آن وادی در خواطرم گذشت کـه او امام علی بن ابیطالب علیه السلام باشد گفتم ای سید و آقـای من ای امیرالمؤمنین فرمود بده دستت را پس دراز کردم دستم و گرفت دست مرا وچسبید وانـداخت مرا برلب آن وبعد پاك کرد آتش را از ران من با دست شریف خود پس بیدار شدم درحالیکه لرزان وترسناك بودم وحالم این است که میبینید ودیده شد که بدن او محل سالمی ندارد مگر همان مقداریکه دست امام با آن تماس گرفته و به آن کشیده شده وبعد مکث کرد وبیرون نیامد از منزل سه ماه که مداوی میکرد آنچه سوخته بود

الامامسه الامام عليه السلام ثم مكث في منزله ثلاث اشهر يداوى مااحرق منه بالمراهم حتى برء وكان بعد ذالك قلّ ان يذكر هذه الحكاية لاحد الااصابته الحمى .

۱۲۸۰ عن المناقب في السفينه في تعداد الصادق عليه السلام عظام الانسان عن سالم بن ضريران نصرانيا سأل الصادق عليه السلام عن اسرار الطّب ثم سأله عن تفصيل الجسم فقال عليه السلام ان الله خلق الانسان على اثنى عشر و صلا و على مأتين و ثمانيه و اربعين عظما : و على ثلاثمأة و ستين عرقا : فالعروق هى التى تسقى الجسد كله والعظام تمسكها واللحم يمسك العظام والعصب يمسك اللحم : وجعل في يديه اثنين وثمانين عظما : في كل يد احد و اربعون عظما : منها في كفة خمسة و ثلاثون عظما : وفي ساقه اثنان : وفي ركبة ثلاثه : وفي فخذه واحد : وفي وركه اثنان وكذالك في الاخرى : وفي صلبه ثماني عشرة فقارة وفي كل واحد من جنبيه تسعة اضلاع : و في وقصة ثمانيه : وفي راسه سته و ثلاثون عظما : وفي فيه ثمانيه وعشرون اواثنان و ثلاثون عظما .

با مرهمهائی تا آنکه بهبودی حاصل شد وبعد از آن کم وقتی بود که بیان کند قصه را برای کسی مگر آنکه تب عارض اومیشد .

۱۲۸۰ـ از کتاب مناقب نقل شده در سفینه درشمارش امام صادق علیه السلام استخوانهای انسان را باین طور که سالم بن ضریر گفت نصرانی پرسید از امام ششم ع از اسرارطب و بعد پرسید از تفصیل جسم و بدن حضرت فرمود که خدای متعال خلق کرد انسان را بر دوازده قطعه و پارچه و بر دویست وچهل وهشت استخوان : و بر سیصدوشصت رگ : پس رگها وعروق آنچنانچیزیست که آب یاری میکند بدن را بتمامه : و استخوانها نگاهدارندهٔ بدن است : و گوشت نگاه دارنده وحافظ استخوان است : وعصب وپی حافظ و نگهدارندهٔ گوشت است :و قرار داده خدا در دودست انسان هشتادودواستخوان : و درهریکدست چهل ویك استخوان : از آنها در کف سی وپنج استخوان : و درساق دو استخوان : ودربازو یك استخوان : و در شانه سه عدد پس این چهل ویکی: و همین مقدار دست دیگر ـ وپای انسان چهل وسه استخوان دارد :که از آنها سی وپنج درقدم او است : ودرساق است دوعدد : و درزانه سه عدد : ودرران یکی : ودر نشستن گاه دوعدد : وهمین طوراست پای دیگر : و درپشت او هیجده فقره استخوان است : ودرهریك ازدو پهلو نه ضلع استخوان است: ودر گردن هشت قطعه : ودرسراوسی وشش استخوان است و در دهان او بیست وهشت یاسی ودواستخوان است .

۱۲۸۱ في السفينه عن ابی منصور قال لما فتح الله تعالی علی نبیه صلی الله علیه و آله الخیبر اصابه حمار اسود فکلم النبی صلی الله علیه و آله الحمار فکلمه وقال اخرج الله من نسل جدی ستین حمار الم یرکبها الانبی ولم یبق من نسل جدی غیری ولا من الانبیاء غیرك وقد کنت اتوقعك کنت قبلك لیهودی اعثر به عمدفکان یضرب ظهری وبطنی فقال النبی صلی الله علیه و آله سمتك یعفورا : ثم قال صلی الله علیه و آله تشتهی الاناث یا یعفور قال لا : و کلما قیل اجب رسول الله خرج الیه فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاء الی بئر فتردی فیها فصارت قبره جزعاً .

۱۲۸۲ مجموعة ورام عن الصادق علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام کثیرا ما یقول فی خطبة ایها الناس دینکم دینکم فان السیة فیه خیر من الحسنة فی غیره السیئة فیه تغفر و الحسنة فی غیره لاتقبل .

۱۲۸۳ فی کشکول الشیخ من کلام بعض العارفین لایکن تأخیر العطاء مع الالحاح موجبا لیأسك فهو ضمن لك الاجابة فیما یختار لك لافیما تختاره انت لنفسك

۱۲۸۱ ـ در کتاب سفینه نقل شده از ابی‌منصور که گفت پس از آنکه خدا فتح کرد بر پیغمبرش خیبر را رسید بانحضرت الاغ سیاهی سخن گفت رسولخدا با آن حیوان و آنحیوان نیز صحبت کرد و گفت خدا خارج کرد از نسل جدمن شصت الاغ که سوار نشد بر آنها مگر پیغمبری و باقی نمانده از نسل او غیرمن و باقی نمانده از ابنیاء غیرتو و من انتظار وجود مقدس تورا داشتم ومالك من پیش از حضرت یهودی بود که بزمین‌میزدم او را عمداو باختیار و اوکتك میزد به پشت وشکم‌من رسولخدا فرمود من‌تورا یعفور نامیدم : و بعد فرمود آیا میل بهم‌جنس‌داری ای‌حیوان گفت نه : و هروقتی گفته میشد که رسولخدا بتو احتیاج دارد بیرون میشد و میرفت بطرف آنحضرت و پس از رحلت رسولخدا ص رفت بسوی چاهی و انداخت خود را میان چاه و آنچاه قبراو گردید از روی جزع .

۱۲۸۲ ـ در کتاب مجموعه ورام‌است از امام صادق علیه‌السلام که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است زیاد درخطبه‌های خودای‌مردم برشما باد بحفظ دین‌تان دین‌تان زیرا که گناه در زیرسایهٔ دین‌امید گذشت‌وعفواست واما حسنه بدون دین قبول نمیشود .

۱۲۸۳ ـ در کتاب کشکول شیخ بهائی قد سره از بعضی از عارفین و خداشناسان وارد است که گفته است مبادا تأخیر عطای‌اللهی باالحاح وزاری باعث نومیدی توشود زیرا

وفي الوقت الذي يريده لافي الوقت الذي تريده .

۱۲۸۴ وفي الكشكول ايضاً قال الحجاج لشيخ من الاعراب كيف حالك في الاكل فقال ان اكلت ثقلت وان تركت ضعفت : قال فكيف حالك في النكاح قال اذا بذلت لي عجزت واذا امنعت شرهت : قال فكيف نومك قال انام في المجمع واسهر في المضجع : قال فكيف قيامك وقعودك قال اذا قعدت بتاعدت عني الارض واذا قمت لزمتني قال فكيف مشيك قال تعقلني الشعرة وتعثرني البعرة .

۱۲۸۵ في السفينة روى هبة الله بن ابي منصور الموصلي انه كان بديار ربيعه كاتب نصراني وكان من اهل كفر توما يسمي يوسف بن يعقوب وكان بينه وبين والدي صداقة قال فنزل عند والدي فقلت له ما شأنك قدمت في هذا الوقت قال دعيت الى حضرت المتوكل ولا ادري ما يراد مني الا اني اشتريت نفسي من الله بمأة دينار وقد حملتها لعلي بن محمد بن الرضا عليه السلام معي فقال له والدي قد وفقت في هذا قال وخرج الى حضرت المتوكل

که خدای متعال ضامن شده برای تو اجابت را نسبت بآنچه خدا انتخاب و اختیار کند و خیر بداند برای تو نه آنچه را که تو بپسندی برای خود و خیر بدانی : و در وقتی که خدا بخواهد نه در وقتیکه تو بخواهی .

۱۲۸۴ ــ و نیز در کشکول است که حجاج به پیرمردی از اعراب گفت که چگونه است حال تو در خوردن : گفت اگر بخورم سنگین میشوم و اگر نخورم ضعف پیدا میکنم : گفت چگونه است حال تو نسبت بجماع گفت اگر در دست رسم گذاشته شود عاجزم و اگر ممانعت شوم قوهٔ جنسی فشار میاورد: گفت چگونه است خواب تو: گفت در مجلس که مینشینم خوابم میبرد بخوابگاه که میروم بیدار خوابی دارم : گفت چگونه است حال تو در ایستادن و نشستن گفت وقتی میخواهم بنشینم زمین از من دور میشود و وقتی بنا دارم برخیزم رهـایم نمیکند: گفت چگونه است راه رفتن تو گفت موئی پای مرا می بندد و به پشگلی بزمین میخورم .

۱۲۸۵ ــ در کتاب سفینه نقل شده که روایت کرده هبة الله پسر منصور موصلی که بود در دیار ربیعه نویسندهٔ نصرانی و از اهل کفر تو ما بود و نام او یوسف بن یعقوب بود و بود بین او و پدرم رفاقتی تاوارد شد روزی نزد پدرم باو گفتم چه شده که این وقت آمدی اینجا گفت احضار شده ام و دستور احضار من نزد متوکل آمده و نمیدانم چه خواهد کرد و چه اراده دارد بامن ولی من خودم را از خدا خریده ام بصددینار و با خود دارم آنرا که بدهم خدمت علی بن محمد پسر حضرت رضا علیه السلام که امام دهم باشد پدرم گفت به او که موفق خواهی شد و با این

وانصرف الینا بعدایام قلائل فرحا مستبشرا فقال له والدی حدثنی حدیثك قال سرت الی سرّمن رای ومادخلتهـا قط فنزلت فی‌دار وقلت احب ان اوصل المأة الی ابن الرضا علیه‌السلام قبل مصیری الی باب المتوکل وقبل ان یعرف احدقدومی قال فعرفت ان المتوکل قدمنعه من الرکرب وانه ملازم لداره فقلت کیف اصنع رجل نصرانی یسئال عن دارابن الرضا لاأمن ان یبدربی فیکون ذالك زیادة فیما احاذره قـال ففکرت ساعة فی ذالك فوقع فی قلبی ان ارکب حماری واخرج فی البلد ولاامنعه من حیث یذهب لعلّی اقف علی معرفة داره من غیران اسأل احدا قال فجعلت الدنا نیر فی کاغذة وجعلتها فی کمی ور کبت فکان الحمار یتخرق الشوارع والاسواق یمر حیث یشاءالی ان صرت الی باب دار فوقف الحمار فجهدت ان یزول فلم یزل فقلت للغلام سل لمن هذه‌الدار فقیل هذه دار ابن الرضا علیه‌السلام فقلت الله اکبر دلالـة والله مقنعة قال و اذا خـادم اسود قد خرج فقال انت یـوسف بن یعقوب

قصد بتومکروهی نخواهد رسید ورفت بطرف متوکل وبر گشت بسوی ما بعد از چندروز کمی در حالیکه فرحناك است و روی باز پدرم به‌او گفت بگو برای من قصهٔ رفتن خود را گفت رفتم بسرمن‌رای و نرفته بودم بسرمن‌رای هر گز و وارد شدم در خانهٔ و با خود گفتم دوست دارم که برسانم بابن‌الرضا ع صددینار را پیش از آنکه پیش متوکل بروم و پیش از آنکه بفهمد کسی که من اینجا آمده‌ام و دانسته بودم که متوکل منع کرده آنحضرت را از خارج شدن از خانه و درخانه حبس است آنحضرت گفتم مردنصرانی چگونه بپرسد از خانهٔ ابن‌الرضا در حالیکه ایمن نیستم ازاینکه ایجاد زحمتی کند وبیارآورد جرمی زیاده‌ازآنچه ازآن میگریزم و درحذرم گفت پس فکر کردم ساعتی دراین باده تابدلم افتاد که سوار الاغم شوم و بروم میان شهر و جلوگیرنشوم آنحیوان راهرجا برود شاید برسم بمقصود وراه بیابم بخانـهٔ حضرت بدون پرسش و دینارها را هم بکاغذی بستم و گذاشتم میان آستینم وسوارشدم و آن زبان بسته طی کرد کوچه ها و بازارها را ورفت هرجاکه خواست تا رسید بدرخانهٔ توقف کرد و ایستاد جدیت کردم ردشود نشد بغلام گفتم بپرس این خانه مال کسیت گفته شد این خانه خانهٔ ابن‌الرضا است ع گفتم‌الله اکبر چه دلیلت قانع کند برحقانیت وگفت دیدم غلام سیاهی بیرون آمد و گفت تو یوسف پسر یعقوبی گفتم بلی گفت پیاده‌شو پیاده شدم پس نشانید مرا دردهلیز وداخل خانه شد باخود گفتم این دلیل دیگری برحقانیت این آقا ازکجا دانست این غلام اسم مرا وحال آنکه

قلت نعم قال انزل فنزلت فأقعدني في الدّهليز فدخل فقلت في نفسي هذه دلالة اخرى من اين عرف هذا الغلام اسمي وليس في هذا البلد من يعرفني ولادخلته قط قال فخرج الخادم فقال مأة دينار التي في كمك في الكاغذ فهاتها فناولته اياها قلت هذه ثالثة ثم رجع الي وقال ادخل فدخلت اليه وهو في مجلسه وحده فقال عليه السلام يا يوسف ما آن لك فقلت يا مولاي قد بان لي من البرهان ما فيه كفاية لمن اكتفى فقال هيهات انك لاتسلم ولكن سيسلم ولدك فلان وهو من شيعتنا يا يوسف ان اقواما يزعمون ان ولايتنا لاتنفع امثالكم كذبوا والله انها لتنفع امثالك امض فيما وافيت له فانك سترى ما تحب قال فمضيت الى باب المتوكل فقلت كل ما اردت فانصرفت قال هبة الله فلقيت ابنه بعد هذا يعني بعد موت والده والله وهو مسلم حسن التشيع فاخبرني ان اباه مات على النصرانيه وانه اسلم بعد موت ابيه وكان يقول انا بشارة مولاي عليه السلام.

۱۲۸۶ مجموعة ورام عن ابيجعفر عليه السلام قال بينا موسى عليه السلام يمشي على ساحل البحر اذجاء صياد فخر للشمس ساجدا وتكلم بالشرك ثم القى شبكته فخرجت مملوة

در این دیار نیست کسیکه مرا بشناسد و هیچوقتم من باین شهر نیامده‌ام گفت دیدم خادم بیرون آمد و گفت بده صددیناریکه در آستین گذاشتهٔ و در میان کاغذ است بده دادم باودینار ها را وبا خود گفتم و این دلیل سومی بعد بـر گشت بسوی من و گفت بیاداخل شو پس وارد شدم برامام ع و آن آقا تنها نشسته بود فرمود ع ای یوسف هنگام آن نشده که ایمان بیاوری گفتم مولای من ظاهرشد برای من برهان برحقانیت شما بمقداریکه کفایت کند برای کسیکه اکتفا کند فرمود هیهات بدرستیکه تو مسلمان نخواهی شد ولی بزودی مسلمان میشود پسر تو فلان و او از شیعیان ما است ای یوسف بدرستیکه دستهٔ گمان میبرند که دوستی ما نفعی ندارد برای مثل شماکه خارجی از اسلام دروغ میگویند بخدا قسم دوستی ما نفع میدهد امثال تورا: برو پی کاریکه برای آن آمدی بدرستیکه خواهی یافت بزودی آنچه دوست داری : گفت رفتم بدارالامارهٔ متوکل و گفتم آنچه خواستم و بر گشتم : هبةالله راوی میگوید پس ملاقات کردم بعد از این قصه یعنی بعد از مرگ یوسف پسر او را والله در حالیکه او مسلمان بودو شیعهٔ خالص و خبرداد بمن که پدرش مرد برنصرانیت و اینکه اسلام آورده بعد از مرگ پدرش و میگفت من اثر بشارت آقایم هستم علیه السلام .

۱۲۸۶ـ در کتاب ورام از امام باقر علیه السلام نقل شده کـه فرمود موسی ع مرور میکرد بر کنار دریا دید مردی ماهی گیر آمد وافتاد درمقابل آفتاب وخورشید را سجدهٔ کرد و

ثم القاه فخرجت مملوة ثم اعادها فخرجت مملوة ثم جاء آخر فتوضاء وصلى وحمد الله واثنى عليه ثم القى شبكته فلم يخرج شيئاً ثم اعاد فخرجت سمكة صغيرة فحمد الله واثنى عليه وانصرف فقال موسى ﷺ يارب عبدك الكافر تعطيه مع كفره وعبدك المؤمن لم تخرج له غير سمكة صغيرة فاوحى الله تعالى اليه انظر عن يمينك فكشف له عما اعده لعبده المؤمن ثم قال انظر عن يسارك فكشف له عما اعده الله للكافر فنظر ثم قال ياموسى ما نفع هذا الكافر ما اعطية ولا ضر هذا المؤمن ما منعته فقال موسى يارب يحق لمن عرفك ان يرضى بما ضعت .

۱۲۸۷ فى اللالى و قد نقل ان السلطان المقتدر السلطان محمود كان يشك كثيراً فى ثلاثة امور فى نسبه هل هو ابن السبكتكين اوغيره لما قيل فيه : وفى القيامة ومعاد الخلق بعد ماصار وارميما : وفى الحديث المشهور بين الفريقين العلماء ورثة

کلمات شرك آمیزی گفت وبعد انداخت تور خود را بدریا و بیرون آورد پر از ماهی دیگر باره انداخت بدریا پس بیرون آورد پر از ماهی : مرتبه سوم انداخت بیرون آورد پر از ماهی : بعد مرد دیگری آمد پس وضو گرفت و نماز خواند و حمد و ثنای الهی بجای آورد وبعد تور خودرا انداخت بدریا بیرون آورد چیزی درآن نبود حمد کرد ومرتبه دوم انداخت بیرون آمد از دریا یك ماهی کوچکی پس حمد خدا و ثنای ذات باری تعالی کرد وبر گشت موسی عرضکرد پروردگارا بندهٔ کافر تو باکفرش عطا کردی وبندهٔ مؤمن تو عطا نکردی به او غیراز یکماهی کوچك وحی شد بموسی ازطرف خدا نظر کن بطرف راست پرده برداشته شد برای موسی تا دید آنچه را مهیا کرده برای بندهٔ مؤمن: وبعد ندا رسید نگاه کن بطرف چپ خودت پرده برداشته شد برای موسی تا دید موسی آنچه را مهیا کرده خدا از عذاب برای آن کافر پس نگاه کرد و بعد فرمود خدای متعال ای موسی نفعی نمی بخشد این کافر را نسبت بدفع عذاب آنچه به او داده شد وضرری نمیرساند باین مؤمن آنچه که منع شد از او موسی عرضکرد پروردگارا سزاوار است برای کسیکه تورا شناخت راضی شود بآنچه خدا صلاح او بداند وبا او رفتار کند .

۱۲۸۷- درکتاب لالی نقل شده که پادشاه مقتدر سلطان محمود شك میکرد وشك داشت همیشه در سه مطلب : در نسب خودش که آیا او پسر سبکتکین هست یا پسر غیر او بجهت اموریکه گفته شده بود : ودرحشر ونشر وقیامت وبر گشت مردم بجهت سزای اعمال پس از آنکه خاك شدند : و در حدیث مشهور بین سنی و شیعه کـه علما وارث پیغمبران هستند چون بعید میشمرد که برای علما این قدر ومنزلت باشد نزد خدای متعال ونزد خلق و این شبهات جا گیر

الانبياء لاستبعاده ان يكون للعلماء هذا القدر وهذه المنزلة عندالله وعند الخلق و يرسخ في قلبه هذه الشبهات الى ان كان يوما يرجع من الصيد فدخل مصر بعدما اظلم الليل فرأى شخصا في باب حانوط قد يقرب وقد يبعد منه فلماقرب منه ونظر اليه رأى انه طالب علم فقير بيده كتاب كان اذاخلى الباب من المشترى يدنوالى السراج وينظر في الكتاب واذا جاء المشترى للبقال يأخذ بطرف حتى قضى البقال حاجته فتأثر السلطان من فقره ورق عليه فذهب في منزله وارسل اليه دنانير وشمعا فراى في الليله رسول الله صلى الله عليه وآله في منامه وقال له يابن سبكتكين عزك الله في الدارين كما عززت ورثتي فرفع عنه بعلمه الشبهات الثلاث بهذا الخطاب المستطاب و عز في ملكه .

۱۲۸۸ في السفينه روى ان النبي صلى الله عليه وآله دخل على مريض فقال ماشأنك قال صليت بنا المغرب فقرأت القارعة فقلت اللهم ان كان لي عندك ذنب تريدان تعذبني به في الاخرة فعجل ذالك في الدنيا فصرت كما ترى فقال صلى الله عليه وآله بئس ماقلت الاقلت ربنا

شده بود درقلبش تا اينكه روزى از شكار برميگشت و داخل شهرشد بعد ازفرا گرفتن تاريكى شب همه‌جا را بين راه ديد شخصى در دم دكانى است گاهى نزديك ميرود و گاهى دور ميشود چون نزديك او رسيد نظر كرد ديد طالب علمى است و بدست او كتابى است هر گاه دكان از مشترى خالى ميشود نزديك ميشود و ازچراغ استفاده ميكند و بكتاب نگاه ميكند و هر گاه مشترى براى بقال ميآيد ميرود كنارى تا بقال كار خود را بگذراند اين عمل در پادشاه اثر كرد و رقت كرد براو بجهت فقرش پس رفت شاه منزلش وفرستاد براى طالب علم دينارهائى و شمعى : درهمان شب خواب ديد رسولخدا را صلى‌الله‌عليه‌وآله كه به او فرمود در خواب اى پسر سبكتكين عزت بدهد خدا بتووعزيز گرداند تورا دردنيا وآخرت آنطوريكه عزت كردى تو وارث مرا : بواسطه اين خواب وكلمات رسولخدا مرتفع شد از اوشبهات سه گانه وعزيز شد در مملكت خود .

۱۲۸۸ــ دركتاب سفينه روايت شده‌كه رسولخدا س وارد شد برمريضى فرمود چه شده تورا گفت نمازخواندم با حضرت شما وخواندم سورهٔ قارعه‌را و گفتم در دعا بارخدايا اگرمن نزد تو گناهى كرده‌ام كه بنادارى عذاب كنى مرا بآن درآخرت پس معذب گردان مرا دردنيا باين حال‌شدم كه مرا ميبينى: فرمود خوب نگفتى وبد است مگر اينكه بگوئى ربنا آتنافى الدنيا حسنه و فى الاخرة حسنه وقنا عذاب النار وحضرت براى او دعاكرد تا خوب شد وفرمود س

آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقناعذاب النار فدعاله حتی افاق وقال النبی صلی الله علیه وآله الحسنة فی الدنیا الصحة والعافیةوفی الاخرة المغفرة والرحمة.

۱۲۸۹ بعض احادیث مجموعة ورام فی السفینه و قیل یا رسول الله لانأمر بالمعروف حتی لایبقی منه شیئی الاعملنا به ولاننهی عن المنکر حتی لایبقی منه شیئی الا انتهینا عنه قال صلی الله علیه وآله لابل مرو باالمعروف وان لم تعملوا به کله و انهوا عن المنکروان لم تنتهوا عنه کله.

۱۲۹۰ وفیه ایضاً قال بعضهم لاخر عظ الناس قال انی اخاف ان اقول مالاافعل قال فاینا یفعل مایقول فان الشیطان یودلو ظفر بهذا منکم فلم یأمر احد بمعروف ولم ینه عن منکر.

۱۲۹۱ وفی هذا الکتاب فی حرث عن عبدالملک بن عمیرا للخمی قال قدم حارثة بن قدامة السعدی علی معاویه ومع معاویه علی السریر الاحنف بن قیس والحباب المجاشعی فقال له معاویه من انت قال انا حارثة بن قدامه قال وکان نبیلا فقال له معاویه ماعسیت ان تکون هل انت الانحلة فقال لاتفعل یامعاویه قدشبهتنی باالنحله

حسنه دردنیا صحت است وعافیت است وحسنة درآخرت مغفرت است ورحمت.

۱۲۸۹ـ در کتاب مجموعه ورام است بعضی احادیث گفته شد برسولخدا ص که امر بمعروف نمیکنم تا نماند از معروف مگر آنکه عمل کنیم بآن ونهی از منکر نمیکنیم تا باقی نماند ازآن چیزی مگر آنکه ترك کنیم فرمود رسولخدا ص نه بلکه امر بمعروف کنید هرچند بتمام آن عمل نکنید و نهی کنید از منکر هرچند تمام آن ترك نکنید.

۱۲۹۰ـ ونیز در کتاب ورام است که عالمی گفت بدیگری پند بده مردم را گفت میترسم بگویم چیزیکه بجا نیاورم گفت کدام یك ما میکند تمام آنچه میگوید زیرا که شیطان دوست دارد پیروزی یابد برشما باین بهانه پس نه کسی امر بمعروف کند ونه نهی کند ازمنکر.

۱۲۹۱ـ ودرهمان کتاب درباب حرث نقل شده ازعبدالملك پسرعمیرلخمی گفت وارد شد حارثه پسر قدامه سعدی برمعاویه ونشسته بود روی تخت با معاویه احنف بن قیس وحباب مجاشعی معاویه گفت توکه هستی گفت من حارثة پسرقدامه هستم وخودش گفت اومرد عظیمی بود معاویه گفت چه میخواهی باشی‌تو غیراززنبور چیزی نیستی: گفت معاویه بدگوئی‌مکن ای معاویه مرا تشبیه‌کردی بز نبور و او حیوانی است بخدا قسم‌که ازگزیدن دوراست وآب دهانش شیرین است و اما توکه نامت معاویه است نیست معاویه مگر سگ ماده که بصدا

وهي والله حامية اللسعة حلوة البصاق وما معاوية الا كلبة تعاوي الكلاب وما اميّه الا تصغير امة فقال معاوية لا تفعل قال انك فعلت قال له فادن اجلس معي على السرير فقال لا افعل قال ولم قال لأن رأيت هذين قد اماطاك عن مجلسك فلما كن اشار كهما قال له معاويه ادن اسارك فدنى منه فقال ياحارثه انى اشتريت من هذين الرجلين دينهما قال ومنى فاشتر يامعاويه قال لاتجهر.

۱۲۹۲ وفيه ايضاً باب صعصعة عن ابيبكر بن ابى عياش عن عاصم بن ابى النجود عمن شهد ذالك ان معاوية حين قدم الكوفه دخل عليه رجال من اصحاب امير المؤمنين على عليه السلام وكان الحسن عليه السلام قد اخذ الامان لرجال منهم مسمين باسمائهم واسماء آبائهم وكان عنهم صعصعة بن صوحان فلما دخل عليه صعصعة قال معاويه لصعصعة اما والله انى كنت لابغض ان تدخل فى امانى قال وانا والله ابغض ان اسميك بهذا الاسم ثم سلم عليه باالخلافة قال فقال معاويه ان كنت صادقا فاصعد المنبر فألعن عليا قال

درمياورد سگهارا و تو از بنى اميه هستى و نيست اميه مگر كنيز كوچك و حقير معاويه گفت بدگوئى مكن گفت تو بدگوئى كردى اول معاويه گفت بيا نزديك بتخت بنشين با من گفت نميكنم گفت چرا گفت براى آنكه ميبينم آن دورا يعنى احنف وحباب تو را دوركرده‌اند از محل خودت من با آنها دراين كار شركت نميكنم معاويه گفت بيا نزديك تا بگوش تو بگويم نزديك شد گفت اى حارثه من خريدم از آن دو مرد دين‌شان را بلند گفت دين مرا هم بخر معاويه گفت بلند مگو.

۱۲۹۲ـ ودر آن كتاب است باب صعصة از ابى بكر پسر ابى عياش ازعاصم پسر ابى نجود ازكسيكه حاضر بوده براينكه معاويه هنگاميكه وارد كوفه شد وارد شدند براومردانى ازياران امير المؤمنين على عليه السلام و بود حسن بن على عليه السلام كه امان گرفته بود ازمعاويه براى مردانى ازآنها باسم ورسم واسم پدران آنها وبود ازجملهٔ آنها صعصعة پسر صوحان چون صعصعة وارد شد معاويه بصعصعة گفت آگاه باش بخدا قسم من بدحالم ودرخشم كه چرا بتوامان داده‌ام صعصعه گفت ومن هم بخدا بدم ميايد وخشمناكم كه تورا بخلافت بخوانم وبعد سلام داد بر معاويه بخلافت معاويه گفت اگر تو دراين كلامت كه مرا بخلافت سلام دادى راست ميگوئى و صادقى پس برو برمنبر ولعن كن على را (لعنت خدا برمعاويه) گفت برمنبر بالا رفت وحمد وثناى الهى بجا آورد و بعد گفت اى مردم آمدم از نزدكسيكه شر او بهمه كس رسيده و خير او را كسى نديده و او امر كرده مرا كه لعن كنم على را اى‌مردم لعن كنيد اورا خدا لعن كرده اورا ضجه وصيحهٔ اهل مسجد بلند شد به‌آمين پس ازآنكه بر گشت صعصعة بسوى معاويه وخبرداد

فصعدالمنبر وحمدالله واثنی علیه ثم قال ایهاالناس اتیتکم من عند رجل قدم شره و اخر خیره وانه امرنی ان العن علیاً فالعنوه لعنه‌الله فضج اهل المسجد بآمین فلما رجع الیه فاخبره بماقال قال لاوالله ماعنیت غیری ارجع حتی تسمیه باسمه فرجع وصعدالمنبر ثم قال ایهاالناس ان امیرالمؤمنین امرنی ان العن علی بن ابیطالب فالعنوامن لعن علی بن ابیطالب قال فضجوا بآمین قال فلما اخبر معاویه قال لاوالله ما عنی غیری اخرجوه لایساکننی فی بلد فاخرجوه.

۱۲۹۳ وفیه ایضاقدم وفدالعراقین علی معاویة فقدم فی وفداهل الکوفةعدی بن حاتم طائی وفی وفداهل البصره الاحنف بن قیس وصعصعة بن صوحان فقال عمروبن العاص لمعاویه هئولاء رجال الدنیا وهم شیعة علی الذین قاتلوا معه یوم الجمل ویوم صفین فکن منهم علی حذر فامر لکل رجل منهم بمجلس سری واستقبل القوم بالکرامة فلمادخلوا علیه قال لهم اهلا وسهلا قدمتم ارض المقدسه والانبیاء والرسل والحشر والنشر فتکلم صعصعة وکان من احضر الناس جوابا فقال یا معاویه اما قولك ارض

بآنچه گفته بود معاویه گفت نه بخداقسم در این لعن غیرمرا قصد نکردی و باید لعن کنی و بنام اسم ببری که کەرا لعن میکنی: برگشت صعصعة بمسجد و بمنبر رفت و گفت ای مردم بدرستیکه امیرالمؤمنین یعنی معاویه دستور داده بمن که لعن کنم علی بن ابیطالب را مردم لعن کنید کسی راکه لعن کند علی بن ابیطالب را همهٔ مردم ضجه وصدا بلند کردند بآمین چون این خبر بمعاویه رسید گفت نه بخداقسم قصد نکرده غیرمرا از شهر خارج کنید او را تامن وصعصعة دریك بلد نباشیم پس تبعید کردند صعصعة را

۱۲۹۳ ـ و در آن کتاب است نیز که وارد شدند بر معاویه دستهٔ از کوفه و دستهٔ از بصره ومقدم کسانیکه از کوفه بودند عدی بن حاتم طائی بود ومیان دستهٔ اهل بصره بوداحنف بن قیس وصعصعة بن صوحان عمرو پسر عاص بمعاویه گفت اینها که میآیند مردان دنیاهستند واینها همه هستند پیروان علی که در رکاب علی جنگ کردند روز جمل وصفین وتوای معاویه از آنها بپرهیز پس معاویه دستور دادکه برای هریك تختی بگذارند جهت نشستن و استقبال کرد از آنها با محبت پس از آن که واردشدند پذیرائی و خوش آمد متعارف گفت و گفت وارد شدید در زمین مقدسی و محل پیغمبران وانبیاوحشر ونشر پس صحبت کرد صعصعة وصعصعةحاضرترین اشخاص بود در جواب گفت ای معاویه اماجواب کلام تو که اینجا سرزمین پیغمبران است این است که کسانیکه در این سرزمین بوده‌اند و هستند از اهل نفاق وشرك وتفرعن وفراعنه وستمگران

المقدسه فان الارض لاتقدس اهلها وانما تقدسهم الاعمال الصالحه واما قولك ارض الانبياء والرسل فمن بها من اهل النفاق والشرك والفراعنة والجبابرة اکثر من الانبياء والرسل واما قولك ارض الحشر والنشر فان المؤمن لایضره بعد المحشر والمنافق لاينفعه قربه فقال معاويه لوكان الناس كلهم اولدهم ابوسفيان لماكان فيهم الا كيساً رشيدا فقال صعصعة قداولد الناس من كان خيرا من ابی سفيان فاولد الاحمق والمنافق والفاجر والفاسق والمعتوه والمجنون آدم ابوالبشر فخجل معاويه .

۱۲۹۴ عن ابن عبد ربه في العقد دخل صعصعة بن صوحان على معاويه ومعه عمرو بن العاص جالس على سريره فقال وسّع له على ترابية فيه فقال صعصعة انّی والله لترابی منه خلقت واليه اعود ومنه ابعث وانك مارج من مارج من نار .

۱۲۹۵ فی السفينه فی شرك وروی ابن شهرآشوب وغيره عن ابان الاحمر ان شريك بن الاعور دخل على معاويه فقال له معاويه والله انك لشريك وليس لله شريك وانك لابن الاعور والبصير خير من الاعور وانك لدميم والجيد خير من الدميم

بیشترند از پیغمبران و فرستاده شده‌گان خدا : و اما کلام تو که این زمین زمین حشرونشر است پس بدرستیکه مؤمن خود نمیرساند به او دوری وادی محشر و بمنافق وفاسق نفع نمیرساند نزدیکی آن : معاویه گفت اگر مردم تمام زائیده شدهٔ ابوسفیان واز نسل او بودند یافت نمیشد دربین آنها مگر زرنگ ورشید: صعصعة گفت زائیده شدند مردم ازکسیکه بهتر است از ابی سفیان و میان آنها است احمق ومنافق و فاجر و فاسق و بیخرد و مجنون و او حضرت آدم است ع پدرهمهٔ مردم پس شرمسار شد معاویه .

۱۲۹۴ ـ نقل شده از ابن عبدربه در کتاب عقد که داخل شد صعصعة بن صوحان برمعاویه ونزد او بود عمروعاص و بر تخت معاویه نشسته بود گفت بعمروعاص راه بده ترابی را روی تخت صعصعة گفت من بخدا قسم ترابی هستم از آن خلق شدم و به آن برمیگردم و از آن محشور میشوم و اماتو گرفته شدهٔ از آتشی .

۱۲۹۵ ـ درکتاب سفینه درشرك روایت شده از ابن شهرآشوب و غیره از ابان احمر که شریك بن اعور وارد شد برمعاویه معاویه گفت بخداقسم توشریك هستی و از برای خدا شریکی نیست وتواعور هستی و بنیا بهتر است از اعور وسیاه‌چهره هستی و بی نقص بهتر است از توو با این همه چطور تورئیس و آقای قبیله وقوم خودشدی : شریك به او گفت تو معاویه

فکیف سدت قومك فقال له شريك انك معاويه وما معاوية الاكلبة عوت واستعوت الكلاب وانك لابن صخر والسهل خيرمن الصخر وانك لابن حرب والسلم خيرمن الحرب وانك لابن اميه وما اميه الاامة صغرت فاستصغرت فكيف صرت امير المؤمنين فغضب معاويه وخرج شريك وهو يقول: ايشتمنى معاوية بن صخر– وسيفى صارم و معى لسانى: الى آخر ابياته.

۱۲۹۶ فى كشكول الشيخ من كتاب قوت القلوب عن امير المؤمنين عليه السلام ان الله تعالى فى خلقة مثوبات فقر وعقوبات فقر فمن علامات الفقر اذا كان مثوبة ان يحسن خلقه ويطيع ربه ولا يشكر حاله ويشكر الله تعالى على فقره ومن علامة الفقر اذا كان عقوبة ان يسوء عليه خلقه ويعصى فيه ربه ويكثر الشكاية ويسخط القضاء وهذا النوع من الفقر الذى استعاذ منه النبى صلى الله عليه وآله:

۱۲۹۷ فى ارشاد الديلمى وتبع الاحنف رجل يشتمه فى طريقه فلما قرب من داره قال يا هذا ان كان بقى فى نفسك شيئى فقله قبل ان يسمعك خدمى وقومى فيقتلوك.

هستی و نیست معاویه مگر سگ ماده که بصدادرمیآیدو بهصدادرمیآورد سگها را وتو پسرصخری وسهل بهتر است از صخر که یعنی سهولت بهتراست ازشدت وتو پسرحربی و جنگ وصلح وسلم بهتر است از جنگ و تو پسر امیه هستی و نیست امیه مگر کنیز کوچك : و با این همه چطور تو امیرالمؤمنین شدی معاویه درغضب شد و شریك از نزد او خارج شد و خواند چندبیت شعری که معنای اول آن این است آیا دشنام دهد مرا معاویه پسرصخر در حالیکه شمشیر من کشیده و زبان من گویا است و زبان دارم تا آخر.

۱۲۹۶ ـ درکتاب کشکول شیخ بهائی ازکتاب قوت القلوب نقل شده از امیرالمؤمنین ع که فرمود برای خدا میان خلقش ثوابی است فقر وعقوبتی است فقر از نشانهٔ فقرهرگاه ثواب باشداینست که نیکو گرداند خلق فقررا ومطیع شودخدای خود را و ازحال خودشکایت نکند و شکر کند خدا را برفقرش و از نشانهٔ فقر هرگاه عقوبت باشد این است که بدشود خلق او ومعصیت کند خدای خود را وزیاد شکایت کند وغضبناك باشد بر تقدیر و این نوع فقریست که رسولخدا ص از آن پناهمیبرد بخدا.

۱۲۹۷ ـ درکتاب ارشاد دیلمی است که احنف رفت دنبال سرکسیکه بین راه بهاودشنام

۱۲۹۸ فی اللالی عن زهر الربیع: خرج معن بن زائدة للصید فتبع ظبیا وانفرده عن عسکره ثم انه رای رجلا معه حمار فقال من این: الی این: قال معی قثاء فی غیر وقته فقصدت به معن بن زائده لکرمه المشهور قال وکم املت منه: قال الف دینار: قال کثیر: قال خمسماة: قال کثیر: قال ثلاثماة: قال کثیر: قال ماتا دینار: قال کثیر: قال ماة دینار: قال کثیر: قال خمسین: قال کثیر: قال فلااقل من الثلاثین: قال فان قال کثیر: قال: ادخل اربع قوائم حماری فی فرج امرأته وارجع الی اهلی خائبا فضحك معن منه وسار حتی لحق بعسکره وقال لحاجبه اذا اتاك شیخ علی حماره بقثاء فادخله علی فاتی بعد ساعة وادخله علیه فلم یعرفه لجلالته فقال له: ما الذی اتی بك یا اخا العرب قال املت الامیر وآتیة بقثاء علی غیر اوانه قال فکم املت منه: قال: الف دینار: قال کثیر: قال والله کان ذالك الرجل مشئوما علی ثم قال خمسماة دینار قال کثیر: قال ثلاثماة دینار: قال کثیر: قال ماتا دینار قال کثیر: قال ماة دینار قال کثیر:

داده بود چون نزدیك شد بمنزل او گفت ای مرد اگر باقی مانده در دل تو چیزی نسبت بمن بگو پیش از آنکه بشنوند کسان من و قبیلهٔ من وسبب شود که بکشند تورا.

۱۲۹۸ ــ در کتاب للالی از کتاب زهر الربیع ذکر کرده که معن بن زائده رفت بجهة شکار پس تعقیب کرد از آهوئی و باین جهت جدا شد از لشکرش و دور افتاد بعد برخورد بمردی که با او بود دراز گوشی معن پرسید از کجا می آیی و کجا میروی گفت با من است مقداری خیار در غیر فصل اراده دارم ببرم برای معن بن زائده بجهت شهرتی که در بخشش وجود دارد گفت چه قدر امیدداری از معن که بتو بدهد. گفت هزار دینار گفت زیاد است: گفت پانصد دینار گفت زیاد است: گفت سیصد دینار: گفت زیاد است: گفت: دویست دینار: گفت زیاد است: گفت صد دینار: گفت زیاد است: گفت پنجاه دینار: گفت زیاد است: گفت دیگه از سی دینار کمتر نمیشود: گفت اگر گفت زیاد است: گفت داخل میکنم چهاردست وپای الاغم بفرج عیالش و برمیگردم بسوی خانه ام واهلم ناامید: معن خندید از سخن او ورفت تارسید بلشکر و بدربانش گفت هر گاه پیرمردی باالاغی آمد باخیار پس بیاور او را پیش من: و بعد ساعتی آمد و برد او را نزد معن و آن پیرمرد بواسطه سطوت معن نشناخت او را: معن به او گفت چه آوردی ای برادر عرب گفت امید به امیر دارم و برای امیر آورده ام خیار درغیر فصل: گفت چقدر امیدداری از امیر: گفت هزار دینار: گفت زیاد است: با خود گفت بخدا قسم آنمرد مرد شومی بود: گفت پانصد دینار: گفت زیاد است: گفت سیصد دینار و گفت زیاد است: گفت

قال خمسين دينار: قال كثير: قال فلااقل من الثلاثين فضحك معن فعلم الاعرابی انه صاحبه فقال ياسيدى ان لم تجب الى الثلاثين فالحمار مربوط بالباب وهامعن جالس فضحك معن ثم دعا بوكليه فقال اعطه الف دينار و خمسماة دينار و ثلاثماة دينار و ماتا دينار وماة دينار وخمسين دينار وثلاثين دينارا اودع الحمار مكانه فبهت الاعرابی وتسلم الالفى دينار وماة وثمانين دينارا .

۱۲۹۹ انوار النعانيه وفى بعض كتب العربيه ان شاعرا اتى معن بن زائدة وهو فى قصر امارته فلم يجد اليه سبيلا فراى نهرا يجرى الى داخل القصر فكتب هذا البيت بقرطاسة و وضعها على خشبة وسيّرها الماء حتى ادخلها القصر فاتفق ان معن كان جالساً على شاطى النهر فراى الخشبة وعليها القرطاسة فأخذها وقرء مافيها وهو

اياجود معن ناج معناً بحاجتی   فليس الى معن سواك شفيع

فخرج من قصره واستدعاه فاتى به فقال انت الذى كتبت هذا الشعر فقال نعم فأمر له بماة الف درهم فاخذها ومضى الى الخان فلما كان اليوم الثانى طلبه واخرج

دویست دینار گفت زیاد است : گفت صد دینار گفت زیاد است : گفت پنجاه دینار : گفت زیاد است گفت دیگه از سی دینار کمتر نمیشود : معن خندید : آنمرد فهمید که این همان رفیق توی صحراست گفت آقای من اگر سی دینار بمن نرسد الاغ دم در بسته شده یعنی همان که گفتم در صحرا معن خندید و بعد ناظر خرجش را صدا زد و گفت بده هزار دینار باین مرد : و پانصد دینار و سیصد دینار : و دویست دینار : وصد دینار : و پنجاه دینار : و سی دینار : وفرمود به پیرمرد وابگذار الاغ را مکان خود یعنی آن عمل را انجام مده : وگرفت آنمرد دوهزارو صدوهشتاد دینار را .

۱۲۹۹ـ در کتاب انوار از بعضی از کتابهای عربی نقل کرده که شاعری آمد نزد معن بن زائده واو درقصر وعمارت حکومتی بود وشاعر راهی نیافت بسوی معن نهرآب ازداخل قصر میگذشت نوشت بیت شعری را بر کاغذی و بچوبی بست و آب برد آنرا میان قصر اتفاقاً معن هم برلب نهر بود چشمش افتاد بچوبیکه بر آن کاغذیست گرفت چوب را وخواند کاغذ راکه در آن شعری بود باین مضمون که ای جود معن حاجت مرا بگوش معن برسان زیرا که من بسوی معن بغیر جود او واسطهٔ ندارم : معن از قصر بیرون شد وشاعر را صدا زد پس آمد نزد معن گفت توهستی نویسندهٔ این شعر گفت بلی: دستورداد صد هزار درهم دادند شاعر گرفت ورفت بمحل غریبان چون روزدوم شد طلب کرد اورا وآن کاغذ را بیرون آورد و خواندآن شعررا ودستور

القرطاسه وقرء ذالك الشعر وامر له بماة الف درهم وبقى على هذا الحال خمسة ايام ثم ان ذالك الشاعر خاف من ندامته على الدراهم فاخذها ومضى بها من البلد فطلبه اليوم السادس فقيل له انه سافر فقال والله ان طالع خزانتى اقوى من طالعه فوالله او بقى فى البلد لاعطية كل درهم و دينار فى خزانتى .

۱۳۰۰ جامع الاخبار روى عن على بن الحسين عليهما السلام انه جاء رجل وقال انا رجل عاص ولا اصبر عن المعصية فعظنى بموعظة فقال عليه السلام افعل خمسة اشياء و اذنب ماشئت فاول ذالك لاتأكل من رزق الله و اذنب ماشئت والثانى اخرج من ولاية الله واذنب ماشئت والثالث اطلب موضعا لايراك الله واذنب ماشئت و الرابع اذاجاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك و اذنب ماشئت و الخامس اذا ادخلك مالك النار فلاتدخل واذنب ماشئت .

۱۳۰۱ فى السفينه عن الصادق عليه السلام قال من احب ان يخفف الله عنه سكرات

داد صد هزار درهم دادند و بهمين قرار رفتار شد تا پنج روز: بعد از آن مرد شاعر ترسيد مبادا پشيمان شود و دراهم را پس بگيرد لذا درهمها را برداشت واز بلد خارج شد و گريخت روز ششم معن فرستاد طلب كرد او را گفته شد آنمرد مسافرت كرد : معن گفت بخدا شانس خزينهٔ من بلندتر از شانس او بود بخدا قسم اگر نميرفت و ميماند در بلد ميدادم هرچه طلا و نقرهٔ درخزانه يافت ميشد.

۱۳۰۰ــ دركتاب جامع الاخبار روايت شده از امام چهارم عليه السلام كه مردى آمد خدمت آنحضرت وعرض كرد من مردى هستم عاصى و گنه‌كار و نميتوانم خوددارى كنم ازمعصيت موعظه فرمائيد مرا بموعظهٔ كـه پند بگيرم فرمود : بجا بياور پنج‌چيز وبعد گناه كن هرچه خواهى: اول آن اينكه نخور از رزق‌خدا و گناه كن‌هرچه خواهى: دوم آنكه‌خارج شو ازملك وسلطنت خدا و گناه كن هرچه خواهى: سوم آنكـه براى خود مكانى پيدا كن كه نه‌بيند خدا تورا و گناه كن هرچه خواهى : چهارم آنكه هنگاميكه ملك موت‌آمد بجهت قبض روحت اورا ازخود دور كن و گناه كن هرچه خواهى: پنجم آنكه زمانيكه بخواهد وارد كند مالك دوزخ تورا به‌آتش وارد مشو و گناه كن آنچه خواهى

۱۳۰۱ــ دركتاب‌سفينه‌است كه امام ششم عليه السلام فرمود هركه خواهدودوست بدارد كه سبك گرداند خدا سكرات مرگ اورا پس بايد نسبت بذى‌رحم خود پيوندكند وصلهٔ رحم

الموت فليكن لقرابة وصولا وبوالديه باراً فاذا كان كذالك هون الله عليه سكرات الموت ولم يصبه في حيوته فقرا .

۱۳۰۲ مجموعة ورام قيل لمحمد بن علي بن الحسين عليهم السلام ما اقل ولد ابيك قال العجب لي كيف ولدت كان ابي يصلي في اليوم والليلة الف ركعة فاي وقت يفرغ للدنيا .

۱۳۰۳ في امالي الشيخ عن موسى بن قيس قال حدثنا الحسين ابن امباط العبدى، قال سمعت عمار بن ياسر رحمه الله يقول عند توجهه الى صفين : اللهم لو اعلم انه ارضى لك ان ارمي بنفسي من فوق هذا الجبل لرميت بها ولو اعلم انه ارضى لك ان اوقد لنفسي نارا فاوقع فيها لفعلت: واني لا اقاتل اهل الشام الا وانا اريد بذالك وجهك وانا ارجوان لا تخيبني وانا اريد وجهك الكريم

۱۳۰۴ في اللالي حكي عن مالك بن زياد قال نازعني نفسي في ماء بارد في كوز جديد فقلت هذا حلال لا بأس به فاشتريت كوزا وملاته ماء و وضعة في مهب الشمال

کند ونسبت به پدر ومادرخود نیکی کند : هر گاه چنین کرد سهل میکند خدا براو سختیهای مرك را : ونرسد به اوفقرهر گز.

۱۳۰۲ـ ونیز درمجموعهٔ ورام است که گفته شد بحضرت باقر امام پنجم علیه‌السلام که چقدر کم است اولاد پدر بزرگوارت فرمود من تعجب دارم که چگونه تولد یافته‌ام از پدر بزرگواریکه نمازمیخواند درشب وروزی هزار رکعت : وچگونه وقتی‌میماند برای‌آنحضرت که صرف امردنیوی کند .

۱۳۰۳ـ درکتاب امالی شیخ طوسی نقل است ازموسی پسر قیس که گفت حدیث کرد برای ما حسین پسر امباط عبدی که گفت شنیدم عمار یاسر رحمت خدا براو که میگفت هنگام رفتن بجنگ صفین که بارخدایا اگر بدانم رضایت تو دراین است که پرت کنم خودرا ازبالای این کوه هراینه پرت میکنم خود را ازآن : و اگر بدانم رضایت تو در این است که آتشی برافروزم وبیندازم خودرا درآن‌میکنم این‌کاررا : ومن نمی‌جنگم با اهل شام مگر آنکه‌اراده دارم بدست‌آوردن رضای تورا ومن امیدوارم براینکه نا امید نگردانی مرا ومن‌درنظر دارم دراین‌کار رحمت و کرم تورا .

۱۳۰۴ـ درکتاب لالی ذکرشده حکایتی ازمالك بن زیاد که نفس من میل کرد به آب سردی در کوزهٔ تازهٔ : با خود گفتم اینکه حلال است و ازشرع منعی نرسیده پس‌خریدم‌کوزهٔ

حتی برد وحان وقت الافطار وصليت المغرب و نوافله وجعلت نفسی تنازعنی وانازعها فغلبتنی عيناى فرايت فی النوم حوراء لم ترعينی مثلها حسنا وجمالا فتحيرت فيها فقلت لمن انت قالت لمن لا يبيعنی بشربة ماء بارد فی كوز جديد ثم ركضت الكوزة برجلها فانتبهت فاذا الكوز مكسور والماء مصبوب.

۱۳۰۵ فی اللالی قال النبی صلی الله علیه و آله انا وكافل اليتيم كهاتين فی الجنة اذا لقی الله واشار بالسبابة والوسطی وقال صلی الله علیه و آله من كفل يتيما اوجب الله له الجنة كما اوجب جهنم علی آكل ماله وقال علیه السلام من حفظ يتيما حفظه الله وكان النبی صلی الله علیه و آله يتكفل يتيماً وكان كلما يجلس علی طعامه يحضره ويأكل معه فلما مضی زمانا مات اليتيم فلم يأكل النبی صلی الله علیه و آله فی الليلة طعاما وكان يتأسف علی فوته فقال له اصحابه كم تحزن قلبك بفوته وحرمانك منه نحن نجيئك بيتيم آخر فتكفله قال صلی الله علیه و آله هذا اليتيم كان سيئی الخلق وانا كنت تحمّلت سوء اخلاقه فلا يحصل لی من غيره ما يحصل منه من الفيض.

و پر کردم آن را از آب و گذاشتم در محل وزیدن باد تا سرد شود ورسید وقت افطار و نماز مغرب خواندم با نافله دراین هنگام نفس وادار میکرد مرا بر خوردن ومن هم خودداری میکردم دراین بین خواب غالب شد وخوابم برد ودرخواب دیدم حوریهٔ زیبا که ندیده بودم بمثل آن هرگز درحسن وجمال بحیرت رفتم دربارهٔ او وگفتم تو مال که هستی: گفت من از آن کسی هستم که مرا ازدست ندهد در برابر شربت آب سردی در کوزهٔ تازهٔ وبعد انداخت کوزه را به پایش دراین بین ازخواب بیدارشدم دیدم کوزه شکسته شده وآب ریخته بروی زمین.

۱۳۰۵- در کتاب لالی نقل شده که رسولخدا فرموده من وکسی که کفالت یتیم کند مثل این دو هستند در بهشت هنگامیکه خدا را ملاقات کند واشاره کرد به دوانگشت سبابه و وسطی و فرمود هر که کفالت کند امر یتیمی واجب میشود از طرف خدا برای او بهشت مثل اینکه حتم میشود جهنم برکسیکه بخورد مال یتیم را وفرمود هر که حفظ کند یتیمی را حفظ کند خدا اورا وخود رسولخدا تکفل میفرمود یتیمی را بطوریکه هر گاه می نشست سر سفره طعامی او را می نشانید وغذا میخورد باآنحضرت زمانی باین منوال گذشت تاآن یتیم مرد: رسولخدا آن شب غذا نخورد واظهار تاسف میکرد برفوت او: اصحاب عرضکردند باآنحضرت تاکی محزون است قلب شما برفوت او وبرنبود او: ما بجای اویتیم دیگری میاوریم که شما تکفل کنیداورا فرمود این یتیم بد خلق بود ومن صبروتحمل داشتم بر بدی خلق او: وحاصل نمیشود از غیر او آنچه حاصل میشد از او برای من ازفیوضات.

۱۳۰۶ وفی ذالك الكتاب قال ابوعبدالله ان صدقة السّر تطفی غضب الرّب و تمحوالذنب العظیم، وتهوّن الحساب وقدورد ان رجلاكان یشتری الطّیور فیعتقها فلما مات اجتمعت الطّیور علی جنازته مالایحصی عددها الاالله تصیحون فلما قبر سمعوا صوتا الی کم تصیحون فقدو هبته لکم.

۱۳۰۷ نقل فی الّلالی باب التوبة انه لماصنع نوح السفینه وار کب فیهاجمیع انواع الحیوانات بقی الحمار خارج السفینه و خاف نوح من الغرق و کلّما امره باالرّکوب امتنع فغضب علیه نوح و قال ار کب یاشیطان مخاطبا للحمار فسمع الشیطان کلام نوح فتعلق بذنب الحمار فرکب فی السفینه و نوح علیه السلام کان یظن انه لم یر کب ولم یر خص له فلمّا اخذت السفینه مأخذها وطافت علی الماء نظر نوح علیه السلام فر أی ابلیس جالساً علی صدر السفینه فقال له من رخّصك فقال انت الم تقل ار کب یاشیطان ثم انه قال یانوح ان لك عندی یداً ونعمة اریدان اکافیك علیها فقال نوح وماهی فقال انك دعوت علی قومك فاغر قتهم بساعة واحدة ولو بقوا الکنت متحیراً فی اضلالهم و ایرادهم

۱۳۰۶ ـ و در آن کتاب است که امام ششم فرمود صدقهٔ پنهانی فرومینشاند غضب پروردگار را ومحو میکند گناهان بزرگ را وآسان میکند حساب را و در آن کتاب است که مردی دأبش این بود که میخرید پرندگان را وآزاد میکرد پس از آنکه مرد جمع شدند پرندگان زیادی که عدد آنهارا نمیدانند مگر خدا وصیحه میکشیدند : پس از آنکه بخاك سپردند ودفن کردند ندائی شنیده شد که تاکی ناله میکنید ما اورا بشما بخشیدیم .

۱۳۰۷ـ در کتاب لالی نقل شده در باب توبه که پس از آنکه حضرت نوح کشتی درست نمود وسوار کرد در آن تمام اقسام حیوانات را باقی ماند الاغ خارج از کشتی ومیترسید نوح ازغرق شدن آن و هرچه وادار میکرد اورا بسوارشدن امتناع میکرد باین جهت غضب کرد نوح براو وگفت سوارشو ای شیطان و این کلام به الاغ فرمود شیطان شنید صدای نوح را چسبید بدم الاغ و بکشتی سوار شد : و نوح گمان میکرد که شیطان سوار نشده زیرا رخصت سوارشدن باو نمیداد : پس از آنکه کشتی تکمیل شد وشروع کرد برفتن روی آب و حضرت نوح نظری بکشتی انداخت دید شیطان بالای آن نشسته فرمود به او که بتو اجازه ورود داد گفت تو آیا نگفتی سوارشو ای شیطان وبعد گفت ای نوح تورا نزد من لطفی ونعمتی است ومن دوست دارم آن را تلافی کنم فرمود نوح چیست آن نعمت : گفت آن نعمت این است که تو نفرین کردی

موارد المهلكة فلما علم نوح عليه السلام ان الشيطان قدشمت به بكى وناح بعد الطوفان خمسمأة عام فسمّى نوحا فاوحى الله سبحانه الى نوح ان اسمع مايقول لك الشيطان واقبل كلامه فقال نوح عليه السلام ماتقول يا ابليس فقال يا نوح انهاك عن خصال اولها الكبر والعجب فان اول ماعصى الله به التكبر وذالك انه امرني بالسجود لابيك آدم ولوسجدت له لما اخرجني من عالم الملكوت : وثانيها الحرص فان الله اباح الجنه كلها لابيك ونهى عن شجرة واحدة فدعاه حرصه الى الاكل منها فاكل فصار عليه ماصار: وثالثها لاتخلو بامراة اجنبية الا ويكون معكما ثالث فانك ان خلوت بها من غير ثالث كنت انا الثالث فاسول لك الامر حتى اوقعتك في الزنا فاوحى الله اليه بقبول قول الشيطان .

۱۳۰۸ في السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام مجالسة الاشرار تورث سوء الظن بالاخيار ومجالسة الاخيار تلحق الاشرار بالاخيار ومجالسة الابرار للفجار تلحق

برقوم خود و به يک ساعت آنهارا غرق كردى وهلاك نمودى و اگر باقى بودند وهلاك نميشدند من سر گردان بودم كه چگونه آنها را فريب دهم وچگونه آنها بموارد هلاكت وادار كنم: از اين كلام فهميد كه شيطان او را شماتت كرد لذا بود كه گريه كرد و نوحه كرد بعد از طوفان پانصد سال وناميده شد نوح پس خدا وحى كرد بنوح كه بشنو كلام شيطان را و قبول كن آنرا فرمود نوح ع كه چه ميگوئى اى شيطان : گفت اى نوح نهى ميكنم تورا ازخصلتهائى كه اول آنها كبراست وخود پسندى زيراكه اول چيزيكه عصيان شد خدا بآن كبر است بجهة آنكه دستورداد خدا وامر كرد كه من سجده كنم پدرتوآدم‌را واگرسجده كرده بودم وتكبر نميكردم خارج نميكرد مرا از صف ملائكه : ودوم آنها حرص است زيراكه خدا مباح گردانيد بهشت را تماما براى پدر توآدم ومنع كرد ازيک درختى پس وادار كرد اورا حرص بخوردن ازآن درخت پس خورد و گرديد آنچه گرديد و ازبهشت خارج شد بسبب آن : وسوم آنها اين است كه خلوت مكن با زن اجنبيه مگر آنكه باشد با شما شخص ديگرى زيراكه اگر خلوت كردى با او بدون سومى هراينه من كه شيطانم سوم شما خواهم بود پس حيله ميوزدم تا واقع بسازم تورا در زنا پس وحى كرد بسوى نوح خدا بقبول كردن قول شيطان .

۱۳۰۸ــ در كتاب سفينه نقل شده كه امير المؤمنين عليه السلام فرمود همنشين شدن با اشرار ومردمان زشتخو باعث بدگمانى بخوبان‌ميشود وهمنشينى با خوبان ملحق‌ميكند بدهارا به خوبها : وهمنشينى كردن ابرار بافجار ملحق ميكند ابرارا بفجار: پس هر كه مشتبه باشد برشما حال اوونشناسيد ونفهميد دين‌اورا نظر كنيد بكسانيكه باآنها آميزش دارد : اگر آنها

الابرار بالفجار فمن اشتبه علیکم امره ولم تعرفوادینه فانظروا الی خلطائه فان کانوا اهل دین الله فهوعلی دین الله وان کانوا علی غیر دین الله فلا حظّ له من دین الله ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یواخین کافرا ولا یخالطن فاجرا ومن آخی کافرا اوخالط فاجرا کان کافرا فاجراً.

۱۳۰۹ لالی قال النبی صلی الله علیه و آله لاصحابه اتدرون من المفلس قالوا المفلس فینا من لادرهم ولامال ولامتاع له قال صلی الله علیه و آله ان المفلس من امتی من اتی یوم القیامة بصلوة و صیام و ذکوة وحج ویأتی قدشتم هذا واکل مال هذا وهتك دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته وهذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ماعلیه اخذ من خطایاه فطرحت علیه ثم یطرح فی النار.

۱۳۱۰ وفیه قال ابن عباس کلب امین خیر من صاحب خون قال و کان للحرث بن صعصعة ندماء لایفارقهم وکان شدیدالمحبة لهم فخرج فی بعض متنزهاته ومعه ندمائه فخلّف منهم واحدافدخل علی زوجته فأکلاوشربا ثم اضطجعا فوثب الکلب علیهما

از اهل دین بودند پس این هم بردین خداست و اگر آنها برغیردین خدا بودند پس ندارد این کس هم بهرهٔ از دین خدا بدرستیکه رسولخدا ص فرموده هر که ایمان بخدا وروز قیامت دارد پس برادری نکند باکافر وآمیزش پیدا نکند با فاجر وهر که برادری کند باکافری یا آمیزش کند با فاجری خواهد بودکافر و فاجر

۱۳۰۹ ـ در کتاب لالی نقل شده که رسولخدا ص فرمود باصحاب و یاران خویش که آیا میدانید مفلس و تهی‌دست چه کسی است گفتند مفلس نزد ماکسی است که نباشد درهم و نه مالی و نه‌متاعی برای او : فرمود بدرستیکه‌مفلس ازامت من کسی است که بیاید روز قیامت با نماز و روزه وذکوةوحج : و از طرفی هم دشنام داده باین : و خورده‌مال این وباعث‌ریختن خون این شده و دیگری راکتك‌زده : و در مقابل داده میشود باین اشخاص‌حسنات وکارهای خوب او و اگر تمام شد حسنات او و تمام نشد حقوق مردم که براوهست ازگناهان آنها ریخته میشود براو و بعد انداخته میشود درآتش .

۱۳۱۰ ـ و در آن کتاب است که ابن‌عباس گفت سگ امین بهتر است از رفیق خائن و گفت برای حرث پسرصعصعة همنشین هائی بود که از او جدا نمیشدند و او هم بآنها زیاد علاقه و محبت داشت تا اینکه رفت وقتی به‌بعضی از تفریح گاهها و با خود بردرفقای خودرا

فقتلهما فلمارجع الحرث الی منزله وجدها میتین فعرف الامر فأنشأ یقول : فیاعجبا للخل یهتك حرمتی : ویاعجبا للکلب کیف یصون : ومازال یرعی ذمتی ویحوطنی : ویحفظ عرسی والخلیل یخون : وفی بعض نسخ الحدیث قال النبی صلی الله علیه وآله ینبغی للمؤمن ان یکون کاخلاق الکلب ففیه خمسة اخلاق : اولها یکون جائعا ابداً وهذا من اخلاق الصالحین : والثانی لا یکون له موضع وهذا من آثار الصالحین : والثالث لاینام باللیل وهذا من افعال الصالحین : والرابع ان لایکون له مال حتی یرثه الوارث وهذا معیشة الصالحین : والخامس ان لایفارق باب صاحبه وان طرده فی یوم مأة مرة وهذا من وفاء الصالحین .

۱۳۱۱ وفی هذا الکتاب نقل عن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طوبی لمن کان عیشه کعیش الکلب وفیه عشر خصال: الاولی لیس له مال: والثانیه لیس له قدر: والثالثه الارض کلها له بیت : الرابعة اکثر اوقاته یکون جائعا : الخامسة اکثر اوقاته یکون ساکتا : والسادسه یجول حول البیت باللیل والنهار: والسابعه یقنع بما یدفع الیه :

و باقی گذاشت یکی از آنها را : و او وارد شد برعیال حرث پس خوردند و نوشیدند و بعد هم بستر شدند سگ حرث جستن کرد و هر دو را کشت و چون برگشت حرث بمنزل و آنها را کشته دید مطلب را فهمید و شعری گفت باین مضمون عجب است از دوستی که تجاوز بناموس کند و عجب است از سگی که حفظ میکند و همیشه رعایت کند جانب مرا وحفظ کند عروس مرا و دوست خیانت کند و در بعضی از نسخه‌های حدیث است که رسولخدا فرموده سزاوار است برای مؤمن که اخلاق اومثل اخلاق سگ باشد زیرا در او پنج خلق است : اول آنکه گرسنه است همیشه و این از اخلاق صالحین است : دوم آنکه نیست برای او منزل و مأوائی و این از آثار صالحین است: سوم آنکه نمیخوابد در شب و این از کردار صالحین است : چهارم اینکه نیست برای او مالی که بارث ببرند ورثه و این است زندگانی صالحین: پنجم اینکه نمیرود از درخانهٔ صاحبش و هرچند براند او را روزی صدبار و این وفای صالحین و نیکوکاران .

۱۳۱۱- و در آن کتاب نقل شده از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود خوشا بحال کسیکه زندگی او بمثل زندگی سگ باشد و در آن ده خصلت است: اول آنکه نیست برای او مالی: دوم آنکه نیست برای او منزلتی: سوم آنکه زمین تمام خانه و مسکن او است: چهارم آنکه بیشتر اوقات میباشد گرسنه ؛ پنجم آنکه بیشتر اوقات ساکت است : ششم آنکه میچرخد شب وروز اطراف خانه و انجام وظیفه میکند: هفتم آنکه قناعت میکند بآنچه بیندازند

والثامنه لوضرب صاحبه ماة جلدة لم يترك باب دار صاحبه : والتاسعه يأخذ عدو صاحبه ولا يأخذ صديقه : العاشرة اذامات لم يترك من الميراث شيئاً .

۱۳۱۲ في السفينه في عصى قال عيسى بن مريم للحواريين تحبّوا الى الله وتقرّبوا اليه قالوا ياروح الله بماذا نتحبب الى الله ونتقرب قال ببغض اهل المعاصي والتمسوا رضى الله بسخطهم .

۱۳۱۳ و فيه في قصص قال الطيبى في الخلاصه قال جعفر بن محمد الطالبى صلّى احمد بن حنبل و يحيى بن معين في مسجد الرّصافه فقام بين ايديهما قاص* فقال حدثنا احمد بن حنبل و يحيى بن معين قالا حدثنا عبدالرزاق قال حدثنا معمر عن قتاده عن انس قال قال رسول الله من قال لا اله الا الله يخلق من كل كلمة منها طائر منقاره من ذهب و ريشه مرجان واخذ في قصة من نحو عشرين ورقه : فجعل احد ينظر الى يحى و يحى ينظر الى احمد فقال انت حدثته بهذا فقال ماسمعت بهذا الا هذه الساعة قال فسكتا جميعا حتى فرغ فقال يحى بيده ان تعال فجاء متوهّماً النوال

پيش او: هشتم آنكه اگر بزنند صاحبش اورا صدتازيانه ترك نميكند درب خانهٔ صاحب خود را: نهم آنكه بدشمن صاحبش حمله ميكند اما بدوست اوكارى ندارد: دهم آنكه وقتى مرد چيزى نميگذاردكه وارث ببرد .

۱۳۱۲ ـ دركتاب سفينه نقل است كه فرموده عيسى بن مريم ع بحواريين خود دوست شويد باخداو نزديك شويد بخدا : گفتند ياروح الله چگونه دوست و نزديك شويم بخدافرمود بدشمن داشتن اهل معصيت : و بخواهيد رضاى خدا بدشمنى و غضب اهل معصيت .

۱۳۱۳ ـ و در آن كتاب است كه طيبى دركتاب خلاصه ذكر كرده كه محمد طالبى گفت نمازخواند احمد بن حنبل و يحيى بن معين درمسجد رصافه: وبرخواست جلو آنها مردقصه گوئى وگفت حديث كردمرا احمدبن حنبل و يحيى بن معين از عبدالرزاق از معمر ازقتاده ازانس كه رسولخدا فرموده هركه بگويد لا اله الا الله خلق ميشود از هركلمهٔ ازآن پرندهٔ كه منقار او از طلا و پراو از مرجان باشد وبعد بيان كرد حكايتى بمقدار بيست ورق : در اين هنگام احمد و يحيى بهم نگاه كردند و احمد به يحيى گفت آيا تو اين كلام را گفتهٔ يحيى گفت من نشنيده‌ام اين قصه را مگر اين ساعت و هردوساكت شدند تا اوفارغ شد : بعد يحيى اشاره كردبادست كه بيا : آمد باخيال و گمان اينكه چيزى بناست به او بدهند : يحيى گفت چه كسى اين مطلب كه گفتى برايت حديث كرده : گفت احمدبن حنبل و يحيى بن معين : گفت من يحيى بن معين

* چند قصه دروغ ازقصه گو

يحيزه فقال له يحي من حدثك بهذا فقال له احمد بن حنبل ويحي بن معين : فقال انا ابن معين وهذا احمد بن حنبل ماسمعنا بهذا قط في حديث رسول الله صلى الله عليه وآله فان كان ولابد لك من الكذب فعلي غيرنا فقال له انت يحي بن معين قال نعم قال لم ازل اسمع ان يحي بن معين احمق وماعلمتة الاهذه الساعة قال له يحي وكيف علمت اني احمق قال كانه ليس في الدنيا يحي بن معين واحمد بن حنبل غيركما : كتبت عن سبعة عشر احمد بن حنبل غير هذا قال فوضع كمه علي وجهه وقال دعه يقوم فقام كالمستهزء بهما انتهى وقال ابو العباس المبرد في الكامل وخبرت ان قاصاً كان يكثر الحديث عن هرم بن حيان فاتفق هرم معه في مسجد وهو يقول حدثنا هرم بن حيان مرة بعد مرة باشياء لايعر فهاهرم فقال له ياهذا اتعرفني انا هرم بن حيان ماحدثتك من هذا الشيئي قط قال له القاص وهذا ايضاً من عجائبك انه ليصلي معنافي مسجد ناخمسة عشر رجلا اسم كل رجل منهم هرم بن حيان كيف توهمت انه ليس في الدنيا هرم بن حيان غيرك وكان باالرقه قاص يكنى اباعقيل يكثر التحدث عن بني اسرائيل فيظن به الكذب فقال له يوما الحجاج بن حنتمه ماكان اسم

و اين هم احمدبن‌حنبل و نشنيديم ما اين مطلب را هيچگاه از احاديث رسولخدا ص و اگر الاولابد تو بايد دروغ بگوئى بغيرمادروغ نسبت‌بده : گفت تويحيى بن معين هستى گفت‌بلى: گفت هميشه من شنيده بودم‌كه يحيى بن معين مرديست احمق و اين مطلب را نفهميده بودم‌تا اين ساعت : يحيى گفت چگونه دانستى من احمقم : گفت بمثل اينكه در دنيا يحيى بن معين و احمدبن حنبل غيرشما دونفر نيست : و حـال آنكه من از هفده احمدبن حنبل و يحيى بن معين حديث نوشته‌ام : يحيى آستين بصورت گذاشت و به احمد گفت بگذار برخيزد و برود و از جابرخواست باحال تمسخر به‌احمد ويحيى انتهى و ابوالعباس مبرد دركتاب‌كامل نقل كرده كه بمن خبر رسيد قصه گوئى زياد حديث ميكند از هرم‌بن‌حيان اتفاق افتاد كـه هرم روزى در مسجد با قصه گو جمع شدند : هرم‌ديدكه ميگويد حديث كرد مراهرم‌بن‌حيان‌چنين وچنان‌بيك امورى كه‌هرم آگاه نبود : هرم گفت اى مردآيا ميشناسى مراكه منم‌هرم‌بن‌حيان ونگفته‌ام اين اموركه گفتى بتوهر گز : قصه گو گفت اين حرف تو از عجايب روزگار است : زيرا الان نمازميخواند باما درمسجد پانزده مردكه‌اسم آنها هرم‌بن‌حيان است : وتوچگونه توهم‌كردى كه نيست در دنياغيرتوهرم‌بن‌حيانى در رقه‌بود مردى قصه گو كه كنيهٔ او ابوعقيل بود زياد نقل حديث ميكرد از بنى‌اسرائيل وگمان دروغ گوئى به اوبرده ميشد روزى‌حجاج پسر حنتمه به‌او گفت اسم گاو بنى‌اسرائيل‌چه‌بود: گفت حنتمه مردى از اولاد ابى‌موسى‌اشعرى

بقرة بني اسرائيل قال اسمها حنتمه فقال له رجل كان من ولد ابي موسى الاشعري في اي الكتب وجدت هذا قال في كتاب عمرو بن العاص .

۱۳۱۴ في ارشاد الديلمي قال صلى الله عليه وآله في خطبة اما بعد فان الدنيا قد ادبرت وآذنت بوداع وان الاخرة قد اقبلت واشرفت باطلاع الاوان اليوم المضمار وغدا السباق والسبقه الجنة والغاية النار افلا تائب من خطيئة قبل منية الاعامل لنفسه قبل يوم بؤسه وحسرته الاوانكم في ايام عمل من ورائه اجل فمن عمل في ايام عمله قبل حضور اجله نفعه عمله ولم يضره اجله ومن قصر في ايام عمله خسر وضره اجله الافاعملوا في الرغبة كما تعملون في الرهبة : الا اني لم اركالجنه نام طالبها ولاكالنار نام هاربها وانه من لم ينفعه الحق يضره الباطل ومن لم يستقم به الهدى يرده الضلال الى الردى الاوانكم قد امرتم بالظعن و دللتم على الزادوان اخوف ما اتخوف عليكم اتباع الهوى و طول الامل تزودوا من الدنيا في الدنيا مما تنجون به انفسكم .

به او گفت در کدام کتاب دیدی این اسم را گفت در کتاب عمرو بن العاص .

۱۳۱۴ ـ در کتاب ارشاد دیلمی ذکر شده که پیغمبر خدا در خطبهٔ فرمود اما بعد بدرستیکه دنیا پشت کرده واعلام وداع کرده : و آخرت روآورده وعماقریب بماوارد میشود: آگاه باشیدکه امروز میدان عمل است و فردا روز نتیجه گرفتن و ثمرهٔ عمل بهشت است و آخر کار وحرص ودویدن آتش آیاهست توبه‌کنندهٔ ازگناهش پیش از مرگ : آیاهست عمل کنندهٔ برای نجات خودش قبل از رسیدن روز شدت و ندامت وحسرت: بدانید که واقع‌شدید در روز عمل که بعد او رسیدن مرگ است و آمدن اجل هر کـه کاری کند در روزیکه وقت‌کار است و هنوز اجل نرسیده نفع خواهد داد عمل او ومایهٔ نجات او خواهد بود و رسیدن اجل زیان ندارد برای او: و هر که کوتاهی کند در وقت عمل‌زیان‌کرده ونرسیدن اجل‌مایهٔ‌خسران او است: ای مردم عمل کنید هنگام رغبت وخوشی بمثل روز بیچارگی : آگاه باشیدکه‌ندیدم چیزی بمثل‌بهشت که بخوابد طالب‌آن ونه‌بمثل‌آتش که بخوابد خائف‌آن: وبدرستیکه کسیکه برخوردار نمیشود از حق‌وخوبی ضرر میرساند به اوباطل : وکسیکه استفاده نکند ازچراغ هدایت‌دورمیکند او را گمراهی بسوی پستی وهلاکت : آگاه باشیدکه شما مأمور هستیدبکوچ کردن و راهنمائی شدید بزادو توشه‌وترسناك‌ترین چیزیکه ترسانم برشما پیروی ازهوی و درازی‌آرزوها است توشه بردارید از دنیادر دنیا به‌اموریکه نجات داده شود به‌آن شخص‌شما

۱۳۱۵ قال بعض العلماء یا اخی ان الموتی لم یبکومن الموت لانه محتوم لابد منه وانما یبکون من حسرة الموت کیف لا یتزودون من الاعمال الصالحة التی بها یستحقون الدرجات العلی ولانهم ارتحلوا من دار لم یتزودوا منها و حلوا بدار لم یعمروها فیقولون حینئذ یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله .

۱۳۱۶ منهاج البراعة دخل رجل علی ابی ذر فقال یا اباذر ما اری فی بیتك متاعا ولا غیر ذالك من الاثاث فقال ان لنا بیتا نوجه صالح متاعنا الیه فقال انه لابد لك من متاع مادمت فیها فقال ان صاحب المنزل لا یدعنا فیه .

۱۳۱۷ الالی عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیأتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دین الامن یفر من عین الی شاهق ومن جحر الی جحر کالثعلب باشباله قالوا ومتی ذالك الزمان قال اذا لم تنل المعیشه الا بمعاصی الله فعند ذالك حلت العزوبة قالوا یا رسول الله امرتنا بالتزویج قال بلی ولکن اذا کان ذالك الزمان فهلاك الرجل

۱۳۱۵ ـ در کتاب مجموعهٔ ورام نقل است از بعضی از علما که فرموده‌ای برادرمن مردگان از مرگ گریه نمیکنند زیرا مرگ حتمی وناگریر است : و بدرستیکه گریه‌میکنند از حسرت مرگ که چگونه توشه برنداشتند از کردار نیك که بواسطه‌آن برسند مقامات عالیهٔ بهشت و نیز گریه میکنند برای آنکه رفتند از خانهٔ که جای عمل بود وتوشهٔ نگرفتند ازآن و وارد شدند بخانهٔ که آبادنکردند آنرا و اظهار ندامت وپشیمانی میکنند بجهت کوتاهی کردن در امورخدائی .

۱۳۱۶ ـ در کتاب منهاج البراعه‌است که‌وارد شد مردی برابی‌ذر گفت ای‌ابی‌ذرنمیبینم درخانهٔ تومتاعی و نه‌غیرمتاعی از لوازم زنده گی گفت بدرستیکه ماراست‌خانهٔ که فرستادیم پسندیدهٔ از اثاث‌خود را آنجا : گفت ناچاری از مقداری ازمتاع مادام که دراین خانه‌هستی: گفت بدرستیکه صاحب‌خانه نمیگذارد ما بمانیم در این‌خانه .

۱۳۱۷ـ در کتاب لالی از ابن‌مسعود نقل شده‌که رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله فرمود هراینه بیاید برمردم زمانی که سالم نماند برای‌صاحب دین دین اومگر برای کسیکه فرار کند ازقلهٔ بقلهٔ و ازسوراخی بسوراخی مثل روباه باکودکان خود : عرضکردند چه زمانی خواهد بودآنزمان فرمود هنگامیکه باسباب معیشت نرسند مگر بوسیلهٔ معصیت و نافرمانی‌خدا : و فرمودآنزمان‌خواهد بودکه عزوبت حلال‌خواهد بود عرضکردند یـا رسول‌الله امرمیفرمائی ما را بزناشوئی (یعنی‌چطوراست که‌آنزمان ترك آن حلال‌شود) فرمود بلی‌آن زمان که بشود

علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته واولاده فان لم یکن له زوجة ولاولد فعلی یدی قرابته وجیرانه قالوا وکیف ذالك یارسول الله صلی الله علیه و آله قال یعیرونه بضیق المعیشه ویکلفونه بمالایطیق حتی یردوه مواردالهلکة .

۱۳۱۸ مجموعة ورام وروی ان عیسی علیه السلام اشتد به المطر والرعد والبرق یوما فجعل یطلب شیئاً یلجأ الیه فرفعت له خیمة من بعید فاتاها فاذا فیها امرأة فحاد عنها فاذا هو بکهف فی جبل فأتاه فاذا فیه اسد فوضع یده علیه فقال اللهی لکل شیئی مأوی ولم تجعل لی مأوی فاوحی الله تعالی الیه مأواك فی مستقر رحمتی وعزتی و جلالی لازوجنك یوم القیامة مأة حوریه خلقتها بیدی ولاطعمن فی عرسك اربعة آلاف عام یوم منها کعمر الدنیا ولامرن منادیا ینادی این الزهاد فی الدنیا زوروا عرس الزاهد عیسی بن مریم .

۱۳۱۹ فی الارشاد قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله لم یعط لیأخذ ولو انعم علی قوم ما انعم وبقواما بقی اللیل والنهار ماسلبهم تلك النعم وهم له شاکرون الاان یتحوّلوا من

هلاکت مرد بدست پدر ومادر اواست ، واگر نباشد برای او پدر ومادر هلاکت او بدست زن واولاد اواست : واگر نباشد برای او زن واولاد هلاکت او بدست خویشان وهمسایگان اواست گفتند چگونه یارسول الله فرمود سرزنش میکنند اورا بتنگی معاش ووادارمیکنند اورا بچیزیکه واموریکه توانائی ندارد تا واردکنند اورا بموارد هلاکت .

۱۳۱۸ـ درکتاب مجموعهٔ ورام روایت شده که حضرت عیسی علیه السلام را باران سختی گرفت وروزی رعد وبرق شدید شد درمقام برآمد بیابد محلی که پناه بآن ببرد آشکارشد برای او خیمهٔ از دورچون رفت بسوی خیمه دید میان آن خیمه زنی است دورشد ازآن : دید سوراخ وغاری میان کوهی رفت که بآنجا پناه ببرد دیدشیری خوابیده میان آن پس گذاشت دست خودرا برآن غار وگفت خدایا برای هرچیزی مأوا ومحلی است ولی برای من محل ومأوائی قرار ندادی : خدا وحی کرد بسوی او کـه مأوای تو در قرارگاه رحمت من است : قسم بعزت و جلالم که تزویج کنم بتو روزقیامت صد حوریه که بدست با قدرت خود خلق کرده‌ام آنها را و هر اینه بخورانم درعروسی توچهارهزارسال که یک روزآن بمقدارعمردنیا باشد: ودستوردهم منادی نداکند کجایند زاهدین دردنیا بیایند به‌بینند عروسی زاهد عیسی پسرمریم را

۱۳۱۹ـ ودر کتاب ارشاد است که رسولخدا فرمود بدرستیکه عطا نمیکند تا بستاند : واگرانعام کرد بقومی نعمتی‌را باقی بماند مادامیکه شب وروزباقی است نمیگیرد ازآنها آن

شکر الی کفر ومن طاعة الی معصیة وذالك قول الله تعالی ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم .

۱۳۲۰ وفیه عن کلامه ﷺ لاخیر فی العیش الا الرجلین رجل یزداد فی کل یوم خیراً ورجل یتدارك سیئة بالتوبة وانی له بالتوبة والله او یسجد حتی ینقطع عنقه مایقبل الله ذالك منه الا بولایتنا اهل البیت الا ومن عرف حقنا ورجی الثواب فینا و رضی بقوته وستر عورته ودان الله بمحبتنا فهو آمن یوم القیامة .

۱۳۲۱ نقل عن ابوقدامة الشامی قال کنت امیرا علی الجیش فی بعض الغزوات فدخلت بعض البلدان فدعوت الناس ورغبتهم باالجهاد و ذکرت فضل الشهادة وما لاهلها ثم تفرق الناس ورکبت فرسی الی منزلی فاذا انا بامرأة من احسن الناس تنادی یا اباقدامة فمضیت ولم اجب فقالت ما هکذا کان الصالحون فوقعت فجائت ودفعت الی رقعة وخرقة مشدودة و انصرفت باکیة فنظرت فی الرقعه فاذا فیها مکتوب انت دعوتنا الی الجهاد ورغبتنا فی الثواب ولاقدرة لی علی ذالك فقطعت احسن مافی وهما

نعمت را درصورتیکه شکر گذار باشند : مگر آنکه بر گردند از شکر گذاری بسوی کفران و ازطاعت بسوی معصیت واین است قول خدای متعال ان الله الخ

۱۳۲۰ـ ودر آن کتاب ازکلام آنحضرت نقل است که فرموده است نیست خیر درزندگی مگر برای دو فرد یکی آنکه بیفزاید در هر روزی عمل نیکی ودیگر کسیکه جبران کند گناه ومعصیت را بتوبه وپشیمانی: وفرمود کجا میسور وممکن است برای اوتوبه : بخدا قسم اگر سجده کند تا باندازهٔ که قطع شود استخوان گردن او قبول نمیکند خدا توبه را از او مگر بدوستی ما اهلبیت رسالت :آگاه باشید هر که بشناسد حق مارا وامید ثواب ببرد در بارهٔ ما وراضی باشد بقوت وستر عورت وبخدا نزدیك شود بمحبت ما پس اوایمن است روزقیامت

۱۳۲۱ـ نقل شده ازابوقدامة شامی که گفت هنگامی که امیر بودم برلشکر دربعضی از جنگها پس داخلشدم به بعضی از بلاد وخواندم مردم را بجنگ وجهاد وتحریص کردم برآن وذکر کردم فضیلت شهادت را وبیان کردم اجر وثوابهائی راکه برای اهل جهاد هست : چون پراکنده شدند مردم وسوار اسب شدم که بروم : برخوردم بزنی که از نیکوترین مردم بود و بمن بانك زد ابوقدامه من رفتم که بروم وجواب ندهم : گفت مردان اینطور نبودند ایستادم تا رسید وداد بمن کاغذی وپارچهٔ بسته شدهٔ وبرگشت با حال گریان رقعه را گشودم دیدم درآن نوشته شده تو مارا دعوت کردی بجهاد و ترغیب کردی بثواب ومرا قدرت ویارای جهاد نیست

ضفیرتای و انفذتهما الیك لتجعلهما قید فرسك لعل‌الله یری شعری قیدفرسك فی سبیله فیغفر لی‌فلماکان صبیحة القتال‌فاذا بغلام بین‌یدی‌الصفوف یقاتل‌حاسراً فتقدمت الیه فقلت یافتی غلام غرراجل ولاآمن ان تجول‌الخیل فتطأك بارجلها فارجع عن موضعك هذا فقال اتأمرنی باالرجوع وقد قال‌الله تعالی یا ایهاالذین آمنوا اذالقیتم الذین کفرو احفاً فلاتولوهم الادبار وقرء الایة الی آخرها فحملته علی هجین‌کان معی‌فقال یا اباقدامة اقرضنی‌ثلاثة اسهم‌فقلت هذاوقت قرض فمازال یلحّ علیّ‌حتی قلت بشرط ان منّ‌الله علیك باالشهادة اکون فی‌شفاعتك قال‌نعم فاعطیة ثلاثة اسهم فوضع‌سهماً فی‌قوسه ورمی به ففتل رومیا ثم رمی باالاخرفقتل رومیاً وقال السلام علیك یا اباقدامه سلام مودع فجائه سهم فوقع بین عینیه فوضع رأسه علی‌قربوس سرجه فقدمت الیه فقلت لاتنسها فقال‌نعم ولکن لی‌الیك حاجة اذا دخلت المدینه فأت والدتی وسلم خرجی‌الیها واخبرها وهی‌التی‌اعطتك شعرها لتقید بها فرسك و سلم علیها فهی‌العام‌الاول اصیبت بوالدی وفی‌هذاالعام بی‌ثم مات فحفرت‌له ودفنته :

ولی‌جداکردم ازخود عزیزترین چیزی‌که با من بود وآن دو گیسوی من‌است وفرستادم نزد شماکه آنرا افساراسب خودکنی بامیدآنکـه شاید خدا به بیند موی‌مرا افساراسب شماکه در راه خدا میجنگید ومرا بیامرزد: وچون صبح روزجنك شد جوانی‌دیدم جلوصف جدال‌میکند با حال نومیدی رفتم بسوی اوو گفتم ای‌جوان پسربچهٔ هستی با جرئت و پیاده و گفتم میترسم برتو که لشکرجولانی کند وتوپامال‌شوی : بر گرد ازاین‌محل‌خطری: جوان گفت امرمیکنی که بر گردم وحال آنکه خدای متعال بمضون این‌آیه حرام‌کرده فراررا و خواند آیهٔ شریفه یا ایهاالذین‌آمنورا تاآخر در این وقت سوار کردم اورا براسب پیر وامانده‌ٔ‌که با من بود : جوان‌گفت ای ابوقدامه میشود قرض بدهی بمن سه چوبهٔ تیر گفتم این وقت قرض‌دادن است پس بمن پیچید واصرار والحاح کرد من‌گفتم به او بتو میدهم بشرط‌آنکه اگرخدا منت بتو گذاشت‌وشهادت نصیبت شد مرا شفاعت‌کنی: گفت قبول دارم : پس‌دادم سه تیر به او: یکی‌را بکمان‌گذاشت و انداخت بطرف دشمن ودشمنی راکشت : بعد تیر دیگری زد و نفر دیگری هلاك‌کرد : دراین بین سلام‌کرد بمن سلام وداع تیری ازطرف دشمن‌آمد و به پیشانی و بین دوچشم اووارد شد سرخودرا گذاشت برقربوس زین‌اسب : من رفتم و گفتم سفارش‌من‌فراموش نکنی (یعنی شفاعت) درهمان‌حال گفت بسیارخوب : ولی مرا بسوی توحاجتی است : وقتی مدینه رفتی بروپیش مادرمن وخرجین‌مرا به اوبده ومادرمن همان زنی‌است‌که موهای‌خودرا

فلماهممت باالانصراف عن قبره قذفته الارض فالقته علی ظهرها فقال اصحابه غلام غر ولعله خرج بغیر اذن امه فقلت ان الارض لتقبل من هو شرّ من هذا فقمت وصلّیت رکعتین ودعوت الله فسمعت صوتا یقول یااباقدامه اترك ولی الله فمابرحت حتی نزلت علیه الطّیور فأکلته فلما اتیت المدینه ذهبت الی داروالدته فلما قرعت الباب خرجت اخته الّتی فلما رانتی عادت الی امها وقالت یا اماه هذا ابوقدامه ولیس معه اخی وقد اصبنا فی عام الاول بابی وفی هذا العام باخی فخرجت امة فقالت امعزیا ام مهنیا فقلت مامعنی هذا قالت ان کان مات فعزنی وان کان شهیدا فهنئنی فقلت لابل مات شهیدا فقالت له علامة فهل رایتها قلت نعم لم تقبله الارض ونزلت الطیور فاکلت لحمه وترك عظامه فدفنتها فقالت الحمدلله فسلّمت الیها الخرج ففتحته و اخرجت منه مسحا وغلا من حدید وقالت انه کان اذاجنه اللیل لبس هذا المسح وغل نفسه بهذا الغل وناجی مولاه و

جهة افسارا سبت بتوداد وسلام مرا به اوبرسان : اوسال اول بمصیبت پدرم گرفتارشد و امسال بمصیبت من گرفتارشد : وبعد ازاین کلام ازدنیا رفت : حفیرهٔ کندم ودفن کردم او را خواستم بروم دیدم ازقبر بیرون افتاد : رفقای او گفتند جوانی بود مترس شاید بدون اذن مادرش آمده بجنك : گفتم زمین هرانیه قبول میکند بدتر ازاین را : پا شدم دورکعت نمازخواندم وخدارا خواندم دربارهٔ اوصدائی شنیدم که ای ابوقدامه : وابگذار ولی ودوست خدا را پس واگذار کردم واز محل خود نرفتم که دیدم پرنده گانی بجنازهٔ او روآوردند و خوردند او را چون بمدینه رسیدم رفتم بسراغ مادر او بدرخانه‌اش پس‌ازآنکه در زدم دیدم خواهر اوآمد بسوی من تا مرا دید برگشت بطرف مادرش وصدا زد مادر ابوقدامه آمده و نیست با او برادرم و آنچه معلوم است این است که سال اول بمصیبت پدر مبتلا شدیم و امسال بمصیبت برادرم مادر آن جوان بیرون آمد و گفت آیا بتعزیت من آمدی یا بمبارکباد : گفتم چه معنا دارد این حرف گفت اگر پسرم باجل خود مرده تعزیت بگو بمن واگردرراه خدا شهید شده تبریك بگو : گفتم نه بلکه شهید شده در راه خدا : گفت برای پسرمن نشانهٔ است آیا دیدهٔ تو آن علامت ونشانه را : گفتم بلی زمین اورا قبول نکرد وپرندگان خوردند گوشت او را و استخوانهای اورا من دفن کردم : زن گفت الحمدلله و من خرجین پسررا به او دادم گشود خرجین را و درآورد پلاسی و غل وزنجیری ازآهن و گفت پسر من عادتش این بود که شب که میشدمیپوشید این پلاس وبگردن خود غل میانداخت وبا خدا ومولای خود مناجات میکرد ومیگفت خدایا

قال فی مناجاته اللهی احشرنی فی حواصل الطیور فاستجاب الله سبحانه دعائه رحمه‌الله.

۱۳۲۲ وفیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم ونسائهم قبلتهم ودنانیرهم دینهم وشرفهم متاعهم لایبقی من الایمان الا اسمه ولامن الاسلام الا رسمه ولامن القرآن الا درسه: مساجدهم معمورة و قلوبهم خربة علمائهم اشر خلق الله علی وجه الارض فحینئذ ابتلاهم الله باربع خصال: جور من السلطان: و قحط من الزمان وظلم من الولاة والحکام: وشرکة مع العدو: فتعجّب الصّحابه قیل یا رسول الله ایعبدون الاصام قال نعم کل درهم عندهم صنم.

۱۳۲۳ فی الکشکول کتب المنصور العباسی الی ابیعبدالله علیه السلام جعفر بن محمد الصادق لم لاتغشانا کما یغشانا الناس فأجابه علیه السلام لیس لنا من الدنیا مانخافك علیه ولا عندك من الاخرة مانرجوك له ولاانت فی نعمة فنهنّیك ولافی نقمة فنعزّيك بها: فکتب المنصور الیه تصحبنا لتنصحنا: فکتب الیه ابوعبدالله علیه السلام من یطلب الدنیا لاینصحك ومن یطلب الاخرة لایصحبك.

مرا ازشکم‌وشکمبهٔ پرندگان بمحشر بیاور وخدا دعای اورا معلوم است باجابت‌رسانده‌رحمت خدا براو.

۱۳۲۲ـ ودرآن کتاب است که رسولخدا فرمود بیاید زمانی برمردم که شکم آنهاخدایان آنها باشد وزنان آنها قبلهٔ آنها ودینار وپول دین آنها وشرافت و آبروی آنها امتعه واسباب آنها: باقی نماند از ایمان مگر اسمی و نه از اسلام مگر آثاری و نه از قرآن مگر درسی: مسجدهاشان آباد باشد و دلهاشان خراب وویران: علمای آنها شریرترین خلق‌خدا باشند بروی زمین: دراین‌هنگام مبتلا کند خداآنهارا بچهار بلیه: جوروستم پادشاه: قحطوکم‌یابی خوراکی‌زمان: ظلم وبیدادگری امراء وحکومتها: وهمراهی با دشمنان: اصحاب‌رسولخدا تعجب‌کردند وگفته شد یا رسول‌الله آیا بت میپرستند: فرمود بلی هردرهمی نزدآنها بتی‌است

۱۳۲۳ـ درکتاب کشکول نقل‌شده که نوشت‌منصورعباسی کاغذی بامام‌جعفرصادق‌علیه‌السلام که چرا شما بدیدن ما نمیآئید همانطوریکه دیگران میآیند: جواب نوشت حضرت که‌نیست برای‌ما ازدنیا چیزیکه بترسیم ازتوبرآن: ونه‌هم نزد تو ازآخرت چیزیست که بامید آن

١٣٢٤ وفى الكشكول ايضاً قال الاحنف سهرت ليلة فى طلب كلمة ارضى بها سلطانى ولااسخط بها ربى فما وجدتها .

١٣٢٥ فى الكشكول تكلم الناس عند معاويه فى يزيد لعنه‌الله ابنه اذا اخذ له البيعة وسكت الاحنف فقال له معاويه تكلم ياابابحر فقال: اخافك ان صدقت واخاف‌الله ان كذبت .

١٣٢٦ فى السفينه قال الشهيد قده كما عن اربعينه نقلت من خط السيد العالم صفى الدين محمد بن معدالموسوى باالمشهد المقدس الكاظمى فى سبب تسمية السيد المرتضى بعلم الهدى انه مرض الوزير ابوسعيد محمد بن الحسين بن عبدالصمد فى سنة عشرين واربعمأة فراى فى منامه أمير المؤمنين على بن ابيطالب عليه‌السلام يقول قل لعلم الهدى يقرء عليك حتى تبرء فقال ياامير المؤمنين ومن علم الهدى قال عليه‌السلام على بن الحسين الموسوى فكتب الوزير اليه بذالك فقال المرتضى رضى‌الله عنه : الله الله فى

پيش‌تو بيايم ونه مصيبتى بتورسيده كه تسليت دهم تورا بآن : ونه درنعمتى ديدم تورا تاتبريك گويم تورا : منصورنوشت خوب است همنشين مـا شوى تا پند دهى‌مارا : حضرت عليه‌السلام درجواب نوشت هركه دنيا طلبد پند ندهد تورا : وهركه طالب آخرت باشد واهل آن‌همنشين نگردد تورا .

١٣٢٤ــ و نيز دركشكول است كه احنف گفت شبى تا صبح نخوابيدم وطلب كردم كلمهٔ بيابم كه راضى كنم پادشاه را وبغضب نيايد خدا نيافتم همچو كلمهٔ

١٣٢٥ ــ دركتاب كشكول نقل‌شده كه مردم سخن‌راندندنزد معاويه در بارهٔ يزيدلعنه‌الله پسر معاويه هنگام گرفتن بيعت براى او واحنف‌چيزى نگفت و ساكت بود معاويه به او گفت تونيز سخن‌بگو : گفت اگر راست بگويم ازتو ميترسم : و از خدا ميترسم اگر دروغ‌بگويم

١٣٢٦ ــ در كتاب سفينه نقل شده كـه در كتاب اربعين شهيد است از خط سيدعـالم صفى‌الدين محمدپسر معدموسوى درحرم مطهر موسى‌الكاظم ع دربارهٔ ناميدن سيد مرتضى‌را بعلم‌الهدى كه مريض شد ابوسعيد محمدبن‌حسين پسرعبدالصمد كه وزير بود در سال چهارصدو بيست در خواب ديدامير المؤمنين على‌بن‌ابيطالب عليه‌السلام راكه فرمود بگوبعلم‌الهدى‌دعا بخواند برتو تاخوب شوى عرض‌كرد علم‌الهدى‌كه است فرمود على‌بن‌الحسين الموسوى : پس نوشت وزير مطلب را بسيدمرتضى سيدفرمود براى خدا بگذريداز اين لقب براى من وبراى

امری فان قبولی لهذا للقب شناعة علی فقال الوزیر ما کتبت الابما لقّبك بهجدك امیرالمؤمنین علیه السلام فعلم القادر الخلیفه بذالك فكتب الی المرتضی تقبّل یا علی بن الحسین ما لقّبك به جدك فقبل و اسمع الناس .

۱۳۲۷ فی الکشکول مما اوحی الله سبحانه الی موسی علی نبینا و آله و علیه السلام یا موسی کن خلق الثیاب جدید القلب تخفی علی اهل الارض و تعرف فی السماء .

۱۳۲۸ وفیه لقی صاحب سلطان حکیما فی الصحراء یتبلع العلف و یأکله فقال له لوخدمت الملوك لم تحتج الی اکل العلف فقال الحکیم لواکلت العلف لم تحتج الی خدمة الملوك .

۱۳۲۹ وفیه ورؤی اعرابی ماسكاً بحلقة باب الکعبة وهو یقول عبدك ببابك ذهبت ایامه وبقیت آثامه وانقطعت شهواته وبقیت تبعاته فارض عنه فان لم ترض عنه فاعف عنه یعفو المولی عن عبده وهو غیر راض عنه .

۱۳۳۰ وفیه قیل لبعضهم ماحملك ان تعتزل عن الناس فقال خشیت ان اسلب

من زیبنده نیست قبول کنم بواسطهٔ بزرگی معنای آن : وزیر گفت ننوشتم مگر بآنچه جدت امیرالمؤمنین لقب داده تورا به آن از طرفی هم خلیفه قادر از قضیه باخبر شد و او نوشت بسوی سید که قبول کن لقبی راکه جدت بتوعنایت کرده پس قبول کرد و بمردم نیز فهماند .

۱۳۲۷ ـ در کتاب کشکول است از جمله اموریکه وحی کرد خدای متعال بحضرت موسی ع ای موسی بوده باش بالباس کهنه و دل تازه ونو : مخفی باش از اهل زمین و معروف در آسمان :

۱۳۲۸ـ و در همان کتاب است که ملاقات کردیم پادشاهی حکیمی را درصحرا که علف جمع میکرد ومیخورد: بحکیم گفت اگر خدمت پادشاه میکردی احتیاج نداشتی علف بخوری: حکیم در جواب گفت اگر علف میخوردی احتیاج بخدمت پادشاه نداشتی .

۱۳۲۹ ـ و در همان کتاب است دیده شد اعرابی حلقهٔ کعبه را گرفته و میگوید بندهٔ تو در خانه تواست در حالیکه ایام عمرش تمام شده و گناهانش باقی مانده : قوای شهویه اش تمام شده و آثار آن باقی مانده : خدایا راضی شو از او واگر نه ببخش او را : آقا میگذرد از بنده و حال آنکه از او راضی نیست .

۱۳۳۰ ـ ودر آن کتاب است که مردی بدیگری گفت چه شده که از مردم کناره میگیری:

دینی ولا اشعروهذا اشارة منه الی مسارقة الطبع واکتسابه الصفات الذمیمه من قرناء السوء .

۱۳۳۱ وفیه وفدحاجب بن زرارة علی انوشیروان فاستأذن علیه فقال للحاجب سله من هو فقال رجل من العرب فلمامثّل بین یدیه قال انوشیروان من انت قال سید العرب قال الیس زعمت انك احدهم فقال انی کنت کذالك ولکن لما اکرمنی الملك بمکالمته صرت سیدهم فامر بحشوفیه درا .

۱۳۳۲ فی السفینه عن قیس بن حازم قال جاء رجل الی معاویه فسأله عن مسئلة فقال سل عنها علی بن ابیطالب فهواعلم بهافقال الرجل قولك احب الی من قول علی فقال معاویه بئسماقلت ولئوم ماجئت به لقد کرهت رجلا کان رسول یهزئه العلم هزا وقدقال النبی یاعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الّاانه لانبی بعدی ولقد کان عمر بن الخطاب یسئله ویأخذ عنه ولقد شهدت عمر بن الخطاب اذاستشکل علیه شئی فقال هیهنا علی بن ابیطالب ثم قال معاویة للرّجل قم لااقام الله رجلیك ومحا اسمه عن الدیوان .

گفت میترسم دینم از من گرفته شود ونفهمم .

۱۳۳۱ ـ و در آن کتاب است وارد شد حاجب پسرزداره برانوشیروان اذن گرفت که داخل شود انوشیروان گفت بدربان بپرس خود دا معرفی کند گفت مردی هستم عرب : پس از ورود انوشیروان پرسید تو که هستی گفتم من آقای عرب هستم : گفت مگرتو نگفتی من فردی از عرب هستم : گفت فردی بودم از عرب : ولی بعد از صحبت با پادشاه آقای عرب شدم : دستور داد دهان او دا پر کردند ازجواهر :

۱۳۳۲ ـ در کتاب سفینه نقل شده ازقیس پسرحازم که گفت آمدمردی نزدمعاویه وپرسید از اومسئلهٔ گفت بپرس ازعلی بن ابیطالب زیراکه عالم تراست بآن: آنمرد گفت کلام تورامن دوستر دارم از کلام علی: معاویه گفت بد کلامی گفتی وتو نسبت بآنچه گفتی ملامت میشوی: هر اینه خوش نداری مردی داکه چشانیده بهاوعلم داچشانیدنی رسولخدا وفرموده دربارهٔ اوپیغمبر یا علی توبمنزلهٔ هارونی بموسی نسبت بمن مگر آنکه نبوت بعداز من منقطع است: وعلی چنان کسی است که عمر بن الخطاب درمسائل بهاورجوع میکرد واز اوکسب تکلیف میکرد: ومن خود

۱۳۳۳ ارشاد عن النبی انه قال صلی الله علیه و آله لاصحابه المؤمن اکرم علی الله ان یمرّ علیه اربعون یوماً لایمحصّه الله فیها من ذنوبه وان الخدش والعثرة والارش وانقطاع الشسع و اختلاج العین واشباه ذالك لیمحّص به ولیّنا من ذنوبه وان یغتم لایدری وجهه.

۱۳۳۴: منهاج البراعة وفی روضة الکافی باسناده عن ثویر بن ابی فاخته قال سمعت علی بن الحسین علیه السلام یحدّث فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال حدثنی ابی انه سمع اباه علی بن ابیطالب علیه السلام یحدّث الناس: قال اذا کان یوم القیامه بعث الله تبارك وتعالی الناس من حفرهم عزلا مهلا جردا فی صعید واحد یسوقهم النور و یجمعهم الظلمه حتی یقفوا علی عقبة المحشر فیرکب بعضهم بعضا ویزدحمونها فیمنعون من المضی فیشتد انفاسهم ویکثر عرقهم ویضیق بهم امورهم ویشتد ضجیجهم ویرتفع اصواتهم: قال علیه السلام وهو اول هول من اهوال القیامة قال فتشرف الجبار تبارك وتعالی علیهم من فوق عرشه فی ظلال من الملائکه فیأمر ملکا من الملائکه فینادی فیهم

ناظر بودم که عمر بن الخطاب هرگاه مشکل میشد براوچیزی میگفت اینجاست برای حل آن علی بن ابیطالب: و بعدمعاویه گفت بآن مرد برخیز خدا ثابت نگهندارد قدمهای تورا: و بعدهم اسم او را ازدفترجیره خواران محو کرد

۱۳۳۳ـ در کتاب ارشاد دیلمی وارد است که فرمود رسولخدا صلی الله علیه وآله مؤمن گرامیتر است نزدخدا ازاینکه بگذرد براو چهل روز وخدا او را تطهیر نکند ازگناهانش و فرمود واردشدن خراش ولغزیدن وحتی پاره شدن بند کفش وپرش چشم واینگونه امور کوچك برای خلاصی مؤمن است ازگناه و خلاصی دوست ما است ازگناه وهمچنین است ورودغمی که نمیفهمد راه ووجه آنرا

۱۳۳۴ـ در کتاب منهاج البراعه ج ۱۲ نقل شده از روضهٔ کافی از ثویر پسر ابی فاخته که گفت شنیدم از علی بن الحسین علیه السلام که بیان میکرد در مسجد رسولخدا ص و میفرمود حدیث کرد مرا پدرم که شنیده از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام که اینطور بیان میکرده برای مردم: روز قیامت که بشود برمیانگیزد خدای متعال مردم را ازقبورشان عاری و برهنه و دست خالی از همه چیز دریك وادی که میراندآنها راآتش و فرامیگیرد آنها را تاریکی تاآنکه بازداشته میشوند درعقبهٔ محشر و میافتند بعضی بروی بعضی و مزاحم یکدیگرند در مکان و بهمین جهت منع میکنند از حرکت: و حتی سخت میشود نفس کشیدن آنها (خدایا

یامعشر الخلائق انصتوا واستمعوا منادا الجبار : قال فیسمع آخرهم کما یسمع اولهم: قال فتنکر اصواتهم عند ذالک ویخشع ابصارهم ویضطرب فرائصهم و تفزع قلوبهم و یرفعون رؤسهم الی ناحیة الصوت مهطعین الی الداعی قال فعند ذالک یقول الکافر هذا یوم عسر : قال فیشرف الجبار عز ذکره علیهم فیقول : انا الله لااله الا انا الحکم العدل الذی لایجور الیوم احکم بینکم بعدلی وقسطی لایظلم الیوم عندی احد لیوم آخذ للضعیف من القوی بحقه ولصاحب المظلمة باالقصاص من الحسنات والسیئات و اثیب علی الهبات ولایجوز هذه العقبة عندی ظالم ولااحد عنده مظلمة الامظلمة یهبها صاحبها واثیبه علیها وآخذله بها عندالحساب فتلازموا ایها الخلائق واطلبوا بمظالمکم عند من ظلمکم بها فی الدنیا : واناشاهد لکم علیهم وکفی لی شهیدا قال فیقارفون و یتلازمون فلایبقی لاحد له عنداحد مظلمة اوحق الالزمه بها : قال فیمکثون ماشاء الله فیشتد حالهم و یکثر عرقهم ویشتد غمهم و یرتفع اصواتهم بضجیج شدید فیتمنون المخلص بترك مظالمهم لاهلها : قال ویطلع الله عزوجل علی جهدهم فینادی منادمن

بمحمد وآلش درآن حال باین سگ رو سیاه نویسنده رحم بفرما) و فرمود درآن حال عرق زیاد ریزش میکند وکارشان سخت میشود و نالهشان شدید میشود و صداهایشان بلند میشود و فرمود این اول هول است از اهوال قیامت فرمود در این هنگام سطوت وعظمت حضرت جبار تبارك وتعالی بر مردم مستولی میشود و امر و دستور میرسد بملکی از ملائکه که نداکند در میان مردم

ای گروه خلائق ساکت شوید وبشنوید ندای خالق جبار جل وعلا را: فرمود پس میشنود آخر آنها همانطوریکه میشنود اول آنها: فرمود پس ساکت میشود صداها: ونگران میشود چشمان آنها باحال خوف ودهشت: ولرزان میشود قوائم آنها: وترسان میشود دلهای آنها وبلند میکنند سرها رابسوی آن ندا: وگوش فرامیدهند بآن ندا: فرمود در این هنگام است که کافر میگوید این است روز شدت وسختی: فرمود دراین وقت استیلاء خدای جبار ملاحظه میکنند که میفرماید منم خدائیکه نیست غیر ذات مقدس من الله وپروردگاری جز ذات مقدس من حاکم عادلیکه ظلم و جور درحکم او نیست: امروز حکم کنم بین شما بعدالت وقسط ومیانه روی: ظلم نشود باحدی در محکمهٔ عدل ما: امروز حق ضعیف وناتوان ازستمگر گرفته میشود: واز کسانیکه ظلم کرده اند حق مظلوم اخذ میشود بقصاص کردن درمقابل گناهان ظالم ازخوبیها وحسنات او: وامروز به

عندالله تبارك و تعالى يسمع آخرهم كما يسمع اولهم يامعشر الخلائق انصتوا الداعى الله تبارك و تعالى واسمعوا: ان الله تبارك و تعالى يقول انا الوهاب: ان اجبتم ان تواهبو فواهبو وان لم تواهبو اخذت لكم بمظالمكم قال فيفرحون بذالك لشدة جهدهم وضيق مسلكهم و تزاحمهم: قال فيهب بعضهم مظالمهم رجاء ان يتخلصوا مماهم فيه و يبقى بعضهم فيقول يارب مظالمنا اعظم من ان نهبها: قال عليه السلام فينادى منادمن تلقاء العرش اين رضوان خازن الجنان جنان الفردوس قال : فيأمر الله عزوجل ان يطلع من الفردوس قصر من فضة بمافيه من الانية والخدم قال فيطلعه عليهم فى حفافة القصر الرصايف والخدم قال فينادى منادمن عندالله تبارك و تعالى يامعشر الخلائق ارفعوا رؤسكم فانظروا الى هذا القصر قال فيرفعون رؤسهم فكلهم يتمناه قال : فينادى منادمن عندالله يا معشر الخلائق هذا لكل من عفى عن مؤمن قال : فيعفون كلهم الا القليل : قال فيقول الله عزوجل

بخشش‌ها و گذشتها ثواب‌میدهیم و نمیگذرد ازاین عقبه‌ظالم وستمگری و نه‌کسیکه در ذمهٔ او مظلمهٔ باشد ازکسی مگر آنکه ببخشد صاحب آن مظلمه ومائواب وجزای بخشش اورا بدهیم. وامروز حقوق صاحبان حق میگیرم در وقت حساب پس مراجعه کنیدای بندگان وطلب کنید حقوق خود را ازکسانیکه ظلم کرده‌اند بشما در دنیا : ومن شاهدم برای‌شمانسبت به ظلمیکه کرده‌اند وحقیکه بر آنها دارید و کفایت میکند شهادت ذات مقدس ما فرمود دراین هنگام رجوع میکنند بیکدیگر و میشناسند یکدیگر را

پس‌باقی نمیماند برای احدی نزدکسی مظلمه وحقی مگر آنکه ملزم میشود به‌اداء آن فرمود پس‌میمانند بهمین سختی‌حال ونگرانی بقدری که خداعالم‌است وسخت میشودحالشان‌و زیادمیشود عرق‌آنها وشدیدمیشود غم‌آنها وبلندمیشود صداهایشان باضجه‌های بسیارسخت پس دراین وقت‌خواهان خلاصی ازاین‌حال هستند ولو بوا گذاری حقوقشان بکسانیکه بر آنها حق دارند: وفرمود چون‌خدا آگاهست برسختی حال‌آنها منادی ندا میکند ازقبل خدای متعال بطوریکه میشنود آخر آنهابمثلیکه میشنود اول‌آنها: ای گروه خلائق‌ساکت‌شوید بجهت‌ندای حق‌تبارك وتعالی و بشنوید: بدرستیکه خدای‌متعال میفرماید من‌هستم بخشاینده اگر شماهم دوست دارید گذشت وبخشش رابگذرید وببخشید یکدیگر را : و اگر نمیگذرید و نمیبخشید بگیرم حقوق‌شما رابرای شمااز کسانیکه بشماظلم کرده‌اند، فرمود دراین هنگام شاد میشوند بسبب‌این خطاب بجهة سختی‌حال وتنگی مکان وشدت‌فشار بیکدگر: فرمودپس‌میبخشند بعضی حق‌خود رابامید خلاصی ازشدتی که درآن‌هستند: ولی بعضی‌درمقام دادخواهی هستندومیگویند

لایجوز الی جنتی الیوم ظالم ولایجوز الی ناری الیوم ظالم ولااحد من المسلمین عنده مظلمة حتی یأخذها منه عندالحساب ایها الخلق استعدوا للحساب قال : ثم یخلی سبیلهم فینطلقون الی العقبة یلوذ بعضهم بعضا حتی ینتهوا الی العرصة و الجبار تبارک وتعالی علی العرش قدنشرت الدواوین ونصبت الموازین واحضر النبیون والشهداء وهم الائمه یشهد کل امام علی اهل عالمه بانهم قدقام فیهم بامر الله عزوجل ودعاهم الی سبیل الله قال فقال له رجل من قریش یابن رسول الله اذاکان للرجل المؤمن عندالرجل الکافر مظلمة ای شیئی یأخذ من الکافر وهو من اهل النار قال فقال له علیه السلام تطرح من المسلم من سیآته بقدرماله علی الکافر فیعذب الکافر بهامع عذابه بکفره عذابا بقدرماللمسلم قبله من مظلمة : قال فقال له القرشی فاذاکانت المظلمة لمسلم

پروردگارا ظلمهائیکه بماشده بزرگتراست ازاینکه بگذریم ازآنها فرمود پس منادی ندامیکند ازعرش پروردگار کجا است رضوان بهشت بهشت فردوس پس امرمیکند خدای متعال که ارائه دهدو بنمایاند.

ازفردوس قصری ازنقره با اوانی وظروف وخدمتکار: فرمود پس مینمایاند ونشان میدهد قصری را بآنها درحالیکه دراطراف آن کنیزان وغلامان منتظر خدمت هستند: فرمود: در این هنگام منادی ندامیکند ای گروه خلائق بلند کنید سرهای خود را وبنگرید باین قصر پس بلندمیکنند سرهای خود وتمام آنها تمنای آن قصرمیکنند: فرمود: پس ندائی میرسد ازطرف پروردگار، ای گروه خلائق این قصر مال کسی است که عفو کند و بگذرد ازمئومنی: فرمود: پس عفومیکنند ومیگذرند تمام مردم از یکدیگر مگراندکی: فرمود: پس میفرماید خدای متعال نرود بسوی بهشت ظلم کنندهٔ: و نرود بسوی آتش ظالمی و نه کسی ازمسلمین که براو حقی باشد: تاآنکه گرفته شود ازآنظالم حق مظلوم نزد حساب ای خلق مهیا شوید برای حساب : فرمود : بعد ازآن رها میشود راه آنها ومیروند بسوی عقبهٔ بعدی بنحویکه بعضی پناه میبرند به بعضی تا میرسند بعرصهٔ محشر وجبار تبارک وتعالی مستولی است برعرش و دفترها گشوده شده بجهة حساب ومیز آنها نصب میشود وحاضر میشوند پیغمبران وشهداء روز قیامت که آنها عبارتند از ائمه اطهار که شهادت میدهدامامی براهل عالم خود باینکه ائمه وپیشوایان قیام کردند درمیان آنها بامر خدای عزوجل ودعوت کردند وخواندندآنها را بسوی خدا وراه حق: راوی گفت مردی از قریش گفت یابن رسول الله: هرگاه برای مرد مئومن نزدکافر حق ومظلمهٔ باشد در مقابل حق او ازکافر چه چیز گرفته میشود وحال آنکه کافر خود از اهل آتش است گفت امام ع

عندمسلم كيف يؤخذمظلمة من المسلم قال عليه السلام يئوخذللمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حق المظلوم فيزاد على حسنات المظلوم قال فقال له القرشي فان لم يكن للظالم حسنات قال : للمظلوم سيأت يئوخذ من سيأت المظلوم فيزاد على سيأت الظالم .

۱۳۳۵ مجموعة ورام اراد بعض العباد تطليق امرأته فقيل له وماعيبها قال فهل يتكلم احد بعيب امرئة فلما طلقها وتزوجت قيل قل الان عيبها فقال هي امرأة غيري مالي ولها .

۱۳۳۶ قيل بينما الهادي بجرجان اذسمع بين بساتينها صوت رجل يغنّي فقال عليّ به فقال له السندي بن شاهك ما اشبه قصة هذا الخائن بقصة صاحب سليمان بن عبدالملك بن مروان فقال له الهادي فكيف كانت قصة : فقال له خرج سليمان في متنزه له ومعه حرمه فسمع صوت رجل يغنّي فدعا بصاحب شرطة وقال عليّ بصاحب الصوت فأتاه

فرمود انداخته میشود از گناهان مسلمان بقدر حق او بر کافر و بهمان اندازه عذاب میشود کافر علاوه برعذاب خودش مرد قرشی بامام گفت اگر مظلمه وحقی از مسلمانی باشد برمسلمانی چگونه حق گرفته میشود ازمسلمان امام علیه السلام فرمود گرفته میشود برای مظلوم ازحسنات ظالم بقدر حق مظلوم برآنظالم و افزوده میشود بر حسنات مظلوم بهمان اندازه قرشی عرضکرد اگر نباشد برای ظالم حسناتی فرمود برای مظلوم گناهانی هست گـرفته میشود از گناهـان مظلوم و افزوده میشود بر گناهان ظالم

۱۳۳۵ ـ در کتاب مجموعهٔ ورام وارد است قصد کرد عابدی طلاق گوید عیال خود را گفته شد به او که چه عیبی داردگفت آیا مرد سخن میگوید و کسی حرف میزند نسبت بعیب عیال خود پس ازآنکه طلاق داد اورا و شوهر کرد گفته شد حال بگوعیب اورا گفت او همسر غیر است مرا با او چکار است .

۱۳۳۶ در کتاب مجموعه ورام است که هنگامیکه هادی‌عباسی درجرجان رفته بود شنید میان باغات‌صدای مردی غنامیخواند وتغنی‌میکند؛ هادی‌عباسی که خلیفه بود گفت حاضر کنید مردخواننده راسندی‌بن شاهك گفت بخلیفه چقدرشباهت داردقصهٔ این‌مردخائن بقصهٔ مردیکه سلیمان‌بن عبدالملك‌بن مروان به اوبرخوردکرد: هادی گفت بسندی که چگونه بوده قصه او گفت‌بیرون شدسلیمان‌بتفریح گاهی باحرم‌وزنان خود:شنیدصدای مردی که تغنی‌وخوانندگی میکرد رئیس شرطهٔ راخواست و گفت احضارکن صاحب صدا را آوردند او راسلیمان گفت‌چه

فقال ماحملك علي الغناءِ وانت باالقرب منّي والي جانب حرمي اماعلمت انّ الفرس لتسهل فتستاني له الرّماك : وان الثور ليخور فتسيم له البقر: وان الجمل ليهدر فتضبع له النّوق وان الرجل ليغنّي فتطوع له النساء : ياغـلام جبّه فجبّه فلماكان في العـام المقابل خرج سليمان الي الموضع فقال عليّ باالذي جببناه ان كان حيّاً فأتي به فقال له امّا ان بعت فوفيناك واما وهبت فكافيناك فوالله مادعاه الاباسمه وقال ياسليمان قطعت نسلي وذهبت بماءِ وجهي وحرمتني لذّتي ثم تقول اما بعت فوفيناك واما وهبت فقال لاوالله حتي اقف اناوانت بين يدي الله عزوجل: وقال الهادي ردوا صاحب الشرطة واليقل له لاتعرض للرّجل فهكذا ينبغي ان يكون سبيل من يجالس الملوك .

۱۳۳۷ مجموعة ورام ابن محبوب عن علي بن رافع قال كنت علي بيت مال علي بن ابيطالب عليه السلام وكاتبه وكان في بيته عقد لؤلؤ كان اصابه يوم البصرة قال فارسلت اليّ بنت علي بن ابيطالب عليه السلام فقالت له بلغني ان في بيت مال امير المؤمنين عليه السلام عقد

وادار كرد تورا كه درقرب وجوارمن وجانب ونزديكى زنان من خوانندگى كنى: آيانميدانى كه هر گاه اسب شيهه بكشد ميل ميكند به او ماده يانها: وهر گاه صدا كند گاونر بشهوت ميآيد گاو ماده! وهر گاه صدا كند شتر نر باشتها ميآيد شترماده وهر گاه تغنى وخوانندگى كند مرد زن تسليم او ميشود وتن ميدهد بعمل زشت: و صدازد جلاد قطع كن آلت او را و بفورى قطع كرد: چون سال بعد شد سليمان رفت بهمان محل و گفت حاضر كنيد آن مردرا كه آن عمل بااو كرديم اگر نمرده آوردند او را سليمان به او گفت اگر ميفروشى پول آن ميدهيم و اگر ميبخشى مانيزجزا ميدهيم بتو سندى گفت بخدا قسم براى سليمان احترامى قائل نشد و گفت سليمان قطع نسل ازمن كردى وآبروى مرا بردى وازبهره بردارى از زنان محرومم كردى و حال ميخواهى بپول وبهابر گذار كنى : نه بخداقسم جزا نميخواهم باشد تامن و تو بمحضر پروردگار برسيم وخدابين من وتوحكم كند: كلام باينجا رسيد هادى صدازد بر گردانيد رئيس شرطه راو گفته شودبآن مردكارى نداشته باشد

۱۳۳۷ دركتاب مجموعه ورام نقل شده ازابن محبوب از على پسر رافع كه گفت من خزانه دارعلى بن ابيطالب نسبت به بيت المال ونويسندهٔ آنحضرت بودم ودرميان اموال گردن بندى بود ازلئولئو كه بحضرت رسيده بود دربصره گفت فرستاد پيغامى بسوى من دخترعلى بن

لؤلؤ وهوفی یدك وانا احبّ ان تعیرنی اتجمل به فی ایام عیدالأضحی فارسلت الیها عاریة قلت مضمونة یا ابنة امیرالمؤمنین فقالت نعم عاریة مضمونة مردودة بعدثلاثة ایام فدفعته الیها وان امیرالمؤمنین علیه السلام رآه علیها فعرفه فقال لها من این صار الیك هذا العقد فقالت استعرته من علی بن رافع خازن بیت مال امیرالمؤمنین علیه السلام لاتزین به فی العید ثم ارده قال فبعث الی امیرالمؤمنین علیه السلام فجئته فقال اتخون المسلمین یابن ابی رافع فقلت له معاذالله ان اخون المسلمین فقال کیف اعرت بنت امیرالمؤمنین العقد الذی فی بیت مال المسلمین بغیر اذنی ورضاهم فقلت یا امیرالمؤمنین انها ابنتك وسألتنی ان اعیرها ایاه تتزین به فاعرتها ایاه عاریة مضمونة مردودة وضمنته فی مالی وعلی ان ارده مسلما الی موضعه فقال رده من یومك وایاك ان تعودلمثل هذا: فتنالك عقوبتی ثم اولی لابنتی لوکانت اخذت العقد علی غیرعاریة مضمونة مردودة لکانت اذا اول هاشمیة قطعت یدها فی سرقة قال فبلغ مقالته ابنته فقالت یا امیر-

ابیطالب علیه‌السلام که بمن خبررسیده درمیان اموال گردن بندی‌است از لؤلؤ درتصرف تو ومن میل‌دارم بعاریه بدهی بمن‌تا آنکه روزعیدقربان خودرا بآن زینت دهم گفت فرستادم و گفتم عاریه مضمونه باشدآن مخدره فرمود بلی‌عاریة مضمونه باشدکه بعدازسه روزبر گردانم بعداز این‌قید گردن‌بندفرستادم امیرالمؤمنین علیه‌السلام گلوبندرا دید وشناخت‌فرمودازکجا بتورسیده این گلوبند

عرض کرد عاریه کرده‌ام ازخزانه‌دارشما علی پسر رافع برای‌آنکه بپوشم درعید وبعد بر گردانم: گفت حضرت مرا احضار فرمود و بعد فرمود بمن آیـا خیانت میکنی پسر ابی رافع: عرضکردپناه میبرم‌بخدا ازاینکه خیانت کنم‌بمسلمین: فرمودچگونه عاریه‌دادی بهدختر امیرالمؤمنین گلوبندی که دربیت‌المال مسلمین بود بدون‌اذن من‌وبدون‌رضایت مسلمین: میگوید گفتم یا امیرالمؤمنین عاریه گیرنده دخترشما بود وازمن درخواست‌کرد عـاریه بدهم باوکه درعید بپوشد ومن‌هم عاریه دادم که برگرداند وبعهده گرفتم درمال خودم که سالماً برگردانم بمحل خودش: فرمود بر گردان آنرا همین امروز و حذرکن که دو مرتبه چنین کاری کنی : که اگـر کردی تنبیه خواهی شد : و بعد سزاوار مجـازات بود دختر من اگر بغیر عاریهٔ مضمونه گرفته بود: وآن هنگام‌بودکه او اول‌زن هاشمیه بودکه دست اوقطع‌شده بود بواسطهٔ سرقت این کلام وخبر رسید بدختر امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد یا امیرالمؤمنین من دختر

المؤمنين انا ابنتك وبضعة منك فمن احق بلبسه منی فقال لها امیر المؤمنین علیه السلام یا بنت علی بن ابیطالب لاتذهبی بنفسك عن الحق : اكل نساء المهاجرين يتزين فی هذاالعيد بمثل هذافقبضة منها ورددته الی موضعه.

۱۳۳۸ مجموعة ورام عن النبی صلی الله علیه وآله من قال سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم وبحمده ثلاثين مرة استقبله الغنى و استدبره الفقر وقرع باب الجنه.

۱۳۳۹ انوار البهيّه وروی عن موسى القاسم قال قلت لابیجعفر الثانی علیه السلام قد اردت ان اطوف عنك وعن ابيك فقيل لی ان الاوصياء لايطاف عنهم فقال لی بل طف ما امكنك فان ذالك جائز: ثم قلت له بعد ذالك بثلاث سنين انی كنت استأذنتك فی الطواف عنك وعن ابيك فأذنت لی فی ذالك فطفت عنكما ماشاءالله ثم وقع فی قلبی شيئی فعملت به قال وماهو قلت طفت يوما عن رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ثلاث مرات صلی الله علی رسول الله ثم اليوم الثانی عن امير المؤمنين علیه السلام ثم طفت اليوم الثالث عن الحسن علیه السلام والرابع عن الحسين علیه السلام والخامس عن علی بن الحسين علیه السلام والسادس عن ابی

وپارهٔ تن شما هستم كسی سزاوارتر نيست ازمن بپوشيدن آن: فرمود امير المؤمنين (ع) ای دختر علی بن ابيطالب.

ازحق وعدالت تجاوز مكن : آيا تمام زنهای مهاجر بمثل چنين گلوبندی دراين عيد خودرا زينت داده‌اند : خزانه‌دار می گويد گرفتم وبر گردانيدم بمحل خودش.

۱۳۳۸ ـ در مجموعةورام نقل است از رسولخدا كه هر كه بگويد سبحان‌الله وبحمده سبحان‌الله العظيم وبحمده‌سی مرتبه‌غنابه‌او رو آورد وپشت كند به‌اوفقرودر بهشت بروی‌او بازشود.

۱۳۳۹ـ در كتاب‌انوارالبهيه روايت‌است ازموسی پسرقاسم كه گفت بحضرت جواد(ع) عرض كردم گاهی قصدكرده‌ام بنيابت ازشما و از پدر بزرگوارت طواف كنم بمن گفته شدكه اوصياء بنيابت آنها طواف نميشود : حضرت فرمود نه بلكه طواف كن آنچه ميتوانی زيراكه طواف ازقبل آنها جائز است: بعد ازسه‌سال خدمت حضرت رسيدم وعرض كردم من ازشما اجازه گرفتم درطواف ازشما واز پدر بزرگوارت وشما اجـازه دادی ازاينجهت طواف كردم ازشما وپدر بزرگوارت زياد وبعد بنظرم وفكرم چيزی رسيد وبآن عمل كردم فرمود آن چه بود : گفتم طواف كردم روزی بنيابت ازرسولخدا (ص) حضرت سه مرتبه فرمود صلی‌الله علی رسول‌الله عرض كردم روز دوم طواف كردم.

جعفرمحمدبن علی علیه السلام واليوم السابع عن جعفر بن محمد علیه السلام واليوم الثامن عن ابيك موسى علیه السلام واليوم التاسع عن ابيك على علیه السلام واليوم العاشر عنك ياسيدى و مولای وهؤلاء الذين ادين الله بولايتهم عليهم السلام فقال اذن والله تدين الله بالدين الذى لايقبل من العباد غيره قلت وربماطفت عن امك فاطمه صلوات الله عليها وربما لم اطف: فقال علیه السلام استكثر من هذا فانه افضل ما انت عامله انشاءالله تعالى.

۱۳۴۰ وفيه عن ابی هاشم الجعفری رضی الله عنه قال سمعت ابامحمد علیه السلام يقول من الذنوب التى لايغفر قول الرّجل ليتنى لااوخذ الابهذا فقلت فى نفسى ان هذا لهو الدقيق وينبغى للرّجل ان يتفقد من نفسه كل شيئى فاقبل علی ابومحمد علیه السلام فقال صدقت يا اباهاشم الزم ماحدّثتك به نفسك فان الاشراك فى الناس اخفى من دبيب الذّر على الصفا فى الليلة الظلماء ومن دبيب الذّر على المسح الاسود.

۱۳۴۱ انوار البهيّه قال ابوعبدالله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله نزل بارض قرعاء

ازامیر المؤمنین علیه السلام بعد روز سوم طواف کردم ازامام حسن (ع) و روز چهارم از امام حسین (ع) و روزپنجم از علی بن الحسین(ع) وروز ششم از محمدبن علی(ع) و روز هفتم ازجعفربن محمد (ع) و روز هشتم ازپدرشما موسی (ع) وروز نهم از پدر شما علی (ع) و روز دهم ازخود شما ای سید ومولای من: واینها هستند کسانیکه بخدا تقرب میجویم بسبب دوستی آنها علیهم السلام فرمود بخدا قسم متدین هستی نزد خدا بدینی که مقبول درگاه خدا نیست غیر آن: گفتم گاهی هم طواف میکنم ازطرف مادرشما فاطمه سلام الله علیها وگاهی هم نمیکنم: فرمود این کار را زیاد بکن یعنی ازمادرم زیاد طواف کن زیرا که آن افضل وبرتر است از آنچه کردی انشاءالله تعالی.

۱۳۴۰ـ و درآن کتاب است ازابی هاشم جعفری که گفت شنیدم ازامام حسن عسکری علیه السلام که میفرمود ازجمله گناهانی که آمرزیده نمیشود گناهی است که کننده وعامل آن بگوید کاش من مؤاخذه نشوم مگر بهمین یعنی کوچك بشمارد آنرا: میگوید من در دلم گذشت که این سخت است ودقیق وسزاوار است که مرد و انسان متوجه خود باشد نسبت بهر گناهی: حضرت رو کرد بمن وفرمود بدرستی فکر کردی ای اباهاشم ازدست مده آنچه راکه درقلب وفکر تو خطور کرد: زیراکه شرك آوردن مردم پنهان تر است ازحرکت مورچه واثر پای او برروی سنگ سخت درشب ظلمانی وازحرکت مورچه برروی پلاس سیاه

۱۳۴۱ـ ودرآن کتاب است که امام ششم فرمود رسولخدا صلی الله علیه وآله وارد شدبیك

مابها من حطب قال فليأت كل انسان بماقدرعليه فجاؤابه حتى رموا بين يديه بعضه على بعض قال رسول‌الله ﷺ هكذا تجتمع الذنوب ثم قال ايّاكم والمحقرات من الذنوب فان لكل شيئي طالبا وان طالبها يكتب ماقدّموا وآثارهم وكل شيئي احصيناه في امام مبين .

۱۳۴۲ كشكول الشيخ لماولى عثمان ابن عباس اتاه اصحاب رسول‌الله ﷺ يهنّونه وابطأعنه ابوذر وكان له صديقا فعاتبه ابن‌عباس فقال ابوذرسمعت رسول‌الله ﷺ يقول ان الرجل اذا ولّي ولاية تباعدالله عنه

۱۳۴۳ في كشكول الشيخ دخل ابوحازم على عمر بن عبدالعزيز فقال له عظني فقال اضطجع ثم اجعل الموت عند رأسك ثم انظر ماتحب ان يكون فيك في تلك الساعة فخذبه الان وماتكره ان يكون فيك تلك الساعة فدعه الان فلعل الساعة قريب .

۱۳۴۴ وفيه دخل صالح بن بشر الزاهد على المهدي فقال له عظني فقال له اليس

زمين بياض بی گیاهی و بی‌هیزمی: فرمود هر که بهرمقدار قدرت دارد هیزم جمع آوری کند وبیاورد: پس آوردند و کود کردند بالای‌هم ازهمان زمين بی گیاه : فرمود این چنین جمع میشود گناهان وبعد فرمود بگریزید ازگناهان کوچك کوچك.

۱۳۴۲ـ در کتاب کشکول شیخ نقل شده که چون عثمان ابن عباس را بکاری واداشت ومأموریتی داد آمدند اصحاب رسول خدا پيش ابن عباس و تبريك گفتند و تهنيت باو گفتند واما ابوذر کندی کرد ونيامد بااينکه صديق ورفيق بود با او ابن‌عباس اورا ملامت کرد: ابوذر درجواب گفت شنيدم ازرسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله که فرمود هر گاه مردی، تصدی کند امارت وحکومتی را خدا اورا ازخود دور کند (البته باید گفت امارت از قبل ستمگر جابری بمثل عثمان نه مطلقا) .

۱۳۴۳ـ و درآن کتاب است که وارد شد ابوحازم برعمر بن عبدالعزيز به ابوحازم گفت مرا موعظه کن گفت مرگ را بگذار بالای سرت وبخواب و بعد نظر کن به‌بين چه حالی دوست داری درساعت مرگ باشی پس شروع کن الأن بآن: وچه عملی بد است وخوش نداری که مشغول باشی وقت مرگ پس الأن وابگذار آنرا شاید آنساعت نزديك باشد و الساعه برسد.

۱۳۴۴ـ ودرآن کتاب است که وارد شد صالح بن بشر زاهد برمهدی عباس مهدی گفت

جلس هذا المجلس ابوك وعمك قبلك قال بلى: قال اكانت لهم اعمال ترجولهم النجاة بها واعمال يخاف عليهم الهلكة منها قال نعم قال فانظر فمارجوت لهم فيه فأته وماخفت عليهم فاجتنبه.

۱۳۴۵ في السفينه في عمر عن يونس بن يعقوب قال كان عند ابيعبدالله الصادق عليه السلام جماعة من اصحابه فيهم حمران بن اعين و مؤمن الطاق و هشام بن سالم وجماعة فيهم هشام بن الحكم و هوشاب فقال ابوعبدالله عليه السلام يا هشام قال لبيك يابن رسول الله قال الاتحدثني كيف صنعت بعمرو بن عبيد و كيف سألته قال هشام جعلت فداك يابن رسول الله انی اجلك واستحييك ولايعمل لساني بين يديك فقال ابو-عبدالله الصادق عليه السلام يا هشام اذا امرتكم بشيئي فافعلوه قال هشام بلغني ماكان فيه عمرو بن عبيد وجلوسه في مسجد البصرة وعظم ذالك علیّ فخرجت اليه ودخلت البصرة في يوم الجمعة فأتيت مسجد البصرة فاذا انا بحلقة كبيرة واذا انا بعمرو بن عبيد عليه

به‌صالح موعظه کن مرا: گفت آیا نه‌این است که پدر تو وعموی تو پیش از تو بر تخت خلافت بجای تو نشسته‌اند: گفت چرا: گفت آیا بوده برای آنها اعمالی که امید برده شود نجات آنها بآن: وآیا بوده برای آنها کرداری که میترسی باعث هلاکت و عذاب آنها شود: گفت بلی گفت پس تو آنچه امید داری باعث نجات آنها شود خود الأن انجام ده: وآنچه از آن میترسی بر آنها الأن دوری کن از آن.

۱۳۴۵- در کتاب سفینه نقل شده از یونس پسر یعقوب که گفت نزد امام صادق (ع) جماعتی بودند از اصحاب حضرت ومیان آنها بود حمران بن اعین ومؤمن‌طاق وهشام‌بن سالم وهشام‌بن حکم واو جوانی بود: فرمود حضرت هشام عرض کرد درجواب بلی ای پسر رسول خدا(ص) فرمود آیا بیان نمیکنی برای ما چگونگی کلام و سئول و جواب خودرا با عمر و پسر عبید، هشام عرض کرد فدایت شوم یابن رسول‌الله بزرگی وعظمت شما مانع است که زبان من گویا شود حضور شما وحیا میکنم وخجالت میکشم از بیان آن: فرمود امام صادق(ع) ای هشام هر گاه ما امر کردیم شمارا بچیزی بجا آورید: هشام گفت خبر رسید بمن از کردار عمر وپسر عبید ونشستن او درمسجد بصره واین مطلب بمن گران آمد: حرکت کردم و رفتم تا وارد بصره شدم روز جمعه وارد شدم مسجد بصره برخوردم: بجمعیتی ازمردم که حلقه‌وار نشسته‌اند دراین بین آمد عمروبن عبید با اوبود جامهٔ سیاهی ازپشم که بخود پیچیده بود و

شملة سوداء متزر بها من صوف وشملة مرتد بها والناس يسئلونه فاستفرجت الناس
فافرجوا لي ثم قعدت في آخر القوم على ركبتي ثم قلت ايها العالم انا رجل غريب تأذن
لي فاسئلك عن مسئلة قال فقال نعم قال قلت له الك عين قال اذا يرى شيئي كيف يسئل
عنه يا بني اي شيئي هذا من السؤل فقلت هكذا مسئلتي : فقال يا بني سل وان كانت
مسئلتك حمقاء قال فقلت اجبني فيها قال فقال لي سل : فقلت الك عين قال نعم قلت فما
ترى بها قال الالوان والاشخاص : قال فقلت الك انف قال نعم: قال قلت فما تضع بها
قال اشمم بها الرائحة : قال قلت الك فم قال نعم : قلت و ما تضع به قال اعرف به طعم
الاشياء : قال قلت الك لسان قال نعم قلت وما تضع به قال اتكلم به قال قلت الك اذن
قال نعم: قلت وما تضع بها قال اسمع بها الاصوات : قال قلت الك يد قال نعم: قلت وما
تضع بها قال ابطش بها و اعرف بها اللين من الخشن: قال: قلت الك رجلان قال نعم:
قلت وما تضع بهما قال انتقل بهما من مكان الى مكان : قال قلت الك قلب قال نعم قلت
وماتضع به قال اميز به كلما ورد على هذا الجوارح : قال قلت افليس في هذه الجوارح

دیگر جامهٔ که ردای خود قرار داده بود ومردم ازاو سئوالات وپرسشهائی میکنند: من مردم
را شکافتم وراه دادند مرا تا جلو رفتم وبعد نشستم به دو زانو و گفتم ای مرد عالم من مردی
هستم غریب اجازه میدهی بپرسم ازتو مطلبی: گفت بلی: گفتم باو آیا چشم داری : گفت هر
گاه چیزی دیده شود چگونه ازآن سئوال شود ای پسر: این چگونه سئوالی است و پرسشی
گفتم اینچنین است سئول من: گفت سئول کن ای پسر وهرچند سئول تو احمقانه است می-
گوید گفتم جواب سئول مرا بده: گفت سئول کن: گفتم آیا چشم داری گفت بلی دارم : گفتم
بچه کار میبری آنرا: گفت می بینم بآن رنگها واشخاص را: پس گفتم آیا بینی داری: گفت بلی
گفتم چه میکنی باآن، گفت بوئیدنی ها را بو میکنم: گفتم آیا دهن داری: گفت بلی: گفتم
چه میکنی باآن: گفت مزهٔ اشیاء را بآن میفهمم : گفتم آیا زبان داری: گفت بلی : گفتم چه
کار انجام میدهی بآن: گفت تکلم میکنم با آن: گفتم آیا گوش داری: گفت بلی : گفتم چه
کار میکنی با آن: گفت میشنوم صداها را باآن: گفتم آیا دست داری: گفت بلی گفتم چه کار
میکنی باآن: گفت کار انجام میدهم باآن وتشخیص میدهم بآن چیز درشت و ملایم را: گفتم
آیا پاداری: گفت بلی: گفتم چه میکنی باآن: گفت میروم با دوپا از مکانی بمکانی: گفتم آیا
قلب داری: گفت بلی: گفتم چه میکنی باآن: گفت تمیز میدهم بآن اموروارده بر این اعضارا: گفتم

غنى عن القلب قال لا: قلت وكيف ذالك وهى صحيحة سليمة قال يابنى ان الجوارح اذا شكت فى شيئى شمته: اورأته: اوذاقته: اوسمعته اولمسته ردته الى القلب: فيستيقن اليقين ويبطل الشك: قال فقلت انما اقام الله القلب لشك الجوارح قال نعم: قال قلت فلابد من القلب والالم تستيقن الجوارح: قال نعم: قال قلت: يا ابامروان ان الله تعالى ذكره لم يترك جوارحك حتى جعل لها اماما يصحح الصحيح ويستيقن ماشك فيه و يترك هذا الخلق كلهم فى حيرتهم وشكهم واختلافهم: لايقيم لهم اماما يردون اليهم شكهم وحيرتهم ويقيم لك اماما بجوارحك تردّ اليه حيرتك وشكك: قال فسكت ولم يقل شيئا قال ثم التفت الى فقال انت هشام فقلت لا فقال لى اجالسته فقلت لا فقال فمن اين انت قلت من اهل الكوفة: قال فأنت اذاهو: قال ثم ضمنى اليه واقعدنى فى مجلسه وما نطق حتى قمت فضحك ابوعبدالله عليه السلام ثم قال ياهشام من علمك هذا: قال فقلت

آیا نیست در این اعضا غنا و بی‌نیازی از قلب: گفت نه: گفتم چگونه بی‌نیاز نیستند وحال آنکه آنها صحیح‌اند وسالم: گفت ای پسر هر گاه تردید وشك كنند درتشخیص چیزی که بوئیده: یا چیزیکه دیده: یاچیزیکه چشیده: یاچیزیکه شنیده: یا چیزیکه لمس کرده ارجاع میدهد بقلب که قلب قضاوت کند تا یقین حاصل شود در دیدنی و شنیدنی و چشیدنی وغیره و شك برطرف شود وباطل شود میگوید هشام گفتم پس قلب را خدا قرارداده برای رفع شك اعضا و جوارح: گفت بلی: گفتم پس ناچار قلب باید باشد وگرنه اعضا و جوارح در تشخیصات خود سر گردان میماند وحیران گفت بلی: میگوید گفتم ای مرد حسابی خدای متعال وجل ذکره: جوارح واعضای بدن تورا بی‌امام وراهنما نگذاشته بلکه قرارداده برای‌آن امامی که تصحیح کند صحیح‌را ورفع شك وشبهه کند ازجوارح: و اما واگذار کرده مخلوق خودرا در حیرت وشك واختلافات آنها وقرار نداده برای آنها امام وراهنمائی: که رجوع کنند به او در رفع شکوك وتحیرات آنها: ولی برای جوارح واعضاء بدن تو امامی وراهنمائی قرارداده که به‌او رجوع کنی درمورد حیرت وسر گردانی هشام گفت دراین مورد سکوت کرد وچیزی نگفت: وبعد رو کرد بمن وگفت توهشامی: گفتم نه: گفت با او نشستهٔ: گفتم نه: گفت پس تو اهل کجا هستی: گفتم اهل کوفه: گفت پس تو خود او هستی: و بعد مرا به‌بر گرفت ونشانید. پهلوی خود و حرفی نزد: تا من برخواستم: پس تبسمی کرد امام صادق (ع) وبعد فرمودکه بتو یاد داد این چنین استدلال واحتجاج: میگوید گفتم ای پسر رسول‌خدا بزبانم

یابن رسول الله صلی الله علیه و آله جری علی لسانی قال یاهشام هذا والله مکتوب فی صحف ابراهیم وموسی .

۱۳۴۶ منهاج البراعة فی مجمع البیان فی الحدیث تفکرساعة خیرمن عبادة ستین سنة قال فخرالدین رازی فی توجیه ذالك هوان الفکر یوصلك الی الله والعبادة توصلك الی ثواب الله والذی یوصلك الی الله خیرممایوصلك الی غیرالله : اوان الفکر عمل القلب والطاعة عمل الجوارح فالقلب اشرف من الجوارح ویؤکد ذالك اقم الصلوة لذکری جعلت الصلوة وسیلة الی ذکرالقلب والمقصود اشرف من الوسیلة فقد روی فی البحار من کتاب سلیم بن قیس الهلالی عن ابان عن سلیم وعمر بن ابی سلمة: قالا: قدم معاویة لعنه الله حاجا فی خلافته المدینه بعد ماقتل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و صالح الحسن علیه السلام وفی روایة اخری بعد مامات الحسن علیه السلام واستقبله اهل المدینة فنظر فاذا الذی استقبله من قریش اکثرمن الانصار فسأل عن ذالك فقیل : انهم محتاجون لیست لهم دواب : فالتفت معاویة الی قیس بن سعد بن عبادة فقال : یامعشرالانصار مالکم لاتستقبلونی مع اخوانکم من قریش .

آمد و از کسی فرا نگرفته‌ام : فرمود ای هشام بخدا قسم این طور که توگفتی نوشته شده در صحف ابراهیم وموسی(ع).

۱۳۴۶ـ در کتاب منهاج البراعة ج هشتم چنین نوشته کـه روایت شده در بحار از کتاب سلیم بن قیس هلالی از ابان از سلیم وعمر پسر ابی سلمة که آن دو گفتند معاویه علیه اللعنه وارد شد مدینه در سفر حج ایام خلافتش بعد از آنکه امیرالمؤمنین (ع) کشته شده بود و صلح با امام حسن (ع) انجام گرفته بود و در روایت دیگر بعد از رحلت امام حسن (ع) بود: هنگام ورود معاویه اهل مدینه ازاو استقبال کـردند و معاویه دید استقبال کنندگان از قریش زیادترند ازانصار: ازعلت آن پرسید: گفته شد آنها مردمانی محتاج هستند ومرکبی نداشته‌اند که بتوانند استقبال کنند: معاویه نظر کرد به‌قیس بن سعد بن عبادة وگفت ای طائفهٔ انصار چه‌شدکه استقبال نکردید با برادران قریشتان.

قیس که بزرگ وپسر بزرگ انصار بود درجواب گفت : خانه‌نشین کرد ما را یا امیر المؤمنین.

نداشتن مرکب سواری: معاویه ازروی سرزنش گفت چه شده شتران آبکش شما قیس

فقال قيس وكان سيدالانصار وابن سيدهم : اقعدنا ياامير المؤمنين ان لم يكن لنادواب قال معاويه : فاين النواضح فقال قيس: افنيناها يوم بدر واحد وما بعدهما في مشاهد رسول الله صلی الله علیه وآله حين ضربناك واباك على الاسلام حتى ظهر امر الله وانتم كارهون قال معاويه اللهم غفراً قال قيس : اما ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال سترون بعدى اثرة ثم قال : يامعاوية تعيرنا بنواضحنا والله لقينا كم عليها يوم بدر وانتم جاهدون على اطفاء نورالله وان يكون كلمة الشيطان هي العليا : ثم دخلت انت وابوك كرها في الاسلام الذى ضربناكم عليه : فقال معاويه كانك تمن علينا بنصرتكم اياناقلله ولقريش بذالك المن والطول : الستم تمنون علينا بنصرتكم يا معشر الانصار رسول الله صلی الله علیه وآله وهومن قريش وهوابن عمنا ومنا : فلنا المن والطول ان جعلكم الله انصارنا واتباعنا فهداكم بنا وقال قيس : ان الله بعث محمداً صلی الله علیه وآله رحمة للعالمين : فبعثه الى الناس كافة والى الجن والاسود والاحمر والابيض : اختاره لنبوته و اختصه برسالة فكان اول من

گفت شتران آبکش را ازدست داديم درجنگ بدر و احد و بقيهٔ جنگهای رسولخدا هنگامی که باتو و پدران تو برای پيشرفت اسلام جنگ ميکرديم : تا آنکه دين خدا رواج يافت و شما ازاين مطلب بدحال بوديد : معاويه كلمهٔ گفت كه يعنى خدا بگذرد ازما: قيس گفت بدان که رسول خدا فرمود خواهيد ديد بعد از من تحولاتي : وبعد گفت ای معاويه ما را سرزنش ميکنی بفقر وشتران آبکش : بخدا قسم که باهمان شتران آبکش با شما جنگيديم در جنگ بدر وشما پافشاری ميکرديد وجنگ ميکرديد که نور خدارا خاموش کنيد: وراه باطل و شيطانی را کمك ميکرديدکه پا برجا وبالای کلمهٔ حق استوار بماند: وبعد تو وپدرت ازروی اکراه ولابدی وارد اسلام شديد آنچنان اسلامی که گردنهای کسان شما برای آن زديم ما : معاويه گفت مثل اينکه منت بما داريد بواسطهٔ ياری کردن شما مارا: وحال آنکه منت وبخشش وگذشت ازآن خدا وقريش است برشما .

آيا نه اين است که منت ميگذاريد بر ما ای طايفهٔ انصار بواسطهٔ ياری کردن شما رسولخدا را وحال آنکه رسول خدا ازقريش است واو پسر عموی ما است واز ما است:پس منت ازما برشما است که قرارداده خدا شما را ياری‌کننده ما وتابعين ما و خدا هدايت کرده شمارا بوسيلهٔ ما.

قيس گفت : بدرستيکه خدا برانگيخته و مبعوث فرموده محمد صلی الله عليه وآله را رحمةللعالمين وفرستاده خدای عزوجل اورا بسوی مردم جميعاً ازجن وانس و سياه و قرمز

صدقه و آمن به‌ابن عمه علی بن ابیطالب علیه‌السلام وابوطالب یذب عنه و یمنعه و یحول بین کفار قریش و بین ان یروعوه و یؤذوه : وامران یبلغ رسالة ربه فلم یزل ممنوعا من الضیم والأذی حتی مات عمه ابوطالب و امر ابنه بموازرته فوازره و نصره و جعل نفسه دونه فی کل شدة و ضیق و کل خوف : و اختص‌الله بذالك علیا علیه‌السلام من بین قریش واکرمه‌من بین جمیع العرب و العجم فجمع رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله جمیع بنی عبدالمطلب فیهم ابوطالب وابولهب وهم یؤمئذ اربعون رجلافدعا رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله و نادمه‌علی علیه‌السلام و رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله فی‌حجر عمه ابیطالب فقال صلی‌الله علیه وآله ایکم ینتدب ان یکون اخی و وزیری ووصیی وخلیفتی فی‌امتی ولیّ کل‌مؤمن من بعدی: فامسك‌القوم حتی‌اعادها ثلاثا فقال علی علیه‌السلام انا یا رسول‌الله فوضع راسه فی‌حجره وتفل فی فیـه وقال اللهم املأ جوفه علماً و فهما و حکما ثـم قال لأبی طالب : یا اباطالب اسمع الان لابنك واطع فقد جعله‌الله من نبیه بمنزله هارون من‌موسی و آخابین علی علیه‌السلام و بین نفسه فلم یدع قیس شیئاً من‌مناقبه علیه‌السلام الاذکرها واحتج بها: وقال: منهم جعفر بن

وسفید: اختیار کرده اورا برای نبوت وپیامبری ومختص گردانیده اورا باین سمت بزرگ‌که رسالت باشد: و اول کسیکه تصدیق کرد اورا وایمان به‌اوآورد پسرعمش‌علی بن ابی‌طالب بود و عمویش ابوطالب حفظ میکرد او را از اشرار و کفار قریش هنگامی‌که میترسانیدند او را وآزارش میکردند: ومأمور بودکه برساند بمردم دستورات خدای متعال را و همیشه محفوظ از گزند حوادث و آزار دشمنان بود : تا آنکه بجوار رحمت خدا رفت عمویش ابوطالب و دستور داد وامر کرد فرزندش‌را بیاری رسولخدا(ص) ویاری کرد وقرارداد جان خودراحافظ جان رسول‌خدا درهرشدت و فشار وخوفی و مختص گردانید خدا این فضیلت را به علی(ع) ازمیان قریش: وگرامی داشت خدا علی را ازمیان تمام عرب وعجم: وجمع کرد رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله جمیع اولاد عبدالمطلب‌را ازمیان آنها بود ابوطالب وابولهب وآنروزاولاد عبدالمطلب بچهل مرد میرسید: پس ندا درداد رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله درحالیکه علی(ع) همنشین بود باحضرت ورسول‌خدا درکفالت عم بزرگوارش ابوطالب بود فرمودکدام یك از شما راغب ومیل دارید برادر وناصر ومدکار و وصی و جانشین وخلیفهٔ من باشید در امت من و اولای بمؤمنین ازبعد من: هیچکس جواب نداد: تاسه‌مرتبه تکرار کرد این کلام را رسول خدا: در این هنگام علی(ع) جواب داد و گفت من حاضرم و قبول میکنم : گـذاشت رسول

ابيطالب الطيار في الجنه بجناحين اختصه‌الله بذالك من بين‌الناس : و منهم حمزة سيدالشهداء : ومنهم فاطمة سيدة نساء اهل الجنه: فاذا وضعت من قريش رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله واهل بية وعترته الطاهرين فنحن والله خيرمنكم يا معشر قريش واحب الى الله ورسوله والى اهلبية منكم: لقد قبض رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فاجتمعت الانصار الى ابى ثم قالوا نبايع سعدافجائت قريش فخاصمونابحجة على واهلبية وخاصمو نابحقه وقرابة فما يعد وقريش ان يكونوا ظلموا الانصار وظلموا آل محمد صلى‌الله‌عليه ولعمرى ما لاحد من الانصار ولالقريش ولالاحد من العرب والعجم في الخلافة حق مع على بن ابيطالب عليه‌السلام و ولده من بعده .

فغضب معاوية وقال يا بن سعد عمن اخذت هذا : وعمن رويته : وعمن سمعة : ابوك اخبرك بذالك وعنه اخذته .

فقال قيس سمعته واخذته ممن هو خير من ابى واعظم على حقا من ابى : قال من :

خدا(ص) سرعلى بدامن وبوسيلهٔ آب دهان شريف آموخت به‌على آنچه آموخت و گفت خدايا مملوگردان على را ازعلم و فهم و حكمت وبعد فرمود به ابى‌طالب يا اباطالب: الآن پيروى كن گفتار فرزندت على‌را واطاعت‌كن: زيرا قرارداده خدا اورا از پيغمبرش بمنزلهٔ هارون بموسى وبدانكه على‌را برادر خود گردانيد رسول‌خدا وبرادرى برقرار كرد: وقيس واگذار نكرد چيزى ازمناقب على(ع) مگرآنكه بيان‌كرد و استدلال به آن‌كرد وگفت ازآنها است جعفربن ابيطالب‌كه پرواز ميكند دربهشت : كه خدا اين‌جهت‌را مختص به‌اوكرده ازبين‌بشر وازآنها است حمزه سيدشهدا: وازآنهاست فاطمه سيده زنهاى بهشت: واگر قريش از ميانش برداشته شود رسولخدا صلى‌الله عليه و آله و اهل بيت و عترت طاهرينش و اين افتخار از آنها گرفته شود: بخدا قسم ما بهتر وبرتريم ازشما طايفهٔ قريش : و محبوب‌تريم نزد خدا و رسولخدا.

ونزد اهل‌بيت رسول‌خدا ازشمـا قريش بى‌رسولخدا وبى‌اهل‌بيت رسولخدا: قيس گفت هنگاميكه رسولخدا (ص) ازدنيا رخت بربست آمدند انصار جميعاً بسوى پدر من وگفتند ما آمده‌ايم بيعت‌كنيم باسعد: قريش مخاصمه ومنازعه‌كردند بيهانهٔ اينكه على جانشين رسولخدا است ومخاصمه‌كردند بواسطهٔ قرابت على و رسولخدا : ولى قريش ايستاد گى كردند در ظلم بما انصار وظلم آل محمد صلى‌الله عليه‌وآله وقسم بجان خود هيچ‌كس را نه از انصار ونه از قريش ونه براى هيچ فردى ازعرب وعجم درخلافت حقى نيست بابودن على‌بن ابيطالب (ع) واولاد على بعد ازعلى.

قال : علی بن ابیطالب علیه السلام عالم هذه الامة وصدیقها الذی انزل الله فیه : قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب .

فلم یدع آیة نزلت فی علی علیه السلام الاذکرها

قال معاویه : فان صدیقها ابوبکر وفاروقها عمر والذی عنده علم من الکتاب عبدالله بن سلام .

قال قیس احق هذه الاسماء واولی بها الذی انزل الله فیه

افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه

والذی نصبه رسول الله بغدیر خم : فقال من کنت مولاه اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه : وقال فی غزوة تبوك انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی .

دراین وقت بغضب درآمد معاویه وگفت ای پسر سعد از که گرفتی و اخذکردی این مطالب را: وا که روایت میکنی واز که شنیدی: آیا پدرت بتو خبرداده این مطالب را و از او اخذ کردی: قیس گفت شنیدم واخذکردم ازکسیکه او برتراست ازپدرمن وحق اوبزرگتر است برمن از پدر من : معاویه گفت که هست : گفت علی بن ابن ابی‌طالب علیه‌السلام عالم این امت : و صدیق این امت و آنچنان کسیکه نازل کرده خـدا در بارهٔ او : قل کفی بالله شهیدا الآیة.

و واگذار نکرد آیهٔ که دربارهٔ علی نازل شده مگرآنکه بیان کرد.

معاویه گفت: صدیق امت ابوبکر وفاروق عمر است والذی عنده علم من الکتاب عبدالله ابن سلام است ومراد علی نیست ازاین آیه.

قیس گفت سزاوارتر باین اسمها و اولی بآنها آنکسی است که خـدا در بارهٔ او نازل کرده: افمن کان علی بینهٔ من ربه ویتلوشاهد منه.

و آنچنان کسیکه نصب کرده رسولخدا او را در غدیرخم بجای خود بعد از خود پس فرموده هر که من مولا و اولای به او هستم ازخود او: پس علی اولای به اوست ازخود او: و فرموده درجنگ تبوك یاعلی تو ازمن بمنزلهٔ هارونی بموسی مگر نبوت زیرا که نبوت بعد ازمن منقطع است: وقبلاهم گذشت این قصه وقتی روی داد که معاویه درمدینه بود : منادی از طرف او نداکرد وبتمام عمال خود نوشت ومتحدالمآل کرد که بدانید من برائت میجویم از کسی که روایت کند حدیثی درمناقب ومدح علی.

وكان معاوية يومئذ با المدينة فعند ذالك نادى مناديه و كتب بذالك نسخة الى اعماله الابرئت الذمة ممن روى حديثا فى مناقب على واهلبية: وقامت الخطبة فى كل مكان على المنابر بلعن على بن ابيطالب والبرائة منه والوقيعة فى اهلبية واللعنة لهم بماليس فيهم ﷺ ثم ان معاوية مر بحلقة من قريش فلما راوه قاموا اليه غير عبدالله بن عباس : فقال له : يابن عباس مامنعك من القيام كماقام اصحابك الالموجدة على بقتالى اياكم يوم صفين : يابن عباس ان عمى عثمان قتل مظلوما : قال ابن عباس : فعمر بن الخطاب قد قتل قبله مظلوما قال : فتسلّم الامر الى ولده و هذا ابنه وقال: ان عمر قتله مشرك قال ابن عباس : فمن قتل عثمان : قال قتله المسلمون : قال : فذالك ادحض لحجتك و احل لدمه ان كان المسلمون قتلوه و خذلوه فليس الابحق .

قال فاناكتبنا فى الافاق ننهى عن ذكر مناقب على واهل بيته فكفّ لسانك يا بن عباس واربع على نفسك قال : فتنهانا عن قرأتة القرآن : قال : لا : قال فتنهانا عن

وآل على: وبپاكردند خطبه‌ها درهرمكانى بالاى منبرها بلعن على بن ابيطالب (ع) و بيزارى ازاو ونسبت زشت باهل بيت على ولعن برآنها باموريكه دامن طهارت آنها عليهم السلام مبرا ازآنها است وبعد معاويه عبوركرد بدسته و جماعتى ازقريش چون معاويه را ديدند بپا خواستند باحترام او سواى ابن‌عباس كه اعتنا نكرد: معاويه گفت يابن‌عباس‌چه‌مانع شدكه بپا نخواستى واحترام نكردى آنطوريكه رفقاى تو بپا خواستند و احترام كردند مگر عداوتى كه ازمن بدل شما است بواسطهٔ جنگ من با شما روز جنگ صفين : يابن عباس عموى من عثمان كشته شد مظلوم: ابن‌عباس گفت عمر بن الخطاب هم كشته شد قبل ازعثمان مظلوم : گفت امر عمر به اولاد او مربوط است واين‌است پسر او: وگفت عمر را مشركى كشته: ابن عباس گفت پس كه كشت عثمان را: گفت مسلمين كشته‌اند اورا: گفت پس اين بهتر محق ميكند حجت تورا ومباح ميكند خون اورا: اگرمسلمين عثمان‌را كشته‌اند وازخلافت عزل كرده‌اند اين عمل مسلمين نبوده مگربحق.

معاويه گفت ما نوشتيم بتمام آفاق ومنع‌كرديم ازذكر مناقب على واهل بيت او وتوهم حفظ‌كن زبانت را اى‌پسرعباس ورحم‌كن بجان خودت: گفت پس منع‌كن مارا از خواندن قرآن ولابد منع ميكنى: گفت نه: گفت پس منع ميكنى ازتأويل آن: گفت بلى: گفت پس

تاویله : قال نعم : قال فنقرأه ولانسئل عماعنی الله به : قال نعم: قال فأیما اوجب علینا قرائته او العمل به : قال العمل به : قال فکیف نعمل حتی نعلم ماعنی الله بماانزل علینا: قال : یسئل ممن یتأول علی غیرما نتأوله انت واهلبیتك : قال انما نزل القرآن علی اهلبیتی فاسئل عنه آل ابی سفیان : وآل ابی معیط والیهود والنصاری والمجوس : قال فقد عدلتنی بهؤلاء : قال لعمری ما اعدلك بهم الا اذا نهیت الأمة ان یعبدوا الله باالقرآن وبمافیه من امر اونهی اوحلال اوحرام اوناسخ اومنسوخ اوعام اوخاص او محکم او متشابه و ان لم تسئل الأمه عن ذالك هلکوا واختلفوا و تاهوا : قال فاقرؤا القرآن و لاترو وشیئاً ممانزل الله فیکم ومما قال رسول الله وارو واما سوی ذالك .

قال ابن عباس قال الله تعالی فی القرآن

یریدون ان یطفئو نورالله بافواههم و یابی الله الا ان تیم نوره و لو کره الکافرون.

ما قرآن بخوانیم ولی نپرسیم ازآنچه مقصود خداست ازآن : گفت بلی: گفت پس چه‌چیز واجب‌کرده خدا برما خواندن آن ویا عمل کردن بآن: گفت عمل بآن : گفت چگونه عمل کنیم تا ندانیم چه اراده‌کرده خدا بآنچه نازل‌کرده برما: گفت بپرسند وسئول کنند ازکسی که تأویل میکند برغیر آنچه بیان میکنی تو و خویشاوندان تو: گفت قرآن نازل شده بر خاندان ما وسئول کنیم معنای آنرا ازآل ابی‌سفیان: وآل ابی معیط: وازیهودی ونصاری و گبرها: گفت برابر کردی وهم‌دوش قراردادی مرا وآل ابی‌سفیان‌را بایهودی ونصادا ومجوس گفت بجان خود برابر نکردم مگرهنگامیکه منع کردی امت را ازاینکه عبادت‌کنند خدادا دا بقرآن وبآنچه درآن هست از دستورات ومنهیات و از حلال وحرام و ناسخ ومنسوخ و عام وخاص.

و محکم و منشابه قرآن واگر امت نپرسند و عمل نکنند باین امور هلاك شده‌اند و اختلاف میشود بین آنها وحیران وسرگشته میمانند: گفت بخوانید قرآن ولکن روایت‌نکنید وبیان هیچ چیز ازآنچه خدا نازل‌کرده دربارهٔ شما : روایت نکنید آنچه رسولخدا فرموده وروایت‌کنید غیر اینهارا.

گفت ابن‌عباس خدای متعال فرموده:

یریدون یعنی قصد ودرنظردارند کفار ومنافقین خاموش کنند نور خدادا بکلمات خود

قال معاوية : يابن‌عباس اكفني عن نفسك وكف عني لسانك وان كنت لابدفاعلا فليكن سرا ولايسمعه احدعلانية ثم رجع الى منزله فبعث اليه بخمسين الف درهم و في رواية اخرى مأة الف درهم ثم اشتدالبلاء بالأمصار كلها على شيعة على عليه السلام واهلبية و كان اشد الناس بلية اهل الكوفة لكثرة من بها من الشيعة: واستعمل عليها زيادا ضمها اليه مع البصرة وجمع له العراقين وكان يتبع الشيعة وهو بهم عالم لانه كان منهم قد عرفهم وسمع كلامهم اول شيئى فقتلهم تحت كل كوكب وتحت كل حجر ومدر واخافهم و قطع الأيدى والأرجل منهم وصلبهم على جذوع النخل وسمل اعينهم و طردهم و شردهم حتى انتزحوا على العراق فلم يبق احد عنهم الامقتول اومصلوب اوطريد او هارب .

وكتب معاويه الى اعماله وولاته في جميع الارضين والامصار الايجيزوا لاحد

وخدا ابا ميكند ازاين وتتميم وتكميل ميكند نور خودرا اگرچه كفـار خوش نداشته باشند: معاويه گفت ابن‌عباس مگذار دست من بخون توآلوده شود وبگير جلو زبانت ازآنچه بضرر خلافت من است: واگر لابدى ازبيان حقيقت مراد وتأويل قرآن پس پنهانى بگو و طورى كه نشنود آنرا كسى درعلانيه : بعد معاويه رفت منزل وفرستاد براى ابن‌عباس پنجاه هزار درهم وبروايتى صدهزار درهم.

وبعد بالا گرفت وشديد شد درتمام بلاد ظلم آزار برشيعيان ودوستان على(ع) و اولاد على وبودند سخت‌ترين وشديدين مردم ازجهت ظلم وجور اهل كوفه بواسطهٔ زيادى شيعه كه درآنجا بود وحاكم قرارداد بر كوفه زياد خبيث را وضميمه كرد بكوفه براى زياد بصره‌را و حاكم برعراقين قرارداد واو تعقيب كرد ازشيعيان واو ميشناخت شيعيان على وپيروان آنهارا بهاول سخنى كه ميشنيد ازآنها. وكشت ازشيعيان بشمارهٔ ستاره‌هـا وزير هرسنگى و كلوخى پنهان‌كرد آنهارا وبسيار تهديد وميترسانيد آنهارا وچه بسيار دست وپا قطع كرد وازشاخه‌ـ هاى درختان آويزان كرد وبدار آويخت وچشمهاى شيعيان ازحدقه درآورد وتبعيد كرد ودر بيابان‌ها آواره كرد تا آنكه ريشهٔ آنها كنده شد در عراق و باقى نماند احـدى از شيعيان الا آنكه كشته شد و بدار آويخته شد ويا تبعيد شد ويا خود ازظلم وجور گريختند.

ونوشت معاويه بحكام ودست نشانده‌هاى خود درجميع بلاد وشهرهاكه نپذيريد وقبول نكنيد شهادت احدى ازشيعيان على وپيروان اهل‌بيت على را ونه از كسانيكه اهـل ولايت و دوستى على وآل‌على باشند ونه ازكسانيكه روايت وبيان كنند فضل ومنقبت على و آل اورا..

من شيعة علي ولامن اهلبية ولامن اهل ولايته الذين يروون فضله ويتحدثون بمناقبه شهادةً.

وكتب الي عماله انظروا من قبلكم من شيعة عثمان و محبيه واهل بية و ولاية الذين يروون فضله ويتحدثون بمناقبه فادنوا مجالسهم واكرموهم وقربوهم وشرفوهم واكتبوا اليّ بمايروي كل واحدمنهم فيه باسمه واسم ابيه وممن هو

ففعلوا ذالك حتي اكثروافي عثمان الحديث وبعث اليهم باالصلات والكساء واكثر لهم القطايع من العرب و الموالي فكثر وافي كل مصر وتنافسوا في المنازل والضياع و اتسعت عليهم الدنيا فلم يكن احدياتي عامل من مصرمن الأمصار و لاقرية فيروي في عثمان منقبة اويذكر له فضيلة الاكتب اسمه وقرب وشفع فمكثوا بذالك ماشاءالله.

ثم كتب الي اعماله ان الحديث قدكثر في عثمان وفشا في كل مصر ومن كل ناحية

ونوشت بحكام ودست نشانده‌هايش به‌بينيد ازطرف خود هركه از شيعيان عثمان و دوستداران او وخانواده اوباشد.

واز كساني باشندكه روايت كنند وبيان كنند فضل و منقبت عثمان را: رفت و آمد كنيد درمجالس آنها واكرام و احترام كنيد و بخود نزديك كنيد و درميان مردم عزت قائل شويد براي آنها: وهرفضيلتي كه بيان كردند دربارهٔ عثمان بمن بنويسيد وگزارش دهيد.

بدستور عمل كردند تاآنكه حديث درفضيلت عثمان زيادكردند: معاويه هم پاداشهاي زيادي ازلباس وقباله‌هاي املاك عرب ودوستان علي براي آنها فرستاد.. اينگونه اشخاص در هربلدي زيا شدندكه داراي خانه وباغات وبلكه داراي مزارع شدند و درمال دنيا دست باز ودر رفاه شدند ونماندكسي درشهري ونه قريهٔ كه روايت كند براي عثمان فضيلتي ويا بيان كند منقبتي مگرآنكه اسم او نوشته‌شد ومقرب شد و وساطت وشفاعت او نسبت بهرجاني قبول شد وقصه باين روال گذشت ماشاءالله مدتي مديد وبعد نوشت معاويه بحكام ودست نشانده‌هايش كه حديث درباره عثمان زيادشد وانتشار يافت درشهر وهرصقعي برسيدن كاغذ من وادار كنيد بيبان (ويا جعل بگو) روايت درمنقبت ابي بكر وعمر زيرا فضل وسوابق آن دوبهتر چشم‌مرا روشن وبهتر ازبين ميبرد دليل آن.

واهل اين خانواده را يعني علي وآل علي وشنيدن آن سخت‌تر است بر آنها از شنيدن

فاذا جائکم کتابی هذا فادعوهم الی الروایة فی ابی بکر و عمر فان فضلهما و سوابقهما احب الی واقر لعینی وادحض لحجة اهل هذا البیت و اشد علیهم من مناقب عثمان و فضله فقرء کل قاض و امیر من ولاته کتابه علی الناس و اخذ الناس فی الروایات فیهم و فی مناقبهم .

ثم کتب نسخة جمع فیها جمیع ماروی فیهم من المناقب والفضائل وانفذها الی عماله و امرهم بقرائتها علی المنابر فی کل کورة وفی کل مسجد و امرهم ان ینفذوا الی معلمی الکتاتیب ان یعلموها صبیانهم حتی یرووها و یتعلموها کما یتعلمون القرآن حتی علموها بناتهم و نسائهم و خدمهم و حشمهم فلبثوا بذالک ماشاءالله .

ثم کتب الی عماله نسخة واحدة الی جمیع البلدان انظروا من قامت علیه البینه انه یحب علیا واهلبیة فامحوه من الدیوان ولاتجیزوا له شهادة .

ثم کتب کتابا آخر : من اتهمتموه ولم تقم علیه بینة فاقتلوه : فقتلوهم علی

منقبت وفضیلت عثمان. وهر قاضی وحاکمی وامیری خواند کاغذ معاویه را برای مردم: ولذا شروع کردند در بیان روایت درفضیلت ومنقبت خلفاء ثلاثه.

وبعد نوشت بخشنامه ونسخهٔ واحدهٔ که جمع کرده بود در آن تمام آنچه روایت کرده بودند ازمناقب وفضائل خلفاء و فرستاد آن کتاب را بسوی عمال و مأمورین و دستور داد و فرستاد بمعلمین مدرسه‌ها و مکتب‌ها که درس بدهند آن کتاب را به بچهایشان تا آنها برای دیگران روایت کنند و تعلیم کنند آنرا بطوری که قرآن تعلیم میگیرند حتی آنکه آموختند بدخترها وزنهایشان و به خدمت‌گارانشان وخدم و حشمشان وبراین منوال بودند ماشاءالله .

وبعد نوشت بسوی حکام و دست نشانده‌ها نسخهٔ واحدهٔ در تمام بلاد که به‌بینید هر کس دوست بدارد علی وآل علی‌را برطرف کنید ومحو کنید نام اورا ازدیوان مسلمین وقبول نکنید شهادت آنهارا .

وبعد نوشت کاغذ دیگری : هر که تهمت زدید به او ولو ثابت نشود جرم و حب او به علی بکشید اورا: پس کشتند شیعیان‌را بتهمت وافترا.

بگمان وشبهه باندازهٔ ستارگان حتی آنکه میشدگاهی بکلمهٔ یا حرفی اشتباهی گردن‌شخص زده می‌شد.

التهم و الظن و الشبهه تحت کل کوکب حتی لقد کان الرجل یسقط با الکلمة فیضرب عنقه .

ولم یکن ذالك البلاء فی بلد اشد ولا اکبر منه با العراق ولاسیما بالکوفة حتی ان الرجل من شیعة علی وممن بقی من اصحابه باالمدینه وغیرها لیأتیه من یثق بهفیدخل بیة ثم یلقی علیه سترا فیخاف من خادمه ومملوکه فلایحدثه حتی یأخذ الایمان المغلظه علیه لیکتمن علیه.

وجعل الامر لایزداد الاشدة وکثر عندهم عدوهم واظهروا احادیثهم الکاذبة فی اصحابهم من الزور والبهتان فینشاء الناس علی ذالك ولایتعلمون الامنهم ومضی علی ذالك قضاتهم و ولاتهم وفقائهم .

وکان اعظم الناس فی ذالك بلاء و فتنه القراء المراؤن المتضعون الذین یظهرون لهم الحزن والخشوع والنسك ویکذبون ویعلمون الاحادیث لیحظوبذالك عند ولاتهم ویدنولذالك مجالسهم ویصیبوا بذالك الاموال والقطایع والمنازل حتی

ونبود این شدت و بلا درهیچ بلدی شدیدتر وعظیم‌تر از عراق مخصوصاً کوفه باندازه‌ای سخت شد که گاهی مردی ازشیعیان وازبقیه اصحاب ازمدینه وغیرمدینه وارد می‌شد از کسانی که مورد وثوق و اطمینان بود داخل میکرد او را بخانه‌اش وبعد پرده را می‌انداخت ومی‌ترسید ازخادم وغلام خود وبا مهمان وارد صحبت نمیکرد مگر بعد از عهد وپیمان وقسم‌های شدید وغلیظ که مکتوم ومخفی بدارد مطلب را.

واین روش وعمل ادامه داشت وروزبروز شدید شد تاآنکه دشمن علی وآل علی نزد معاویه وپادانش زیاد شد واحادیث زیادی اظهار کردند بدروغ وبزور وبهتان : ومردم : بار آمدند و بزرگ شدند ببغض و عداوت علی و آل علی و چیزی کسی فرا نمی گرفت مگر از همان دشمنان و اعادی و زندگی کردند به همین روال قضات وحکام وفقهایشان.

وازهمه بیشتر مبتلا بودند باین بلیه وفتن قراء ریاکار خودساز.

آنچنان کسانیکه اظهار حزن وخشوع وخدا پرستی میکردند ودروغ میگفتند و تعلیم احادیث باطله میکردند تا باین وسیله نزد حکام قرب پیدا کنند و بمجالس آنها راه بیابند ونائل آیند وحظ وافر ببرند از اموال و املاك و منازل : بطوری وانمود کردند که احادیث دروغ آنها که بدست میرسید گمان میکردند آنها راست است و مطابق با واقع لذا مردم هم

صارت احادیثهم تلك و روایاتهم فی ایدی من یحسب انها حق وانها صدق فرووها و قبلوها وتعلّموها وعلّموها واحبوا علیها وابغضوا وصارت بان الناس الذین لایستملون الکذب و یبغضون علیه اهله فقبولها و هم یرون انها حق ولوعلموا انها باطل لم یرووها ولم یتدینوابها فصار الحق فی ذالك الزمان باطلاً : و الباطل حقاً والصدق کذبا والکذب صدقا وقد قال رسول‌الله ﷺ لیشملنکم فتنة یربوفیها الولید وینشأ فیها الکبیر یجری الناس علیها ویتخذونها سنة فاذا غیرمنها شیئی قالوا اتی الناس منکراغیرت السنة.

فلما مات الحسن بن علی علیه‌السلام لم یزل البلاء والفتنه یعظمان ویشتد ان فلم یبق ولی‌الله الاخائفا علی دمه و فی روایة اخری الاخائفا علی دمه انه مقتول والا طریداو شریدا : ولم یبق عدوالله الامظهر الحجة غیر مستتر ببدعة و ضلالة الحدیث.

۱۳۴۷ فی السفینه فی جمل عن جابرالانصاری وعبادة بن الصامت قال کان فی حائط بنی النجارجمل فطیم لایدخل الحائط احد الاشد علیه فدخل النبی ﷺ

روایت میکردند وقبول میکردند وفرامیگرفتند وبدیگران می‌آموختند : و دوستی و دشمنی آنها دائر مدار آن اباطیل بود وطوری شده بود که مردمیکه دروغ را بد میدانستند و دشمن میداشتند اهل دروغ را: این اباطیل ومزخرفات را قبول کرده بودند وخیال میکردند آنها حق است وحق میدیدند : واگر میدانستند باطل است که روایت نمیکردند و متدین بآنها نمیشدند: پس حق‌را باطل وباطل را حق جلوه دادند: راست را دروغ و دروغ‌را راست به مردم فهماندند: رسولخدا فرموده بزودی فتنهٔ فراگیرد شماراکه بچها نشو و نما کنند برآن وتربیت یابند بآن طریقه و بزرگان خو گیرند و پیر شوند برآن و مشی مردم برآن شود وآن فتنه را سنت خود قراردهند وهر گاه تغییر کند ازآن بدعتها.

بگویند مردم مرتکب منکر وگناهی شده‌اند که باعث تغییرسنت شده.

۱۳۴۷ـ درکتاب سفینه نقل‌شده ازجابر انصاری وعبادة‌بن صامت‌که بود درحائط‌بنی نجار شتری تازه ازشیر گرفته شدهٔ که نمیگذاشت کسی داخل آن شود مگر آنکه حمله می‌کرد براو: تاآنکه وارد شد روزی رسولخدا درحائط وآن حیوان را طلبید پس‌آمد خدمت حضرت ولبان خودرا برمین مالید وخوابید بزمین جلو حضرت پس حضرت لجام زد بسراو

الحائط ودعاه فجائه و وضع مشفره علی الارض وتزل بین یدیه فحطمه ودفعه الی اصحابه فقیل البهائم یعرف نبوتك فقال (ص) مامن شیئی الا وهوعارف بنبوتی سوی ابوجهل وقریش: فقالوا نحن احری باالسجود لك من البهائم قال (ص) فانی اموت فاسجدوا للحی الذی لایموت : وجاء جمل آخر تحرك شفیته ثم اصغی الی الجمل وضحك ثم قال (ص) هذا یشکو قلة العلف و کثرة الحمل: یاجابر اذهب معه الی صاحبه فأتنی به قلت والله ما اعرف صاحبه قال هو یدلك قال فخرجت معه الی بعض بنی حنظلة و آتیت به الی رسول الله (ص) فقال (ص) بعیرك هذا یخبر بکذا و کذا قال انماکان ذالك لعصیانه ففعلنا به ذالك لیلین فواجهه رسول الله (ص) وقال اطلق مع اهلك فکان یتقدمهم متذللا فقالوا یا رسول الله اعتقناه لحرمتك فکان یدور فی الاسواق والناس یقولون هذا عتیق رسول الله (ص).

۱۳۴۸ فی السفینه عن تاریخ عن ابیعبدالله (ع) ان رجلا دخل علیه فقال یابن

وتسلیم کرد اورا بصاحبش : گفته شد آیا حیوانات هم آگاه هستند ازنبوت و پیغمبری شما فرمود هیچ موجودی نیست مگر اینکه او عارفاست وآگاهست به نبوت من غیر ازابوجهل و قریش: مردم گفتند پس اجازه بده سجده کنیم وما سزاوارتریم که سجده کنیم از حیوانات: فرمود رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بدرستیکه من میمیرم وسزاوار است سجدکند حی وزنده را که همیشه زنده است ومرگ در ذات اوراه ندارد: وآمد شتردیگری خدمت رسول‌اکرم(ص) درحالیکه حرکت میکرد زبان و دولبش پیغمبر خدا گوش باو داد و بعد تبسم‌کرد و فرمود این حیوان شکایت میکند از کمی خوراك وزیادی بار جابر با او برو نزد صاحبش و بیاور او را جابر میگوید گفتم بخدا قسم نمیشناسم صاحبش را فرمود او راه‌نمائی می کند تو را گفت جابر رفتم با او نزد بعضی از طائفهٔ بنی حنظله و آوردم نزد رسولخدا (ص) پیغمبر فرمود شتر تو اینطور شکایت میکند ومیگوید بار من زیاد است وعلف کم: صاحب شتر گفت این براسطهٔ نافرمانی اوست وبا او این‌کار میکنیم تا مطیع شود: پس رو کرد رسولخدا (ص) بشتر وفرمود برو باصاحب خود: پس بفرمودهٔ حضرت جلو افتاد درحالیکه رام بود و رفت دراین هنگام صاحب شتر عرض کرد یا رسول‌الله ما اورا رها میکنیم بجهت حرمت شما ورها کردند وآزاد شد وبعد ازآن میگشت میان بازارها ومردم هم با او کاری نداشتند و میگفتند این حیوان آزاد شدهٔ رسول خدا است (ص).

۱۳۴۸ــ درکتاب سفینه نقل شده ازتاریخی ازامام ششم(ع) که مردی وارد شد برآن

رسول‌الله انی ارید ان اسئلك عن مسئلة لم یسئلك احد قبلی ولایسئلك احد بعدی فقال عساك تسألنی عن الحشر والنشر فقال الرجل ای والذی بعث محمدا صلی‌الله علیه وآله باالحق بشیراً ونذیراً ما اسئلك الاعنه فقال محشر الناس کلهم بیت‌المقدس الابقعة بارض الجبل یقال لها قم فانهم یحاسبون فی حفرهم ویحشرون من حفرهم الی الجنه.

۱۳۴۹ فی الکشکول روی انه کان فی جبل لبنان رجل من العباد منزویا عن الناس فی غارفی ذالك الجبل وکان یصوم النهار ویأتیه کل لیلة رغیف یفطر علی نصفه ویتسحر باالنصف الاخر وکان علی ذالك الحال مدة طویلة لاینزل من ذالك الجبل اصلا فاتفق ان انقطع عنه الرغیف لیلة من اللیالی فاشتد جوعه وقلّ هجوعه فصلی العشائین وبات فی تلك اللیلة فی انتظار شیئی یدفع به الجوع فلم یتیسر له شیئی وکان فی اسفل ذالك الجبل قریة سکانها نصاری فعند ما اصبح العابد نزل الیهم واستطعم شیخا منهم فاعطاه رغیفین من خبز الشعیر فأخذهما وتوجه الی الجبل وکان فی دار ذالك الشیخ

حضرت وگفت یابن رسول‌الله اراده کرده‌ام بپرسم از حضرت شما مسئلهٔ راکه نپرسیده ازشما احدی پیش از من و نپرسد احدی بعد ازمن: حضرت فرمود شاید قصد داری بپرسی ازحشر ونشر روزقیامت مرد گفت بلی قسم بآن کسیکه فرستاده رسول‌خدارا(ص) بشارت دهنده وانذار کننده که من سئولی ندارم مگر ازهمان‌که فرمودی: حضرت فرمود محل حشر ونشر مردم تمامشان بیت‌المقدس است مگر مردم بقعهٔ و مکانی در زمین پهلوی کوه که بآن محل گفته میشود قم. زیراکه مردم آن محل رسیدگی بحساب آنها بشود درقبرهاشان ومحشورمیشوند از قبورشان ببهشت.

۱۳۴۹ـ در کتاب کشکول روایت است که مردی بود در کوه لبنان ازعباد منزوی و دور از مردم درمیان سوراخی زندگی میکرد و روزها را روزه‌دار بود و هرشب می‌آمد برایش قرص نانی که افطار میکرد بنصف آن و سحور میخورد بنصف دیگر و باین حال بود مدتی دراز وطولانی و ازکوه بزیر نمیآمد ابداً تا یکوقتی شد و اتفاق افتاد که قطع شد آمدن نان درشبی ازشبها وجوع وگرسنگی براو حمله کرد وصبرش بر گرسنگی کم شد: لذا نمازمغرب وعشاء را خواند وآن شب را بانتظار بود وبامید رسیدن چیزی که رفع گرسنگی کند ماند و نیامد برایش چیزی: ودرپای کوه دهی بود که اهل آن نصرانی بودند : چون صبح شد فرود آمد بآن ده وغذا طلب کرد ازبزرگی ازنصارا و او دوقرص نان جو بعابد داد گرفت نان‌ها

كلب جرب مهزول فلحق العابد ونبح عليه وتعلق باذياله فألقى عليه العابد رغيفا من ذينك الرغيفين ليشتغل به عنه فاكل الكلب ذالك الرغيف ولحق العابد مرة اخرى و اخذ فى النباح والهرير فالقى اليه العابد الرغيف الاخر فأكله ولحقه تارة ثالثه واشتد هريره وتشبث بذيل العابد ومزقه فقال العابد سبحان الله انى لم اركلبا اقل حياء منك ان صاحبك لم يعطنى الارغيفين وقد اخذتهما منى ماذا تطلب بهريرك وتمزق ثيابى: فانطق الله تعالى الكلب فقال لست انا قليل الحياء اعلم انى ربيت فى دار ذالك النصرانى احرس غنمه واحفظ داره واقنع بمايدفعه الىّ من خبز اوعظام وربما نسينى فابقى اياما لا اكل شيئا بل ربما تمضى ايام لايجد هو لنفسه شيأ ولالى ومع ذالك لم افارق داره منذ عرفت نفسى ولاتوجهت الى باب غيره بل كان دأبى انه ان حصل شيئى شكرت والا صبرت : واما انت فبانقطاع الرغيف عنك ليلة واحدة لم يكن عندك صبر ولاكان لك تحمل حتى توجهت من باب رزاق العباد الى باب نصرانى وطويت كشحك عن الجيب

را و روكرد بطرف كوه: بدرخانهٔ آن مرد نصرانى سگى بود پشم ريخته ولاغر پشت سر عابد آمد وصيحه برعابد زد وپر وپاى اورا گرفت عابد يكى از دونان را انداخت پيش سگ وخود شروع كرد برفتن سگ نان را تمام كرد وخود را رسانيد مرتبهٔ ديگر بعابد وشروع كرد بصدا وصيحه وحمله كردن بعابد ناچار عابد قرص ديگر ازنان را انداخت جلو سگ وآنرا نيز بلعيد وخورد ورسانيد براى بارسوم خود را بعابد وحمله را شديد كرد وچسبيد بدامن او وپاره كرد عابد گفت سبحان الله نديدم من سگى بى حياتر ويا كم حياتر از تو صاحب تو بمن نداد مگر دو گردهٔ نان وتو هردو را گرفتى ازمن : ديگر چه ميخواهى ازمن كه حمله ميكنى و لباس مرا ميدرى: خدا بسخن آورد سگ را و گفت من كم حيا نيستم: بدانكه من در خانهٔ اين نصرانى هستم خانه و گوسفندان اورا حفظ وحراست ميكنم وقناعت دارم بآنچه بيندازد پيش من چه نانى وچه استخوانى و گاهى هم فراموشم ميكنند و گرسنه ميمانم روزهائى وچيزى نمى-خورم بلكه گاهى ممكن است روزهائى بگذرد وبراى خود چيزى نميابد تا چه رسد بمن و باهمهٔ اينها نشده من ازدرخانه‌اش بروم ويا روكنم بدرخانهٔ غير او بلكه عادت من اين است اگر چيزى داد شكر ميكنم و اگرنه صبر ميكنم : واما تو بواسطهٔ نيامدن يكشب گردهٔ نان بتو صبر و تحمل نكردى تاآنكه بر گشتى و رو گرداندى از در روزى دهندهٔ بندگان و رو كردى بدرخانهٔ نصرانى وقطع كردى اعتمادت ازدوست واعتماد كردى بدشمن او: حال بگو

وصالحت عدوه المريب فقل ايّنا اقل حياء انا ام انت فلماسمع العابد ذالك ضرب بيديه على رأسه وخرّمغشيا عليه .

۱۳۵۰ في الكشكول عن الاحياء قدم هشام بن عبدالملك حاجا ايام خلافته فقال ائتوني برجل من الصحابة فقيل قد تفانوا قال فمن التابعين فأتي بطاووس اليماني فلما دخل عليه خلع نعليه بحاشية بساطه ولم يسلّم عليه بامرة المؤمنين بل قال السلام عليك ولم يكنه ولكن جلس بازائه قال كيف انت ياهشام فغضب هشام غضبا شديداً وقال يا طاووس ماالذي حملك على ماضعت قال ماذاضعت فاز دادغضبه فقال : خلعت نعليك بحاشية بساطي : ولم تسلّم على بامرة المؤمنين: ولم تكنني : وجلست باذائي وقلت كيف انت ياهشام فقال طاووس: اماخلع نعلي بحاشية بساطك فاني اخلعها بين يدي ربي العزة كل يوم خمس مرات ولايغضب علي لذالك واما قولك لم تسلم على بامرة المؤمنين فليس كل الناس راضين بامرتك فكرهت ان اكذب : واما قولك لم تكنني

كدام يكى ازما كم حيا هستيم تو يامن، پس ازشنيدن عابد اين كلمات را زد دو دست را بسر خود وافتاد روى زمين بحال غش

۱۳۵۰ــ دركتاب كشكول است ازكتاب احياء كه وارد شد هشام پسر عبدالملك بقصد حج وقت خلافتش و گفت حاضر كنيد براى من مردى ازاصحاب رسولخدا: گفته شد ازصحابه كسى نمانده گفت از تابعين حاضر كنيد آورده شد طاووس يمانى: چون وارد شد كفش خودرا درآورد كنار بساط هشام وسلام نداد بعنوان خلافت بلكه گفت السلام عليك: وبراى هشام كنيه ذكر نكرد: ولى دربرابر اونشست و گفت چگونه هستى اى هشام : هشام بغضب درآمد غضب شديدى و گفت اى طاووس چه وادار كرد تورا برآنچه كردى: گفت چه كرده ام پس غضب هشام زيادتر شد و گفت: كفش خودرا درآوردى كنار بساط وبعنوان امارت وخلافت سلام نكردى ومرا بكنيه صدا نزدى: و مقابل من نشستى و گفتى چگونه هستى هشام : طاووس گفت اما كندن كفشم كنار بساط كه گناهى نيست زيرا هميشه ميكنم كفش را پيش روى خداى متعال روزى پنج مرتبه وخدا بمن غضب نميكند باينجهت : واما اينكه سلام ندادم بامارت وخلافت بجهت آن است كه همهٔ مردم راضى بامارت وخلافت تو نيستند ومن خوش نداشتم دروغ بگويم: واما اينكه گفتى كنيه براى تو نياوردم بجهة آنست كه خداى متعال دوستانش را درقرآن و گفته يا داود يا يحيى ياعيسى: وكنيه آورده براى دشمنانش و گفته تبت يدا ابى لهب: واما گفتهٔ تو

فان الله عزوجل سمّی اولیائه فقال یاداود یا یحیی ویاعیسی : وکنی اعدائه فقال تبت یدا ابی لهب : واما قولك جلست بادائی فانی سمعت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب یقول اذا اردت ان تنظر الی رجل من اهل النار فانظر الی رجل جالس وحوله قوم قیام : فقال هشام عظنی فقال طاوس سمعت من امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه‌السلام ان فی جهنم حیات کالتلال وعقارب کالبغال تلدغ کل امیر لایعدل فی رعیة ثم قام وهرب.

۱۳۵۱ طرائف الحکم عن اعلام الدین عن ابن عمر قال خطبنا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله خطبة ذرفت منها العیون و وجلت منها القلوب فکان مما ضبطت منها ایها الناس ان افضل الناس عبد تواضع عن رفعة : وزهد عن رغبة . وانصف عن قوة وحلم عن قدرة : الاوان افضل الناس عبد اخذ فی الدنیا الکفاف : وصاحب فیها العفاف : وتزود للرحیل : و تاهّب للمسیر الاوان اعقل الناس عبد عرف ربه فاطاعه وعرف عدوه فعصاه وعرف دار اقامته فاصلحها : وعرف سرعة رحیله فتزود لها الاوان خیر الزاد ما صحبه التقوی و خیر العمل ما تقدمته النیه واعلی الناس منزلة اخوفهم منه .

که نشستم مقابل تو بجهت آنست که شنیدم ازامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) که فرمود هرگاه خواستی نظرکنی بمردی از اهل آتش نظرکن بمردی که نشسته باشد و اطراف او دستهٔ ایستاده باشند هشام دراین هنگام گفت موعظه کن مرا و پند بده طاوس گفت شنیدم از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که فرمود درجهنم مارهائی هستند بمثل تلها : و عقربهائی هستند بمثل قاطرها: که میگزند امیری‌را که عادل نباشد نسبت برعیت خود بعد طاوس برخاست و گریخت.

۱۳۵۱ـ ودر کتاب طرائف است از ابن عمر که گفت خطبه خواند رسولخدا صلی‌الله علیه‌وآله یك خطبهٔ که اشکها ریخته شد و دلها ترسید از جملهٔ آن که من ضبط کردم این بود که ای مردم بدرستیکه بهترین مردم کسی است که فروتنی کند بااینکه مقامش بلند باشد: وزهدداشته باشد بارغبت: وانصاف وحلم داشته باشد با قدرت: وفرمود آگاه باشید بهترین اشخاص بنده‌ای است که ازدنیا بگیرد بقدر کفاف: وپیشهٔ خود کند عفاف: وتوشه بردارد برای کوچ کردن ومهیا شود برای رفتن: وفرمود آگاه باشید عاقل‌تر ازهمه کسی است که بشناسد خدارا وفرمانبرداری کند ازاو وبشناسد دشمنش‌را ومخالفت کند اورا وبشناسد خانهٔ اقامت‌را و آباد کند آنرا : و بداند سرعت حرکت را وتوشه بردارد: آگاه باشید بهترین زادو توشه پرهیز کاریست و بهترین عمل آنست که بانیت باشد و بهترین مردم ترسناك‌تر آنها است.

۱۳۵۲ فی الکشکول قالت امرأة لرجل احسن الیها : اذل الله کل عدولك الا نفسك وجعل نعمته علیك هبة لك لاعاریة عندك واعاذك من بطر الغنی وذل الفقر و فرغك الله لما خلقك له ولاشغلك بما تکفل به لك .

۱۳۵۳ نقل عن عیون اخبار الرضا علیه السلام ان الرضا علیه السلام سئل ما بال المتهجدین باللیل من احسن الناس وجها فقال لانهم خلوا بالله فکساهم الله من نوره.

۱۳۵۴ فی الکشکول قیل لبعض الاعراب من السید فیکم فقال من غلب رأیه هواه وسبق غضبه رضاه و کف عن العشیرة اذاه وعمّهم حلمه و نداه .

۱۳۵۵ فی الکشکول حکی عن بشر بن المفضل قال خرجنا حجاجا فمررنا بحی فوصف لنا فیه امرأة یعالج الملسوغ وهی فی غایة من الجمال فاجبنا رؤیتها فأتینا برفیق لنا واخذنا عودا وحککنا به رجله حتی ادمت ولففناه وجئنا به الحی وقلنا ملسوغ فخرجت المرأة کأنها الشمس فنظرت الی الجرح وقالت لم تلسغه حیة وانما جرحه عود بالت

۱۳۵۲- در کتاب کشکول وارد شده که گفت زنی بمردیکه نیکی کرده بود بآن زن ذلیل وخوار کند خداتمام دشمنان تورا مگر نفس تورا: وقرار دهد نعمتهایش را برای تو همیشگی نه عاریه و زوال شدنی وحفظ کند و نگهدارد از سرکشی غنا وذلت فقر: و خالص کند اوقات تورا برای چیزیکه بآنجهت خلق کرده تورا یعنی پرستش خدا: و وادار نکند تورا بچیزیکه ضمانت فرموده بآن برای تو یعنی روزی .

۱۳۵۳- ودرآن کتاب نقل شده از عیون اخبار که از حضرت رضا(ع) پرسیده شد چه شده که نماز شب خوانها ازخوشروترین اشخاص هستند فرمود چون آنها با خدا خلوت می‌کنند خدا میپوشاند برآنها ازنور خود.

۱۳۵۴- درآن کتاب است که گفته شد بعربی درمیان شما آقا کیست گفت کسی که غلبه دهد خواستهٔ خودرا برهوای نفس ورضای خود برغضبش سبقت گیرد وباز دارد آزار خودرا ازقبیله‌اش وبتمام افراد قبیله‌اش برساند جود وحلم خودرا.

۱۳۵۵- ودرآن کتاب نقل است ازبشر پسرمفضل گفت بین سفرحج برخوردیم بطائفهٔ که گفته شد دراین طایفه زنی است درنهایت خوشروئی ومار گزیده معالجه میکند میل کردیم آن زن‌را ببینیم پای رفیق خودرا با چوبی بخون آوردیم وبستیم پای او را با پارچهٔ و رفتیم میان آن طایفه و گفتیم مار گزیده او را : آن زن آمد بیرون بمثل خورشید از زیبائی و

علیه الحیه فاذا حتمت الشمس مـات قال فمـا ارتفعت الشمس الاوهومیت فتعجبنا منهـا .

۱۳۵۶ فی الکشکول قال بعض الادباء من حکی لك انه رأی مکار یاحسن الخلق : اوقواداسیئی الخلق اوسائسالا یسرق الشعیر: اوخیاطالا یسرق مایخیطه: واعمی لایکون ثقیلا: اومعلم اطفال لیس قلیل العقل اوقصیراغیر متکبر: اوطویلا غیر احمق فلاتصدقه ادعاه ابداً .

۲۳۵۷ طرائف الحکم عن زین العابدین علیه السلام طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا والبرائة من اعدائنا اولیك منا ونحن منهم قد رضوابنا ائمة و رضینابهم شیعة فطوبی لهم ثم طوبی لهم هم و الله معنا فی درجتنا یوم القیامة .

۱۳۵۸ وفیه عن الصدوق فی اکماله عن الرضا علیه السلام قال مااحسن الصبروانتظار

نگاهی کرد بجراحت و گفت این آدم‌را مار نگزیده ولی مجروح‌شده بچوبی که ماربول کرده بر آن وتاهوا گرم بشود این‌شخص میمیرد گفت خورشید بالا نیامده بود که ایـن آدم مرده بود وتعجب کردیم ازکلام آن زن.

۱۳۵۶ ـ و درآن کتاب است که مرد دانائی گفت هر که بگوید چاروادار خوش خلق دیده‌ام: یا قواد بدخلق: یا میرآخوریکه ازجو ندزدد: یاخیاطیکه از جامه ندزدد: یاکوری که سبك باشد: یا معلم اطفال که کم‌عقل نباشد: یا کوتاه قد غیرمتکبر و خودخواه: یابلند قد غیراحمق: تصدیق مکن اورا وباور مکن این ادعا را هیچوقت.

۱۳۵۷ـ طرائف‌الحکم نقل کرده‌ازامام‌زین‌العابدین(ع) که فرمودخوشا بحال‌شیعیان‌ما که چسبیده‌اند بریسمان محبت ما درغیبت قائم ما بردوستی مـا وبر برائت ازدشمنان مـا پا برجا هستند : آنها ازما هستند و ما از آنها هستیم بدرستیکه راضی هستند به امـامت ما و راضی‌هستیم‌ما ازشیعه بودن‌آنها فرمود خوشابحال آنها بخدا قسم آنها باماهستند در درجهٔ ما روز قیامت

۱۳۵۸ـ ودرآن کتاب است ازشیخ صدوق در اکمال که حضرت رضا (ع) فرموده چه بسیار نیکو است صبر وانتظار فرج آیا نشنیدی قول‌خدای متعال وانتظروا انتظار بکشید ما

الفرج اما سمعت قول‌الله عزوجل و انتظروا انی معکم من المنتظرین : فعلیکم باالصبر فانه انما یجیئی الفرج علی الیأس فقدکان الذین من قبلکم اصبر منکم.

۱۳۵۹ طرائف الحکم عن الصدوق عن ابی الحسن عن آبائه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال افضل اعمال امتی انتظار فرج الله.

۱۳۶۰ وفیه عن النبی صلی الله علیه و آله اذاکان یوم القیامه لم تزل قدما عبد حتی یسئال عن اربع : عن عمره فیما افناه : وعن شبابه فیما ابلاه : وعما اکتسبه من این اکتسبه وفیما انفقه : وعن حبنا اهل البیت.

۱۳۶۱ فی امالی الطوسی قده باسناده عن انس بن مالك قال : رجعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله قافلین من تبوك فقال لی فی بعض الطریق : القوالی الاحلاس والاقتاب ففعلوا فصعد رسول الله صلی الله علیه و آله فخطب فحمدالله واثنی علیه بماهواهله ثم قال معاشر الناس مالی اذا ذکر آل ابراهیم علیه السلام تهلك وجوهکم واذا ذکر آل محمد صلی الله علیه و آله کانما یفقأ فی

نیز از منتظرین هستیم: پس برشما باد بصبر زیراکه فرج میآید در حال نومیدی بدرستیکه بودندکسانی پیش ازشما صابرتر ازشما.

۱۳۵۹ـ طرائف‌الحکم نقل‌کرده از شیخ صدوق از ابی‌الحسن از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام که رسولخدا صلی‌الله علیه و آله فرموده بهترین اعمال امت من انتظار فرج است ازخدا.

۱۳۶۰ـ ودرآن کتاب است که رسولخدا(ص) فرمود چون روز قیامت شودنمیگذارند قدم برداری وقدم برنمیدارد بندهٔ مگرآنکه سئول شود ازچهار چیز: ازعمرش که درچه راه ازبین برده آنرا: وازجوانیش که درچه راه کهنه کرده آنرا: وازآنچه کسب کرده که ازکجا کسب‌کرده ودرکجا خرج کرده:

۱۳۶۱ـ درکتاب امالی شیخ طوسی قدس سره نقل شده باسناد خود از انس‌بن مالك که گفت باجمعی‌بودیم مراجعت‌کردیم ازجنك تبوك: رسول‌خدا (ص) بین‌راه درمنزلی‌فرمود جهاز شترهارا بگذارید وپلاس روی‌آن بیندازید وهمین رفتارشد بالا شد رسولخداص برآن وخطبهٔ خواند حمد وثنای الهی بجا آورد و بعداً فرمود ای جماعت مردم چه شده‌که هرگاه از ابراهیم وآل ابراهیم ذکری میشود روهای شما باز میشود: وهرگاه ذکری ازمحمد برده میشود روهای شما بهم‌کشیده میشود بمثل اینکه دانهٔ انار بروی شما فشرده میشود : قسم بآن

وجوهكم حبّ الرمان : فوالذی بعثنی باالحق نبیاوجاء احدكم یوم القیامه باعمال كامثال الجبال ولم یجیئ بولایة علی بن ابیطالب لاكبّه الله عزوجل فی النار.

۱۳۶۲ نفثة المصدور للمحدث القمی قدس سره عن شیخه و استاده المحدث النوری نورالله مرقده فی كتاب دارالسلام قال بعد ان ذكر عبارات بدیعة فی بیان مقاماته العلیه حدثنی الشیخ جعفر التستری المزین بوجوده المبارك فی هذه السنه ارض العزی قال دام ظله العالی لما فرغت من تحصیل العلوم الدینیه فی المشهد الغروی و آن اوان النشر و وجوب الانذار رجعت الی وطنی و قمت باداء ما كان علیّ من اهداء الناس علی تفاوت مراتبهم و لعدم تضلّعی باالاثار المتعلقه باالمواعظ و المصائب كنت مكتفیا باخذ تفسیر الصافی بیدی علی المنبر والقرائة منه فی شهر رمضان والجمعات : وروضة الشهداء للمولی حسین الكاشفی فی ایام عاشوراء و لم اكن ممن یمكنه الانذار والابكاء بما اودعه فی صدره الی ان مضی علیّ عام و قرب شهر محرم الحرام فقلت فی نفسی لیلة الی متی اكون صحفیا لا افارق الكتاب فقمت اتفكر فی تدبیر الغناء عنه و الاستقلال فی الخطاب و

خدائیكه مرا بحق فرستاده كه اگر بیاید یكی از شما روز قیامت با اعمال نیك بمثل كوهها بدون دوستی علی بن ابیطالب (ع) خدا برو بیندازد او را درآتش.

۱۳۶۲ ـ محدث قمی قده بعنوان جلال و عظمت حبیب رضوان الله علیه در كتاب نفثة المصدور نقل كرده از استاد خود مرحوم نوری در كتاب دارلسلام كه ایشان نقل كرده‌اند بعد ازبیان مقاماتی برای مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمة الله علیه از آن بزرگوار كه فرموده بمرحوم نوری پس ازآنكه فارغ شدم ازتحصیل علوم دینی درنجف اشرف و وقت آن رسید كه نشر احكام كنم و بمردم برسانم : برگشتم بوطنم وقیام كردم به اداء وظیفه كه ارشاد و هدایت مردم باشد برحسب تفاوت مراتب آنها درفهم: وازباب نداشتن توانائی و حفظ اخبار راجع بمواعظ ومصائب : اكتفا میكردم باینكه تفسیر صافی میبردم منبر و از روی آن موعظه می‌كردم درماه رمضان و جمعه‌ها : و از روی كتاب روضة الشهداء مال آقاحسین كاشفی در ایام عاشورا: ونمیتوانستم پند بدهم ویا بگریانم ازمطالب محفوظه درسینه : تا باینحال گذشت بر من یكسال ونزدیك محرم شد: باخود گفتم شبی ازشبها تاكی مردی باشم كتابی كه نتوانم از كتاب جدا شوم : درمقام آن شدم كه تدبیری كنم برای بی‌نیازی از كتاب : و استقلال در

سرحت بريد فكري في اطراف هذا المقام الى ان سئمت منه واخذني المنام فرايت كأني بارض كربلاء في ايام نزول المواكب الحسينيه فيها وخيمهم مضروبة وعساكر الاعداء في تجاههم كما جاء في الرواية فدخلت على فسطاط سيد الانام ابي عبدالله عليه السلام فسلمت عليه فقرّبني وادناني وقال لحبيب بن مظاهر ان فلانا واشار الىّ ضيفنا اما الماء فلا يوجد عندنا منه شيئ وانما يوجد عندنا دقيق وسمن فقم واصنع له منهما طعاما واحضره لديه فقام وصنع منه شيئاً و وضعه عندي وكان معه قاشوق فأكلت منه لقيمات وانتبهت واذا انا اهتدي الى دقائق واشارات في المصائب ولطائف و كنايات في آثار الاطائب ما لم يسبقني اليها احد وزاد كل يوم الى ان اتى شهر الصيام وبلغت في مقام الوعظ والبيان غاية المرام.

۱۳۶۳ انوار البهيه و روى الشيخ الكليني عن رجل من اهل بلخ قال كنت مع الرضا عليه السلام في سفره الى خراسان فدعا يوما بمائدة له فجمع مواليه من السودان وغيرهم فقلت جعلت فداك لو عزلت لهؤلاء مائدة فقال عليه السلام مه ان الرب تبارك وتعالى واحد والام واحدة والاب واحد والجزاء بالاعمال.

صحبت وبيان وفكر خودرا فرستادم بهرطرفی. ازاطراف این مطلب تا آنکه خسته شدم وخوابم ربود درعالم رؤیا دیدم گویا کربلاهستم ایام ورود قافلهٔ حسینی(ع) درکربلا درحالیکه خیمه‌ها زده شده و لشکر اعدا در مقابل قرار گرفته آنطوریکه وارد شده: من داخل شدم بخیمهٔ آقا ابی‌عبدالله(ع) سلام کردم وآنحضرت مرا نزدیك خواند: وفرمود به‌حبیب‌بن مظاهر که فلانی و اشاره بمن فرمود مهمان ما است اما آب که یافت نمیشود هیچ و نزد ما آرد و روغن هست بپاخیز ودرست‌کن طعامی وبیاور برای او: پس برخواست حبیب و درست کرد چیزی و گذاشت نزد من باقاشوقی: وخوردم من چند لقمهٔ وبیدار شدم: دیدم بزهنم میرسد دقائقی وکنایاتی درمصائب وغیرآن اموری که بذهن کسی نرسیده و هر روز زیاد شد تاآنکه ماه رمضان رسید و رسیدم در مقام وعظ به مرتبه‌ای که میخواستم.

۱۳۶۳ـ درکتاب انوارالبهیه وارد است از شیخ کلینی ازمردی از اهل بلخ که گفت من خدمت حضرت رضا(ع) بودم درسفر خراسان: روزی سفره پهن کردند برای‌غذاخوردن جمع کرد حضرت تمام غلامان را ازسیاه وغیرسیاه سرسفره: گفتم فدایت شوم چه خوب بود

۱۳۶۴ طرائف الحکم عن معاویة بن عمار عن ابیعبدالله علیه السلام قال من سقی الماء فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة ومن سقی الماء فی موضع لایوجد فیه الماء کان کمن احیا نفساً ومن احیا نفساً فکأنما احیی الناس جمعاً .

۱۳۶۵ وفیه عن الوسائل عن الحسین بن اسحق عن ابیه عن موسی بن جعفر علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه وآله قال یعیر الله عزوجل عبدامن عباده یوم القیامه فیقول عبدی مامنعك اذمرضت ان تعودنی : فیقول سبحانك سبحانك انت رب العباد لاتمرض ولاتألم : فیقول : مرض اخوك المسلم المؤمن فلم تعده ، فوعزتی و جلالی ولوعدته لوجدتنی عنده ثم لتکفلت بحوائجك فقضیتهالك و ذالك من کرامة عبدی المؤمن وانا الرحمن الرحیم .

۱۳۶۶ فی الکافی عن اسحق بن عمار عن ابی عزة قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول

جدا میفرمودید برای غلامان سفره را فرمود ساکت شو خدای ما یکی است مادر و پدریکی است وجزاء هم بعمل است. (یعنی نه بسفیدی یا سیاهی)

۱۳۶۴ ــ در کتاب طرائف است از معاویه پسر عمار از امام ششم (ع) فرمودکه هر که سیراب کندکسی را در موضعی که آب باشد خواهد بود در اجر بمثل کسیکه آزادکرده باشد بندهٔ را و هر که آب دهدکسی را در موضعی که آب نباشد خواهد بود در اجر مثل کسی که زنده کند نفسی را و هر که زنده کند نفسی را بمثل این است که زنده کرده تمام نفوس را .

۱۳۶۵ــ نقل است درطرائف ازوسائل ازحسین پسراسحق ازپدرش از موسی بن جعفر علیه السلام ازپدران بزرگوارش ازرسولخدا (ص) که فرمود خـدای متعال روز قیامت گله میکند وسرزنش میکند بندهٔ از بندگان راکه چه چیز منع کرد تورا هنگامی که مـا مریض شدیم عیادت کنی ما را : پس میگوید بنده بارخدایا تومنزهی ومبرا پروردگارا توآفرینندهٔ بندگانی ومرض والم در ذات توراه ندارد : پس میفرماید خدای متعال برادرمؤمن تومریض شد وعیادت نکردی تو او را قسم بعزت وجلالم اگر عیادت کرده بودی می یافتی ذات مقدس ما را آنجا نزد او : و بعد هراینه کفایت میکردیم حوائج تو را و بـرمی آوردیم حاجات تو را : و این براثر بزرگی بندهٔ مؤمن ما بود : تا چه برسدکـه ما خود ارحم الراحمین هستیم .

۱۳۶۶ــ درکتاب کافی نقل است از اسحق پسرعمار از ابی عزه که گفت شنیدم ار امام

من زار اخاه فی مرض اوصحة لایأتیه خداعا ولااستبدالا وکل الله بهسبعین الف ملك ینادون فی قفاه : ان طبت وطابت لك الجنة : فانتم زوارالله : وانتم وفدالرحمن حتی یأتی منزله الحدیث.

۱۳۶۷ طرائف عن مجلدالخامس من البحار باب مواعظ عیسی علیه‌السلام قال لاصحابه بحق اقول لکم : اعلّمکم لتعلموا (لستعلمواخ بدل ولااعلمکم لتعجبوا بانفسکم : انکم لن تنالوا ماتریدون الابترك ماتشتهون : ولن تظفروابما تأملون : الابالصبر علی ماتکرهون : ایاکم والنظرة : فانها تزرع فی القلوب الشهوة : وکفی بها لصاحبها فتنة طوبی لمن جعل بصره فی قلبه : ولم یجعل بصره فی نظرعینه: لاتنظروا فی عیوب الناس کالارباب : وانظروافی عیوبهم (عیوبکم) کهیئة عبیدالناس انما الناس رجلان : مبتلی ومعافی فارحموا المبتلی واحمدوالله علی العافیة.

یابنی اسرائیل : اماتستحیون من الله : ان احدکم لایسوغ له شرابه حتی یصفیه من القذی ولایبالی ان یبلع امثال الفیله (الغیله) من الحرام تسمعوا قدقیل لکم فی

ششم علیه‌السلام که میفرمود هر که زیارت و دیدن کند از برادرش درحال مرض و یا صحت : نرود پیش او بجهة فریب دادن او ویا عوض : موکل کند خدا هفتاد هزار ملك که ندامیکنند پشت سراو پاك شدی وگوارا باد برای توبهشت : وپشت سرآنها فریاد میزنند شما زائرخدا هستید شما مهمان خدائید : واین نداهست تابرگردد بمنزلش.

۱۳۶۷ـ درکتاب طرائف الحکم نقل شده ازجلد پنجم بحار که در باب مواعظ عیسی علیه‌السلام چنین است که فرمود حضرت عیسی بیارانش: براستی میگویم بشما: می‌آموزم بشما برای آنکه عمل کنید:ونه‌می آموزم بشمابجهة خودپسندی: ونائل نشوید به‌آنچه آرزودارید: مگر تحمل کنید چیزیرا که خوش ندارید: دوری کنید از نگاه کردن: زیرا میکارد در دلها شهوت را : وبس است برای نظرکننده ازجهة خطا : گوارا باد برای کسیکه قرار دهد بینائی خود را در دلش : و منحصر نباشد دیدن او بدیدن چشم : نگاه نکنید بعیوب مردم مثل نظرمالك به‌بنده‌اش : بلکه نگاه کنید بمثل نگاه بنده بعمل مردم که عبرت بگیرید و عمل غیر را آینه خود بدانید : بدانید که مردم بردو دسته‌اند : مبتلا: وسالم : بمبتلارحم کنید : وستایش‌وحمد خدابجهة سلامت از بلا .

ای بنی‌اسرائیل : آیا حیا نمیکنید ازخدا : که هیچیك ازشما فرو نمیدهید آشامیدنی را مگرآنکه خالص میکنید از پروپوخ : ولی باك ندارید که ببلعید مثل فیل حرام را بدون

التوراة : صلوا ارحامكم : وكافوا ارحامكم : وانااقول لكم صلوا من قطعكم واعطوا من منعكم : واحسنوا الى من اساءاليكم : وسلموا على من سبّكم : وانصفوامن خاصمكم: واعفوا عمن ظلمكم كما انتم تحبّون ان يعفى عن اسائتكم: فاعتبروا بعفوالله عنكم : الاترون ان شمسه اشرقت على الابرار والفجارمنكم وان مطره ينزل على الصالحين والخاطئين منكم : فان كنتم لاتحبون الّامن احبّكم : ولاتحسنون الاالى من احسن اليكم : ولاتكافئون الامن اعطاكم : فمافضلكم اذاعلى غيركم : وقد يضع هذا السفهاء الذين ليست لهم عندهم فضول ولاالهم احلام: ولكن ان اردتم ان تكونوا احبّاءالله واصفياءالله فاحسنوا الى من اساءاليكم واعفوا عمن ظلمكم : وسلّموا على من اعرض عنكم :

بحق اقول لكم : ان الزرع ينبت في السهل ولاينبت في الصفا : وكذالك الحكمة تعمر في قلب المتواضع ولاتعمر في قلب المتكبر الجبار : الم تعلموا ان من شمخ برأسه

توجه آیا نشنیدید که گفته شده در تورات : صلهٔ رحم کنید: و دستگیری کنید از خویشان خود و من میگویم بشما وصل بکنید بکسیکه باشما قطع کرده : وبدهید واحسان کنید بکسی که شما را محروم داشته : ونیکی کنید بکسی که بشما بدی کرده : و سلام کنید بکسی که بشما فحش داده : و مروت کنید بکسی که بشما دشمنی کرده : و عفو کنید از کسی که بشما ظلم کرده : همانطوریکه شما دوست دارید که بخشیده شود بدیهای شما : پند بگیرید از گذشت وعفو خدا از شما : آیا نمی‌بینید که خورشید تابش دارد بر خوبان و بدان شما : و باران می‌بارد بر صالحین وخطاکاران شما : اگرشما دوست دارید بس کسی را که شما را دوست دارد : ونیکی نمیکنید مگر بکسیکه نیکی کند بشما : و عطا نمیکنید مگر بکسی که عطاکند بشما : پس چه برتری دارید شما بر غیرتان : در حالی که همین طور هستند کم خردان که نیست نزد آنها فضیلتی : و نه برای آنها عقلی : ولی اگر شما مائلید که بوده باشید دوستان و برگزیدگان خدا : پس خوبی کنید بکسی که بدی کرده بشما وبگذرید ازکسی که ظلم و ستم کرده بشما و سلام کنید . بر کسی که پشت کرده بشما .

براستی میگویم بشما: بدرستی که زراعت میروید در زمین سهل وسست: ونمیروید در زمین سخت : وهمین طورحکمت اثر میکند وآباد میکند دل متواضع را واثر نمیکند در دل خود خواه وستمگر: آیا نمیدانیدکه هر که بلندکند سرخودرا وبرساند بسقف میشکند سر او

الی السقف شجه ومن خفض برأسه عنه استظل تحته واكنه : وكذالك من لم يتواضع لله خفضه ومن تواضع لله رفعه .

بحق اقول لكم : ان الحريق ليقع في البيت الواحد فلايزال ينتقل من بيت الى بيت حتى تحترق بيوت كثيرة الا ان يستدرك البيت الاول فيهدم من قواعده فلاتجد فيه النار محلاً : وكذالك الظالم الاول لواخذ على يديه لم يوجد من بعده امام ظالم . فيؤتم به كمالولم تجد النار في البيت الاول خشباو الواحا لم تحرق شيئا .

بحق اقول لكم من نظر الى الحية تئوم اخاه لتلدغه ولم يحذره حتى قتلة: فلايأمن ان يكون قدشرك في دمه : و كذالك من نظر الى اخيه يعمل الخطيئة ولم يحذره عاقبتها حتى احاطت به فلايأمن ان يكون قدشرك في اثمه : ومن قدران يغيّر الظالم ثم لم يغيّره فهوكفاعله : وكيف يهاب الظالم وقدامن بين اظهركم ولاينهى ولايغير عليه ولايئوخذ على يديه : فمن اين يقصر الظالمون ام كيف لايغترون : فحسب

را و هر که پائین افکند سر خود را : استفاده میبرد ازسقف ومی‌پوشاند او را : و همین‌طور است کسی که فروتنی نکند برای خدا وهر که تواضع کند برای خدا بلندکند خدا اورا .

براستی می گویم برای شما : بدرستی‌که آتش واقع میشود ابتدا درخانهٔ و میسوزاند همان خانه را وبعد شروع میکند بسرایت کردن تا میسوزاند خانه‌های زیادی مگر آنکه جلو آن گرفته شود در خانهٔ اول و خراب شود دیوارهای آن که برای سوختن محلی باقی نماند: وهمین طور ظالم وستمگر اول اگر گرفته‌شود دست او ونگذارند ستم‌کند بعد اویافت نمیشود پیشوای ظالمی که بازبه‌او اقتدارشود درظلم: بمثل اینکه آتش‌نیابد درخانهٔ اول چوب وتختهٔرا دیگر نمیسوزاند چیزی وسرایت نیز نمیکند .

براستی میگویم برای شما : هر که بنگرد بماری‌که قصدکرده بگزد برادر تو را : و تو جلو گیری نکنی ازآن تا بگزد اورا وبکشد : پس ایمن نیست ازشرکت .

وازاینکه بوده باشد شریك درخون او : وهمین طوراست کسیکه نظر کند بسوی برادر خودکه عمل زشت انجام میدهد و نترساند او را ازعاقبت بدآن تاآنکه مرتکب شود آنرا : پس ایمن نباشد از اینکه شریك باشد درگناه بااو : وهر که بتواند تغییردهد ظالم را وتغییر ندهد اورا بمثل کننده‌آن ظلم است : وچگونه ترس داشته باشد ظالم درحالیکه جلو روی‌شما ظلم میکند وکسی اورا نهی نمیکند : وکاری نمیکنند که دست ازظلم بردارد و یا دست او را بگیرند : وقتی ظالم این طور دید و راه برای ظلم بی‌مانع دید : کجا وچه زمان کوتاهی

احدکم ان یقول لا اظلم و من شاء فلیظلم: و یری الظلم فلایغیره فلوکان الامر علی ما تقولون لم تعاقبوا مع الظالمین الذین لم تعلموا باعمالهم حین تنزل بهم العشرة فی الدنیا .

ویلکم یا عبید السوء کیف ترجون ان یئومنکم الله من فزع یوم القیامة و انتم تخافون الناس فی طاعة الله و تطیعونهم فی معصیة الله و تقولون لهم با العهود الناقضة لعهده : بحق اقول لکم لا یئومن الله من فزع ذالك الیوم من اتخذ العباد اربابا من دونه .

ویلکم یا عبید السوء : من اجل دنیا دنیة وشهوة ردیة تفرطون فی ملك الجنة وتنسون هول یوم القیامة .

ویلکم یا عبید الدنیا تحملون السراج فی ضوء الشمس : وضوئها کان یکفیکم وتدعون ان تستضیؤبها فی الظلم ومن اجل ذالك سخرت لکم : کذالك استضأتم بنور العلم لامر الدنیا و قدکفیتموه و ترکتم ان تستضؤبه لامر الاخرة و من اجل ذالك

میکند ازظلم ویاچگونه چیره ومغرور نشود درظلم کردن : وآیا کافی است شمارا که بگوید هریك شما من ظلم نمیکنم هر که میخواهد بکند بکند: وبه بیند ظلم وظالم را وتغییر ندهد اورا: اگر مطلب همین است پس چرا گرفتار عقوبت شدند باظالمین هنگام آمدن بلا با اینکه درظلم شریك نبودند اشخاصی از امت‌های سابق .

وای برشما ای بندگان بد رفتار چگونه امید دارید که خدا ایمنی دهد شما را از فزع روزقیامت درحالی که می‌ترسید ازمردم درطاعت خدا : واطاعت مردم میکنید درمعصیت خدا: وپای عهد بامردم هستید واما نقض عهد باخدامیکنید .

براستی میگویم بشما : ایمن نخواهد کرد خدا ازفزع آن روز کسی را که بندگان خدا را مؤثر درکارهای خود دانستند : غیر ازخدای متعال .

وای بر شما ای بندگان بد رفتار : بخاطر دنیای پست و شهوت دانی دون : واگذار میکنید بهشت را : وفراموش میکنید هول روزقیامت را .

وای برشما ای عبید وبندگان دنیا باخود میبرید چراغ در روز روشن : و حال آنکه نورشمس کفایت میکند شمارا : واما وامیگذارید استفادهٔ ازچراغ را درتاریکی‌ها وحال آنکه برای تاریکی آفریده شده وباختیارشما قرارداده شده : همین طور بکار میبرید نور علم را در امور دنیوی : وحال آنکه ضمانت شده روزی برای شما : و وامیگذارید استفادهٔ ازعلم نسبت

اعطیتموه : تقولون : ان الاخرة وانتم تمهدون الدنیا : وتقولون : ان الموت حق : و انتم تفرون منه : وتقولون : ان الله یسمع ویری : ولاتخافون احصائه علیکم : فکیف یصدقکم من سمعکم : فان من کذب من غیر علم اعذر ممن کذب علی علم : وان کان لاعذر فی شیئی من الکذب .

بحق اقول لکم : ان الدابة اذا لم ترکب ولم تمتهن وتستعمل لتصعب ویتغیر خلقها وکذالك القلوب: اذالم ترقق بذکر الموت : ویتعبها دؤب العبادة تقوا وتغلظ: ماذا یغنی عن البیت المظلم ان یوضع السراج فوق ظهره وجوفه وحش مظلم کذالك لایغنی عنکم ان یکون نور العلم بافواهکم: واجوافکم منه وحشة معطلة : فاسرعوا الی بیوتکم المظلمة فأنیروا فیها : کذالك فاسرعوا الی قلوبکم القاسیة باالحکمة قبل ان ترین علیها الخطایا فتکون اقسی من الحجارة : کیف یطیق حمل الاثقال من لایستعین علی حملها : ام کیف تحط الاوزار من لایستغفر الله منها: ام کیف تنقی ثیاب

به امور آخرت : وحال آنکه نور علم و حکمت بواسطهٔ آخرت عطا شدید : می گوئید آخرت آخرت : در حالیکه بفکر فراهم کردن دنیا هستید : و می گوئید : مرگ حق است و فرار میکنید از آن : ومیگوئید خدا میشنود ومی بیند ؟ واما ترس ندارید از دیده او و افعال زشت بمحضر او و ضبط اعمال بد : با اینحال چگونه تصدیق کند کسی که بشنود از شما کلمات و اقوال بی عمل را : زیرا کسی که دروغ بگوید چیزی را بدون علم نزدیکتر است بعذر ومعذور بودن نسبت بکسی که عملا دروغ بگوید باعلم داشتن : وهرچند عذری در دروغ گفتن درهر صورت نیست .

بحق میگویم بشما : بدرستی که مرکوب سواری را وقتی سوار نشدی و خوار نکردی بواسطهٔ کار هر آینه صعب و دشوارمیشود استفاده از او وتغییر میکند رفتار او درسواری دادن وهمچنین است دلها : هر گاه رقیق نکردی آنرا بیاد از مرگ : وبزحمت نیفتاد از عبادت قسی میشود وخشن : چه بهره دارد خانهٔ تاریك درحالی که چراغ پشت خانه باشد ومیان آن وحشتناك وتاریك : وهمچنین چه فائده وبهره دارد بودن نورعلم در زبان : و درون دلهـا تاریك و خالی از نور علم باشد : پس عجله کنید در آباد و روشن کردن خانه‌های تاریك و ظلمانی و روشن کنید چراغی درآنها: وهمچنین بکوشید وسرعت کنید درآباد کردن وروشن کردن دلها به نور حکمت ومعرفت وعمل : پیش از آنکه غالب شود وفرا بگیرد آنها را گناهان

من‌لایغسلها : وکیف یبرء من‌الخطایا من‌لایکفرها : ام‌کیف ینجو من‌غرق من‌یعبر بغیرسفینة : وکیف ینجو من فتن‌الدنیا من‌لم یداوها باالجد والاجتهاد : وکیف من یسافربغیردلیل : وکیف یصیرالی‌الجنة من‌لایبصرمعالم الدین: وکیف نیال مرضات الله من لایطیعه : وکیف یبصرعیب وجهه من لایبصر فی‌المرآت : وکیف یستکمل حب خلیله من لایبذل له بعض ما عنده وکیف یستکمل حب ربه من‌لایقرضه بعض ما رزقه .

بحق‌اقول‌لکم : انه کما لاینقص البحران تغـرق فیه‌السفینة ولایضره ذالك شیئاً : کذالك لاتنقصون الله بمعاصیکم شیئا ولاتضرونه : بل‌انفسکم تضرون وایاها تنقصون : وکما لاینقص نورالشمس کثرة من‌تیقلب فیها: بل‌به یعیش ویحی کذالك لاینقص‌الله کثرة مایعطیکم‌ویرزقکم: بل‌برزقه تعیشون وبه تحیون‌یزید من‌شکره انه شاکرعلیم .

وپیش ازآنکه سخت‌تر شود از سنگ که دیگر اثر نکند موعظه درآن : چگونه طاقت دارد کشیدن بارهای سنگین کسیکه مدد نطلبد برکشیدن‌آن بارها : و یا چگونه ممکن است محو گناهان کسیکه طلب‌آمرزش‌نکند ازخدانسبت بگناهان : ویا چگونه ازپلیدی پاك‌میشود لباس کسی‌که نشوید آنرا : و چگونه نجات می‌یابد از فتنه‌های دنیا کسیکه مداوا نکند دل را به‌مجاهدت وزحمت عبادت : وچگونه سفرمیکندکسی بدون‌راهنما : وچگونه میرود به‌بهشت کسی‌که نداند احکام دین را : وچگونه میتوان درك‌کرد رضای خدا را بدون اطاعت خدا : وچگونه میشود به‌بیند نقصهای روی خودراکسی‌که نظرنکند درآینه : و چگونه‌کامل میکند دوستی دوست خودراکسی که ندهد در راه دوست خود بعض‌ازآنچه را مالك است : وچگونه کامل میکند دوستی پروردگارخودراکسی که بقرض ندهد در راه او بعضی ازآنچه خدا به‌او روزی کرده .

براستی میگویم بشما : هماطوری‌که‌کم نمیشود از دریا چیزی اگر غرق شودکشتی درآن و ضرری بدریا نمیرسد : همینطور نقصی وارد نمیشود بذات خداوندی بمعصیت شما و ضرری بذات خدا نمیرسد : بلکه ضرر بخود میزنید و بنفس خود نقص وارد میکنید : و هماطوریکه نقصی بخورشید نمیرسد از زیادی استفاده کنندگان بلکه‌بواسطهٔ خورشیدزندگی میکنند همچنین نقصی بر خدا وارد نمیشود از زیادتی بخشایش و عطا و روزی دادن بشما بلکه بسبب رزق خدا تعیش میکنید وزنده هستید : بسیار می‌نماید روزی شکرگذار را .

بحق اقول لكم : انه كما ينظر المريض الى طيب الطعام فلايلتذه مع ما يجده من شدة الوجع : كذالك صاحب الدنيا لايلتذ بالعبادة ولايجد حلاوتها مع مايجد من حب المال : وكمايلتذ المريض نعت الطبيب العالم بمايرجوفيه من الشفاء : فاذا ذكر مرارة الدواء .

وطعمه كدر عليه الشفاء : كذالك اهل الدنيا يلتذون ببهجتها وانواع مافيها : فاذا ذكروا فجأة الموت كدرها عليهم وافسدها .

بحق اقول لكم : ان كل الناس يبصر النجوم ولكن لايهتدى بها الامن يعرف مجاريها و منازلها : وكذالك تدرسون الحكمه وليكن لايهتدى لها منكم الامن عمل بها : بحق اقول لكم : ان صغار الخطايا ومحقراتها لمن مكائد ابليس يحقرها لكم و يصغرها فى اعينكم وتجتمع فتكثر وتحيط بكم .

بحق اقول لكم : ليس شيئى ابلغ فى شرف الاخرة واعون على حوادث الدنيامن

براستی میگویم بشما . همانطوریکه نگاه میکند مریض بطعامهای خوش و از زیادی درد لذت نمیبرد : همچنین آلودهٔ بدنیا لذت نمیبرد ازعبادت و درك نمیکند شیرینی آنها با علاقهٔ بدنیا : و همانطوریکه لذت میبرد مریض از بیان طبیب عالم به آنچه امیدوار است از شفای مریض : وتا بخواطرمی آورد تلخی دوارا .

ومزه آن را ناگوار میشود براوشیرینی شفا: همینطوراند اهل دنیا لذت میبرند بصفای دنیا واقسام امور دنیوی : وتا بخواطرمیگذرانند رسیدن مرگ را ناگوار میشود خوشی‌های دنیا وتباه میشود لذات آن .

براستی میگویم برای شما: بدرستی که تمام مردم می‌بینند ستارگان را : ولی هدایت نمی‌یابد بآنها مگر کسانیکه آگاهند ازمدار حرکت آنها ومحل آنها : و همینطور است یاد گرفتن حکمت همه میاموزند آن را و لکن هدایت نمی‌یابد به آن مگر کسانی که عمل کنند به آن حکمت .

براستی میگویم برای شما : بدرستی که کوچك شمردن گناهان و معاصی هرآینـه از دامها وکیدهای شیطان است که کوچك میکند برای شما و درنظر شما تا مرتکب شوید و در نتیجه جمع شود وانبوه گردد وفراگیرد شما راکه نتوانید رهائی یابید از آن .

براستی میگویم برای شما : نیست چیزی مؤثرتر درسعادت آخرت و کمك کارتر بردفع

الصلوة الدائمة : وليس شيئي اقرب الی الرحمن منها: فدوموا عليها واستكثروا منها: وكل عمل صالح يقرّب الی الله فالصلوة اقرب اليه وآثر عنده .

بحق اقول لكم : ان الناس في الحكمة رجلان : فرجل اتقنها بقوله وضيعها بسوء فعله : ورجل اتقنها بقوله وصدقها بفعله وشتان بينهما : فطوبی للعلماء باالفعل وويل للعلماء بالقول .

بحق اقول لكم : من لاينقّی من زرعه الحشيش يكثر فيه حتی يغمره فيفسده و كذالك من لايخرج من قلبه حب الدنيا يغمره حتی لايجد لحب الاخرة طعما ويلكم ياعبيد الدنيا اتخذوا مساجد ربكم سجونا لاجسادكم : واجعلوا قلوبكم بيوتا للتقوی ولاتجعلوا قلوبكم مأوی للشهوات .

بحق اقول لكم : ان كل كلمة سيئة تقولون بها تعطون جوابها يوم القيامة .

بحق اقول لكم : ان موسی عليه السلام كان يأمركم ان لاتحلفوا كاذبين باالله : وانا

حوادث دنيا از نماز وتوجه دائمی بخدا : ونيست چيزی نزديك كننده‌تر از آن نماز و توجه: پس مداومت كنيد از آن و زياد بجاآوريد آن‌را : وهر عمل نيكی انسان را نزديك كند بخدا ونماز ازهمهٔ آنها مؤثرتراست درآوردن قرب ونزديكی برحمت خدا .

براستی ميگويم بشما: بدرستيكه مردم درحكمت به‌دو دسته‌اند: دستهٔ محكم كرده آن‌را بزبان و گفتار وتضييع كرده‌اند آن را و فاسد كرده‌اند بكردار زشت وبد .

ودستهٔ محكم كرده‌اند بقول و گفتار و تصديق كرده‌اند آنرا بعمل و كردار و چه زياد فرق است بين اين دو : پس خوشا بحال عالم عامل و وای برعالم اكتفا كنندهٔ بقول و زبان

براستی ميگويم بشما: كسيكه برندارد وپاك نكند از زراعت خود گياهان مضره وهرزه را ناچار زياد خواهد شد آن علفهای هرزه تاآنكه غالب شود برزراعت وبكلی تباه كندآن را وهمين طور است كسيكه خارج نكند ازدل خود دوستی دنيارا : عاقبت فرامی گيرد دل‌را تا اندازهٔ كه درك نكند از امور اخروی طعمی ومزه‌ای.

وای برشما ای‌دنيا پرستان: كه مساجد وخانهٔ خدا بواسطهٔ نداشتن انس زندان شده بر بدن‌های شما : قراردهيد دلها را بيت ومحل تقوی وترس ازخدا: و قرار ندهيد دلهارا جايگاه وقرارگاه شيطان.

براستی ميگويم بشما : بدرستيكه هر كلام زشتی كه می گوئيد عطا ميشويد و می‌بينيد اثرآن درقيامت.

اقول : لاتحلفوا باالله صادقين ولاکاذبين : ولكن قولوا : لاونعم : يا بنی‌اسرائيل : عليكم باالبقل البرّی وخبز الشعير : واياكم وخبز البرّفانی اخاف عليكم ان لاتقوموا بشکره .

بحق اقول لکم : ان الذی يخوض النهر لابدان يصيب ثوبه الماء وان جهدان لا يصيبه كذالك من يحب الدنيا لاينجومن الخطايا .

بحق اقول لکم : طوبی للذين يتهجدون من الليل: اولئك الذی يرثون النور الدائم: من اجل انهم قاموا فی ظلمة الليل علی ارجلهم فی مساجدهم يتضرعون الی ربهم رجاء ان ينجيهم فی الشدة غدا .

بحق اقول لکم : انکم لاتدرکون ماتأملون الا باالصبرعلی ماتکرهون : ولا تبلغون ماتريدون الابترك ماتشتهون .

براستی‌می گويم بشما: بدرستی که موسی(ع) ميفرمود بشما بدروغ قسم بخدا نخوريد: ومن می گويم قسم نخوريد بخدا نه‌راست ونه دروغ: ولی بگوئيد نه: وبلی: ای بنی‌اسرائيل دست برنداريد ازخوردن سبزی بيابان ونان جو: و بپرهيزيد ازخوردن گندم: زيرا ميترسم برشما نتوانيد اداکنيد شكرآنرا

براستی می گويم بشما : بدرستيکه هرکه فرو رود بنهر آب ناچار ميرسد بلباس او آب وهرچند جديت کندکه نرسد : همينطكور کسيکه علاقه دارد بدنيا نجاتی ندارد ازخطا وگناه .

براستی‌می گويم بشما: خوشابحال کسانی که نمازميخوانند درشب:آنها هستنداشخاصی که ميرسد بآنها نورانيت هميشه: بجهت‌آنکه آنها ميايستند بنماز درتاريکی شب برسرپا در مسجدهاشان وزاری وتضرع ميکنند نزد پروردگـارشان باميد آنکه نجات بخشد بآنها از شدت عذاب روز قيامت .

براستی می گويم بشما: بدرستيکه نميرسيد ودرك نميکنيدآنچه را آرزو داريد: مگر بصبر براموريکه مکروه داريد وخوش نداريد : و نميرسيد بآنچه ميل داريد : مگـر بترك مشتهيات نفسانی.

براستی می گويم بشما: ای‌دنيا پرستان بعضی ازشما مبغوض ميداريد رفيقتان رابگمان وپندار: وچگونه است‌که دشمن ومبغوض نداری نفس خودت‌را با يقين به‌اينکه بدشمنی با تو خواهشها وميل‌هائی دارد ولو تو بسبب آنها هلاك شوی.

بحق اقول لکم: یاعبیدالدنیا ان احدکم یبغض صاحبه علی الظن ولا یبغض نفسه علی الیقین واقول لکم: ان احدکم لیغضب اذا ذکر له بعض عیوبه وهی حق ویفرح اذا مدح بما لیس فیه.

بحق اقول لکم: ان ارواح الشیاطین ماعمرت فی شیئی ماعمرت فی قلوبکم: وانما اعطاکم الله الدنیا لتعملوا فیها للاخرة: ولم یعطکموها لتشغلکم عن الاخرة: وانما بسطها لکم لتعلموا انه اعانکم بها علی العبادة: ولم یعنکم بها علی الخطایا: وانما امرکم فیها بطاعته ولم یأمرکم فیها بمعصیة: وانما اعانکم بها علی الحلال: ولم یحل لکم بها علی الحرام وانما وسعها لکم لتواصلوا فیها ولم یوسعها لکم لتقاطعوا فیها.

بحق اقول لکم: انه لایکون مطر بغیر سحاب: کذالك لایکون عمل فی مرضات الرب الا بقلب تقی.

بحق اقول لکم: ان الشمس نور کل شیئی وان الحکمة نور کل قلب: والتقوی

ومی گویم بشما: بعضی ازشما بغضب درمیاید اگر عیوب او ذکرشود برایش وحال آن که حق گفته شده وذکرشده: ومسرور وخوشحال میشود هرگاه مدح کنند شمارا بچیزیکه برخلاف واقع است

براستی میگویم برای شما: بدرستیکه شیاطین جانگرفته‌اند در هیچ چیز بمثلی که در دلهای شماجا گرفته‌اند وبدرستیکه خدا دنیارا بشما داده واسباب فراهم کرده که توشه‌بردارید ازآن برای‌آخرت: وعطا نکرده که شما را باز دارد ازآخرت: وگسترش داده و پهن کرده وسائل را برای شما تا بدانید یاری‌کرده شما را برطاعت وعبادت: ویاری نکرده شما را بر گناهان: وامر فرموده در دنیا بطاعت خدا: وامرنکرده شمارا بمعصیت در دنیا: ویاری‌کرده شمارا در دنیا بتحصیل حلال: ویاری نکرده شما را بسبب دنیا برحرام: وفراهم‌کرده اسباب درهرحال‌بجهت مواصلت دردنیا وفراهم‌نکرده‌اسباب بجهت جدائی وقطع ازیکدیگر دردنیا.

براستی میگویم بشما: باران نمیشود ببارد بدون ابر: همینطور نمیشود عملی که‌موجب رضای خدا باشد صادر شود مگر از قلب پاك خداترس.

براستی می گویم بشما: بدرستیکه خورشید نوربخش هرچیزیست: وحکمت و دانائی نوربخش هردلی تقوا وپاکی وخدا ترسی سرهرحکمت است: حق وحقیقت وعمل طبق آن‌در

رأس كل حكمة : والحق باب كل خير: ورحمة الله باب كل حلق: ومفاتيح ذالك الدعاء والتضرع والعمل: وكيف يفتح باب بغير مفتاح .

۱۳۶۶ في اللالي وقال امير المؤمنين عليه السلام ان ابن آدم اذا كان في يوم آخر من الدنيا واول يوم من ايام الاخرة مثل له ماله وولده وعمله فيلتفت الى ماله فيقول والله اني كنت عليك حريصا شحيحا فمالي عندك فيقول خذ مني كفنك فيلتفت الى ولده فيقول والله اني كنت لكم محباً و اني كنت عليكم محاميا فماذا عندكم فيقولون نؤدّيك الى حفرتك ونوريك فيها قال فيلتفت الى عمله فيقول والله اني كنت فيك لزاهداً وان كنت عليّ لثقيلا فمالي عندك فيقول انا قرينك في قبرك ويوم نشرك حتى اعرض انا وانت على ربك : قال فان كان لله ولياً اتاه اطيب الناس ريحا واحسنهم منظراً واحسنهم رياشا فيقال ابشر بروح و ريحان وجنة نعيم و مقدمك خير مقدم: فيقول له من انت فيقول انا عملك الصالح ارتحل من الدنيا الى الجنة .

هر خير وسعادت است ولطف ورحمت خدا درهر حق وحقيقت: وكليد همهٔ اينها دعا وتضرع است. و زاری درخانهٔ خدا وعمل نيك : و چگونه ميشود دری بازشود بدون كليد : پس كليد تمام سعادات دعا است وعمل خير

۱۳۶۶ــ در كتاب لآلی نقل است كه امير المؤمنين (ع) فرمود بدرستيكه پسر آدم هنگامی كه قرار گيرد در آخر روز دنيا واول روز از آخرت ممثل ميشود نزد او مال واولاد وعملش پس رو ميكند بمالش وميگويد بخدا قسم من در بدست آوردن تو حريص بودم ودر دادن تو بخيل: حال تو بچه درد من ميخوری : مال ميگويد بردار از من كفن خود يعنی بيش ازاين ازمن كاری ساخته نيست: پس رو ميكند به اولادش وميگويد من دوست داشتم شمارا وحافظ شما بودم بچه دردمن ميخوريد امروز: اولاد می گويند ما تورا ميرسانيم بگورت وپنهان ميكنيم وبس يعنی كار ديگری از ما مخواه : پس رو ميكند بعمل خود ومی گويد بخدا قسم از تو گريزان بودم وتو برمن گران وسنگين بودی حال تو بچه درد من ميخوری: عمل ميگويد من انيس تو هستم درقبرت و روز قيامت تا من وتو بمحضر پروردگار برده شويم : پس اگر دوست خدا باشد ميآيد اورا مردی خوشبو وخوشرو وگفته ميشود بشارت باد تورا بروح وريحان و بهشت جاويدان وگذرگاه تو بهترين گذرگاه است: پس بنی آدم ميگويد تو كه هستی می گويد من عمل نيك تو هستم كه كوچ كردم باتو ازدنيا ببهشت.

۱۳۶۷ وفیه روی ان عیسی علیه السلام مرّبقبر فرأی ملائكة العذاب يعذّبون ميتاً فلما انصرف من حاجته ومرّ باالقبر فرأى ملائكة الرحمة معهم اطباق من نور فتعجب من ذالك ودعاالله من هذه فاوحى الله اليه ياعيسى كان هذا العبد عاصيا وكان قدترك امراة حبلى فولدت وربت ولده حتى كبر فسلمته الى الكتّاب فلقنه المعلم بسم الله الرحمن الرحيم فاستحييت من عبدى ان اعذّبه بنارى فى بطن الارض وولده يذ كر اسمى على ظهر الارض .

۱۳۶۸ وفيه ايضا ان عيسى علیه السلام مر بقبر يعذّب صاحبه ثم مر به من قابل فاذا ليس يعذّب فقال يا رب مررت بهذا القبر عام الاول فكان صاحبه يعذب ثم مررت به العام فاذا ليس هو يعذّب فاوحى الله اليه يا روح الله ادرك به ولدصالح فاصلح طريقا وآوى يتيما فغفرت له بمافعل ابنه .

۱۳۶۹ وفيه عن منهج الصادقين ان رسول الله صلی الله علیه وآله كان يجتاز يوما مع اصحابه عن مقبرة البقيع فلمادنى من قبر من القبور قال لاصحابه سارعوا فسارعوا فى المضى

۱۳۶۷ـ ودرآن کتاب روایت شده که حضرت عیسی(ع) مرور کرد بقبری دید ملائکه عذاب عذاب میکنند میتی‌را وچون بر گشت ازکارخود و گذشت از آن قبر دید ملائکه رحمت را باآنها طبق‌هائی است از نور ورحمت حضرت عیسی تعجب کرد وجهت‌آنرا ازخدا خواست پس وحی کرد خدا بسوی او که ای‌عیسی این‌بندهٔ بودگنه‌کار ولی باقی‌ماند از او زنی‌باردار: چون زائید وتربیت کرد فرزند اورا و بزرگ شدگذاشت نزد معلم و مکتب‌خانه پس آموخت معلم به‌او گفتن بسم‌الله الرحمن‌الرحیم و من حیا کردم که عذاب کنم باتشم در شکم زمین در حالیکه فرزند او نام مرا ببرد برروی زمین .

۱۳۶۸ـ ودرآن کتاب‌است که‌عیسی(ع) گذشت‌ازقبری که معذب بودصاحب آن بعد گذشت درسال دیگر دید عذاب برداشته شده: عرض‌کرد خدایا گذشتم از این قبر سال‌پیش وصاحب آن معذب بود وامسال عذاب‌برداشته شده وحی‌کرد خدا بسوی او یا روح‌الله ولدی بودبرای او صالح بسرحد رشد رسید وراهی هموارکرد ویتیمی را پناه داد پس آمرزیده شد بواسطهٔ عمل فرزندش،

۱۳۶۹ـ و درآن کتاب نقل شده از کتاب منهج‌الصادقین که رسولخدا(ص) عبورکرد روزی با اصحابش ازقبرستان بقیع چون نزدیك شد بقبری ازقبرها فرمود به اصحابش عجله

عنه فلما رجعوا و دنوالقبر ارادوا التعجیل و المسارعة فی المضی عنــه قال ﷺ لاتعجلوا قالوا اماامرتنا باالتعجیل وقت الذهاب قال نعم کانت الملائکة یعذّبون صاحب هذاالقبر وقت ذهابنا وهو یضج وینادی ولم اکن اطیق سماع ضجته والحال رحمه‌الله و رفع عنه العذاب فسئلوه عن سبب عقابه وسبب صیرورته مرحوما : قال ﷺ کان الرجل فاسقا فکان الی الساعة معذبا بسبب فسقه وکان له صبی اتوابه فی الساعه الی المعلم فعلّمه بسم‌الله الرحمن الرحیم فلما قرأ الصبی وجری علی لسانه خاطب الله الملائکة الموکلین بعذابه اترکوه و لاتعذبوه لاینبغی ان نعذب رجلا و ابنه یذکرنا .

۱۳۷۰ نفس المهموم قال السید روی عن الصادق علیه‌السلام انه قال ان زین العابدین علیه‌السلام بکی علی ابیه اربعین سنة صائما نهاره قائما لیله فاذا حضر الافطار جائه غلامه بطعامه و شرابه فیضعه بین یدیه و یقول کل یا مولای فیقول قتل ابن رسول الله جائعا قتل ابن رسول الله عطشانا فلایزال یکرر ذالك و یبکی حتی یبل طعامه من دموعه ثم یخرج شرابه بدموعه فلم یزل کذالك حتی لحق باالله عزوجل .

کنید درگذشت ازآن قبر وپس ازمراجعت که نزدیك آن قبر شدند اصحاب بنا گذاشتند تعجیل کنند وبسرعت بگذرند ازآن قبر ورسولخدا (ص) فرمود عجله نکنید عرض کردند مگر شما دستور نفرمودید که بتعجیل بگذریم وقت رفتن : فرمود چرا ملائکه عذاب میکردند صاحب این قبررا وقت رفتن ما واو ضجه وناله میکرد ومن طاقت شنیدن نالهٔ اورا نداشتم ولی الآن رحمت خدا شامل حال او شده واز او عذاب برداشته شده پرسیدند جهت عقــاب ورفع آنرا ازرسولخدا(ص): فرمود این‌مردی‌بودعاصی‌و‌گنه‌کار وتا این‌ساعت معذب بود بواسطه‌گناهش: وبرای او فرزندی بود بردند اورا همین ساعت نزد معلم و معلم به‌او گفت بگو بسم‌الله الرحمن الرحیم وطفل برزبان راند بسم‌الله را زیرا سزاوار نیست عذاب‌کنیم مردی‌راکه اولاد او مارا یاد میکند ونام مارا برزبان میراند

۱۳۷۰ــ درکتاب نفس‌المهموم است ازامام ششم که امام‌چهارم زین‌العابدین(ع) چهل سال برپدرش گریه‌کرد روزها روزه‌دار بود وشبها درحال نماز هرگاه غلام غذا و آب می‌آورد جهت افطار پیش‌روی آقا می گذاشت و می گفت بخورید میفرمود کشته شد پسر رسول خدا(ص) گرسنه و تشنه وهای مکرر میکرد وگریه میکرد تا غذا ترمیشد از آب دیده‌اش و مخلوط میشد به‌اشك چشمش وهمینطور بود تا بخدا ملحق‌شد

۱۳۷۱ نفس المهموم وحدّث مولی لعلی بن الحسين عليه السلام انه عليه السلام برز يوما الى الصحراء قال فتبعته فوجدته قد سجد على حجارة خشنة وانا اسمع شهيقه وبكائه و احصيت عليه الف مرة لااله الاالله حقاحقا لااله الاالله تعبداً ورقالااله الاالله ايمانا و صدقا ثم رفع رأسه من السجود وان لحية ووجهه قدغمرابالماء من دموع عينيه فقلت ياسيدى اما آن لحزنك ان ينقضي ولبكائك ان تقل فقال ويحك ان يعقوب ابن اسحق ان ابراهيم عليهم السلام كان نبيًا ابن نبيٍ كان له اثنى عشر ابنا فغيّب الله سبحانه واحدا منهم فشاب رأسه من الحزن واحدودب ظهره من الغم و ذهب بصره من البكاء وابنه حى فى دار الدنيا وانافقدت ابى واخى وسبعة عشر من اهلبيتى صرعى مقتولين فكيف ينقضى حزنى ويقل بكائى.

۱۳۷۲ فى الخصائص ففى الحديث عن النبى صلى الله عليه وآله سئلت الجنه ربها ان يزينها فاوحى الله اليها انى زيّنت اركانك باالحسن والحسين عليهما السلام فماست كماتميس العروس فرحا وفى رواية فزادت الجنه سرورا بذلك وفى خبر عنه صلى الله عليه وآله اذاكان يوم القيامة

۱۳۷۱ـ ونيزدر كتاب نفس المهموم محدث قمى ره نقل كرده ازغلامى كه حضرت على ابن الحسين خارج شد روزى بسوى صحرا من هم پشت سر حضرت رفتم ديدم سر بسجده گذاشته برسنگى درشت: ومن شنيدم شهقه و گريه‌اش را وشمردم هزارمرتبه گفت لااله الاالله حقا حقا لااله الاالله تعبداً ورقالااله الاالله ايمانا وصدقا: وبعد سربلند كرد ازسجده ديدم محاسن وصورت آنحضرت ازآب ديده‌اش پوشيده شده گفتم اى آقاى من وقت آن نشده كه غم شما زائل شود و گريهٔ شماكم شود: فرمود واى برتو يعقوب پسر ابراهيم پيغمبر پسر پيغمبر بود و براى او دوازده پسر بود خدا پنهان كرد يكى ازآنهارا از او: براثر هم وغم آن سراو سفيد وپشت او خميده شد وچشم او سفيد شد از گريه درحاليكه پسر او زنده بود ونمرده بود: ومن ازدست دادم پدر وبرادرم وهيفده نفر از اهل بيتم را و ديدم بيجان وكشته چگونه تمام شود و بگذرد حزن من وكم شود گريهٔ من

۱۳۷۲ـ دركتاب خصائص شيخ جعفر وارد شده حديثى از رسولخدا (ص) كه بهشت خواستارشد ازخداكه اورا زينت كند وحى شد بسوى اوكه من زينت دادم اركان تورا بحسن وحسين عليهما السلام پس اظهارخوشحالى كرد بمثل عروس ودر روايتى است كه زياد شد سرور بهشت باين زينت و درخبر است از رسولخدا (ص) كه روزقيامت كـه بشود زينت ميشود عرش

زيّن عرش الرحمن بكل زينة ثم يوتى بمنبرين من نور طولهما ماة ميل فيوضع احدهما عن يمين العرش والاخرى عن يسار العرش ثم يؤتى باالحسن والحسين عليهما السلام يزيّن الرب تبارك وتعالى بهما عرشه كما تزيّن المرأة قرطاها :

۱۳۷۳ اقول ويعجبني نقل اسطرمن الخصائص في باب زيارت الحسين عليه السلام فقدورد في الحديث ان تارك زيارته عليه السلام منتقص الايمان قاطع لحرمة رسول الله صلى الله عليه وآله و رحمه وقدعق رسول الله : وفي رواية ليس بشيعة : وفي رواية ان كان من اهل الجنة كان من ضيفانهم : وفي رواية تارك حقاً من حقوق الله ولوحج الف حجة : وفي رواية محروم من الخير وفي رواية بعد ان سمع احدهم عليهم السلام ان جماعة من الشيعة ياتي عليهم السنه والسنتان لايزورونه قال عليه السلام اخطأ وعن ثواب الله زاغوا وعن جوار محمد صلى الله عليه وآله تباعدوا انتهى .

۱۳۷۴ في الخصائص عن الصادق عليه السلام على مارواه الصدوق قال عليه السلام كان

خدا بهرزينتى بعدآورده شود دو منبر از نوركه درازىآنها صد ميل باشد گذاشته شود يكى طرف راست عرش و ديگرى طرف چپ عرش بعد آورده شود و بيايند حسن و حسين (ع) و زينت ميكند خداى متعال بـه‌آن دو عرش را همانطورى‌كه دو گوشواره زينت ميكند زن را .

۱۳۷۳ــ نويسندهٔ اين خطوط گويد خوش دارم نقل كنم چند سطرى ازخصائص دربارهٔ زيارت آقا سيدالشهدا عليه‌السلام درآن كتاب نقل فرموده حديثى كه تارك زيارت‌آن حضرت ناقص‌الايمان است وقطع كنندهٔ حرمت ورحم رسولخداست وعاق است نسبت برسولخدا : ودر روايت است كه چنين كسى شيعه نيست : و در روايت است كه تارك زيارت اگر از اهل بهشت باشد ميهمان اهل بهشت است : و در روايت است كه ترك كننده است حقى‌از حقوق خدا را و گرچه هزار مرتبه حج بجا آورده باشد : و در روايت است كه محروم است از خير: و در روايت است كه چون شنيدند بعضى ازامامها عليهم‌السلام كه جماعتى‌ازشيعيان يكسال و دوسال گذشته بر آنها و زيارت نكرده‌اند سيدالشهدا را فرمود خطا كرده‌انـد و گذشته‌انـد از ثواب خدا و منحرف شده‌انـد از حق و از جوار رسول خـدا صلى‌الله عليه و آلـه دور شده‌اند .

۱۳۷۴ــ و دركتاب خصائص ازامام ششم عليه‌السلام نقل شده ازشيخ صدوق كه فرموده

الحسین عليه السلام ذات یـوم فـی حجر النبی صلوات‌الله علیه و آله یلاعبه و یضا حکه فقالت عایشه ما اشد اعجابك بهذاالصبی فقال لها کیف لااحبه و لااعجبه و هوثمرة فؤادی و قرة عینی : اما امتی ستقتله : فمن زاره بعد وفاته کتب‌الله له حجة من حججی قالت یارسول الله حجة من حججك قال نعم وحجتین من حججی قالت وحجتین من حججك قال واربعة قال فلم تزل تزاده ویزید ویضعف حتی بلغ تسعین حجة من حجج رسول‌الله صلی الله علیه و آله باعمارها .

۱۳۷۵ غایة‌المرام بعدذکورجال الحدیث نقل عن عبدالله بن الحسن عن الحسن عليه السلام قال خطیبا خطب رسول‌الله صلی الله علیه و آله یوماً فقال بعدما حمدالله واثنی علیه: معاشر الناس کانی ادعی فاجیب وانی تارك فیکم الثقلین کتاب‌الله وعترتی اهل بیتی اما ان تمسکتم بهما لن تضلوا فتعلموا منهم و لاتعلموهم فانهم اعلم منکـم لاتخلوا الارض منهم ولوخلت لانساخت باهلها : ثم قال عليه السلام اللهم انی اعلم ان العلم لایبید ولایقطع وانك لاتخلی الارض من حجة لك علی خلقك ظاهر الیس باالمطاع اوخائف مغمور

آن بزرگوار روزی قرار گرفته بود آقا سیدالشهداء (ع) در دامن رسولخدا (ص) و آن بزرگوار با او ملاعبه میکرد ومیخندانید اورا : عایشه گفت چه زیاد است دوستی شما بااین صبی رسولخدا فرمود چگونه دوست ندارم اورا وخوش ندارم اورا وحال آنکه میوهٔ دل وروشنی چشم من است بدانکه امت من میکشند اورا بزودی وهر که زیارت کند اورا بعد از کشتن او می‌نویسد خدا برای اویك حجی ازحجهای من عایشه تعجب کرد وگفت حجی ازحجهای شما یا رسول الله فرمود بلی دوحج ازحجهای من گفت دوحج از حجهای شما فرمود چهـار حج فرمود امام ششم همواره زیادکرد و زیادکرد تا رسید به نود حج از حجهای رسولخدا بـا عمره‌های آن .

۱۳۷۵ـ درکتاب غایة‌المرام نقل شده بعدازبیان روات حدیث‌ازعبدالله پسرامام حسن علیه‌السلام که امام حسن فرمود خطبهٔ خواند روزی رسولخدا وبعد ازحمد وثنـای پروردگار فرمود گروه مردم گویا می‌بینم خوانده شده‌ام از طرف خدا و اجابت‌کرده‌ام دعوت خدا را و میگذارم من میان شما دو چیز بزرگ : کتاب خدا : وعترت من و اهلبیت من بدانید اگر چنگ زدید به‌آن دو گمراه نمیشوید : پس بیاموزید ازآنها و درمقام آموختن باآنها نباشیـد زیراآنها عالم‌تر هستند ازشما : وهیچگاه خالی نمی‌ماند زمین ازآنها واگر خالی شود فرو

کیلا تبطل حجتك ولاتضل اولیائك بعد اذهدیتهم اولیئك الاقلون عددا الاعظمون قدرا عندالله فلما نزل عن منبره قلت‌له یا رسول‌الله امانت الحجة علی الخلق کلهم قال یاحسن ان الله یقول انما انت منذر ولکل قوم‌هادفانا المنذرو علیٌّ الهادی فلت قولك ان الارض لاتخلوا من حجة قال ﷺ نعم : علیٌّ هوالامام و الحجة بعدی: وانت‌الامام والحجة‌بعده:والحسین‌الامام‌والحجة والخلیفةمن‌بعدك‌ولقدنبأنی اللطیف الخبیران یخرج من صلب الحسین ولدیقال‌له علی سمّی جده فاذامضی‌الحسین قام بعده علی ابنه وهوالامام والحجة بعدابیه ویخرج‌الله من صلب‌علی‌ولداً سمیی‌واشبه الناس‌بی‌علمه‌علمی‌وحکمه‌حکمی‌وهو‌الامام‌والحجة‌بعدابیه ویخرج‌الله تعالی‌من‌صلب محمد مولودا یقال‌له جعفرا صدق‌الناس قولا وفعلاً وهوالامام والحجة بعدابیه و یخرج‌الله تعالی من‌صلب جعفرمولودا یقال‌له موسی سمی‌موسی بن‌عمران‌اشدالناس

ببرد زمین اهلش‌را : وبعد فرمود خدایا من میدانم‌که علم ازبین‌نمیرود وقطع نمیشود وخدایا توخالی نمیگذاری زمین را ازحجتی برمخلوقات بحسب ظاهر ولوپیروی نشود وخانه نشین باشد : واین باین‌جهت است‌که زنده بماند حجت برخلق وباطل نشود وگمراه‌نشوند دوستان تو بعد ازهدایت تو: وآنهاکه بهدایت باقی بمانندکم هستند وعظیم است قدر ومنزلت‌آنهانزد خدا : امام حسن (ع) فرمود چون ازمنبر بزیر آمد عرض کردم یا رسول‌الله آیا شما هستید حجت بر خلق خدا تمام آنها فرمود ای حسن جان خدا فرموده انت منذر و لکل قوم هـاد پس مـن انذارکننده هستم و علی هـادیست گفتم فرمایش شما کـه زمین خالی نمی‌مانـد . از حجت بیان فرمائید : فرمود بلی علی امام و حجت است بعد از من : و تو امام و حجتی بعد از او : وحسین امام وحجت وخلیفه است بعد ازتو و بتحقیق خبرداد مـرا خدای لطیف داناکه خارج می‌شود ازصلب حسین پسریکه نامیده شود علی هم نام جدش‌باشد وهرگاه‌حسین وقتش‌گذشت جانشین شود اورا علی پسرش و او امام وحجت است بعد پدرش : و خارج‌کنـد خدای تعالی ازصلب علی ولدی هم نام من وشبیه‌ترین مردم زمان خود باشد بمن : علم اوعلم من باشد حکم او حکم من باشد و اوست امام وحجت بعدازپدرش : وخارج‌کند خدا ازصلب محمد مولودی‌که گفته شود به‌او جعفرراستگوترین مردم است ازگفتار وکردار واوست امام وحجت بعد ازپدرش : وخارج‌کند خدا ازصلب جعفر مولودی‌که گفته شود به‌او موسی هم‌نام موسی بن‌عمران شدیدترین مردم باشد ازجهة عبادت و او امام وحجت است بعد ازپدرش : و خارج‌کند خدا ازصلب موسی مولودی‌که گفته شود به‌او علی معدن علم خدا و محل و موضع

تعبدا فهوالامام والحجة بعدابیه : و یخرج‌الله من صلب موسی مولود ایقال له علی معدن علم‌الله وموضع حکمه وهوالامام والحجّة بعدابیه ویخرج‌من‌صلب‌علی‌مولود ایقال له محمد فهوالامام والحجّة بعدابیه ویخرج‌الله من‌صلب‌محمد ولدا یقال له ویخرج‌الله من‌صلب علی‌مولوداً یقال‌له‌الحسن فهوالامام‌والحجة بعدابیه:ویخرج‌الله علی فهوالامام والحجة بعد ابیه : من صلب‌الحسن الحجة القائم امام شیعته و موقد اولیائه یغیب حتی‌لایری شخصه‌ویرجع عن‌امره قوم ویثبت علیه‌آخرون ویقولون متی‌هذاالوعد ان‌کنتم صادقین ولو لم یکن من‌الدنیا الایوم واحد لطوّل‌الله عزوجل ذالك الیوم حتی یخرج قائمنا فیملاء الارض قسطا و عدلاکما ملئت ظلماً و جورا فلاتخلوالارض منکم اعطاکم الله‌علمی‌وفهمی ولقد دعوت‌الله تبارك وتعالی ان یجعل العلم والفقه فی‌عقبی وعقب عقبی‌وفی ذرعی و ذرع و ذرعی .

۱۳۷۶ فی کتاب ابی‌الجعد عن‌محمد بن‌علی قال حدثنی ابی‌علی بن الحسین علیهم السلام ان الحسین بن علی دخل المستراح فوجد لقمة ملقاة فدفعها الی

حکمت خدا باشد و اوست امام وحجت بعد از پدرش : وخارج‌کند خدا ازصلب علی مولودی که گفته شود به‌او محمد واوست امام وحجت بعد ازپدرش : وخارج‌کند خدا ازصلب محمد ولدی که گفته شود به‌او علی و اوست امام وحجت بعد ازپدرش : وخارج میکند خدا از صلب علی‌مولودی که گفته می‌شود به‌اوحسن واو امام وحجت است بعد ازپدرش: وخارج میکندخدا ازصلب حسن حجة قائم را که پیشوای شیعیان وزنده کنندهٔ شیعیان ودوستان خود است وپنهان می‌شود بطوریکه دیده نمی‌شود شخص او وبرمیگردندازامامت‌اودستهٔ وپا برجاوثابت می‌ماند دستهٔ دیگر ومی گویند دستهٔ پس‌چه زمانی‌خواهدآمد وبوعدهٔ وفاخواهدشد اگرشما راست گو هستید:واگرباقی‌نماند ازدنیا مگریکروزهراینه طولانی کند خداآنروز را تاآنکه‌خروج کند وظاهرشود قائم ماآل‌محمد پس پرکند زمین را ازقسط وعدل همانطوریکه پرشده باشد ازظلم وجور : پس خالی نگذارد خدا زمین‌را ازشما : عطاکرده خدا بشما علم وفهم مرا : وهراینه من خدای متعال را خواندم که قراردهد علم وفقه را درعقب و ذریه من وعقب عقب من : ودر نسب من و نسب نسب من .

۱۳۷۶ـ درکتاب ابی‌الجعد نقل است ازمحمد بن علی که فرمود حدیث‌کرد مراپدرم علی بن‌الحسین علیهم‌السلام براینکه حسین بن علی (ع) داخل مستراح شد لقمهٔ نانی یافت افتاده برداشت و داد بغلامش وفرمود بیاد من بیاور ازاین لقمه وقتی‌خارج شدم : غلام لقمه

غلام‌له فقال یاغلام ذکرنی عن هذه اللقمه اذا خرجت : فاکلها الغلام فلما خرج الحسین علیه‌السلام قال یا غلام اللقمه قال اکلتها یامولای قال علیه‌السلام انت حر لوجدالله تعالی : قال‌له رجل اعتقة یاسیدی قال نعم سمعت جدی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وهو یقول من وجد لقمة ملقاة فمسح منها مامسح وغسل منها مایفسد ثم اکلها لم یستقر فی جوفه حتی یعتقه الله تعالی من النار ولم اکن لاستعبد رجلا اعتقه‌الله من النار .

۱۳۷۷ عن المحاسن عن الرضا علیه‌السلام قال من احب عاصیا فهوعاص ومن احب مطیعا فهومطیع ومن اعان ظالما فهوظالم ومن خذل عادلاً فهوخاذل: انه لیس بین‌الله وبین احد قرابة ولاینال احدولایةالله الابالطاعة .

۱۳۷۸ فی تفسیر الصافی عن العوالی عن الصادق علیه‌السلام لما اقام العالم الجدران (ای الخضر) اوحی‌الله الی موسی انی مجازالابناء بسعی الاباء ان خیرا فخیراً و ان شرافشراً لاتزنوا فتزنی نسائکم ومن وطی فراش مؤمن و طی فراشه کماتدین تدان .

را خورد قبل‌ازخروج آن‌آقا وچون خارج شدآقا سیدالشهداعلیه‌السلام فرمودغلام کجاست‌آن لقمه گفت خوردم ای‌آقای من حضرت فرمود تو راآزاد کـردم در راه خدای تعالی : مردی به‌حضرت عرض کرد آزادکردی اورا ای‌آقای من فرمود بلی شنیدم از جدم رسولخدا (ص) که میفرمود هر که بیابد یك لقمهٔ نانی افتاده پس پاك‌کندآلودگی آنرا وبشویدآنچه را فاسد شده وبعد بخورد نمی‌ماند درجوف او مگر آنکه‌آزاد میکند خدا اورا ازآتش : و من نیستم کسیکه به‌بندگی بگیرم مردی‌راکه خدا اوراآزادکرده ازآتش .

۱۳۷۷ــ وازکتاب محاسن نقل شده ازحضرت رضا (ع) که فرمود هر که دوست‌بدارد گنه‌کاری را پس او گنه‌کار است وهر که دوست بدارد مطیع وفرمان برداری را پس او مطیع است : وهر که یاری‌کند ظالمی را پس او ظالم است: وهر که مخذول وخوار کند عـادلی را پس او خواراست: بدرستی که نیست بین خداوبین احدی قرابتی ونمیرسد کسی‌بسرحد دوستی خدا مگر بوسیلهٔ اطاعت خدا .

۱۳۷۸ــ در کتاب تفسیر صافی نقل شده از کتاب عوالی از امام ششم علیه‌السلام کـه فرمود پس ازآنکه عالم یعنی خضر دیوار را راست‌کرد وحی فرستاد خدا بموسی‌که ما جزا میدهیم اولاد را بواسطه عمل پدران اگر خیرباشد بخیر و اگر بد باشد به‌بدی : زنا نکنید

۱۳۷۹ فی مجموعة ورام روی عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال سیأتی فی آخر الزمان علماء یزهّدون فی الدنیا ولا یزهدون ویرغّبون فی الاخرة ولا یرغبون وینهون عن الدخول علی الولاة ولا ینتهون ویباعدون الفقراء ویقربون الاغنیاء اولئك هم الجبارون اعداء الله.

۱۳۸۰ فی کتاب مصائب المعصومین نقل بعد ان جزعت الزهراء علیها السلام و بعد بکائها قال جبرئیل للنبی صلی الله علیه وآله : السلام علیك یا اخی محمد العلی الاعلی یقرئك السلام ویخصك بالتحیة والاکرام ویقول لك سکّت فاطمة الزهراء فقد والله ابکت الملائکه فی السماء وانی سأخلق شیعة طاهرین مطهرین ینفقون اموالهم علی عزاء الحسین ویتعبون ابدانهم ویبذلون ارواحهم علی زیارته ویقعدن المجالس الی ان قال الا وبشر الزائرین له بعد مماته : الا ومن زاره بعد مماته له بکل خطوة حجة مقبولة: الا ومن انفق درهما علی عزائه او زیارته تاجرت له الملائکة الی یوم القیامة فیأتیه بکل درهم سبعون حسنة ویبنی الله له قصورا فی الجنه : الا ومن تذکر مصابه

زیرا زنا خواهد شد با زنهای شما : وهر که پا بگذارد روی فراش مؤمنی : پا گذاشته خواهد شد بفراش او: هر طور باغیر رفتار کنی باتو رفتار خواهد شد .

۱۳۷۹ـ درکتاب مجموعه و رام روایت شده از رسولخدا صلی الله علیه وآله که فرمود بیایند درآخر الزمان علمائی که باز دارند مردم را از دنیا و خود دست بر ندارند و تحریص کنند مردم را به آخرت وخودرو نیاورند به آخرت ومنع کنند مردم رااز رفت وآمد باامراء وخود رفت وآمد کنند ؛ فقرا را دور کنند ازخود ونزدیك شوند باغنیا اینهاهستند ستمگران و دشمنان خدا .

۱۳۸۰ـ درکتاب مصائب المعصومین نقل شده پس از آنکه حضرت زهرا گریه و زاری میکرد برای مصائب سیدالشهدا علیه السلام جبرئیل نازل شد بر رسولخدا (ص) وسلام کرد و گفت خدای متعال سلام میرساند ومیفرماید آرام کن فاطمهٔ زهرا رااز گریه وبدرستیکه بگریه درآورده ملائکه را در آسمان ، وبدرستیکه خلق کنم بزودی شیعیان پاك و منزه که انفاق کنند اموال خودرا برعزاداری حسین وبزحمت اندازند بدنهای خود را وبلکه بذل کنند جان خود را در راه زیارت او و بنشینند در مجالس حسین : تا آنکه میگوید بشارت بده زیارت کنندگان حسین را بعد ازقتل او وآگاه باش که هرکه زیارت کند اورا بعد ازمرگش برای او

وبکی علیه حفظت الملائکة دموعه بقواریر من زجاج واتته بها یوم القیامة وقالوا له یا ولیّ الله خذهذه دموعك فی دار الدنیا علی الحسین فاذاهمّ بك عنف النار ادم منه علیها فانها تفرع عنك اکثرمن خمسماة عام فتهلل وجه النبی صلی الله علیه وآله فقالت له فاطمة علیها السلام مماتهلل وجهك فرحا فاخبرها بمقالة جبرئیل فسجدت له تبارك وتعالی شکرا: فقال الحسین علیه السلام فمایکون جزائهم عندك یوم القیامة یاجداه فقال یا ولدی اشفع بذنب المذنب منهم عندالله وقداعطانی ذالك فنظر الی ابیه علی علیه السلام وقال له وانت یا ابتاه مایکون جزائهم عندك یوم القیامه فقال له علی علیه السلام قسما یا ولدی لااسقی یوم العطش الاکبر الاهم: فقال وانت یااخی یاحسن فقال الحسن علیه السلام وحقك یااخاه لاادخل الجنه الامعهم : فقال وانت یااماه فقالت فاطمة علیها السلام وعزة ربی وحق ابی وبعلی لاوقفن علی باب الجنه براس مکشوف ودمع مذروف ولااطلب من ربّی سواهم فاذا دخلوا الی الجنه دخلت خلفهم: فقال الحسین علیه السلام وانا یاجداه وحق ربی وحقك ان لم یدخلوا

خواهد بود بهرقدمی یك حجهٔ مقبوله : وآگاه باش هر که صرف کند یکدرهم در عزاداری و یا زیارت او تجارت کنند برای او ملائکه تا روز قیامت پس داده شود بهاو بهازاء هردرهمی هفتاد حسنه وبناکند خدا برای اوقصرهائی دربهشت : آگاه باش وهر که یادکند ازمصیبتهای حسین و گریه کند براو نگهداری کنند ملائکه اشك او راکـه در دنیا بـرحسین ریخته در شیشههائی ازبلور وبدهند بهاو روز قیامت وبگویند بگریه کنندهای دوست خدا بگیر این است آب گریه و اشك چشم تو برحسین در دنیا : هرگاه روکند بتوشعلهٔ آتش بپاش ازاین برآن بدرستی که دور شود ازتو بیش از پانصد سال راه : دراین هنگام باز شد چهرهٔ رسولخدا و خوشحال شد : فاطمه (ع) عرض کرد آیا از چه فرحناك شدی : پس خبر داد بفاطمه زهرا آنچه را جبرئیل خبر داده بود: بشکرانهٔ آن حضرت زهرا (ع) سجدهٔ شکر بجا آورد : در این هنگام حسین (ع) گفت چیست جزای آنها نزد شما روز قیامت ای جد بزرگوار فرمود ای پسرمن منشفاعت میکنم گنهکاران آنهارا. نزد خدای متعال وحضرت باری اینحقشفاعت را بمن عنایت فرموده : پس نظر کردحسین (ع) بسوی پدرش علی (ع) و گفت وشما ای پدر بزرگوار چه جزا میدهی بهآنها روزقیامت فرمود علی(ع) قسم میخورم ایپسرم کهآب ندهم روز عطش اکبر مگر بگریه کنندهگان تو : پس گفت ببرادرش حسن (ع) و شما ای برادرم

الجنه بین یدی واراهم لم ادخل قبلهم واطلب من ربی ان یجعل قصور هم مجاورة لقصری ٠

الحمدلله اولا وآخراً وظاهراً وباطناً وقدفرغت وله الحمد من تصحیحه یوم السبت رابع جمادی الاولی ۱۳۸۹ بیدالفقیرالجانی .

حسین بجستانی

چه جزامیدهی‌فرمود حسن(ع) قسم‌بحق‌توای برادرم‌که من داخل بهشت نشوم مگر باآنها . آنگاه‌گفت بمادرش فاطمهٔ زهرا شما چه جزائی میدهی به‌آنها فرمود قسم بعزت پروردگار وبحق پدرم وشوهرم بایستم من بـردربهشت با سربرهنه واشك ریزان و نخواهم از خـدای متعال سوای‌آنها را وهرگاه‌که آنها داخل بهشت شدند پشت سرآنها من وارد بهشت شوم : دراین وقت حسین‌علیه‌السلام گفت ای‌جدبزرگوارقسم بپروردگار وقسم برسولخدا اگرداخل بهشت نشوند پیش روی من و نه‌بینم‌آنها راکه داخل بهشت شدند داخل بهشت نشوم قبـل از آنها وازخدا درخواست خواهم‌کردکه قراردهد قصرآنها را پهلوی قصرمن .

محل فروش:

کتابفروشی صدوق

تهران ـ بازار جنب مسجد سلطانی ـ تلفن ۵۳۶۵۱۳

کتابفروشی حاج محمد حسن علمی

تهران ـ بازار بین‌الحرمین

کتابفروشی شمس

تهران ـخیابان ناصرخسرو

دارالکتب الاسلامیه

تهران ـ بازارسلطانی

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۱۳۳۵
بتاریخ۲۳/۱۱/۵۰

ازاین کتاب دوهزار نسخه درچاپخانه بهمن چاپ گردید

